

هو
١٢١

(جلد دهم)

ترجمه ى فارسى تفسير شريف

بيان السّعادة فى مقامات العبادة

تأليف

عارف شهير

جناب حاج سلطان محمد گنابادى ملقب به سلطانعليشاه

طاب ثراه

مترجمان

محمد آقا - رضا خانى و حشمت الله رياضى

شناسنامه‌ی کتاب

نام کتاب: ترجمه‌ی فارسی تفسیر شریف بیان السعادة فی مقامات العبادة جلد دهم

نام مولف: حاج سلطان محمد گنابادی (سلطان علیشاه) رحمته الله

مترجمان: محمد آقا رضاخانی و حشمت‌الله ریاضی

ویراستار: سید عزیزالله قائمی (طباطبایی)

نوبت چاپ: چاپ نخست ۱۸ ذی‌الحجّة ۱۴۲۱ (عید غدیر خم) اسفند ۱۳۷۹

ناشر: نشر سراسر

تایپ کامپیوتری: مجید بابکی

تیراژ: ۲۵۰۰ جلد

هدیه: ۵۰۰۰۰ ریال

لیتوگرافی چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

کلیه‌ی حقوق برای مترجمان محفوظ است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم بر

پیشگاه مبارک

پیشوای عارفان عاشق ولایت

اهل بیت عصمت و طهاره علیهم السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

سپاس بی‌قیاس یگانه بی‌همتایی را سزااست، که او نور، نور نور، نورِ علی نور و خالق نور به نورست.

درود فراوان بر روان تابناک سیدالمرسلین و حبیب‌العالَمین محمد مصطفی صلّ الله علیه و اله الطّیّبین الطّاهرین مخصوصاً خلیفه‌ی بلا فصلش امام‌المُتّقین، یعسوب‌الدّین علیّ عالی‌اعلی و اوصیای معصوم آنحضرت که در هر زمان لنگر زمین و آسمان و نوربخش دل سالکان می‌باشند.

با کسب اجازه از پیشگاه مبارک الهادی الی الشّریعة والطّریقة المنتهی فی الفقر والفناء مرضیّ اولیاءالله مولانا المعظم الحاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه ارواحنا فداه جلد دهم ترجمه‌ی فارسی و متن عربی تفسیر شریف بیان السّعادة فی مقامات العبادة تألیف جدّ امجد بزرگوارشان عارف شهیر و نابغه‌ی علم و عرفان حضرت حاج آقای سلطان محمد گنابادی بیدختی سلطانعلیشاه رحمته‌الله را که شامل سوره‌های حجّ، مؤمنون، نور و فرقان می‌باشد به صورت خاصّ ترجمه و چاپ، تقدیم می‌نماییم.

تفسیر شریف بیان السّعادة در طریق ولایت و صراط مستقیم هدایت به حدّی اهمیّت دارد که اگر عاشقان و شیفتگان ولایت مرتضوی آن را با صدق نیّت و برای رضای خدا به طور مکرر هم بخوانند در هر بار به کشف و شهود بیشتری نایل گشته و طراوت و شادابی ویژه‌ای را عاید و اصل خواهند نمود.

بدیهی است که در جهت بهره‌گیری کافی و وافی از معارف ارزنده و بلیغ این اثر گرانبها بذل دقت و پیشنهادات عزیزان همیشه راه‌گشا بوده و موجبات تأمین تسهیلات فهم بیانات انیق و عمیق مؤلف بزرگوار را فراهم می‌نماید علاوه بر این انشاءالله قدم مؤثری می‌باشد که عندالله مأجور و مقبول است.

عده‌ای از خوانندگان عزیز پیشنهاد نمودند که اگر ترجمه‌ی فارسی قبل از متن عربی چاپ شود کمک مؤثری در سهولت مطالعه خواهد بود بنابراین این پیشنهاد را به عرض پیر بزرگوار حضرت آقای مجذوبعلیشاه ارواحنا فداه رساندیم فرمودند این جزئیات را به هر ترتیبی که خودتان صلاح می‌دانید عمل کنید؛ در نتیجه این پیشنهاد جامه‌ی عمل پوشید، با این امید که مورد قبول و رضایت قرار گرفته باشد.

با کمال ادب، عجز و انکسار در حد فهم قاصرمان خلاصه‌ای از سوره‌های یاد شده را به عرض خوانندگان محترم می‌رسانیم.

سوره‌ی حج

مؤلف ارجمند این سوره را نیز با موشکافی دقیق مورد بررسی و تحقیق تفسیری قرار داده و نکات ارزشمندی را بیان فرموده‌اند که سرآغاز مباحث پس از بیان فضیلت قرائت پیرامون قیامت، بعث و نشور از اهم مباحث می‌توانیم اشاره کنیم بر آنچه که ذیل آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾ این (آثار قدرت) عالم دارای مبدأ قادر، علیم و حکیم است که عنایت و لطف و مهربانی به خلقش دارد.

و اگر این مبدأ نبود آن تغییرات واقع نمی‌شد، تغییراتی که از ادراک

دقایق و نکته‌های آن و ادراک نظم اسبابش حکمای عقلا عاجزند.
 ﴿وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى﴾ و بدان جهت خداوند پس از مرگ زنده
 می‌کند که عادت خدای تعالی زنده کردن مرده‌هاست، هر مرده‌ای می‌خواهد
 باشد.

پس وقتی خداوند زمین مرده را ترك نمی‌کند (در نتیجه به طریق
 اولی) نطفه‌ی میّت را به حال خود رها نمی‌کند، بلکه آن دو را زنده می‌کند،
 پس انسان را که شریف‌تر از همه‌است رها می‌کند و بعد از مرگش زنده
 نمی‌کند.

﴿وَ أَنَّهُ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ این زنده گردانیدن بدان جهت
 است که عادت و رسم خدای تعالی زنده گردانیدن مرده‌هاست باضافه اینکه
 خداوند قدرت و توانایی این کار را دارد، پس حتماً انسان را مرده رها
 نمی‌کند.

﴿وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ﴾ ساعت و روز قیامت حتماً می‌آید و این
 بدان جهت است که همه‌ی عالم ماده از نظر ذات و صفت از نقص به کمال در
 تجدد هستند.

و همین است معنای اینکه جهان هستی در ترقّی است و آنچه که از
 نقص به کمال تجدد و تحرّک پیدا کرده حتماً از حجابهایش که همان حدود مانع
 از حضور نزد پروردگارش می‌باشد خارج می‌شود.

و آنچه که از حدود خارج گشته نزد پروردگار می‌ایستد و ساعت جز
 قیام و ایستادن نزد پروردگار نیست.

مقصود در اینجا پروردگار مضاف است که آن قائم آل محمد ﷺ

است.

﴿لَا رَيْبَ فِيهَا﴾ نباید در ساعت و قیامت شك کرد.

یا شكی در آن باقی نمی‌ماند بعد از ملاحظه‌ی ترقی‌های نطفه و دانه‌ها و ریشه‌ها، یا جنس ریب و شك از ساعت منفی است، بدین معنا که هر کس ساعت قیامت را تصوّر کند در آن شك نمی‌کند، هر کس در آن شك کند ساعت را تصوّر نکرده است، پس در قیامت یا ظهور شكی نیست و در آنچه که شك است ساعت نیست.

﴿وَأَنَّ اللَّهَ﴾ عادت و رسم خدا این است که (يَبْعَثُ) حتماً زنده می‌گرداند.

﴿مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾ کسانی را که در قبرها هستند.

چنانچه می‌بینی همه‌ی قوای پنهان در نطفه‌ها و زمین‌ها را زنده می‌کند، پس چگونه انسان را که اشرف موجودات است به حال خود رها می‌سازد و ارواح و قوای پنهان در بدن او را زنده نمی‌گرداند.

در فراز دیگر عبادت و بندگی شعارگونه‌ی عاری از تعهدات عملی بعضی از افراد انسان را متذکر شده و می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ﴾ بعضی از مردم کسی است که خدا را به ظاهر می‌پرستند.

«حرف» به معنای طرف و کنار است، خداوند عابد را که در امرش شك می‌کند و در عبادتش متزلزل است به جنگجویی تشبیه کرده که عازم بر قتال نیست، شك کننده و متزلزل از پیروزی است که به طور دائم کناری می‌ایستد و در کنار سربازان و در يك طرف آنانست که اگر فتح و غلبه‌ای بود با سربازان راه می‌افتد و موافق آنان می‌شود و گر نه فرار می‌کند.

و صحیح است تفسیر آیه به کسی که در خدا شك می‌کند، یا به خدا اقرار کرده و در محمد ﷺ شك می‌کند.

و به کسی که در امرش متزلزل است و بر حسب دنیایش مترصد خیر و شرّ است.

چنانچه فرمود: ﴿فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ﴾ این رو هرگاه به نعمتی رسد اطمینان پیدا کند و اگر به شرّ و آفتی رسد از دین خدا رو برگرداند.

مقصود از خیر، خیرهای بدنی و مقصود از شرّ، شرور بدنی است؛ و ممکن است مقصود از «حرف» کسب باشد، یعنی بعضی از مردم خدا را عبادت می‌کنند در حالی که مشتمل بر کسب دنیا و خیرهای بدنی در عبادتش باشد، یعنی عبادتش را وسیله‌ی دنیایش قرار می‌دهد؛ پس اگر به دنیایش رسید آرام می‌گیرد و مطمئن می‌شود و گرنه از خدا روی برمی‌گرداند.

﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾ چنین کسی در دنیا و آخرت زیانکار است.

پس ارایه‌ی فrazهای دیگری که خوانندگان ارجمند بر اهمیت فراوان آن واقف خواهند شد اشاره بر عمومیت منسک می‌فرماید: ﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ مَا لَهَا مِنْ دِينٍ﴾ برای هر امتی کلام منقطع از ما قبلش می‌باشد لفظاً و معنی، یا جواب سؤال مقدرّ است، گویا که گفته شده: آیا خداوند برای درک کردن زندگی پس از مرگ یا به وصول به خیرات و نیکی‌ها پس از نده کردن دوّم راهی قرار داده است؟

پس خدای تعالی در مقام جواب فرمود: برای هر امتی ﴿جَعَلْنَا

مَنْسَكًا ﴿ منسک و روشی قرار دادیم، یعنی عبارت یا راه و روشی از عبادت‌ها یا ذبیحه‌ای که با آن به خدا نزدیک شوند، یا مکان عبادت، یا محلّ ذبح و قربانی قرار دادیم.

﴿ هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنْزِعُ عَنْكَ فِي الْأَمْرِ ﴾ امر عبادت تو، یا امر حجّ تو، یا شریعت تو، یا مساجد تو یا ذبیحه‌ی تو قرار دادیم، چه هر امتی این چیزها را داشته است، و در همه‌ی این موارد بر حسب اقتضاء وقت و مکان و حال اختلاف داشته‌اند، یعنی آنها نباید با تو نزاع کنند و تو نباید به خاطر نزاع آنها مضطرب شوی و در دعوت آنها سستی به خرج دهی، پس تو بر آنچه که هستی ثابت قدم باش.

﴿ وَ أَدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ ﴾ و آنان را به راه پرورودگارت بخوان که تو بر هدایتی مستقیم هستی، این جمله استیناف و جواب سؤال مقدّر و در مقام تعلیل است.

﴿ وَإِنْ جَدَلُوكَ ﴾ اگر در امر ذبیحه یا در مکان آن یا در اکل ذبیحه، نه اکل میته با تو مجادله کردند، چه رسول خدا ﷺ می‌گفت: چه شده‌است شما را که از آنچه که با دوستان می‌کشید می‌خواهید و آنچه را که خداوند می‌کشد نمی‌خورید؟ یا در سایر چیزهایی که لفظ «منسک» تفسیر به آن شده‌است نزاع کردند.

﴿ فَقُلْ ﴾ پس بر سبیل ترك کردن آنان و متعرّض نشدن به مجادله‌ی بگو: ﴿ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴾ خدا به آنچه که می‌کنید بهتر آگاه‌است.
﴿ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ ﴾ استیناف در مقام تعلیل است، گویا که گفته شده‌است: چرا جواب را ترك کردی و متعرّض جدال آنان شدی؟ پس فرمود:

ای کسانی که با ما اختلاف دارید، خداوند بین آنان حکم می‌کند.

پیرامون تکذیب پیامبر گرامی اسلام ﷺ توسط افرادی از کفار و... در جهت دلداری دادن آن حضرت می‌فرماید: ﴿وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ﴾ عطف بر مقدر است که تقدیر آن چنین است: پس اگر تو را تصدیق کردند که همان مطلوب است، اگر تو را تکذیب کردند پس اندهناک نباش که تکذیب عادت و خوی انسان است مادامی که از انانیت خود خارج نشود حق را تکذیب می‌کند.

﴿فَقَدْ كَذَّبْتَ قَبْلَهُمْ قَوْمَ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ وَقَوْمَ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمَ لُوطٍ وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَى﴾ چنانکه پیش از آنان هم قوم نوح، عاد، ثمود و همچنین قوم ابراهیم، لوط، اهل مدینه و نیز موسی مورد تکذیب واقع شدند.

﴿فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ﴾ و آنگاه آنان را مهلت دادم و عمرشان را

طولانی کردم.

﴿ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴾ و سپس فرو گرفتیشان، پس بنگر که عقاب من چگونه بوده است؟ یعنی بنگر چگونه عملهای آنان را ناپسند و نعمت‌هایشان را به نعمت بدل ساختم؟ یا چگونه بود نقل کردن من آنان را از حالتی که خوشحالشان می‌کند به حالی که ناراحتشان می‌سازد؟
﴿فَكَأَيُّ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ﴾ چه بسیار شهر و دیاری که ما اهلیش را در آن حال که به ظلم و ستم مشغول بودند به خاک هلاک نشانیدیم.

پس آن شهرهای خالی است، در حالی که مشتمل ﴿عَلَىٰ عُرُوشِهَا﴾

بر سقف‌ها و قصرها و تخت‌ها می‌باشد، یا آن قریه سرنگون شده و بر

پایه‌هایش گشته، یعنی دیوارهایش بر سقف‌هایش خراب شده، یا زیر و رو شده و بناهای پایین بر قصرهای عالی خراب شده، یا تخت‌های سلاطین آن سرنگون گشته‌است.

﴿وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ﴾ عطف بر «قریه» است، یعنی چه بسا و قنات‌ها که معطل ماند و اهل آنان را هلاک کردیم، ﴿وَقَصْرِ مَشِيدٍ﴾ و قصر محکمی که آن را نابود ساختیم.

البته «بئر معطله» به عالمی شده که به آن رجوع نمی‌شود، «قصر مشید» به عالمی که به آن رجوع می‌شود، یا جاهلی که مشتبه به اهل علم می‌شود و به او مراجعه می‌شود تفسیر شده‌است، و نیز تفسیر به امام صامت، امام ناطق، امام غائب، امام ظاهر، به فاطمه علیها السلام و فرزندش که از ملاک و حشمان معطل شده‌اند.

و به امیرالمؤمنین علیه السلام و اولادش که فضایل‌شان در بین خلق منتشرست و به علم آل محمد صلی الله علیه و آله که معطل ماند و برای آن اهل پیدا نمی‌کردند، به مجد و سایر صفات آنها که نزد همه مشهور است، به ولایت علی علیه السلام و نبوت محمد، به حقیقت دین که در هر شریعتی معطل بود و به ملت‌هایی که در زمان هر نبی و بعد از آن از بین رفته‌اند، نیز تفسیر شده‌است.

و در فراز پایانی این سوره در مورد مسلمین و وجه تسمیه‌ی آن می‌فرماید: ﴿هُوَ﴾ ابراهیم علیه السلام یا خدا ﴿سَمَّكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ﴾ شما را مسلم نامیده‌است قبل از این زمان یا قبل از قرآن یا قبل از این عالم از عوالم بالا.

﴿وَفِي هَذَا﴾ در این زمان، یا در این قرآن، یا در این عالم و

نام‌گذاری ابراهیم آنان را مسلمان در این زمان بدان جهت است که این اسم برای آن‌ها در این زمان از ابراهیم مانده است.

﴿لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا﴾ تعلیل امرهای گذشته یا مدایح لایق و مناسب، یا تعلیل مجموع است یعنی مجاهده کنید رسول ﷺ شاهد و گواه شما باشد؛ ﴿عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ و شما نیز گواه بر مردمان باشید این جمله نیز دلالت بر اختصاص آیه به ائمه عليهم السلام می‌کند.

﴿فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ﴾ در اوّل سوره‌ی بقره بیان نماز و اقسام آن و پیا داشتن آن و بیان زکات و حالات و ادا کردن آن گذشت. ﴿وَ أَعْتَصِمُوا بِاللَّهِ﴾ و با اعتصام به ولایت چنگ به خدا بزنید، چون چنگ زدن به او به اعتبار مقام غیب برای انسان مادامی که ذات خودش را احساس کند قابل تصوّر نیست.

پس مقصود چنگ زدن به جانشینان خدا و چنگ زدن به طریق خداست که همان طریق ولایت است.

﴿هُوَ مَوْلَانِكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى﴾ که اگر خدا مولای شما باشد پس چه خوب مولایی است؛ ﴿وَ نِعْمَ النَّصِيرُ﴾ و چه خوب یاری کننده‌ای است.

سوره‌ی مؤمنون

در این سوره نیز مثل سوره‌های گذشته مفسّر عالی مقام از ابتکارات فنی تفسیر به شیوه‌های آیه به آیه، آیه به روایت و پاره‌ای بررسیهای حکمی و کلامی دارای مطالب ارزنده‌ای در زمینه‌ی علوم اسلامی عرفان، اخلاق، درایه و حدیث عرضه نموده‌اند که به طور اجمال حاوی مباحثی به شرح زیر می‌باشد:

الف) رستگاری و فلاح قطعی مؤمنان را سرآغاز بررسی قرار داده و خصوصیات و ویژگیهای بارز ایشان را از خشوع در نماز، پرهیز و خودداری از بیهودگی و بیهوده‌گرایی، عمل به پرداختن زکات برشمرده و در نهایت پاداش همه‌ی ایشان را جایگاه بسیار با ارزش فردوس برین و ارث بردن آن می‌داند.

ب) فراز بعدی بحث را در خصوص آفرینش انسان و سیر ماده‌ی آفرینش او قرار داده و مطالب ارزنده‌ای را در مورد اسکان دادنش در روی زمین و ارزانی داشتن باغهای گوناگون از میوه‌ها به ویژه زیتونی که در طور سینا می‌روید تفسیر و مطالب دلنشین عرفانی آیات را شرح فرموده‌اند.

ج) فراز سوم حکایاتی در خصوص پیامبران الهی حضرت نوح، موسی و برادرش هارون شامل مطالبی در زمینه‌ی نجات پیامبران و هلاکت (غرق) دشمنانشان متذکر گردیده‌است.

د) سپس پیرامون احزاب و دستجات متفرقه‌ی موجود و دلخوشی‌شان بر آنچه که دارند، سابقه و قدمت کار ایشان و شکی که در مورد قیامت و انکار آن عرضه دارند توأم با گوشزد کردن آنچه که از عذاب و بدفرجامی نصیبشان شد درسهای آموزنده‌ای برای بیداری و تنبّه ابنای بشر شرح فرموده‌اند.

ه) با متذکر شدن اینکه خداوند پناه‌دهنده‌ای است که نیاز بر پناه‌ندارد و متعاقب آن نکات اخلاقی مثل نیکی کردن در مقابل بدی و بدکار، مراتب ترقی ارواح در برزخ را متذکر شده‌اند.

و) در مورد دمیده شدن صور اسرافیل، مرگ و احیای مردگان با آن و

سپس سنجش اعمال و کردار افراد نفخه صور را با توجه به اخبار معصومین: تفسیر فرموده‌اند.

سوره‌ی نور

در این سوره حقیقت نور را با توجه به روایات و اخبار معصومین علیهم‌السلام مرقوم فرموده‌اند: نور اسم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا نبوت یا رسالت یا ولایت اوست؛ یا اسم علی علیه‌السلام یا خلافت یا ولایت است.

پس از شرح مفصّلی در تفسیر آیه‌ی مبارکه‌ی نور نتیجه گرفته‌اند که «نور خودش بذاته ظاهر است و ظاهر کننده‌ی غیر خودش» در حقیقت جز حقیقت وجود چیزی نیست که آن واجب لذاته و واجب کننده‌ی غیر خودش است.

پیرامون حدّ زنا و قذف جهت مصون ماندن امنیت حیثیتی جامعه، حدیث افک را به عنوان نمونه‌ای از تلاش منافقین بر اشاعه‌ی فحشا و نهی از آن، اختصاص پاکان را برای پاکان و ناپاکان را از برای ناپاکان یاد آور شده‌است.

در فرازهای بعدی تطبیق مثل با مثل می‌فرماید که کرده‌ها و دلخوشی‌های کفار را همانند سرابی معرفی نموده، ملامت و سرزنش از روی گردانیدن حکم رسول و وعده‌ی جانشینی ایمان آورندگان شایسته، مقررات اذن خواستن برای ورود در اوقات سه‌گانه‌ی شرم و عورت، ویژگیهای مؤمنان، عمل بر مبنای اذن پیامبر و اولیای الهی نهی از صدا کردن پیامبر مثل همدیگر، انذار از مخالفت رسول را بیان فرموده‌اند.

سوره‌ی فرقان

کتاب الهی را معرفی می‌کند که جداگر حق و باطل بر مبنای بینات که هدایتگر مردم است، اگرچه اعراض نمودن عادت دیرینه‌ی مردم را متذکر شده است ناتوانی بتها (که به نحوی مورد پرستش آنان می‌باشد) بر آفرینش و خلقت، کیفر تکذیب کنندگان قیامت را بیان کرده و حکایت اصحاب رس و هلاکتشان به موجب مفاسدی که مرتکب می‌شدند مورد بررسی قرار گرفته است.

در فراز دیگری صفات بندگان شایسته‌ی رحمان را برمی‌شمارد که: مشی و راه رفتن فروتنانه با کنار گذاشتن غرور و تکبر، پاسخگویی خیرخواهانه و سالم هنگام گفتگو و خطاب بانادانان، سجود و قیام در مقام بندگی و لذت بردن، ﴿وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا﴾

لذت خضوع و تذلل و مناجات آنان بر لذت خواب و استراحت غالب است.

پس آنان نمی‌خواهند مگر آن مقدار که مجبورند، با سجود و قیام در برابر پروردگارشان خاکساری می‌کنند، با او مناجات می‌نمایند و لذت مناجات با پروردگار عالم را بر تمام لذایذ دنیا و آخرت ترجیح می‌دهد.

در فرازی دیگر در بین بیان ویژگیهای بندگان رحمان ایمان و عمل شایسته را موجب تبدیل سیئات بر حسنات معرفی فرموده و می‌افزاید که خداوند آمرزنده‌ای مهربان است؛ سپس دوباره بر بیان ویژگیهای بندگان خداوند رحمان ادامه می‌دهد که ایشان در قرارگاه‌های زور جای نمی‌گیرند،

اگر چنانچه آیات الهی گفته شود بادل و جان (باتمام وجود) گوش فرا می دهند (کر و لال نشوند) و از خداوند تقاضای فرزندانی که نور چشم باشند درخواست می نمایند که فرموده: پاداش اینان بهشت جاودانه است با بهترین جایگاه و مقام.

ناگفته نماند که یادآوری نکاتی پیرامون این اثر گرانبها الزامی می نمود لذا به شرح زیر تقدیم عزیزان می گردد که امید است مورد عنایت و توجه قرا بگیرد:

۱. دقت و تحقیق جامعی که مؤلف ارجمند به طور همه جانبه بر وجوه اعراب و بیان معانی مقتضی هر معنا مبذول داشته اثر را تبدیل به بهترین سبک و متد آموزش قرآن و ادبیات عرب مستند به آن کتاب آسمانی نموده است، لذا دانشگاهی از معارف الهی این معجزه ی زنده و جاوید گسترده داشته اند که هم برای اساتید فن و هم برای علاقمندان مبتدی ثمرات عدیده ای را در پی دارد.

۲. ژرفایی پژوهش مؤلف رحمته الله علیه در تفسیر و اعمال سبکهای متداول بر مبنای ابتکارات منحصر به فرد به حدی است که زبان و قلم عاجز از شرح فواید و مزایای آن است و به حق می توان گفت تفسیر سلطان سلطان التفسیر به پهنای پهنای نیازهای افرادی است که با عزمی استوار کمر همت بر آموختن تفسیر ولایی قرآن بسته و خود را در سلک متدبرین در آیات در آورده اند.

۳. بهره گیری به موقع از اخبار و احادیث نبی اکرم صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام دلنشینی بیان سلطان را سلطنتی پایدار در شکار

دل‌های شیفته‌ی قرآن بخشیده و تجلیات عرفانی آن را صد چندان در معرض نمایش نهاده‌است.

۴. دقت و صف‌ناپذیر مؤلف گرانقدر در گزینش ابیات اشعار و سروده‌های مولانا جلال‌الدین رومی حلاوتی شگرف بر آن افزوده هضم و تحلیل موضوعات را سهل و آسان می‌نماید.

۵. شخصیت و واژه‌پردازی متناسب در برخورد با واژه‌های اسامی، اشخاص و امکانه نیز از ویژگیهای بارزی است که نمی‌توان از اهمیت آن چشم پوشید.

علاوه بر مزایای پنجگانه‌ی بالا مزیت‌هایی نیز وجود دارد که با اندکی عنایت و دقت شما عزیزان واضح‌تر از آنست که نیازی بر اطاله‌ی سخن مبنی بر توضیح بوده‌باشد.

بنابر این ضمن سپاسگزاری از عزیزانی که پیوسته با عنایات، تذکرات و پیشنهادات خودشان مشوق ما بوده‌اند از همه‌ی عزیزانی هم که به هر نحوی از انحا در شکل‌گیری این ترجمه میراث باقیمانده از مؤلف محترم ما را مشمول عنایات خودشان فرموده‌اند تقدیر و تشکر داریم به خصوص عزیزانی که عهده‌ار انجام وظایفی به شرح زیر بوده و آن‌را به بهترین وجه ممکن تحقق بخشیده‌اند:

الف) سید جلیل‌القدر استاد ارجمند جناب آقای دکتر سیدجعفر شهیدی که پیوسته مشوق ما بوده و از توجهات بی‌شایب‌ی خود ما را مستفیض فرموده‌اند.

ب) حضرت آیه‌الله سمامی که در معیت عدّه‌ای از فضلا و اساتید

حوزه‌ی علمیه‌ی قم عهده‌دار تنظیم مستندات روایات و احادیث این مجلد از تفسیر بوده‌اند.

ج) برادر گرامی آقای سید عزیزالله قائمی طباطبایی که ویراستاری علمی و صفحه‌آرایی این مجلد را عهده‌دار بوده‌اند.

د) کارکنان محترم انتشارات وزارت محترم ارشاد و فرهنگ اسلامی که عهده‌دار چاپ و نشر این اثر بوده‌اند.

ه) جناب آقای محسن نهال مدیر محترم انتشارات محسن با نهایت محبت فقط برای رضای خدا در نشر کتاب از هیچگونه همراهی دریغ نفرموده‌اند

و) برادر ارجمند حاج مجید احمدیان که تهیه‌ی پرینت کالک این مجلد را برعهده داشته‌اند.

و) برادر مجیدبابکی که تایپ کامپیوتری این جلد را انجام داده‌اند.

ز) از همه‌ی این عزیزان و عزیزانی که اجازه نفرمودند نام مبارکشان ذکر شود صمیمانه سپاسگزاری می‌نماییم و از پروردگار متعال اجر دارین برای آنان مسئلت داریم.

يَا سَرِيعَ الرَّضَاِ اغْفِرْ لِمَنْ لَا يَمْلِكُ اِلَّا اَللّٰهُ

فهرست مطالب

۱.....	پیشگفتار.....
۲.....	سوره‌ی حجّ.....
۹.....	سوره‌ی مؤمنون.....
۱۱.....	سوره‌ی نور.....
۱۲.....	سوره‌ی فرقان.....
۱۶.....	فهرست مطالب.....
۲۷.....	(۲۲) سوره‌ی حجّ.....
۲۸.....	آیات ۱-۶.....
۲۹.....	ترجمه.....
۳۰.....	تفسیر.....
۴۳.....	آیات ۸-۱۶.....
۴۴.....	ترجمه.....
۴۵.....	تفسیر.....
۴۵.....	مراتب ادراک علم.....
۵۷.....	آیات ۱۷-۲۴.....
۵۸.....	ترجمه.....
۵۹.....	تفسیر.....
۶۸.....	آیات ۲۵-۳۸.....
۷۰.....	ترجمه.....

۷۱.....	تفسیر.....
۱۰۲.....	آیات ۳۹ - ۴۸.....
۱۰۳.....	ترجمه.....
۱۰۴.....	تفسیر.....
۱۱۵.....	آیات ۴۹ - ۵۷.....
۱۱۶.....	ترجمه.....
۱۱۷.....	تفسیر.....
۱۲۶.....	آیات ۵۸ - ۶۶.....
۱۲۷.....	ترجمه.....
۱۲۸.....	تفسیر.....
۱۳۷.....	آیات ۶۷ - ۷۲.....
۱۳۷.....	ترجمه.....
۱۳۸.....	تفسیر.....
۱۴۵.....	آیات ۷۳ - ۷۸.....
۱۴۶.....	ترجمه.....
۱۴۷.....	تفسیر.....
۱۵۱.....	مراتب سالکین و سفرهای آنان.....
۱۵۷.....	۲۳ سُورَةُ الْمُؤْمِنُونَ.....
۱۵۷.....	آیات ۱ - ۱۱.....
۱۵۷.....	ترجمه.....
۱۵۸.....	تفسیر.....

آیات ۱۲-۲۲.....	۱۷۱.....
ترجمه.....	۱۷۲.....
تفسیر.....	۱۷۲.....
آیات ۲۳-۴۱.....	۱۸۲.....
ترجمه.....	۱۸۴.....
تفسیر.....	۱۸۵.....
آیات ۴۲-۴۴.....	۱۹۳.....
ترجمه.....	۱۹۴.....
تفسیر.....	۱۹۴.....
آیات ۴۵-۵۰.....	۱۹۶.....
ترجمه.....	۱۹۶.....
تفسیر.....	۱۹۷.....
حکایت حضرت موسی و برادرش هارون <small>علیه السلام</small>	۱۹۷.....
آیات ۵۱-۶۲.....	۲۰۰.....
ترجمه.....	۲۰۱.....
تفسیر.....	۲۰۱.....
آیات ۶۳-۷۷.....	۲۱۲.....
ترجمه.....	۲۱۳.....
تفسیر.....	۲۱۴.....
آیات ۷۸-۹۲.....	۲۲۴.....
ترجمه.....	۲۲۵.....

۲۲۶.....	تفسیر.....
۲۳۵.....	آیات ۹۳-۱۰۲.....
۲۳۶.....	ترجمه.....
۲۳۶.....	تفسیر.....
۲۳۷.....	بیانی در دفع بدی و بدکار با خوبی.....
۲۴۲.....	بیان ترقی ارواح در برزخ.....
۲۵۱.....	آیات ۱۰۳-۱۱۸.....
۲۵۲.....	ترجمه.....
۲۵۳.....	تفسیر.....
۲۵۳.....	سنجش موازین اعمال.....
۲۶۱.....	۲۴ سُورَةُ النَّوْرِ.....
۲۶۱.....	آیات ۱-۱۰.....
۲۶۳.....	ترجمه.....
۲۶۴.....	تفسیر.....
۲۸۴.....	آیات ۱-۲۰.....
۲۸۵.....	ترجمه.....
۲۸۶.....	تفسیر.....
۲۹۸.....	آیات ۲۱-۲۶.....
۲۹۹.....	ترجمه.....
۳۰۰.....	تفسیر.....
۳۰۶.....	آیات ۲۷-۳۴.....

۳۰۷	ترجمه
۳۰۹	تفسیر
۳۰۹	در حکم ورود بر خانه‌هایی غیر از خانه‌ی خود
۳۳۳	آیه (۳۵) نور
۳۳۴	ترجمه
۳۳۴	تفسیر
۳۴۳	گونه‌های احتمالی تطبیق اجزای مثل باممثل
۳۵۱	وجوه اعراب آیه‌ی نور
۳۵۳	آیات ۳۶-۳۸
۳۵۳	ترجمه
۳۵۴	تفسیر
۳۶۱	آیات ۳۹-۴۶
۳۶۲	ترجمه
۳۶۳	تفسیر
۳۷۹	آیات ۴۷-۵۷
۳۸۱	ترجمه
۳۸۲	تفسیر
۳۹۳	آیات ۵۸-۶۴
۳۹۵	ترجمه
۳۹۷	تفسیر
۴۱۳	۲۵ سُورَةُ الْفُرْقَانِ

آیات ۱-۹.....	۴۱۳
ترجمه.....	۴۱۴
تفسیر.....	۴۱۵
جداگر حق و باطلی که هدایتگر مردمست.....	۴۱۵
آیات ۱-۲۰.....	۴۲۴
ترجمه.....	۴۲۵
تفسیر.....	۴۲۶
آیات ۲۱-۳۴.....	۴۳۳
ترجمه.....	۴۳۵
تفسیر.....	۴۳۶
آیات ۳۵-۴۴.....	۴۴۹
ترجمه.....	۴۵۰
تفسیر.....	۴۵۱
حکایت اصحاب رس.....	۴۵۳
آیات ۴۵-۷۷.....	۴۶۴
ترجمه.....	۴۶۷
تفسیر.....	۴۶۹
در صفت بندگان.....	۴۹۳

فهرست مندرجات متن عربی

سورة الحج.....	۵۰۸
سُورَةُ الْمُؤْمِنُونَ.....	۵۷۸

۶۲۱.....	بیان فی الدّفح بالاحسن الی المسمی
۶۲۵.....	بیان لترقی الارواح فی البرزخ
۶۲۷.....	شرح فی نفخ الصّور
۶۳۶.....	سُورَةُ التُّورِ
۶۷۴.....	آیه التّور
۶۸۱.....	احتمالات تطبیق المثل بالممثل
۶۸۷.....	وجوه اعراب ایه التّور
۷۲۳.....	سُورَةُ الْفُرْقَانِ
۷۷۷.....	فهرستهای پنجگانه
۷۷۸.....	فهرست اعلام
۷۸۹.....	فهرست ترجمه‌ی اخبار
۸۱۸.....	فهرست اخبار متن
۸۳۷.....	فهرست آیات
۸۴۰.....	فهرست منابع

(۲۲) سوره‌ی حجّ

این سوره‌ی مکّی است جز چند آیه، بعضی گفته‌اند مدنی است به‌جز آیاتی که در باره‌ی سفر نازل شده و بعضی گفته‌اند غیر از شش آیه و برخی غیر از چهار آیه گفته‌اند^(۱).
و در فضیلت این سوره (حجّ) از نبیّ ﷺ وارد شده که هر کس سوره‌ی حجّ را بخواند مانند کسی که حجّ و عمره‌ای که انجام داده‌باشد به او پاداش داده می‌شود و حتماً به عدد کسانی که حجّ و عمره در گذشته و آینده انجام داده‌اند به او اجر داده می‌شود^(۲).
و از ابی‌عبدالله علیه السلام آمده است: هر کسی این سوره را در هر سه روز یک مرتبه بخواند از آن سال بیرون نمی‌رود مگر آنکه به سوی بیت الله الحرام خارج شود و اگر در این سفر مرگ او فرا رسد داخل بهشت می‌شود^(۳).

۱. مجمع‌البیان ج ۴ ص ۶۸

۲. مجمع‌البیان ج ۴ ص ۶۸، تفسیر نورالتقلین ج ۳ ص ۴۶۹ ح ۲

۳. مجمع‌البیان ج ۴ ص ۶۸، ثواب الاعمال ص ۱۳۵ ح ۱ و تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۹۲

آیات ۱-۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَأْتِيهَا النَّاسُ آتِفُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (۱)
 يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ
 حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ
 شَدِيدٌ (۲) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ
 شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ (۳) كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ وَ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَىٰ
 عَذَابِ السَّعِيرِ (۴) يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا
 خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ
 وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقَرِّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى
 ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِنَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ وَ مِنكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّىٰ وَ مِنكُمْ مَّنْ
 يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَ تَرَى الْأَرْضَ
 هَامِدَةً فَاذًا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ
 بَهِيجٍ (۵) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ
 شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده مهربان

هان این مردم از پروردگارتان پروا کنید، تا زلزله‌ی قیامت چیزی سهمگین است. روزی که در آن بینید هر زن شیردهنده‌ای از نوزاد شیریش غافل شود، و هر زن آبستنی [بی اختیار] وضع حمل کند و مردمان را مست بینی، حال آنکه مست نباشند، ولی عذاب الهی سخت و سنگین است. و از مردمان کسی هست که درباره‌ی خداوند بدون دانش مجادله می‌کند و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌کند. بر او مقرر شده‌است که هر کس او را دوست گیرد، او گمراهش می‌کند و به عذاب آتش جهنّم می‌کشد. هان ای مردم اگر درباره‌ی رستاخیز شکّ و شبهه دارید، [بدانید که] ما شما را از خاک، سپس از نطفه، سپس از خون بسته، سپس گوشت پاره‌ی شکل یافته و شکل نیافته آفریدیم تا [حقیقت را] برای شما هویدا کنیم، هر چه را بخواهیم تا زمانی معین در رحمها قرار می‌دهیم، سپس شما را که کودکی شده‌اید [از شکم مادر] بیرون می‌آوریم تا به کمال بلوغتان برسید، بعضی از شما جانشان گرفته می‌شود و بعضی از شما به حدّ اعلای فرتوتی برده شوند، چندانکه پس از دانستن [بسیاری چیزها] چیزی نداند؛ و زمین را پژمرده بینی، آنگاه چون بر آن آب [باران] فرو فرستیم، جنبش یابد و رشد کند و چه بسیار از گونه‌های خرم برویاند. این از آنست که خداوند بر حقّ است و از آنکه او مردگان را زنده می‌کند و او بر هر کاری تواناست. و اینکه قیامت آمدنی است [و] در آن شکّی نیست و خداوند کسانی را که در گورها خفته‌اند، برمی‌انگیزد.

تفسیر

﴿يَأْتِيهَا^(۱) النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ^(۲)﴾ ای مردم از غضب و خشم

پروردگار مان و عقوبت او بترسید و مخالفت او امر و نواهی او را ترك كنید.

﴿إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ﴾ که زلزله‌ی روز قیامت جمله مستأنفه و در مقام تعلیل

است.

مقصود از ساعت ساعت ظهور قائم عجل الله فرجه وقت احتضار با مرگ اختیاری یا

اضطراری است، ساعت قیامت صغری، یا ساعت قیامت کبری و ظهور ولایت کلیه می باشد،

چنانچه به همه‌ی اینها در خبر اشاره شده است.

﴿شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾ بسیار حادثه بزرگ و واقعه سختی خواهد بود که آن زلزله چیز

سهمناکی است چون حال احتضار و زلزله‌ی آن در عالم صغیر امری است که نفوس بشری و

مدارك حیوانی تحمل آن را ندارند، زیرا که آن زلزله جهت خراب کردن نفوس بشری و

مدارك حیوانی و مبانی دانی و پست است.

﴿يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ﴾ آن روز که آن ساعت و زلزله را ببینید می بینید که زن

شیرده از غایت دهشت و وحشت بچه شیرخوارش را رها می کند.

﴿كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ﴾ با اینکه مرضعه که بچه اش را شیر می دهد

خود را فدای شیرخوارش می کند.

﴿وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا﴾ و هر آبستن بار رحم را بیافکند، مقصود

از آبستن و صاحب حمل هر چیزی است که در آن چیز دیگری پنهان و مخفی باشد، چون آن

۱- ندای علامت است، ندای علامت بر عامه‌ی مردم است. کشف الاسرار

۲- دین دو کلمه یکی قهر است یکی لطف اتقوا قهر است که می داند به عدل خویش و ربکم لطف

است که می نماید به فضل خویش. کشف الاسرار

روز زمین سنگینی‌ها و پنهان شده‌هایش را بیرون می‌اندازد.

﴿وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ﴾ مردم را می‌بینی از غایت حیرت و هول و هراس

عقلشان زایل شده‌است و مست‌اند.

﴿وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ﴾ و در حقیقت آنان مست نیستند، یعنی چنان نیست که از

لذت مستی به‌رمند شوند.

﴿وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾ و لکن عذاب خدا شدید است (که از هول آن

مردم چنین مست و مدهوشند) و روی همین جهت است که عقل آنان زایل می‌شود، نه از جهت

لذت مستی است.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ﴾ برخی مردم از جهل و نادانی در کار خدا جدل

کنند جمله حالیه یا مستأنفه است بنا بر اینکه «(و او)» برای استیناف آمده‌باشد، یا عطف بر

مقدّر است.

گویا که گفته‌است: از مردم کسانی هستند تسلیم می‌شوند و می‌ترسند و از ترس

آنروز تسلیم می‌شوند و از مردم کسانی نیز هستند که تسلیم نمی‌شوند و جدال می‌کنند.

﴿فِي اللَّهِ﴾ جدال می‌کند در ذات، صفات، افعال، مظاهر، خلفای خدا و از همین

قبیل است مجادله در احکام بندگان و نظر در آنان با رأی و استحسان بدون اینکه از خدا اذن و

از جانشینان خدا اجازه داشته باشد.

﴿بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ و آنان در این مجادله علم ندارند، چه علم به خدا و صفات و احکام

و جانشینان یا با شهود و وجدان حاصل می‌شود، که آنان در این مورد قصور دارند و از آن

محروم و دست‌هایشان کوتاه است، یا با تقلید از صاحب شهود و وجدان حاصل می‌شود که

آنان از تقلید استنکاف دارند.

﴿وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ﴾ عطف است و در آن معنای تعلیل است، یعنی مجادله می‌کند از روی جهل و نادانی و بدون علم، زیرا که او پیروی می‌کند از هر شیطانی متکبر و سرکش، با پیروی از آن جز جهل و سرکشی چیزی حاصل نمی‌شود، پس برای او نه علم حاصل می‌شود، و نه تقلید از اهل علم.

﴿كُتِبَ عَلَيْهِ﴾ این جمله مستأنف، یا صفت بعد از صفت، یا حال به تقدیر «قد»

است.

یعنی در حالی که اینگونه مقررش است که در تقدیر چنین فرض و لازم شده است. ﴿أَنَّهُ وَمَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾ هر کس شیطان را دوست گیرد او گمراهش می‌کند به عذاب آتش جهنم می‌کشاندش.

پس از این آنجا ماندن و بعد از بر حذر داشتن از وحشت بعث و برانگیخته شدن و زنادقه راکه منکر بعث هستند مورد خطاب قرار داد و فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ^(۱)﴾ گذشت که «ریب» عبارت از تزلزل در اعتقاد ثابت و اضطراب در آنست، و ریب مقدمه‌ی شك است، و بسیار در شك استعمال می‌شود.

﴿مِّنَ الْبُعْثِ﴾ اگر از زنده شدن اموات در روز حساب در شك و ریب هستید (برای رفع شك خود بدین دلیل توجه کنید) پس در حالتی که برای شما گذشته است فکر و اندیشه کنید تا بدانید که بعث و زنده شدن مردگان جایز است، زیرا شما نشئه اول راکه خلقت

۱- همه چیز در آدمی بازیابی و آدمی را در هیچ باز میایی و این تن بدین صفت که شنیدی مانند تختی است که شاهی بر آن نشسته که آن را دل گویند و او را با این خاک تیره خویشاوندی نه! و هم چون زندانی او را آرام و قراری نه! کشف الاسرار

آغازین شماست که می‌دانید، پس چرا آن را به یاد نمی‌آورید.

﴿فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ﴾ که ما شما را از خاک آفریدیم، یعنی در ماده‌ی خلقت و آفرینش خود نظر و اندیشه کنید که جزو اعظم آن خاک بود که پست‌ترین عنصرهاست، سپس آن خاک در مراتب استکمالش کامل گشت، هر کامل شدنی برای شما مرگ بود از صورتی و زنده شدن در صورتی دیگر، تا به بالاترین مراتب بشری رسیدید، و مرگ شما از بشریت و زنده شدن با ملکیت مانند مردن‌ها و زنده شدن‌های گذشته است.

﴿ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ﴾ آنگاه از نطفه و از خون بسته «علقه» عبارت از خون بسته است.

﴿ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ﴾ «مضغه» قطعه گوشتی است که هنوز کامل خود را نگرفته و شل است و اجزای آن متماسک و به هم پیوسته نیست، همانند گوشتی که جویده می‌شود. و داخل شدن لفظ «من» بر ماده دلالت بر آن دارد که ماده انسان نیست و جزیی از آن هم نیست، بلکه انسان اسم فعلیت اخیر است که عبارت از روح است و نفس انسانی چنانچه فلاسفه معتقدند از نظر حدوث جسمانی است، نه قدیم است، نه قبل از بدنها خلق شده است.

چنانچه جمعی از متکلمین و فقها می‌گویند، آنچه که وارد شده ارواح قبل از بدنها خلق شده‌اند بر حسب نشئه‌ی مجرد روح است، نه بر حسب نشئه‌ی متعلق و وابسته، تعلق و وابستگی يك وصف عرضی برای نفوس نیست چنانچه برخی گفته‌اند، بلکه آن مرتبه‌ای از مراتب ذات نفوس و نشئه‌ای از نشئه‌های وجود نفوس است.

﴿مُخَلَّقَةٍ﴾ آنکه با خلقت کامل و تام است و وزن «تخلیق» که برای مبالغه می‌آید دلالت بر تمام و کامل بودن خلقت دارد.

﴿وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ﴾ و آنکه خلقت او تمام نیست، یا ناتمام شدن زمان خلقتش در رحم باقی مانده، آن زمانی است که برای جنین در رحم معهود است، یا در رحم باقی مانده، سقط شده یا به طور سالم قبل از نه ماه خارج شده است.

﴿لِنَبِيْنٍ لَّكُمْ﴾ تا برای شما کیفیت و چگونگی زنده شدن شما پس از مرگ را از این زنده شدن که برای شما مشهود است بیان کنیم.

و حذف مفعول برای این است که هر احتمال ممکن در ذهن سامع شکل بگیرد، گویا که گفته است: تا برای شما بیان کنیم حکمت، قدرت، علم، رأفت، پشتکار، خسته نشدن، میراندن و زنده کردن، بعث، نشر، جزا و حساب شما را.

﴿وَ نَقْرُوءُ﴾ این لفظ با رفع و نصب از باب افعال خوانده شده، و از ثلاثی مجرد به صورت تکلم و غیبیت خوانده شده، ثلاثی مجرد متکلم از «قررت الماء» مأخوذ است، یعنی آب را ریختم.

و اگر «نقر» مرفوع خوانده شود عطف بر «خلقنا» است، یا حال است به تقدیر مبتدا، یا مستأنف است.

و اگر منصوب خوانده شود معطوف بر «نبین» است، گویا که گفته است: غرض ما از صبر و تدریج در خلقت بیان حکمت و قدرت ما بر بعث و زنده کردن و استقرار نطفه‌های شماست.

﴿فِي الْأَرْحَامِ﴾ مدتی در رحم‌ها قرار می‌گیرید، تا دلیل بر بقای شما در برزخ و

قبل از بعث باشد، همانند باقی ماندن شما در رحم‌ها.

﴿مَا نَشَاءُ﴾ تا مدّت مشیّت و خواست ما باید در رحم باقی بمانید، یا آنچه را که از نطفه‌ها می‌خواهیم در رحم بماند آن را در رحم برقرار می‌سازیم و آنچه را که می‌خواهیم از رحم‌ها زایل می‌کنیم.

﴿الَّتِي آجَلٌ مُّسَمًّى﴾ تا مدّت معینی در رحم می‌مانید، حدّاقلاً آن شش ماه و حدّاً کثراً نه ماه است.

و در خبری آمده است: اگر زن در مدّت حمل و آبستن حیض شود به مقدار ایّام حیض بر ایّام حمل و آبستنی اضافه می‌شود. و در خبر دیگری است: اگر بیشتر از یکسال هم طول بکشد نباید تصدیق و باور کرد اگر چه یک ساعت باشد^(۱).

و از طریق عامّه آمده است: اکثر حمل آخر چهارسال می‌باشد.

﴿ثُمَّ نَخْرِجُكُمْ﴾ تا وقتی معین طفلی چون (گوهر) از (صدف) رحم بیرون آوریم، لفظ ﴿طِفْلاً﴾ حال از مفعول است، مفرد آمدن حال یا بر این تقدیر است که هر يك از شما را به صورت طفل خارج می‌سازیم، یا به لحاظ این است که لفظ «طفل» اسم جنس است و بر یکی و بیشتر اطلاق می‌شود، یا به اعتبار این است که آن در اصل مصدر است که بر واحد و کثیر اطلاق می‌شود.

﴿ثُمَّ لَتَبَلَّغُوا﴾ عطف بر محذوف است، یعنی تا باقی بمانید و شیر بخورید و رشد و نمو داشته باشید، سپس به حدّ بلوغ برسید، یا متعلّق به محذوف است، یعنی سپس به شما

۱. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۶۴

نمو و رشد می‌دهیم، و شما را باقی می‌گذاریم تا به حد بلوغ برسید.

﴿أَشَدُّكُمْ﴾ تا به کمال در نیرو و عقل برسید، این مطلب گذشت که «أَشَدُّ» هنگام کمال جمیع قوای بدنی و نفسانی است و آن از هیجده سالگی یا از اوّل بلوغ تا سی یا چهل سالگی است.

و این لفظ مفرد است در صورت لفظ جمع، یا جمع است که از لفظ خود مفرد ندارد، یا مفرد آن «أَشَدُّ» با کسره است، مانند «النَّعْمَةُ» و «انْعَم» یا مفرد آن «شَدَّ» است مانند «كَلْبٌ» و «أَكَلَبُ» یا مفرد آن «شَدَّ» است، مانند «ذُنْبٌ» و «أَذْوَبٌ»، ولی این دو مورد شنیده نشده است.

﴿وَمِنْكُمْ مَّنْ يَتَوَفَّىٰ﴾ جمله حالیه، یا عطف است به اعتبار معنا، گویا که خدای تعالی گفته: کسانی از شما با ماده‌اش در رحم‌ها مستقر می‌شوند، کسانی ساقط می‌شوند و کسانی قبل از بلوغ یا حین بلوغ می‌میرند.

﴿وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ﴾ و کسانی از شما به پایین‌ترین و پست‌ترین اوقات عمر می‌رسند، که آن وقت پیری و هنگام خرفتی و نفهمیدن و پی نبردن به نکته‌ها و دقایق مقصود و مصنوع است، و آن خرفتی و نفهمی نسبت به اشخاص مختلف است، پس چه بسا پیری که در صد سالگی یا بیشتر خرفت نشود، و چه بسا پیری که در هفتاد و پنج سالگی خرفت شود، و لذا در اخبار در بیان وقت پست‌ترین عمر اختلاف کرده‌اند.

﴿لَكَيْلًا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا﴾ لام برای غایت است، زیرا که نادانی و عدم علم بعد از علم از غایت‌های عرض است، نه علّت غایی.

زیرا که علّت غایی ابقا عبارت از استکمال به وسیله‌ی علم و عمل است، نه زوال

علم پس از کامل شدن.

ممکن است همین زوال علم علّت غایبی باشد، بدین معناکه علوم دنیوی و ادراکات بشری که به وسیله مدارك دنیوی حاصل می‌شود در آخرت از موذیات و آزار دهنده‌هاست، خداوند بعضی از بندگانش را باقی می‌گذارد و نگه می‌دارد تا مدارك دنیوی ضعیف گردد و مدرکاتش زایل گردد تا در آخرت راحت باشد.

و لذا خیر و نفع بنی آدم در این است که بعد از رسیدن به پیری بماند چنانچه در خبر است، چه بقای ادراکات دنیوی در آخرت صاحبش را آزار می‌دهد.

و چه خوب گفته شده:

سینه‌ی خود را برو صد چاک کن

دل از این آلودگیها پاک کن

﴿وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً﴾ زمینی را می‌بینی از گیاه خالی و خشک است؛ این جمله خطاب به فرد غیر معین و عطف بر جزا یا شرط و جزاست.

گویا که خداوند در مقام استدلال بر امکان بعث و حشر همه را مورد خطاب قرار داده و فرمود: «و ترون الارض هامدة... تا آخر» یا خطاب به محمد ﷺ و عطف به اعتبار معنا و کنایه از منکرین زنده شدن بعد از مرگ است، گویا که خداوند چنین فرموده است: نطفه و تغییرات و میراندن و زنده کردن آن را می‌بینی؛ پس چگونه منکر بعث می‌شوی در حالی که زمین را هم خشک می‌بینی؟!

﴿فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ﴾ پس آنگاه که آب را بر زمین فرستادیم

حرکت و نشاط در زمین پدید می‌آید، زمین را در سیراب شدن از آب و تحریک دانه‌ها و

ریشه‌های گیاهان و رشد و نمو آنها به کسی که آب بیاشامد و نشاط و تحرک پیدا کند، مثال زده است.

﴿وَرَبَتْ﴾ گیاه در آن می‌روید و بالا می‌آید.

﴿وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾ از هر نوع گیاه زیبا و خوب می‌روید.

﴿ذَلِكَ﴾ آنچه که ذکر شد از تغییرات نطفه و عارض شدن حالات آن و میراندن و

زنده کردن آن و زنده شدن زمین بعد از مرگش به سبب فرستادن باران بر آن، همه‌ی اینها بدان جهت است که:

﴿بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾^(۱) این (آثار قدرت) عالم دارای مبدأ قادر، علیم و حکیم

است که عنایت و لطف و مهربانی به خلقش دارد.

و اگر این مبدأ نبود آن تغییرات واقع نمی‌شد، تغییراتی که از ادراک دقایق و

نکته‌های آن و ادراک نظم اسباب آن حکمای عقلا عاجزند.

﴿وَأَنَّهُمْ يُحْيِي الْمَوْتَى﴾ و بدان جهت خداوند پس از مرگ زنده می‌کند که

عادت خدای تعالی زنده کردن مرده‌هاست، هر مرده‌ای می‌خواهد باشد.

پس وقتی خداوند زمین مرده را ترك نمی‌کند (در نتیجه به طریق اولی) نطفه‌ی میّت

را به حال خود رها نمی‌کند، بلکه آن دو را زنده می‌کند، پس انسان را که شریف‌تر از همه است

رها می‌کند و بعد از مرگش زنده نمی‌کند.

۱. خداوند یگانه مخلوق را برای اظهار قدرت خلق کرد! و برای اظهار کرم روزی داد، و برای اظهار جبروت میرانید، و در آخر برای کیفر و پاداش دوباره زنده کرد! چنانکه آدمی نخست نطفه بود به قدرت خود آن را علقه گردانید به مشیّت خود آن را مضغه ساخت به اراده خود استخوان پدید آورد. کشف الاسرار

﴿وَأَنَّهُ وَعَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ این زنده گردانیدن بدان جهت است که عادت و رسم خدای تعالی زنده گردانیدن مرده‌هاست باضافه اینکه خداوند قدرت و توانایی این کار را دارد، پس حتماً انسان را مرده رها نمی‌کند.

﴿وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ﴾ ساعت و روز قیامت حتماً می‌آید و این بدان جهت است که همه‌ی عالم ماده از نظر ذات و صفت از نقص به کمال در تجدد هستند.

و همین است معنای اینکه جهان هستی در ترقی است و آنچه که از نقص به کمال تجدد و تحرّک پیدا کرده حتماً از حجابهایش که همان حدود مانع از حضور نزد پروردگارش می‌باشد خارج می‌شود.

و آنچه که از حدود خارج گشته نزد پروردگار می‌ایستد و ساعت جز قیام و ایستادن نزد پروردگار نیست.

مقصود در اینجا پروردگار مضاف است که آن قائم آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

﴿لَا رَيْبَ فِيهَا﴾ نباید در ساعت و قیامت شكّ کرد.

یا شكی در آن باقی نمی‌ماند بعد از ملاحظه‌ی ترقی‌های نطفه و دانه‌ها و ریشه‌ها، یا جنس ریب و شكّ از ساعت منفی است، بدین معنا که هر کس ساعت قیامت را تصوّر کند در آن شكّ نمی‌کند، هر کس در آن شكّ کند ساعت را تصوّر نکرده است، پس در قیامت یا ظهور شكی نیست و در آنچه که شكّ است ساعت نیست.

﴿وَأَنَّ اللَّهَ عَادَتُ وَرَسْمُ خدَا اِیْن اَسْت کَه﴾ يَبْعَثُ حتماً زنده می‌گرداند.

﴿مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾ کسانی را که در قبرها هستند.

چنانچه می‌بینی همهی قوای پنهان در نطفه‌ها و زمین‌ها را زنده می‌کند، پس چگونه انسان را که اشرف موجودات است به حال خود رها می‌سازد و ارواح و قوای پنهان در بدن او را زنده نمی‌گرداند.

آیات ۸ - ۱۶

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا
 كِتَابٍ مُّنبِئٍ (۸) ثَانِي عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ
 وَنَذِيقُهُ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابُ الْحَرِيقِ (۹) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ
 اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ (۱۰) وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ
 فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ
 خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۱) يَدْعُوا مِن دُونِ
 اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (۱۲) يَدْعُوا
 لِمَن ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِمَّن نَّفَعَهُ لِيُبْسَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُبْسَ الْعَاشِرِينَ (۱۳) إِنَّ
 اللَّهَ يَدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن
 تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۱۴) مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَن لَّنَّ يَنْصُرَهُ
 اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ
 هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ وَمَا يَغِيظُ (۱۵) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ
 اللَّهَ يَهْدِي مَن يُرِيدُ (۱۶)

ترجمه

و از مردمان کسی هست که دربارهی خداوند بدون هیچ علمی و هیچ رهنمودی و هیچ کتابی روشنگر مجادله می‌کند. پهلوی خویش به تکبر بگرداند تا [مردمان را] از راه خدا گمراه کند. در دنیا خفت و خواری دارد و در روز قیامت عذاب آتش را به او می‌چشانیم. این به خاطر کار و کردار پیشین توست، و [گرنه بدان که] خداوند هرگز در حقّ بندگان ستمگر نیست. و از مردم کسی هست که خداوند را با دودلی می‌پرستند، پس اگر خیری به او برسد، دلش به آن آرام گیرد، اگر رنجی به او رسد رویگردان شود، در دنیا و آخرت زیانکار شده‌است؛ این همان زیانکاری آشکار است. کسی را به دعا می‌خواند که زیانش محتملتر است از سودش؛ بد یار و بد دمسازی است. بیگمان خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، به باغهایی در آورد که جویباران از فرودست آن جاری است؛ بیگمان خداوند هر چه اراده کند انجام می‌دهد. هر کس می‌برد که خداوند هرگز او [پیامبر] را در دنیا و آخرت یاری نمی‌کند، ریسمانی به سقف [خانه‌اش] ببندد [و به گردن اندازد] سپس [آن یا نفس خود را] ببرد آنگاه بنگرد آیا این تدبیر او مایه‌ی خشمش را از بین می‌برد؟ و بدینسان آن را به صورت آیاتی روشنگر فرو فرستادیم و خداوند هر که بخواهد را هدایت می‌کند.

تفسیر

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ﴾ و برخی از مردم چون (ابوجهل و

نصر حارث) جدل می‌کند در کار خدا جمله حالیه، یا مستأنف، یا معطوف بر مقدر است مانند گذشته.

و تکرار این جمله بدان جهت است که هر یک از دو جمله در جهتی مستغرق است غیر از جهت جمله‌ی دیگر، پس هر يك معنایی را افاده می‌کند غیر از معنای جمله‌ی دیگر.

﴿بَغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ﴾ از روی جهل و نادانی و گمراهی بی‌هیچ کتاب و حجّت روشن.

مراتب ادراک علم

بدان که انسان درای مراتبی است و ادراک او در هر مرتبه غیر از ادراکی است که در مرتبه‌ی دیگرست.

زیرا انسان در مقام نفسش که نسبت به معانی غیبی حجاب و پرده دارد ادراکش جز به صورت‌های معلومات نیست، که آن صورت‌ها مغایر با معلوماتی است احتمال مطابقت آنها با صورت‌ها و عدم مطابقت با آنها می‌رود، و در این مرتبه ادراکات او تصوّر، اوهام، شکوک، ظنون و علوم عادی و تقلیدی و یقینی نامیده می‌شود.

ولکن در عرف شرع همه‌ی تصدیقات ظنّی و یقینی انسان ظنون و گمان نامیده می‌شوند و این بدان جهت است که بارها در گذشته گفتیم که علوم در این مرتبه چون مغایر با معلومات و منفک از آنها و زوالش جایز است، همانند ظنون و گمان‌ها که ظنون نامیده می‌شوند.

پس اگر ادراک انسان به جولان دادن نفسش و ترتیب مقدمات و فکر و نظر از

ناحیه‌ی تقلیدی نامیده می‌شود، و تقلید یا با شنیدن از کسی است که از او تقلید شده یا با دیدن کتابی از اوست، به این سه نوع علم اشاره نمود آنجا که فرمود: «بغیر علم و لا هدی و لا کتاب منیر» و علم را مقدّم انداخت چون از حیث خود علم از تقلید شریف‌تر است اگر چه تقلید از جهت خروج از انانیت و تسلیم شریف‌تر از علم است. زیرا که علم حصولی خالی از شایبه‌ی انانیت نیست که آن انانیت نوعی تفرعن و ادعای الهیت است.

و عبارت را با کلمه‌ی «هدی» و «کتاب منیر» ادا کرد تا اشعار به این باشد که تقلید اگر از کسی باشد که تقلیدش صحیح است به اینکه از جانب خدا مجاز و صدق او معلوم باشد توّسل به او و اعتماد بر او در تکلم و جدال صحیح است.

و اما اگر تقلید از کسی باشد که تقلید از او صحیح نباشد از قبیل امثال و اقران و پدران و معلمین پس اعتماد بر او جایز نیست.

ممکن است مقصود از کتاب منیر علم شهودی حضوری باشد که در مرتبه‌ی قلب و روح برای صاحب شهود و عیان است، زیرا که مشهود در آن مرتبه مانند مکتوب است که در صفحه‌ای نزد نفس در اعیان حاضر باشد.

بنابراین اقسام سه‌گانه به ترتیب الاشرف فالاشرف می‌شود.

﴿ثَانِي عَطْفِي﴾ کنایه از اعراض و استکبار و تکبر است یعنی پهلوی خویش

به تکبر بگرداند.

﴿لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ تا خلق را از راه خدا گمراه کند لفظ «يضلّ» از

باب افعال و از ثلاثی مجرد خوانده شده، سبیل خدا همان ولایت

است و نبوت نیز سبیل خداست، چه آن سبیل ولایت است.

﴿لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ﴾ در دنیا برای آن کس که در خدا مجادله می‌کند

خواری، گرفتاری و رسوایی است.

زیرا حالت جدل، اراده‌ی غلبه بر بندگان خدا، استکبار و تکبر بر بندگان بلائی

بزرگ و آتشی از جهنم است، چون او در گمراهی‌اش فرو رفته‌است دیگر رنج و درد آن را

احساس نمی‌کند.

﴿وَ نَذِيقُهُ وِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ و اختلاف معطوف و معطوف

علیه با اسمیه و فعلیه بودن جمله برای اشعار به این است که خزی و خواری لازمه‌ی جدال

مجادله‌کننده‌است و محتاج جعل جاعل نیست و آن خواری در دنیا برای او ثابت است بدون

اعتبار تجدد، به خلاف عذاب آخرت که محتاج به جعل و تجدد است که هر وقت پوست

بدنشان از بین برود به پوست دیگری غیر از آن تبدیل خواهد شد و به او گویند: ﴿ذَلِكَ﴾

این خواری عذاب ﴿بِمَا قَدَّمْتُمْ يَدَاكَ﴾ به سبب آن چیزی است که دستان تو آن را پیش

فرستاده، یا دستهای تو عمل‌های بد را مقدم انداخته و این عذاب و خواری بدون استحقاق و

آمادگی از خود تو نیست تا ظلم بشود.

و چون بیشتر عمل‌ها با دو دست انجام می‌گیرد جمیع بدیها را از اقوال و افعال و

حالات و اخلاق به دو دست نسبت داد.

﴿وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ عطف بر «بِمَا قَدَّمْتُمْ يَدَاكَ»

است و نفی ظلم کنایه از عدل است، یعنی این خواری و عذاب بدان جهت است که خداوند

عادل است و عدل اقتضا می‌کند حق هر مستحقّی به او داده شود و تو استحقاق خواری و

عذاب را داشتی.

و لفظ «ظلام» مانند تمّار برای نسبت است نه برای مبالغه.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ﴾ بعضی از

مردم کسی است که خدا را به ظاهر می پرستند.

«حرف» به معنای طرف و کنار است، خداوند عابد را که در امرش شكّ می کند و در

عبادتش متزلزل است به جنگجویی تشبیه کرده که عازم بر قتال نیست، شک کننده و متزلزل

از پیروزی است که به طور دائم کناری می ایستد و در کنار سربازان و در يك طرف آنانست

که اگر فتح و غلبه ای بود با سربازان راه می افتد و موافق آنان می شود و گر نه فرار می کند.

و صحیح است تفسیر آیه به کسی که در خدا شكّ می کند، یا به خدا اقرار کرده و در

محمد ﷺ شكّ می کند.

و به کسی که در امرش متزلزل است و بر حسب دنیایش مترصد خیر و شرّ است.

چنانچه فرمود: ﴿فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ

أَنْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ﴾ این رو هرگاه به نعمتی رسد اطمینان پیدا کند و اگر به شرّ و آفتی

رسد از دین خدا رو برگرداند.

مقصود از خیر، خیرهای بدنی و مقصود از شرّ، شرور بدنی است؛ و ممکن است

مقصود از «حرف» کسب باشد، یعنی بعضی از مردم خدا را عبادت می کنند در حالی که

مشمول بر کسب دنیا و خیرهای بدنی در عبادتش باشد، یعنی عبادتش را وسیله ی دنیایش

قرار می دهد.

پس اگر به دنیایش رسید آرام می گیرد و مطمئن می شود و گرنه از خدا روی بر

می‌گرداند.

﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾ چنین کسی در دنیا و آخرت زیانکار است.

لفظ «خسر» به معنای این است که گمراه شد و مغبون گشت، به کمتر از سرمایه‌ی اصلی فروخت، درمان کم شد و ناقص شد، و «خسر» در این معنای اخیر مثل «اخصر» است و نصب «الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» بنا بر ظرفیت است در همه‌ی این معانی، یا بنا بر ظرفیت است در غیر معنای اخیر و در معنای اخیر مفعول به است.

یا بنا بر تشبیه به مفعول به است در همه‌ی معانی، یا در غیر معنای اخیر مانند «حسن الوجه» است با نصب «الوجه» خسران او در دنیا به این است که عمرش را که کالای با ارزش و گرانبهائی است بدون عوض تمام کند.

زیرا عوض در دنیا لذت بردن از مناجات خدا، فارغ و خالی شدن قلب از چیزهایی است که او را مشوش می‌کند و طهارت و پاکی او از کینه، حسد، بخل و سایر رذایل می‌باشد، عوض در آخرت نعمت‌ها و بهشت‌های آخرت است و رضوان از خدا که آن بزرگتر است. و این عابد از همه‌ی اینها محروم است، علاوه بر این او از مستلذات حیوانی نیز در دنیا بهر مند نمی‌شود و لذت نمی‌برد، چون در هر حال اضطراب دارد و آرامش و اطمینان ندارد.

﴿ذَلِكَ﴾ این خسران و زیان و آن محروم بودن از لذت‌های انسانی در دنیا و

آخرت و از لذت‌های حیوانی است زیان آشکار و واضحی است.

﴿هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ و این (نفاق و دورویی) زیانش بر همه کس آشکار

است.

﴿يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ بدون اذن خدا چیزی را فرامی خواند که نه به او ضرر

می رساند و نه نفعی عاید او می کند.

یا «من» برای تبعیض و ظرف مستقرست و حال از قول خدا: ﴿مَا لَا يَضُرُّهُ

وَمَا لَا يَنْفَعُهُ﴾ می باشد.

زیرا مدعوّ و معبودش در حقیقت هوای نفس اوست و او گمان می کند که در یک

طرف از دین خدا را عبادت می کند، در حالی که هوای نفسش توانایی ضرر و نفع او را ندارد.

و این آیه کنایه از کسی است که به محمد ﷺ و رسالتش اقرار نموده، و به قول

پیامبر درباره ی علی عليه السلام توجه نکرده و به خود علی عليه السلام اقرار ننموده است.

﴿ذَلِكَ هُوَ الضَّلَلُ الْبَعِيدُ﴾ و این حقّ همان گمراهی دور از سعادت است

نسبت دوری به گمراهی مجاز عقلی است و حصر در اینجا و در قول خدا: «ذَلِكَ هُوَ

الْخَسْرَانِ الْمَبِينِ» حقیقی است یا ادّعایی.

﴿يَدْعُوا لِمَنْ ضُرُّهُ وَأَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ﴾ بدبخت خدا را رها کرده و چیزی

که به ضرر نزدیکتر از نفع است می پرستد.

لفظ «یدعوا» برای تضمین «یقول» است، «لمن ضرّه» مبتدا، لام مقدّمه

و آماده کننده ی برای قسم است.

﴿لَبِئْسَ الْمَوْلَى﴾ بسیار بد معبودی یافته خبر آن «لمن ضرّه» است و لام

آن «لبيئس» لام جواب قسم است که مؤخّر شده و روی خبر آمده، چه جمع بین دو لام خوب

نیست و ناخوشایند است، چنانچه بعضی گفته اند.

یا خیر موصول محذوف است، یعنی می گوید کسی که ضررش نزدیکتر از نفعش

می‌باشد «مولای» و «لَبِئْسَ الْمَوْلَى» ابتدای کلام یا به تضمین «یزعَم» یا «یعلم» است، که در این صورت جمله با هر دو جزو آن دو مفعول «یعلم» می‌شوند.

یعنی پس از آنکه در آخرت امر مدعو (دعوت شونده زیانبخش) ظاهر شد به کسی که ضررش نزدیکتر از نفعش است می‌گوید (یا می‌داند) که، چه بد مولایی است!

و در صورتی که فعل به معنای «یزعَم» و «یعلم» معلق به دو مفعولی می‌باشد که به توسط لام معلق گردیده است.

یا «یدعوا» تأکید «یدعوا» سابق است، لام مقدمه و آماده کننده است مثل سابق، جز اینکه در این صورت جمله دیگر تعلقی به «یدعوا» ندارد.

﴿وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ﴾ چه بد معاشر و همراه و دمسازی اختیار کرده است.
 ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ به راستی که خداوند کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند در بهشتهایی داخل می‌کند که در زیر آنها نه‌هایی جاری است.

آنچه که موافق تر به مقابله است این است که بگوید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلُ الصَّالِحَاتِ» لکن خدای تعالی به این عبارت عدول نمود، تا این معنا و پاداش مؤمنین را با يك عبارت برساند، دیگر اینکه برای بزرگداشت مؤمنین ابتدا به پاداش آنان کرد و آن را قرین و مقابل غیر مؤمنین از اصناف گذشته قرار نداد، گویا که مؤمنین شریفتر از آن هستند که در مقابل غیر مؤمنین ذکر شوند.

مقصود از ایمان، ایمان عام است که به معنای اسلام است که جز با بیعت عام نبوی و قبول دعوت ظاهری حاصل نمی‌شود.

پس عمل صالح اشاره به بیعت خاص ولوی و قبول دعوت باطنی و ایمان خاص می شود که آن جز با بیعت خاص حاصل نمی شود.

یا مقصود از ایمان، ایمان خاص است که عمل صالح در این صورت اشاره به عمل به آن چیزی است که در بیعت او اخذ شده، که خداوند آنان را که ایمان آوردند به سبب بیعت با دست علی علیه السلام و دخول ایمان در قلبشان و به سبب امتیاز آنان از غیرشان با حصول فعلیت ولایت در وجودشان... داخل بهشت می کند که نهرها در آن جاری است که بیان کیفیت جریان نهرها از زیر بهشت ها بارها در گذشته گفته شد.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ خدای (قادر مطلق) هر چه اراده کند خواهد کرد هیچ چیزی نمی تواند از تحقق مراد خدا مانع باشد، این آیه با تفصیل تمام در بیان آن در تفسیر قول خدا: «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» در سوره ی بقره گذشت.

﴿مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ کسی که گمان می کند خداوند هرگز او را (رسولش را در دنیا و آخرت) یاری نخواهد کرد و این مطلب او را به خشم می آورد، یا کسی که چیزی بر او عارض می شود موجب خشم و غضبش می گردد و گمان می کند که هرگز خدا او را یاری نخواهد کرد ﴿فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ﴾ پس ریسمانی به آسمان بیاندازد یعنی ریسمانی به آسمان (سقف) خانه اش بیاندازد تا خودش را خفه کند.

﴿ثُمَّ لِيَقْطَعْ﴾ سپس نفس خود را با اختناق و خفه کردن قطع کند.

﴿فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ﴾ کید و مکر او در اختناق خودش آیا غیظ او را

می برد؟

﴿ مَا يَغِيظُ ﴾ آنچه که او را به غیظ و خشم می‌آورد، یا ریسمانی را به آسمان دنیا بیاندازد و کوشش در رسیدن به آسمان بکند، سپس ریسمان را قطع کند، یعنی خشم خود را استعمال کند، آن وقت نظر بیافکند و ببیند آیا کید و حيله‌اش غیظ و خشم او را می‌برد؟ یا هر کس از مؤمنین گمان می‌کند که خدا محمد ﷺ را یاری نخواهد کرد و به همین جهت خشمناک می‌شود ریسمانی به آسمان خانه‌اش بیافکند تا خود را خفه کند، یا به آسمان دنیا ریسمان اندازد و بخواهد حيله‌ای برای یاری کردن محمد ﷺ درست کند سپس نفسش را قطع کند یا خشمناک گردد، پس ببیند... تا آخر.

یا هر کس از منافقین یا کافرین که گمان می‌کرده‌است خداوند محمد ﷺ را هرگز یاری نخواهد کرد، اکنون که گمان می‌کند خدا به او یاری می‌کند و از این رو به خشم می‌آید خوب است ریسمانی به آسمان خانه‌اش بیافکند تا خود را خفه کند، یا به آسمان دنیا ریسمانی اندازد تا یاری خدا را دفع کند، سپس ببیند... تا آخر آیه.

﴿ وَكَذَلِكَ ﴾ همچنین است انزال قرآن در بیان بعث و زنده کردن پس از مرگ با برهان واضح و روشنی که برای بیان این مطلب آوردیم، در بیان حال کسی که در خدا مجادله نماید بدون دلیل و بیان، حال کسی که بر يك طرف از دین عبادت می‌کند و بیان حال مؤمن که بر دین ثابت و استوارست.

در بیان حال همه‌ی این گروهها ﴿ أَنْزَلْنَاهُ ﴾ قرآن را نازل کردیم، ﴿ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ﴾ آیاتی که واضح هستند، یا آیاتی که واضح کننده‌ی حال مردم و صفات خدا و جانشینان خدا هستند.

﴿ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ ﴾ این جمله عطف بر « كَذَلِكَ » به تقدیر لام،

یا عطف بر ضمیر مفعول است، یعنی به تو این مطلب را نازل کردیم که خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند.

و فاعل «یرید» ضمیری است که به موصول یا به «الله» بر می‌گردد.

آیات ۱۷ - ۲۴

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِغِينَ وَالنَّصْرَى
وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۷) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدْ لَهُ مِن فِي السَّمَوَاتِ
وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ
وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَن يُهِنِ اللَّهُ
فَمَا لَهُ مِن مَّكْرَمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۱۸) هَذَانِ حَصْمَانِ
أَخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِن
فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ (۱۹) يُضْهِرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ (۲۰)
وَلَهُمْ مَّقَمِعٌ مِّن حَدِيدٍ (۲۱) كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ
أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۲۲) إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا
مِنَ اسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۲۳) وَهُدُوا إِلَىٰ

الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوًّا إِلَىٰ صِرَاطِ الْحَمِيدِ (۲۴)

ترجمه

همانا خداوند در میان مؤمنان، یهودیان، صائبین، مسیحیان، مجوس و مشرکان در روز قیامت داوری خواهد کرد؛ بیگمان خداوند بر همه چیز گواه است. آیا نیاندیشیده‌ای که هر که در آسمانها و هر که در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جانوران و بسیاری از مردم، بر خداوند سجده می‌برند؛ بسیاری هم هستند که عذاب بر آنان محقق شده است؛ هر کس که خداوند خوار [ش] بدارد، گرامی دارنده‌ای ندارد، که خداوند هر چه خواهد همان را انجام می‌دهد. اینان حریفان هستند که در حق پروردگارشان مجادله کرده‌اند؛ اما کسانی که کفر می‌ورزیده‌اند، بر بالای آنان جامه‌هایی از آتش بریده‌اند [و] از بالای سرهایشان آب جوش ریخته شود. که آنچه در درونشان هست و پوستهایشان به آن گداخته می‌شود. و گرزهای آهنی برای آنان [مهیتا] هست. هرگاه که بخواهند از شدت اندوه از آن [جهنم] بیرون روند، به آن بازگردانده شوند [و گویند] عذاب آتش را بچشید. بیگمان خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، به باغهایی در می‌آورد که جویباران از فرودست آن جاری است، در آنجا به دستبندهایی زرّین و نیز مروارید آراسته شوند، و لباسشان را آنجا ابریشم است. و به سخن پاکیزه و راه خداوند ستوده ره نموده شوند.

تفسیر

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ آنان که با بیعت به دست محمد ﷺ اسلام آوردند، چون در بدو اسلام ایمان اسلام بود، چون مسلم مشرف بر ایمان بود.

﴿وَالَّذِينَ هَادُوا﴾ و آنان که بر یهودیت بودند.

﴿وَالضَّالِّينَ﴾ آنان که از دین خارج شدند، آنان کسانی هستند که ستارگان را عبادت می‌کنند.

بعضی گفته‌اند: آنان گمان می‌کنند بر دین نوح هستند.^(۱)

﴿وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾ و مسیحیان و زرتشتیان

(و شاخه‌های آیین مسیح) و آنان که بت‌ها یا غیر بت‌ها را با خدا شریک قرار دادند.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ خداوند بین آنان در روز قیامت

تمیز می‌دهد.

اگر چه در دنیا شبیه هم بودند و از همدیگر ممتاز و جدا نبودند و کلمه «ان» در

اینجا با مدخولش خبر «ان» اول (ان الذین) است.

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ که او بر احوال همه موجودات عالم (بصیر

و) گواه است این جمله استیناف و در مقام تعلیل است.

﴿أَلَمْ تَرَ﴾ آیا (به چشم بصیرت) مشاهده نکردی؟

۱. صابئین: دو دسته‌اند، نخستین آنان از مغان کلدی و ستاره پرست بودند. و سپس آنان صابئین

موخند که از پیروان حضرت یحییٰ عليه السلام بودند.

(مراجعه شود به اعلام قرآن و دائرةالمعارف اسلامی و فرهنگ دهخدا و غیره)

از ماقبلش در لفظ و معنا منقطع است، یا به ماقبلش ربط دارد و جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل است، یعنی تعلیل تمیز دادن گروه‌های مختلف و علت قدرت خدا بر هر چیز. گویا که گفته شده: آیا خداوند می‌تواند بین نفوس زیاد که با هم شبیه هستند و تشابه‌شان نیز شدیدست تمیز بدهد؟

پس فرمود: خداوند توانایی بر این کار دارد، چون تو همه‌ی نفوس بشری را بلکه همه‌ی موجودات علوی و سفلی را با کثرت و تشابه آنها می‌بینی که برای خدا سجده می‌کنند و تحت فرمان او هستند.

و خطاب به محمد ﷺ است که در این صورت یا خطاب به غیر معین است که استفهام برای توبیخ می‌شود، یعنی برای تو شایسته نیست که نبینی.

﴿أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ﴾ همه‌ی آنچه که در آسمان‌ها و زمین است برای خدا خضوع می‌کنند نهایت خضوع.

و خضوع در هر چیزی بر حسب همان چیزست، غایت خضوع برای کسانی که مختار هستند این که از اراده و اختیار و انانیت خود خارج شوند، تحت اختیار انانیت کسی که برای او سجده می‌کنند داخل شوند، چون افتادن بر خاک ظهور آن خروج است سجده‌ی نماز را سجود نامیده‌اند، چون همه‌ی موجودات با فطرت وجودشان تحت امر حق تعالی مسخر و فرمانبردارند همه برای خدا سجده می‌کنند با فطرت وجودشان.

پس سجده می‌کند برای خداوند ﴿مَنْ فِي السَّمَوَاتِ﴾ همه‌ی کسانی که در آسمانهاست به طور تکوینی و اختیاری.

﴿وَمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ همه‌ی آنچه که در زمین است به طور تکوینی و بعضی

از آنان در حال اختیار نیز سجده می‌کنند.

﴿وَالشَّمْسُ﴾ و خورشید با جریانش سجده می‌کند.

﴿وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ﴾ و نیز ماه،

ستارگان، کوهها، گیاهان و جانوران سجده‌گرند، که مقصود از درخت مطلق چیزی است که از

زمین می‌روید، یا خصوص چیزی است که دارای ساق باشد، چنانچه همین معنای لغوی

«شجر» است.

﴿وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ﴾ عطف بر «مَنْ فِي السَّمَوَاتِ» است، یعنی

بسیاری از مردم هم به طور اختیاری سجده می‌کنند.

یا مبتداست که خبر آن ما بعدش می‌باشد و جمله بر جمله ی «أَلَمْ تَرَ» عطف

شده است.

﴿وَكَثِيرٌ﴾ ابتدای کلام است، بنا بر اینکه «كثير من الناس» از قبیل عطف

مفرد باشد، یا تکرار و تأکید اولی است.

﴿حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ﴾ خبر مبتدای اول «كثير» یا مبتدای دوم است، که آنان

سزاوار عذابند.

﴿وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّكْرِمٍ﴾ جمله ی معطوفه یا حالیه است که هر

که خدا خوارش بدارد هیچ کس گرامیش ندارد.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾ این جمله در مقام تعلیل است و (در سوره ی بقره)

در تفسیر قول خدای تعالی: «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» بیان تام این آیه گذشت که

چگونه خدا هر چه بخواهد همان را می‌کند؟

﴿ هَذَا خِصْمَانِ ﴾ این دو گروه (مومن و کافر) که در دین خدا با هم به جدال برخاستند مخالف و دشمن یکدیگرند مستأنف است و جواب سؤال مقدر، گویا که گفته شده: چگونه است حال کسی که در خدا و مؤمنین جدال می‌کند، مؤمنینی که کفار با آنان در باره‌ی خدا مجادله می‌کنند؟

پس فرمود: این دو گروه مؤمن و کافر مخالفت و دشمن یکدیگرند. لفظ «خصم» در اصل مصدر است که بر مؤنث و مذکر و تشبیه و جمع اطلاق می‌شود، یا وصف است و اینچنین است، گاهی تشبیه و جمع بسته می‌شود، مانند اینجا. ﴿ اَخْتَصَمُوا ﴾ با هم مجادله کردند.

﴿ فِي رَبِّهِمْ فَاَلَّذِينَ كَفَرُوا ﴾ آنان که در باره‌ی خدا بدون علم مجادله کردند ﴿ قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ ﴾ برایشان جامه‌هایی از آتش بریده شده است کنایه از خیاطی است که در اینجا از باب استهزا استعمال شده است.

لفظ «قُطِعَتْ» رابه صورت ماضی آورد تا اشعار به تحقق و حتمی بودن وقوع آن داشته باشد.

﴿ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴾ و از بالای سرشان آب جوش (یا بسیار سرد) ریخته می‌شود، چه «حمیم» به معنای آب گرم و آب سرد است، یعنی از اضداد است.

﴿ يُصْهَرُ بِهِ ﴾ که بدنشان با آن آب جوش بریان می‌شود، یا با آن ذوب می‌گردد. ﴿ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴾ اثر آن آب داغ از ظاهرشان به باطنشان می‌رسد پس ظاهر و باطن آنان بریان می‌شود و تقدیم باطن جهت اهمیت دادن به آن در مقام

تهدیدست.

﴿وَأَلْهَمُوا مَخْصُوصًا﴾ مخصوص به آنانست ﴿مَقَمَعٌ﴾ عمودهای آهنین، زیرا مقامع جمع «مقمعه» است، مانند «مکنسه» و جمع «مقمع» مانند «مکحل» نیست که آن چوبی است که با آن به سرفیل می‌زنند.

﴿مِنْ حَدِيدٍ﴾ و آن گرزهای آهنین است تقیید به «حدید» آهن جهت تصریح به این است که «مقامع» جمع «مقمعه» است نه «مقمع».

﴿كَلَّمَآ أَرَادُوا أَن يَخْرِجُوا مِنْهَا﴾ هرگاه خواستند از آتش یا از عمود آهنی خارج شوند، یعنی از عذاب آنان خارج شوند.

﴿مِنْ غَمٍّ﴾ قصد خروج آنان از غم و اندوه است نه از شوق، زیرا اگر شوق داشتند و قصد خروج به مراتب عالی را داشتند که به طور حتمی خارج می‌شدند، چون افسار شوق آنان را می‌کشاند و در آتش وانمی‌گذارد.

﴿أُعِيدُوا فِيهَا﴾ با همان عمودهای آهنی دوباره به سر جای خود برگردانده می‌شوند.

﴿وَ﴾ و به آنان گفته می‌شود:

﴿ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ عذاب آتش سوزان و سوزاننده را بچشید، بنا بر آن که «حریق» اسم مصدر یا وصفی باشد که مذکر و مؤنث در آن مساوی است، یا مقصود عذاب آب داغ سوزان است.

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ آنانکه ایمان به خدا آوردند و نیکوکار شدند البته خدا همه را در بهشت‌هایی داخل گرداند «وَالَّذِينَ

أَمْنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّنَ النَّعِيمِ أُولَٰئِكَ جَنَّاتٌ...
تا آخر».

ولی خدای تعالی به این عبارت عدول کرد تا بزرگداشت مؤمنین باشد، بدین گونه که شأن آنان بالاتر از این است که قرین کافران قرار گیرد، علاوه بر افاده‌ی این معنا مؤمنین را شرف و بزرگی بخشید و مباشرت پاداش را به خدا نسبت داد.

نیز اشعار به این دارد که جزای کافرین از لوازم اعمال آنانست، جزای پاداش مؤمنین محض تفضل از خداست، اینجا کتفا به ایمان نکرد، چنانچه در جانب کفار بر کفر اکتفا کرد.

زیرا کفر در عقوبت کافی بود، بر خلاف اسلام که اگر مقرون به عمل که همان ولایت است نباشد یا مقرون به ولایت که جزئی از عمل صالح است نباشد، برای پاداش کافی نیست بلکه صاحب این اسلام مثل کسانی است که امیداور به امر خدا هستند، تا وقت مرگ محکوم به چیزی نیستند بر خلاف کسی که تولائی علی‌الغالب را دارد که آنان محکوم به این هستند که خدا آنان را به بهشت داخل می‌کند.

﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ آن گونه بهشتها که از زیر عمارتها یا درختانش نهرها جاری است مکرر گذشت که مقصود زیر عمارتهای بهشت یا درختان یا قطعه‌هایش می‌باشد، یا مقصود از نهرها، نه‌های معنوی است که از هر مرتبه‌ای به مراتب پایین ترش جریان دارد و از مراتب جنان تا عالم طبع.

﴿يُحَلَّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ﴾^(۱) که در

۱- همانگونه که امروز اهل معرفت متفاوتند و مؤمنان در ایمان کمی و بیشی دارند، فردا در سرای

آنجا به دستبندهایی زرّین و مروارید آراسته شوند و لباسشان ابریشم است؛ لفظ «لؤلؤ» با نصب (مفعول یحلّون) و جرّ (معطوف به ذهب) خوانده شده است.

﴿وَهُدُوا^(۱) إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ﴾ خداوند آنان را به اقوال و گفتارهایی ارشاد می‌کند که با آنها نفوسشان پاک می‌شود.

از قبیل ذکرها، تحیّت‌ها، افکار و تخیلات و این جمله ی «لباسهم فیها حریر» عطف بر «تجری» یا «یحلّون» است.
اگر جمله ی «یحلّون» صفت بعد از صفت نباشد، یا هر دو جمله با جمله ی «یحلّون» حال‌های مترادف یا متداخل‌اند.

و اگر معنای «هدوا» یهدون باشد پس آوردن ماضی به جهت تحقّق وقوع آنست، اگر معنای آن این باشد که آنان در دنیا به گفتار خوب هدایت شدند و راه یافتند پس ماضی بر همان معنای خودش خواهد بود.

﴿وَهُدُوا إِلَى صِرَاطٍ﴾ و آنان به راه خدا هدایت شدند.

﴿الْحَمِيدِ﴾ عنوان «حمید» را آورد تا اشاره به این باشد که مؤمن چون عمل کننده به صالحات و کارهای نیک است در اوصاف پسندیده و نیروهای معنوی استکمال پیدا کرده، از جهت

جاودان هم هر کسی بر حسب حال خویش و براندازه‌ی معرفت خویش، نوازش و کرم بیند.

۱- گفتار پاک زدن است که از دعوی پاک است و از خودبینی و خودستایی دور، به نیاز نزدیک و به عجز خویش اقرار و به گناه خویش اعتراف کردن و به سوز و گداز اقتدای به آدم کردن وَظَلَعْنَا أَنْفُسَنَا گفتن است. کشف الاسرار

محمودیت و پسندیده‌بودنش به سوی خدا هدایت شده‌است.

بر خلاف مجذوب غیر عامل که به سوی خدا از جهت سبوح و قدوس بودنش هدایت

می‌شود.

روی همین جهت است که خدای تعالی خطاب به پیامبرش فرمود: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ

تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي» سنت خویش را به سنت من استوار سازید و به عمل من عمل

کنید تا مثل خدا متصف به صفات پسندیده شوید که آن وقت خدا شما را دوست می‌دارد،

چون به صفات او متصف هستید، اساتید بر حق از گذشته و آینده سالکین را امر به حفظ

ناموس‌های شرعی و عمل به جمیع واجبات و مستحبات می‌کنند که در شریعت وارد

شده‌است.

پس نباید به آنچه که صوفی نمایان مثل قلندریه و اباحیه

می‌گویند گوش فرا داد، که می‌گویند شریعت حجاب است، و عارف احتیاجی

به عمل ندارد و کسی که واصل شده عمل از او قبیح است.

آیات ۲۵ - ۳۸

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَكْفِ فِيهِ وَالْبَادِو مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ

بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۵) وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ

لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرْ بَيْتِي لِطَائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ

السُّجُودِ (۲۶) وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ
 يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۲۷) لِيَشْهَدُوا مَنَفِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ
 فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا
 وَأَطِعُوا آلَئِبَاسَ الْفَقِيرِ (۲۸) ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ
 وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۲۹) ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَتَ اللَّهِ فَهُوَ
 خَيْرٌ لَهُ وَعِنْدَ رَبِّي وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا
 الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۰) حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ
 مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ
 أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ (۳۱) ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ
 اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (۳۲) لَكُمْ فِيهَا مَنَفَعٌ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ
 مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۳۳) وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِّيَذْكُرُوا
 اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَحْدٌ فَلَهُ
 أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُحْبَبِينَ (۳۴) الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ
 وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
 يُنْفِقُونَ (۳۵) وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ
 فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا

وَأَطِيعُوا أَلْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۳۶)
 لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَ لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ
 كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْنَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ (۳۷)
 إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ (۳۸)

(۳۸)

ترجمه

کسانی که کفر ورزیده‌اند و [مردم را] از راه خدا و مسجدالحرام - که آن را برای مردم اعمّ از مقیم و مسافر بیابانی نهاده‌ایم - بازداشته‌اند [آنان را به عذابی دردناک دچار می‌کنیم]، هر کس در آن از سر ستمگری آهنگ کثروی کند، به او عذابی دردناک می‌چشانیم. و چنین بود که برای ابراهیم جایگاه خانه‌ی کعبه را معین کردیم [و گفتیم] که برای من هیچ گونه شریک میاور و خانه‌ام را برای غریبان و مقیمان و نمازگزاران پاکیزه بدار. و در میان مردم برای حجّ نداده که پیاده و سوار بر هر شتر لاغری - که از هر راه دوری می‌آیند - رو به سوی تو آورند. تادر منافی که برای آنان هست حضور داشته باشند، نام خداوند را در روزهای معین بر چارپایان زبان بسته‌ای که روزیشان داده‌ایم، ببرند [و قربانی کنند]، آنگاه از آن بخورند و به درمانده‌ی بینوا هم بخوراندند. آنگاه باید آلایشهایشان را بزدایند و نذرهایشان را وفا کنند و پیرامون بیت العتیق را طواف کنند. چنین است و هر

کس شعایر الهی را بزرگ بشمارد، آن برایش در نزد پروردگارشان بهتر است؛ حلال است، پس از پلیدی بتها پرهیز کنید و نیز از شهادت دروغ پرهیز کنید. در حالی که برای خداوند پاکدین هستید و به او شرک نمی‌ورزید، هر کس به خداوند شرک ورزد، گویی از آسمان در افتاده و پرندگان او را در ربوده، یا باد او را به جایی دوردست در انداخته است. چنین است و هر کس شعایر الهی را بزرگ شمارد، [بدانکه] آن از پروا و پرهیز دلهاست. در آنها تا زمانی معین برای شما سودهایی هست، آنگاه بازگشتگاه آن بیت العتیق است. و برای هر امتی قربانی‌ای معین داشته‌ایم تا نام خدا را، [به هنگام ذبح] بر چارپایان زبان بسته‌ای که روزیشان کرده‌ایم، ببرند؛ [آری] خدای شما خدای یگانه است، در برابر او تسلیم باشید، به فروتنان بشارت ده. همان کسانی که چون یاد خدا به میان آید، دلهایشان خشیت گیرد، و نیز کسانی که بر مصائبشان شکیبایی می‌ورزند، برپادارندگان نماز و کسانی که از آنچه روزیشان داده‌ایم می‌بخشند. و [قربانی] شتران درشت اندام را برای شما از شعایر الهی گردانیده‌ایم؛ برای شما در آن خیری هست، پس در حالی که به صف و برپا ایستاده‌اید، نام خداوند را بر آنها ببرید [و قربانی کنید] و چون پهلویشان به خاک رسید [و بدنشان سرد شد] از آن بخورید، به فقیر غیر سایل و سایل نیز بخورانید؛ بدینسان آنان را برای شما رام کرده‌ایم، باشد که سپاس بگزارید. گوشتهای آنان و خونهایشان هرگز به خداوند نمی‌رسد، بلکه پرهیزکاری شما به رضای او نایل می‌گردد؛ بدینسان آنان را برای شما رام کرده‌است تا خداوند رابه خاطر آنکه راهنمایی‌تان کرده‌است تکبیر گویند و به نیکوکاران بشارت ده. بیگمان خداوند از مؤمنان دفاع می‌کند، بیگمان

خداوند هیچ خیانتگر ناسپاسی را دوست ندارد.

تفسیر

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ از جهت لفظ و معنای این جمله از سابقش گسسته است، یا جواب سؤال مقدرست، گویا که گفته شده: حال کافر مطلق و مؤمن را فهمیدیم؛ پس چگونه است حال کافری که از راه خدا جلوگیری می‌کند؟ پس فرمود: کسانی که کافر شدند، ﴿وَيَصُدُّونَ﴾ از راه خدا جلوگیری می‌کنند، اینجا «یصدون» را به صورت مضارع آورد تا اشعار به این باشد که کفر یک امر وجدانی ثابت است بر خلاف صد و منع از راه خدا که آن امری است متجدد الحصول. نیز برای اشاره به این است که خصلت و عادت کافر جلوگیری از راه خدا بر سبیل استمرار تجددی است.

﴿عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ راه خدا راه قلب است که تکوینی آن ولایت تکوینی و تکلیفی آن ولایت تکلیفی است، خداوند جز آن راهی ندارد و هر آنچه که راه خدا حساب شود یا راه خدا به آن تفسیر شود همان راه خداست چون راهی به سوی راه قلب است.

﴿وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ مسجد الحرام صوری یا معنوی که آن قلب است.
﴿الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَكْفِ فِيهِ^(۱) وَالْأُبَادِ﴾ آن را برای

۱. اشارت است به جوانمردی، زیرا نزد جوانمرد، مقیم و مسافر یکی هستند و در خانه‌ی وی هرکه فرود آید حرمت دارد و دلیل عمده سخن خداوند است که می‌گوید: در حرم من چه شهرنشین چه بادیه نشین هر دو یک حال دارند و یک مقام. که هر زینهاری و هر خواهنده‌ای را به سرای جوانمردان و پناه کریمان راه بود و چون باز گردانند، آن که شکسته‌ترست بیشتر نوازند و هرکه دورتر او را نزدیکتر

مردم اعمّ از مقیم یا مسافر قرار دادیم، که سواء مفعول دوّم «جعلنا» یا حال و «العکف» مرفوع «جعلنا» است، خواه «سواء» وصف قرار داده شود، یا مصدر در معنای وصف، وجه اینکه کعبه موضوع انتفاع و بهر مندی مردم می باشد در سوره‌ی آل عمران گذشت.

لفظ «سواء» بارفع خوانده شده تا خبر مقدّم باشد یا مبتدایی باشد که با مرفوعش از خبر بی نیاز گشته است.

اما «الباد» از لفظ «والباد» یا در وقف اسقاط شده، و در حال وصل نیز بر همان حالت وقف جاری شده است.

و مقصود از «بادی» مطلق مسافر است، یعنی کسی که به سوی بادیه خارج شود، خواه آنجا ساکن شود یا نشود، و مقصود از مسجد الحرام حرم است و آنچه که حرم مشتمل بر آنست.

یا مکه یا خود مسجد است و در اخبار ما تصریحاتی است به اینکه مقصود مکه و خانه‌های آنست، که اخذ اجرت بر آن خانه‌ها جایز نیست و جایز نیست بر آن خانه‌ها در بگذارند.

و اوّل کسی که بر خانه‌اش دو لنگه در گذاشت معاویه بود و او صاحب زنجیر و سلسله‌ای است که خدای تعالی فرموده: «فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعاً» و دیدار کنندگان هرگاه وارد مکه می شدند بر کسانی فرود می آمدند که در خانه‌هایشان حاضر بودند (و درهاشان باز بود).

و لفظ «عاکف» با جرّ خوانده شده تا بدل از «النّاس» باشد، و حذف خبر «ان» به جهت اتّکال بر جزای شرط است که می‌آید و آن عبارت از قول خداست:

﴿سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُّذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ هر کس در مسجد یا در راه خدا چیزی را با الحاد و ظلم بخواد، ما به او عذابی دردناک می‌چشانیم.

که مفعول به جهت تعمیم حذف شده است (چیزی که مفعول بوده حذف شده است) و لفظ «بظلم» بدل از «بالحاد» یا صله‌ی آنست.

یاهر دو حال متداخل یا مترداف است، یا «بالحاد» صله‌ی «یرید» و «بظلم» حال است، «یرید» با فتحه‌ی یا از «ورد» خوانده شده است.

﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لَهُ بَيْتًا مَبْرُورًا﴾ یا قومت را یاد آوری کن هنگامی که معین کردیم بر ابراهیم جای کعبه را، بنا بر آنچه که وارد شده: خداوند باد را فرستاد تا جای بیت را جارو کرد و در نتیجه پایه‌های بیت ظاهر شد که برای آدم از بهشت نازل شده بود، پس ابراهیم بیت را طبق همان پایه بنا نمود.

﴿لَا بُرْهَانَ لَكُمْ مَكَانَ الْبَيْتِ﴾^(۱) یعنی جای بیت (کعبه)، چون ظاهر عنوان باطن است پس جای دادن ابراهیم در مکان بیت، یا تعیین آن بیت برای او عنوان جای دادن او به قلب و تعیین محل قلب برای اوست تا به سوی او جذب شود، توحید را برای او خالص گرداند.

و لذا خدای تعالی فرمود: ﴿أَنْ لَا تُشْرِكُوا﴾ تا مدد هیچ شریک و انباز نگیرد (و به

۱. خداوند می‌فرماید: ما ابراهیم را نیرو و اسباب و ابزار کار دادیم و او را یاری کردیم تا خانه کعبه را ساخت آنگاه به او گفتیم ساخته خود را مبین و توفیق و یاری ما را ببین جهد و کوشش خود را منکر بلکه عنایت و خواست ما را بتنگر.

کشف الاسرار

اخلاص کامل مرا پرستش کند).

لفظ «أَنْ» تفسیریه است، چون «بِوَأَنَّا» در معنای قول است یا مصدریّه است به

تقدیر لام.

﴿بِی شَیْئًا وَطَهَّرُ بَیْتِی﴾ خانه‌ی ظاهر و باطن مرا از بت‌های ظاهر و باطن و

از نجاست‌های ظاهر و آلودگی‌های آن به سبب رذایل باطنی پاک و طاهر کن.

﴿لِلطَّآئِفِیْنَ وَالْقَآئِمِیْنَ﴾^(۱) برای کسانی که دعوت به سوی خدا می‌کنند

در قیامت و به سبب قیام نزد او، یا مقصود کسانی است که به امور بندگان قیام می‌کنند و

متصدی امور می‌شوند.

﴿وَالرُّكَّعِ﴾ و برای کسانی که برای خدا خضوع می‌کنند، یا کسانی که منحنی

می‌شوند جهت مرمت معاش خود و کسانی که برو می‌افتند و سرشان را بلند نمی‌کنند، یا

کسانی که بر حسب دنیا یا آخرت فقیر و محتاج هستند.

﴿السُّجُودِ﴾ کسانی که تواضع می‌کنند در نهایت تواضع، یا مبتلا به مرمت

معاش خویش هستند به نحوی که در عالم کبیر و صغیر از آن خلاصی و رهایی ندارند.

﴿وَأَذِّنْ﴾ به مردم برسان و اعلان کن.

﴿فِی النَّاسِ﴾ لفظ «فی» آورد و نگفت: «أَذِّنْ النَّاسِ» برای اشعار به

اینکه اعلام ابراهیم برای همه نیست، بلکه برای کسی است که خداوند می‌خواهد او ندای

ابراهیم را بشنود، که روایت شده: ابراهیم عليه السلام بالای کوه ابوقبیس رفت، گفت: ای مردم حجّ

۱. به زبان اهل اشارت می‌گویند: دل خویش را یک بارگی بازتر پرداز و هیچ دیگری را در آن راه مده

کشف الاسرار

که دل پیرایه شراب مهر و محبت ما است.

خانه‌ی پروردگارتان را انجام دهید.

پس خداوند آن را به گوش همه‌ی کسانی که در صلب‌های در رحم زنان بود ما بین مشرق و مغرب رسانید، یعنی همه‌ی کسانی که در علم خدا گذشته بود که حجّ انجام می‌دهند^(۱).

و مقصود فقط کسانی نیستند که در زمان ابراهیم در اصلاّب مردان و رحم زنان بوده‌اند، بلکه مقصود همه کسانی بوده‌اند که در آینده تا روز قیامت در اصلاّب مردان و رحم زنان قرار می‌گیرند.

زیرا که ابراهیم عليه السلام با زبان ملکوتی و ندای ملکوتی ندا کرد و هر کس که این ندا را شنید با گوش ملکوتی‌اش شنید و همه‌ی مردم قبل از این عالم در عوالم عالی از عوالم ملکوت و جبروت از نفوس و عقول بوده‌اند.

پس هر کس که با گوش‌های ملکوتی ندا را شنید جواب داد و هر کس نشنید و نسبت به آن ندا کر بود جواب نداد و در این عالم حجّ انجام نداد.

بنابراین تفسیر اصلاّب رجال و ارحام زنان به عوالم عالیّه از عقول و نفوس جایز می‌شود و وجود مردم در صلب‌ها و رحم‌ها کنایه از وجود اجمالی آنان در عقول و نفوس می‌شود بدون تفصیل و تمیز.

روایت شده وقتی که ابراهیم و اسماعیل مأمور به بنای خانه شدند و بنای آن را تمام کردند، ابراهیم بر پایه و رکنی نشست، سپس ندا سر داد که: «هَلِّمُ الْحَجَّ» (بیا برای حجّ) پس اگر

۱. تفسیر البرهان ج ۳ ص ۸۵

ندا می‌داد «هَلِّمُوا إِلَى الْحَجِّ» (بیایید برای حجّ) به صورت جمع که شامل همه می‌شد عمل حجّ انجام نمی‌داد مگر کسی که در آن روز انسان باشد و مخلوق.

ولی ابراهیم گفت: «هَلِّمُ هَلِّمُ الْحَجِّ الْحَجِّ» بدین ترتیب همه‌ی کسانی که در اصلاّب مردان بودند جواب مثبت داده و گفتند: لَبَّيْكَ داعی الله، لَبَّيْكَ داعی الله، پس آنکس که ده بار لَبَّيْكَ گفت ده مرتبه حجّ کرد، آنکس که پنج مرتبه لَبَّيْكَ گفت پنج بار حجّ نمود، هر کس بیشتر لَبَّيْكَ به تعداد آن حجّ انجام داد، هر کس یک بار لَبَّيْكَ گفت یک حجّ انجام داد و هر کس لَبَّيْكَ نگفت حجّ انجام نداد^(۱).

و در خبری آمده‌است: خداوند شنواند همه‌ی کسانی را که در اصلاّب مردان و رحم زنان هستند تا روز قیامت^(۲).
در خبر وارد شده که خطاب در قول خدا: «أَذِّنْ فِي النَّاسِ» به محمد ﷺ است^(۳).

از امام صادق عليه السلام آمده‌است که رسول خدا در مدینه ده سال اقامت نمود و عمل حجّ انجام نداد، سپس خدای تعالی این آیه را نازل نمود: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ... تا آخر» پس مؤذنین را امر کرد با بلندترین صداهایشان اعلام کنند که رسول خدا عليه السلام در همین

۱. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۷۳ و علل الشّرایع ص ۴۱۹ ح ۱

۲. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۷۳ و علل الشّرایع ص ۴۱۹ ح ۲

۳. مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۸۰

سال حجّ می‌کنند، این مطلب را هر کس در شهر حاضر بود و اهل شهر و بادیه فهمیدند و برای حجّ رسول خدا اجتماع کردند؛ چون آنان فقط تابع رسول خدا بودند به آنچه که امر می‌شد، تبعیت می‌کردند، یا کاری را که پیامبر انجام می‌داد آنان هم آن را انجام می‌دادند^(۱).

﴿بِالْحَجِّ﴾^(۲) به قصد خانه خدا جهت انجام مناسک مخصوص.

﴿يَأْتُوكَ﴾ به قصد حجّ پیش تو بیایند، نفرمود: به بیت الله بیایند تا اشاره به این باشد که مقصود از تشریح حجّ زیارت قلب و صاحب قلب است، نه زیارت سنگهای آن، چنانچه در قول خدای تعالی: «وَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» اشاره به همین معناست.

امام باقر علیه السلام وقتی که دید مردم دور کعبه طواف می‌کنند در اشاره به همین معنا فرمود: در جاهلیت اینچنین طواف می‌کردند، مردم مأمور شده‌اند طواف کنند، سپس به سوی ما کوچ کنند، پس ولایت ما و مودّت و دوستی خودشان را اعلام کنند و یاری خودشان را بر ما عرضه بدارند^(۳).

۱. تفسیرالصّافی ج ۳ ص ۳۷۳، الکافی ج ۴ باب ۲۷ ح ۴، التّهذیب ج ۵ ص ۴۵۴ باب ۲۶ ح ۲۳۴ و البرهان ج ۳ ص ۸۵

۲- حجّ دو حرف است (حاء) اشارت است به حلم خداوند و (جیم) اشاره است به جرم بنده بدین حال که بنده گوید: خداوندا آدمم با جرم خویش مرا بیامرز با فضل خویش. کشف الاسرار

۳. تفسیرالصّافی ج ۳ ص ۳۷۷ و الکافی ج ۱ ص ۳۹۲

﴿رَجَالًا﴾ با پای پیاده، لفظ «رَجَالًا» با کسره را، تخفیف جیم و ضمه‌ی را، تخفیف جیم و تشدید آن و مانند «سکاری» خوانده شده است.

﴿وَ﴾ در حالی که خودشان یا بارهایشان را حمل می‌کنند.

﴿عَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ﴾ چون اطراف مکه بیابان‌های دور و خالی از آب و علف بود و هر اسب یا شتر یا قاطر یا الاغی که به مکه می‌آمد شکمش داخل می‌رفت و به پشتش می‌چسبید آن را با لفظ «ضامر» ادا کرد.

چون آنانی که به حج می‌آمدند همه‌ی افرادشان نمی‌توانستند همه‌ی مرکب‌های چهارپا را که در عالم موجود است سوار شوند و به آنجا بیاورند و لذا «ضامر» را با لفظ ﴿يَأْتِينَ﴾ توصیف کرد، یعنی آن مرکب‌های چهارپا که صاحبانشان قصد مکه را دارند، به سمت مکه می‌آیند.

﴿مِّنْ كُلِّ فَجٍّ﴾ از هر راه وسیع، «فج» در اصل راه وسیعی است که بین دو کوه واقع شده باشد و لکن لفظ توسعه داده شده و در مطلق راه استعمال شده است.

﴿عَمِيقٍ﴾ دور که مقصود از هر راهی است که در اطراف مکه باشد، نه در عالم این تقییدها خلاف ظاهر آیه است، ولی جهت تصحیح تنزیل آید لازم است.

چون ظاهر آیه چنین است: به همه‌ی مردم اعلام کن.

زیرا الف و لام در مثل «النَّاس» جز برای استغراق نمی‌باشد، که همه‌ی مردم به صورت پیاده و سواره بر حیوان چهارپا که در عالم موجود است از هر راهی در عالم بیایند.

در حالی که همه‌ی مردم نیامدند، یا همه‌ی مردم نمی‌آیند، همچنین همه‌ی مرکب‌های حیوان نمی‌آیند، همه‌ی حیواناتی هم که می‌آیند به مکه نمی‌آیند، همه‌ی آنان که به

مگه می آیند مرکوب حجّاج نیستند و همه‌ی مرکب‌های حجّاج از هر راه موجود در عالم نمی آیند.

ولیکن خدای تعالی چون خواست تنبیه بر تأویل بکند آیه را به این عبارت ادا کرد، زیرا در صورت تأویل اطلاق و عموم در جمیع الفاظ آیه صحیح می شود.

زیرا وقتی ابراهیم علیه السلام که در عالم صغیر است یا محمد صلی الله علیه و آله در عالم صغیر با زبان رسالت یا ولایت در بین مردم در عالم صغیر اعلام به حجّ بیت الله الحرام که همان قلب است کردند، خداوند تعالی ندا را به جمیع قوای انسانی رسانده و شنوایان اعم از اینکه قوای انسان موجود باشد یا پنهان، با قوای حیوانی مخلوط نشده باشد، یا مخلوط شده باشد ولی از حرم سینه‌ای که به اسلام گشوده شده و در سیرش به سوی مگه‌ی قلب محتاج به سوار شدن قوای حیوانی باشد، خداوند بعد از شنوایان جمیع قوای انسانی را که عبارت از افراد انسان در عالم صغیر است و به سوی قلب و صاحب قلب آمده‌اند تهییج و تحریک نمود و آنان که در اطراف حرم سینه و خانه‌ی قلب حاضر بودند پیاده آمدند.

چون با قوای حیوانی مختلط نشده بودند و احتیاج به رکوب آنان نداشتند و آنان که از حرم و بیت دور بودند سواره آمدند و با قوای حیوانی اختلاط کرده بودند.

و روی همین جهت حجّ پیاده برای اهل حرم افضل و برترست، به تدریج قوای پنهان که هنوز به فعلیت نرسیده‌اند به فعلیت می‌رسند، بعد از خروج از قوه به فعل به سوی بیت الله می‌آید و دور قلب طواف می‌کند پیاده و سواره.

﴿لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ﴾^(۱) تا حاضر بوده و شاهد منافی (دنیوی و اخروی)

۱. روندگان در راه حقّ مختلفند و منافع هر یکی بر اندازه روش اوست و به قدر همت او صاحبان مال

برای خودشان باشند؛ چه منافع دینی و دنیوی، چه کسی که به مکه آمده رحمت الهی که از حقّ تعالی بر حجّاج نازل می شود و در ایّام حجّ مغفرت و برکت نازل می گردد و به واسطه ی همین مغفرت و برکات برکات دنیوی نیز حاصل شده و از گوشت قربانی ها بهر مند می گردد... شامل حال او نیز می شود.

و نکره آوردن لفظ «منافع» برای اشعار به این است که مقصود منافی است که در ایّام حجّ حاصل می شود.

﴿وَيَذَكِّرُوا أَسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ﴾ و در روزهای معینی اسم خدا را ببرند.

بعضی گفته اند: مقصود از روزهای معین ده روز اوّل از ماه ذی الحجّه است و آن روزهایی است که برای مناسک حجّ تعیین شده است و بعضی گفته اند: روزهای تشریق روز نحر و سه روز بعد از آنست.

بعضی گفته اند: مقصود از ذکر در اینجا بردن نام خدا هنگام قربانی است.

و بعضی گفته اند: مقصود از ذکر ذبح است از باب اینکه صحّت ذبح به سبب ذکر است پس نام ذکر بر ذبح نهاده شده است.

حقّ این است که مقصود مطلق ذکر خداست، خواه با تلبیه در احرام باشد یا با تضرّع و دعا در ایّام حجّ، یا با یادآوری ایستادن نزد خدا در قیامت باشد که این یادآوری از مشاهده حال احرام ناشی می شود که آن خود یادآوری قیام نزد خدا در محشرست، یا به سبب ذکر

را منافع مال و معاش است، صاحبان کار منافع حلاوت طاعات است و ارباب احوال را منافع صفای انفاس است.
خواجه عبدالله انصاری

هنگام ذبح باشد یا با تکبیرات دهگانه باشد که در تعقیب نمازهای پنجگانه که اول آن نماز ظهر روز نحرست گفته می‌شود.

و ایّام معلومات عبارت از ایّام حجّ است، از اول احرام به حجّ تا آخر ایّام تشریق، زیرا کسی که احرام به حجّ بسته است می‌داند که از مناسک حجّ فارغ نمی‌شود مگر بعد از ایّام تشریق در نفر اول یا نفر دوّم.

﴿عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةٍ أَلَّا نَعْمَ﴾ در اول سوره‌ی مائده بیان بهیمه‌ی انعام گذشت، و تقيید ذکر به قول خدا «عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةٍ أَلَّا نَعْمَ» نوعی اشعار به این دارد که مقصود از ذکر، ذکر هنگام ذبح است که بر آن چهارپایان زبان بسته را باید با نام خود کشت (تا به کمال خویش رسند).

﴿فَكُلُوا مِنْهَا﴾ و از آن بخورید این امر جهت مباح یا مستحبّ بودن خوردن است و امر برای وجوب نیست.

﴿وَأَطِعُوا الْبَآئِسَ الْفَقِيرَ﴾ مقصود از «بائس» کسی است که به جهت فقر و تنگدستی در مضيقه و سختی قرار گرفته و لذا کلمه‌ی «فقير» را به آن اضافه نمود.

﴿ثُمَّ لِيُقْضَىٰ أَتْفَتَهُمْ﴾ «تفت» به معنای غبارآلودگی و ژولیده موی شدن است، قضای آن عبارت از زایل کردن آنست به سبب غسل، حلق، ناخن گرفتن و عطر استعمال کردن، یا مقصود از «تفت» مناسک حجّ یا احلال از احرام است.

یا مقصود چیزی است که در احرام برای انسان لازم می‌شود، مانند کفّاره‌ی گفتاری یا عملی و تضاد آن تدارك و ادای کفّاره است، یا مراد از «تفت» تعلقات و وابستگی‌های نفسانی است که در احرام برای انسان باقی می‌ماند و قضای آن به این است که امام عليه السلام را

ملاقات کند، چه کسی که امامش را با ملك یا ملکوتش ببیند از تعلّقات و وابستگی‌هایش منسلخ و در اخبار به همه‌ی اینها اشاره شده‌است.

﴿وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ﴾ نذرهایی که در ایّام حجّ یا قبل از حجّ برای حجّ کرده‌اند، یا مقصود نذر قبل از حجّ است به طور مطلق.

مراد از نذرها کفّاراتی است که برای مرتکبین منهیّات در ایّام حجّ لازم شده‌است. یا مقصود مطلق کفّارات است، یا مقصود مناسک است که آنها نیز مانند نذرها بعد از شروع به وجهی برای انسان لازم می‌شود.

﴿وَلْيَطُوفُوا﴾ و باید در طواف بیت مبالغه کنند، یا طواف در بیت را زیاد کنند، پس از آنکه بر حسب ظاهر از آلودگی که لازمه‌ی احرام است خود را پاکیزه نمودند و حلق نموده و کثافت ظاهر را زدودند.

و همچنین کثافت باطن از قبیل کفاره‌ها و وابستگی‌ها را از بین بردند باید بسیار طواف کنند بدین گونه که امام را با ملك و ملکوتش ملاقات نمایند؛ چه لقای امام با ملکوت او که همان معرفت به نورانیّت است، در رسیدن به قلب می‌باشد که آن خانه‌ی خداست.

پس مردم طواف نمایند ﴿بِالْبَيْتِ﴾ بیت ظاهر و باطن را، داخل بیت نشوند مگر بعد از طواف واجب.

﴿الْعَتِيقِ﴾ بیت قدیم، چون بیت الله در ظاهر اوّلین بیت است که برای مردم وضع شده‌است چنانچه در اخبار آمده‌است^(۱) که آن بیت برای آدم از بهشت و به باطنش نازل

۱. تعظیم حرمتها کار جوان مردان و سیره‌ی صدیقان است، اصحاب خدمت دیگرند و ارباب حرمت دیگر.

شده است، چه قلب صنوبری در ملك بدن عنصری اوّلین خانه‌ای است که برای مردم در عالم صغیر شده است.

و همچنین است قلب روحانی یا منظور از عتیق آزاد شده از غرق و آزاد شده‌ی از کثرت‌ها و وابستگی‌هایش می‌باشد، یا آزاد از تسلط جباران بر اوست در عالم صغیر و کبیر. ﴿ذَلِكَ﴾ لفظ «ذلك» خبر مبتدای محذوف یا مبتدای خبر محذوف است، یعنی «الأمر ذلك» یا «ذلك كذلك» یا مفعول فعل محذوف است، یعنی «خذ ذلك» آن را بگیرد.

﴿وَمَنْ يُعْظَمُ﴾ عطف است، یا حال یعنی و کسی که بزرگ شمرده یا در حالی که بزرگ شمرد.

﴿حُرْمَتِ اللَّهِ﴾ حرمت‌های خدا را، چه «حرمت» جمع حُرْمَة یا حُرْم با ضمّه است، با ضمّه و سکون، یا حُرْم با دو ضمّه و سکون، یا حُرْم با دو ضمّه است که جمع حرام است، یا «حرم» با کسره‌ی حاء، یا «حُرْمَات»، یا «حُرْمَة» با دو ضمّه است، یا «حُرْمَة» بر وزن همزه است.

و حرمت خدا چیزی است که هتك آن حرام است، مانند امر و نهی، مکان و زمان و غیر آنها یا مانند حرمین، ماههای حرام، روزهای متبرک شرایع الهی، کتابهای آسمانی، اخبار نبوی و ولوی، بیعت نبوی و ولوی، مشاهد مشرفه، مؤمن خود ایمان و جانشینان خدا از انبیا و اوصیای آنان.

و آنچه که وارد شده یا گفته شده مبنی بر اینکه «حرمت الله» مخصوص به

مناسك حجّ، یا بیت الحرام و بلد حرام و شهر حرام است^(۱) به قرینه‌ی ذکر شدن آن در ذیل آیه‌ی حجّ.

این گفته بیان مقصود از «حرّات الله» و تخصیص آنست و گرنه مفهوم آن عامّ است و با عمومش وارد شده است.

ولی مقصود و منظور در دین مقام همان چیزهایی است که ذکر شد.

﴿فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ﴾ تعظیم و بزرگداشت حرّات خدا برای او بهتر از ترك تعظیم است، نه از هتك حرمت که آن شرّ و بد است.

و ممکن است لفظ «خیر» از معنای تفضیل منسلخ شده باشد.

﴿عِنْدَ رَبِّهِ﴾ چون لکم اتفاق می افتد که تعظیم حرّات از تلف شدن اموال و خسته شدن نفوس جدا شود.

﴿وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْآلَاءُ نَعْمٌ﴾ زوج‌های هشتگانه چهارپایان بر شما حلال گردید؛ ﴿إِلَّا مَا يُتْلَى﴾ به جز چیزهایی که تحریم آنها برای شما خوانده می شود، مانند میته و آن ذبیحه‌ای که غیر نام خدا بر آن برده شده و حیوانی که خفه شده... تا آخر آن و مانند بحیره و سائبه... تا آخر آیه.

﴿عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ﴾ و از پلید حقیقی یعنی بتها اجتناب کنید لفظ «رجس» با کسره را و سکون جیم، با تحریک، با فتحه‌ی را دو کسر جیم پلیدی و گناه و هر مقدار از عملی است که پلید باشد، هر عملی است که به عذاب و شکّ و عقاب و غضب منجرّ شود و تفسیر به هر يك از اینها صحیح است.

و معنای «من» در ﴿مِنَ الْأَوْثَانِ﴾ در هر يك از این معانی مناسب خودش می‌باشد و در خبر «الرَّجْسِ مِنَ الْأَوْثَانِ» به شطرنج نیز تفسیر شده‌است.
 ﴿وَأَجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ و نیز از قول باطل (مانند دروغ و شهادت ناحق و سخنان لهُو غنا) دوری گزینید.

تکرار امر به اجتناب برای اشعار به این است که هر يك از آنها به طور مستقلّ امر به اجتناب دارند، «و الزُّور» باضمّه دروغ و شرك به خدا، مجلس غنا و خود غنا و آنچه که جز خدا مورد عبادت قرار می‌گیرد می‌باشد.

آیه تفسیر شده‌است به شهادت زور، به مطلق گفتار دروغ و به آنچه که مشرکین در تلبیه شان می‌گفتند، مانند «لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ تَمَلِكُهُ وَ مَا مَلِكٌ».

و نیز به غنا و سایر گفتارهای لهُوی تفسیر شده‌است و در اخبار به بعضی از آنها تصریح شده‌است.

حقّ این است که لفظ «وثن» اختصاص به بت ساخته شده ندارد.
 بلکه هر چیزی که به آن نظر شود و قلب به آن وابسته باشد برای نفس بت است، بلکه هر هوا و خواهش و اقتضای نفس، و هر رأی و انانیت از نفس بت نفس می‌باشد و نیز گفتاری که مسبّب از باطل و انحراف از حقّ باشد یا سبب باطل و انحراف باشد مخصوص به غنا و شهادت باطل نیست.

بلکه افعال قوای نباتی و حیوانی و انسانی، آثار اعضای بدنی و ادراک مدارک ظاهری و باطنی و احوال و اخلاق نفسانی و خطور است قلبی و تصرّفات و اهمه... همه‌ی اینها

گفتارهای قوا و نیروها است.

پس اگر آنها بر سبیل استقامت انسانی باشد یعنی متصل بر طریق ولایت یا منتهی به آن باشد گفتارهای صدق و راست محسوب می‌گردد، اگر اینچنین نباشد گفتارهای باطل است هر چه که می‌خواهد باشد.

بنابراین معنای آیه چنین می‌شود: از رجس که عبارت از انانیت نفس است که آن بت حقیقی نفس می‌باشد و هر چیزی است که انانیت آن را به دنبال می‌آورد مانند هواهای فاسد، معبودهای باطل و منظوره‌های فانی... اجتناب کنید و از هر قول یا فعل یا خطور ذهنی یا خیال یا تخیل که سبب انحراف از حقّ یا مسبب از انحراف است اجتناب کنید.

و از آنجا که اجتناب قید و کدورت و یژگی نفس است و از نوعی انانیت برای نفس حاصل می‌شود در صورتی که با توجه و التفات نفس و خواهش آن حاصل شود موجب یک انانیت دیگری برای آن خواهد بود؛ در حالی که مطلوب این است که نفس به طور مطلق از انانیت مجرّد شده، از هواها پاک گردد اگر چه هوای نزدیکی به خدا بوده باشد...

لذا خدای تعالی فرمود: ﴿حُنَفَاءَ﴾ از انانیت و هوای نفس خالص باشد اگر چه آن

هوای نفس هوای خلاص و رهایی از هوای نفس باشد.

﴿لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ﴾ خالص بی هیچ شایبه‌ای از شرک، خدا را پرستید

تأکید «حنفاء» است یعنی پاکدینان غیر مشرک.

﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ﴾ و هر کسی به خدا شرک بورزد حتی شرک آوردن به سبب

خواستته‌های اجتناب از هوا.

﴿فَكَانَ مَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ﴾ پس (در عجز و بیچارگی) گویا که او از آسمان

سقوط کرده است؛ تشبیه معقول به محسوس است، زیرا که انسان با شرك آوری و وابستگی از آسمان اطلاق به زمین وابسته‌ها سقوط می‌کند.

﴿فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ﴾ پس آنگاه پرنده هواها و آرزوها او را بر بایند.

﴿أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ﴾ یا باید او را به جای دوری بیافکند.

عطف بر «خر» یا بر «تخطفه» است و آن را موافق ترست یعنی باد شهوت‌ها،

غضب‌ها و جهالت‌های شیطانی او را به جای دور بیافکند.

﴿فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ جای دور، حالات مشرك را به کسی تشبیه کرده که از

آسمان سقوط کند، چه لطیفه‌ی سیّاره‌ی انسانی به واسطه شرك آوردن و انانیت از آسمان

اطلاق به زمین محدود سقوط می‌کند، پس از سقوط او به مقام تعین و انانیت یا آرزوها،

بخل، حسد و امثال آنها که در انسان از ترکیب شهوت، غضب و شیطنت متولد شده و در

لطیفه‌ی سیّاره‌ی انسانی تصرّف می‌کنند.

یا شهوت، غضب و شیطنت که مانند بسترهایی هستند در آن تصرّف می‌کنند، پس

کسی را که آرزوها، حسد و امثال آنها که مانند موالید هستند تصرّف می‌کنند، تشبیه کرده به

کسی که پرنده‌ای او را می‌رباید، کسی را که در او شهوت و امثال آن که در بساطت مانند

عناصر هستند تصرّف کنند تشبیه کرده به کسی که باد او را به جای دور می‌افکند.

پس لفظ «أو» برای گوناگونی است، نه برای تخییر در تشبیه.

﴿ذَلِكَ﴾ این کلمه اندکی قبل از این گذشت.

﴿وَمَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ﴾ و هر کسی شعایر دین خدا را بزرگ و محترم

دارد این جمله نظیر «و من يعظم حرمات الله» و تاکید بر آنست، در سوره‌ی بقره

بیان شعایر گذشت.

و آن مانند «حرّات» مطلق هر چیزی است که دارای حرمت و احترام بوده و تعلق به دین داشته باشد، شعایر نیز مانند «حرّات در اینجا به ملاحظه‌ی مقام تفسیر به مناسک حجّ و مخصوصاً به «هدی» شده است، حقّ این است که آن عموماً وارد شده است ولیکن نظر و توجه به مناسک یا به هدی به سبب قرینه‌ی مقام است.

﴿فَأِنَّهَا﴾ آن شعایر.

﴿مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ (خوشا بر او که) این صفت دل‌های با تقواست از قبیل جایگزین شدن سبب به جای جزاست، چه تقدیر چینی است: کسی که شعایر را تعظیم کند از متقیّین می‌شود، چه آن شعایر از تقوای قلوب است و بودن شعایر از تقوای قلوب با اینکه بیشتر آنها از کثرت‌هایی است که دل را به غیر خدا مشغول می‌کند بدان جهت اعتبار است که قلب دارای دو وجه است، وجهی به سوی کثرات دارد و وجهی به سوی وحدت و با ملاحظه‌ی این دو وجه است که از قلب سلوک پدیدار می‌شود و جذب به وقوع می‌پیوندد.

و لذا قول خدا: «فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» اشاره به سلوک دارد تقوای مکتب هم در حالتی است که کثرت‌ها حفظ شود و حقوق به اهلش داده شود؛ که البته دادن حقوق به اهلش جز با ملتزم شدن اوامر و نواهی خدای تعالی در کثرت‌ها ممکن نیست.

پس با جذب قلب که قول خدای تعالی: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ» اشاره به آن دارد، تقوای قلب حاصل می‌شود و آن وقتی میسر است که کثرت‌ها طرح شود و التفات به ما سوی الله ترك گردد در این صورت تعظیم شعایر که عبارت از اطاعت اوامر و نواهی قالبی و قلبی خدای تعالی، انبیا و اولیا به واسطه‌ی قالبهای ملکی و ملکوتی می‌باشد حاصل می‌گردد

همه از تقوای قلوب است، نه اشتغال به حضور فقط.

پس دور افکندن آنچه که غیر از حضور است جهت تحقق تقوای قلوب ضروری است.

﴿لَكُمْ فِيهَا﴾ در شعایر برای شما منافی است.

و مقصود از شعایر «بدنه» یعنی شتر یا گاوی است که جهت قربانی به مکه اهدا می‌شود.

﴿مَنْفَعٌ﴾ مقصود از منافع، منافع چهارپایان است، از قبیل سوار شدن بر آنها و نیز پشم، شیر و بچه‌های آنها می‌باشد.

﴿إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ تا وقتی که آن شتر هدیه قرار داده شود که دیگر پس از آن منافع قطع می‌شود، چنانچه بعضی گفته‌اند.

یا تا وقت نحر^(۱) شتر، یا مقصود این است: برای شما در مناسک حج منافی است در دنیا به سبب کثرت برکات و منافی است در آخرت بر اثر کثرت اجر و پاداش.

یا برای شما در مطلق عبادات منافع دنیوی است از جهت حفظ خون‌ها، اموال، عرض‌ها، صحت توارث و تناکح و منافع اخروی است بر اثر اجر و پاداش‌ها، در این صورت قول خدای تعالی «إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» قید تحصیل انتفاع است نه قید خود منافع.

﴿ثُمَّ مَحِلُّهَا﴾ محل بدن یا مناسک حج.

﴿إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ به طرف مکه و حومه‌ی آنست، که بیت در اینجا اعم از حرم یا محل عبادات است، که انتهای حلول آن بدن (شتر یا گاو قربانی) و نزول آن به بیت

۱. نحر یعنی گلوبریدن شتر و روز عید قربان یوم النحر نیز نامیده شده‌است.

عتیق و معتق قدیم باشد که عبارت از بیت معمور است.

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا﴾ برای هر امتی روشی قرار دادیم، یعنی قربانی شگفتی نیست، همانطور که عجم می‌گویند قربانی را آزار حیوان شمرده منکر اذیت حیوان می‌شوند.

و در مناسک حجّ نیز شگفتی نیست، چنانچه کسی که خبره و عالم نیست، می‌گوید: این افعال از کارهای عقلا نیست و نیز در مطلق عبادات شگفتی نیست، چنانچه مستوصّفة (صوفی نمایان) و اباحیّه می‌گویند.

زیرا که ما برای هر امتی روش خاصی از قربانی‌ها، اضحیه‌ها و مناسک مخصوصی در ایّام مخصوص قرار دادیم یا برای هر امتی مناسک مخصوصی از عبادات، اوامر، نواهی قالبی و قلبی، ریاضت‌های بدنی و نفسی قرار دادیم.

﴿لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةٍ الْأَنْعَامِ﴾ بیان بهیمه‌ی انعام در اوّل سوره‌ی مائده گذشت و تعلیل به آن برای اشعار به این است که مقصود از جمیع عبادات و جمیع بهرمندی‌ها و لذّت بردن‌ها تذکّر و یادآوری معبودست، نه چیز دیگر.

﴿فَإِلَهُكُمْ﴾ پس اگر نحوه‌ی ستایش شما متخالف است نباید با همدیگر تخالف و تباعض داشته باشید؛ زیرا خدای شما ﴿إِلَهُهُ وَحِدٌ﴾ خدای یکتاست و آن مقتضی اتفاق است، نه اختلاف که موجب لجاجت و عناد و شقاوت سالم نگهدارید.

﴿فَلَهُمْ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ﴾ خطاب به محمّد ﷺ یا به هر کسی است که خطاب او ممکن باشد، پس «بشّر» در معنا «و بشروا» تا عطف بر «أسلموا» باشد، یعنی

تسلیم او شوید و بشارت دهید.

﴿الْمُخْتَبِينَ﴾ از «خت» به معنای مکان وسیع است، یا از «خبیت» به معنای حقیرست، شاید توصیف به او صافی که می‌آید به اعتبار هر دو معناست.

و تفسیر به «خاشعین» شده به اعتبار تحقیر نفس و به کسی که دلش به خدا آرامش یافته به اعتبار معنای اتساع و وسیع بودن دل.

لذا بقیه‌ی آیه: ﴿الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ﴾ کسانی که نزد آنان ذکر خدا می‌شود ﴿وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾ دل‌هایشان خشیت می‌گیرد، ناظر به معنای کوچک شمردن خود و خودش است.

و نیز بقیه آیه:

﴿وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ﴾ کسانی که بر رویدادهای سخت شکیبایی می‌ورزند ناظر به معنای وسعت است، چه وسیع بودن قلب موجب تحمل کردن بلاهاست بدون بی‌قراری و بی‌تابی.

﴿وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ چون صبر عبارت از باقی ماندن بر حال اول بدون حادث شدن و تجدد چیزی است و بپا داشتن نماز عبارت از دوام توجه به حق اول تعالی است مناسب صبر و نماز این بود که با اسم فاعل مطلب ادا شود.

و چون مطلوب از انفاق تجدد آن بر سبیل استمرار است آن را به صورت مضارع آورد تادلالت بر تجدد استمراری بکند.

﴿وَالْبُدْنَ﴾ لفظ «بُدْن» با ضمّه و سکون، و «بَدَن» با حرکت، و «بُدْنُ»

مانند «کتب» جمع «بدنة» مانند خشية و آن به معنای شترهای چاقی است که آنها را برای قربانی به مکه رهسپار می‌کنند یا شتر و گاو است به معنای اعم.

﴿جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ آنها (شتران فربه) را از شعایر حجّ مقرر

داشتیم از جمله علامت‌های دین خدا قرار دادیم، یا از جمله‌ی مناسک خانه‌ی خدا.

﴿لَكُمْ فِيهَا﴾ برای شما در آنها خیرست، مانند «لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ».

﴿خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ﴾ اسم خدا را بر آن بسزید در

حالی که برای نحر شتر ایستاده‌اید و در حالی که به سنت محمد ﷺ مقید باشید و آن بدین گونه است که یکی از دو دستش بسته می‌شود و شتر روی سه دست و پا می‌ایستد، یا دو دست آن را از پایین تا زانو به یکدیگر ببینند.

﴿فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا﴾ چون پهلویش بر زمین افتاد (بدنشان سرد شد)، کنایه

از خروج روح است.

﴿فَكُلُوا مِنْهَا﴾ از آن حیوان بخورید اگر چه به مقدار يك خوراك، در اینجا امر

برای وجوب نیست، یا برای استجاب است یا اباحه، چون مردم در زمان جاهلیت خوردن گوشت آن را حرام می‌کردند.

بعضی گفته‌اند: امر برای وجوب است.

﴿وَأَطِعُوا الْقَانِعَ﴾ و به مردمان بینوای قانع، یعنی به کسی که به آنچه داده

می‌شود و آنچه که دارد قانع است و سؤال نمی‌کند، اطعام کنید.

﴿وَالْمُعْتَرَّ﴾ و نیز به کسی که هر چه به او بدهید می‌گیرد و سؤال نمی‌کند، از آن

گوشت بدهید.

﴿ كَذَلِكَ ﴾ اینچنین حیوانات را جهت ذبح و خوردن گوشت آنها ﴿ سَخَّرْنَا لَكُمْ ﴾ و آنها را در سایر منافع مسخر شما گردانیدیم.

﴿ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾ باشد که شما شکر نعمت رام کردن آنها را به جای آورید، یا به یاد آورید نعمت ما را که بر شما دادیم پس بر تمام نعمت‌ها، شاکر باشید.

﴿ لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَائُهَا ﴾ بدانید که هرگز گوشت این قربانی‌ها نزد خدا قبول نمی‌شود جواب سؤال مقدرست، خدای تعالی وقتی گفت: «وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» و منظور از شعایر خدا در اینجا اضحیه‌ها و قربانی‌ها بود، و قربانی هم چیزی است که خونس ریخته می‌شود، گوشتش خورده می‌شود، خداوند آن را توصیف نمود به این صفت که به تقوای قلوب مقرون و نزدیک است اکنون جای این سؤال بود که: آیا گوشت و خون آن قربانی به خدا می‌رسد؟

خدای تعالی در مقام جواب فرمود: گوشت و خون آن به خدا نمی‌رسد.

﴿ وَ لَكِن يَنَالُهُ التَّقْوَى ﴾ بلکه پرهیزگاری شما به رضای او نایل می‌شود.

بعضی گفته‌اند: مردم در جاهلیت وقتی ذبح می‌کردند با خون کعبه را استقبال

می‌کردند، دور بیت را با خون آلوده می‌کردند تا به خدا تقرب جویند و نزدیک شوند.

﴿ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا ﴾ آری این چنین آنها را رام و فرمانبر شما قرار دادیم

(که هم می‌خورید و هم به خدا تقرب می‌جویند) این جمله را تکرار کرد تا تأکید و مقدمه باشد

برای غایت دیگری.

و آن این است:

﴿ لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْنَاكُمْ ﴾ تا خدا را تکبیر گویند بر اینکه شما

را به تسخیر حیوانات راهنمایی کرد.

یا شما را هدایت کرد به مناسک بیت الله، یا به معالم دینش، یا به ذبح قوای بهیمیّه از نفس، یا به ولیّ امرتان.

﴿وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ﴾ و تو ای رسول نیکوکاران را (به سعادت ابدی) بشارت ده عطف بر مقدرّ، یا عطف به اعتبار معناست، گویا که گفته شده: پس تکبیر خدا یکی، و نیکوکاران در اعمالشان را بشارت بده، یا عمل کنندگان را بشارت بده به اینکه گویا آنان خدا را می‌بینند، یا آنان که به خلق خدا احسان می‌کنند، یا آنانی که خوی و عادتشان احسان است، یا مؤمنین به ایمان خاصّ را که با بیعت و لوی حاصل می‌شود بشارت بده، زیرا که اصل احسان عبارت از ولایت است که همان بیعت خاصّ و لوی می‌باشد که از آن به ایمان تعبیر می‌شود.

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾^(۱) این جمله جواب سؤال مقدّرست که به منزله‌ی تعلیل برای بشارت دادن است.

و تنزیل آیه این است که خداوند دفع می‌کند کفّاری را که با مؤمنین جنگ می‌کنند و مقصود تعمیم دفع خدای تعالی است یعنی خداوند کفّار، بلاها و حیلّه‌ی حیلّه کنندگان، آزار اذیت کننده‌ها، لشگریان جهل از جنّ و شیاطین را از مؤمنین دفع می‌کند.

و در لفظ «یدافع» اشعار به این است که کفّار و بلاها و آزار دهندگان، و جنود

۱- پیر طریقت گفت: وقتی خواهد آمد که زبان در دل برسد و دل در جان برسد و جان در سرّ برسد و سرّ در حقّ برسد، آنگاه دل به زبان گوید خاموش سرّ به جان گوید خاموش و نور به سرّ گوید خاموش خداوند گوید: ای بنده من دیری بود تا قولی گفتمی. اکنون من می‌گویم و تو می‌شنوی. خواجه عبدالله انصاری

جهل از جنّ و شیاطین بر مؤمنین هجوم می‌آورند و لکن خداوند آنها را دفع می‌کند.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ﴾ خداوند هر خیانتکار ناسپاس را

مبغوض می‌دارد.

این نیز در مقام تعلیل است، گویا گفته است: خداوند مؤمنین را دوست می‌دارد،

کافرین، مکرکنندگان و جنود شیاطین را مبغوض می‌دارد؛ و لکن آن را با لفظ «خَوَّان

كُفُورٍ» یعنی خیانتکار ناسپاس آورد تا اشعار به این باشد که هر کس بر مؤمنین هجوم آورد

او خیانتکار ناسپاس است، هر کس که می‌خواهد باشد.

آیات ۳۹ - ۴۸

أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ
لَقَدِيرٌ (۳۹) الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ
وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ
وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ
يَنْصُرُهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۴۰) الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ
أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ
وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۴۱) وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ
وَإِسْرَائِيلَ وَآدَمُ وَنُوحٌ وَإِسْرَائِيلُ وَمَا يَكْفُرُونَ إِلَّا طَائِفَةٌ مِّنْ قَوْمٍ
مُّتَّبِعِينَ (۴۲) وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ (۴۳) وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ
وَكَذَّبَ مُوسَىٰ فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۴)

(۴۴) فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْسَ مُعْتَلَّةً وَاقْصِرْ مُشِيدًا (۴۵) أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (۴۶) وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ (۴۷) وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَى الْمَصِيرِ (۴۸)

ترجمه

به کسانی [از مؤمنان] که [مشرکان] با آنان کارزار کرده‌اند، رخصت جهاد داده شده‌است، چرا که ستم دیده‌اید، خداوند بر یاری دادن آنان تواناست. همان کسانی که از خانه و کاشانه‌شان به ناحق رانده شده‌اند، جز این نبوده که گفته‌اند خداوند پروردگار ماست؛ اگر خداوند بعضی از مردم را به دست بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، هم صومعه‌های راهبان و هم معابد [مسیحیان] و هم عبادتگاه [ی یهودیان] و هم مساجد [مسلمانان] که نام خداوند در آنها بسیار یاد می‌شود، ویران می‌گردید و خداوند پیروزمند است. کسانی که چون در این سرزمین تواناییشان دهیم، نماز را بر پا می‌دارند و زکات را می‌پردازند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و سرانجام کارها با خداوندست. و اگر تو را دروغگو انگاشتند [بدان که] پیش از آنان قوم نوح و عاد و ثمود هم [پیامبرانشان را] دروغگو انگاشتند. همچنین قوم

ابراهیم و قوم لوط. و اهل مدین؛ و نیز موسی با تکذیب مواجه شد، آنگاه به کافران مهلت و میدان دادم؛ سپس فروگرفتمشان، پی [بنگر که] عقاب من چگونه بوده است. و چه بسیار شهرها را که چون [مردمش] ستمکار بود، نابود کردیم، و سقفها و دیوارهایش فرو ریخته است؛ و چه بسیار چاهها بی رونق مانده، و نیز چه بسیار قصرها استوار و سر به فلک کشیده. آیا در زمین گردش نگرده‌اید تا دلهایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوشهایی که با آن [حق را] بشنوند؛ آری [فقط] دیدگان نیست که نابینا می‌شود، بلکه دلهایی که در سینه‌ها هست [هم] نابینا می‌گردد. و از تو عذاب را به شتاب می‌خواهند، حال آنکه خداوند هرگز در وعده‌اش خلاف نمی‌کند، یک روز به حساب پروردگارت برابر با هزار سال است از آن دست که شما می‌شمارید. و چه بسیار [اهل] شهرها که به آنان مهلت و میدان دادم در حالی که ستمگر بودند، سپس فروگرفتمشان، و سیر و سرانجام به سوی من است. بگو ای مردم، من برای شما فقط هشدار دهنده‌ای آشکارم.

تفسیر

﴿أَذِّنَ﴾ جواب سؤال مقدر است، گویا گفته شده: اگر خداوند از مؤمنین دفاع می‌کند پس برای مؤمنین شایسته نیست که جنگ کنند، پس خدای تعالی فرمود: اجازه داده شده است ﴿لِّلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ﴾ به آن کسانی از مؤمنینی که قتال می‌کنند لفظ «أَذِّنَ» به صورت مجهول و معلوم خوانده می‌شود.

و بنا بر هر يك از دو قرائت لفظ «يقاتلون» به صورت مجهول و معلوم خوانده

شده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ در نزول آیه ذکر شده که مشرکین مسلمین را اذیت می کردند به طوری که همیشه سرشکسته و کتک خورده پیش رسول خدا ﷺ می آمدند و شکایت به او می بردند پس رسول خدا به آنان می گفت: صبر کنید من مأمور به قتال و جنگ نشدم تا آنکه هجرت نمود، پس این آیه بر او نازل شد، این اولین آیه ای است که درباره ی قتال نازل شده است.

﴿وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ و خدا بر یاری آنان قادرست جمله حالیه یا معطوف بر جمله ی فعلیه است، یا معطوف بر «إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» است.

﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا﴾ بدل یا صفت «الَّذِينَ يقاتلون» یا «الَّذِينَ آمَنُوا» است، یا مبتدای خبر محذوف و خبر آن «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ» است، یا خبر مبتدای محذوف، یا مبتدای خبر محذوف، یا مفعول فعل محذوفست.

﴿مَنْ دِيرِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ﴾ از قبیل استثنای مدیحه از ذمّهای منفی است جهت مبالغه ی در مدح.

و مقصود از «مَنْ أُخْرِجُوا» در عالم کبیر مؤمنین هستند که اولاً از خانه خدا را رانده و به حبشه مهاجرت کردند و ثانیاً به مدینه هجرت نمودند و این آیه در ائمه نیز مانند امام حسین علیه السلام و اصحابش جریان پیدا می کند.

چنانچه در اخبار آمده است و درباره ی مؤمنینی نیز صدق می کند با تحقّق شرایط

جهاد و دفاع که در کتب فقهی مقرر است^(۱).

﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ﴾^(۲) «دفع الله» از ثلاثی

مجرّد و «دفاع الله» از باب مفاعله است و جمله حالیه، یا معطوفه است.

و در آن جمله تعلیل برای قول خدا: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ» هست و در آخر

سوره‌ی بقره بیان و جوه این آیه در تفسیر: «لَوْلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم

بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» گذشت.

﴿لَهْدَمَتِ صَوَامِعُ﴾ «صوامع» معبدهای نصاری جهت کشیش‌های

آنهاست.

و آن را بر سایر معبدها در ذکر مقدم داشت، چون آن معبدها تا زمان رسول ﷺ حق

بودند، در آن زمان شیوع داشتند و نیز برای اینکه آن معابد مخصوص کسی است که کاری جز

عبادت نداشته باشد.

﴿وَبِيعُ﴾ معابد مشترك نصاری است.

﴿وَصَلَوَاتُ﴾ اصل معابد یهود در زبان عبری «ثلوتا» است، پس

معرب شده و به «صلوأة» تبدیل گشته و جمع آن «صلوات» آمده است.

بعضی گفته‌اند: صوامع معبدهای نصاری در کوهها و صحراها است و «بیع»

معابد آنان را در قریه‌ها است و «صلوات» معبدهای یهود است، چون در آنها نمازگزارده

۱. البرهان ج ۳ ص ۹۳

۲. خداوند می‌گوید: هر وقت می‌خواهم گناه کاران روی زمین را کیفر دهیم، چون نظر به تعمیر کنندگان خانه خود می‌افکنم و شب زنده داران به عبارت و دوستان خود را می‌نگرم و استغفار کننده، هنگام سحر را مشاهده می‌کنم از عذاب آنها منصرف می‌شوم. کشف الاسرار

می‌شود.

و بعضی گفته‌اند: «صوامع» معبدهای نصاری، «بیع» معابد یهود و «صلوات» نیز معابد یهود است.

و بعضی گفته‌اند: مقصود از «صلوات» نمازهای شریعت محمد است از نمازهای پنجگانه و غیر آن^(۱).

﴿وَمَسْجِدٌ﴾ و نیز مساجد که اگر خداوند به سبب و جوهی که در سوره‌ی بقره نیز گذشت، مردم را دفع نمی‌کرد زمین فاسد می‌شد و هر جا که در زمان هر پیامبر محلّ عبادت بود، منهدم می‌گشت.

﴿يُذَكِّرُ فِيهَا أَسْمَ اللَّهِ كَثِيرًا﴾ که در همه این معابد نام خداوند بسیار ذکر می‌شود.

این معنای وصف همه‌ی معابد یا خصوص مساجدست و آن در حالی است که نظر آنان را که گفته‌اند که در غیر مساجد اسم خدای تعالی ذکر نمی‌شود، زیرا که شرایع گذشته نسخ شده‌است بپذیریم؛ بندگان را مهیّا و آماده نماید.

و چون افعال بندگان و اوصاف آنها فعل خداست که در مظاهر بندگان ظاهر می‌شود یاری بندگان برای خدا عین یاری خدا به بندگان است و جلب‌کننده یاری دیگری از جانب خداست.

چنانچه خوار نمودن لطیفه‌ی انسانی، عین خواری است که از جانب خدا برای بندگان حاصل می‌شود و همان خواری دیگری را جلب می‌کند (و خاسر را اخسر و زیانکار را

۱. مجمع‌البیان ج ۸-۷ ص ۸۷

بدبخت تر می‌کند).

﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ﴾ در مقام تعلیل یاری کردن

خداست، یعنی خداوند قدرت دارد و از یاری کردن ضعیف نیست.

﴿عَزِيزٌ﴾ خداوند غالب است و مانعی از تنفید و اجرای امر او نیست.

﴿الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ^(۱) فِي الْأَرْضِ﴾ این جمله صفت، یا بدل از

«الَّذِينَ ءَامَنُوا» یا از «الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ» یا از «الَّذِينَ أُخْرِجُوا» یا از «مَنْ يَنْصُرُهُ»

می‌باشد، یا خبر «الَّذِينَ أُخْرِجُوا» یا خبر مبتدای محذوف، یا مبتدا خبر

محذوف، یا مفعول فعل محذوف است.

و مقصود از تمکین در زمین قدرت داشتن بر تصرف در زمین است به هر نحو که

بخواهند.

﴿أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ﴾ در اول بقره تحقیق تامّ نماز و بیاداشتن

آن و زکوة و ادا کردن آن گذشت.

﴿وَأَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ در سوره‌ی بقره در ضمن

تفسیر قول خدای تعالی: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ» بیان کافی و وافی امر به معروف و

نهی از منکر را گذرانندیم.

و چون معامله‌ی عبد کامل بین او بین خدا منحصر در نماز و زکوة است چنانچه در

آنجا گذرانندیم، معامله‌ی عبد کامل بین او و بین بندگان منحصر بر امر به معروف و نهی از

۱. اهل تمکین در زمین، کسانی هستند که نظام کار عالم به کف کفایت ایشان بسته است.

منکر است.

در صورتی که امر و نهی تعمیم داده شود به قولی و فعلی با صراحت یا التزام تا شامل احسان‌ها و تحیت‌ها و نصیحت‌ها بشود و روی این جهات بود که در مدح مؤمنین این دو صفت را آورد و از آن دو فراتر نرفت.

﴿وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ جمله حالیه و مدح دیگری است، الف و لام در «الامور» عوض از مضاف الیه است.

معنای آن این است: آنان نماز را بپا داشتند در حالی که امور آنها که ذکر شد، یا مطلق امور آنها برای خداست، هیچ شایبه‌ی قصه نفس غیر از خدا در آنها نیست. یا این جمله عطف یا حال است و عده برای نیکوکار و وعید بدکار و گناهکارست بدون نظر به مؤمنین یا غیر مؤمنین.

﴿وَإِنْ يَكْذِبُواكَ﴾ عطف بر مقدر است که تقدیر آن چنین است: پس اگر تو را تصدیق کردند که همان مطلوب است، اگر تو را تکذیب کردند پس اندهناک نباش که تکذیب عادت و خوی انسان است مادامی که از انانیت خود خارج نشود حق را تکذیب می‌کند.

﴿فَقَدْ كَذَّبْتَ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادُ وَثَمُودُ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَىٰ﴾ چنانکه پیش از آنان هم قوم نوح، عاد، ثمود.

و همچنین قوم ابراهیم، لوط، اهل مدینه و نیز موسی مورد تکذیب واقع شدند. ﴿فَأَمَلَيْتُ لِّلْكَافِرِينَ﴾ و آنگاه آنان را مهلت دادم و عمرشان را طولانی کردم.

﴿ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴾ و سپس فرو گرفتشان، پس بنگر که

عقاب من چگونه بوده است؟

یعنی بنگر چگونه عملهای آنان را ناپسند و نعمت‌هایشان را به نعمت بدل ساختم؟

یا چگونه بود نقل کردن من آنان را از حالتی که خوشحالشان می‌کند به حالی که

ناراحتشان می‌سازد؟

﴿فَكَأَيُّ مَن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ﴾ چه

بسیار شهر و دیاری که ما اهلش را در آن حال که به ظلم و ستم مشغول بودند

به خاک هلاک نشانیدیم؛ پس آن شهرهای خالی است، در حالی که مشتمل

﴿عَلَىٰ عُرُوشِهَا﴾ بر سقف‌ها و قصرها و تخت‌ها می‌باشد، یا آن قریه

سرنگون شده و بر پایه‌های گشته، یعنی دیوارهایش بر سقف‌هایش خراب

شده، یا زیر و رو شده و بناهای پایین بر قصرهای عالی خراب شده، یا

تخت‌های سلاطین آن سرنگون گشته است.

﴿وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ﴾ عطف بر «قریه» است، یعنی چه بسا و قنات‌ها که

معطل ماند و اهل آنان را هلاک کردیم.

﴿وَقَصْرِ مَشِيدٍ﴾ و قصر محکمی که آن را نابود ساختیم.

البته «بئر معطله» به عالمی تفسیر شده که به او مراجعه نمی‌شود و

«قصر مشید» به عالم یا جاهل مشتبه به اهل علم که به او مراجعه می‌شود.

و نیز تفسیر به امام صامت، امام ناطق، امام غائب، امام ظاهر، به فاطمه علیها السلام و

فرزندش که از سلطنت و حقشان معطل شده‌اند.

و به امیرالمؤمنین علیه السلام و اولادش که فضایل‌شان در بین خلق منتشرست و به علم آل محمد علیهم السلام که معطل ماند و برای آن اهل پیدا نمی‌کردند، به مجد و سایر صفات آنها که نزد همه مشهور است، به ولایت علی علیه السلام و نبوت محمد صلی الله علیه و آله، به حقیقت دین که در هر شریعتی معطل بود و به ملت‌هایی که در زمان هر نبی و بعد از آن از بین رفته‌اند، نیز تفسیر شده‌است.

﴿أَيَّا رَاحٍ رَفْتِنَ بِأَيِّهَا يَأْتِي سِيرَ كَرْدِنَ بِأَيِّهَا يَأْتِي سِيرَ كَرْدِنَ بِأَيِّهَا يَأْتِي سِيرَ كَرْدِنَ﴾

﴿فَلَمْ يَسِيرُوا﴾ پس با پایها و نظرهایشان سیر نمی‌کنند ﴿فِي الْأَرْضِ﴾ زمین عالم کبیر یا عالم صغیر، یا زمین قرآن و اخبار، یا زمین سیره‌ها و احوال گذشتگان؛ پس سیر نمی‌کنند تا نظر به احوال نیکوکاران و بدکاران گذشتگان بیاندازند و در نتیجه آن نظر موجب تفکر و حصول عقل برای آنها گردد.

﴿فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا﴾ نه دل‌هایی دارند که با آن اندیشه کنند تا دارای مقام تحقیق گردند و نه گوش شنوا دارند تا مقام تقلید و انقیاد حاصل شود، که هر يك از تحقیق و تقلید کمال تام انسان است.

﴿فَأَنهَآ﴾ ضمیر «انها» ضمیر قصه است، یا مبهم است که لفظ «أَبْصَارٍ» آن را تفسیر می‌کند؛ ﴿لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ﴾ چشمی که در سر دارند با ترك سیر و نظر کور نمی‌شود.

﴿وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ و لکن دل‌ها را که در سینه‌هاست کور می‌کند، یا مقصود این است که اگر چشم‌های ظاهر هم کور شوند بینایی از دیدن کور نمی‌شود.

زیرا چشم دارای دو روزه است، يك روزه به دنیا و روزه‌ی دیگر به آخرت،

هرگاه چشم کور شود روزنه‌ای که به سوی دنیا است کور می‌شود.

مقصود این نیست که چشم (ظاهر) می‌بیند، بلکه مقصود این است که روزنه‌ی به آخرت می‌بیند، ولی در مورد قلوب اگر دلها کور شوند روزنه‌ای که به آخرت است کور می‌شود.

در خبری از امام سجّاد علیه السلام آمده است که: بنده دارای چهار چشم است، دو چشم که با آنها دین و دنیایش را می‌بیند و دو چشم که امر آخرتش را می‌بیند.

پس آنگاه که خداوند خوبی بنده‌ای را بخواهد دو چشم را که در قلب جای دارند باز می‌کند که با آنها غیب و امر آخرتش را می‌بیند، اگر خداوند برای بنده‌ای غیر از این بخواهد قلب را به حال خودش وا می‌گذارد^(۱).

از امام صادق علیه السلام است که فرمود: فقط شیعیان ما دارای چهار چشم هستند، دو چشم در سر دارند و دو چشم در قلب، آگاه باشید که همه‌ی خلائق چنین هستند جز اینکه خداوند چشمان شما را باز گذاشته و چشمان آنان را کور کرده است^(۲).

و از امام باقر علیه السلام آمده است: کوری فقط کوری دل است و سپس این آیه را خواند^(۳).

۱. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۸۳، الخصال ص ۲۴۰ و التّوحید ص ۳۶۶ ح ۴

۲. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۸۳، و الکافی ج ۸ ص ۲۱۴ ح ۲۶۰

۳. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۸۴ وَمَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه ج ۱ ص ۲۴۸ ح ۲۰

﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ﴾ و به عذابی که به آنان وعده داده شده عجله

می‌کنند.

و این بدان جهت بود که رسول خدا به آنان خبر داد که عذاب می‌آید، گفتند: پس

عذاب کجاست؟ و جمله عطف بر «لم یسیروا» است.

﴿وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا

تَعُدُّونَ﴾ و حال آنکه خداوند هرگز در وعده‌اش خلاف نمی‌کند و یک روز به حساب پروردگارت برابر با هزار سال است از آن دست که شما می‌شمارید.

این بیان توضیح، تقریر تأنی و دیر شدن عذاب و مهلت دادن به آنانست، بیان سبب

تأخیر است، یا تهدید به طول عذاب و طول ایّام عذاب می‌باشد.

درباره این سالها در سوره‌ی بنی اسرائیل گذشت و در سوره‌ی سجده

نیز تحقیق گستردگی ایّام و روزهای ربوبی خواهد آمد.

﴿وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا﴾ و چه بسا قریه‌ای که به اهل آن مهلت دادیم

همانطور که به قوم تو مهلت دادیم.

﴿وَهِيَ ظَالِمَةٌ﴾ در حالی که اهل آن قریه مانند قوم تو، ستمگر بودند، ﴿ثُمَّ

أَخَذْتُهُا﴾ سپس در دنیا قبل از اختصار به انواع مؤاخذه آنها را مؤاخذه کردیم، در حین

اختصار با حضور ملائکه‌ی عذاب و ملك الموت مؤاخذه نمودیم.

﴿وَإِلَى الْمَصِيرِ﴾ بازگشت آنان به سوی من است، پس در آخرت اهل آن قریه

را عذاب می‌کنم به انواع عذابها که در آخرت وعده داده شده است.

آیات ۴۹ - ۵۷

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۴۹) فَالَّذِينَ ءَامَنُوا
 وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۵۰) وَالَّذِينَ سَعَوْا
 فِي ءَايَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۵۱) وَمَا أَرْسَلْنَا
 مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ
 فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ ءَايَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
 حَكِيمٌ (۵۲) لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ
 وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَلِيَعْلَمَ
 الَّذِينَ ءَاتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ
 وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۴) وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ
 كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ
 عَقِيمٍ (۵۵) الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۵۶) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِءَايَاتِنَا
 فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۵۷)

ترجمه

پس [بدانید] کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند از
 آمرزش و روزی نیک برخوردارند. و کسانی که در [ردّ و انکار] آیات ما
 مقابله کنان [و بیحاصل] کوشیده‌اند، اینان دوزخی‌اند. و پیش از تو هیچ
 رسول یا نبی نفرستادیم مگر آنکه چون قرائت [وحی را] آغاز کرد، شیطان

در خواندن او اخلال می‌کرد، آنگاه خداوند اثر القای شیطان را می‌زداید، سپس خداوند آیات خویش را استوار می‌دارد و خداوند دانای فرزانه است. تا [بدین وسیله] خداوند القای شیطان را مایه‌ی آزمودن بیماردلان و سخت دلان بگرداند، و بیگمان القای ستمکاران در ستیزه‌ای دور و درازند. و تا دانش یافتگان [راستین] بدانند که آن حقّ [و] از سوی پروردگار توست، به آن ایمان آورند و دل‌هایشان در برابرش خاشع شود، بیگمان خداوند راهنمای مؤمنان به راه راست است. و کافران همچنان از آن در شکّ هستند، تا آنکه قیامت ناگاه فرارسد، یا عذاب روزی [سهمگین و] سترون گریبانگیرشان شود. در چنین روزی فرمانروای خاصّ خداوند است که میان آنان داوری می‌کند، آنگاه کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغ‌هایی بهشتی پر ناز و نعمت‌اند. و کسانی که کفر ورزیده‌اند و آیات ما را دروغ انگاشتند، اینان عذابی خفّت بار [در پیش] دارند.

تفسیر

﴿قُلْ﴾ بعد از دل‌داری پیامبر ﷺ که تکذیب قوم او را استمرار تاریخی دانسته و مسأله کلیه انبیا نشان داده یادآور شده‌است که تکذیب کنندگان مؤاخذه می‌شوند، عجله کنندگان به عذاب مهلت داده می‌شوند، ولیکن در دنیا و آخرت مؤاخذه می‌شوند... رسول خدا امر کرد که دعوت خویش را علنی سازد و قومش را نداد دهد و

به سوی خدا فرا خواند و از تکذیب آنان اندیشه به دل راه ندهد؛ پس فرمود چنین بگو: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ ای مردم من بر شما انذار کننده‌ی هستم روشن و آشکار، یعنی حجّت و راستی انذار من ظاهر است، یا ظاهر کننده‌ی صدق و انذار من است (مواظب باشید بالای آن قوم تکذیب کننده‌ی انبیا، بر شما نیاید!).

﴿فَالَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ اما آنان که با ایمان (بیعت) عامّ نبوی ایمان آوردند، این جمله از جانب رسول ﷺ یا از جانب خدا عطف بر قول رسول ﷺ است و ظاهر قول خدا: ﴿وَالَّذِينَ فِي آيَاتِنَا﴾ نیز همین معناست.

﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ و اعمال صالح انجام دادند، یعنی عمل‌های نیکویی که بعد از بیعت آن را از من گرفتند.

﴿لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ برایشان آمرزش و روزی کریم است و کریم از هر چیزی آنست که جامع فضایل آن چیز باشد.

﴿وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا﴾ آنها که در ردّ و ابطال و منع و انکار آیات ما کوشش کردند ﴿مُعْجِزِينَ أَوْلِيَّكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ تا عاجز کنند، اینان دوزخی‌اند، چه معاجز کسی است که دشمن خود را عاجز کرده باش در آن هنگام که در دفع و تعجیز مسابقه گذارند.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ﴾ عطف بر «يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ» و دلداری دیگری برای پیامبر ﷺ است، یعنی پیش از تو نفرستادیم.

﴿مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ﴾ هیچ رسول یا نبی را در قرائت اهل بیت ﷺ کلمه‌ی

«و لا محدّث» موجود است و تحقیق و تفضیل مراتب انسان و فرق بین محدّث و نبیّ و رسول در سوره‌ی بقره در تفسیر قول خدا: «و اثمها کبر من نفعها» گذشت.

در آنجا اخباری که در فرق بین رسول و نبیّ و محدّث و امام وارد شده بیان کردیم، بدین گونه که رسول صدای ملایکه را می شنود و در خواب و در بیداری می بیند، نبیّ صدارا می شنود و ملایکه را در خواب می بیند ولی در بیداری نمی بیند، محدّث و امام صدای ملایکه را می شنود، ولی در خواب و بیداری نمی بیند.

﴿إِلَّا إِذَا تَمَنَّى﴾ هرگاه آن رسول یا نبیّ چیزی از مشتتهیات قوای حیوانی یا انسانی را از جهت دنیا یا از جهت آخرت خواست.
﴿أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ﴾ شیطان در خواسته‌ی او القای دسیسه کرد، یعنی هرگاه خواسته‌ی رسول حاصل شد، یا حصول آن نزدیک شد شیطان خلاف خواسته‌ی او را القا نمود.

و این آیه دلداری رسول ﷺ است از آنچه که منافقین امتّش در حقّ او و شریعت و کتاب و خلیفه‌ی عترتش می دهند، چه آرزو و خواسته‌ی رسول خدا ﷺ این است که مخالفت امر او نشود، نافرمانی پروردگارش نشود، شریعت و کتابش تغییر پیدا نکند، جانشین او مورد اتّباع و پیروی قرار گیرد، عترتش مورد دوستی و محبّت قرار گیرد.

که به طریق خاصّه از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حدیثی آمده است: خداوند تعالی برای نبیّ خود ذکر می کند آنچه را که دشمن او در کتاب نبیّ بعد از خودش پدید می آورد.

در این باره خدای تعالی می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ... تا آخر آیه» هیچ پیامبری نبوده است که آرزو کرده باشد، تا خدا نفاق، نافرمانی و دگرگونی را تا سرای

جاویدان از قومش دور کند مگر اینکه شیطان به سبب عداوتی که با پیامبر در قرآنی که به پیامبر نازل می‌شود در غیاب او ذمّ پیامبر را وارد می‌کند و با دسیسه قدح و طعن پیامبر را به قرآن اضافه می‌کند.

ولی خداوند متعال آن را از دل‌های مؤمنین پاک و نسخ می‌کند، غیر از دل‌های منافقین و جاهلین کسی به آن گوش فرا نمی‌دهد و خداوند آیات خود را محکم می‌کند، بدین گونه که اولیا و دوستداران خودش را از گمراهی و تجاوز پیروی اهل کفر و طغیان نگاه میدارد و در مقابله اهل کفر و طغیان که خداوند راضی نشده آنان را مانند چهارپایان قرار دهد، بلکه فرموده آنها گمراه‌تر و بدتر از چهارپایان هستند - از اولیای خود حمایت می‌کند.^(۱)

و از ابن عباس و غیر او به طریق عامّه روایت شده که وقتی پیامبر ﷺ سوره‌ی «و النّجم» را تلاوت کرد و رسید به قول خدا: «أفرأیتم اللّات و العزی و منوّة الثالثة الأخری» شیطان در تلاوت او این جمله‌ها را القا کرد: «تلك الغرنیق العلی، و انّ شفاعتھنّ لترجی» پس مشرکین با این جملات خوشحال شدند، وقتی پیامبر به آیه سجده رسید مسلمانان سجده کردند و مشرکین نیز چون از ذکر خدایانشان خوششان آمد به سجده افتادند.^(۲)

بعضی گفته‌اند: لفظ «تمنی» به معنای تلاوت کرد می‌باشد، یعنی هیچ پیامبری نیست مگر آنکه هرگاه آیات کتابش را تلاوت کرد شیطان در تلاوت او القا نمود، چون «تمنی الكتاب» به معنای «خواند آن کتاب را» استعمال می‌شود.

۱. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۸۶

۲. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۸۶

و این خبر که از عامّه روایت شده بر فرض تسلیم به صحّت آن باید تأویل شود به گونه‌ای که منافای مقام نبیّ ﷺ نباشد.

و لفظ «غرائیق» جمع است و مفرد آن «غرئیق» با ضمّه غین و فتحه‌ی نون، یا مانند زنبور، یا برون قندیل، یا برون «سموئل» یا برون «فردوس» یا برون «قرطاس» است که همه‌ی آنها به معنای جوان زیبا و سفید است.

﴿فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ﴾ پس خداوند آنچه را که در کتاب یا شریعت خود تبدیل کرده‌اند نسخ می‌کند.

بدین گونه که آنچه را که از القاراده کرده‌اند از دلها نسخ می‌کند، یا آنچه را که شیطان درخواست‌های پیامبر از جهت دنیوی حیوانی القاء می‌کند نسخ می‌نماید، بدین گونه که آن جهت را از نظر او محو و دور می‌سازد.

﴿ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ سپس خداوند آیات خود را محکم می‌کند، بدین گونه که آیات خدا تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد و از دل‌های مؤمنین و از نظر نبیّ ﷺ بیرون نمی‌رود.

﴿عَلِيمٌ﴾ خداوند داناست، صلاح بندگان در این می‌داند که شیطان را آزاد بگذارد که هر چه را که می‌خواهد در خواسته‌ی نبیّ القاء کند، تا بدین وسیله خالص و ناخالص آزمایش شود و مؤمن از منافق جدا گردد.

﴿حَكِيمٌ﴾ خداوند حکیم است و جز برای غایت‌های متقن و جز با توجه به استعداد و آمادگی‌ها پنهان کاری انجام نمی‌دهد، معطوف را قبل از تمام شدن معطوف علیه مقدم انداخت تا این توهم پیش نیاید که این جعل خالی از حکمت است.

﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ﴾ آنچه که شیطان القا می‌کند خارج از اختیار ما نیست اگر چه مورد رضایت ما نباشد، ولی شیطان را در آنچه که القا می‌کند ﴿فِتْنَةً﴾ آزمایش و امتحان قرار دهیم.

لفظ «فِتْنَةً» به معنای امتحان و گمراهی و گناه و کفر و رسوایی و عذاب و گمراه کردن، ذوب کرن طلا و نقره، حرفه و شغل و اختلاف در آرا آمده‌است و همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است، که همه‌ی این معانی ممکن است اراده شود.

﴿فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ کسانی که برای دل‌هایشان استعداد صحت نمانده و قساوت دل آنها را گرفته‌است.

﴿مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾ جمله حالیه است و مقصود از ظالمین دو صنف مذکور است، یعنی آنان که دل‌هایشان مریض است، آنان که دل‌هایشان قساوت دارد و نهادن اسم ظاهر به جای ضمیر اشاره به وصف ذمّ دیگری برای آنانست.

و معنای آیه این است: شیطان این مطلب را القا کرد تا آنچه را که القا می‌کند آزمایش قرار دهیم در حالی که امید خیر به آنان نیست، چه آنان در دشمنی یا اختلاف هستند. ﴿وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ تا آنان که به آنها علم داده شده بدانند که آن القا از جانب پروردگار توست و علم عبارت از نوری که خداوند در قلب هر کس می‌خواهد بیاندازد.

یا علمی است که آن تمیز دقایق کثرت‌ها و احکام آنست.

﴿أَنَّهُ﴾ آن القا، یا آنچه که القا شده‌است، ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ حق همان است که

از جانب پروردگارت نازل شده‌است.

نه آنچه به صورت باطل و بر زبان شیطان یا به دست شیطان نازل شده‌است.

یا ضمیر به کتاب نبیّ یا دین او، یا جانشین معین کردن او برمی‌گردد، در این صورت

کنایه از قرآن، یا دین محمّد، یا جانشینی، یا خلیفه‌ی او می‌باشد.

﴿فَيُؤْمِنُوا بِهِ﴾ اذعان کنند و تسلیم او گردند، یا با او بایعت خاصّ یا عامّ بیعت

کنند.

﴿فَتَخَبَتَ﴾ پیروی کند و آرام و مطمئن شود، یا خشوع و تواضع کند.

﴿لَهُ وَقُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾

البتّه خدا اهل ایمان را به راه راست هدایت فرماید این جمله در مقابل «انّ الظالمین لفي

شقاق بعید» است، یعنی خداوند کسانی را که اسلام آوردند به ولایت علیّ عليه السلام هدایت

می‌کند، چون صراط مستقیم عبارت از ولایت تکوینی و تکلیفی است، یا خدای تعالی

مؤمنینی به سبب قبول ولایت و بیعت خاصّ و لوی و قبول دعوت باطنی و دخول ایمان در

قلب به راه راست در همه‌ی امور هدایت می‌کند، حتّی در قرآن و در آنچه که شیطان در

خواستهای رسول صلی الله علیه و آله القا می‌کند.

﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ کافران همیشه به خدا، یا به تو، یا به کتاب تو، یا

آنچه در باره‌ی خلیفه‌ات گفتی، یا به ولایت شكّ دارند.

﴿فِي مَرِيَّةٍ مِّنْهُ﴾ مرجع این ضمیر عین مرجع «انه الحق من ربك»

است، یعنی از آن القائات.

﴿حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً﴾ تا ساعت مرگ که عبارت از ساعت ظهور

قائم بِإِيَّائِهِ و قیامت صغری است ناگهان فرارسد.

﴿أَوْ يَأْتِيهِمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ﴾ یا عذاب آن روز بد (که شب آسایش و خیر و سعادت در پی ندارد) بر آنها فرود آید.

بعضی گفته‌اند: مقصود روز بدر است؛ زیرا در آن روز خیری برای کفار نبود، پس از خیر عقیم بوده است، یا مثل و مانند آن روز در سختی و خلاف گمان نبود، پس از مثل و مانند عقیم بوده است.

و بعضی گفته‌اند: مقصود روز قیامت است و عقیم نامیده شده، چون نه دارای شب است و نه نظیر دارد، یا از باب اینکه آن روز نه برای کفار خیر می‌زاید و نه برای نیکان شرّ.

﴿الْمَلِكُ يَوْمَ مَآذٍ﴾ در چنین روزی یعنی روز احتضار، یا روز قیامت این معنا مناسب جمله پس از آن می‌باشد.

پس باید ساعت یا روز عقیم را به روز قیامت تفسیر کرد.

﴿لِلَّهِ يَخُكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾ خداوند میان آنان داوری می‌کند.

آنگاه کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند در باغهای بهشتی پر ناز و نعمت‌اند (این بیان تفصیل حکم خدای تعالی است (که در رابطه با مسأله ذکر شده سرانجام مؤمن و کافر را مشخص می‌سازد).

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ انگاشتند، برایشان عذابی خفّت بارست.

چون مقام مقام تشدید و سخت گرفتن بر کفار و بر کسانی که

در خواسته‌های مؤمنین القای دسیسه می‌کنند در جانب کفار در خبر «فاء» و اسم اشاره آورد.

آیات ۵۸ - ۶۶

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۵۸ لِيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ (۵۹) ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ غَفُورٌ (۶۰) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۶۱) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۶۲) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۶۳) لَهُ وَمَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۶۴) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ (۶۵) وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يَمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ النَّاسَ لَأَنْسَانَ لَكَفُورٌ (۶۶)

ترجمه

و کسانی که در راه خدا هجرت کرده‌اند، و سپس کشته شده، یا در گذشته‌اند، بیگمان خداوند آنان را از روزی نیکو برخوردار می‌سازد، و بیگمان خداوند بهترین روزی دهندگان است. بیشک آنان را به جایگاهی که آن را می‌پسندند در آورد، به راستی خداوند دانای بردبار است. آری و کسی که همانند عقابی که دیده است، [بردیگران] عقاب را دارد، سپس بر او ستم رود، خداوند او را یاری می‌دهد که بیگمان خداوند بخشاینده‌ی آمرزگار است. این از آنست که خداوند از شب می‌کاهد و بر روز می‌افزاید، از روز می‌کاهد و بر شب می‌افزاید، [بدان که] خداوند شنوای بیناست. این از آنست که خداوند بر حق است، و آنچه به جای او می‌پرستند خود باطل است، همانا خداوند بلند مرتبه‌ی بزرگ است. آیا نیاندیشیده‌ای که خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد، آنگاه زمین سبز و خرم می‌گردد، بیگمان خداوند باریک بین و آگاه است. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست، و بیگمان خداوند بی‌نیاز ستوده است. آیا نیاندیشیده‌ای که خداوند آنچه در زمین است و کشتیها که در دریا به فرمان او روانند، برای شما رام کرد و او [اجرام] آسمان را نگاه می‌دارد که بر زمین نیافتد، مگر به اذن او؛ بیگمان خداوند به مردم رئوف مهربان است. و اوست کسی که شما را زنده کرد، سپس شما را می‌میراند، آنگاه دوباره زنده‌تان می‌دارد، بیگمان انسان ناسپاس است.

تفسیر

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا^(۱) فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ کسانی که بعد از

آنکه ایمان آوردند در راه خدا هجرت کردند.

﴿ثُمَّ قَاتَلُوا أَوْ مَاتُوا لِيُرْزُقَنَّاهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ

الرَّزُقِينَ﴾ سپس کشته شد، یا در گذشته‌اند، بی‌گمان خداوند آنان را از روزی نیکو

خودداری می‌سازد، بی‌گمان خداوند بهترین روزی دهندگانست، که جهات خیر و بهتر بودن در او جمع است.

چون او مالک جمیع روزی‌هاست، به هر کس آنچه را که استحقاق دارد (به مقداری

که احتیاج دارد میدهد و به همهی حاجات مرزوق علم وارد، بدون عوض و غرض روزی

میدهد و آنچه را که هر روزی دهنده در ارتزاقش به آن احتیاج دارد عطا می‌کند.

چنانچه گفته شده (مولوی گوید):

لقمه بخشی آید از هر کس بکس

حلق بخشی کار یزدان است و بس

حلق بخشد جسم را و روح را

حلق بخشد بهر هر عضوی جدا

کوه طور اندر تجلی حلق یافت

تا که می‌نوشتید و می‌را بر نتافت

۱- مصطفی فرمود: مهاجر کسی است که از کوی جفا هجرت کند و راه صفا و وفا پیش گیرد از بدی و

بدان ببرد و به نیکی و نیکان پیوندد، نهی شریعت بر کارگیرد و از مواضع تهمت بپرهیزد.

کشف الاسرار

این گهی بخشد که اجلالی شود

از دغا و از دغل خالی شود.

همچنین برای این است که روزی جز در دست او نیست و روزی او در حسن و خوبی و لذت بخشیدن فوق آن چیزی است که تصوّر کنندگان تصوّر کنند، روی همین جهات بود که جمله‌ی «وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» رابه صورت معطوف یا حال آورد پس از آنکه رزق را با کلمه‌ی «حسن» توصیف کرد تا شأن رزق خدا را بزرگ نماید و حسن و خوبی آن را تأکید کند.

﴿لِيُدْخِلَنَّهُمْ مُّدْخَلًا﴾ خدا آنها را در بهشت منزلی عنایت کند لفظ «مدخلاً» مفعول به، یا مفعول مطلق است و مفعول به محذوف است، و لفظ «مدخلاً» از مجرّد و از باب افعال خوانده شده است.

﴿يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ﴾ خداوند به احوال جنگ کنندگان با آنها و به احوال آنها آگاه است، ولیکن خداوند ﴿حَلِيمٌ﴾ بردبار است و به عقوبت جنگ کنندگان عجله نمی‌کند، راضی است که بندگان نیز بردبار باشند و در مکافات کسی که به آنها بدی کرده یا با آنها جنگ کرده عجله نکنند این جمله را در اینجا به صورت عطف یا حال آورد تا مقدمه‌ی مابعدش باشد.

﴿ذَلِكَ﴾ آری این چنین است نظیر این اندکی قبل از این گذشت.

﴿وَمَنْ عَاقَبَ﴾ و کسی که ظالم را مجازات کند ﴿بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ﴾

به مثل آن مقدار که به او ظلم شده کلمه عوقب از عقاب با وجود اینکه در جزا استعمال می‌شود، از این رو آورده است تا مشاکلت با «وَمَنْ عَاقَبَ» داشته باشد.

﴿ثُمَّ بَعِثْنَا عَلَيْهِ سِيسَ بَرٍّ أَوْ ظَلَمَ شَدًّا، يَعْنِي بَرَّ كَسِيٍّ كَمَا فِي بَابِ مَكَافَاتِ عَقُوبَتِ مِي كَرْدِ يَآ بَرَّ كَسِيٍّ كَمَا فِي ابْتِدَاءِ أَظْلَمَ كَرْدًا، كَمَا فِي نَخْسْتِينَ إِنْ جَرَّ صَرِيحًا ذَكَرَ نَشَدَهُ، وَلِيَّ بِهِ الْإِلْتِزَامَ مَذْكَورَ اسْتِ﴾.

﴿لِيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ﴾ البتة خداوند یاری می کند شخصی معاقب یا ظالم نسخت را.
﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ﴾ جواب سؤال مقدر و در مقام تعلیل است، یعنی خداوند یاری می کند عقوبت کننده و قصاص کننده» را که بر او ظلم شده است.

زیرا که خداوند بخشنده از لغزشهای او که لازمه ی پیروی از هوای در قصاص کردن است، چون آنچه که مورد رضایت خدا بود عفو و بخشش بود، یا ظالم را بعد از ظلم بر او یاری می کند.

زیرا ظالم پس از آنکه به مقدار ظلمش مورد قصاص قرار گرفت مورد عفو خداوند قرار می گیرد.

﴿ذَلِكَ﴾ اذن در قصاص و یاری قصاص کننده که بر او ظلم شده، یا یاری ظالم پس از قصاص گرفتن از او و ظلم بر او.

﴿بِأَنَّ اللَّهَ﴾ به سبب اینکه خداوند نه غیر خدا ﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ﴾^(۱) داخل می کند شب قصاص گیرنده را در جای روز عفو، یا شب ظلم داخل در روز عدل می کند، یا از شب رذیلتها می کاهد و به بروز فضایل اضافه می کند.

﴿وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾ از روز خصلت ها کم و بر شب رذیلتها

۱- این آیت بیان قدرت است در آفرینش شب و روز و تاریکی و روشنی به صفت عزت خداوند.
کشف الاسرار

اضافه می‌کند، پس قصاص گرفتن قصاص گیرنده و ظلم ظالم هر دو به سبب تسخیر خدا و امر تکوینی اوست، پس اگر نسبت به هر کدام بیشتر از مقداری که خداوند رخصت فرموده، کاری انجام شود ظالم به سبب یاری مظلوم مورد عقوبت قرار می‌گیرد.

و در سوره‌ی آل عمران تفصیل شب و روز در نظیر این آیه گذشت.
 ﴿وَ أَنْ اللَّهَ سَمِيعٌ﴾ و خداوند آنچه را که ظالم و قصاص گیرنده و قصاص شوند می‌گویند، می‌شنود.

﴿بَصِيرٌ﴾ و نسبت به آنچه که انجام می‌دهند بیناست.
 ﴿ذَلِكَ﴾ این داخل کردن شب و روز در همدیگر و شنوا و بینا بودن بدان جهت است که:

﴿بَانَ اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ﴾ خداوند در حق بودن کامل است به نحوی که هیچ شایبه‌ی باطل در او نیست.

﴿وَ أَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ﴾ و آنچه که جز خدای می‌خوانند از هواها و آرزوها که دعوت به بت‌ها می‌کنند، بت‌ها، عناصر، ستارگان و به خصوص رؤسای ضلالت و گمراهی.

﴿هُوَ الْبَاطِلُ﴾ همه‌ی آنها باطل هستند، به نحوی که هیچ شایبه‌ی حق در آنها نیست، حقی که هیچ شایبه‌ی باطل ندارد محیط بر همه چیز است، هیچ چیزی از حیطه‌ی وجود و علم و قدرت او بیرون نیست.

پس همه‌ی دیدنی‌ها را می‌بیند، همه‌ی شنیدنی‌ها را می‌شنود و بر هر کاری قدرت

دارد.

﴿وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ﴾ و خداوند بر هر چیز علوّ و احاطه دارد، پس آن را می‌داند و در آن هر طور که بخواهد می‌تواند تصرف کند.

﴿الْكَبِيرُ﴾ خداوند بزرگ است، بزرگی که هر بزرگی نزد او کوچک و مطیع و فرمانبر امر اوست.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾ تقریر علوّ و بزرگی خدا و احاطه‌ی علم و سمع و بصر اوست

﴿فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً﴾ پس به وسیله‌ی آب که خداوند از آسمان نازل می‌کند زمین سبز و خرم می‌شود تعمیم آب و آسمان و زمین و سبز شدن آن به صوری و معنوی و عالم کبیر و صغیر مخفی و پنهان نیست (این دلیل قدرت و رحمت آفریننده‌است).

﴿إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ﴾ خداوند در ذاتش لطیف است، پس هیچ درك کننده‌ای او را درك نمی‌کند، در صفاتش و افعالش لطیف است، دقایق صنع او و غایاتی که بر آن مترتب است و حکمت‌هایی که در آن نهاده می‌شود جز او کسی درك نمی‌کند.

﴿خَبِيرٌ﴾ به سبب خبره بودنش دقایق هر موجود و مصالح هر مصنوع را می‌داند. ﴿لَّهُ﴾ از جهت ابتدا، بازگشت و مالکیت آنچه که در آسمانها و زمین است از آن اوست.

﴿مَا فِي السَّمَوَاتِ﴾ آسمانها و آنچه که در آنهاست، چنانچه مکرر این مطلب را در گذشته گفتیم: که اگر به زید گفته شود: در صندوق چه چیز است؟ مقصود صندوق و محتویات آنست، به خصوص اگر در صندوق چیز گرانبهایی باشد.

﴿وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ و آنچه در زمین

است، و ذات خداوند بی‌نیاز و حمید است بدون اینکه در ذات یا در محمود و پسندیده بودنش احتیاجی به آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است داشته باشد.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ﴾ (ای بشر) ندیدی که هر چه

در زمین است امر خدا مسخر شما گردانید تقریر مالکیت و مبدأ بودن و بی‌نیازی اوست از آنچه که در زمین است.

و نیز اعلام این مطلب است که هر چه در زمین است برای انسان ایجاد و تسخیر

شده است، که این خطاب به محمد ﷺ یا به هر کسی است که خطاب در مورد او ممکن باشد.

﴿وَالْفُلُوكَ﴾ لفظ «و الفلک» با نصب خوانه شده تا عطف بر «ما فی

الأرض» یا بر اسم «ان» باشد و با رفع خوانده شده تا مبتدا باشد، یعنی و کشتیهایی را که

﴿تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِ هِي﴾ در دریا به امر خدا روانند، این جمله مستأنف، یا حال، یا

خبر است، یعنی، حرکت کشتی در دریا با امر تکوینی خداست.

زیرا بالا بودن چوبها از آب و زیر آب رفتن آنها و شکافتن آب به وسیله چوب و

تحریک باد یا نجار چوب را و همه‌ی اینها به سبب امر تکوینی خداست.

﴿وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ﴾ و خداوند افلاک و ستارگان و ابر و بارانها و همه را در

جاهای خود و مراکز خود نگه می‌دارد.

﴿أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ﴾ که آنها را از افتادن بر روی زمین نگه می‌دارد.

﴿إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ مگر آنکه خداوند اذن دهد، یعنی اگر خدای تعالی اجازه دهد که

افلاک و ستارگان بر روی زمین بیافتند می‌افتند.

پس باید آسمان و زمین را تعمیم داد تا صحیح شود که چنین گفته شود: خداوند آسمان را با افلاک و ستاره‌های و آثارشان و با نفوس و عقول و ارواح و آثارشان از افتادن بر زمین خاکی و بر زمینهای موادّ از همه‌ی عناصر و افلاک و نطفه‌ها و بذرها و ریشه‌ها و همه موالید حفظ می‌کند، مگر هیچ اثری به صاحب اثر و هیچ قوه‌ای به صاحب قوه، هیچ طبیعی به صاحب طبع و هیچ نفس و عقلی به صاحب نفس و عقل متصل نمی‌شود.

﴿إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ این همه برای آنست که خدا بر مردم دلسوز و مهربان این بیان تعلیل تسخیر کردن اشیا برای انسان و نگذاشتن آسمان از جانب خداست.

و فرق بین رأفت و رحمت به این است که یکی از آن دو خوی و عادت و خصلت رحمت قرار داده شود.

و دیگری اثر رحمت که بر اعضا ظاهر می‌شود، اگر چه هر کدام استعمال می‌شوند مانند سایر خصلت‌هاست.

﴿وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ﴾ او خدایی است که شما را از جماد بودن به حیات حیوانی، یا از حیات حیوانی به حیات بشری، یا از حیات بشری به حیات انسانی رسانید.

﴿ثُمَّ يَمِيتُكُمْ﴾ سپس آنان را از حیات حیوانی و بشری می‌میراند، یا هنگام نفع اوّل از حیات انسانی نیز می‌میراند.

﴿ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾ پس با حیات انسانی یا بهیمی یا سبعی یا شیطنی هنگام بازگشت زنده می‌گرداند.

﴿إِنَّ الْأَنْسَانَ لَكَفُورٌ﴾ (با وجود این آیت و نعمت بزرگ بازهم) انسان نسبت

به زنده گردانیدن اوّل ناسپاس است.

و لذا منتبّه نعمت زنده گردانیدن دوّم نیز نمی‌شود و این جمله جواب سؤال مقدر

است، گویا که گفته شده: چگونه است انسان آیا سپاسگزار است یا ناسپاس؟

یا انسان منکر است، یعنی عادت و خصلت او جحود و انکار است، زیرا او زنده

شدن و مبدأ را انکار می‌کند با اینکه دلیلهای واضح بر ابداء و اعاده موجود است.

آیات ۶۷ - ۷۲

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنْزِعُ عَنْكَ فِي الْأُمْرِ
 وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ (۶۷) وَإِنْ جَدَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ
 أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (۶۸) اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ
 تَخْتَلِفُونَ (۶۹) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ
 فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۷۰) وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ
 يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۷۱)
 وَإِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ نَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا
 الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْبِيئِكُمْ
 بِشَرٍّ مِّنْ ذَلِكُمُ النَّارِ وَعَدَّهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۷۲)

ترجمه

هر امتی را شریعتی مقرر داشته‌ایم که ایشان متمسک به آنند، پس

نباید که با تو در این امر ستیزه کنند؛ و به راه پروردگارت بخوان، که تو بر طریق هدایتی مستقیم هستی. و اگر با تو مجادله کردند بگو خداوند به آنچه می‌کنید داناتر است. خداوند در میان شما، در آنچه اختلاف داشتید، در روز قیامت داوری می‌کند. آیا نمی‌دانی که خداوند آنچه در آسمان و زمین است می‌داند، که اینها در کتابی [مسطور] است؛ بیگمان این امر بر خداوند آسان است. و به جای خداوند چیزی را می‌پرستند که دربارهی آن برهانی نازل نکرده است؛ و چیزی را [می‌پرستند] که به آن عملی ندارند؛ ستمکاران [مشترک] یاوری ندارند. و چون آیات روشنگر ما را بر آنان بخوانند، در چهره‌های کفر پیشگان [نشان] ناخوشایندی می‌بینی؛ نزدیک است که کسانی که آیات ما را بر آنان می‌خوانند حمله برند؛ بگو آیا به از این بدتری [که در کمین شماست] آگاهتان کنم؟ آن آتش دوزخ است که خداوند به کافران [وعده و از آن] بیم داده‌است و بد سرانجامی است.

تفسیر

﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ﴾ ما برای هر امتی کلام منقطع از ما قبلش می‌باشد لفظاً و معنی، یا جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: آیا خداوند برای درک کردن زندگی پس از مرگ یا به وصول به خیرات و نیکی‌ها پس از زنده کردن دوم راهی قرار داده است؟ پس خدای تعالی در مقام جواب فرمود: برای هر امتی ﴿جَعَلْنَا مَنَسَكًا﴾ منسک و روشی قرار دادیم، یعنی عبارت یا راه و روشی از عبادت‌ها یا ذبیحه‌ای که با آن به خدا نزدیک شوند، یا مکان عبادت، یا محلّ ذبح و قربانی قرار دادیم.

﴿هُم نَاسِكُوهُ فَلَا يُنْزِعُكَ فِي الْأَمْرِ﴾ امر عبادت تو، یا امر حج تو، یا شریعت تو، یا مساجد تو یا ذبیحه‌ی تو قرار دادیم، چه هرامتی این چیزها را داشته است، و در همه‌ی این موارد بر حسب اقتضاء وقت و مکان و حال اختلاف داشته‌اند، یعنی آنها نباید با تو نزاع کنند، و تو نباید به خاطر نزاع آنها مضطرب شوی و در دعوت آنها سستی به خرج دهی، پس تو بر آنچه که هستی ثابت قدم باش.

﴿وَأَدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ﴾ و آنان را به راه پروردگارت بخوان که تو بر هدایتی مستقیم هستی.

این جمله استیناف و جواب سؤال مقدر و در مقام تعلیل است.

﴿وَإِنْ جَدُلُواكَ﴾ اگر در امر ذبیحه یا در مکان آن یا در اکل ذبیحه، نه اکل میته با تو مجادله کردند، چه رسول خدا ﷺ می‌گفت: چه شده است شما را که از آنچه که با دوستان می‌کشید می‌خواهید و آنچه را که خداوند می‌کشد نمی‌خورید؟ یا در سایر چیزهایی که لفظ «منسک» تفسیر به آن شده است نزاع کردند.

﴿فَقُلْ﴾ پس بر سبیل ترك کردن آنها و متعرض نشدن به مجادله‌ی آنها بگو:

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ خدا به آنچه که می‌کنید بهتر آگاه است.

﴿اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ﴾ استیناف در مقام تعلیل است، گویا که گفته شده است:

چرا جواب را ترك کردی و متعرض جدال آنها نشدی؟ پس فرمود: ای کسانی که با ما اختلاف دارید، خداوند بین آنها حکم می‌کند.

﴿يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ در روز قیامت دوباره چیزی که

با ما مخالفت می‌کردید، یا در چیزی که بین خودتان اختلاف داشتید.

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ﴾ آیا نمی‌دانید، این کلام از جمله چیزهایی است که خداوند به رسول ﷺ امر کرده که به آنها بگوید این جمله نیز از سخنانی است که رسول خدا ﷺ امر کرده که به آنها بگوید: و همچنین این جمله نیز از سخنانی است که رسول خدا ﷺ مأمور بود که به جدال‌کنندگان بگوید.

یا ابتدای کلام از جانب خدا با آنها است، و خطاب عامّ یا مخصوص رسول ﷺ است.

﴿أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ خداوند آنچه را که در آسمان و زمین است می‌داند، پس اختلاف شما را می‌داند و بین شما حکم می‌کند.

﴿إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ﴾ اینها هم در کتاب علم خدا موجودات تأکید علم خدای تعالی یا تعلیل آنست.

﴿إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ جواب سؤال از حال خدای تعالی یا علت ثبت این مطلب در کتاب که، بی‌گمان این امر بر خدا آسان است.

﴿وَيَعْبُدُونَ﴾ عطف بر جمله‌ی «إِنْ جَادِلُوكَ» است، گویا گفته است: با تو مجادله می‌کنند و جز خدا را پرستش می‌کنند.

﴿مَنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (و این مشرکان) خدا را رها کرده و چیزی غیر از او می‌پرستند ظرف لغو است، متعلق به «یعبدون» و لفظ «من» ابتدائیّه است، یعنی بدون اذن خدا عبادت می‌کنند، یا حال است از قول خدا:

﴿مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾ لفظ «باء» سببیّه، یا به معنای «مع» یا به معنای «فی» و سلطان به معنای حجّت و برهان، یا به معنای استقلال و سلطنت است و قید

«ما لم ینزل به سلطاناً» تقييد است، نه بیان، یعنی عبادت می‌کنند.

و آن عبادت اعم از عبادت عبودیت و عبادت طاعت است، آنها عبادت معبود و مطاعی را می‌کنند که برهان و دلیل بر جواز طاعت و عبادت او ندارند، مانند بت‌ها و ستارگان و عناصر و موالید از نبات و حیوان و انسان، یعنی اگر آنها عبادت می‌کردند چیزی را که حجت و اذن الهی در معبودیت و مطاع بودن آن وجود داشت مذموم نبود.

به امام موسی بن جعفر علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: وقتی این آیه نازل شد «لکلّ أمة جعلنا منسكاً» رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را جمع کرد، سپس فرمود: ای گروه انصار و مهاجرین خدای تعالی می‌گوید: «لکلّ أمة جعلنا منسكاً هم ناسکوه» و منسك عبارت از امام است برای هر امتی پیامبری است تا پیامبر بعدی آن را درك کند، آگاه باشید که لزوم امام و طاعت امام همان دین و منسك است و علی بن ابیطالب امام شما بعد از من است، من شما را به هدایت او فرا می‌خوانم که او بر هدایت مستقیم است، مردم از این مطلب تعجب می‌کردند و می‌گفتند: در این صورت ما نزاع می‌کنیم و هرگز به اطاعت از او راضی نمی‌شویم، رسول خدا از این سخنان آنها به تنگ می‌آمد و دلتنگ می‌شد پس خدای تعالی این آیه را نازل کرد: «ادع الی سبیل ربّک... تا آخر آیات.

بنابراین تفسیر آیات چنین می‌شود: برای هر امتی امامی قرار دادیم که آن امت به او

اقتدا کنند و برای امت تو علی علیه السلام را امام قرار دادیم که به او اقتدا کنند، در امر امامتش با تو

نزاع نکنند، تو در ولایت به سوی پروردگارت بخوان که تو در ولایت علی علیه السلام و جانشین قرار دادن او در هدایت مستقیمی و اگر در ولایت علی با تو جدال کردند پس تو با آنان مجادله نکن و بگو:

خدا داناترست به آنچه که بعد از من در حقّ علی انجام می‌دهید، و خداوند بین شما حکم می‌کند، یعنی بین علی و پیروانش و بین شما در آنچه که در امر ولایت اختلاف دارید حکم می‌کند، آنان بعد از وفات تو عبادت می‌کنند، عبادت طاعت بدون اذن خدای تعالی خلیفه‌ای را که خداوند بر خلافت او حجّت و برهانی نازل نکرده، یا در وجودش سلطنت بر غیر خودش قرار نداده‌است.

﴿وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ﴾ خلیفه‌ای که از جهت خلافت و مطاع بودن علم به آن ندارند.

زیرا آنچه که مورد اطاعت مردم است باید از جانب خدا مأذون باشد و اطاعت کننده نیز باید علم داشته باشد که او از جانب خدا مأذون است یا خیر؟ پس هرکسی مطاعی را اطاعت کند و بداند که او از جانب خدا مأذون نیست یا نداند که: آیا او از جانب خدا مأذون است یا نه؟ اطاعت کننده مشرک و ظالم است.

چون طاعت خود را که از بزرگترین حقوق است در غیر موضع و جای خود نهاده‌است، یعنی آن حقّ را در جایی بکار برده که مأذون از جانب خدا نبوده یا به اذن داشتن او علم نداشته و طاعت را از صاحب حقّ خود که امام مأذون از جانب خداست منع کرده‌است.

﴿وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾ برای ظلم کنندگان که اطاعت خویش را در

غیر موضع و جای اصلی‌اش گذاشته‌اند یار و یاورى نیست منظور اینکه یارى کننده‌ای در امر آخرت نیست، که یارى کننده عبارت از امام یا کسی است که امام او را برای یارى کردن نصب کرده است.

﴿وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ﴾ هرگاه بر آنان آیات ما دربارہی

ولایت علی خوانده شود آیاتی واضح، یا واضح کننده‌ی ولایت علی علیه السلام.

﴿تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ﴾ در وجوه و صورت‌های آنان

که به ولایت علی علیه السلام کافر شدند مخالفت و انکار می‌بینی و منکر از هر چیز آنست که عقل و عرف به آن راضی نباشد.

﴿يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتُلُونَ عَلَيْهِمْ ءَايَاتِنَا﴾ نزدیک است از

شدت غیظ می‌خواهند به کسانی که آیات ما را تلاوت می‌کنند حمله ور شوند.

﴿قُلْ أَفَأَنْبِيئِكُمْ بِشَرِّ مِّنْ ذٰلِكُمْ﴾ یعنی آیا به شما خبر بدتری بدهم که موجب

خشم شما گردد؟

﴿النَّارُ﴾ و آن خبر وعده‌ی آتش است لفظ «النَّار» با رفع خوانده شده تا خبر

محذوف یا مبتدا باشد و ما بعدش خبر، با نصب بنا بر اختصاص و با جرّ خوانده شده تا بدل از «شر» باشد.

﴿وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبُئْسَ الْمَصِيرُ﴾ خدا به کافران وعده داد

و آنجا بسیار بد جایگاهی خواهد بود.

به امام کاظم علیه السلام نسبت داده شده که دربارہی قول خدا: «وإذا

تلی علیهم آیاتنا... تا آخر آیه» فرمود: هرگاه دربارہی

امیرالمؤمنین علی علیه السلام آیه‌ای در کتاب خدا نازل می‌شد که طاعت او را واجب می‌کرد، یا فضیلتی در او و در اهلش ثابت می‌کرد مردم به خشم می‌آمدند و آن را ناخوش می‌داشتند تا آنجا که آهنگ او می‌کردند و از این رو قصد کشتن رسول خدا و علی علیه السلام را در شب عقبه نمودند و این از جهت خشم و غیظ و غضب و حسد است تا این آیه نازل شده که مقصود آیه‌ی سابق است.

آیات ۷۳ - ۷۸

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ (۷۳) مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۷۴) اللَّهُ يَضْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۷۵) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۷۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَرْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۷۷) وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى

النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ
فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ (۷۸)

ترجمه

ای مردم مثلی زده می‌شود که به آن گوش فرا دهید: کسانی که به جای خداوند می‌پرستید، اگر هم دست یکی کنند، هرگز مگسی را هم نتوانند آفرید؛ و اگر مگس چیزی از آنان بریاید، نمی‌توانند آن را از او باز پس گیرند، هم پرستنده و هم پرستنده ناتوانند. خداوند را چنانچه سزاوار ارج اوست، ارج نگذاشتند؛ بیگمان خداوند توانای پیروزمندست. خداوند از میان فرشتگان و مردمان، پیامبرانی برمی‌گزیند؛ بیگمان خداوند شنوای بیناست. گذشته و آینده‌ی آنان را می‌داند، و همه‌ی کارها به خداوند باز گردانده می‌شود. ای مؤمنان به رکوع و سجود [/ نماز] بپردازید و پروردگارتان را بپرستید، و نیکی کنید، باشد که رستگار شوید. و در راه خدا چنانچه سزاوار جهاد اوست جهاد کنید؛ او شما را برگزیده‌است و برای شما در دینتان محظوری قرار نداده است؛ که آیین پدرتان ابراهیم است؛ همو شما را از پیش مسلمان نامید؛ و در این [کتاب] هم [مسلمان نامیده شده‌اید]، تا سرانجام پیامبر گواه بر شما و شما گواه بر مردمان باشید؛ پس نماز برپا دارید و زکات بدهید و به خداوند پناه ببرید، او سرور شماست، نیکو سروری و نیکو یآوری است.

تفسیر

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ پس از آنکه وعده‌ی عذاب به کافرین به ولایت علی عليه السلام داد،

مردم به طور عموم ندا کرد و فرمود: ای مردم

﴿ضَرْبَ مَثَلٍ﴾ جهت بیان حال آنها و حال علی علیه السلام مثل زده شده است (تا حقیقت

حال خود را بدانید).

﴿فَاسْتَمِعُوا لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا

وَلَوْ اجْتَمَعُوا﴾ کسانی که شما جز خدا فرامی خوانید هرگز نمی توانید مگسی را خلق کنند

اگر چه همه جمع شوند و با هم کمک و همکاری کنند، حال منافقین امت را تشبیه

به حال بت‌هایی کرده که قدرت بر خلق کوچکترین موجود ندارند.

﴿لَهُمْ وَإِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ﴾ اگر مگسی از

آنها بخواهد چیزی بگیرد نمی توانند از آن پس بگیرند، در این مثل گویا علی علیه السلام را در

ضعیف بودن حالش و در اینکه حمله کننده است، نه فرار کننده به مگس مثال آورده باشد هر

چه رانده شود باز می گردد!

﴿ضَعْفَ الطَّالِبِ﴾ آن طالب و بت پرستی که این گونه بتی را فرامی خواند

ضعیف است و آن بت نیز چنان است که توانایی آفریدن شیئی حقیر و کوچک را ندارد.

﴿وَالْمَطْلُوبِ﴾ آن بت که قدرت بر آفریدن کوچکترین چیز نداشته و نیز

ناتوان از دفع آن نسبت به خود نیز می باشد.

﴿مَا قَدَرُوا اللَّهَ﴾ حال یا مستأنف است و جواب سؤال مقدر است،

مقصود به قرینه‌ی مقابله این است که قدر علی علیه السلام را نشناختند.

﴿حَقَّ قَدْرِهِ﴾ قدر او را آن چنان که سزاوار او بود نشناختند که عدول به

بت‌هایی کردند که بر هیچ چیز توانایی و قدرت ندارند.

﴿إِنَّ اللَّهَ﴾ خداوند در مظهر خلیفه و جانشینش که علی ع است ﴿لَقَوِيٌّ﴾

صاحب قدرت و توانایی است بر هر چیزی که بخواهد.

﴿عَزِيزٌ﴾ هیچ مانعی نمی‌تواند از خواسته‌ی او منع کند.

پس چگونه به این قوی عزیز شرک می‌ورزید، و مانند این ضعیف عاجز و ناتوانی را که مثل مگس را از خودش نمی‌تواند براند شریک خدا قرار می‌دهید، اگر این تمثیل که ذکر شد مقصود نباشد.

و مقصود این باشد که این بت‌ها را که به زعفران آلوده کردید قدرت بر آفرینش مثل مگس را ندارند و اگر مگس زعفران را از آنان سلب کند نمی‌توانند آن را از مگس بگیرند دیگر قول خدای تعالی: «ضَرْبَ مَثَلٍ فَاسْتَعْمَالَهُ» و او مجاز نبود.

و بنا بر آنچه که ما ذکر کردیم دیگر احتیاج به تأویل در قول خدا: «ضرب مثل» پیدا نمی‌شود.

و قول خدا: «ضعف الطالب و المطلوب» محتاج بیان نمی‌شود و در خبر به آنچه که ما ذکر کردیم اشاره شده است.

﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ﴾ انتخاب و برگزیدن رسولان خواه از ملائکه باشند یا از مردم منحصر به خداست.

پس چرا شما بر خلافت را که رسالتی از جانب خداست به خود خدا موکول نمی‌کنید و با آرای خودتان خلیفه و جانشین می‌سازید؟

﴿إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ﴾ خداوند به اقوال جمیع بندگان از ملائکه و مردم شنواست، پس حقی دارد و می‌تواند برای رسالت برگزیند و انتخاب کند، زیرا او آنچه را که رسول و

مردمی که رسول برای آنان فرستاده شده می گویند می شنود.

﴿بَصِيرٌ﴾ خداوند به دقایق همه‌ی چیزهای مخفی و پنهان بیناست و هیچ چیز از مکنونات و پوشیده شده‌ها بر او مخفی نیست تا اختیار و انتخاب او بر غیر اصلح واقع شود، در اختیار خلیفه خطا واقع شود، بر خلاف شما مردم که خطا می‌کنید.

ممکن است این آیه را نیز همانطور که آیه‌ی سابق را تفسیر نمودیم تفسیر کرد.

اینچنین: خداوند در مظهر خلیفه‌اش که علی علیه السلام است رسولانی از ملایکه بر گزیده و به سوی انبیا، اوصیا، عالم طبع و دو عالم ملکوت می‌فرستد تا امور آنان را تدبیر نموده و آنچه را که انفاذ و قضای آن لازم است انفاذ و اجرا کنند و از مردم نیز رسولانی انتخاب می‌کند و به سوی بندگان می‌فرستد، (و آن رسولان) مانند: انبیا، رسولان، اوصیا و مشایخ آنان می‌باشند، که خداوند در مظهر علی علیه السلام شنوا و بیناست، بارها این مطلب را در گذشته گفتیم که علی علیه السلام با علویتش عبارت از مشیت است، آن مشیت با وجهی که به سوی خلق دارد علی علیه السلام نامیده می‌شود، با وجهی که به سوی غیب دارد «الله» نامیده می‌شود.

﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ خداوند در مظهرش که عبارت از علی علیه السلام است می‌داند آنچه را که جلو دست مردم است، یا جلو دست ملایکه و مردم است، از دنیا و آخرت و از گذشته و آینده.

﴿وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾ امور در مظهر خدا به سوی خدا

بازگشت می‌کند.

در خطبه‌ای از علی علیه السلام آمده است: بازگشت خلق به سوی من و حساب آنان بر

من است.

سپس خدای تعالی علی‌السلام و رسولانش را که مؤمن حقیقی آنان هستند مورد خطاب قرار داد تا در جهت بزرگداشت شأن آنان لطف کرده و این معنا به سبب ذکر او صاف بزرگ و مهم آنان و فضل و کرم بزرگ الهی شامل حالشان می‌شود.

لذا فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا﴾ ای مؤمنین رکوع نماز انجام دهید، یا نسبت به پروردگارتان تواضع کنید.

﴿وَاسْجُدُوا﴾ و سجده نماز به جای آرید، یا نهایت تواضع را برای پروردگارتان بکنید.

﴿وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ﴾ و بارکوع و سجود از انانیت‌های خود خارج شده، از عبودیت خودتان آزاد و بندگان پروردگارتان باشید.

﴿وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ بارها این مطلب گذشت که ترجمی از جانب خدا به معنای و خوب است، یعنی نیکی کنید باشد که رستگار شوید.

مراتب سالکین و سفرهای آنان

بدان که آیه‌ی شریفه اشاره به مراتب سالکین و سفرهای آنان می‌کند، چه سفر سالکین اگر چه حدّ و نهایی ندارد، لکن بر حسب امّهات و اصول محصور در چهار سفر است.

چنانچه مکرّر این مطلب را از نظرتان گذرانده‌ایم: سفر اول سفر از خلق به حقّ است و در این سفر انانیتی که ناشی از خلق است شکسته می‌شود به نحوی که نسبت فعل به نفس سالک باقی نمی‌ماند، بلکه فعل را از فاعل می‌بیند که در وجود او ظاهر است، و در اینجا که

سفر او از خلق به حقّ پایان می‌پذیرد.

بعد از این سفر، سفر دوّم است که از حقّ به سوی حقّ است، در این سفر انانیتّ او که عبارت از رؤیت وجود به جهت ذات وجود و رؤیت ذات خود می‌باشد شکسته می‌شود و مادامی که ذات او باقی است سفر او از حقّ به حق است و عبد و بنده‌ی خدا نیست.

چون نوعی انانیتّ در او باقی است، وقتی که این سفر به آخر رسید به نحوی که برای او ذات و اثری از ذاتش باقی نماند عبد خدا شده و از ذاتش فانی می‌گردد.

و بعد از این سفر، سفر او در حقّ است.

پس اگر عنایت الهی او را درك کرده و بعد از فنا ابقا نمود نیکوکار، محسن، فاعل خوبی‌ها و خیرات می‌شود، چون کار او در سفر اوّل و دوّم به واسطه‌ی بقای انانیتّ به‌طور مطلق خیر و خوب نبود.

و در سفر سوّم (سفر در حقّ) دیگر کار او از خودش نیست تا اینکه فاعل و انجام دهنده‌ی کاری باشد، ولی در سفر چهارم که همان سفر به سبب حقّ در خلق است سالک دارای انانیتّ به واسطه انانیتّ خدا و فاعلیتّ به سبب فاعلیتّ خدا می‌شود، کار او خیر و خوبی مطلق می‌گردد و به این چهار سفر خدای تعالی در این آیه اشاره کرده است.

چه قول خدا: «ارکعوا» اشاره به سفر از خلق به سوی حقّ است، و قول خدا: «اسجدوا» که خروج از انانیتّ است حتی از نسبت ذات به نفس اشاره به سفر از حقّ به حقّ است، و قول خدا: «واعبدوا ربکم» اشاره به سیر به سبب حقّ در حقّ است، و قول خدا: «وافعلوا الخیر» اشاره به سیر حقّ در خلق است.

و این خطاب منافات با کمال کامل ندارد تا منافی با تفسیر آیه به ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ باشد، زیرا کامل چون جامع جمیع مراتب است به طور استمرار دارای سیر از خلق به حق و سیر با حق در خلق است.

در مقدمات و در تفسیر فاتحه بعد از آن به این سفرها و کیفیت سلوک در آنها اشاره کردیم.

﴿وَجَاهِدُوا^(۱) فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾ چون خطاب به آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است آنان را با این خطاب مخاطب کرده است و گرنه مانند این تکلیف برای غیر آنان تکلیف به فوق طاقت است، بلکه باید به غیر آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین خطاب کرد:

در راه خدا جهاد کنید حق جهاد خودتان نه حق جهاد خدا، زیرا حق جهاد در راه خدا به طور مطلق، حق جهاد مناسب و لایق به خدا این است که هیچ انانیتی از عبد باقی نماند و عبد بعد از فنا طوری باقی بماند که حق را در خلق و خلق را در حق لحاظ کند، بدون اینکه چیزی از آن دو کم گردد.

و لحاظ وحدت و کثرت آن طور که شایسته است میسر نیست مگر برای صاحب جمع مطلق، یعنی صاحب ولایت کلی و رسالت کلی، چنانچه گفته شده:

جمله صورت با چنین معنی ژرف

می نیاید جز ز سلطان شگرف

﴿هُوَ أَجْتَبَاكُمْ﴾ استیناف در مقام تعلیل است یعنی زیرا (و شما را

برگزیده است).

۱- جهاد بر ۳ قسم است جهاد به نفس جهاد به دل جهاد به مال

﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ و برای شما در دینتان

تنگنایی قرار نداده است.

این جمله عطف بر قول خدا: «هوا اجتیبکم» است و نیز مفید تعلیل است.

و دین همانطور که مکرّر گذشته است عبارت از صورت ملت است که آن احکام قالبی اسلامی و عبارت است از احکام ایمان قلبی، از طریق نفس به قلب و قلب به روح و روح به عقل... و هكذا.

و خداوند برای کسی در هیچ یک از اینها حرج و سختی قرار نداده، چون تکلیف به قدر وسع و توانایی است.

و آنگاه که سالک به طریق می‌رسد دارای سعه و گستردگی می‌شود که مانند آن تصوّر نمی‌شود، چه سالک مادامی که به سوی طریق می‌رود در تنگی، حرج، گرفتگی و نا آرامی اضطراب است.

ولی وقتی به طریق الی الله رسید که آن مثال شیخ و ملکوتش می‌باشد تنگی او به وسعت، گرفتگی اش به گشادگی و خستگی اش به راحتی و اضطرابش به اطمینان تبدیل می‌شود خداوند بما و جمیع مؤمنین روزی نماید.

﴿مَلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾ در این جمله اشاره به این است که تنزیل آیه در مورد

اهل بیت محمد ﷺ است، چنانچه این آیه را برای ما چنین تفسیر کرده‌اند.

و اگر مقصود از ابوت، ابوت روحانی باشد تفسیر از تنزیل منصرف به تأویل

می‌شود و این نسبت بر کسی صادق است که منتسب به ابراهیم، باشد به سبب فرزندى و این انتساب محقق نمی‌شود مگر آنکه اتصال با بیعت عام صورت گرفته باشد اگر نگوییم که در

صدق این نسبت بیعت خاص و لوی لازم است.

﴿هُوَ﴾ ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ یا خدا ﴿سَمَّكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ﴾ شما را مسلم

نامیده است قبل از این زمان یا قبل از قرآن یا قبل از این عالم از عوالم بالا.

﴿وَفِي هَذَا﴾ در این زمان، یا در این قرآن، یا در این عالم و نام گذاری ابراهیم

آنان را مسلمان در این زمان بدان جهت است که این اسم برای آن‌ها در این زمان از ابراهیم مانده است.

﴿لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا﴾ تعلیل امرهای گذشته یا مدح‌های لایق و

مناسب، یا تعلیل مجموع است یعنی مجاهده کنید رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شاهد و گواه شما باشد.

﴿عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ و شما نیز گواه بر مردمان

باشید این جمله نیز دلالت بر اختصاص آیه به ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می‌کند.

﴿فَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ در اوّل سوره‌ی بقره بیان نماز و اقسام

آن و بپا داشتن آن و بیان زکات و حالات و ادا کردن آن گذشت.

﴿وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ﴾ و با اعتصام به ولایت چنگ به خدا بزنید، چون چنگ

زدن به او به اعتبار مقام غیب برای انسان مادامی که ذات خودش را احساس کند قابل تصوّر نیست.

پس مقصود چنگ زدن به جانشینان خدا و چنگ زدن به طریق خداست که همان

طریق ولایت است.

﴿هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى﴾ که اگر خدا مولای شما باشد پس چه خوب

مولایی است.

﴿وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾ و چه خوب یاری کننده‌ای است.

۲۳ سُورَةُ الْمُؤْمِنُونَ

آیات ۱-۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ
خَشِعُونَ (۲) وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳)
وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (۴) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ
حَافِظُونَ (۵) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ
فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶) فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ
هُمُ الْعَادُونَ (۷) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ
رَاعُونَ (۸) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹)
أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ (۱۰) الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱)

ترجمه

سوره‌ی مؤمنون (مؤمنان) (مکی، ۱۱۸ آیه)

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

به راستی که مؤمنان رستگار شوند. همان کسانی که در نمازشان

فروتنند. و همان کسانی که از [کار و سخن] بیهوده رویگردانند. و کسانی که

زکات می‌پردازند. و کسانی که پاکدامنی می‌ورزند. مگر در مورد زنانشان یا ملک یمینشان، که در این صورت آنان نکوهیده نیستند. پس هر کس که از این فراتر رود، اینانند که تجاوزکارند. و نیز [رستگار شوند] کسانی که در برابر امانت‌هایشان و پیمان‌هایشان رعایت‌گر هستند. و کسانی که بر نمازهای خویش مواظبت دارند. اینانند که میراث برند. که فردوس را به ارث می‌برند [و] در آن جاودانه‌اند.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ کسانی که با بیعتِ خاص، ایمان خاص آوردند و دعوت باطنی را پذیرفتند، رستگار شدند. زیرا مؤمن به معنای مسلمان، اگر در همان اسلامش توقّف کند و به ایمان نرسد، به فلاح و رستگاری نایل نمی‌شود، بهره و منفعت او جز منافع دنیوی مانند: حفظ خون، جواز تناکح و توارث، معامله همانند دیگر مسلمانان، جایز نبودن غیبت و هتک ناموس و حرمت او نخواهد بود.

لذا توصیف به اوصافی در آیات فوق دلالت بر اراده‌ی ایمان خاصّ می‌کند.

﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾ کلمه‌ی «الصلوة» به معنای دعاست، یعنی خواندن خدا برای حضور نزد داعی، نیز به معنای هر چیزی است که خداوند با آن

فراخوانده می‌شود، مانند: فعل، قول، هیئت، فکر یا تخیل. چون نماز مشروع قالبی از هیئت‌ها و افعال و اقوالی است که خداوند به وسیله‌ی آن‌ها فرا خوانده می‌شود، تا نزد دعا کننده حاضر باشد؛ آن را «صلوة» نامیده‌اند.

همچنین ذکری که از صاحب اجازه گرفته شده باشد، خواه ذکر جلی باشد یا خفی.

و همین طور فکر - که مصطلح صوفی‌هاست - که ملکوت شیخ نزد سالک متمثل می‌باشد اعم از این که سالک با عمل خود آن را حاصل کرده باشد یا بدون اعمال (به صورت عنایت حاصل شده باشد).

چون مقصود از دعا و خواندن خدا، به هر صورت که باشد ورود خدا در قلب دعا کننده، یا حضور وی نزد خداست.

و از سوی دیگر، حضور سالک نزد خدا جز با شکستن انانیت و خروج از خودش میسر نمی‌شود، این نیز جز با محبت به خدا و احساس هیبت و خوف از او ممکن نیست لذا فرمود: «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ».

زیرا خشوع حالتی که از محبت کسی که برای او خشوع می‌کند و از او احساس هیبت دارد حاصل می‌شود، این حالت محقق نمی‌شود مگر با شکستن انانیت خاشع، پس اگر دعا کننده در

دعای خود خشوع نکند دعای او لغو خواهد بود.
و چون کسی که نماز قالبی شرعی را می‌خواند، قیام و ایستادنش در نماز چون کسی است که در برابر سلطان قدرتمند و توانایی ایستاده است و تکبیر، اظهار و احساسِ عظمتِ خداست. یعنی در دل و یاد او جز خدا نیست و برای همین جهت تکبیرة الاحرام نامیده شده، از سوی دیگر همه‌ی گفته‌هایش دعا و تضرّع در برابر خداست، رکوع و سجودش تواضع و کرنش در مقابل عظمت باری تعالی است...
بنابراین، اگر حال او موافق فعل او نباشد، عمل او لغو و استهزای خدا می‌شود.

و لذا به دنبال «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» فرمود: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾ و این جمله را بر ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ﴾ مقدم داشت، با این که مناسب‌تر به ذکر نماز این است که زکوة به دنبال آن بیاید.

و «لغو» فعل یا قولی است که مورد توجه و اعتنا قرار نمی‌گیرد و فایده‌ی مطلوب بر آن مترتب نمی‌شود.

چون فایده‌ی نماز خروج از انانیّت و عروج به ملکوت و حضور نزد معبود است، اشتغال به غیر و توجه خیال به کثرت‌ها با آن فایده منافات داشته و ساقط‌کننده‌ی آن است لذا نماز در این

حال لغو می‌باشد.

بنابراین، «وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» تأکید مفهوم «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» است (و در اول سوره‌ی بقره تفصیل تامّ نماز و اقسام آن و زکات و انواع آن گذشت).

و «لام» در قول خدا: «لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» زایده و برای تقویت، یا تعلیل است.

و زکات در این جا به معنای نموّ، طهارت، صلاح، تنعم، یا زیادی مال است، که آن را بیرون می‌آوری تا بقیّه‌اش را تطهیر کنی.

و نفرمود: «لِلزَّكَاةِ مُؤْتُونَ» (زکات می‌دهند) تا شنونده همه‌ی معانی و احتمالات را به ذهن بیاورد.

«وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ» «فروج» جمع فرج به معنای عورت است، آن عورت زن و مرد است که باید از نگاه کردن محفوظ بماند، مقصود از حفظ کردن عورت، وطی (جماع) یا نگاه کردن به آن است.

«إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ» چون متعلّق حفظ فروج را مثل اطلاق و استرسال قرار داد، یعنی رها کردن فرجها، آزاد گذاشتن آن را با الاّ مستثنی کرد و با علیّ مجرور کرد تا به صورت استثنای

مفرّغ باشد، یعنی کسانی که فرج‌های خود را از رها کردن و آزاد گذاشتن حفظ می‌کنند؛ مگر بر همسرانشان، یعنی در مورد همسرانشان خروج خود را از رها کردن و آزاد گذاشتن حفظ نکنند.

بعضی گفته‌اند: لفظ «علی» در اینجا مانند «علی» در «احْفَظْ عَلِيَّ عِنَانَ فَرَسِي» است یعنی افسار اسب مرا نگهدار؛ که نگهداشتن فرج برای همسران مفید این مقصود است (یعنی عورت خود را تنها برای همسران خود نگه می‌دارند نه غیر).

﴿أَوْ مَا مَلَكَتْ﴾ مقصود کنیزان است، نه بنده‌ها، آمدن لفظ «ما» برای اشعار به این است که کنیزان از آن حیثیت که کنیز هستند مانند سایر اموال و دارایی‌ها هستند که باید با آنها معامله غیر عاقل کرد.^(۱)

و آیه مجمل است، زیرا آیه از بیان حالاتی که ازواج و کنیزان در آن

۱. زیرا هر انسانی به علّت لطیفه انسانی بالقوه عاقل است. در فضیلت هم بنده و آزاد معنادارند بلکه تعلیم و تربیت و هدایت موجب فضیلت است. عملاً هم بسیاری از پیامبران و امامان موصوم از مادرانی بوده‌اند که یا بنده و یا ملک یمین بوده‌اند مانند حضرت اسماعیل از سارا که بنده بود، امام چهارم از شهربانو که ملک یمین بود خود آنان نیز مقامی بس والا داشته‌اند که از هر آزادی برتر بوده‌اند، پس معنای ما هیچ ربطی به غیر عاقل بودن آنان ندارد بلکه «ما» برای عموم است و عمومیت را می‌رساند در حالی که من اختصاصاً به ذوی العقول دلالت دارد. مترجمان

حالت‌ها حرام می‌شوند ساکت بوده و افاده‌ی اطلاق می‌کند.

﴿أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ﴾ در این صورت مورد سرزنش و نکوهیده نیست، هم‌خوابی زنان اگر به امر خدا و از جهتی باشد که خداوند راضی شده دارای اجر است، از آن دور است که بیشتر مردم مانند سایر افعال و کارهایشان جز برای اشتهای نفس همبستری نمی‌کنند، پس دارای اجر و پاداشی نیستند (در این صورت گر چه پاداشی ندارند ولی اعمالشان نکوهیده نیست).

﴿فَمَنْ أَبْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾ امانت‌ها چنانچه در سوره‌ی نساء گفته شد، در سوره‌ی احزاب خواهد آمد: عبارت از هر چیزی است که نزد انسانی امانت گذارده شده تا محفوظ و سالم مانده و برای صاحبش نمو کند، به طوری که در صورت مطالبه‌ی صاحبش به او تسلیم نماید، این معنا بر امانت‌های صوری که بعضی از مردم نزد بعضی دیگر می‌گذارند صدق می‌کند، بر امانت‌هایی که خداوند به طور تکوینی نزد بندگان و کنیزانش گذاشته نیز صادق است.

این امانت تکوینی از امانت‌های اصلی است و همان لطیفه‌ی سیاره انسانی می‌باشد که خداوند بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشت، که از حمل آن خودداری کردند، آن بار امانت

را انسان بر دوش کشید.

از سایر نعمت‌هایی که خداوند بر بندگانش داده عبارت از: اعضا، جوارح، قوا، مدارك، علوم و مناسك تکوینی است، از امانت‌هایی که خداوند نزد بندگانش توسط جانشینان و مظاهرش به امانت سپرده، احکام قالبی نبوی و قلبی و لوی، اذکار جلی و خفی.

و ودیعه‌های وصایت که هر امامی برای امام دیگر می‌گذارد؛ و مقصود از عهد چنانچه مکرراً گذشت بیعت عام و خاصّ است، زیرا عهدی که مورد نظر است و از آن سؤال می‌شود عبارت از میثاق و پیمانی است که بین انسان و خدا توسط مظاهر او با بیعت به دست آنان حاصل می‌شود، سایر عهود و عقود مانند نذرها، عهدها و سایر عهد و پیمان‌هایی که بین بندگان واقع می‌شود بالطبع مقصود است.

مراعات امانت به این است که در حفظ و به نمود رساندن آن کوتاهی نکند اگر امانت نامی باشد، آنچه را که نگهداری آن امانت احتیاج دارد از قبیل مأکول و مشروب و مخزن و بستن در، نقل مکان و جابه‌جایی باید همه‌ی اینها را متحمل گردد.

اگر آن امانت از چیزهایی باشد که به این چیزها احتیاج پیدا می‌کند و مراعات عهد و پیمان به این است که شروط آن را نقض ننماید.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ﴾ لفظ «صلواتهم» به صورت مفرد دو جمع خوانده شده است.

﴿يُحَافِظُونَ﴾ چون مفرد مضاف در صورتی که فرد معینی یا یک فرد غیر معین مقصود نباشد بر عموم صدق می‌کند دیگر بین جمع و مفرد فرقی نمی‌ماند.

محافظت عبارت از مواظبت بر چیزی است بدین گونه که از آن دفاع کرده و از گم شدن نگهدارد و محافظت بر نمازهای قلبی، صدری و قلبی به حمایت و دفاع کردن از آنها و دفع شیاطین جنّ و انس از دخالت، حفظ اوقات و حدود هر یک از آنها و دوام و استمرار دادنشان می‌باشد، که استمرار و دوام در هر کدام از نمازها بر حسب خودش می‌باشد، آن بدین گونه است که نماز قلبی را در اوقات خودش ترك نکرده و از نمازهای صدری و قلبی، ذکری و فکری غافل نشود.

ذکر «الصلوة» را تکرار نمود، نخست آنرا با وصف خشوع آورد که خشوع از احکام باطنی نماز است، اخیراً با وصف محافظت ذکر کرد که اعمّ از حفظ صورت، احکام ظاهری، حفظ معنا و احکام باطنی آن است.

این تکرار بدان جهت است که اهتمام به شأن نماز داده شود، نیز اشاره به این که نماز باید افتتاح و اختتام همه باشد.

آوردن فعل مضارع در اینجا اشاره به این است که چیزهایی که در نماز باطنی و ظاهری خلل آورد از جهت استمرار حدوث آن در حال تجدّد است، حفظ کردن و نگهداشتن آن از موارد اخلال نیز باید از نظر استمرار متجدّد الحدوث باشد بر خلاف اوصاف دیگر.

﴿أَوْلِيَاءَ﴾ این بزرگان که با اوصاف بزرگشان حضور دارند. ﴿هُمُ الْوَارِثُونَ﴾ وارث حقیقی هستند، نه غیر آنان، که وراثت غیر آنان اگر از قبیل اموال صوری یا درکات اخروی جهنمی باشد وراثت محسوب نمی‌شود، اگر از قبیل وراثت درجات بهشت باشد وراثت نیست بلکه طفیلی آن بزرگان است. پس اسم اشاره‌ی بعید آورد تا اشاره به بزرگی و احضار آنان با اوصاف پسندیده بوده باشد، ضمیر فصل آورد تا تأکید بر حکم و اشعار بر حصر باشد، معرفه آوردن مسند نیز فایده‌ی حصر در بر دارد.

﴿الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ﴾ نفرمود: «هم الوارثون للفردوس» تا موهم این مطلب باشد که آنان وارث همه‌ی چیزهایی هستند که ممکن است به ارث برده شود، تا در مدح آنان رساتر باشد.

و فردوس بر درّه‌هایی اطلاق می‌شود که نوعی گیاه در آن

جا می‌روید، بر بستانی که جمیع آنچه که در بستان‌ها می‌باشد در آنجا موجود باشد، بر طبقات بهشت و بر طبقه‌ی بالای آن نیز اطلاق می‌شود، این لفظ مذکر و مؤنث می‌شود، آن عربی یا رومی، یا سریانی مستعرب است.^(۱)

﴿هُمُ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ آنان در بهشت جاودانه و همیشگی هستند، این جمله را آورد تا اشاره به کامل شدن نعمت کند، چون تمام و کمال نعمت به این است که زایل نشود.

بدان که انسان از ابتدای خلقتش که عبارت از خلقت نطفه و اولین ماده‌ی او و استقرار آن در قرارگاه رحم است بالقوه دارای همه‌ی چیزهایی است که ممکن است برای انسان حاصل شود، هر آن برای او فعلیتی از فعلیت‌های انسانی که همان فعلیت‌های ولایت است حاصل می‌شود.

هر فعلیتی که حاصل شود دارای مرتبه‌ای از ولایت تکوینی است که در جمیع موجودات سریان دارد.

۱. آقای بهاء‌الدین خزّ مشاهی در پیوست ترجمه قرآن مجید می‌نویسد: اصل واژه ایرانی است در اوستایی «پایبوند یزا» (پارادیس) در حالت جمع به معنای جای گرد و دریست است. گرنفون این واژه را وارد زبان یونانی کرد و برای باغها و گردشگاه‌های شاهنشاهان ایران به کار برد. در فرهنگ‌های فارسی دجله و معین نیز کلمه‌ی فردوس معرب کلمه‌ی فارسی مادی پیرادزا به معنای محوطه‌ی محصور و مدور و نیز باغ و بوستان و بهشت دانسته‌اند.

در فرهنگ‌های فارسی: دجله و معین نیز کلمه فردوس معرب کلمه فارسی مادی «پیرادزا به معنای محوطه محصور و مدور و نیز باغ و بوستان و بهشت داشته‌اند.

و هر مرتبه بر حسب دوری از مرتبه‌ی مادّه، نزدیکی بر ولایت، فعلیّتی از فعلیّت‌های ولایت است، نقص و عدمی از عدمهای مادّه از او خلع می‌گردد، حصول هر فعلیّتی برای او نوعی وراثت از پدرش می‌باشد که همان ولایت مطلق است که عبارت از مشیّت می‌باشد، این خلع و وراثت برای او تا او ان نوجوانی و زمان بلوغ و تمیز خیر و شرّ انسانی ادامه دارد.

وقتی به این مرحله می‌رسد بین تصرّف ملک و شیطان و بین نسبت به رحمان و شیطان به صورت بالقوّه واقع می‌شود؛ پس اگر شیطان در او تصرّف کرد نسبت او به شیطان بالفعل می‌شود، هر فعلیّتی از تصرّف شیطان برای او حاصل شود آن فعلیّت برای او ارث از شیطان شمرده می‌شود، هر اندازه تصرّف شیطان زیاد گردد فعلیّت نسبت به شیطان شدیدتر می‌شود و بر حسب آن فعلیّت‌هایی که از شیطان حاصل می‌شود شدّت می‌گیرد و تا جایی که همه‌ی فعلیّت‌های مناسب با درکات آتش برای او حاصل می‌شود و در اتّباع و پیروی شیطان متمکّن می‌گردد، در نتیجه و ارث جمیع مال و شیطان و مراتب آن می‌شود به نحوی که شیطان از اجزا و سایه‌های او می‌شود.

ولی اگر رحمان در او تصرّف کرد نسبت او به رحمان بالفعل می‌شود، هر فعلیّتی که از تصرّف رحمان برای او حاصل

شود آن فعلیّت ارث او از رحمان است، لیکن چون شیطان هنگام بلوغ از رحمان به او نزدیکتر است خدای تعالی بین خود و خلقش واسطه‌هایی از انبیا و اوصیا قرار داده تا با ظاهر بشری‌شان موافق بندگان باشند، بندگان بتوانند با مدارک حیوانی خود آنان را درک کنند، تا به آنان انس گرفته و به خدا متوسّل شوند، رسولان و جانشینان آنان در قبول تصرّف رحمان به بندگان کمک کنند.

پس هر کس با بیعت عامّ یا بیعت خاصّ متوسّل به انبیا و اوصیا شد متعرّض تصرّف رحمان می‌شود و نسبت بین خود و رحمان را تحصیل می‌کند، با همین نسبت فرزند کسی می‌شود که با او بیعت خاص یا بیعت عام را انجام داده‌است.

هر فعلیّتی که از جهت این نسبت برای او حاصل گردد فعلیّت ولایت و رحمان می‌شود، وارث از صاحب ولایت مطلقه می‌گردد تا آنجا که جمیع فعلیّت‌های ولایت مطلقه از طبقات جنان برای او حاصل گردد.

فرق بین این ارث و ارث دنیوی صوری این است که ارث صوری برای انسان مادامی که مورّث از مال موروث و وارث با مرگ دست بر ندارد و نسبت بین او و ارث قطع نشده‌باشد حاصل نمی‌شود، ولی ارث معنوی برای انسان مادامی که نسبت بین او و وارث شدّت نگیرد حاصل نمی‌شود، مادامی که مورّث ید تملکی

را بر وارث نگذارد.

بر حسب اشتداد نسبت و قوّت دست یافتن ارث و مال موروث زیاد می‌شود، این ارث موجب وسعت و گستردگی مورث و کثرت مال او است، به خلاف ارث صوری.

چون برای هر انسان بالقوه فعلیت جهنّم و بهشت است، درکات جهنّم و درجات بهشت پیش از این برای انسان بالقوه و منزله مال مملوک او حساب می‌شد، هرگاه بر یکی از آن دو می‌رسید دیگری را ترك می‌کرد، همانند ترك کردن میت مالش را برای وارثش، اما اکنون بالفعل و ثابت شده است...

لذا وارد شده که منازل اهل جنان در جهنّم را اهل جهنّم به ارث می‌برند و منازل اهل جهنّم در بهشت را اهل بهشت؛ یعنی هر يك از دو به تناسب منازل دیگری را وارث می‌شود، به سبب همین تناسب است که اطلاق توارث صحیح می‌شود.^(۱)

پس بنا بر آنچه که ذکر شد معنای آیه چنین می‌شود: کسانی که فردوسی را از صاحب ولایت مطلقه یا متناسب مثال خودشان از اهل جهنّم ارث می‌برند.^(۲)

۱. با فقدان شرط صحت تصرف فردی نیز توارث انجام می‌گیرد مثلاً اگر کسی مرتد شود اموال او بین وارث تقسیم می‌شود که این در واقع خروج از شرط صحت تصرف است. (مترجمان)
 ۲. ارث بردن بهشت در فضیلت کمال انسانی بنا بر مجموع آیات مناسب است، ولی ارث دوزخ نه با آیات فوق تناسب دارد و نه عقلاً درست است، زیرا ارث جنبه وجودی خیر و صورت کمالی است در

آیات ۱۲-۲۲

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ (۱۲) ثُمَّ
 جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً
 فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا
 الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ
 الْخَالِقِينَ (۱۴) ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّكُمْ
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (۱۶) وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ
 طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (۱۷) وَأَنْزَلْنَا مِنَ
 السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى
 ذَهَابٍ بِهَا لَقَادِرُونَ (۱۸) فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّن
 نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَّكُمْ فِيهَا فَاوِكُهٌ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۱۹)
 وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْسِبُ بِالذُّهْنِ
 وَصِبْغٍ لِلْأَكْلِينَ (۲۰) وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِّئَلَّا تُسْقِيكُم
 مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا
 تَأْكُلُونَ (۲۱) وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۲۲)

ترجمه

و به راستی که انسان را از چکیده‌ی گل آفریدیم. آنگاه او را به صورت نقطه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. آنگاه نطفه را به صورت خون بسته و سپس خون بسته را به صورت گوشت پاره در آوریم، سپس گوشت پاره را استخواندار کردیم و آنگاه بر استخوان‌ها پرده‌ای گوشت پوشاندیم، آنگاه آن را به صورت آفرینشی دیگر پدید آوردیم؛ پس برتر آمد خداوند که بهترین آفرینندگان است. سپس شما پس از اینها میرا هستید. سپس شما در روز قیامت برانگیخته شوید. و به راستی که بر فراز هفت طبقه [آسمان] آفریده‌ایم، ما [هرگز] از آفرینش غافل نبوده‌ایم. و از آسمان آبی به اندازه فرو فرستادیم و آن را در زمین جای دادیم، ما به از بین بردن آن تواناییم. آنگاه با آن برای شما باغهای خرما و انگور پدید آوردیم که در آن برای شما میوه‌های بسیار است و از آن می‌خورید. و [همچنین] درخت که از طور سینا می‌روید و روغن [زیتون] بر می‌آورد و نیز نانخورشی برای خوردگان. و برای شما در چارپایان مایه‌ی عبرتی هست که شما را از آنچه در شکمهای آنهاست می‌نوشانیم و در آنها برای شما سوده‌های فراوان است و از [گوشت] آنها می‌خورید. و بر آنها و بر کشتی سوار می‌شوید.

تفسیر

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾ عطف بر

«قد افلح المؤمنون» است و وجه مناسبت دو جمله این است که فلاح و رستگاری مؤمن عبارت از رهایی او از نقایص ماده و شایبه‌های عدم، خروج از قوه به فعلیت است، اولین مراتب خلقت نیز رهایی از عدم و از نقایص ماده و خروج از قوه به فعلیت است، پس گویا که خداوند صحّت رستگاری و فلاح انسان را با این عطف تعلیل کرده و فرموده: رستگاری و فلاح انسان مانند خلقت او بر حسب آثارش برای شما مشهود است، چه نشئه‌ی آخرت مانند نشئه‌ی دنیا است و ممکن است این جمله به همین معنای حال باشد.

لفظ «ساللة» صاف شده و چکیده‌ی از شیء است، نکره بودن «سالله» و «طین» برای اشعار به این است که آن دو نوع مخصوص از سالله و طین هستند.

«من» اول ابتداییه، متعلق به «خلقنا» است، «من» دوّم بیانیه یا تبعیضیه، متعلق به محذوف است که صفت «سالله» باشد، یا ابتداییه و متعلق به «سالله» است یا متعلق به محذوف و صفت «ساللة».

یا «من دوّم» و ما بعدش بدل از «من ساللة» و مقصود از انسان جنس انسان است، مقصود از سالله نطفه است قبل از جدا شدن آن از صلب مردان و رحم زنان، قبل از آن‌که نطفه نامیده‌شود، مقصود از «طین» گل آدم، یا مطلق غذاست، یا

غذایی است که در معده یا کبد، یا رگ‌ها، یا اعضا است که همه‌ی اینها به وجهی خاک است که با آب مخلوط شده باشد به طور تامتر و رساتر از گل معروف.

و بعضی گفته‌اند: مقصود از انسان آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ ابوالبشر است، مقصود از «سلالة» خاکی است که از روی زمین گرفته شده است.

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ﴾ سپس آن را نطفه‌ای قرار دادیم در جایی که باید در آنجا مستقر شود.

و «قرار» و «قراره» با فتحه چیزی است که شیء در آن مستقر می‌شود.

(مَكِينٍ) لفظ «مکین» از مکان به معنای موضع و جا، یا از «مکانة» به معنای مقام و منزلت نزد پادشاه است، یا از تمکّن به معنای اقتدار و توانایی است، مقصود از قرار مکین رحم است. ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً﴾ سپس نطفه را به صورت علقه گردانیدیم یا از نطفه علقه آفریدیم (که آن خون بسته، یا لخته خون است).

﴿فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً﴾ آنگاه لخته خون را به صورت گوشت در آوردیم، در قسمت اوّل عبارت لفظ «ثم» آورد تا اشاره به این بکند که از اوّل استقرار نطفه در رحم تا وقتی که خون بسته

بشود احتیاج به امتداد زمان دارد بر خلاف آنجا که علقه مضغه شود که بین علقه و مضغه فاصله و مهلتی نیست.

﴿فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا﴾ سپس گوشت پاره را استخواندار کردیم پاسخی اولاً به صورت استخوان، چون مادامی که استخوان بندی در بدن جنین متمیز نشود تصویر گوشت‌ها متصور نمی‌شود.

زیرا که گوشتها در هر جایی به نحو ویژه‌ای است، تمیز و خصوصیات گوشتها جز با تمیز محل آنها که عبارت از استخوانها و خصوصیات آنهاست محقق نمی‌شود.

﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾
 آنگاه بر استخوان گوشت پوشاندیم و پس از آن، آن را به صورت آفرینشی دیگر در آوردیم.

اینجا لفظ «ثم» آورد تا اشعار به فاصله و دوری مرتبه‌ی انشای خلق باشد، چه خلق در مکونات مادیات استعمال می‌شود، انشا در مجردات، گاهی خلق به چیزی اختصاص پیدا می‌کند که احتیاج به ماده دارد، نه مدت، مانند آسمانها و عناصر، انشای مخصوص متقدّرات مجرد از ماده و مدت می‌گردد، ابداع مخصوص مجردات از همه است و به هر دو معنا درجه‌ی انشا بالاتر از خلق است، برای اشاره به این که انشای نفس انسان مانند مضغه شدن علقه نیست که بدون فرجه و مهلت و زمان باشد.

بلکه انشای نفس انسان از بدنش ممتاز نمی‌شود مگر در آخر ایام حمل یا اوّل ایام وضع حمل، که در این صورت بین پوشیده شدن استخوان با گوشت و بین انشای نفس فاصله‌ی زمان قرار می‌گیرد.

﴿تَبَارَكَ اللَّهُ﴾ خداوند منزّه و مقدّس است، این کلمه‌ای است که به این معنا مخصوص خداست، که در مقام تعجب از شیء و تعظیم آن گفته می‌شود.

اگر چه اصل کلمه‌ی «تبارک» از برکت به معنای رشد و زیادی در خیرات است، به دنبال انشا این کلمه را آورد تا اشاره به این باشد که نفس انسان امر عظیمی است که شایسته‌ی تعجب است، انشاکننده‌ی آن از عیب و نقص منزّه است.

از تکلم به غیبت التفات کرد، فرمود: «تبارکنا» چون این کلمه مانند مثل در مخاطبات عرب شده و تغییرپذیر نیست.

﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ خالقیت حقیقی اگر منحصر در خدا باشد پس واسطه‌های خلقت او از ملایکه و قوا و صنعتگرها بسیارند، خدای تعالی بهتر از همه است، چون در خلقتش احتیاج به چیزی ندارد، مانند نمونه‌ی قبلی، ماده، مدد، آلت، قوا، جوارح و اعضا.

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيْتُونَ﴾
 ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ﴾ و سپس (پس از

مراتب قبلی، چنانکه در مورد «ثم» آورده شده) بعد از این مراتب مبرّا هستید و سپس (پس از مراتب دیگر) در روز رستاخیز برانگیخته می‌شوید.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ﴾ لفظ «طرائق» جمع «طریقه» است به معنای آسمان، زیرا هر آسمانی طریقه و مطارقه است، یعنی مطابق با دیگری است.

یا برای این است که آسمانها مسیر ستارگان هستند، یا به معنای شکاف در زمین است شبیه راه، مقصود این است که شما طبقات زمین را که بر آن مرور کردید از مراتبی که ذکر شد مشاهده نمودید، مافوق شما طبقات آسمان را آفریدیم، شما باید قبل از مرگ بر آن مرور کنید یا بعد از مرگ، پس خودتان را برای مرور بر آن آماده کنید و برای خودتان دلیل و راهنما طلب کنید که شما به راههای آسمان نادان تر هستید تا به راههای زمین.

﴿وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ﴾ و ما از مخلوق یا ایجاد خلق و آفرینش غافل نبودیم تا آنچه را که خلق به آن احتیاج دارند مهمل بگذاریم و آن را برای آنان خلق نکنیم، پس آنچه را در سیر بر راههای آسمان به آن احتیاج دارید طلب کنید تا بیابید. ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ عِطْفَ﴾ در آن معنای تعلیل است یعنی به همان دلایل از آسمان آب را فرو فرستادیم.

کلمه آسمان از جهت بالا بودن طبقه هوا، یا از ابر موجود در آسمان است.

﴿مَاءٌ بِقَدَرٍ﴾ آب به اندازه فرستادیم به نحوی که شما از آن بهرمنند شوید، اماکن و زراعت‌های شما را فاسد نکند، شما را از باران منع نکردیم به نحوی که موجبات آنچه که معاش شما بستگی به آن دارد و کمک زندگانی شماست حاصل نشود، زیرا اگر باران پشت سر هم و زیاد بیاید بناها و زراعت‌ها را خراب می‌کند. و همچنین اگر آب قنات‌ها، چشمه‌ها، سیل‌ها و دریاها زیاد شود تا آنجا که روی زمین را بگیرد فساد و هلاکت به بار می‌آورد، اگر هیچ آب و بارانی نباشد زندگی اصلاً امکان‌پذیر نمی‌شود، فرستادن باران به اندازه دلیل این است که ما از خلق غفلت نکردیم.

مخفی نماند که نازل کردن آب حیات حیوانی و بشری از آسمان ارواح و اسکان آن در زمین بدن حیوانی و انسانی نیز منظور و مقصود است.

﴿فَأَسْكُنَاهُ فِي الْأَرْضِ﴾ و آب را در زمین ساکن کردیم که زراعت‌ها و چهارپایان را سیراب سازید و از سایر منافع آن بهرمنند شوید.

﴿وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهٖ لِقَادِرُونَ﴾ و ما توانایی و

قدرت این را داریم که آب را از بین ببریم و برای ترحم بر شما آن را ابقا کردیم.

﴿فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ﴾ آنگاه با آن برای شما باغهای خرما و انگور پدید آوردیم که در آن برای شما میوه‌های بسیار است (چه خشک و چه تر).

﴿وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾ و از باغ‌ها یا از میوه‌ها می‌خورید.

علت این‌که از بین چیزهایی که به سبب آب حاصل می‌شود به ویژه باغ‌ها را اسم برد و از باغها نیز به‌طور اختصاصی باغ خرما و انگور را نام برد از این رو است که عرب باغ خرما و انگور را می‌پسندد و غیر از آن‌ها چیزی را نمی‌شناسد که قابل اعتنا باشد (و خداوند چیزی را مثال می‌آورد که محسوس مردم باشد).

﴿وَشَجَرَةً﴾ لفظ «شجرة» با نصب خوانده شده تا عطف بر «جَنّات» و با رفع خوانده شده تا خبر مبتدای محذوف باشد، یعنی از چیزهایی که کشته شده و نموّ نموده درخت است، یا مبتداست و خبر آن «تَنْبِت بِالذَّهْنِ» است.

﴿تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ﴾ لفظ «سینا» با فتحه، سین و مدّ، با کسره‌ی سین و مدّ و قصر خوانده شده، «طور» کوه یا آستانه‌ی خانه است، مقصود کوهی است که موسی عليه السلام در آنجا با پروردگارش

مناجات کرده، «سینا» اسم جایی است که این کوه در آنجاست، یا اسم سنگ مخصوصی در آنجاست.

برخی گفته‌اند: مقصود از «سیناء» کوهی است که درختان زیادی دارد و بعضی هم آن را کوه نیکویی دانسته‌اند.

و بعضی گفته‌اند: «سیناء» به معنای برکت است، معنای «طور سینا» کوه برکت است که بین مصر و ایله واقع شده‌است، بعضی گفته‌اند: «طور سیناء» کوهی است در شام، در اخبار ما اشاره به این است که طور سینا نجف است، آن همان جایی است که مشهد امیرالمؤمنین علیه السلام آنجاست.

از امام باقر علیه السلام آمده‌است: وصیت امیرالمؤمنین چنین بود: مرا به سوی دشت و زمین بلند خارج سازید، هرگاه قدمهای شما به نشیب رسید و بادی شما را استقبال کرد مرا همانجا دفن کنید که آن اوّل طور سیناست ^(۱).

و از امام صادق علیه السلام آمده‌است: غرّی ^(۲) قطعه‌ای از کوهی است که خداوند با موسی علیه السلام بر روی آن کوه سخن گفته‌است، عیسی در آنجا خدا را تقدیس نموده، خداوند ابراهیم را آنجا خلیل اتخاذ کرده، محمد صلی الله علیه و آله را حبیب اتخاذ نموده، آنجا را برای پیامبران

۱. تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۹۷ و التهذیب ج ۶ ص ۳۴ ح ۱۳

۲. غرّی: (غ.ر.ی) زیبا.نیکو. ساختمان و بنای خوب، و یکی از نامهای نجف اشرف (فرهنگ عمید).

مسکن قرار داده پس به خدا قسم بعد از دو پدر پاکش آدم و نوح کریم‌تر و شریف‌تر از امیرالمؤمنین علیه السلام آنجا ساکن نشده است^(۱). مقصود از درختی که از طور سینا خارج می‌شود درخت زیتون است، خصوص آن را ذکر کرد، چون نفع آن درخت برای عرب زیاد است.

﴿تَنْبِتُ بِالذُّهْنِ﴾ لفظ «تنبت» از ثلاثی مجرد خوانده شده که در این صورت لفظ «باء» برای متعدی کردن یا برای مصاحبت و همراهی است، «تنبت» از انبات به معنای رویدن خوانده شده، یا متعدی است و مفعول آن محذوف است، یعنی میوه‌ی روغن به بار می‌آورد.

﴿وَصَبِغٍ لِلْأَكْلِينِ﴾ نان خورش برای خوردگان، چون میوه‌ی آن نان خورش است.

برخی گفته‌اند: مقصود درخت زیتون است، آن مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام است، پس طور کوه، سینا درخت است.

﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً﴾ در چهارپایان عبرت و استدلال بر عنایت خدای تعالی به شما و کمال حکمت و قدرت او است.

و جمله عطف بر: «لقد خلقنا» یا بر: «انزلنا من السماء» است که آن دو

۱. تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۹۷

در معنا این است که گفته شود: برای شما در خلقت‌تان و فرستادن آب از آسمان عبرت است.

﴿نُسْقِيكُمْ﴾ لفظ «نسقیکم» با ضمه‌ی نون و فتح آن خوانده شده، جمله مستأنفه یا حالیه است، یعنی در حالی که می‌نوشانیم.

﴿مِمَّا فِي بُطُونِهَا﴾ از آنچه که در شکم‌های حیوانات است، که مقصود شیر آن‌ها است.

﴿وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ﴾ و برای شما در چهارپایان منفعت‌های زیادی است، یعنی شما با رام کردن چهارپایان بهره‌های زیادی، مانند سوار شدن بر آن‌ها، پشم و موی و تجمل و زینت به وسیله‌ی آن‌ها عایدتان می‌شود؛ ﴿وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾ از گوشت و چربی آن‌ها می‌خورید.

﴿وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ﴾ به وسیله‌ی چهارپایان و کشتی در خشکی و دریا حمل و نقل می‌کنید، چون مقصود شمردن نعمت‌ها جهت عبرت گرفتن از آنهاست کشتی را هم به چهارپایان اضافه کرد.

آیات ۲۳-۴۱

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۲۳) فَقَالَ الْمَلَأُوا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ

يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً
مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوْلِيَّيْنَ (٢٤) إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ
بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ (٢٥) قَالَ رَبِّ انصُرْنِي
بِمَا كَذَّبُونَ (٢٦) فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا
وَوَحِينَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ
كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ
مِنْهُمْ وَلَا تَخْطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرَقُونَ (٢٧)
فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكَ فَقُلِ الْحَمْدُ
لِلَّهِ الَّذِي نَجَّيْنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٢٨) وَقَالَ رَبِّ
انزِلْنِي مُنزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ (٢٩) إِنَّ فِي
ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ (٣٠) ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ
بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ (٣١) فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ
أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (٣٢)
وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ
الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ
مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ (٣٣)
وَلَئِن أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَخٰسِرُونَ (٣٤)

أَعِدُّكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظْمًا أَنْكُمْ
 مُخْرَجُونَ (۳۵) هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ (۳۶) إِنَّ هِيَ
 إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۳۷)
 إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ
 بِمُؤْمِنِينَ (۳۸) قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ (۳۹) قَالَ
 عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ (۴۰) فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ
 بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۱)

ترجمه

و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم، که [به آنان] گفت ای
 قوم من خداوند را بپرستید که خدایی جز او ندارید، آیا پروا نمی‌کنید؟ آنگاه
 بزرگانی از قومش که کفر ورزیده بودند گفتند این [مرد] جز بشری همانند
 شما نیست که می‌خواهد بر شما برتری جوید، اگر خدا می‌خواست [بر شما]
 فرشتگانی می‌فرستاد؛ ما در حق نیاکانمان چنین چیزی نشنیده‌ایم. او جز
 مردی نیست که جنونی دارد، در کار او چندی درنگ کنید. [نوح] گفت
 پروردگارا در قبال این که تکذیب می‌کنند یاریم فرما. آنگاه به او وحی کردیم
 که کشتی را زیر نظر ما و با وحی ما بساز؛ و چون فرمان ما در رسید و [آب
 از] تنور فوران کرد، در آن از هر [جانوری] جفتی دوگانه راه بده، نیز
 خانواده‌ات مگر کسی از ایشان که حکم [ما] از پیش درباره‌ی او تحقق یافته
 است، درباره‌ی کسانی که ستم [شکر] ورزیده‌اند، با من سخن مگو که

ایشان غرق شدنی‌اند، چون تو و همراهانت بر کشتی قرار گرفتند، آنگاه بگو سپاس خداوندی را که ما را از قوم ستم‌پیشه [و مشرک] رهانید، بگو پروردگارا مرا به منزلی مبارک فرود آور و تو بهترین میزبانی، بیگمان در این مایه‌های عبرتی هست و ما آزماینده بوده‌ایم، آنگاه پیامبری از ایشان به میان ایشان فرستادیم [و گفتیم] که خداوند را بپرستید که خدایی جز او ندارید، آیا پروا نمی‌کنید؟ و بزرگانی از قومش که کفر ورزیده و لقای آنجهانی را انکار کرده بودند، در زندگانی دنیا، از ناز و نعمت بر خوردارشان ساخته بودیم، گفتند این [مرد] جز بشری همانند شما نیست، که از همانچه شما از آن می‌خورید، می‌خورد و از همانچه شما می‌آشامید، می‌آشامد، اگر از بشری همانند خودتان پیروی کنید، در آن صورت شما زیانکارید، آیا به شما وعده می‌دهد که چون شما مُردید و خاک و استخوان [پوسیده] شدید، از نو برانگیخته می‌شوید، بعید است آنچه به شما وعده داده‌است، حیاتی جز همین زندگی دنیویمان در کار نیست که [بعضی] می‌میریم و [بعضی] زندگی می‌کنیم، ما [هرگز] برانگیختنی نیستیم، او جز مردی که بر خداوند دروغی بسته است نیست، ما به [سخن] او باور نداریم، [هود] گفت پروردگارا در قبال این که تکذیب می‌کنند یاریم فرما، فرمود زودا که به سختی پشیمان گردند، آنگاه بانگ مرگبار آنان را به حق فرو گرفت، آنگاه آنان را همچون خاشاک گردانیدیم، نفرین بر ستم‌پیشگان [مشرک].

تفسیر

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ﴾ وقتی خدای تعالی

صنع خود در خلق انسان، تدبیر او نسبت به امکان بقای انسان را ذکر کرد، انسان را آگاه نمود که بعد از مرگش باقی می‌ماند، غایت نعمت‌ها و اصل و اشراف آن‌ها را بیان فرمود.

که همان ارسال رسولان برای هدایت به بهترین راه‌هاست چه، بقای حقیقت انسانی تمامترین و اشرف نوع ایجاد و بقاست.

﴿فَقَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾
 (لفظ «غیر») با رفع و جر خوانده شده) پس گفت: ای قوم خدای را پرستید که خدایی جز او ندارید.

﴿أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ آیا شما که بت‌ها را می‌پرستید از سخط و خشم پروردگار نمی‌ترسید؟! و

﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ﴾ پس بدان به پیروان گفتند: ﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾ این نوح جز بشری مانند شما نبوده، فرقی بین او و شما نیست تا مستحق برتری بر شما و سزاوار آن باشد که پیامبر و فرستاده‌ی خدا باشد.

﴿يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ﴾ او می‌خواهد بر شما برتری نماید و شما را پیرو خود قرار دهد.

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ﴾ و اگر خدا می‌خواست رسولی برای ما بفرستد. ﴿لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً﴾ ملائکه‌ای برای رسالت می‌فرستاد.

﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا﴾ ما چنین چیزی نشنیدیم که رسولی

از بشر بیاید، یا ما درباره‌ی توحیدی که ما را به آن فرا می‌خواند نشنیدیم.

﴿فِي آبَائِنَا الْأَوْلِيْنَ﴾ در میان پدران پیشین خود چنین چیزی شنیده‌ایم که حالا آن‌را غریب نشمرده و انکار نکنیم.
 ﴿إِنَّهُ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جَنَّةٌ﴾ او جز مرد دیوانه‌ای نیست.
 ﴿فَتَرَبَّصُوا بِهِ﴾ پس شما تحمل کنید و منتظر باشید تا او خوب بشود.

﴿حَتَّىٰ حِينٍ قَالُ﴾ تا آنجا که رسول گفت: ﴿رَبِّ أَنْصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي﴾ خدایا مرا بر آنان که سختم را دروغ پنداشتند پاری ده.

﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ﴾ پس از دعای نوح و اجابت ما، مهلتی طولانی که به آنان دادیم تا آنجا که کسانی که در دین او داخل شده بودند برگشتند به نوح وحی کردیم:

﴿أَنْ أَصْنَعُ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ کشتی را جلو چشمان ما درست کن، لفظ «أَعْيُن» جمع «عین» به معنای باصره یا به معنای دیده‌گان است، «بَاء» به معنای «فی» یعنی کشتی را در حضور چشمهای ما بساز یا برای سببیت است، یعنی کشتی را بساز به سبب کمک و امداد ملایکه‌ی ما.

بنا بر احتمال اوّل ظرف لغو است متعلق به «أَصْنَعُ» یا

مستقرّ است و حال از مفعول و فاعل.

﴿وَوَحِينَا﴾ کشتی را با وحی و تعلیم ما بساز ﴿فَإِذَا﴾ پس
 آنگاه که کشتی را ساختی.

﴿جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ﴾ و عذاب ما آمد و تنور
 به جوش آمد، یعنی تنوری که فوران و جوشش آن را با آب
 علامت هلاکت قومت و غرق آنان قرار دادی.

﴿فَاسْأَلُكَ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ﴾ لفظ «کُلِّ» با تنوین
 و اضافه خوانده شده، یعنی آنگاه از هر نوع حیوان که مشتمل بر
 نر و ماده است.

﴿اثنین﴾ از هر زوجی دو عدد مذکر و مؤنث بردارد تا نسل
 منقرض نشود.

﴿وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا
 تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ﴾ تفسیر
 این آیه در سوره‌ی هود گذشت.

﴿فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِكِ فَقُلِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ چون کسی
 که فطرت او قطع شده مانند عضو فاسد است که صاحبش را اذیت
 می‌کند و مجاور خودش را فاسد می‌کند، با قطع آن عضو سایر
 اعضا سالم می‌شود، بدن استراحت می‌کند، قوم او بعد اكمال

شقاوتشان مانند اعضا فاسد شده که با قطع آن‌ها و ریشه کن شدنشان ملایکه و جانشینان خدا راحت می‌شوند خدای تعالی امر کرد که بر نعمت ریشه کن شدن ایشان حمد خدا را گویند و گرنه نوح علیه السلام همانطور که در دفع عذاب از قومش با خدا مجادله می‌کرد بر هلاک آنان اندوهناک می‌شد، نه این‌که او بر استیصال و درماندگی آنان شکر می‌نمود.

﴿وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي﴾ بگو پروردگارا مرا از کشتی و از مقام حضور، اطلاق به مقام غیبت و کثرات فرود آر. ﴿مُنزَلاً﴾ لفظ «منزلاً» از انزال و از نزول خوانده شده، آن مصدر یا اسم مکان یا اسم زمان است.

﴿مُبَارَكًا﴾ مبارک گردان برای من در مال و اولاد و یارانم. ﴿وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ﴾ در حالی که تو بهترین میزبانان در روایت آمده است که این آیه در هنگام نزول به منزل و فرود آمدن در خانه‌ای خوانده شود.

﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ﴾ در این قصه‌ها و داستان‌ها، یا در فرستادن نوح و دعوت او و هلاک کردن قومش ﴿لآيَاتٍ﴾ نشانه‌های متعددی است، که دلالت بر مبدأ و توحید و علم و قدرت و مهلت دادن او نسبت به گناهکاران، رحمت و تدبیر او می‌کند.

﴿وَإِنْ كُنَّا﴾ و ما همواره چنین بوده‌ایم ﴿لَمُبْتَلِينَ﴾ که

بندگانمان را با شرّ و خیر امتحان می‌کنیم، یا در فرستادن نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ و تأخیر در هلاک کردن قوم نوح آنان را امتحان می‌کردیم.

﴿ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ﴾ پس از قوم نوح اقوام دیگری را پدیدار ساختم که آن قوم هود، یا قوم صالح بود.

﴿فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾ رسول عبارت از هود بود یا صالح عَلَيْهِ السَّلَامُ.

﴿أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾ لفظ «أَنْ» تفسیریّه است، تفسیر «أَرْسَلْنَا» است، چون در آن معنای قول است، (یعنی گفتیم که خدای را پرستش کنید).

﴿مَالِكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِهِ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ معنای این آیه اندک قبل از این گذشت.

﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ (آنگاه سران آن قوم که منکر بعثت و روز قیامت بودند، یا فعل و حالت آنان گویای چنین مطلبی بود (مانند اکثر اهل هر زمان) با وجودی که ما در زندگی دنیا به آنان نعمت داده خوشحالشان کرده بودیم گفتند:

﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ﴾ این رسول جز مانند شما نیست، از آنچه شما می‌خورید او هم می‌خورد، از آنچه می‌آشامید،

می‌آشامد، این دو جمله را ذکر کردند به جهت تاکید تشابه رسول به بشر، غریب شمردن برتری رسول نسبت به بشر می‌گفتند: ﴿وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ﴾ اگر از بشری مثل خودتان پیروی کنید در این صورت شما از زیانکاران هستید، چون با اطاعت بشری مثل خودتان کالای شما که همان عقل‌های شماست از بین رفتنی است. ﴿أَيَعِدُكُمْ﴾ آیا او به شما وعده‌ی قیامت می‌دهد! با این

استفهام این وعده را بعید شمردند چون اقرار به معاد نداشتند. ﴿أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ﴾ هنگامی که شما مردید و خاک و استخوان شدید شما از نو برانگیخته می‌شوید؟! لفظ «أَنْكُمْ» دوّم تأکید «أَنْكُمْ» اوّل است، آن‌را جهت طولانی شدن کلام و فاصله واقع شدن بین «ان» اوّل و خبر آن آورده است.

یا «أَنْكُمْ» دوّم مبتداست که خبر آن ظرف مقدم، جمله خبر «ان» اوّل است، یا «أَنْكُمْ» دوّم فاعل فعل محذوف و جواب شرط است، یا «أَنْكُمْ» دوّم مبتدای محذوف الخبر و جمله جواب شرط است به تقدیر «فاء» یا فاعل ظرف است، ظرف خبر «ان» اوّل، یا خبر «ان» اوّل محذوف است، «ان» دوّم با خبرش تأکید «ان» اوّل و خبر آن است.

﴿هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ﴾ دور و بسی دور

«محال اندر محال است» آنچه رسولان به شما وعده دادند! لفظ «هیئات» با تثلیث تا با تنوین و غیر تنوین، با سکون تاء، با تبدیل تا به هاء ساکن خوانده شده.

در لفظ «هیئات» پنجاه و دو لغت وجود دارد «هیئات» و «ایهات» و «هیهان» و «ایهان» و «هایهات» و «هایهان» و «ایهات» و «ایهان» آخر این کلمه با حرکات سه گانه با تنوین و غیر تنوین، «هیئات» با سکون حرف آخر با «تاء» و با «هاء» و «ایها» و «آیات» این کلمه اسم است برای دوری، یا اسم فعل است به معنای دور شد، خواه مفرد باشد، یا جمع «هیئه» باشد، آن کلمه‌ی طرد و زجر است و اگر کلمه «هیئات» اسم برای دوری و بعد باشد «لما توعدون» خبر آن می‌شود و اگر اسم فعل باشد ضمیر فاعل در آن مستتر است. و لام «لما توعدون» در این صورت برای تبیین است.

﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾ جواب سؤال مقدر و در مقام تعلیل است، یعنی بر همین علت که نمی‌تواند خاک و استخوان زنده شود، در زندگی دنیوی ما جز بودن و

مرگ چیز دیگری نیست و ما برانگیخته نمی‌شویم.
﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ﴾ ما به آن رسول اذعان نداریم، یا به گفته‌ی او یقین

نداریم زیرا او به خدا به دروغ افترا بسته و ما به او ایمان نداریم.
 ﴿قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ﴾ هود گفت: در برابر آنچه تکذیب می‌کنند، مرا یاری ده و خداوند در مقام اجابت دعای هود گفت: ﴿قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصْبِحَنَّ نَادِمِينَ﴾ و زودا که به سختی پشیمان گردند.

﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً﴾
 آنگاه بانگ مرگباری که سزاوارشان بود آنان را فرا گرفت و چون خاشاکی پوسیده شدند.

چه کلمه «غُثَاءً» به معنای چیزی است که سیل حامل آن است مانند کف، مرده، چیزهای پوسیده و از بین رفته.
 ﴿فَبَعْدًا﴾ یعنی «بعدوا بعداً» دور شدند دور شدنی، فعل حذف شده و مصدر جای آن نشسته، قاعده این بود که بگوید: «فبعداً لهم» و لکن به جای ضمیر اسم ظاهر «للقوم الظالمين» آورد تا اشعار به علت حکم و ذم دیگری برای آنان بوده باشد.

پس فرمود: ﴿لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ لام برای تبیین است، آن اخبار یا نفرین بر آنان است، معنای آن این است که هلاکت و نابودی برای گروه‌ستمگران ثابت است.

آیات ۴۲-۴۴

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ مَبْعَدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ ﴿٤٢﴾ مَا تَسْبِقُ
 مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ﴿٤٣﴾ ثُمَّ أَرْسَلْنَا رَسُولَنَا
 تَتْرَاكُلُ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا
 وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٤٤﴾

ترجمه

سپس، بعد از آنان نسل‌های دیگر پدید آوردیم. هیچ امتی از اجل خویش پیش نمی‌افتند و پس نمی‌مانند. سپس پیامبرانمان را پیامی فرستادیم، هر گاه که پیامبری به سراغ امتش می‌آمد او را دروغگو می‌انگاشتند، آنگاه آنان را به دنبال همدیگر آوردیم [و از میان بردیم] و افسانه‌شان گردانیدیم؛ آری لعنت بر قوم بی‌ایمان.

تفسیر

﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ مَبْعَدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ﴾ پس بعد از آنان اقوام دیگری را ایجاد کردیم و آنان نیز در موعدی که برایشان مقدر شده بود هلاک شدند، زیرا که قول خدا: ﴿مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ﴾ کنایه از هلاکت و نابودی آنان در موعد مقرر و تهدید حاضرین است، یعنی، هیچ امتی از اجل خویش پیش نمی‌افتند و پس هم نمی‌مانند.

﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رَسُولَنَا تَتْرَاكُلُ﴾ لفظ «تتری» از وتر ضد شفع است،

تاء از واو تبدیل شده است، مانند تاء «تقوی» و آن وصف یا مصدر است، الف برای تأنیث است مثل «تقوی» یا برای الحاق است.

بنا بر همین دو احتمال است که به صورت منون و غیر منون خوانده شده، معنای آن این است که رسولان خود را یکی یکی فرستادیم ولیکن کلمه‌ی «مواترت» استعمال نمی‌شود مگر این‌که بین اشیا تعاقب و دنبال هم بودن باشد بامهلت و تراخی، چه اگر بین اشیا مهلت و تراخی نباشد مدارکت و مواصلت استعمال می‌شود.

﴿كَلَّمَا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا﴾ اما هرگاه که پیامبر به سوی امتی می‌آید او را تکذیب می‌کردند، لذا در انکار و در عقاب و هلاک کردن بعضی از امت‌ها به دنبال بعضی دیگر بودند.

﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَحَادِيثَ﴾ بعضی آنان را طوری به هلاکت و نابودی رساندیم که سرگذشت و حال و وضع آنان بین مردم به صورت افسانه درآمد.

لفظ «أحادیث» جمع «أحدوثة» یا جمع «أحداث» است که آن هم جمع حدیث است، یا از همان اوّل جمع «حدیث» است که شاذّ می‌باشد، حمل احادیث بر قوم و امت در صورتی که جمع حدیث باشد جهت مبالغه در ریشه کن شدن آنان است، گویا که در بین مردم از آنان جز افسانه‌هایشان باقی نمانده است.

﴿فَبَعْدَ الْقَوْمِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ نظیر این نفرین اندکی قبل گذشت.

آیات ۴۵-۵۰

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا
 وَسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ (۴۵) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِۦ فَاسْتَكْبَرُوا
 وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ (۴۶) فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا
 وَقَوْمُهُمَا لَنَا عٰبِدُونَ (۴۷) فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنْ
 الْمُهْلَكِينَ (۴۸) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتٰبَ لَعَلَّهُمْ
 يَهْتَدُونَ (۴۹) وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَءَاوَيْنَهُمَا
 إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ (۵۰)

ترجمه

سپس موسیٰ علیه السلام و برادرش هارون را همراه با معجزات خویش و برهان آشکار فرستادیم. به سوی فرعون و بزرگان قومش، آنگاه گردنکشی کردند و قومی بزرگی طلب بودند. پس گفتند آیا به دو بشر همانند خودمان ایمان بیاوریم؟ حال آن‌که قوم آنان پرستندگان ما هستند. سپس آن دو را دروغگو انگاشتند و جزو نابود شدگان گردیدند. و به راستی به موسیٰ علیه السلام کتاب آسمانی دادیم، باشد که هدایت یابند. و پسر مریم و مادرش را پدیده‌ی [معجزه‌آسای] شگرفی قرار دادیم و آن دو را بر زمینی بلند که آرام جای بود، آبی روان داشت، جای دادیم.

تفسیر

﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا﴾ سپس موسی علیه السلام و هارون برادرش را با آیات و نشانه‌های نه گانه‌ی یا با معجزات یا با احکام خویش فرستادیم .

(وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ) و نیز با سلطان ظاهر، یا ظاهر کننده، مقصود از سلطان عصای موسی علیه السلام، یا برهان قولی، یا سلطنت و تسلط او بر قهر دشمنان است.

﴿إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ﴾ بر قوم فرعون به صورت مطلق، یا خواص فرعون.

﴿فَاسْتَكْبَرُوا﴾ ولی آنان نسبت به موسی علیه السلام و قبول دین او استکبار و تکبر ورزیدند.

﴿وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ﴾ و آنان یعنی قوم فرعون قومی عالی و برتر بودند، البته دین و برتری بر حسب دنیا و غلبه‌ی آنان بر اهل سرزمین خویش و تفوق بر ساکنان مصر حاصل شده بود.

﴿فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ﴾ پس گفتند: آیا ما به دو نفر ایمان بیاوریم که مثل ما هستند در حالی که قوم آنان بنده‌ی ما هستند، یعنی موسی علیه السلام و هارون خودشان که فضل و برتری ندارند، همچنین است قومشان،

شخص عاقل کسی را که هیچ جهت برتری ندارد و ترجیح نمی‌دهد، بلکه ما بر آنان برتری داریم که قوم آن دو را به بندگی و بردگی کشیده‌ایم، چون قبطنی در کارها بندگی سبطی می‌کرد، یا سبطی همانند قبطنی فرعون را پرستش می‌کرد.

﴿فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا﴾ پس قوم فرعون آن دو را تکذیب کردند، بعد از تکذیب بدون مهلت.

﴿مِنَ الْمُهْلَكِينَ﴾ از هلاک شدگان گشتندیعی از حیات انسانی نابود و هلاک شدند، نه از حیات حیوانی، یا از همان لحظه خود را در مسیر غرق و هلاکت که پس از آن رخ داد قرار دادند و آوردن لفظ «فاء» برای این است که فاء و ترتیب در هر چیزی بر حسب همان چیز است، هلاک کردن که به دنبال رسالت بدون مهلت باشد، به این است که رسالت و احتجاجات آن تمام و کامل شود، آنگاه انجام بگیرد.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ﴾ و ما به موسی عَلَيْهِ السَّلَام کتاب نبوت و احکام آن، یا تورات را دادیم.

﴿لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾ تا شاید که قوم فرعون، یا فرعون و قوم او راه هدایت پیش گیرند، این معنا موافق تفسیر کتاب به نبوت و احکام آن می‌باشد.

﴿وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً﴾ و فرزند مریم و مادرش را آیت و نشانه قرار دادیم، چه مریم از اول بلوغش آیت

و نشانه‌ی خدا بود، که او عبادت می‌کرد و توجّه به دنیا و لذّت‌های آن نداشت، روزیش از جانب خدا می‌آمد، میوه‌ی تابستانی در زمستان و میوه‌ی زمستانی در تابستان برای او می‌آمد، حامله شد بدون این‌که با بشری تماس پیدا کند، مدّت حمل او کوتاهترین مدّت بود، یک ساعت بود یا اندکی بیشتر، چه بر احدی حامله بودن او ظاهر نشد، حامله گشت بدون این‌که بکارش زایل شود، آیت و نشانه بودن عیسی احتیاج به تفضیل ندارد.

﴿وَأَوَيْنَاهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ﴾ «ربوة» به معنای جای بلند و مرتفع است، «ربوة» با ضمّه را و فتحه آن خوانده شده، «رباوة» با ضمّه را، کسره‌ی آن، «ربوة» و «رباوة» با حرکات سه گانه‌ی را، در هر دو خوانده شده، معنای آن جای بلند از زمین است.

﴿ذَاتِ قَرَارٍ﴾ که سرزمین بلند و هموار برای آب و آرامش بخش بود بدین گونه که باز و هموار و قرارگاه آب بود، یا قرارگاه برای مردم، به سبب این‌که هر کس در آنجا بود، داخل آنجا می‌شد استقرار پیدا می‌کرد و در آنجا ماندگار می‌شد، چون جایش خوب و نعمت‌ها در آنجا فراوان بود.

﴿وَمَعِينٍ﴾ و دارای آب جاری بود، یعنی از «معنی الماء» یعنی آب جریان پیدا کرد، یا از «ماعون» به معنای معروف است، یا اسم مفعول

از «عین» است یعنی به علّت آشکار بودن و بلند بودن آنجا با چشم دیده‌می‌شود، مقصود بیت المقدس، یا دمشق، یا رمله‌ی فلسطین، یا مصر است.

از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام آمده‌است: که مقصود حیره‌ی کوفه و اطراف آن است، قرار مسجد کوفه، معین فرات است^(۱).

آیات ۵۱-۶۲

يَأْتِيهَا الرُّسُلُ كُلُّوَا مِنْ الطَّيِّبَاتِ وَأَعْمَلُوا
صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ^(۵۱) وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ
أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ^(۵۲) فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ
زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ^(۵۳) فَذَرَهُمْ فِي
غَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ^(۵۴) أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ
مَّالٍ وَبَنِينَ^(۵۵) نَسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ
لَا يَشْعُرُونَ^(۵۶) إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ
^(۵۷) وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ^(۵۸) وَالَّذِينَ
هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ^(۵۹) وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا

۱. تفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۰۱ و مجمع‌البیان ج ۴ ص ۱۰۸

وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿٦٠﴾ أُولَٰئِكَ
يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿٦١﴾
وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٢﴾

ترجمه

ای پیامبران از پاکیزه‌ها بخورید و کارهای شایسته کنید که من از آنچه می‌کنید آگاهم. و همانا این امت شماست، امتی یگانه، من پروردگار شما هستم، پس از من پروا کنید. ولی آنان در کارشان، در میان خود اختلاف و تفرقه یافتند؛ هر گروهی به آنچه دارند دلخوشند. پس ایشان را یک چند در غفلتشان واگذار. آیا چنین می‌انگارند که آنچه از مال و فرزندان که بدان مددشان می‌کنیم. در خیر و خوبی به نفع ایشان می‌کوشیم؟ [چنین نیست] بلکه [حقیقت را] در نمی‌یابند. بیگمان کسانی که از خشیت پروردگارشان بیمناکند. و کسانی که به آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند. و کسانی که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند. و کسانی که آنچه باید [در راه خدا] بدهند، می‌دهند و دل‌هایشان هراسان است که به سوی پروردگارشان باز می‌گردند. اینانند که به نیکوکاری می‌شتابند و هم ایشان در آن پیشتازند. و ما بر هیچ کس جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌کنیم؛ و نزد ما کتابی است که به حق سخن می‌گوید؛ و به ایشان ستم نرود.

تفسیر

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ﴾ جمله‌ی «من

الطَّيِّبَاتِ» حال است به تقدیر قول، یا جواب سؤال مقدر است بنا به تقدیر قول، گویا که گفته شده: خداوند به رسولان چه گفت؟ اعمّ از این که خطاب در یک دفعه برای مجموع آنان در عالم جمع باشد، که آن عالم ارواح است، یا خطاب برای هر يك در زمان خودش باشد، لکن خداوند در مقام حکایت آنان رادر يك جا جمع نمود.

برخی گفته‌اند: که آن خطاب به محمد ﷺ است، بدون این که قول در تقدیر گرفته شود، آوردن صیغه‌ی جمع برای جاری شدن بر طریقه و روش عرف است که در مخاطبه‌ی يك نفر هم جمع می‌آورند.

و بارها این مطلب گذشته است که اکل (خوردن) فقط مخصوص چیزی نیست که عرف آن را خوردن بدانند و بشناسند، بلکه ادراك هر درك کننده، فعل هر عضو، تحریک هر محرک، تحرّك هر متحرک برای آن اکل و خوردن محسوب می‌شود چون مراتب انسان زیاد است طیبّات و پاکیزه‌های هر مرتبه از جهت خلقی‌اش آن است که سازگار و علایم لذّت آن مرتبه باشد.

و از جهت حقّی‌اش آن است که مباح بوده و با امر خدا کسب شده باشد و مورد رضای او باشد، اعمّ از این که موافق سایر

مراتب باشد یا نباشد.

﴿وَأَعْمَلُوا صَالِحاً﴾ عمل صالح انجام دهید، مقصود از عمل صالح یک فرد معین نیست، زیرا که انبیاء اگر مأمور به انجام همه‌ی عمل‌های صالح نبودند مأمور به بیشتر آنان بوده‌اند، خداوند از سایر بندگان به یک فرد غیر معین از عمل صالح اکتفا نمی‌کند تا چه رسد به انبیا.

پس مقصود این است که عمل صالح بزرگی انجام دهید، چه تنوین و تنکیر در امثال این موارد بعد از آن که معلوم شد مقصود یک فرد غیر معین نیست یا برای تحقیر است یا تعظیم، تحقیر منافات با امر انبیا دارد پس باید مقصود و تعظیم باشد، عمل صالح بزرگی که هیچ صالحی جز با صالح بودن آن ممکن نیست عبارت از ولایت است.

بنابراین باید آیه چنین تفسیر شود: ای رسولان بخورید از طیبات و پاکیزه‌ها که همان روزی‌های اعضاء و قوا و مدارك است از اعمال قالبی شرعی و نفسانی نبوی، عمل صالح بزرگی را انجام دهید که عبارت از ولایت و توجهات و استعدادها و الهام‌ها و مشاهدات متعلق به ولایت است.

﴿إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ من به آنچه که از اعمال قالبی و قلبی انجام می‌دهید ﴿عَلِيمٌ﴾ دانا هستم، ممکن است خطاب به

رسولان باشد، مقصود از حکم امّت‌های آنان باشد از قبیل به تو می‌گویم تا همسایه بشنود، یا امّت‌ها با رسولان همه مقصود باشند. ﴿وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ﴾ این دین شما، یا جماعت شما که به شما ایمان آورده‌اند، به شما اقتدا کرده‌اند، سیاق عبارت اقتضا می‌کند که چنین گفته شود:

«هذه أممکم» به صورت جمع امّت، لیکن خدای تعالی چون در مقام حکایت خطاب را به صورت جمع آورد، یا آنان را در اصل خطاب در عوالم بالا جمع کرد، امّت‌ها را نیز در لفظ «امّت» جمع نمود، چه این لفظ بر واحد و کثیر اطلاق می‌شود. و لفظ «ان» با همزه‌ی مفتوح در دو صورت مشدّد و مخفّف خوانده شده که عطف بر «بما تعملون» یا بتقدیر لام باشد تا تعقلیل قول خدا «فأتقون» قرار گیرد، لفظ «ان» با کسره‌ی همزه خوانده شده تا عطف بر «انّی بما تعملون علیم» باشد.

﴿أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ﴾ مقصود از آیه این است که ما رسولان را فرستادیم و پس از آن که تبلیغ رسالت کردند، امّت‌هایشان به آنان پاسخ دادند، بین ما و بندگان ما واسطه قرار گرفتند، صاحب دو اضافه و دو نسبت گشتند، یکی نسبت آنان با ما، دیگری نسبت شان با بندگان، آنوقت به آنان گفتیم: ای رسولان شما پیشوایان بندگان ما هستید، پس عمل‌های

قالبی که مورد رضای نفوس و رضای ما باشد انجام دهید، تا امّت‌ها به شما تأسی و اقتدا کنند، از شما منزجر و دینتان متنفّر نشوند، عمل‌های قلبی انجام دهید که بدان وسیله توجه شما به سوی ما باشد و فیض ما به شما برسد تا تربیت شما نسبت به بندگان ما بر حسب ظاهر و باطن تمام گردد.

زیرا من به اعمال قالبی و قلبی که انجام می‌دهید دانا و آگاهم، نیز برای این‌که این مردم امّت شما هستند پس باید منظور از اعمال شما صلاح حال آنان باشد، من پروردگار شما هستم که بر شما چیزی را افاضه می‌کنم قوام و استواری و صلاح شما و صلاح امّت تان به آن بستگی دارد، پس در عدم مراقبت حال امّت‌ها و عدم توجه به من جهت گرفتن چیزی که صلاح امّت‌ها به آن است از خشم من بترسید.

﴿فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ﴾ امّت هر رسولی در زمان خودش به واسطه‌ی مراقبت رسول و جمع شدن مردم بر دین آن رسول یک امّت بود، ولی بعد از رفتن رسولشان به سبب استبداد بعضی از آنان در رأی و تسلیم نشدن به وصی رسولشان، اختیار مذهب و ملک خاصی، در امر دینشان پراکنده گشتند، چنانچه این مطلب در امّت محمد ﷺ اتفاق افتاد، یا به خاطر امر دینشان به فرقه‌های مختلف پراکنده و متفرّق شدند.

﴿زُبُرًا﴾ لفظ «زُبُر» جمع «زبور» به معنای گروه و فرقه است، «زیراً» با فتحه‌ی باء جمع «زُبُورَة» به معنای قطعه نیز خوانده شده، مثل غرفه و غرف، یعنی امر دینشان را به قطعه‌های مختلف متفرّق و پراکنده ساختند، یا متفرّق شدند در حالی که آنان گروه‌های مختلف بودند، یا لفظ «زُبُر» جمع «زبور» به معنای کتاب است.

یعنی دینشان را کتابهایی قرار دادند که به آن کتابها متوسّل شده و از صاحب دینشان منصرف می‌گردند، می‌گویند: کتاب ما را کافی است همان طور که امت محمد ﷺ امر دینشان را مستند به کتاب آسمانی کردند که آنرا جمع کردند، یا مستند به کتابهایی کردند که برای تصحیح دینشان آنها را تدوین نمودند، بر همه‌ی تقاریر صحیح است که «زُبُرًا» مفعول دوّم و حال باشد.

﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ استناف و جواب سؤال مقدّر و در مقام تعلیل است، یعنی آنان به همان چیزی از علوم و مسایل که نزد خودشان است و آرای راضی و خوشحال شدند، پس خواستند آنچه را که نزد خودشان است رواج دهند، از صاحب دینشان استنکاف ورزیدند.

﴿فَذَرَهُمْ﴾ اکنون که حال امت‌ها این چنین است که ذکر شد، حال امت تو نیز به همان حال که ذکر شد بر می‌گردد؛ پس امت‌ها و منافقین امتت را به حال خودشان واگذار.

﴿فِي غَمَرَتِهِمْ﴾ و بگذارد در غفلت خویش به سربرند و نگران ردّ یا قبول آنان مباش.

﴿حَتَّىٰ حِينٍ﴾ تا هنگام عذاب بدست تو یا جانشین تو، یا هنگام مرگ و ظهور علیؑ فرا رسد.

﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ﴾ مردم کافر خیال می‌کنند که ما آنان را به مال و فرزندان مدد می‌کنیم برای این است که در حقشان مساعدت و تعجیل به خیرات دنیا کردیم؟ و در نتیجه از وصیّ تو استنکاف می‌کنند، نه چنین نیست.

﴿بَلْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ بلکه آنان نمی‌دانند که مال و فرزند جز فریب و مکر نیست و لذا به گمان و پندارشان خوب می‌آید و از وصیّ تو استنکاف می‌کنند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ﴾
جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده:

چرا این گمان شایسته نیست و نباید این گمان را بکنند؟! سپس فرمود: برای اینکه ما در خیرات برای اینان و ایشان سرعت و پیشی می‌گرفتیم و بیان این کلمه در سوره‌ی انبیا در تفسیر قول خدا: «وهم من خشيته مشفقون» گذشت.
﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ﴾ مؤمنین

کسانی هستند که به همه‌ی آیات خدا ایمان می‌آورند، به خصوص به آیات بزرگ خدا از انبیا و اولیا اذعان می‌کنند، یا کسانی هستند که به آیات پروردگارشان با بیعت عام یا خاص ایمان می‌آورند، بدین گونه که آیات آفاقی و انفسی سبب می‌شود که به انبیا توجه کنند و به دست آنان با بیعت عام اسلام بیاورند یا به اولیاء توجه کنند.

و به دست آنان با بیعت خاص ایمان بیاورند، آنان کسانی هستند که بعد از اسلام یا ایمان **﴿بِرَّبِّهِمْ﴾** به پروردگار مضافشان که همان ربّ آنان در ولایت است **﴿لَا يُشْرِكُونَ﴾** شرک نمی‌آورند.

یعنی به دست غیر انبیا و اولیا بیعت نمی‌کنند، یا به غیر آنان توجه نمی‌کنند، یا اطاعت غیر آنان را نمی‌کنند، یا پیروی هوای خودشان را نمی‌کنند.

﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا﴾ و نیز مؤمنین کسانی هستند آنچه را که دارند و به آنان داده شده به دیگران می‌دهند از قبیل صدقات یا همه‌ی اعمال الهی.

﴿يَأْتُونَ مَا آتَوْا﴾ از ثلاثی مجرد خوانده شده، یعنی انجام می‌دهند آنچه را که به‌جا آورده‌اند.

﴿وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ﴾ دل‌هایشان از کوتاهی و تقصیر در اعمال ترسناک است زیرا آنان می‌دانند که نمی‌توانند در راه خدا

آن چنان که باید جهاد کنند و حتی نمی‌توانند در خور جهاد خودشان نیز جهاد نمایند این عبارت در اخبار ما این چنین تفسیر شده‌است: دل‌هایشان ترسناک است و امیدوار، نقل شده‌است که مؤمن جامع احسان و شفقت است و منافق جامع اسائه و بدی و منت گذاری است.

﴿أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾ دل‌های آنان ترسناک است بدان سبب که آنان در حال بازگشت و سلوک به سوی خدا یا پروردگار مضافشان هستند، یا دل‌های آنان ترسناک است از این‌که به سوی خدا پروردگار مضافشان باز می‌گردند در حالی که تقصیر و کوتاهی کرده‌اند، یا دل‌های آنان ترسناک است از فوت بازگشت به پروردگارشان، از این‌که برای آنان رجوع به حضور نزد ربّ مضاف به سبب فکر مصطلح صوفی - که عبارت از تمثّل صورت شیخ نزد سالک است - ممکن نیست، یا دل‌های آنان ترسناک است زیرا که آنان در حال سلوک به سوی پروردگار مضافشان هستند، هر اندازه که به او نزدیک تر می‌شوند عظمتش را بیشتر از سابق احساس می‌کنند، هر اندازه که بیشتر عظمت او را احساس کنند ترس و هیبت او در دلشان زیادتر می‌شود.

در خبری از امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است: سپس فرمود، می‌دانید چه چیزی به مؤمنین داده شد؟ به خدا قسم به آنان طاعت

همراه با محبت و ولایت داده شد، آنان در این مسئله ترسناک هستند و ترس آنان ترس شك نیست، لکن می‌ترسند که آنان در محبت و طاعت ما مقصّر باشند^(۱).

﴿أَوْلَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ﴾ آنان با شتاب به سوی خیرات می‌روند این جمله در مقابل جمله‌ی «أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ نَسَارِعَ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ» می‌باشد، اینجا در مورد مؤمنین فعل به خودشان نسبت داده شده تا اشعار بر این باشد که عمل و اوصاف مؤمنین که ذکر شد اگر چه سبب فاعلی خیرات و سرعت آنان نیستند، لیکن آنان سبب قابل می‌باشند، این‌که اگر آنان به خیری رسیده‌اند به علّت عملشان بوده است.

بر خلاف مسارعت در مورد کفار که سرعت در خیرات آنان در آنجا عبارت از مدد رساندن به مال و اولاد بوده است و این جز از ناحیه‌ی خدا نمی‌تواند باشد و این در حقیقت سرعت بخشیدن در خیرات نیست.

بلکه هلاکت تدریجی و سرعت در عقوبت از ناحیه‌ی خداست زیرا خدا فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ» (خدا

۱. تفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۰۲

خواسته‌است تا آنان را در زندگی دنیا عذاب دهد و از بین ببردشان زیرا آنان کافر بودند).

﴿وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ﴾ و مؤمنین در خیرات و کارهای خیر متّصف به سبقت گرفتن از همدیگر هستند، یا در نزد خدا نسبت به مردم سابق هستند، یا به طاعت، یا ثواب، یا بهشت از مردم سبقت می‌گیرند، یا مؤمنین ثواب یا بهشت را قبل از آخرت یا قبل از مردم اخذ می‌کنند، بنابراین لام زایده می‌باشد که برای تقویت آورده شده‌است.

﴿وَلَا نُكَلِّفُ﴾ عطف بر ما قبل است، در آن رفع توهم است، چون ممکن است کسی توهم نماید که جمع بین حقایق این اوصاف ممکن نیست، یا توهم شود که آنان که به آنچه نزد شان است خوشحالند و قدرت و توانایی اقدام بر اوصاف مذکور را ندارند، پس این توهم را رفع نمود که ما هیچ نفسی را جز به مقدار قدرت و طاقتش مکلف نمی‌کنیم.

﴿نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ لفظ «وسع» با حرکات سه گانه‌ی و او قدرت و طاقت است، یعنی ما نفسی را تکلیف نمی‌کنیم جز به مقدار طاقت، یا به مقداری که طاقت او گنجایش تکلیف دارد یعنی همیشه تکلیف پایین‌تر از طاقت است.

﴿وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ﴾ این جمله نیز برای

رفع توهم دیگری است مبنی بر مدد کردن به اموال و اولاد کفار را خوشحال کرده‌است.

پس نباید خداوند به آنان در این مورد مدد برساند، پس خداوند فرمود: امداد و مهلت دادن ما به سبب بدکار بودن و بدی کردارشان است و نزد ما کتابی است که آن کتاب اعمال آنانست (که نگهبانان می‌نویسند)؛ یا کتابی است که سابق بر وجود آنانست از الواح عالی که سخن به حق می‌گوید.

و نسبت سخن گفتن به کتاب مجازست، یا برای این است که همه‌ی کتابهای عالی دارای حیات، علم، شعور و نطق است.

﴿وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ بر آنان با زیاد شدن عقاب (عقوبت بدون استحقاق) ستم و ظلم نمی‌شود.

آیات ۶۳-۷۷

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِّنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَمَلُونَ ﴿٦٣﴾ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْرُونَ ﴿٦٤﴾ لَا تَجْرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تَنْصُرُونَ ﴿٦٥﴾ قَدْ كَانَتْ آيَاتِي عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِبُونَ ﴿٦٦﴾ مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ ﴿٦٧﴾ أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ

ءَابَاءَهُمْ الْأَوْلِيْنَ (۶۸) أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ
 مُنْكَرُونَ (۶۹) أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ
 وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كِرْهُونَ (۷) وَلَوْ أَتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ
 لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ
 بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُّعْرِضُونَ (۷) أَمْ تَسْأَلُهُمْ
 خَرْجًا فَخِرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّزَاقِينَ (۷۲) وَإِنَّكَ
 لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۷۳) وَإِنَّ الَّذِينَ
 لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَيِّبُونَ (۷۴) وَلَوْ
 رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ
 يَعْمَهُونَ (۷۵) وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا
 لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ (۷۶) حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا
 عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (۷۷)

ترجمه

بلکه دل‌های ایشان از این [حقیقت] در غفلت است، کارهایی
 [ناروا] جز این دارند که انجام دهنده‌ی آنند. تا آنگاه که نازپروده گانشان را
 به عذاب فرو گیریم، آنگاه است که زاری می‌کنند. امروز زاری مکنید؛ چرا که
 شما از ما یاری نمی‌یابید. چنین بود که آیات من بر شما خوانده می‌شد، شما
 [به آن] پشت می‌کردید. در حالی که در برابر آن تکبر می‌ورزیدید و

درباره‌ی آن شبها افسانه‌سرایي و پریشانگویی می‌کردید. آیا در این سخن اندیشه نمی‌کنند؛ یا چیزی که به سراغ نیاکانشان نیامده بود، به سراغ آنان آمده است؟ یا آن‌که پیامبرشان را نمی‌شناسند؛ و لذا با او بیگانه‌اند. یا می‌گویند او جنونی دارد؛ [چنین نیست] بلکه [پیامبر] حق را برای آنان آورده است، بیشترین‌های آنان ناخواهان حق‌اند. و اگر حق از هوی و هوسهای آنان پیروی می‌کرد، بی‌شک آسمان و زمین و هر که در آنانست، تباہ می‌شد؛ حق این است که حدیث خودشان را برایشان آورده‌ایم، آنگاه آنان از یاد خویش رویگردانند. یا [شاید] از آنان مزدی می‌طلبی؟ ولی پاداش پرودگارت [بسی] بهتر است، او بهترین روزی دهندگان است. و تو ایشان را به راهی راست می‌خوانی. و کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، از راه [راست] به دور افتاده‌اند. و اگر بر آنان رحمت می‌آوردیم و بلایی را که دچارش بودند، می‌گردانیم، در طغیانشان با سرگستگی پای می‌فشرده‌اند. و به راستی آنان را با عذاب فرو گرفتیم، در برابر پروردگارشان زاری و خاکساری نکردند. تا آن‌که بر آنان دری از عذاب سخت گشودیم، آنگاه بود که نومید شدند.

تفسیر

﴿بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا﴾ بلکه قلوب آنان در غفلت است و در حال غفلت از این کتاب هستند، یا از آنچه که ذکر شد از اوصاف نیکان و اخیار که سابق هستند، یا از اتّصاف

ایشان (اخیار) به آن اوصاف، یا از قرآن غافل هستند، چنانچه در تفسیر قمی آمده است.

﴿وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ﴾ آنان غیر از تفرّق در دین و خوشحال شدن به آنچه که در نزدشان است و پسندیدن آرای خودشان اعمال دیگری نیز دارند، یا غیر از آن جهل و غفلت اعمال دیگری ندارند.

﴿هُمْ لَهَا عَامِلُونَ﴾ کارهایی انجام می‌دهند که عبادت هوای نفس است، خواه به صورت عبادات باشد یا به صورت معاصی.

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ﴾ تا وقتی که نازپرورده‌ها و آنانرا که در رفاه و نعمت زندگی می‌کنند به عذاب اعمالشان بگیریم، این جمله غایت عمل آنان یا غایت غفلت قلوبشان است، خصوص مالداران را ذکر کرد، چون آنان منشأ کفر خود و دیگران شدند، نیز برای این‌که مالداران با مؤاخذه‌ی دیگران متنبّه نشده و تضرّع نمی‌کنند، مقصود از عذاب، عذاب مرگ و آخرت یا عذاب دنیا است.

این آیه به کشته شدن مالداران قریش در روز بدر و به گرفتار شدن به قحطی تفسیر شده است.

هنگامی که رسول خدا ﷺ بر آنان نفرین کرد و فرمود: خدایا

بر قبیله‌ی «مضر» سخت بگیر، بر آنان رحم نکن و سالهایی پیش بیاور مانند سالهای یوسف (یعنی سالهای قحطی که یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ پیش‌بینی کرده بود)، خداوند آنان را به قحطی مبتلا کرد، تا جایی که نجاست و سگ‌ها را خوردند.

﴿إِذَا هُمْ يَجَارُونَ﴾ لفظ «جَار» بر وزن «منع» یعنی صدایش را به دعا بلند کرد و تضرع و استغاثه نمود، یعنی آن قحطی و بلا به حدی رسید که آنان صدایشان را به دعا و ناله بلند کردند.

﴿لَا تَجَارُوا الْيَوْمَ﴾ در اینجا قول در تقدیر است و جواب سؤال مقدر است، یعنی به آنان گفتیم استغاثه و فریاد نکنید.
﴿إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنصِرُونَ﴾ شما از طرف ما، یا از عذاب ما یاری داده نمی‌شوید.

﴿قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُثَلَّىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تُنكصُونَ﴾ آیات من به شما خوانده می‌شد و شما به پیشینیانتان «تنکصون» بر می‌گشتید.

لفظ «نکص» استعمال نمی‌شود مگر در بازگشت و رجوع از خیر و خوبی، گذشت که فطرت همه‌ی مردم بر کار خیر است، بر همان فطرت حرکت

. لفظ «مُضَر» مانند «زُفَر» پدر قبیله‌ای است، لقب «مضر الحمراء» به او داده‌اند، چون از پدرش طلا به ارث برده، یا برای این‌که آنان در جنگ علم سرخ بلند می‌کردند.

می‌کنند و می‌روند.

خدای تعالی کسی را که از دین و خیر بر می‌گردد مادامی که فطرتش قطع نشده به کسی تشبیه می‌کند که از مقصد به عقب و قهقرا بر می‌گردد، چون با باقی ماندن فطرتش روی او به مقصدش بوداگر چه از آن خیراتی که برای او با فطرت یا با کسبش حاصل شده بود تنزل کرده و پایین آمده باشد.

﴿مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ﴾ به خانه‌ی خدا، یا به شهر مکه استکبار می‌ورزیدند، شهرت افتخار و استکبار آنان به بلد حرام و بیت حرام از ذکر قبلی آن بی‌نیاز کرده است.

یا نسبت به قرآن استکبار می‌ورزیدند، که تلاوت آیات دلالت بر همین معنا می‌کند، یا مقصود محمد ﷺ است که جاری بودن او بر زبانهایشان در محافل و مجالس آنان قرینه‌ی این معناست.

و بنا بر دو احتمال اول لفظ «باء» برای سببیت، یا صله‌ی «مستکبرین» است با تضمین کلمه‌ای که معنای تکذیب دهد.

ممکن است لفظ «به» متعلق به «تهجرون»، «باء» برای ظرفیت باشد اگر ضمیر به «بیت» یا «حرم» برگردد.

برای سببیت یا الصاق باشد اگر ضمیر به قرآن یا به محمد ﷺ برگردد.

﴿سَامِرًا﴾ لفظ «سامر» اسم جماعت سامرین است، یعنی کسانیکه شب سخن بی‌فایده می‌گویند، یا نام محل سمر و افسانه است.

﴿تَهْجُرُونَ﴾ یعنی از محمد ﷺ قطع می‌کنید، یا استهزا و مسخره می‌کنید، یا سر می‌شکنید.

لفظ «تهجرون» با فتحه‌ی (ت) ضمّه‌ی جیم، با ضمّه‌ی (ت) و کسره‌ی جیم خوانده شده است.

﴿أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ﴾ آیا در باره‌ی تو و ادّعی رسالت اندیشه نکردند، پس در قرآن تدبّر نمی‌کنند یا در گفتار تو تدبیر و اندیشه نکردند تا بدانند که از هوای نفسانی و امراض قلبی و اغراض دنیوی ناشی نشده است.

﴿أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمْ الْأَوْلَاءِ﴾ یا چیزی برای آنان آمد که برای پدران پیشین شان نیامد، مانند کتاب و شریعت و رسول تا جایی که نفهمیدند و نشناختند و مانند او را نشنیدند آنان روی همین جهت او را انکار می‌کنند.

﴿أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ﴾ یا رسولشان را نمی‌شناسند از جهت نسب و حسب و از جهت صدق و امانت از اوّل طفولیت، نشو و نما؟!

﴿فَهُمْ لَهُ﴾ سپس این کفار پیامبر را ﴿مُنْكَرُونَ﴾ انکار می‌کنند، نه شریعت و کتاب را، چون شناختی به حال پیامبر ندارند.

﴿أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ﴾ یا می‌گویند او جنون دارد، لذا او را

انکار می‌کنند.

﴿بَلْ﴾ یعنی بلکه هیچ کدام از اینها نیست، زیرا شریعت و رسالت و کتاب سیره‌ی الهی است که از زمان آدم جریان دارد، رسول آنان نیز به حسب و نسب، صدق و امانت معروف بود به خوبی که او را محمّدامین لقب دادند، محمّد ﷺ در بین آنان قبل از ادّعای رسالت عاقل‌ترین آنان بود.

ولکن: ﴿جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ﴾ چون حق آمد که هم سنخ با آنان نبود، ﴿وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾ و بیشتر آنان حق را نمی‌پسندند، چون سنجیت با آن ندارند، حق موافق هواهای آنان نیست.

البتّه حقّ مطلق عبارت از خدای تعالی است، حقّ مضاف مشیّت اوست و آن فعل خدای تعالی، سپس ولایت، سپس نبوت، سپس رسالت است، سپس هر چیزی است که حقّ بودن در آن غالب و باطل بودن مغلوب باشد.

﴿وَلَوْ أَتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ اگر حق از هواهای ایشان پیروی می‌کرد آسمانها و زمین و هر کسی که در آنهاست فاسد و تباه می‌شد.

زیرا که هواهای اینان از آنچه خواست و مشتتهیات نفوس

آن‌هاست فراتر نمی‌رود، بدون این‌که برای مشتبهات نفوسشان غایت هدفی ملاحظه نمایند.

و بدون این‌که حقوق کسانی را که در عالم صغیر و عالم کبیرشان هستند مراعات نمایند، اگر حقوق مراعات نشود آسمانها و زمین فاسد می‌شوند، همچنین کسانی که در آسمانها و زمین (در عالم صغیر) هستند و کسانی که در عالم کبیراند همه فاسد و تباه می‌شوند، آسمانهای عالم کبیر و زمینش فاسد و تباه می‌شوند.

زیرا در این صورت غایت و هدف آسمانها و زمین عالم کبیر فاسد شده است، غایت و هدف عبارت از صلاح و مصلحت کسانی است که در آسمانها و زمین هستند.

﴿بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ﴾ انکار حقّ که محمد ﷺ آن را آورد امر عظیمی است، این کفّار به جهت خروجشان از فطرت انسانیت آن را انکار کردند، انکار حقّ بزرگتر از خود حقّ است، چه انکار آنان، انکار ذکر و شرف خودشان است، یا موعظه و پند خود را انکار کردند، در حالی که این ذکر و شرف و موعظه را ما به آنان داده‌ایم.

سپس در اینجا اضراب و ترقّی از پایین‌تر به بالاترست، مقصود از ذکر رسول، قرآن، شریعت، یا سلطنت است.

﴿فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ﴾ پس آنان از ذکر خودشان که ما به آنان داده‌ایم اعراض کردند.

﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا﴾ هیچ یک از این امور که ذکر شد نمی‌تواند مانع از ذکر باشد؛ مگر تو از آنان خرج و مزد خواستی، که (این خرج) بر آنان سنگینی کند؟! و در نتیجه رسالت تو را انکارکنند؟!!

پس اگرهم درخواست خرج می‌کردی دیگر درخواست نکن که ﴿فَخَرَجُ رَبِّكَ خَيْرٌ﴾ خرج و مزد پروردگارت بهتر از هر خرج و مزد است که خرج و مزد پروردگار همه‌ی ما سوی الله است. ﴿وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ که او بهترین روزی دهندگان است بیان «خیر الرّازقین» بودن خداوند در سوره‌ی حج گذشت.

﴿وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ جمله حالیه است، یعنی انکار آنان برای این نیست که تو آنان را به راه کج فرامی‌خوانی بلکه (آنان را به راه راست دعوت می‌کنی) به دلیل کج‌اندیشی خرده‌ایشان آن را نمی‌پذیرد؛ گویا که گفته است: آیا تو آنان را به راه کج دعوت می‌کنی که نمی‌پذیرند؟!!

﴿وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾ اسم ظاهر آوردن به‌جای ضمیر برای تعلیل حکم است، برای اشاره به ذمّ دیگری برای آنان. آن جمله در معنای این است: لکن آنان که اذعان به آخرت ندارند ﴿عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونٌ﴾ از راه راست عدول

می‌کنند، لذا انکار می‌کنند، گاهی راه راست در آیه تفسیر به ولایت علی علیه السلام و عدول آنان از صراط به عدول از علی علیه السلام یا از امام شده است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که: خدای تعالی اگر می‌خواست خودش را به بندگان معرفی می‌کرد، لکن خداوند ما را ابواب و صراط و سبیل خودش قرار داده، طوری قرار داده که هر کسی بخواهد خدا را بشناسد از وجه و روی ما باید به خدا برسد؛ پس هر کس از ولایت ما عدول کند یا غیر ما را بر ما ترجیح و برتری دهد از راه راست عدول کرده است^(۱).

﴿وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا﴾ حتی در صورتی که ما بر آنان رحم کرده و کشف ضرر آنان بنماییم، به خصومتشان ادامه می‌دهند.

﴿فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ لفظ «فی طغیانهم» متعلق به «لجّوا» یا به «یعمهون» است، یعنی در طغیان و سرکشی تردّد می‌کنند، چه «عمه» به معنای تردّد در گمراهی و تحیّر در طریق است.

روایت شده که آنان قحطی زده شدند تا آنجا که «علهر»^(۲) می‌خوردند، پس ابوسفیان خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض

۱. تفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۰۶

۲- «علهر» بر وزن «زبرج» نوعی غذا است که از خون و پشم در خشکسالی درست می‌کردند.

کرد: به خدا قسم رحم کن، مگر تو گمان نمی‌کنی که برای آن مبعوث شدی تا برای جهانیان رحمت باشی؟ تو که پدران را با شمشیر کشتی، فرزندان را با قحطی و گرسنگی دچار ساختی! که آیه‌ی زیر نازل شد^(۱):

﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ﴾ آنان را به سبب عذاب گرفتار ساختیم که مقصود کشتار روز بدر یا گرسنگی، قتل و خوف است.

﴿فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ﴾ لفظ «استکان» از باب استفعال از «کون» به معنای ذلت و خواری است، یا از باب افتعال به معنای سکون است؛ که فتحه‌ی کاف اشباع شده است، در لغت عرب چنین چیزی نظیر دارد، مثل در «المنتزح و المنتزاح» می‌گویند.

یعنی آنان در حین ابتلاء و گرفتاری سکون و آرامش نداشتند. ﴿وَمَا يَتَضَرَّعُونَ﴾ و تضرع نمی‌کنند، در حالی که مقصود از ارسال رسولان، انزال عذاب تضرع‌بندگان و ذلت آنان برای پروردگارشان می‌باشد: پس چگونه تضرع می‌کنند در وقتی که عذاب از آنان برداشته شود؟! و لفظ «استکانه» به دعاء و به خضوع، تضرع به سبب دعا، به دست بالا بردن برای دعا تفسیر شده است.

﴿حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾ خوی

۱. تفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۰۶ و نقله عن کتاب الجوامع

و خصلت آنان سرکشی و طغیان در هر حال است حتی اگر دری از جهنم برای شان باز شود، یا در عذاب دیگری مانند عذاب فتح مکه.

یا دری به سوی عذاب هنگام مرگ، یا هنگام بازگشت و رجعت بازگردد، چنانچه در خیر آمده است.
 ﴿إِذَا هُمْ فِيهِ﴾ آنان در عذاب یا بر آن در ﴿مُبْلِسُونَ﴾ متحیر و از خیر ناامید یا به شر گرفتار هستند.

آیات ۷۸-۹۲

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ
 وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۷۸) وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي
 الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۷۹) وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ
 وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۸۰) بَلْ قَالُوا
 مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ (۸۱) قَالُوا أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا
 وَعِظْمًا أَعْنَا لَمَبْعُوثُونَ (۸۲) لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَءَابَاؤُنَا
 هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۸۳) قُلْ لِمَنْ
 الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۴) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۸۵) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ
 الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۸۶) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۸۷)
 قُلْ مَنْ مَبِيدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ
 عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۸) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى
 تُسْحَرُونَ (۸۹) بَلْ أَتَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۹۰)
 مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ
 كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ
 اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ (۹۱) عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
 فَتَعَلَّى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۹۲)

ترجمه

و او کسی است که برای شما گوش [ها] و چشمها و قلبها آفرید، چه
 اندکمایه سپاس می‌گزارید. و او کسی است که شما را در زمین پدید آورد و
 نزد او محشور می‌شوید. و او کسی است که زنده می‌دارد و می‌میراند و در
 پی یکدیگر آمدن شب و روز از اوست، آیا تعقل نمی‌کنید؟ بلکه همانند آنچه
 پیشینیان گفتند، (می‌گویید). گویند: آیا چون مُردیم، خاک و استخوانهای
 [پوسیده] شدیم، آیا ما از نو برانگیخته می‌شویم؟ به راستی که به ما و
 پدارمان بیشتر چنین وعده‌ای داده‌اند؛ این جز افسانه‌های پیشینیان نیست.
 بگو اگر می‌دانید، زمین و هر کس که در آن است، از آن کیست؟ زودا که
 می‌گویند از آن خداست؛ بگو پس آیا پسند نمی‌گیرید؟ بگو پروردگارت

آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم کیست؟ زودا که می‌گویند [اینها] از آن خداست؛ بگو پس آیا پروا نمی‌کنید؟ بگو اگر می‌دانید ملکوت همه چیز به دست کیست؟ کیست که خود امان می‌دهد و در برابر او نتوان به کسی امان داد؟! زودا که می‌گویند [اینها] از آن خداست، بگو پس چگونه فریب داده می‌شوید؟ بلکه حق را برایشان آورده‌ایم، آنان دروغگو هستند. خداوند فرزندی بر فرزندی برنگزیده است، خدایی در جنب او نیست، چرا که [در آن صورت] هر خدایی آفریده‌ی خود را می‌برد، بعضی از آنان بر بعضی دیگر غلبه می‌جست؛ منزّه است خداوند از آنچه می‌گویند. دانای پنهان و پیدا، فراتر است از آنچه شرک می‌ورزند.

تفسیر

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ
وَالْأَفْئِدَةَ﴾ این جمله در مقایسه با متکلم التفات از تکلم به غیبت، نسبت به مخاطبین التفات از غیبت به خطاب، برگردانیدن خطاب از محمد ۹ به مخاطبین می‌باشد.

جمله حال یا معطوف است و مقصود این است که خدای تعالی آنان را از چیزی که به وسیله‌ی آن تدبیر و اندیشه در گفتار کنند منع نکرده، در آنچه که تدبیر و اندیشه به آن محتاج است اهمالی از جانب خدا صورت نگرفته است.

ولیکن کفار چون در برابر نعمت‌های خدا کفران کردند نسبت به این نعمت‌ها که اصل نعمت‌هاست کافر و ناسپاس شدند؛ زیرا آنها را در جهتی که به خاطر آن خلق شده‌اند و خود به خاطر آنان هستند، استعمال نکردند، مانند نظر، فکر، عبرت گرفتن، تمیز دادن حق از باطل و مبطل از محق.

لذا فرمود: ﴿قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ﴾ اما شما، تنها اندکی شکر گذارید و نعمت‌ها را در راه صحیح خودش استعمال نمی‌کنید. چون مقصود این است که از جانب خدا هیچ مانعی از پذیرش رسالت در کفار نیست، این سه قوه گوش، چشم و دل را آورد، چون تدبیر و تمیز به این سه قوه احتیاج دارد، نه به سایر مدارك و قوا.

﴿وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ در حالی که خداوند شما را در زمین خلق کرد.

﴿وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ و خدای تعالی مبدأ (سرآغاز) و معاد (سرانجام) شماست، پس نباید نظر در نعمت‌های او را ترك کرده، تدبیر و اندیشه در امر و نهی‌اش ننمایید.

﴿وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ و اوست که زنده می‌کند و می‌میراند و از پی هم آمدن شب و روز به قدرت اوست مقصود از اختلاف شب و روز به دنبال هم بودن آنها یابند و کوتاه شدنشان از همدیگرست، یا

مقصود اختلاف هر یک با دیگری به زیادی و کمی یا اختلاف در کیفیت، یا در تاریک و روشن کردن کرده‌است و مقصود از شب و روز صورت مشهود آن‌هاست، زیرا که تعیش و زندگی انسان و اسباب آن به شب و روز بستگی دارد.

یا مقصود اعم از آن دو است، گویا که گفته است: او خدایی است که سایر متضادها را بین بندگان قرار داده، چنانچه او زنده می‌کند و می‌میراند و این دو متضاد را بین بندگانش ایجاد می‌کند. لفظ «لام» در مثل اینجا «له» ممکن است از قبیل لا می‌باشد که بر مبدأ یا غایت یا مملوک داخل می‌شود.

﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ آیا تعقل نمی‌کنید؟ تا بدانید کسی که همه‌ی این کارها به دست اوست و سزاوار است که مورد اطاعت قرار گرفته (و تنها) در برابر او تضرع و از او سؤال و درخواست گردد.

﴿بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ﴾ بلکه آنان تفکر و اندیشه نمی‌کنند تا بدانند که خدا آفریننده و بازگرداننده‌است. بلکه با تقلید (از پدران نادان و گذشتگان گمراه) همان گفته‌ها را گفتند:

﴿قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا إِنَّنَا لَمَبْعُوثُونَ﴾ که چگونه وقتی مردیم و خاک و استخوان پوسیده شدیم دوباره برانگیخته می‌شویم بدین ترتیب آنان برانگیخته

شدن و زنده شدن پس از مرگ را که باید به آن اقرار می‌کردند
غریب شمردند.

﴿لَقَدْ وَعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ﴾ کافران
گفتند: این وعده‌ها پیش از این هم بر ما و پدرانمان داده می‌شد،
اگر این وعده‌ها حق بود در این مدّت طولانی اثرش ظاهر
می‌گردید.

﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ این سخنان جز
افسانه‌ی گذشتگان چیزی نیست.

«اساطیر» سخنانی است که دارای نظام نیست، جمع «اسطار» و
«اسطیر» با کسر همزه در هر دو، «اسطور» با ضمّه‌ی همزه است، گاهی «تاء»
به هر سه ملحق می‌شود و به معنای سخن و حدیثی است که دارای نظام نباشد،
اما «اساطیر» جمع «اسطار» جمع «سطر» به معنای خط و کتابت و نوشتن در
اینجا مناسب نیست.

﴿قُلْ لِمَنْ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ﴾ آنان اقرار دارند که خالق و آفریننده خداست، پس
اقرار را به یادشان بیاور، سپس آگاهشان ساز که آفرینش ابتدایی
سخت‌تر از بازگرداندن و اعاده است.

﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ﴾ آنان در جواب تو اقرارشان را آشکار
کرده، اعتراف می‌کنند که خداوند آفریننده است، پس تو آنان را
آگاه ساز، پس از آن اقرار.

﴿قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ بگو: آیا به یاد نمی‌آورید که اعاده و بازگردانیدن آسان‌تر از آفریدن است.

﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ بگو پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ چه کسی است؟ یعنی خالق آن دو و مدبر امور با ملاحظه‌ی عظمت و زیاد بودن ملایکه و ستارگان در آن دو چه کسی است؟ ﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ﴾ و «سَيَقُولُونَ لِلَّهِ» خوانده شده، این قرائت با سؤال موافق‌تر و سازگارتر است.

﴿قُلْ﴾ بعد از اقرار به این‌که خداوند خالق و مدبر آسمانها و عرش عظیم است به آنان بگو: ﴿أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ آیا در مخالفت او و مخالفت رسولش ﷺ به صورت مطلق، یا در انکار اعاده از خشم خدا نمی‌ترسید؟

﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ بگو: تدبیر هر چیزی و تصرف و تسلط بر آن به دست چه کسی است؟ که ملکوت عبارت از باطن اشیاست که خداوند بر آنها مسلط و هرطور که بخواهد در آنها تصرف می‌کند. ﴿وَهُوَ يُجِيرُ﴾ در حالی که او پناه می‌دهد و فریادرس است.

﴿وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ غضب شده‌ی خدا را هیچ کس نمی‌تواند پناه داده و به‌دادش برسد، البته اگر شما

بفهمید و بدانید!

﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ﴾ به زودی می‌گویند، بلی اینها از خداست لفظ «لله» بدون لام به صورت «الله» خوانده شد.

﴿قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ﴾ بگو: پس چگونه حق با اینکه واضح است برای شما به صورت باطل جلوه می‌کند؟! یا چگونه از صحت اعاده کور می‌شوید با این که دلیلهای آن ظاهر است؟

یا چگونه فریب می‌خورید؟

﴿بَلْ﴾ بلکه انکار و گفتارشان ناشی از خفا و روشن نبودن دلیل نیست، همچنان که ناشی از واضح بودن دلیل انکار نیست، لکن ﴿أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ﴾ ما حق را به آنان دادیم که عبارت از ولایت در مظهر رسول ﷺ است، که در وجودش جز حق، بعث و حشر نیست و اقرار به رسول جز آثار حق چیز دیگری نمی‌باشد.

﴿وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ آنان به طور مطلق دروغ می‌گویند، وجودشان عاری از جهت صدق است و جهت صدقی وجود ندارد تا دروغ گفتنشان را مقید به غیر آن (جهت) بکنیم تا از باب تقییه صحیح باشد و کسی که در وجودش جهت حق و صدق نباشد حق را تصدیق نمی‌کند.

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَدٍ﴾ پاسخ برای پرسشی می‌باشد که در تقدیرست، گویا که گفته است: حال منکرین بعث و اعاده

معلوم شد.

پس حال کسی که برای خدا، خدای دیگری قرار داده چگونه است؟

آیا این کار از او صحیح است یا نه؟

پس فرمود: خداوند برای خود فرزند نگرفته است، زیرا فرزند چیزی است که در ذات و لوازم آن مماثل والد است، پس اگر برای خدا فرزندی بود مثل او (خدا) می‌شد، اگر مثل او خدای دیگری بود لازم می‌آمد آنچه که برای تعدد خدایان لازم می‌آید. لذا برای بطلان آن برهان دیگری نیاورد، به برهان تعدد خدایان اکتفا کرد و فرمود:

﴿وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ﴾ لفظ «إِذَا»

ظرف محذوف است.

تقدیر آن چنین است: «لَوْ كَانَ مَعَهُ إِلَهٌ إِذًا لَذَهَبَ» اگر

با خدا خدایی دیگر بود، پیش می‌آورد.

﴿كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ هر

خدایی آفریده خود را، یعنی اگر خدا دو تا بود خالی از این صورت‌ها نبود که یا هر دو قادر قوی بودند یا هر دو عاجز ضعیف یا یکی قادر قوی و دیگری عاجز و ضعیف بود.

پس اگر یکی قوی و دیگری عاجز و ضعیف بود؛ که خدا

یکی می‌شود، اگر هر دو ضعیف باشند که هیچ کدام نمی‌تواند خدا

بوده باشد.

به جهت ضعفی که در هر دو ظاهرست، اگر هر دو قوی و قادر باشند لازم می‌آید که هر کدام هم قوی باشد و هم عاجز، هم غالب باشد و هم مغلوب، آن محال است.

و این بدان جهت است که خدا بودن مقتضی قدرت تامّ و کامل است، قدرت تامّ اقتضا می‌کند که تامّ ما سوای او مقدور باشد، پس اگر خدا دو تا فرض شود لازم می‌آید هر یک از آن دو در عین حالی که قادر است مقدور دیگری هم باشد؛ چون دیگری خدا فرض شده است.

و این حجّت و دلیل از جانب خدای تعالی برهان کامل است، اگر بعضی از مقدمات مذکور که از عنوان خدا بودن معلوم است به آن منضمّ شود، بنابراین معنای قول خدا: «لَعَلَّأَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ» این می‌شود که می‌بایست یکی بر دیگری برتری یابد، بدین گونه که اضافه لفظ «بعض» برای استغراق می‌شود.

﴿سُبْحَانَ اللَّهِ﴾ خداوند منزّه است، این جمله به منزله‌ی نتیجه‌ی مطالب گذشته است.

﴿عَمَّا يَصِفُونَ﴾ و خداوند از آنچه (فرزند و شریک) که آنان وصف می‌کنند منزّه است.

﴿عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ دانای پنهان و پیداست، پس از آنچه شرک می‌آورند فراتر و

برترست.

«سخن در تفسیر عالم الغیب و الشّهاده، چگونگی علم غیب و شهادت» بدان که علم همانطور که در اوّل کتاب و در سوره‌ی بقره گذشت گاهی بدین گونه است که ذات معلوم نزد عالم حاضر است، که علم حضوری نامیده می‌شود، در حقیقت علم همین است.

و این علم جز با احاطه‌ی عالم بر معلوم به طوری که معلوم از شئون و سایه‌های او شده باشد محقق نمی‌شود، گاهی بدین گونه است که صورتی از معلوم نزد عالم حاصل است، که آنچه در حقیقت معلوم است همان صورت است و معلوم، معلوم بالعرض است، نه بالذات اگر چه مقصود بالذات بوده باشد، این، ظنّ نامیده می‌شود.

چون معلوم از علم منفکّ و جداست و مطابقت نکردن علم با معلوم جایز است.

علم خدای تعالی به اشیا از قبیل قسم اوّل است، چون صفحه‌ی اعیان و اشیا نسبت به خدای تعالی همانند صفحه‌ی اذهان نسبت به ماست، نسبت جمیع موجودات به خدای تعالی نسبت صور ذهنی به ماست.

پس همانطور که صورت‌های ذهنی مورد احاطه‌ی ما و منوط به اراده و توجّه ماست؛ به طوری که هرگاه بقایشان را اراده

کنیم باقی و هرگاه فنایشان را اراده کنیم فانی می‌شوند، همچنین است موجودات که معلوم خدای تعالی هستند نسبت به او. مقصود از غیب و شهادت عالم غیب است که از درک‌های حیوانی غایب است و عالم شهادت است که با مدارک حیوانی درک می‌شود، چون موجودات به حکم عقل منحصر در آن دو می‌باشد؛ پس قول خدا عالم غیب و شهادت به منزله‌ی عالم جمیع موجودات می‌باشد.

و چون علم خدا بر همه‌ی موجودات به نحو احاطه و تسلط بر ابقا و افناست؛ پس قول خدا «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» به منزله‌ی این است که او محیط به همه‌ی موجودات و غالب و قاهر بر همه است.

و لذا «فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ» را به نحو تفریع آورد که در اوّل جمله فا تفریع آمد؛ بر خلاف جمله‌ی «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» با این‌که هر دو جمله تفریع و نتیجه‌ی ما قبلش می‌باشد.

سرّ مطلب این است که در قول خدا: «سُبْحَانَ اللَّهِ» معنای تعجب است و کم اتّفاق می‌افتد که خالی از تعجب استعمال شود.

و آنچه که مناسب انشای تعجب است قطع از ما قبل می‌باشد بر خلاف قول خدا: «تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ» که خالی از تعجب و اخبار به نتیجه‌ی سابق است.

آیات ۹۳-۱۰۲

قُلْ رَبِّ اِمَّا تُرِيْنِي مَا يُوعَدُوْنَ (۹۳) رَبِّ
 فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ (۹۴) وَاِنَّا عَلٰى اَنْ
 نُّرِيْكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقٰدِرُوْنَ (۹۵) اَدْفَعْ بِاَلَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ
 السَّيِّئَةِ نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا يَصِفُوْنَ (۹۶) وَقُلْ رَبِّ اَعُوْذُ بِكَ
 مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطٰنِ (۹۷) وَاَعُوْذُ بِكَ رَبِّ اَنْ
 يَّحْضُرُوْنَ (۹۸) حَتّٰى اِذَا جَآءَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ
 ارْجِعُوْنِىْ (۹۹) لَعَلّٰى اَعْمَلُ صٰلِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا اِنَّهَا
 كَلِمَةٌ هُوَ قٰبِلُهَا وَمِنْ وَّرَآئِهِمْ بَرَزَخٌ اِلٰى يَوْمٍ يُبْعَثُوْنَ (۱۰۰)
 وَاِذَا نَفَخَ فِي الصُّوْرِ فَلَا اَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ
 وَلَا يَتَسَاوَوْنَ (۱) فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَاُوْلٰئِكَ هُمُ
 الْمُفْلِحُوْنَ (۱)

ترجمه

بگو پروردگارا اگر آنچه به آنان وعده داده شده است؛ به من بنمایانی
 [یانه]. پروردگارا هرگز مرا در زمره‌ی ستم‌پیشگان [مشرک] میاور. و ما
 توانای آن هستیم که آنچه به آنان وعده می‌دهیم به تو بنمایانیم. ناشایستی را
 به شیوه‌ای که نیکوترست، دفع کن، ما به آنچه می‌گویند داناستریم. و بگو
 پروردگارا از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌آورم. و پناه بر تو پروردگارا

از این‌که نزد من حاضر شوند. آنگاه که یکی از ایشان را مرگ فرا رسد، گوید پروردگارا، مرا باز گردانید. باشد که در آنچه فروگذار کرده‌ام، کاری شایسته پیش گیرم؛ حاشا، این سخنی است که او [ظاهراً] گوینده‌ی آن است؛ و پیشاپیش آنان [زندگی] برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند. آنگاه که در صور دمیده شود، در آن روز پیوند و خویشی در میانشان برقرار نماند، از هم پرس و جو نکنند. آنگاه کسانی که کفّی اعمال [خیر]شان سنگین باشد، آنانند که رستگارند.

تفسیر

﴿قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيْنِي مَا يُوعَدُونَ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ بگو: اگر آنچه را که به آنان وعده داده می‌شود به این نشان دهی، پروردگارا مرا از ستم پیشگان میاور.

آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر به جهت ذمّ دیگری است، جمله تهدید کفّار است به انتظار نزول عذاب بر آنان.
 ﴿وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ إِدْفَعُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ﴾ و ما تواناییم تا آنچه به آنان وعده داده‌ایم به تو بنماییم، پاسخ پرسش مقدرست.

گویا که گفته است: پس با کفّار چه بکنم و چگونه رفتار نمایم؟ خدا فرمود: بدی آنان را با نیکی دفع کن یعنی با خصلتی و

حسنة‌ای که نیکوترست، یا با دفع کردنی که نیکوتر است بدی خودت یا بدی غیر خودت را دفع کن، و خطاب به محمد ﷺ است، ولی مقصود از خطاب امت او است، این تأدیب خوبی برای او و امتش می‌باشد.

بیانی در دفع بدی و بدکار با خوبی

بدان که رفع بدی بدکار به سبب بدی کردن به او تصوّر می‌شود به نحوی که بدی کردن به او معقول و قابل تصوّر باشد، مانند کشتن بدکار، قطع اعضا و شقه کردن آنها، زدن او به مقدار بدی که کرده‌است یا مساوی یا کمتر، عفو از او، صفا یعنی پاک کردن قلب از کینه‌اش و احسان کردن به او، خصلت نیکو به‌طور مطلق عبارت از احسان کردن به بدکار که بر آن محبت و وداد مرتّب می‌شود که در پشت و دنباله‌ی آن چیزی که در قول خدای تعالی: «فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» است قرار می‌گیرد.

و چون حسن و قبح افعال جز به سبب نسبت آنها به مبادی و غایاتش محقق نمی‌شود، در صورت متعدّی بودن افعال اضافه و نسبت آنها به کسی که فعل بر او واقع شده نیز اعتبار و لحاظ می‌گردد.

بلکه گاهی در حسن و قبح افعال نسبت به مکان، زمان، آلت و حاضرین و غیر آنها لحاظ و اعتبار می‌شود...

لذا مقصود از دفع به احسن به طور مطلق نمی‌تواند باشد، بلکه دفع به احسن نسبت به فاعل و منفعل و مکان و زمان و غیر آنها مقصود است، زیرا صاحب نفسی که از جنایت کننده جز به قتل یا به چند برابر جنایت او رضایت نمی‌دهد دفع به احسن جز با قصاص نمی‌باشد.

کسی که بر فرو بردن خشم قدرت دارد دفع به احسن این است که کظم غیظ کند و خشم فرو برد، کسی که قدرت بر گذشت و صلح دارد صلح و گذشت برای او بهتر است، کسی که می‌تواند بر بدکار احسان نماید احسان بهتر است و احسان به جنایتکاری که جنایت و طغیانش را فزونی بخشد بلکه تسبیح است.

و همچنین است متعرض نشدن به کسی که عدم تعرض به او بر اعتداد و تجاوزش می‌افزاید، مطلب نسبت به زمان و مکان و آلات و سامعین و شاهدین نیز همین طور می‌باشد.

بنابراین معنای آیه این است که نظر کن به بدکار و حالات او زمان دفع بدی و مکان آن، آن وقت به نحو احسن آن بدی را دفع کن، در این مورد باید نظر به جمیع چیزهایی کرد که دفع بدی به آنها اضافه می‌شود و با آنان نسبتی دارد، خواه آن بدی و سیئه از لشگریان و قوای خودت، از انسانی جز تو، یا از حیوانی غیر از انسان بوده باشد.

پس بکش هر کس را که سزاوار کشتن است، قطع کن
اعضای کسی را که سزاوار قطع است، قصاص کن کسی را که باید
قصاص شود، بزن کسی را که سزاوار زدن است، با زبان ادب نما
کسی را که باید چنین ادب بشود، احسان کن به کسی که شایسته‌ی
احسان است.

و مقصود از احسان در قول خدای تعالی: «فَإِذَا الَّذِي
بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» کاری است که موافق
و سازگار با مرتبه‌ی بدکار است بدون نظر به حال فاعل و بدون
نظر به حال بدکار.

چنانچه ممکن است مقصود از احسان در اینجا هم همین
معنای بوده باشد، به قرینه‌ی قول خدای تعالی: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا
يَصِفُونَ» زیرا معنای این جمله این است که با عذاب و مکافات متعرض
آنان نمی‌شویم، چون ما به آنچه که آنان توصیف می‌کنند داناتریم.

و لفظ «ما» مصدریّه یا موصوله است.

«وَقُلْ» هنگامی که شیطان تو را به بدکردن در مقابل بدکار
و اداری می‌کند بگو: «رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ
الشَّيَاطِينِ» لفظ «همزه» به معنای عیب جویی، فشار، طرد، دفع، ضرب،
انگشت به دندان گرفتن، شکستن می‌باشد.

همزات شیاطین عبارت از دردها و فشارهای شیطان

است، بدین معنا که: پروردگارا ز فشارهای شیطان به تو پناه

می‌برم.

﴿وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ﴾ و پناه به تو

می‌برم از این‌که شیاطین بر من حاضر شوند.

زیرا که حضور شیاطین جز برای این نیست که مناسبتی بین

من و آن‌ها وجود دارد، از حضور آن‌ها مناسبت دیگری پدید

می‌آید، پس مرا از حضور آن‌ها پناه بده، یعنی از مناسبت من با

آن‌ها و پدید آمدن مناسبت دیگر (پناه بده).

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ﴾ این جمله غایت «یصفون»

یا «کاذبون» یا غایت قول خدا: «قالوا مثل ما قال الأوثون» است، آن‌گاه که

یکی از ایشان مرگش فرا برسد.

﴿قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ﴾ می‌گوید: پروردگارا مرا به دنیا

بازگردان.

جمع آوردن لفظ «ارجعون» یا به جهت شرکت دادن ملایکه با خدای

تعالی است یا به جهت تعظیم ربِّ.

﴿لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا﴾ باشد که (اگر دنیا بازگردم) عمل

صالح انجام دهم؛ یعنی عمل‌های صالح یا عمل صالح بزرگ که

عبارت از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است، انجام دهم.

زیرا در هنگام مرگ ظاهر و روشن می‌شود که ربِّ مضاف

علی‌السلام بوده‌است، هیچ عملی جز با ولایت او قبول نمی‌شود و هیچ عمل صالحی جز ولایت او نیست و هر عملی به سبب ولایت اوست که صالح می‌شود.

﴿فِي مَا تَرَكْتُ﴾ در دنیا یا اعمال، یا ولایتی که آن را ترك کرده‌ام، در اخبار تفسیر به زکات متروک شده‌است.

﴿كَلَّا﴾ این کلمه جواب و ردّ سؤال مقدرّ است، گویا گفته شده: آیا خداوند درخواست آنان را اجابت می‌کند؟

پس فرمود: هرگز، بایستی از این تقاضا درگذرد، یا گویا گفته شده: آیا اگر به دنیا بازگردد عمل صالح انجام می‌دهد؟ فرمود: هرگز!

﴿إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾ سخنی از بازگشت به دنیا چیزی است که فقط کافر می‌گوید و اجابت نمی‌شود، یا اگر او به دنیا برگردد عمل صالح انجام نمی‌دهد.

﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ﴾ از جلو و پشت سر آنان تا روز قیامت برزخ است، چون کفار در حین رجوع به آخرت به دنیا روی می‌آورند و به آخرت پشت می‌کنند؛ چون دل‌هایشان به دنیا تعلق دارد.

لفظ «وراء» با حرکات سه‌گانه در حرف آخر کلمه مبنی است، «الوراء» در حالی که با الف و لام معرفه شده باشد به معنای قدام (روبرو) و

خلف (پشت سر) است.

﴿بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ برزخ تا روزی است که مردم برای حساب یا برای بهشت و جهنم برانگیخته می‌شوند، مقصود روز قیامت، روز انتهای برزخ و انتقال اهل بهشت به بهشت و اهل آتش به آتش است.

بیان ترقی ارواح در برزخ

برزخ عبارت از حاجز و پرده‌ی بین دو چیز است، ما بین عالم طبع و عالم مثال برزخ نامیده می‌شود، چون بین دنیا و آخرت است، زیرا که دنیا دار ابتلا و امتحان است، آخرت دار راحت و قرار؛ برزخ بین آن دو آن است که انسان بعد از مرگ داخل می‌شود، در برزخ انسان استقرار پیدا نمی‌کند بلکه از آن جا می‌گذرد؛ با سرعت یا به کندی، با خستگی یا با راحتی؛ برزخ همان است که «هور قولیا» نامیده می‌شود، بعد از برزخ جابلسا قبل از آن جابلقا است و آن شهری است که هزار هزار در دارد، هر روز خلق خدا آنقدر وارد آنجا می‌شوند که به شمارش نمی‌آیند، همان مقدار نیز از آنجا خارج می‌شوند، در سوره‌ی بقره در قول خدای تعالی: «فَسَجِدُوا لِلَّهِ أَلَّا يَكْفُرَ بِاللَّهِ» و غیر آن به آن اشاره شد.

قول در این‌که انسان پس از مرگ ترقّی یا تنزّل دارد مختلف است، بعضی گفته‌اند: ترقّی، تنزّل و خروج از قوّه به فعل جز در دنیا نمی‌شود، زیرا حاصل قوّه که همان مادّه است جز در دنیا نمی‌باشد، بعد از مرگ و انفصال از مادّه دیگر قوّه‌ای نیست تا خروج از قوّه به فعلیت علیا یا سفلی محقق شود، پس ترقّی و تنزّل وجود پیدا نمی‌کند.

آنچه که از انبیاء علیهم‌السلام و پیروان آنان روایت شده این است که عالم بزرخ عالمی است که نفوس در آن از شایبه‌های غریب و بیگانه خالص می‌شوند.

پس اگر نفوس جهنمی باشند از شایبه‌ها و آمیختگی علیین پاک و خالص می‌شوند تا وقتی که به اعراف برسند هیچ از علیین بر آنها نمی‌ماند، اگر نفوس بهشتی و علیینی باشند از آلودگی‌های سجّینی پاک می‌شوند که وقتی به اعراف رسیدند از شایبه‌های غریب و بیگانه به‌طور کلی پاک می‌شوند، هر يك از نفوس به مقرّ اصلی خود از جهنّم و بهشت داخل می‌شوند، این در حقیقت دور ریختن غریبه‌ها و ظاهر شدن ذاتیات نفوس است، از قوّه به فعلیت خارج شدن نیست، بلکه ظهور فعلیت حاصل است.

پس منافاتی بین آنچه که در شرایع الهی وارد شده و بین آنچه که حکما از طریق موازین عقلی گفته‌اند وجود ندارد.

ایستادن و وقوف در برزخ‌ها برای هر کس نیست، بلکه دو طایفه بدون وقوف پس از مرگ داخل مقرّ اصلی خویش می‌شوند، یکی آن گروه که به سوی فعلیات سفلی خارج شده‌اند و هیچ اثری از فعلیات‌های علیا در آنان باقی نمانده‌است، دیگری آن گروه که به فعلیات علیا رسیده‌اند و هیچ اثری از فعلیات‌های سفلی در آنان باقی نمانده‌است.

و آنچه که وارد شده که بعضی از مردم بر صراط آن چنان سریع می‌گذارند مانند برق خاطف اشاره به این دو گروه‌است. و غیر از این دو گروه، بقیه مردم در برزخ کم یا زیاد، معذب یا غیرمعذب می‌ایستند تا از شایبه‌های غیر ذاتی خالص و پاک گردند، آن وقت به مقرّ اصلی خود داخل می‌شوند، شکی نیست که مؤمن گاهی دارای برزخ است.

اما مؤمنی که با بیعت خاص بیعت کرده و ولایت را قبول نموده و ایمان در قلبش داخل شده، او در امر ائمه علیهم‌السلام داخل گشته بنا بر بیشتر اخبار او را برزخی نیست و رهایی و پاک شدن او از شایبه‌ها قبل از مرگ انجام می‌شود.

و هنگام مرگ هیچ آلودگی و آمیختگی ندارد تا احتیاج به وقوف در برزخ پیدا کند و بعضی اخبار دلالت دارد بر این که مؤمن نیز گاهی در برزخ‌ها نگه‌داشته می‌شود، شهود اهل شهود نیز

بر این معنا دلالت دارد، لیکن این وقوف برای آن دسته از مؤمنین است که ایمانشان ضعیف باشد، بیشتر مؤمنین در برزخ‌ها وقوف ندارند.

تحقیق مطلب این است که اگر مؤمن از حدود نفس خودش خارج شود، یا خارج نشود ولی در او نیرویی باشد که او را تحریک بر خروج نماید در برزخ‌ها نگه داشته نمی‌شود، اگر از حدود نفسش خارج نشود؛ نیروی تحریک کننده‌ی بر خروج هم نداشته باشد، به خانه‌ی نفس خود رضایت دهد، به زمین طبعش مطمئن و آرام باشد به طور قطعی در برزخ نگه داشته می‌شود، این وقوف در برزخ بر حسب تفاوت غرایب و مقدار آمیختگی و آلودگی متفاوت می‌شود، برای بعضی از مؤمنین تکرار مرگ و جان‌کندن در برزخ مشاهده شده است.

پس ای برادران من از وقوف‌های برزخ و مرگ‌های آن بترسید، هر کسی بنگرد که برای فردا چه پیش فرستاده است. پس آنچه که وارد شده مبنی بر این که مؤمن از دنیا بیرون نمی‌رود مگر بعد از پاکی و طهارت از گناهان در مورد کسی است که از حدود نفس خود خارج شده باشد، یا نیروی محرک بر خروج داشته باشد.

و آنچه که اشعار به وقوف در برزخ دارد در مورد کسی

است که از حدود نفس خویش خارج نشده و نیروی محرک
برخروج هم نداشته باشد.

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ﴾ کلمه‌ی

«صور» باضمّ صاد و سکون واو شاخی است که در آن دمیده می‌شود، در
اخبار وارد شده که آن شاخی از نور است که اسرافیل در آن
می‌دمد، آن دارای یک سر و دو طرف است، پس اسرافیل در آن
میدمد، صدا از طرفی که به‌سوی زمین است در می‌آید و در
نتیجه همه‌ی اهل زمین می‌میرند.

از طرفی که به‌سوی آسمان‌هاست صدایی بیرون می‌آید؛
پس اهل آسمانها می‌میرند، سپس زمین و آسمانهای خالی از اهل
و سگان هر چقدر که خدا بخواهد میماند پس از آن که خداوند
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را نیز می‌میراند.

سپس خداوند در صور می‌دمد، یا اسرافیل را زنده می‌کند
و به او امر می‌کند که بار دیگر در صور بدمد.

صور دارای سوراخهایی است به عدد ارواح خلائق، پس
صدا از یکی از دو طرفش که به سوی آسمانهاست خارج می‌شود.
پس در آسمانها کسی نمی‌ماند مگر آن که زنده می‌شود و
می‌ایستد و به حالت اوّلی بر می‌گردد، حاملین عرش بر می‌گردند و
بهشت و جهنّم حاضر می‌شوند، خلائق برای حساب حشر

می‌شوند.

بعضی گفته‌اند: لفظ «صور» در اینجا و در امثال آیه هر جا که ذکر شده جمع صورت به معنای هیئت و شکل است. و به امام سجّاد علیه السلام نسبت داده شده که از او از دو نفخ و دوباره دمیدن سؤال شد، این که مدّت بین دو دم چقدر است؟ فرمود: مدّت بین دو دم مقداری است که خدا بخواهد. عرض شد ای فرزند رسول خدا به من خبر بده چگونه در صور نفخ می‌شود؟

فرمود: اما دمیدن اوّل چنین است که خدای تعالی به اسرافیل امر می‌کند که به دنیا هبوط کند، در حالی که صور همراه اوست، صور یک سر و دو طرف دارد، فاصله بین سر هر طرف تا طرف دیگر همانند ما بین آسمان و زمین است، پس وقتی ملایکه دیدند اسرافیل با صور به دنیا هبوط کرده می‌گویند: خداوند اذن داده که اهل زمین و آسمان بمیرند.

امام سجّاد علیه السلام فرمود: پس اسرافیل به حظیره‌ی بیت المقدّس هبوط می‌کند در حالی که او روبه روی کعبه است، وقتی اهل زمین او را دیدند می‌گویند: خداوند به مرگ اهل زمین اجازه داده، پس اسرافیل يك بار در صور می‌دمد، صدا از طرفی بیرون می‌آید که رو به زمین است، پس در زمین صاحب روحی باقی نمی‌ماند مگر

آن‌که صیحه کشیده و می‌میرد، بار دیگر صدا از طرفی بیرون می‌آید که رو به آسمان‌هاست، پس در آسمان‌ها صاحب روحی نمی‌ماند مگر آن‌که صیحه کشیده و می‌میرد، فقط اسرافیل زنده می‌ماند امام سجّاد علیه السلام ادامه داد: پس خداوند به اسرافیل می‌فرماید: ای اسرافیل بمیر، پس اسرافیل می‌میرد، همه در همین حالت مرگ به مقداری که خدا بخواهد می‌مانند، سپس خداوند به آسمانها امر می‌کند که به جریان بیافتند، به کوهها امر می‌کند که حرکت کنند، این است معنای قول خدا که فرمود: «یوم تمور السّماء موراً و تسیر الجبال سیراً».

یعنی زمین گسترش پیدا می‌کند و تبدیل به زمینی غیر از این زمین می‌شود، یعنی زمینی می‌شود که بر روی آن گناه نشده‌است، کوه و گیاه در آن نیست، همانطور که زمین را بار اوّل گسترش داد، عرش خود را بر آب برمی‌گرداند همانطور که بار اوّل چنان بود در حالی که خدای تعالی مستقلّ به عظمت و قدرت خویش است.

امام سجّاد علیه السلام ادامه داد: در این هنگام جبّار تبارک و تعالی با صدای بلندی از جانب خودش ندا می‌کند به طوری که همه‌ی اقطار آسمانها و زمین‌ها می‌شنوند: امروز ملک و پادشاهی از آن کیست؟ پس هیچ کس جواب نمی‌دهد، در این هنگام جبّار عزّوجل

به خودش جواب می‌دهد و می‌گوید: «لله الواحد القهار» و من بر همه‌ی خلائق غالب هستم و همه را من میراندم، به درستی که من خدا هستم و جز من هیچ پرستیده و خدایی نیست، من دارای شریک و وزیر نیستم، خلقم را با دست خود آفریدم، آنان را با مشیّت خود میراندم، آنان را با قدرت خود زنده می‌کنم.

امام سجّاد علیه السلام فرمود: پس جبار تبارک و تعالی بار دیگر در صور می‌دمد، از آن طرف که رو به آسمان‌هاست صدایی بیرون می‌آید، پس در آسمانها کسی نمی‌ماند جز این‌که زنده شده و می‌ایستد همانطور که پیش از آن بوده‌است، حاملین عرش بر می‌گردند، بهشت و جهنّم حاضر می‌شود، خلائق برای حساب فراهم می‌آیند.

و اخبار دیگری در این زمینه غیر از این خبر به طور مفصّل وارد شده که هر کس بخواهد به کتابهای مفصّل مراجعه کند.

و چون نسبت‌های جسمانی از قبیل مناسبت‌ها (نسبی)، دامادی (سببی) و همچنین ولای عتق جز به توسط ماده‌ی جسمانی و اعتبارات آن حاصل نمی‌شود اعمّ از این‌که تناسب بین دو نفس با همان نسبت جسمانی حاصل بشود یا نشود، با دمیدن و نفع اوّل

. عتق: ع.ع) آزاد شدن، آزاد شدن بنده‌ی زرخرید از قید بندگی و نیز به معنای شرف و نجات و آزادگی. فرهنگ عمید

نفوس از ماده‌ی جرمانی خالص و پاك می‌شوند اعم از اینکه به بدن‌های مثالی متعلق باشند یا مجرد از آن باشند، با نفع‌ی دوّم موادّ بر نمی‌گردند، بلکه اجسام در حال تجرّد از موادّشان بر می‌گردند... لذا هر نوع نسبت و دوستی جسمانی در هر دو نفع منقطع می‌شود غیر از نسبت‌های روحانی که برای انسان با یکی از دو بیعت یا با سنخیت و توادد بین متناسبین حاصل می‌شود، پس دیگر نسبت‌های جسمانی بین آنان باقی نمی‌ماند.

﴿يَوْمَ مَئِدٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾ در آن روز کسی حال کسی را نپرسد، امّا در نفع اوّل که واضح است، امّا در نفع دوّم پس مقصود موقف حساب است، نه جمیع مواقف؛ زیرا در بعضی مواقف بعضی بر بعضی روی آورده و حال همدیگر را می‌پرسند.

﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ پس آنانکه میزان (کردارهای پسندیده و شایسته‌شان) سنگینی کند رستگارند.

تحقیق وزن، میزان و بیان موازین در نظیر این آیه (اوّل سوره‌ی اعراف) گذشت.

آیات ۱۰۳-۱۱۸

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا
 أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (۱۰)

وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ﴿١﴾ أَلَمْ تَكُنْ ءَايَتِي تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ
 فَاكُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ ﴿١﴾ قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا
 وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿١﴾ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا
 ظَالِمُونَ ﴿١﴾ قَالَ أَحْسُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ﴿١﴾ إِنَّهُ
 كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا
 وَأَرْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّحِيمِينَ ﴿١﴾ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ
 سِخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿١٠﴾
 إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْفَآئِزُونَ ﴿١﴾
 قُلْ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿١﴾ قَالُوا لَبِئْنَا
 يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِّ الْعَادِينَ ﴿١﴾ قُلْ إِنْ لَّبِئْتُمْ
 إِلَّا قَلِيلًا لَّوْ أَنْكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١﴾ أَفَحَسِبْتُمْ أَنْمَّا
 خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿١﴾ فَتَعَالَىٰ اللَّهُ
 الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ﴿١﴾
 وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا
 حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿١﴾ وَقُلْ رَبِّ
 أَعْفِرْ وَأَرْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّحِيمِينَ ﴿١﴾

ترجمه

و کسانی که کفّی اعمال [خیر] شان سبک باشد، آنان کسانی هستند که رستگارند. چهره‌هایشان را آتش می‌گذارد، ایشان در آن ترشو هستند. [به آنان گویند] آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد، شما آنها را دروغ می‌انگاشتند؟ گویند پروردگارا شقاوت ما بر ما چیره شد و قومی گمراه بودیم. پروردگارا ما را از آن [جهنّم] بیرون آور، اگر [به کارهای گذشته] بازگشتیم، آنگاه ستم پیشه‌ایم. گوید در آن گم شوید، با من سخن مگویید. چرا که گروهی از بندگان من بودند که می‌گفتند پروردگارا ایمان آورده‌ایم، ما را بیامرز و بر ما رحمت آور، تو بهترین مهربانانی. آنگاه شما ایشان را به ریشخند می‌گرفتید، تا آنجا که یاد مرا [از بس به آنها پرداختند] از خاطر شما بردند، به آنان می‌خندیدند. امروز به خاطر صبری که پیشه کرده بودند، پاداششان می‌دهم؛ گوید چه مدّت در روی زمین، به شمار سالیان، به سر بردید؟ گویند [به اندازه‌ی] روزی یا بخشی از روز به سر بردیم، [باید] از شمارگران بپرسی. گوید اگر می‌دانستید جز اندکی به سر نبرده‌اید. آیا پنداشته‌اید که شما را بیهوده آفریده‌ایم، شما به نزد ما بازگردانده نمی‌شوید؟ بزرگا خداوند که فرمانروای بر حقّ است، خدایی جز او نیست که پروردگار عرش گرانقدر است. و هر کس در جنب خداوند خدایی دیگر پرستد که در این کار حجّتی ندارد؛ جز این نیست که حسابش با پروردگارش است؛ آری کافران رستگار نمی‌شوند. و بگو پروردگارا بیامرز و رحمت آور و تو بهترین مهربانانی.

تفسیر

﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ﴾ آن کسی که اعمالش سبک وزن است نفس خویش را به زیان افکنده، زیرا کالای خویش را که عبارت از فطرت انسانی و مدت عمر بوده است ضایع کرده است، بدون این که کمالی برای خود کسب کند، پس کالای خویش را بدون عوض از بین برده است.

﴿فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ﴾ و آنان در جهنم جاودانه هستند، چون فطرتی که سازگار با جهنم نباشد و آنان را از جهنم خارج سازد برایشان باقی نمانده است.

﴿تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارُ﴾ «لَفْحُ النَّارِ» آتش با گرمی سوزانید (یعنی آتش رخسار آنانرا می‌سوزاند)، هر دو جمله خبری بعد از خبر هستند، یا «الذین خسروا أنفسهم» صفت، «فی جهنم خالدون» خبر آن است، یا «فی جهنم خالدون» حال است، «تلفح و جوههم» خبر، یا هر دو جمله‌ی حالند به صورت دو حال مترادف یا مداخل یا هر دو جمله مستأنف‌اند.

﴿وَهُمْ فِيهَا كَالْحُونِ﴾ «كلح» بر وزن «منع» کلوحاً، کلاحاً با ضمّه‌ی هر دو به معنای برگشتن دو لب است به بالا و پایین در حالت عبوسی خواه در تبسم باشد یا غیر تبسم، این جمله حالیه یا معطوفه است، یعنی در آنجا با ترشروی ناشی از عذاب

به سر می‌برند.

﴿الْم تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى﴾ این جمله مستأنفه به تقدیر قول، جواب پرسش مقدر است، گویا که گفته شده: به آنان در این هنگام چه گفته می‌شود؟

پس فرمود: جهت سرزنش آنان گفته می‌شود: «الْم تَكُنْ آیاتی تتلی علیکم» آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد. ﴿عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكذِبُونَ﴾ و شما تکذیب می‌کردید؟! ﴿قَالُوا﴾ این جمله «قالوا» نیز پاسخ پرسش مقدر است، گویا که گفته شده: آنان چه می‌گویند؟

پس فرمود: آنان چنین می‌گویند، لفظ ماضی بدان جهت آورد که وقوع آن محقق است.

﴿رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا﴾ می‌گویند: پروردگارا شقاوت ما بر ما غلبه کرد و نگذاشت تا ما پیرو تو باشیم، ما را به تکذیب آیات و سوء عاقبت رهنمون گشت. ﴿وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ﴾ و ما بر حبّ فطرت قومی گمراه بودیم.

﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا﴾ ای پروردگار ما، ما را از جهنم بیرون آور.

پس اگر برگشتیم به آنچه که در آن بودیم ﴿إِنَّا ظَالِمُونَ﴾

ما ظالم و ستمگر هستیم، گویا از تکذیب آیات در دفعه‌ی اوّل عذر آوردند به این‌که آنان مغلوب شقاوت خویش بودند، رادع و مانعی از پیروی شهوت نداشتند، نه از جانب نفسهایشان و نه از خارج، چون از راه گمراه بودند، پس ممکن نبود که بتوانند به آثار راه متوسّل گردند.

زیرا آثار راه برایشان روشن نبود و راهنمایی صاحب طریق نیز به گوششان نرسیده بود، چون گمراه بودند. و لذا وقتی راه و عقبات آن را دانستند آرزوی بازگشت به دنیا را نمودند، گفتند: اگر به دنیا برگردیم چون طریق و آثار و عقبات آن را دانستیم دیگر تکذیب ننماییم، از راه خارج نشویم و آن را گم نکنیم.

و هرگاه راه را گم نکنیم صاحب راه را نیز گم نخواهیم کرد، هرگاه صاحب راه را گم نکنیم تکذیب آیات نخواهیم کرد، اگر آن وقت تکذیب کنیم ما ظالم و ستمگر خواهیم بود، که تکذیب را که برای ما شایسته نبود - به جای تصدیق گذاشتیم که شایسته‌ی ما بود، امّا تکذیب سابق و بار اوّل پس آن مقتضای گمراهی ما بود، ظلم و ستمی از جانب ما نبود.

﴿قَالَ أَحْسَوْا فِيهَا﴾ لفظ «احسا» کلمه‌ای است که برای بازداشتن سگ و زجر آن گفته می‌شود، یعنی بروید

گم شوید (به ضجه!) ﴿وَلَا تَكَلَّمُونَ﴾ سخن نگویید.

این دو کلمه‌ی «اخشوا» و «ولا تکلمون» اظهار نهایت خشم بر آنان،

ردع آنان از ساحت حضور و محلّ خطاب حقّ تعالی است.

﴿إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ﴾ گروهی از

بندگان من با زبان حال و قال می‌گویند:

﴿رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَأَرْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ

الرَّاحِمِينَ﴾ بار پروردگارا ایمان آورده‌ایم، ما را بیامرز؛ بر ما

رحمت آور که تو بهترین مهربانانی.

منظور جماعتی از بندگان هستند که تولّای علی (علیه السلام) را با

بیعت خاصّ دارند که متوسّل شده و تضرّع نموده و به خدا پناه

می‌آورند.

﴿فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا﴾ همانهایی که شما به

ریشخندشان می‌گرفتید؛ لفظ «سخریا» با ضمّه سین و کسره‌ی آن

خوانده شده است.

﴿حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي﴾ چون شما مشغول استهزای

مؤمنین بودید ذکر مرا فراموش کنید؛ نه این که شما به مقتضای

فطرت تان گمراهی بوده باشد.

﴿وَكَنتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ﴾ و بر آنان می‌خندیدید، در

حالی که اولیای من بودند، استهزای شان استهزای من به شمار

می‌رفت، لذا من هم شما را چنین جزا و پاداش دادم، مؤمنین را در نهایت اکرام؛ اکرام نمودم.

﴿إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا﴾ و من هم به جهت صبرشان بر استهزا و آزار شما امروز به آنان پاداش داده‌ام. ﴿أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ لفظ «انهم» با فتحه‌ی همزه خوانده

شده تا مفعول «جزیتهم» باشد، با کسره‌ی همزه خوانده شده تا مستأنف و در مقام تعلیل باشد، یعنی به مؤمنین پاداش دادم به بهترین پاداش‌ها، بدین گونه که آنان را مخصوص به رستگاری و نجات قرار دادم، یا آنان را به مقصودهایشان یا به کمالات انسان و لذایذ آن به طور مطلق رساندم.

﴿قَالَ﴾ خداوند یا ملایکه‌ی آنان گفت، لفظ «قال» «قل» خوانده شده بنا بر این که امر به ملایکه‌ی موکل آنان شده باشد.

﴿كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ﴾ در هنگام زندگی دنیا، یا در زمین قبرها پس از مرگ چه مدت درنگ کردید.

﴿قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ﴾ آنان به جهت وحشت و ترسی که پیدا کرده بودند مدت زندگی در دنیا یا در قبرها را اندک شمردند.

﴿فَأَسْأَلِ الْعَادِينَ﴾ پس از ملایکه که پرس که بر حفظ سالها، ماهها و روزها موکلند آنان بر صدق گفتارشان ملایکه را به

شهادت می‌طلبند، یا گویا که آنان توجه دارند که خلط کرده و در تعیین روزها و ماهها متحیر گشته‌اند، می‌گویند: ما به آنچه می‌گوییم علم نداریم از ملایکه پرس.

﴿قَالَ﴾ خداوند یا فرشته می‌گوید، لفظ «قال» مانند سابق «قل»

خوانده شده‌است.

﴿إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ شما کم درنگ کردید اگر بدانید آنچه را که خلط کردید، ممکن است لفظ «لو» برای تمنی باشد، یعنی ای کاش می‌دانستید.

﴿أَفَحَسِبْتُمْ﴾ آیا تأمل نکردید، یا اهمال کردید و این

چنین گمان کردید؟!

﴿أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾ که ما شما را بیهود آفریدیم لفظ

«عبث» «بر وزن» «فرح» به معنای بازی و بازیچه و بر وزن «ضرب»

به معنای خلط کردن است.

﴿وَأَنْتُمْ إِلَيْنَا لُتْرُجَعُونَ﴾ این جمله مستأنف و جواب

سؤال مقدر به تقدیر قول است.

یعنی می‌گوییم: آیا گمان کردید شما را بدون کمال جویی و

بقایتان آفریدیم؛ پس شما تکذیب کردید و خواسته‌های خود را

پیروی نمودید و از فرستادگان و جانشینان ما اعراض کردید؟

﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ﴾ پس از خدای حق که هیچ

شایبیه‌ی باطل در آن نیست سزاوار نیست که فعلی عبث یعنی کاری که غایت نداشته باشد، انجام دهد، او از بیهوده کاری بسی فراتر برترست.

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ معبود و خدایی جز او نیست، پس احتیاج به کسی نیست که او را کمک کند، لازم باشد تا مخلوقی بیافریند که او را مساعدت و کمک نمایند، سپس آنان را بدون غایت و هدف هلاک سازد.

﴿رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ﴾ او پروردگار عرش کریم است و کسی که پروردگار عرش باشد که آن همه‌ی موجودات است دیگر احتیاجی به خلق ندارد، بلکه آن‌ها را خلق می‌کند تا بر آنان جود و بخشش کند.

﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ این جمله حالیه یا معطوف بر «لا اله الا هو» است یعنی کسی که به جای حق تعالی خدای دیگری فرا می‌خواند مانند بت‌ها، ستارگان (روشنایی)، (تاریکی)، ظلمت، اهریمن (و اهورا مزدا)، یا کسی که با علی علیه السلام امام دیگری را بخواند که ﴿لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾ برهان و دلیلی بر آن ندارد.

چون کسی که خدای حقیقی را می‌خواند بر خدایی او برهان و دلیل دارد، مانند کسی که انبیا و اولیا علیهم السلام را می‌خواند از باب این‌که برهان صدق

آنان در ادعایشان ظاهر و آشکار است، در نتیجه چنین شخصی موحد است، نه مشرک و مثاب است، نه معاقب، ولی کسی که خدا یا امامی را فرا می‌خواند که برهان بر صدق او ندارد.

﴿فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ حساب او نزد پروردگارش است، این جمله کنایه از شدت عقاب و بدی حساب است.
 ﴿إِنَّهُ لَا يَفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ جواب سؤال از علت است، گویا که گفته است: چنین شخصی کافر است، کافران رستگار نمی‌شوند.

﴿وَقُلْ﴾ خطاب به محمد ﷺ یا عام است و عطف بر مقدر، گویا که گفته است: به یاد آور، یا یاد آوری کن، متوسل به ما باش، از ما درخواست کن، بگو: ﴿رَبِّ اغْفِرْ﴾ پروردگارا بدی‌های ما را که لازمه‌ی مشغول شدن به کثرت‌های وجود ما و کثرت‌های خارج از وجود ما است ببخشای، از قبیل پیروی کردن از هواهای خود و نظر کردن در کارها به غیر تو.

﴿وَأَرْحَمٌ﴾ و پس از آمرزش بر ما ببخشا و رحمت کن
 ﴿وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ در حالی که تو بهترین مهربانانی.

این عبارت جمله حالیه است، ذکر خدای تعالی است بدین گونه که او را به کمال مسئول خودش متصف می‌سازد، تا از خدا طلب رحمت و مهربانی کند.

۲۴ سُورَةُ النُّورِ

همه‌ی این سوره (بدون اختلاف) مدنی و مشتمل بر ۶۴ آیه

است

روایت شده‌است از رسول خدا ﷺ که فرمود: زنان را در غرفه‌ها فرود نیاورده نوشتن پیام‌زید و آنان را ریسندگی و سوره‌ی نور پیام‌زید^(۱).

از امام صادق ع آمده‌است: اموال و فروج خویش را با تلاوت سوره‌ی نور حفظ کنید، زنانتان را با این سوره حفظ نمایید، که هر کس در هر شب یا در هر روز بخواند این سوره مداومت نماید کسی از خانه او تا آخر زنا نمی‌کند تا مرگش فرارسد^(۲).

آیات ۱-۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ م

۱. تفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۵۲ و الکافی ج ۵ ص ۵۱۶ ح ۱

۲. تفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۵۲ و ثواب الاعمال ص ۱۳۵ ح ۱

بَيَّنَتْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (١) الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ
وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ
اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهِدُ
عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (٢) الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا
زَانِيَةً أَوْ مَشْرُكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ
وَ حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (٣) وَالَّذِينَ يَرْمُونَ
الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ
ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ
هُمُ الْفَاسِقُونَ (٤) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَلِكَ
وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (٥) وَالَّذِينَ يَرْمُونَ
أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَدَتْ
أَحَدُهُمْ أَرْبَعُ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (٦)
وَالْخَمِيْسَةُ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (٧)
وَيَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ
إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (٨) وَالْخَمِيْسَةُ أَنْ غَضَبَ اللَّهِ
عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (٩) وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ

وَرَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ (۱)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده مهربان.

این سوره‌ای است که فرو فرستاده و [احکام] آن را واجب گردانده‌ایم، در آن آیاتی روشن‌گر نازل کرده‌ایم باشد که پند گیرند. زن و مرد زناکار [بکر] را (به هر یک از آنان) یکصد تازیانه بزنید، اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارید، در دین الهی، در حقّ آنان دچار ترحّم نشوید؛ و گروهی از مؤمنان، در صحنه‌ی عذاب کشیدن آنان حاضر باشند. مرد زانی نباید جز با زن زانی یا زن مشرک ازدواج کند، همچنین با زن زانی نباید جز مرد زانی یا مشرک ازدواج کند؛ و این کار بر مؤمنان حرام گردیده است. و کسانی که به زنان پاکدامن تهمت [زنا] می‌زنند، سپس چهار شاهد نمی‌آورند، ایشان را هشتاد تازیانه بزنید، دیگر هرگز شهادت آنان را قبول نکنید، اینانند که فاسقند. مگر کسانی که پس از آن توبه کنند و کار شایسته پیش بگیرند، که خداوند آمرزگار مهربان است. و کسانی که به زنانشان تهمت [زنا] می‌زنند، شاهدی جز خویشان ندارند، [باید] چهار بار به نام خداوند سوگند بخورند که ایشان راستگو هستند. و بار پنجم بگویند که لعنت الهی بر او باد اگر از دروغگویان باشد. و عذاب [حدّ] را این کار از زن، باز می‌دارد که چهار بار سوگند به نام خداوند بخورد که او [شوهرش] از دروغگویان است. و بار پنجم بگوید که خشم الهی بر آن زن باد اگر آن مرد از راستگویان باشد. و اگر بخشش و بخشایش الهی و رحمت او بر شما نباشد و این که خداوند توبه‌پذیر فرزانه است [کار بر شما دشوار می‌گردد].

تفسیر

﴿سُورَةٌ﴾ در اوّل سوره‌ی فاتحه بیان لفظ «سوره» گذشت، در اینجا مرفوع خوانده شده تا مبتدا یا خبر برای محذوف باشد، یا مبتدا باشد و ﴿أَنْزَلْنَاهَا﴾ خبر آن، مجوز مبتدا بودن آن این است که تنوین برای تفخیم یا تنويع است.

لفظ «سوره» با نصب خوانده شده تا مفعول فعل محذوف باشد بدون آن که فعل از لفظ مفعول باشد، یا مفعول فعل محذوف باشد که «أَنْزَلْنَاهَا» آن را تفسیر می‌کند.

﴿وَفَرَضْنَاهَا﴾ و آن را زمان‌بندی کرده و تعیین نمودیم، یا آنچه را که در سوره است بر مردم واجب کردیم، یا آن را تفصیل و تمییز دادیم، احکام موجود در سوره را تمییز دادیم، یا آن را عطا کردیم.

﴿وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ﴾ در آن سوره آیات تدوین نازل نمودیم.

﴿بَيِّنَاتٍ﴾ معانی آن آیات روشن است، یا بیان‌کننده و روشن‌سازنده مقاصد است، یا احکام تکلیفی در صورت کلمات و حروف است که مصالح آن‌ها ظاهر و روشن است.

﴿لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ شاید شما مصالح و حکمت‌های آن احکام را یاد آورده به آن‌ها دانا شوید: پس از این مقدمه به مسأله

مورد خطاب پرداخته فرمود:

حدِّ زنا

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي﴾ زناکننده‌ی زن و مرد حکم آن دو چنین است .

یا لفظ «الزَّانِيَةُ» مبتدا (فَاجِلِدُوا) خبر آن است و داخل شدن فاء در «فاجلدوا» به تقدیر «اما» یا به توهم آن است از باب این‌که مقام مقام تفصیل است، یا مبتدا متضمن معنای شرط است، چون لفظ «الزَّانِيَةُ» به معنای کسی است که زنا کرده است.

و لفظ «الزَّانِيَةُ» و «الزَّانِي» هر دو با نصب خوانده‌شده، برای آن دو فعل ناصب از ماده‌ی فعل متأخر در تقدیر گرفته شده، یعنی از ماده‌ی «اجلدوا» یا از ماده‌ی دیگر از قبیل «اذکروا» یا «احضروا».

و تقدیم زن زناکار با این‌که مرد سزاوارتر به تقدیم است، از آن جهت است که زنا از جانب زن قبیح‌تر است، نیز شأن زن به مقتضای فطرتش این است که خود را از مردان نگهدارد، ولی اگر مرد را تمکین داد به عقاب سزاوارتر می‌شود، روی همین جهت است که حدّ زن مساوی حدّ مرد است.

خدای تعالی فرمود: ﴿كُلٌّ وَاحِدٌ مِنْهُمَا مِائَةٌ جَلْدَةٍ﴾ هر

کدام را یک صد تازیانه بزیند با این‌که شأن زن در حدود این است که نسبت به مردان تخفیف داده شود.

﴿وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ﴾ لفظ «بهما» متعلق به

«لَا تَأْخُذْكُمْ» است، باء برای صبیبت یا آلت است، یا جار و مجرور متعلق به

«رأفة» می‌باشد و تقدیم آن بر مصدر به جهت ظرف بودن آن است.

(فِي دِينَ اللَّهِ) ظرف لغو، متعلق به «اجلدوا» یا به «لَا تَأْخُذْكُمْ» یا به

«رأفة» است، که دین خدا تشبیه به مکان مخصوص شده است.

یا ظرف مستقر است حال از فاعل «اجلدوا» یا از مفعول آن، در

صورتی که حال از مفعول باشد مفید این است که اگر آن دو در دین خدا نباشد

تازیانه زده نمی‌شوند، ممکن است حال از مفعول «لَا تَأْخُذْكُمْ» یا صفت

«رأفة» باشد، فایده‌ی این تقيید برای تنبیه جهت خلوص از شایبه‌ی هوای

نفس است (در این صورت معنای آن این است که در اجرای دین خدا رأفت

نورزید).

﴿إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ اگر به خدا

و روز واپسین ایمان دارید.

این جمله قید «جلد» یا قید عدم اخذ رأفت و رقت است،

جمله‌ی شرط برای تهییج و تحریک است.

﴿وَلَيْشُهِدَ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ و

باید عذاب و تازیانه‌ی زن و مردزناکار را گروهی از مؤمنین

شاهد باشند که حدّ اقل آن سه نفر است، بعضی اقل آن را يك نفر گفته‌اند و برخی آن را چهار نفر دانسته‌اند.

زیرا کمترین تعدادی که زنا با آن ثابت می‌شود شهادت چهار نفر است و بعضی عدد آن‌ها را منوط به رأی امام دانسته‌اند. و مقصود از حاضر کردن گروهی از مؤمنین برای دیدن و مشاهده‌ی عذاب و تازیانه‌ی عقوبت زناکار است، بدین معنا که علاوه بر عقوبت و عذاب تازیانه عقوبت رسوایی هم داشته باشند تا عذاب آنان شدید و عبرت دیگران باشد.

این آیه در بیان حدّ زناکار مجمل است، چون دو زناکننده یا هر دو یا یکی از آن دو از اهل ذمه‌اند یا هر دو مسلمان هستند، به هر تقدیر یا زنا‌ی هر دو محصنه است یا غیر محصنه، یا هر دو بکر هستند یا غیر بکر، یا هر دو حرّ آزادند یا بنده، هر يك از این موارد حکم مخصوص به خود را دارد، آنچه که در آیه آمده است حکم دو مسلمان آزاد است که هر دو بی همسر و عذب باشند.

روایت شده که پنج نفر را پیش عمر آوردند که در زنا گرفتار شده بودند، پس عمر دستور داد که بر هر يك از آنان حدّ اقامه شود، امیرالمؤمنین علیه السلام در آن مجلس حاضر بود، فرمود: ای عمر این که گفתי حکم آن پنج نفر نیست.

عمر گفت: تو بر آنان حدّ جاری کن، پس علی علیه السلام یکی را

جلو انداخت و گردنش را زد، دیگری را سنگسار نمود، سوّمی را حدّ زد، در چهارمی نصف حدّ جاری ساخت و پنجمی را تعزیر نمود؛ پس عمر متحیّر شد و مردم از کار علی علیه السلام تعجب کردند، عمر گفت: یا ابوالحسن پنج نفر در یک قضیه پنج نوع حدّ بر آنان جاری ساختی که هیچ یک از حدود شبیه حدّ دیگر نبود.

پس امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: اما اوّلی چون ذمّی (کافری که در تحت حمایت مسلمانان بود و از حقوق فردی و اجتماعی برخوردار باشد ذمّی است و اگر نبود حربی است) بود و از ذمه‌اش خارج شد و جز شمشیر حدّی نداشت، اما دوّمی مردی بود که زنای محصنه انجام داد و باید سنگسار می شد، سوّمی چون عذب بود و بی همسر حدّش تازیانه بود، چهارمی بنده و مستحقّ نصف حدّ بود، پنجمی دیوانه بود و عقلش را از دست داده بود حدّی نداشت.

و در روایت دیگری شش نفر نقل شده و در آن آمده است که نفر ششم را آزاد کرد، در توجیه مطلب علی علیه السلام فرمود: اما نفر پنجم که زنا در مورد او با شبهه انجام گرفته بود که او را تعزیر و تأدیب نمودیم و نفر ششم دیوانه بود و عقل نداشت و تکلیف از او ساقط بود. (۱)

۱. تفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۱۵ و تفسیر القمی ج ۲ ص ۹۶

تفصیل دوزناکار و حکم آن دو کتابهای فقهی آمده است.
 ﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً
 وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ﴾ در اینجا مرد
 زناکار را مقدم آورد، زیرا مقام برای بیان حکم زن و مرد زناکار
 است و مرد در حکم مقدم بر زن است.

بعضی گفته‌اند: این آیه ردّ کسانی است که تمتّع از زنهاى
 زناکار و تزویج با آنان را جایز و حلال می‌دانند (و مقصود زنهایی
 است که در دنیا به زنا معروف و مشهوراند) به نحوی که مرد
 نمی‌تواند آنان را پاک کرده و از زنا نگهدارد.

و در خبر از امام صادق علیه السلام آمده است، آنان زنان و مردانی
 هستند که به زنا معروف و مشهورند و مردم آنها را به همین
 نشانه می‌شناسند؛ پس هر کس که حدّ زنا بر او جاری شود و یا
 معروف و مشهور به زنا باشد شایسته نیست کسی با او نکاح کند
 تا توبه او معروف و معلوم شود^(۱).

در خبر دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: این حکم در
 صورتی است که زنا علنی و آشکار باشد، اگر انسانی زنا کند و
 سپس توبه نماید می‌تواند که بخواهد از داواج کند^(۲).

۱. تفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۱۶ و الکافی ج ۵ ص ۳۵۴ ح ۱

۲. تفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۱۶

و در خبر دیگری است: خداوند زن و مرد زناکار را مؤمن نام نگذاشته است، چون خدای تعالی آن دو را در مقابل مؤمنین و قرین و همدیف مشرکین قرار داده است^(۱).

پس بنابر آنچه که در اخبار ذکر شده آیه نهی است در صورت اخبار، تأکید آن بیشتر از صورت نهی است و آن کنایه از نهی زن و مرد مؤمن از نکاح زن و مرد زناکار و مشرک است. زیرا که خبر دادن از زانی و زانیه به این که نکاح آنان منحصر در زناکار و مشرک است دلالت می‌کند بر این که عنوان زنا مقتضی انحصار نکاح زناکار در زناکار و مشرک است.

پس هر مرد و زن با عفت که راضی به نکاح زناکار باشد خود به منزله‌ی زناکار است و مرد و زن با عفت راضی نمی‌شوند به منزله‌ی زناکار قرار بگیرند پس آنان بازناکار و مشرک نکاح نمی‌کنند.

و همین معنا که به صورت کنایه مورد اشاره قرار گرفته بود به صورت تصریح در آیه‌ی بعدی آمده و خدای تعالی فرموده:

﴿وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ بر مرد و زن مؤمن چنین نکاحی حرام شده است و اکتفا بر مردان مؤمن کرد از باب تغلیب.

و بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است: کسی که زناکار است جز با کسی که در زنا شریک او یا مشرک است نمی‌تواند همبستر شود. زیرا که شرک از زنا بدتر است، یعنی همسر مرد زناکار یا باید در زنا با او شریک باشد یا حال او بدتر از زناکار باشد. بعضی گفته‌اند: این حکم برای هر مرد و زن زناکار ثابت است، نکاح کسی که موصوف به زنا نباشد بر آن دو حرام است اعم از این که آن دو معروف و مشهور به زنا باشند یا نباشند. سپس این حکم با قول خدای تعالی: «وَأَنْكَحُوا الْأَيَّامِي مَنْكَم... تا آخر آیه» یا معنای آیه مبتنی بر خبر دادن و اخبار است و مقصود این است که زناکار رغبت نمی‌کند و عقد نمی‌کند مگر به زن زناکار را، چرا که سنخیتی بین او و زنهای عفیف و صالح وجود ندارد. پس اخبار از کلّ به اعتبار غالب است، یعنی اغلب موارد این گونه است.

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ﴾ وقتی که حکم مرد و زن زناکار و حدّ آن دو را بیان کرد و بر آنان سخت گرفت خواست این مطلب را بیان نماید که نسبت فاحشه و فحشا به بندگان امر بزرگی است که فاعل آن مستحقّ عذاب است همانند عذاب زانی و زانیه؛ نهایت این است که مرتبه و درجه‌ی عذاب او پایین‌تر از عذاب آن دو است.

و نیز خدای تعالی خواست این مطلب را بیان نماید که اثبات فحشا برای بندگان مانند اثبات سایر حقوق نیست که در آن به دو بیته اکتفا شود تا مردم جرأت نکنند به بندگان نسبت زنا بدهند.

پس فرمود: کسانی که نسبت زنا به مردم دهند به **المُحْصَنَاتِ** زنانی که فرج‌های خویش را با عفت و حفظ حریم اسلام و حریت و بلوغ و عقل محافظت می‌کنند، که مقصود از احسان در اینجا همین معناست.

ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَاَجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً و چهار شاهد هم نیاورند به آن‌ها هشتاد تازیانه بزنید این آیه مانند بیشتر آیات مجمل است.

زیرا ظاهر آن اختصاص نسبت دهنده‌ها به مردان، نسبت داده شده‌ها و متهمین به زناست، در حالی که در نسبت دهنده و نسبت داده‌شده فرق بین زن و مرد، عبد و حر، محسن و غیر محسن، بکر و غیر بکر وجود ندارد.

و نیز فرقی نیست بین این‌که نسبت زنا در حضور متهم یا در غیاب او باشد، در اکثر این چیزها که ذکر شد خلافی نیست و نیز فرقی نیست بین این‌که نسبت دادن به‌طور صریح یا با کنایه باشد.

البته در کنایه باید غیر آن نسبت احتمالی داده نشود، باید نسبت دهنده آشنا به معنای کلمه باشد.

بنابراین اگر بگوید: تو زنا می‌کنی یا پدرت زنا کرده‌است، یا بگوید: ای پسر زنا کار، یا تو عمل قوم لوط انجام می‌دهی، یا تو از پدرت نیستی، یا مادر من هیچ وقت زنا نکرده‌است به صورتی که احتمال جز کنایه در این جمله داده نشود، یا بگوید: من از زنا به دنیا نیامده‌ام، که کنایه از دیگری باشد به نحوی که جز کنایه متحمل نباشد، یا در مقام ناسزا گفتن چیزی بگوید که صریح در نسبت زنا باشد و قصد چنین نسبتی را هم داشته باشد.

به عنوان مثال بگوید: زن تو زنا کار است، یا با قصد نسبت زنا او را به دیوث بودن نسبت دهد... تمام این صورت‌های ذکر شده رمی و نسبت زناست.

ولی اگر مقصود نسبت زنا و اتهام نباشد یا صریح در این معنا نباشد، مثل این که بگوید: تو از حرام زاده شدی، که مشترك بین نسبت زنا و تولد از غذای حرام و انعقاد در حال حیض است در این صورت رمی و نسبت زنا حساب نمی‌شود.

بلی، اگر چنین سخنی را در حضور مسلمان بگوید هتك حرمت او می‌شود و گوینده‌اش استحقاق تعزیر دارد.

و چون خدای تعالی حکم زنای محصنه و حکم لواط و

سحق^(۱) را و قتل و کشتن قرار داده لذا در اثبات آن‌ها وجود چهار مرد را معتبر دانسته است بدون این‌که به‌جای مرد وجود چهار زن را معتبر بداند اعم از آن‌که زنها به‌صورت منفرد و تنها باشند، یا همه باهم باشند.

و این سختگیری بدان جهت است که اثبات آن امور دشوار گردد، برای هر کس که یکی از این کارها را بدیگری نسبت دهد و در اثبات آن چهار مرد شاهد نداشته باشد حدّ قرار داده تا کسی جرأت نسبت این اتهامات را به مردم نداشته‌باشد.

و حتی اگر مردم را در چنان حالی ببیند جرئت ابراز آن را نداشته باشد تا مسلمانان بدون جرم رسوا نشوند، یا مجرم توبه کند و رسوا نگردد و با جرمی که امکان توبه در آن هست و ممکن است بعد از توبه عبادت خدا بنماید کشته نشود.

و نیز عامّه بر خاصّه افترا نبندند، هرگاه خاصّه را در حال متعه دیدند جرأت اظهار پیدا نکنند، چون خدای تعالی می‌دانست که اهل سنّت به‌زودی متعه را انکار خواهند کرد و بر آن سختگیری و مؤاخذه خواهند نمود.

لذا شاهد زنا را فقط چهار مرد قرار داد تا اگر یکی را در حال بهره بردن از متعه دیدند جرأت اظهار نداشته باشند.

۱. لواط همجنس‌گرایی بین دو مرد و سحق همجنس‌گرایی بین دو زن است

زیرا کم اتفاق می‌افتد که چهار مرد بر همبستری اطلاع پیدا کنند اگر چه حلال باشد.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد چرا در زنا چهار شاهد قرار داده شد و در قتل دو شاهد؟ فرمود: خداوند متعه را برای شما حلال کرد، می‌دانست شما به زودی آن را انکار خواهید کرد و بر آن مؤاخذه خواهید نمود، لذا جهت احتیاط به نفع شما چهار شاهد مرد را لازم نمود و اگر چنین نمی‌کرد بر ضرر شما می‌شد و کم اتفاق می‌افتد که چهار شاهد بر یک مطلب اجتماع نمایند^(۱).

و در روایت دیگری فرمود: در زنا دو حد وجود دارد، جایز نیست که هر دو نفر بر یکی شهادت دهند، زیرا که بر مرد و زن هر دو حد جاری می‌شود، بر خلاف قتل که حد فقط بر قاتل جاری می‌شود نه مقتول^(۲).

﴿وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ این جمله عطف است که در آن معنای تعلیل است.

به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده که آیه‌ی «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ» در مدینه نازل شده است، فرمود: خداوند وجود ایمان

۱. تفسیر نورالثقلین ج ۳ ص ۵۷۳ ح ۲۹، المحاسن ص ۳۳۰ ح ۹۲

و علل الشرایع ج ۲ ص ۵۰۹ ح ۱

۲. تفسیر نورالثقلین ج ۳ ص ۵۷۴ ح ۲۹ و علل الشرایع ج ۲ ص ۵۱۰ ح ۳

را از کسی که تهمت می‌زند و افترا می‌بندد و فرموده: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا لَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» (آیا مؤمن مانند فاسق است؟!)، خدای تعالی فاسق را منافق قرار داده و فرموده: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» و خداوند او را از دوستان و اولیای ابلیس قرار داده و فرموده: «إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» (جز آن کس که از جن بود و گفت به امر خدا فاسق بود) و خداوند او را به ملعون قرار داده و فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْسِنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (که در این آیه است)^(۱).

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ مگر آنانی که پس از این توبه کنند و به اصلاح خویش کوشند، در این صورت خدا بر آنها آمرزش و رحمت آورده است.

از امام صادق سؤال شد، چگونه توبه‌ی او شناخته می‌شود؟ حضرت فرمود: خودش را در حضور و پیش مردم هنگامی که تازیانه زده می‌شود تکذیب کند و استغفار خدا نماید. پس اگر چنین کرد توبه‌اش ظاهر شده است^(۲).

و در خبر دیگری از امام صادق عليه السلام آمده است: کسی که

۱. تفسیر نورالتقلین ج ۳ ص ۵۷۳ ح ۲۷

۲. تفسیر البرهان ج ۳ ص ۲۱۴ الکافی ج ۷ ص ۲۴۱ ح ۷

نسبت زنا می‌دهد هشتاد تازیانه به او زده می‌شود، هیچ وقت شهادت او قبول نمی‌شود مگر این‌که توبه کند یا خودش را تکذیب نماید و اگر برای اثبات نسبت زنا اگر سه شاهد از چهار شاهد شهادت دادند و نفر چهارم از شهادت امتناع کرد آن سه نفر تازیانه زده می‌شوند، شهادت آنان قبول نمی‌شود تا این‌که نفر چهارم نیز بگوید: ما آن را مانند میل در سر مه‌دان دیدیم، هر گاه کسی بر علیه خودش شهادت دهد که زنا کرده است شهادت او قبول نمی‌شود تا این‌که چهار مرتبه شهادت را تکرار کند، که هر مرتبه در مقابل يك شاهد باشد^(۱).

بنابراین قول خدای تعالی: «الَّذِينَ تَابُوا» استثناء از: «لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا» یا از: «أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» می‌باشد و ممکن است مقصود از توبه توبه‌ی خاصّ باشد که به دست خلفا و جانشینان خدا جاری می‌شود.

چه اگر چنین توبه‌ای حاصل شود جمیع آنچه را که گذشته می‌پوشاند و از بین می‌برد.

و بنابراین ممکن است استثنای از قول خدا: «فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً» باشد.

مقصود از اصلاح بعد از توبه و بعد از نسبت دادن اصلاح

۱. تفسیر نورالثقلین ج ۳ ص ۵۷۳ ح ۲۸

کردن نفوس خویش با اعمال صالح است، یا مقصود راضی کردن شخص تهمت زده شده و تکذیب کردن تهمت زننده می‌باشد که این تکذیب باید نزد کسی باشد که پیش او تهمت زده و نسبت زنا داده و باعث هتك حرمت طرف مقابل شده‌است، یا مقصود از توبه این است که خودش را جهت اجرای حدّ تسلیم کند بدون این که در قلبش احساس نارضایتی و سختی بکند.

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ﴾ وقتی حکم نسبت زنا به اجنبی و بیگانه را ذکر نمود خواست حکم نسبت دادن زنا را به همسران را ذکر نماید تا این توهم پیش نیاید که نسبت دادن زنا به همسران مانند نسبت آن به بیگانگان است.

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ﴾ شاهد‌ها و گواهانی جز خودشان نداشته باشند، آوردن این استثنای «إِلَّا أَنفُسُهُمْ» مشعر به این است که نسبت زنا دادن گاهی ناشی از ظنّ و تخمین و حدس است، گاهی ناشی از شهود و عیان است، این حکم مربوط به کسی است که شاهد باشد و ببیند، نه کسی که حدس بزند.

﴿فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ﴾ شهادت یکی از آنان به جای چهار شاهد است.

لفظ «اربع شهادات» با نصب خوانده شده تا مفعول مطلق باشد.

بنابر این «شهادة أحدهم» مبتداست و خبر آن محذوف است، آن لفظ «واجبة» یا «عليهم» می‌باشد، ممکن است خبر باشد که مبتدای آن محذوف است، مبتدای محذوف الفاظی از قبیل «الواجب» یا «المعتبر» یا «حکم الله» می‌باشد، یا رفع خوانده شده که در این صورت «شهادة أحدهم» مبتدا و «اربع شهادات» خبر آن می‌باشد، یا «شهادة احدهم» طبق وجوه گذشته است، «اربع شهادات» بدل از آن است.

و مقصود از «أحدهم» يك نفر غیر معین است تا مفید عموم بدلی باشد یعنی شهادت هر يك از آنان جانشین یکی از چهار شاهد باشد.

﴿بِاللَّهِ﴾ لفظ «بالله» متعلق به «شهادات» یا به «شهادة أحدهم» یا متعلق به یکی از آن دو به صورت تنازع است.
 ﴿إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ﴾ شهادت بدهد که در نسبتی که داده از راستگویان است.

و این جمله مفعول «شهادة أحدهم» یا «شهادات» است، عامل از آن جمله معلق است، یا این جمله خبر از «شهادة» است، وجه جواز حمل این جمله بر «شهادة» برای این است که شهادت به معنای قول و گفتار است.

یا جمله مستأنف و جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: او در شهادت چه بگوید، چگونه شهادت بدهد؟

پس خداوند فرمود: [اگر با رعایت شرایط چهار شهادت

سخن [بگوید: او از راستگویان است.
 ﴿وَالْخَامِسَةَ﴾ یعنی شهادت پنجم، ﴿أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ﴾ با
 تخفیف نون «ان» و رفع «لعنة الله» و تشدید نون «ان» و نصب
 «لعنة الله» خوانده شده است.

﴿عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ لعنت خدا بر او اگر از
 دروغگویان باشد، این لعان مرد است، که حکم آن سقوط حدّ قذف
 از او، لزوم جدایی بین او و بین زن است.

﴿وَيَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ﴾ اما وقتی عذاب رجم و سنگ
 از زن برداشته می شود که ﴿أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ
 إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ که چهار بار به خدا سوگند خورد که
 شوهرش در نسبتی که به او داده است از دروغگویان است.

﴿وَالْخَامِسَةَ﴾ لفظ «الخامسة» با رفع خوانده شده تا مبتداء باشد،
 با نصب خوانده شده تا عطف بر «أربع شهادات» منصوب باشد.

﴿أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ﴾ لفظ «ان» با تخفیف نون و «غضب
 الله» مصدر مرفوع، با تشدید نون و «غضب الله» مصدر منصوب
 خوانده شده است.

﴿عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ برای پنجم می گوید
 خشم خدا بر او اگر شوهرش در نسبتی داده است از راستگویان
 باشد.

از امام صادق علیه السلام در جواب کسی که از این آیه سؤال کرده آمده است: او کسی است که به زنش نسبت زنا می‌دهد، پس هرگاه نسبت زنا دهد سپس اقرار کند که به دروغ نسبت داده است به او حدّ زده می‌شود، زنش به سوی او بازگردانده می‌شود، اگر از آن عمل زنا امتناع کرد و اقرار به دروغ نکرد باید چهار مرتبه خدا را شاهد بگیری که او از راستگویان است، در مرتبه‌ی پنجم خودش را لعن کند اگر از دروغگویان باشد و اگر زن بخواهد عذاب را که همان سنگساری است از خودش دفع کند باید چهار مرتبه خدا را شاهد بگیرد که آن مرد از دروغگویان است، مرتبه‌ی پنجم غضب خدا بر آن زن باشد اگر مرد نسبت دهنده از راستگویان باشد.

پس اگر زن چنین نکند سنگسار می‌شود، اگر چنین کند حدّ را از خودش دفع می‌کند، دیگر تا روز قیامت این زن برای آن مرد حلال نمی‌شود.

گفته شد: چگونه است اگر بین آن دو جدایی افکنده شود، آن زن دارای فرزندی باشد که مرده باشد؟

فرمود: مادرش از آن فرزند ارث می‌برد، اگر مادرش بمیرد دایی‌هایش ارث می‌برند، هر کس بگوید او زنازاده است حدّ زده می‌شود.

گفته شد: آیا فرزند به پدر داده می‌شود اگر اقرار به فرزند

داشته باشد؟ فرمود: نه، کرامت و احترامی ندارد، او از فرزند ارث نمی‌برد، فرزند از او ارث می‌برد^(۱).

و در خبر دیگری است: این آیه درباره‌ی مردی از مسلمانان نازل شد که خدمت رسول خدا آمد و ادعا کرد که مردی را با زنش دیده‌است^(۲).

و در خبر دیگری است که عویمر بن ساعده‌ی عجلانی چنین دیده بود و خدمت رسول خدا ﷺ آمد، با هم ملاعنه و لعان کردند.

و در خبر دیگری است: هلال بن امیه به زنش نسبت زنا، با شریک بن سمحاد داد^(۳).

و از امام صادق علیه السلام آمده است: هرگاه مردی به زنش نسبت زنا دهد لعان محقق نمی‌شود تا این که مرد بگوید: من دیدم بین دو پای زن مردی با آن زن زنا می‌کرد^(۴).

و از امام باقر علیه السلام آمده است: امام پشت به قبله می‌نشیند و آن زن و مرد را رو به قبله جلو خودش در محاذات یکدیگر می‌نشانند و ابتدا به مرد خطاب می‌کند و سپس به زن، اگر مرد دو یا سه بار خدا را شاهد گرفت ولی برای بار چهارم و نکول نمود به او

۱. البرهان ج ۳ ص ۱۲۵ و الکافی ج ۶ ص ۱۶۲ ح ۳

۲. البرهان ج ۳ ص ۱۲۵ ۳. البرهان ج ۳ ص ۱۲۵

۴. نورالثقلین ج ۳ ص ۵۷۷ ح ۴۹ و الکافی ج ۶ ص ۱۶۳ ح ۶

حدّ زده می‌شود، بین او و زنش جدایی افکنده نمی‌شود^(۱).

در روایت به این مطلب اشاره شده که چون خداوند برای مرد مدخلی قرار داده که برای غیر او از پدر و فرزند و برادر و غیره شهادت او را خداوند چهار شاهد گرفتن خدا قرار داد تا به جای چهار نفر شاهد باشد و اگر غیر از همسر چنین نسبتی را بدهد به او گفته می‌شود: چه کسی تو را به آن مدخل کرد (اجازه داد) تا چنین چیزی را تو تنها ببینی؟ تو تهمت زننده‌ای.

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ﴾ مکرّر این طلب گذشت که مقصود از فضل رسالت و احکام آن و خود رسول است، مقصود از رحمت ولایت و آثار آن و علی ولیّ الله است.

﴿وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ﴾ اگر نبود فضل و رحمت خدا و این که خدای تعالی توبه پذیر و حکیم است شما را رسوا می‌کرد یا در عقوبت شما عجله می‌نمود.

جواب شرط حذف شده تا حاکی از عقوبتی بزرگ باشد، گویا که عقوبت آنچنان است که ممکن نیست بر زبان جاری شود، نیز شنونده بتواند هر احتمال ممکن را در ذهن خود بدهد.

و نیز برای این است که خدای تعالی به روش و اسلوب خطاب‌ها و گفتگوهای عرفی سخن می‌گوید.

و در عرف کسی که خشمناک شود غضبش شدید گردد و به اوج خود برسد سخن را به اتمام نمی‌رساند و شدت غضب او نمی‌گذارد و سخن به‌درازا بکشد بلکه بعضی از کلام و قسمتی از سخن را حذف می‌کند اگر چه اصل غضب مقتضی طولانی شدن کلام و غلظت و شدت آن است.

آیات ۱۱-۲۰

انَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْأَفْكَ عَصَبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ مَّا كُتِبَ مِنَ الْأَثَمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱)
 لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا أَفْكٌ مُّبِينٌ (۱۲) لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَدَاءِ فَأُولَٰئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۳) وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۴) إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّنْتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ (۱۵) وَ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَّا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ (۱۶)
 يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷)

وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱) إِنَّ
 الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفُحْشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ
 عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ
 لَا تَعْلَمُونَ (۱۹) وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ
 اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (۲)

ترجمه

کسانی که تهمت ناپاکی را در میان آوردند، جماعتی از شما هستند؛
 آن را شری به زبان خویش میندازید، بلکه [در نهایت] خیری برای شماست؛
 بر عهده‌ی هر یک از آنان سهمی از گناه است که مرتکب شده، کسی از آنان
 که عمده‌ی آن را دامن زد، عذابی سهمگین دارد. چرا چون آن را شنیدید،
 مردان و زنان مؤمن در حقّ خویش گمان نیک نبردند و نگفتند که این تهمت
 آشکاری است. چرا بر آن چهار گواه نیاوردند؛ پس چون گواهان را نیاوردند،
 اینان نزد خداوند دروغگو هستند. و اگر در دنیا و آخرت بخشایش و رحمت
 الهی بر شما نبود در آنچه گفت و گو می‌کردید به شما عذابی سهمگین
 می‌رسید. آنگاه که از زبان همدیگر فرا می‌گرفتیدش و دهان به دهان چیزی را
 که به آن علم نداشتید، می‌گفتید و آن را آسان [و ساده] می‌پنداشتید، حال
 آن‌که آن نزد خداوند سترگ است. و چرا چون آن را شنیدید نگفتید که ما را
 نرسد که در این باره سخن گوئیم، پاک‌ا که تویی، این بهتانی بزرگ است.
 خداوند اندرزتان می‌دهد که اگر مؤمن هستید، هرگز مانند آن را تکرار
 نکنید. و خداوند آیاتش را برای شما روشن می‌گرداند و خداوند دانای

فرزانه است. کسانی که خوش دارند که بدنامی در حق مؤمنان شایع گردد، در دنیا و آخرت عذابی دردناک دارند و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید. و اگر بخشایش و رحمت الهی در حق شما نبود و این که خداوند رؤف [و] مهربان است [شما را سخت کیفر می‌داد].

تفسیر

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ﴾ لفظ «افك» بر وزن علم «افكاً» با کسره اول و نیز با فتحه (بر وزن ضرب) به معنای دروغ گفتن می‌باشد، مانند «افك» با تشدید؛ و «افکه عنه» بر وزن ضرب یعنی او را منصرف کرد و برگردانید، یعنی رأی او را برگردانید.

یعنی، کسانی که نظر دیگران را درباره پاکی کسی برگرداندند. (عُصْبَةٌ) ضمیر «منکم» و «لکم» به جماعت و گروه برمی‌گردد، ممکن است به آوردن دروغ و دروغ گفتن برگردد که از جمله‌ی «جاءوا بالافك» استفاده می‌شود.

﴿بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ تهمت زدن و دروغ گفتن آنان به ضرر شما نیست بلکه به نفع تانست، چه آن کفارهی گناهان شما و موجب سبکی بارهای سنگین شماست.

﴿لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ مَا لَکُمْ مِّنْهُ مِمَّا لَمْ يَأْتِ بِغَيْرِهَا﴾ هر مردی از آنان که تهمت و افترا می‌بندد به مقداری که تهمت زده گناه کسب می‌کند.

زیرا بعضی از این گروه افترا می‌بندد و می‌داند که آن افترا

و تهمت، است و برخی سخنی را با ظنّ و تخمین می‌گویند، بعضی از باب تقلید، بعضی گوش فرا می‌دهند و بعضی می‌شنوند، که هر یک از اینان باندازه‌ی خودشان گناه کسب می‌کنند.

﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ﴾ و در این میان کسی است که بالاترین گناه و بیشتر آن را کسب کرد، مانند عبدالله بن ابی سلول که در رأس اصحاب افک و دروغ بود به نحوی که مردم نزد او اجتماع می‌کردند و به آنان از افک سخن می‌گفت و تهمت را تکرار می‌کرد و آن را بین مردم شایع می‌ساخت و می‌گفت همسر پیامبرش با مرد اجنبی خوابیده و تا صبح با او بوده سپس آن مرد آمده و او را می‌کشد و برای آن زن دلّالی می‌کند، به خدا قسم آن زن از آن مرد نجات پیدا نمی‌کند و آن مرد نیز از آن نجات پیدا نمی‌کند.

بعضی گفته‌اند: مقصود مطح بن اثاثه، برخی او را حسان بن

ثابت گفته‌اند.

و ممکن است مقصود از آیه این باشد که تکبر کرد و از اطاعت و انقیاد رسول سرباز زد و احترام رسول خدا را ننمود.

﴿مِنْهُمْ﴾ برای این گروه تهمت زنند.

﴿لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ در تفاسیر خاصّه و عامّه نقل شده که

این آیات درباره‌ی عایشه نازل شده، سبب نزول آن این بوده که

رسول خدا ﷺ در غزوه‌ی بنی‌المصطلق او را با خود برد، رسول خدا هر وقت می‌خواست یکی از زنانش را در غزوه‌ای با خود ببرد بین آنان قرعه می‌انداخت.

پس از بازگشت از آن غزوه هنگامی که نزدیک مدینه رسیدند و اجازه حرکت داده شد عایشه بلند شد و راه رفت تا از لشکر جلو افتاد، وقتی قضای حاجت نمود و کارش را تمام کرد به سوی کاروان حرکت کرد، پس دست به سینه‌اش زد دید گردن‌بندش نیست، جهت پیدا کردن گردن‌بندش دوباره برگشت و در طلب گردن‌بند مقداری معطل شد، جماعتی هم کجاوه‌ی عایشه را حمل می‌کردند آمدند و کجاوه‌ی او را به دوش گرفتند و حرکت کردند و گمان می‌کردند که عایشه گردن‌بندش را پیدا کرده و داخل کجاوه نشسته است، ولی وقتی عایشه به محل فرود لشکر رسید هیچ کس را آنجا ندید، نه صداکننده و نه خواب دهنده‌ای پس در همان منزلی که قبلاً بود همانجا ماند به گمان این‌که جماعت خودشان می‌فهمند که عایشه را گم کرده‌اند.

از سوی دیگر صفوان بن معطل سلمی از پشت سر لشکر عایشه آمد و شب را در همان منزل به صبح رسانید و عایشه را شناخت، از شترش فرود آمد و عایشه را سوار کرد تا پیش لشکر آمدند و پس از این قضیه منافقین تهمت‌ها در حق عایشه گفتند، پس

خدای تعالی این آیات را جهت تبریه‌ی عایشه نازل نمود^(۱).
و از طریق خاصّه نقل شده که این درباره‌ی ماریه‌ی قبطیه
نازل شده است که عایشه به او تهمت زده بود^(۲).

از امام باقر^{علیه السلام} روایت شده که فرمود: وقتی ابراهیم فرزند
رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} از دنیا رفت رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} به شدّت اندوهناک شد،
پس عایشه به او گفت: چه چیز تو را اندوهناک کرده است؟

او جز فرزند جریح چیزى نیست، پس رسول خدا^{صلی الله علیه و آله}
علی^{علیه السلام} را به دنبال جریح قبطی درب بستان رازد، جریح نیز آمد تا
در را باز کند، وقتی جریح علی^{علیه السلام} را دید و خشم و غضب علی^{علیه السلام}
را درک کرد پشت بر در کرد و برگشت و درب بستان را باز نکرد.

پس علی^{علیه السلام} به دیوار پرید و داخل بستان شد و به دنبال
جریح رفت، جریح پشت به علی نمود و فرار کرد، چون ترسید که
علی^{علیه السلام} به او برسد بالای درخت خرما رفت و علی^{علیه السلام} هم به دنبال
او بالای درخت رفت، وقتی جریح دید علی به او نزدیک شد خود
را از بالای درخت به پایین انداخت و عورتش نمایان شد که
ناگهان نه علامت مردان را داشت و نه علامت زنان را، پس علی^{علیه السلام}
به سوی پیامبر^{صلی الله علیه و آله} برگشت و گفت: ای رسول خدا وقتی مرا برای

۱. مجمع‌البیان ج ۸-۷ ص ۱۳۰ و تفسیر البیضاوی ج ۲ ص ۱۱۹

۲. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۴۲۳

کاری می‌فرستی من باید مانند میخ گذاخته شوم تا آن کار را انجام دهم، یا صبر و تأمل نمایم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: بلکه صبر و تأمل نما، علی رضی الله عنه عرض کرد: قسم به خدای که تو را به حق مبعوث نمود جریح نه علامت مردان را دارد و نه علامت زنان، پس رسول خدا فرمود: حمد خدایی را که از ما اهل بیت بدی را برگرداند^(۱).

و حکایت نسبت دادن ماریه به نحو دیگری نیز روایت

شده است^(۲).

﴿لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ
وَالْمُؤْمِنَاتُ بَأَنْفُسِهِنَّ خَيْرًا﴾ چرا وقتی آن تهمت را شنیدند مردان و زنان شوش در حق خودهایشان گمان خیر کردند؟! در این آیه موضوع سخن را از غایب به مخاطب کشاند تا این نکته را بفهماند که ایمان مقتضی ظنّ و گمان خیر به مؤمن است، چون ایمان به بعضی معنای اسلام مقتضی تسلیم و عدم استبداد به رأی پیروی نکردن به مقتضای هوای نفس است، نیز مقتضی ظنّ تسلیم و انقیاد به مؤمنین است، با وجود ظنّ تسلیم به مؤمن دیگر ظنّ و گمان پیروی هوای نفس و فحشا باقی نمی‌ماند. و ظرف را «بأنفسهم» مقدم نمود چون مقصود توییح و سرزنش کردن

۱. نورالتقلین ج ۳ ص ۵۸۱ ح ۶۰ و تفسیرالقمی ج ۲ ص ۱۰۰-۹۹

۲. البرهان ج ۳ ص ۱۲۷

بر عدم ظنّ خیر هنگام شنیدن تهمت و افترا و در عین حال تشویق و تحریک بر ظنّ خیر است و گرنه در غیر زمان تهمت و افترا ظنّ و گمان خیر مسلم و مفروغ عنه است.

مقصود از مؤمنین و مؤمنات صفوان و عایشه، یا ماریه و جریح است.

یا مقصود همه‌ی مؤمنین است، مقصود از «أَنْفُسِهِمْ» کسانی است که ذکر شد، از آنان با کلمه‌ی «أَنْفُسِهِمْ» تعبیر نمود تا مشعر به این باشد که شایسته است هر يك از مؤمنین به منزله‌ی نفس دیگری باشد.

﴿وَقَالُوا عَظْفُ بَرِّ الظَّنِّ الْمُؤْمِنُونَ﴾ است، یعنی

مؤمنان باید می‌گفتند:

هَذَا أَفْكٌ مُّبِينٌ لَوْ لَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ
فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ
الْكَاذِبُونَ ﴿ این تهمت آشکاری است چرا بر آن چهار گواه
نیاوردند، چون گوهانی نیاوردند پس ایشان نزد خدا از
دروغگویانند.

این جمله از تتمه‌ی مقول قول است، یا ابتدای کلام از جانب خدا است و اشاره به این است که هرگاه مدعی بی‌بینه‌ی بر ادّعی خودش نداشته باشد نزد خدا دروغگو حساب می‌شود و بر

آن حکم دروغ مترتب می‌شود.
 ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا
 وَالْآخِرَةِ﴾ این کلمه را تکرار کرد چون جمله‌ی اوّل در مورد
 نسبت زنا است که از ناحیه‌ی زوج می‌باشد، این جمله در قضیه‌ی
 خاصی است و آن نسبت دادن به ماریه یا عایشه است که اگر
 بخشایش خدا در دنیا و آخرت نبود!

﴿لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ برای
 این گونه تهمت‌هایتان عذاب سهمگینی می‌رسیده که این قسمت آیه
 چون غضب مقتضی طولانی کردن کلام و شدت و غلظت آن است،
 نیز تصریح به بزرگی عذاب و تصریح به این مطلب است که سبب
 این غضب و شدت عذاب فرو رفتن در این افترا و بهتان است.
 ﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ﴾ هنگامی که ناآرا با زبان‌هایتان
 قبول می‌کنید، نه با دل‌هایتان، یعنی آن را بین خودتان می‌گردانید
 بدون این‌که تحقیقی راجع به آن بعمل بیاورید، گویا که زبان‌های
 شما آن را می‌گیرد و آنچه را که غیر شما آن را القاء می‌کند
 می‌پذیرد بدون این‌که ذوات و قلوب شما از آن اطلاعی داشته
 باشد.

گفته می‌شود: «تلقى القول» یعنی آن را قبول کرد و پذیرفت
 و «تلقونه» با دو تاء خوانده شده که مطابق اصل باشد، «تلقونه» با

تخفیف از «لقیه» به معنای تناول کردن باشد، «تلقونه» با کسره‌ی حرف مضارع از همین ماده، «تلقونه» از «القاه» و «تلقونه» از «ولق» به معنای دورغ گفت، «تألقونه» از «ألُق» به معنای دروغ گفت، «تثقفونه» از «ثقف» یعنی طلب کرد و یافت و «ثقفونه» از «وقف» به معنای پیروی و تبعیت کرد... خوانده شده است.

﴿وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ﴾
 زبانهایتان می‌گویید بدون این‌که دل‌های شما از آن اطلاع داشته باشد و بر آن معتقد باشد.

﴿وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا﴾ آن را آسان حساب می‌کنید و گمان می‌کنید گناه دنباله‌ای ندارد.

﴿وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾ در حالی که آن نزد خدا بزرگ است.
 بدان که زمان‌ها شبیه هم هستند، حال اهل هر زمانی مشابه حال اهل زمان گذشته و آینده است.

زیرا که اهالی زمانهای گذشته طبق آنچه که از سیره‌ی آنان به ما رسیده مانند اهل این زمان بوده‌اند، آنان خودشان را به دین نسبت می‌دادند به جهت غرض‌های نفسانی، نه به جهت غایات انسانی، غیبت می‌کردند و هر کس که داخل در دین می‌شد تهمت می‌زدند، از عیوب و اسرار تفحص و تجسس می‌کردند، به همدیگر لقب‌های بد می‌دادند، با آشکار شدن عیوب و بدیهای

برادرانشان خوشحال می‌شدند، با آشکار شدن خوبی‌ها و محاسن برادرانشان ناراحت، که همه‌ی این چیزها منافات با دین داشت، بلکه مناقض غایاتی بود که مقصود از دینداری است.

﴿وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ﴾ چرا وقتی شنیدید نگفتید که ما را نرسد که در این باره سخن گوییم و چرا نگفتید خدا منزّه است، نگفتید «سبحانک» که تعجب کنید از جرأت کردن بر مثل این گفتار، یا چرا خدا را تنزیه نکردید از این که همسر پیامبرش زناکار باشد.

زیرا که در فجور و زنای همسر رسول خدا برای مردم ناخوشایند می‌شود، ناخوشایندی پیامبر برای مردم منافات با دعوت او دارد.

﴿هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾ خداوند شما را پند می‌دهد و خیر شما را می‌خواهد.

﴿أَنْ تَعُودُوا﴾ برای این که دیگر آن را تکرار کنید، یا مبادا که به این گونه اعمال برگردید.

یا در این که عود کنید و دوباره از سر گیرید، یا این که خداوند با موعظه و نصیحت شما را از این که به این عمل برگردید منع می‌کند.

﴿لِمَثَلِهِ أَبَدًا﴾ تا چندی که در دنیا هستید مانند این چنین بهتانی را مبنید.
﴿إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ اگر واقعاً مؤمن هستید این شرط

برای تحریک و تهیج است، که ایمان مقتضای آن است که چنین سخنی در حق کسی که در دین او باشد تفوه نکند.

﴿وَيَبِّئُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ﴾ یعنی خداوند علامات و آثار احکام را برای شما بیان می‌کند.

ممکن است مقصود آیات تدوینی باشد که دلالت بر احکام تکلیفی قلبی و قلبی می‌کند.

﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ﴾ خداوند آنچه را که برای شما شایسته است و آنچه را که شایسته نیست، آنچه را که بر افعال شما مترتب است می‌داند.

﴿حَكِيمٌ﴾ برای شما حکمی را تشریح نمی‌کند، شما را از چیزی منع نمی‌کند مگر به جهت حکمتی که مقتضای آن حکم و منع باشد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ﴾ آنانی که دوست دارند که زنا و بدی شایع شود چه فاحشه عبارت از زنا یا هر چیزی است که قبح آن شدید باشد، یا هر چیزی است که خدای تعالی آن را نهی فرموده است؛ ﴿فِي الَّذِينَ آمَنُوا﴾ جار و مجرور متعلق به «تشیع» است و معنای آن چنین است: کسانی که دوست دارند زنا یا سایر فواحش در بین مؤمنین زیاد شود، یا کسانی که دوست دارند ذکر فاحشه در بین مؤمنین زیاد شود.

و ممکن است «فی الذّین آمنوا» ظرف مستقرّ و حال از «الفاحشة» باشد، معنای آیه این است: کسانی که دوست دارند فاحشه‌ی ثابت بین مؤمنینی ظاهر و آشکار شود و ذکر آن زیاد گردد.

﴿لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ مقصود از عذاب دنیا حدّی است که در شریعت برای او مقرر شده است، یا مقصود عذاب هنگام احتضار، یا ترس از افتضاح و رسوایی، یا استیحاş و کناره‌گیری مؤمنین از او است.

﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ﴾ خداوند می‌داند که برای آنان در دنیا و آخرت عذاب است و لذا شمارا از بازگشت به مانند چنین بهتان و افتراها منع می‌کند. ﴿وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید، لذا شما دوست دارید و نمی‌ترسید؛ این جمله معطوف بر جمله‌ی «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ» یا بر اسم «انّ» و خبر آن می‌باشد و هر دوی آنان در مقام تعلیل قول خدا: «يعظكم الله» می‌باشد، یا جمله‌ی «الله يعلم» جمله‌ی حالیّه و مفید تعلیل است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: هر کس درباره‌ی مؤمن چیزی بدی را بگوید که دو چشمش دیده و دو گوشش شنیده پس او از کسانی است که خداوند درباره‌ی آنان فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ تَأْخِرَ آيَهُ»^(۱).

۱. نورالثقلین ج ۳ ص ۵۸۲ ح ۶۳

از امام کاظم علیه السلام روایت شده است: که به او گفته شد: از یکی از برادرانم به من خبری رسید که من دوست نداشتم آن خبر را درباره‌ی آن برادر بشنوم، از خود او که سؤال می‌کنم مطلب را انکار می‌کند در حالیکه این خبر را گروهی ثقه و مورد اطمینان به من خبر داده‌اند.

امام فرمود: گوش و چشمت را در مورد برادرت تکذیب کن، اگر نزد تو پنجاه قسامه شهادت دهند ولی آن برادرت چیزی دیگری بگوید تو او را تصدیق کن و آنان را تکذیب نما و چیزی شایع نساز که او را رسوا کنی و مروّت او را از بین ببری که در این صورت از کسانی می‌شویی که درباره‌ی آنان خدا فرموده: «الَّذِينَ يَحِبُّونَ... تا آخر».

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: هر کس فاحشه و کار زشتی را اشاعه دهد مانند کسی است که آن را شروع کرده است^(۱).
وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ تکرار این کلمه اشاره به نهایت قبح این گفتار، غضب به خاطر آن گفتار است، اشاره به قبح دوست داشتن شیاع فاحشه بین مؤمنین است، حذف جواب در اینجا برای اشعار به شدّت قبح و شدّت غضب بر دوست داشتن اشاعه فاحشه است.

۱. ثواب الاعمال ص ۲۹۵ ح ۱ و الصّافی ج ۳ ص ۴۲۶

آیات ٢١-٢٦

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوتِ
 الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ
 بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ
 مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ
 يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (٢١) وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ
 مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِيَ الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ
 وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا
 أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٢٢) إِنَّ
 الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا
 فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (٢٣) يَوْمَ تَشْهَدُ
 عَلَيْهِمُ أَسِنَّتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٢٤)
 يَوْمَ سَدَّ يَوْفِيهِمْ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ
 هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (٢٥) الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ
 لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ
 أُولَٰئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ

کَرِیم (۲۶)

ترجمه

ای مؤمنان از گامهای شیطان پیروی مکنید و هر کس از گامهای شیطان پیروی کند [بدانکه] او به ناشایستی و نابکاری فرمان می‌دهد، اگر بخشایش و رحمت الهی در حق شما نبود، هیچ یک از شما هرگز پاکدل نمی‌شد، ولی خداوند است که هر کسی را بخواهد پاکدل می‌سازد و خداوند شنوای داناست. و متمکّنان و توانگران شما نباید سوگند بخورند که به خویشاوندان و بینوایان و مهاجران [بی چیز] در راه خدا بخشش نکنند؛ و باید که بگذارند و بگذرند؛ آیا دوست ندارید که خداوند از شما درگذرد؟ و خداوند آمرزگار مهربان است. بیگمان کسانی که به زنان پاکدامن بی‌خبر مؤمن، تهمت زنا می‌زنند، در دنیا و آخرت ملعونند و عذابی سهمگین [در پیش] دارند. روزی که زبان و دست و پایشان بر آنان به کارهایی که کرده‌اند شهادت‌دهند. در چنین روزی خداوند جزای حقّانیتشان را به تمام و کمال بدهد و بدانند که خداوند بر حق آشکار است. زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلید؛ و زنان پاک برای مردان پاکند و مردان پاک برای زنان پاک؛ اینانند که از آنچه [شایعه افکنان] در حقشان می‌گویند بری و برکنار هستند، از مغفرت الهی و روزی ارزشمند برخوردارند.

تفسیر

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ مؤمنین را مورد ندا قرار داد تا

اظهار لطف به آنان کرده و به شنیدن خطاب ترغیب کند.

﴿لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ﴾ در اشاعه‌ی فاحشه و

نسبت دادن فحشاء به بی‌گناه و باگناه پیرو لجامهای شیطان

نباشید، در سوره‌ی بقره در ضمن آیه‌ی «لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ

الشَّيْطَانِ» تحقیق خطوات گذشت.

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ﴾ و هر کس پیرو

لجامهای شیطان باشد گمراه و شقی می‌شود.

﴿فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾ که شیطان امر به فحشایی می‌کند

که در زشتی و قبح به نهایت رسیده است.

﴿وَالْمُنْكَرِ﴾ منکر چیزی است که عقل و عرف آنرا خوب

نمی‌دانند، آن چیزی است که در قبح و زشتی به نهایت نرسیده باشد.

﴿وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ

مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا﴾ زکی یزکو زکاءاً یعنی نمو کرد، مانند «أزکی» و «زکی

الرَّجُل» یعنی صالح و متنعم گشت و از کدورت‌ها صاف شد، یعنی اگر

بخشایش و رحمت الهی در حق شما نبود هیچ یک از شما هرگز پاک دل

نمی‌شد.

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ﴾ و لکن خداوند تزکیه

می‌کند کسی را که بخواهد، یعنی به سبب استعداد و آمادگی که از جانب قابل

به سبب قول یا فعل او پدید می‌آید، خدا آنان را تزکیه و پاک می‌گرداند.
 ﴿وَاللَّهُ سَمِيعٌ﴾ و خداوند شنوای اقوال مقالی و حالی اوست.
 ﴿عَلِيمٌ﴾ و خداوند به افعال و احوال و تیت‌ها و استعدادهای باطنی
 که بر شخصی و غیر او ظاهر نیست دانا و آگاهست.
 ﴿وَلَا يَاتِلُ﴾ ألا، مانند «ضرب» و «الوَأُ» مانند «قعود» و «الْيَاءُ»
 مانند «مضی» و «ائتلی» یعنی کوتاهی کرد و کندی و تکبیر نمود، آلی، ائتلی
 یعنی سوگند یاد کرد.

و در نزول آیه گفته شده که گروهی از صحابه سوگند یاد
 کردند بر مردی که به چیزی از أفك و بهتان تکلم کند تصدق
 نمایند، با آنان مواسات و برادری نکنند.^(۱)

بعضی گفته‌اند: آیه درباره‌ی ابی‌بکر و مسطح بن اثاثه نازل
 شده که پسر خاله‌ی ابوبکر و از مهاجرین و از بدریین بود، فقیر
 بود و نفقه‌ی او را ابوبکر متحمل می‌شد و از رؤسای اصحاب افك
 و افترا بود، هنگامی که در افترا و بهتان فرو رفت نفقه‌ی او را قطع
 نمود و سوگند یاد کرد که به او نفعی نرساند، پس وقتی آیه:
 ﴿وَلَا يَاتِلُ﴾^(۲)

﴿أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ﴾ نازل شد دوباره به
 دادن نفقه و مواسلت او باز گشت.

۱. تفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۲۶

۲. مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۱۳۳

و مقصود از فضل گسترش و وسعتی است مازاد آنچه که انسان در در هزینه زندگی به آن احتیاج دارد او وسعت و سعه اعم است از آنچه که گفته شد و از آنچه که انفاق به نحو سعه و گستردگی به آن احتیاج دارد، یا یکی مخصوص به مال و دیگری مخصوص به سعه‌ی قلب از جهت علم و اخلاق است.

﴿أَنْ يُؤْتُوا﴾ اگر خوشایندشان نباشد که بدهند، یا بنا بر این که ندهند، یا در این که ندهند.

این معنا بنا بر این است که «لایاتل» به معنای سوگند نخورده باشد، اگر به معنای کوتاهی نکند باشد در تقدیر لفظ «فی» گرفته می‌شود، یعنی صاحبان فضل کوتاهی نکنند در این که ندهند (ان توتوا به لفظ مخاطبهم خوانده شده یعنی در بخشیدن کوتاهی نکنید).

﴿أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ به خویشاوندان خودشان یا خویشاوندان رسول ﷺ و مسکینان و هجرت کنندگان در راه خدا، (یعنی سوگند بر امتناع نفقه نداشته باشند).

﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا﴾ و باید که عفو کنند و در گذرند و مکرر گذشت که عفو عبارت از ترك انتقام است اعم از این که مقارن کینه و حقد قلب بر بدکار باشد یا نباشد، صفح عبارت از پاک کردن قلب از حقد و کینه است، لکن عفو و صفح مانند لفظ فقرا و

مساکین است که هرگاه جدا شوند جمع می‌شوند، هرگاه جمع شوند جدا می‌شوند.

البته این آیه اشاره دارد به کیفیت حسن عمل با بدکاره به ویژه طبق آنچه که از سبب نزول آیه نقل شده است؛ پس گویا که گفته است: گنه کار و بدکار را عفو نمایند و از او در گذرند. حتی و صاحبان فضل و ثروت در احسان به او اگر اهلیت احسان را داشته باشد کوتاهی نکنند.

﴿أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ آیا دوست ندارید که خدا از شما در گذرد ترغیب و تشویق به مراتب مذکور با بهترین وجه است، یعنی خداوند بدکار را می‌بخشد، هر کسی که طالب غفران خدا است در عفو از گنه کار همانند خدا می‌شود، که همانندی با صفت خدا بالاخره مورد بخشش خدا قرار می‌گیرد.

﴿وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ خداوند می‌بخشد کسی را که بدکار را ببخشد، رحم می‌کند به کسی که به بدکار احسان کند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ﴾ البته کسانی که نسبت زنا می‌دهند به زنان شوهردار مؤمنی که از آن نسبت غافل هستند.

﴿لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ لعنت دنیا و آخرت و عذاب سخت برای آنان است و تکرار این آیه بدان جهت

است که آیه اوّل برای بیان عقوبت صوری و حدود دنیوی است.
و این آیه برای بیان عقوبت اخروی و حدود باطنی است،
نیز برای تنبیه و آگاه کردن بر بزرگی گناه است.

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ
وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ لفظ «تشهد» با تاء و یا (يشهد)

خوانده شده یعنی روزی که بر آنان گواهی می دهند.

﴿يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ
اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾ در آن روز خداوند جزای آنان را
می دهد و بدانند که خداوند بر حق آشکار است.

روایت شده که جوارح بر ضرر مؤمن شهادت نمی دهد،
بلکه تنها شهادت بر کسی میدهد که کلمه‌ی عذاب بر او ثابت
شده باشد^(۱).

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ
وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ ﴿ مقصود از
خبیثات (پلیدها) و طیبات (پاکها) اقوال و گفتارهای ناپاک و پاک
است بدان قرینه که خبیثات و طیبات به دنبال افک و افتراذ کر شده،
یا مقصود اعمال خبیث و طیب است اعمّ از آن که از سنخ افعال و
اقوال باشد، یا از سنخ علوم و اخلاق و احوال، یا مقصود مطلق آن

۱. الکافی ج ۲ ص ۳۲ ح ۱

چیزی است که ناپاک و پاک نامیده شود خواه از سنخ اقوال باشد یا اوصاف، یا از سنخ ذوات باشد از قبیل خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و نگاه کردنی‌ها و مسکن و نکاح شده‌ها و اگر خبیثات تعمیم یابد شایسته است (خبیثین) نیز نسبت به مردان و زنان به طریق تغلیب و تعمیم یابد.

و از امام حسن مجتبی علیه السلام وارد شده است: پس از آن که با معاویه و اصحابش محاجّه نمود و از مجلس معاویه برخاست فرمود: «الخبیثات للخبثین والخبیثون للخبیثات» ای معاویه به خدا سوگند آن خبیث‌ها تو و اصحاب و پیروانت هستید، «الطیبات للطیبین» علی بن ابی طالب و یاران و شیعه‌ی او هستند^(۱).

﴿أُولَئِكَ﴾ یعنی صفوان و عایشه را و جریح و ماریه و امثال آن دو، یا مقصود این است که طیبون و طیبات یعنی مردان و زنان پاک ﴿مُبْرَأُونَ مِمَّا﴾ منزّه هستند از افک و بهتانی که مردم درباره‌ی آنان می‌گویند.

یا مبرّا و منزّه هستند از آنچه که خبیث‌ها می‌گویند، یعنی از این که مانند قول آنان بگویند: ﴿يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ چون آنان طیب و پاک هستند و مغفرت و رزق کریم نیز برای آنان می‌باشد.

۱. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۴۲۸ و الاحتجاج ص ۲۷۸

آیات ٢٧-٣٤

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِلَّا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ
حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (٢٧) فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا
فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِن قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا
فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (٢٨)
لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ
فِيهَا مَتَعٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (٢٩)
قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ
ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (٣٠) وَقُلْ
لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ
وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ
بِخُمْرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا
لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ ءَابَائِهِنَّ أَوْ ءَابَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ
أَبْنَاؤِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي
أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّبِيعِينَ
غَيْرِ أَوْلِيَ الْأَرْبَابَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ

يُظْهِرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱) وَانكحُوا الْأَيْمَىٰ مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَسِعُ عَلِيمٌ (۳۲) وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تَكْرهُوا فَتْيَتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَّغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَن يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۳۳) وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۳۴)

ترجمه

ای مؤمنان به خانه‌هایی جز خانه‌های خودتان وارد نشوید، مگر آن‌که آشنایی دهید و اجازه بگیرید و بر اهل آن سلام کنید. این به خیر شماست، باشد که پند پذیرید. پس اگر کسی را در آنان نیافتید، وارد آنان نشوید، تا آن‌که به شما اجازه داده شود؛ و اگر به شما گفته شد برگردید، برگردید که آن

برای شما پاکیزه‌تر است، خداوند به آنچه می‌کنید داناست. بر شما گناهی نیست که وارد خانه‌های غیر مسکونی شوید که در آنجا کالایی از آن شما هست، خداوند آنچه آشکار می‌دارید و آنچه پنهان می‌دارید، می‌داند. به مردان مؤمن بگو دیدگانشان [از نظر بازی] فرو گذارند، ناموسشان را محفوظ بدارند، این برای آنان پاکیزه‌تر است؛ بیگمان خداوند به آنچه می‌کنند آگاه است. و به زنان مؤمن [هم] بگو دیدگانشان را فروگذارند و ناموسشان را محفوظ بدارند و زینتشان را جز آنچه از آن آشکار است، آشکار نکنند، روسریهایشان را برگریبانهایشان بیاندازند، زینتشان را آشکار نکنند مگر بر شوهرشان یا پدرشان، یا پدران شوهرشان یا پسرانشان، یا پسران شوهرشان، یا برادرشان یا پسران برادرشان یا خواهرشان یا زنان [همکیش] شان، یا ملک یمینهایشان، یا غلامانی که نیازمند [به زن] نیستند، یا کودکانی که بر نهانیهای زنان آگاه نیستند؛ و [بگو که] چنان پای نکوبند تا زینتی که پنهان داشته‌اند معلوم شود؛ و ای مؤمنان همگی به درگاه خداوند توبه کنید، باشد که رستگار شوید. و بی همسران خویش و بردگان و کنیزکان صالح خویش را به همسری [دیگران] دهید؛ و [اگر تهیدست باشند خداوند از بخشش خویش آنان را توانگر می‌گرداند، خداوند گشایشگر داناست. و کسانی که اسباب زناشویی نمی‌یابند، پاکدامنی ورزند، تا آن‌که خداوند از بخشش خویش توانگرشان گرداند؛ و کسانی که از ملک یمینهایتان که قصد بازخرید خویش را دارند، اگر در آنان خیری سراغ دارید، آنان را باز خرید کنید؛ و به آنان [برای کمک به بازخریدشان] از مال الهی [سهمی از زکات] که به شما بخشیده‌است، ببخشید؛ و کنیزکانتان را اگر

عزم پاکدامنی دارند، به فحشا و اداوار مکنید که بهره‌ی دنیوی به دست آورید؛ و هر کس ایشان را اجبار کند، بدانند که خداوند با توجه به اکراهشان، آمرزگار مهربان است. و به راستی به سوی شما آیاتی روشن‌گر نازل کرده‌ایم، مثلی از پیشینیاتان و پندی برای پرهیزگاران.

تفسیر

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ﴾ ای کسانی که ایمان آوردید داخل بیوت یعنی خانه‌های مسکونی نشوید! مگر خانه‌های خودتان.
 ﴿حَتَّىٰ تَسْتَأْذِنُوا﴾ «استأنس» وحشت او از بین رفت، «استأنه» یعنی طلب اجازه نمود، «استأنس» استعلام نمود، «استأنس» یعنی انسان طلب کرد.

به رسول خدا ﷺ گفته شد: یا رسول الله استیناس چیست؟ فرمود: استیناس آنست که مرد با پاک شمردن، ستایش و بزرگ شماری با اهل بیت سخن گوید و دلش انس بگیرد^(۱).

که این معنا مناسب استیناس است که مقابل استیحاس یعنی آزدن و استعلام یعنی پرس و جو است.

و بعضی گفته‌اند: مردی به یکی از حجره‌های رسول خدا ﷺ

اطلاع پیدا کرد.

پس رسول خدا در حالی که با شانه‌ای سرش را می‌خاراند فرمود: اگر می‌دانستم تو نگاه می‌کنی آن را در چشمانت فرو می‌کردم^(۱).

از این گفتار چنین بر می‌آید که در نگاه کردن هم باید اذن و اجازه به عمل آید.

﴿وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا﴾ و بر اهل خانه سلام کنید، سلام کردن بیان بعضی از معانی استیناس و حکم دیگری بر بعضی از معانی دیگر است.

﴿ذٰلِكُمْ﴾ این استیناس یا داخل شدن به خانه در حالت انس و محبت و اجازه ﴿خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ برای شما بهتر است، این مطلب را ما به شما گفتیم، یا این حکم را بر شما نازل کردیم. ﴿لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ باشد که شما مصالح آن را متذکر گردید.

﴿فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا﴾ اگر کسی در خانه نیافتید داخل آن نشوید زیرا گاهی در خانه‌های غیر را چیزی یافت می‌شود که اطلاع بر آن بر شما جایز نیست و گاهی چیزی در آنجا است که صاحب خانه خوش ندارد دیگری بر آن

۱. نورالثقلین ج ۳ ص ۵۸۶ ح ۸۰

اطلاع پیدا کند.

﴿حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ اذْجِعُوا فَارْجِعُوا﴾ اگر به شما گفتند برگردید و داخل آن خانه نشوید که گاهی صاحب خانه در حالتی است که دوست ندارد دیگری بر آن حالت اطلاع حاصل نماید.

﴿هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ﴾ آن برای شما با نموتر و صاف‌تر و نافع‌تر است.

﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ پس اگر با طیب نفس برگشتند خداوند آن را می‌داند و پاداش آنرا به شما می‌دهد.

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ﴾ جواب سؤال مقدر است یعنی در ورود به خانه‌ای ایرادی بر شما نیست.

﴿أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ﴾ که داخل خانه‌های غیر مسکونی شوید بدون اجازه و سلام.

﴿فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ﴾ در آن خانه‌هایی که در آن تمتع و استمتاع شما است، یعنی از آنان بهره و لذت می‌برید.

در خبر آمده است که مقصود از آن خانه‌ها حمام‌ها و کاروانسراها و آسیاب‌ها و امثال آنان است^(۱).

بعضی گفته‌اند: مقصود خرابه‌هایی است که انسان برای

قضای حاجت داخل آنان می‌شود^(۱).

و بعضی گفته‌اند: مقصود خانه‌های تجّار و صنعتگران است که در آنان برای معامله‌ی مردم باز است^(۲).

و برخی آن را منازل مسافرین دانسته‌اند^(۳).

حقّ این است که اگر مقصود از متاع تمّتع و بهره بردن باشد باید مراد از بیوت مطلق خانه‌هایی باشد که از طرف شارع یا مالک اجازه عمومی برای دخول در آنان داده شده است.

و اگر مقصود از متاع اجناسی باشد که از آن بهره برده می‌شود منظور از خانه‌ها مطلق خانه‌هایی است که اجناس شما در آن قرار گرفته اعم از این که خانه‌های غیر مسکونی مملوک باشد یا غیر شما، یا مملوک غیر شما باشد ولی مسکونی برای شما و غیرش نباشد.

﴿وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ﴾ خداوند می‌داند آنچه را که آشکار می‌کنید و آنچه را که مخفی می‌کنید از افعال و حالات و اخلاق و نیّت‌ها و استعدادهایی که هنوز به آنان آگاه نشده‌اید. پس خداوند داخل شدن شما در خانه‌ی دیگران و نیّت‌های شما در دخول را می‌داند، پس بدون اجازه داخل نشوید که در این صورت شما را به زنا یا قصد زنا متّهم می‌کنند.

۲. مجمع‌البیان ج ۸-۷ ص ۱۳۶

۱. مجمع‌البیان ج ۸-۷ ص ۱۳۶

۳. مجمع‌البیان ج ۸-۷ ص ۱۳۶

و نظر شما بر چیزی از حریم صاحب خانه نیافتد که در این صورت تحریک می‌شوید و نمی‌توانید از زنا و فحشا خودداری کنید. و این معنای بر حذر داشتن انسان از چیزهایی است که انسان را در معرض تهمت و ریبه و تحریک قرار می‌دهد. زیرا خدای تعالی وقتی بر زن و مرد زنا کار سخت گرفت و بر نسبت زنا دادن به کسی شدت و غلظت به کار برد مؤمنین را از مواقع تهمت و ریبه و تحریک بر حذر داشت تا در ریبه و فحشاء قرار نگیرند، مستحقّ عقوبت فاحشه نشوند، مردم در بدگمانی و نسبت دادن زنا واقع نشوند تا مستحقّ عقوبت و کیفر تهمت و افترا زندگان باشند.

همچنانچه به وسیله‌ی آیه بعدی مؤمنین را از چیزی که موجب ریبه و تحریک آنان یا دیگران باشد مانند نظر کردن خروج دیگران یا نظر کردن دیگران به خروج آنها بر حذر داشت و زنان را نیز از این کار و از آشکار کردن زینت خویش برای کسی که نظر با ریبه برای او جایز نیست بر حذر نمود.

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾ مکرّر این مطلب گذشت که خدای تعالی در امثال این موارد مقول قول را نمی‌آورد تا اشعار به این باشد که قول رسول خدا ﷺ از جهت قوّت نفسش در مؤمنین مؤثر است به نحوی که سبب چیزی می‌شود که در ما بعدش مذکور است بدون این که در جزم جواب

مقول اعتبار شود.

و «غَضَّ طَرْفَهُ غَضاً» با کسره، «غضا و غضاة و غضاضاً» با فتحه، یعنی نگاهش را حفظ کرد، متحمل سختی گردید، «غَضٌّ مِنْ بَصْرِهِ» یعنی از او کم نمود و از قدرش کاست. بعضی گفته‌اند:

لفظ «من» در اینجا زایده است، معنای آیه این است که چشمهایشان و نظرهایشان را از چیزی که نظر کردن به آن حلال و جایز نیست حفظ کنند و نگاه دارند.

یا از نگاه کردن به چیزی که شایسته نیست به آن نگاه کنند چشمان خود را حفظ کنند اعم از آن که عدم استحقاق نظر از باب حرمت باشد یا کراهت و ممکن است مقصود نظر کردن به ما سوی الله و آیات او باشد چنانچه می‌آید. «وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» فروج خود را از نظر کسانی که نظرشان جایز نیست حفظ کنند، نگهدارند از کسی که نگاه کردنش بر او حلال نیست همان طوری که در خبرست^(۱).

یا از مطلق نظر به فروج حفظ نمایند، خواه نگاه کننده‌ها خودشان باشند یا دیگران و خواه نظر حلال باشد یا غیر حلال. بنا بر این که نظر به فروج خودشان در مورد صاحبان فروج

۱. نورالثقلین ج ۳ ص ۵۸۹ ح ۹۶

و نظر ازدواج به عورت‌هایشان مکروه باشد، امر مقدر اعم از وجوب و استحباب باشد.

یا مقصود این است که فروج خود را از آمیزش با غیر حلال حفظ کنند، یا فروج خویش را از آمیزش با غیر حلال و از نظر غیر حلال نگهدارند. یا مقصود این است که فروج خودشان را از نظر وطی به طور مطلق حفظ کنند.

بنا بر این که حکم مربوط به کسانی باشد که با بیعت خاص و لوی بیعت کرده‌اند که در حق آنان وطی و نظر به فروج یا فروج را در معرض دید قرار دادن ممنوع باشد، چه حکم سالک الی الله حکم محرم است که تا سلوکش تمام نشود و از احرام به حج‌های نفس حلال نمی‌شود، بر زنانشان نیز تمتع از مردان و سایر لذت‌های نفس حلال نمی‌شود، بلکه برای آنان التفات و توجه به ما سوی الله و سوای خبر در مقصدی که دارند جایز نیست.

ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ و این حفظ فروج برای آنان پاکیزه‌تر یا صالح‌تر یا با‌نموت‌تر است، چه آن به ریبه و تحریک و اشتغال به کارهای لهُو نفس دورترست.

إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ خداوند به کارهای آنان که نظر می‌کنند یا نمی‌کنند آگاه است و بر حسب کارشان به آنان جزا و پاداش می‌دهد.

﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ﴾ این آیه نیز مجمل است و محتمل و جوهی است که همه‌ی وجوه آن مراد است، زیرا ممکن است آشکار کردن زینت به آشکار کردن خود زینت برای کسی که محرم نیست و نظر او به جسد زنان جایز نیست تفسیر شود، ممکن است به آشکار کردن مواضع زینت تفسیر شود، چه خود زینت از چیزهایی است که برای اجانب و نامحرمان نظر کردن به آن جایز است، ممکن است به مطلق آشکار کردن زینت یا به مطلق آشکار کردن مواضع زینت تفسیر شود.

بدون این‌که ناظر و نظر کردن یا غیر حرام مورد توجه و نظر باشد.

بدین معنا که خود آشکار کردن زینت به نحوی که اگر کسی به آن نگاه کند حرام است چه ناظری نگاه بکند یا نگاه نکند. این معنا بنابراین است که نهی مخصوص زنانی باشد که با بیعت خاص و لوی بیعت کرده و حکم آن‌ها عدم التفات و توجه به ما سوی الله است مادامی که از سلوک و احرامشان محل نشوند، که در این صورت التفات و توجه به زینت و آشکار کردن آن بر آنان حرام است.

﴿إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾ مگر آنچه که از زینت ظاهر شود که حلال است، مانند لباسی که ظاهر است، زینت جاهایی که استثنا

شده، خود جاهایی که در زنان عورت نیست، مانند انگشتر و سرمه و بازگذاشتن و نمایان کردن دو گونه و دو کف و دست و دو پا. بدان که نهی زنان از آشکار کردن زینت خود و نهی مردان از نظر کردن به زینت آنان برای آن است که زینت و آشکار کردن آن و نگاه مقدمه‌ی فساد و موجب ریبه و تردید و باعث فتنه است.

از نبی ﷺ خطاب به علی علیه السلام وارد شده: یا علی نگاه اوّل برای تو و حقّ تو است و بر تو جایز است، ولی نگاه دوّم به ضرر تو است و نباید محقق شود، یعنی اگر با نظر اوّل آزمایش و امتحان شدی به نظر دوّم و عده داده می‌شوی که وزرو و بال آن بر توست.^(۱)

در روایت دیگری است: اوّلین نظر به زن برای شما است، پس آن را به نظر و نگاه دوّم نکشانید و از فتنه بپرهیزید.^(۲) بنابراین اگر با نگاه کردن به صورت و دستها و پاها و زینت آنان از ریبه و برفتنه افتادن ترسیده شود آشکار کردن آنان بر زن جایز نیست و نیز بر مرد جایز نیست که به آنان نظر کند. و اگر از ریبه نترسید نظر کردن به غیر از زینت ظاهر مانند زینت باطن و مواضعی که استثنا نشده جایز می‌شود، مانند سر و موی و ساق و ذراع در صورتی که زن از مسلمانان نباشد که

۲. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۴۳۱

۱. تفسیر نورالثقلین ج ۳ ص ۵۸۹ ح ۹۶

دارای حرکت و رفعت است، مانند کنیزان بدویان و صحرانشین‌ها که نمی‌توانند خود را از بیگانگان حفظ کنند و برای معاشرین آنان ممکن نیست خود را از نگاه کردن به آنان حفظ نمایند.

و اختلاف اخبار ناظر به اختلاف احوال و اشخاص در ریه و عدم ریه و حرمت و عدم حرمت و امکان تحفظ و نگهداری خود و عدم امکان آن می‌باشد.

﴿وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ﴾ لفظ «خمر» جمع «خمار» با کسره است که مانند «خمر» با سکون می‌باشد، خمار مقنعه‌ای است که سر زن را می‌پوشاند و بر دو طرف سر آویزان می‌شود، زنها مقنعه‌هایشان را به پشت‌هایشان می‌انداختند و صورت‌هایشان (گریبان‌هایشان) آشکار می‌شد، پس خدای تعالی فرمود: مقنعه‌ها را بر اطرافشان بیاندازند.

﴿عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ باید اطراف و سینه را با مقنعه بپوشانند تا سینه‌ی آنان آشکار نشود که سینه‌ی زنان شدیدترین چیزی است که موجب فتنه و تحریک می‌شود.

﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ﴾ و آشکار ننمایند آرایش‌های خود را تکرار این جمله به جهت تفصیل اجمال گذشته است.

﴿إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ﴾ مگر آن‌که زینت را برای همسرانشان آشکار سازند، که برای زینت جز برای آنان نبوده است، بلکه زنان مأمور به زینت و آشکار کردن آن برای همسرانشان هستند تا میل

همسران را به سوی خود تحریک کند.
 ﴿أَوْ آبَائِهِمْ أَوْ أَبَائِئِهِمْ أَوْ أَبْنَائِهِمْ أَوْ أَبْنَائِئِهِمْ
 يُعُولَتِهِمْ أَوْ إِخْوَانِهِمْ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِمْ أَوْ بَنِي
 أَخَوَاتِهِمْ﴾ یا برای پدرانشان که ریه و فتنه در مورد آنان
 متصور نیست و پدران شوهرشان، یا برادرشان، یا پدران
 برادرشان، یا پسران خواهرشان.

به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: زینت ظاهر
 عبارت از لباس و سرمه و انگشتر و خضاب دست و انگوست.

و زینت سه نوع است:

۱- زینت برای مردم.

۲- زینت برای محرم

۳- زینت برای همسر اما زینت برای مردم همان است که
 ذکر کردیم، اما زینت محرم جای گردن بند و بالای آن است و
 جای دستبند و پایین تر از آن و خلخال و پایین تر از آن می باشد. و
 اما زینت برای همسر همه‌ی بدن است ^(۱).

و از نبی صلی الله علیه و آله وارد شده است که فرموده: از گردن به پایین
 برای همسر است، از گردن به بالا برای فرزند و برادر است، برای
 کسی که محرم نیست چهار لباس است پیراهن بلند، مقنعه، چادر و

۱. نورالثقلین ج ۳ ص ۵۹۲ ح ۱۱۹

شلوار^(۱) ﴿أَوْ نِسَائِهِنَّ﴾ مقصود زنان مؤمن است، چه اضافه به ضمیر «مؤمنات» به این معناست که این امر تنها به زنان مؤمن اختصاص دارد، بعد از اعتبار حیثیت ایمان در اضافه معلوم می‌گردد که مقصود از زنان زنانی هستند که متّصف بر وصف ایمان و مؤمن باشند، نه با قرابت و خویشی، که حیثیت ایمان در قرابت و خویشی معتبر نیست، نه با مملوک بودن زنان که آن حیثیت در مملوک بودن نیز نیست، همچنین مملوک را پس از آن ذکر می‌کند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که شایسته نیست زن مسلمان بین زنان یهودی و نصرانی خود را منکشف و بی‌حجاب نماید، زیرا آنان این موضوع را خصوصیات بدن آن زن با همسرانشان در میان می‌گذارند و به آنان تعریف می‌کنند^(۲).

﴿أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ﴾ یعنی کنیزان مسلمان یا غلام و بنده و کنیز، زیرا اشکالی ندارد که مملوک و بنده موی مولای زن و ساق او را ببیند در صورتی که از فساد و فتنه در امان و مطمئن باشد، چنانچه در خبر است^(۳).

و در خبر دیگری است: برای زن جایز نیست که بنده‌اش به جایی از بدن او نگاه کند مگر این‌که مورد نگاه موها باشد در

۱. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۴۳۰

۲. تفسیر نورالتقلین ج ۳ ص ۵۹۳ ح ۱۲۳ و من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۵۶۱ ح ۴۹۲۸

۳. تفسیر نورالتقلین ج ۳ ص ۵۹۲ ح ۱۱۴

صورتی که عمدی در کار نباشد^(۱).

«أَوِ التَّابِعِينَ» کسانی که شأن آنان این است که تابع باشند، مانند خادم و کلفت، زن و مرد سقّا و اجیر، پیرمرد و پیرزن، مرد و زن ابله، زن و مردی که احتیاج به ولیّ دارند و زن و مرد دیوانه.

«أَوْ غَيْرِ أَوْلِيِّ الْإِزْبَةِ» و نیز کسانی که احتیاج به زن ندارند، یعنی نسبت به زنان شهوتی ندارند و گرنه برای آنان نظر به زنان جایز نیست، چنانچه آشکار کردن زینت برای آنان بر زنان جایز نیست.

«مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطُّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ» یا کودکانی که از عورتهای زنان آگاهی ندارند: یعنی از آن جهت که نگاه زنان آلت تمتّع است آگاهی ندارند، یعنی در آنان شهوت زنان نیست تا عورت از غیر عورت نزد آنان تمیز داده شود، لفظ «الطُّفْلِ» جنس در معنای جمع است، لذا آنرا با جمع توصیف نمود.

«وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ» چون از بیان آشکار کردن زینت آشکار نمودن آن بر چشمها به ذهن می آید نه آشکار کردن آن بر گوشها لذا فرمود آنطور پای بر زمین نزنند که صدای زینت

۱. تفسیر البرهان ج ۳ ص ۱۳۱

مانند خلخال و غیر آن بگوش برسد.

﴿لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ﴾ و آنچه که از زینت مخفی کردند آشکار گردد، چه صدای خلخال و لباس از چیزهایی است که میل مردان را تحریک می‌کند. ﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ﴾ وقتی زنان را از آشکار کردن لباس و زینت و بدن که مردان را تحریک می‌کند نهی کرد به مردان نیز امر کرد از چیزی که آنان را تحریک می‌کند روی برگردانند به پروردگارشان روی نمایند.

یا وقتی به مردان امر کرد چشمهایشان را بپوشند و فروج خویش را حفظ نمایند همچنین زنان را به این مطلب امر نمود. به زنان و مردان همگی امر کرد از هر چیز که شهوت آنان را تحریک می‌کند روی برگردانند و به خدا توجه داشتند و به روش تغلیب^(۱) فرمود: «توبوا» یعنی شما مردان و زنان به درگاه خدا توبه کنید

﴿جَمِيعاً﴾ لفظ «جميع» اگر چه به معنای مجتمع است ولیکن برای محض تأکید عموم بدون اعتبار اجتماع در زمان حکم استعمال می‌شود، لذا فرمود همگی شما در همه وقت،

۱- تغلیب: چیره گردانیدن. هرگاه خطاب متوجه مذکر و مؤنث هر دو باشد لفظ مذکر غالب است و باید آورده شود لذا هر کجا صیغه مذکر ذکر شده است شکل هر دو جنس است ولی صیغه مؤنث خاص مؤنث.

﴿أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ﴾ ای مؤمنان توبه کنید، باشد که رستگار شوید.

لفظ «أَيُّهَا» در اینجا در مصاحف بدون الف اخیر به صورت «ایه» نوشته شده، «ایه المؤمنون» با فتحه و ضمّه‌ی هاء خوانده شده، چه لفظ «هاء» را بعد از اسقاط الف به حرف آخر کلمه تشبیه کرده و بر آن حرکت ضمّه‌ی منادی اجرا کرده‌اند.

و چون زنان و مردان مؤمن را امر به پوشاندن چشم و حفظ فروج نمود، این کار برای مجردین و کسانی که همسر اختیار نکرده‌اند دشوار بود خدای تعالی فرمود:

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى﴾ لفظ «ایامی» مقلوب «ایایم» جمع «ایم» با تشدید یا کسی است که همسر نداشته باشد مرد باشد یا زن، پس معنای آیه چنین می‌شود: به مردانی که زن ندارند زن بدهید و زنانی را که شوهر ندارید امر به نکاح و اختیار همسر بکنید.

﴿مِنْكُمْ﴾ در حالی که آن همسران از جهت ایمان از شما باشند که خطاب برای مؤمنین به عنوان ایمان است، مفهوم مخالف آن این است که مجردها با غیر خودتان از جهت ایمان نکاح نکنند، اعمّ از این که از حیث نسب و فامیلی از شما باشند یا نباشند.

﴿وَالصَّالِحِينَ﴾ مؤمنین، چه مراد از صلاح در اینجا اسلام است، یا مقصود با عفت‌ها است، که عفت نیز صلاح نفس

است.

﴿مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ﴾ بندگان و کنیزان نیز اگر ازدواج کنند از ريبه و تحريك سالم‌تر و برای خدمت صالح‌تر می‌شوند.

﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ﴾ ضمیر به «ایامی» فقط بر می‌گردد، یا به ایامی و صالحین بنا بر قول به تملك بندگان و کنیزان.

یا بنابراین که مقصود بندگان و کنیزانی باشند که مولاهایشان آنان را آزاد کرده‌اند، خداوند مسلمانان را امر به تزویج آنان کرده، امر کرده که از جهت کنیز و بنده بودن به دماغشان برنخورد.

یا مقصود این است که اگر به سبب فشار شهوت و تجرد (عزوبت) محتاج به همسر باشند نگران نباشند.

یا مقصود این است که اگر فقرای الی الله باشند و در خلاص و رهایی از کثرت‌ها و بهره‌مندی از توحید احتیاج به خدا داشته باشند نگران نباشند.

که ﴿يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ از فضل خودش آنان را از کثرت‌ها بی‌نیاز می‌کند، به نحوی که کثرت‌ها نمی‌توانند حجاب آنان باشند، خدا را در کثرت‌ها می‌بینند، که رفع حجاب کثرت اگر چه به سبب عزلت باشد آسان‌تر و مشاهده‌ی جمال توحید در

وحدت کامل تر است.

ولکن کسی که کناره گیری کرده هر اندازه که به کثرت‌ها به جهت ضرورت از باب این که محتاج به کثرت‌ها خلق شده‌است مشغول گردد کثرت‌ها حجاب واقع می‌شوند بلکه ستر و پوشانیدن آنان قوی تر و شدیدترست؛ و لذا می‌بینی که مرتاض‌های کناره گیر و گوشه گیر موارد معاشرت با خلق را کم تحمل می‌کنند و امکان معامله‌ی با خلق و اقامت در بین آنان را ندارند.

﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ﴾ خداوند از توسعه‌ی بر آنان عاجز نیست.

﴿عَلِيمٌ﴾ و به علتهای پنهان دانا است و می‌داند که نکاح سبب غنا و بی‌نیازی است اگر چه شما آن را نمی‌دانید، یا خداوند استعداد و صلاح هر کس را می‌داند.

پس اگر بعضی را به سبب نکاح غنی و بی‌نیاز نکرد برای انسان است که استعداد او را می‌داند و می‌داند که صلاح او در فقر است، پس کسی نگوید که ما می‌بینیم بعضی از نکاح کننده غنا و بی‌نیاز نشدند، یا خداوند به شما دانا است و میداند که نکاح فقر و حاجت شما را زیاد می‌کند.

امّا بعد از نکاح به امر الهی فقر شما از بین می‌رود.

در آیات فوق خدای تعالی وقتی حکم اولیای مجرّدها و

شرکای آنان در ایمان راذ کر کرد حکم خود مجرّدها را بیان نمود به اضافه نوعی اشعار و اشاره به این‌که بر مؤمنین واجب است موانع نکاح بی‌همسران را برطرف کنند در صورتی که مانع از طرف آنان باشد مانند به دماغ برخوردن و ملاحظه‌ی هم‌شان و همانند بودن در حسب و نسب و ملاحظه‌ی فقر و عدم قدرت بر انفاق یا عدم قدرت بر زندگی کردن، یعنی این چیزها را ملاحظه نکنند، نه این‌که اسباب نکاح را تهیّه نمایند مانند صداق و نفقه و پوشاک.

پس فرمود: ﴿وَلَيْسَتْ عَفَافٌ﴾ پس باید که مجرّدهای زن و

مرد عفاف بخرج دهند.

﴿الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا﴾ و کسانی که برای زنها و مردهایشان همسر پیدا نمی‌کنند و یا چیزی را که در نکاح به آن احتیاج دارند پیدا نمی‌کنند مانند صداق و نفقه و پوشاک و مسکن، یا اگر اولیا از نکاح منع کردند و آنان قدرت بر مخالفت اولیا نداشتند چنین اشخاصی باید عفاف داشته باشند.

﴿حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ﴾ تا خداوند آنان را از فقر دنیا بی‌نیاز سازد، پس بیابند آنچه را که نکاح را بر آنان آسان سازد، یا خداوند آنان را از فقر و احتیاج به سبب یافتن همسر بی‌نیاز سازد. پس برای خودشان همسر پیدا کنند، یا از فقر آنان را بی‌نیاز کنند بدین گونه که منع اولیا را برطرف نمایند، یا آنان را از نکاح

بی‌نیاز سازد، بدین نحو که طبیعت‌های آنان تولید نطفه را فراموش کرده و حرارت نطفه‌ی موجود را خاموش سازند، در نتیجه نه از ذغدغه و وسوسه‌ی نطفه اذیت می‌کشند، نه با پر شدن ظرف نطفه آزاری به آنان می‌رسد.

یا بدین گونه که دل‌های آنان با حفظ عفت به ملاً اعلیٰ چنگ زده، نفوس آنان تابع ملاً اعلیٰ گردد، پس چون مشغول طبیعت و لوازم آن و لذت‌های آن نیستند.

﴿مِنْ فَضْلِهِ﴾ خداوند آنان را از فضل و کرم خود از نکاح بی‌نیاز می‌کند.

یا معنای آیه این است که مجردهای زن و مرد که نکاح و آمیزش جنسی نمی‌یابند و همسر ندارند و از ترس فقر ازدواج نکرده‌اند عفاف بخرج دهند و عفت نفس پیشه کنند تا خداوند با نکاح که می‌ترسیدند موجب فقر شود آنان را بی‌نیاز سازد.

بنابراین آیه‌ی اوّل امر به مؤمنین و اولیا مجردها است به تزویج آنان، آیه‌ی دوّم امر به مجردها است که تزویج نمایند.

چنانچه به امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه نسبت داده شده که فرمود: تزویج بکنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز سازد^(۱).

۱. نورالثقلین ج ۳ ص ۶۰۰ ح ۱۵۴

و نیز از امام صادق علیه السلام است: هر کسی از ترس عایله‌مند شدن و فقر ازدواج را ترک کند به پروردگارش بدگمان شده‌است، چه خدای تعالی فرمود: «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^(۱).
و به نبی صلی الله علیه و آله نسبت داده شده که فرمود: هر کس که فطرت مرا دوست دارد سنت و روش مرا باید پیش بگیرد، از جمله‌ی سنت من نکاح است^(۲).

و فرمود: ای گروه جوانان هر يك از شما صلاحیت و آمادگی همسر گرفتن را دارد ازدواج کند که آن برای چشم پوشاننده‌تر و برای فرج حفظ‌کننده‌تر است، هر کس آمادگی ازدواج را ندارد و روزه بگیرد، که روزه برای او اخته کردن است^(۳).

و «وجاء» که در روایت آمده است به معنای اخته کردن و قطع خایه‌های حیوان است که شهوت جماع را از او می‌برد، در اینجا کنایه از قطع شهوت است.

و به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شده که فرموده: هر کس فرزندی بهم رساند و بتواند او را تزویج کند ولی تزویج نکند پس اگر امری حادث شد و گناهی واقع شد هر دو در آن گناه شریک‌اند^(۴).

۱. مجمع‌البیان ۷-۸ ص ۱۴۰-۱۳۹

۲. مجمع‌البیان ۷-۸ ص ۱۴۰-۱۳۹

۳. مجمع‌البیان ۷-۸ ص ۱۴۰-۱۳۹

۴. مجمع‌البیان ۷-۸ ص ۱۴۰-۱۳۹

و نیز به رسول خدا ﷺ نسبت داده شده که فرمود: چهار طایفه‌اند که خداوند آنان را از بالای عرش خود لعنت می‌کند و ملایکه‌اش بر آن آمین گویند:

- ۱- کسی است که خودش را در حصر و مضیقه بیاندازد و تزویج نکند و کنیز نخرد برای این‌که دارای فرزند نشود.
- ۲- مردی است که تشبّه به زنان پیدا می‌کند و خود را شبیه زنان می‌سازد در حالی که خداوند او را مذکر آفریده‌است.
- ۳- زنی است که خود را شبیه مردان می‌سازد در حالی که خداوند او را مؤنث آفریده‌است.

۴- کسی است که مردم را گمراه کند و فریب دهد، به فقیر و مسکین گوید: بیا تا تو را چیزی دهم، وقتی فقیر می‌آید می‌گوید چیزی با خود ندارم، و به شخص نابینا می‌گوید: از حیوان بر حذر باش در حالی که جلو او چیزی نیست، و کسی از او آدرس می‌پرسد و او عوضی جواب می‌دهد و او را گمراه می‌کند^(۱).

﴿وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ﴾ و کسانی از غلامان و کنیزان شما که قصد بار خرید خویش دارند زیرا لفظ «الکتاب» مصدر «کاتبه» از کتابت است که بین مولی و عبد یا کنیز یا کتاب و نوشته‌ای می‌گذارند که مشتمل بر مقدار مال الکتابه و

۱. مجمع‌البیان ۸-۷ ص ۱۴۰-۱۳۹

مدّت و شروط کتابت می‌شود، یا اسم است به معنای کاغذی که در آن نوشته می‌شود یا به معنای اندازه، یا به معنای فرض و واجب است، یا مصدر از مجرّد یا مزید فیه از «کتاب» به یکی از دو معنای اخیر.

زیرا مولی و عبد مال الکتابه را اندازه می‌گیرند و قرار آن را می‌گذارند، یا مولی بر خودش و آزادی بنده‌اش را در مقابل ادای مال الکتابه واجب می‌کند.

﴿مِمَّا مَلَكَتْ﴾ از بندگان و کنیزان که آنان را مالك شده‌اند. ﴿أَيَّمَانُكُمْ﴾ در «مما ملكت» لفظ «ما» آورد، نه «من» تا اشعار به این بوده‌باشد که بندگان و کنیزان از جهت مملوك بودن در حکم غیر ذوی العقول هستند.

﴿فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ با آنان مکاتبه نمایید اگر دانستید در آنان خیر وجود دارد، منظور از خیر مال یا حرفه یا قدرت بر کسب مال یا امین بودن است، تا کسب حرام مانند سرقت و سؤال و زنا انجام ندهند، یا در آنان صلاح دیدید تا از مال الکتابه فرار نکنند.

﴿وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾ از مال الکتابه کم کنید، یا ای موالی آنچه را که از اقساط مال الکتابه گرفتید مقداری به آنان رد کنید، یا از زکات به آنان بدهید تا کمک به اداء

مال‌الکتابه باشد ای مولی‌ها یا ای مؤمنین.
 ﴿وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَىٰ الْبِغَاءِ﴾ و ای موالی
 کنیزان جوابتان را با اکراه به زنا وادار نکنید.
 ﴿إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا﴾^(۱) اگر آن کنیزان اراده عفت و تحصن و
 تحفظ دارند این جمله بیان وادار کردن و اکراه بر زنا است، چه اکراه محقق
 نمی‌شود مگر آن‌که آنان اراده‌ی تحصن و تحفظ داشته باشند.

علاوه بر این اگر مفهوم شرط قید باشد حجت نیست.
 ﴿لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ با کسب آنان و گرفتن
 اجرت زنا زندگی عرضی دنیا را می‌خواهید.
 ﴿وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ
 غَفُورٌ﴾ یعنی اگر توبه کنند خداوند بخشنده است، یا آن زشتی و شرمی را
 که لازمه‌ی زنا است اگر چه زنا از روی اکراه باشد مورد بخشش خدا قرار

۱. مفسران از جمله شیخ طوسی، ز مخشری ابوالفتوح گفته‌اند که شأن نزول آیه آن بوده است که
 عبداللّه بن ابی شش کنیز داشت و آنان را به فحشا نشانده بود و از آنان باج می‌گرفت «تا این‌که دو تن
 از آنان به حضرت رسول ﷺ پناه بردند و این آیه نازل شد که اگر عزم پاکدامنی دارند به اکراه آنان را
 بر زنا وادار نکنند. که همین شرط باز جای اشکال بوده است که شیخ طوسی می‌گوید: این عبارت به
 صورت شرط است ولی در معنای شرط نیست.

زمخشری می‌گوید: اکراه بدون اراده تحصن (عزم پاکدامنی) ممکن نیست (منظور این است که
 خودشان نخواستند به زنا رو آرند هرگز کسی را جرأت اجبار آنان نبوده است. ممکن است آنان
 خود را متمایل نشان می‌دادند و فعلی که قبول زناست انجام می‌دادند. چرا اگر واجب بود باید به نزاع و
 درگیری و شکایت می‌انجامید)

می‌گیرد، یا مقصود زشتی است که بعد از اکراه لازمه‌ی زنا است در صورتی که به مقتضای طبیعت زنان رغبت به زنا داشته باشند.

﴿رَحِيمٌ﴾ خداوند به آن مردان یا به زنان رحم می‌کند تا چه برسد به بخشش و مغفرت، این آیه چنین نیز خوانده شده است: «فان الله من بعدا کراهین لهن غفور رحیم» با اضافه‌ی لفظ «لهن».

﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ﴾ و ما آیاتی که روشن‌کننده یا روشن هستند، بر شما فرو فرستادیم.

لفظ «مبیّنات» با کسره‌ی یاء و فتحه‌ی آن خوانده شده، فعلهای «بان،

أبان، بین، تبین، استبان» همه به صورت لازم و متعدی استعمال می‌شوند.

و معنای آیه این است: ما برای شما آیاتی فرستادیم که احکام یا مقاصد، یا حکمت و مصالح، یا براهین آن واضح و روشن است، یعنی مانند قضایایی است که قیاسات آن با خودشان است، یا صدق آن روشن است، مقصود از آیات از حیث معنا اعم از آیات تدوینی و تکوینی آفاتی و انفسی است از قبیل انبیا، اولیا علیهم‌السلام و عقول و واردات آنان.

﴿وَمَثَلًا﴾ و حجّت یا حدیث یا شبیه به آن ﴿مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ﴾ از آنانی که پیش از شما بودند، و ممکن است مقصود از آیات آیات تدوینی و منظور از مثلاً، علی علیه‌السلام

باشد.

یا مقصود از آیات محمد ﷺ و عقول است، چه محمد ﷺ از حیث نبوت از جانب خدا نازل شده‌است و مقصود از «مثل» علی ﷺ است، چه علی ﷺ از حیث ولایت از جانب خدا نازل شده‌است و محمد ﷺ از حیث نبوت آیه‌ای بلکه آیه‌هایی از جانب خدا است و علی ﷺ از حیث ولایت شبیه همه‌ی گذشتگان است. ﴿وَمَوْعِظَةٌ﴾ یعنی یادآوری و پند و ترغیب و تخویف و ممکن است آیات، مثل و موعظه اوصاف يك ذات باشند و مقصود علی ﷺ باشد که او با اوصاف و اخلاق و علوم و مکاشفات و قدرت و تصرفاتش آیه‌های متعددی است که دلالت بر صفات حقّ اولّ تعالی می‌کند در حالی که بیانگر ذات و صفات او است، چنانچه او مثل جمیع انبیا و اولیا گذشته و او با ذات و سایر صفاتش موعظه و پندی است.

﴿لِلْمُتَّقِينَ﴾ بر پرهیزگاران، عبارت «للمتقين» جار و مجرور متعلق به «موعظة» یا به «انزلنا» است، یا لام برای تبیین و ظرف مستقر، خبر مبتدای محذوف یا حال است، و علت این که فرمود «للمتقين» این است که غیر متقین از آن آیات بهره‌ای نمی‌برند.

آیه (۳۵) نور

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ
 كَمَشْكُوَةٍ فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ
 كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا
 شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ
 نَارٌ نَوْراً عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ
 وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

(۳۵)

ترجمه

خداوند نور آسمانها و زمین است. داستان نورش همچون چراغدانای
 است که در آن چراغی هست، و چراغ در آبگینه‌ای هست؛ آبگینه گویي
 ستاره‌ای درخشان است؛ [چراغ] از درخت مبارک زیتون - که نه شرقی
 است و نه غربی - افروخته شود. نزدیک است که روغنش، با آن‌که آتشی به
 آن نرسیده است، روشنی دهد، نور در نور است؛ خداوند به نور خویش هر
 کس را که خواهد هدایت کند، و خداوند برای مردم این مثلها را می‌زند و
 خداوند به هر چیزی داناست.

تفسیر

«اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» بدان که لفظ «اللَّهُ»
 چنانچه مکرر گذشته اسم است برای ذات واجب الوجود به اعتبار
 مقام ظهور او که همان مقام مشیّت است، آن اضافه‌ی اشراقی خدا

به اشیاست و آن فعل و فیض و نور او است که بر جمیع اشیای منبسط و گسترده است و به همین وسیله است که اشیا از نیست محض به هستی و از عدم به وجود و از ظلمت به نور، از خفا به ظهور خارج می‌شوند، ذات احدیّت بدون این عنوان غیب محض است، نه اسم و نه رسم و نه خبری از آن هست، لذا در اخبار به «عمی» یعنی مقام کوری (پشت به معرفت ما) نامیده شده‌است. «اللّه» تعالی در آیات به سایر مظاهر خدا از انبیا و اولیا تفسیر شده‌است و کفر و شرک به خدای تعالی در اخبار به کفر و شرک به خلفای خدا تفسیر شده‌است.

و نور اسم روشنایی است، اعم از آن‌که روشنایی آفتاب باشد یا ماه یا سایر ستارگان، و اعم از آن‌که روشنایی آتش باشد یا چراغ یا گوهر و جواهر است یا غیر آنان.

یا نور اسم شعاع روشنایی است، یا اعم از آن است و «نار نوراً و أنار و استنار و نور و تنور» همه به معنای «أضاء» روشن عودت و لازم می‌باشد و لفظ «أنار و نور» به صورت متعدی نیز آمده است و نور اسم محمد ﷺ یا نبوت یا رسالت یا ولایت اوست، یا اسم علیّ علیّه یا خلافت یا ولایت او است.

و گاهی بر آنچه که اشیا را روشن سازد به صورت مطلق

نور اطلاق می‌شود، چه ضیاء و شعاع باشد، یا دلیل و برهان، یا علامت و آثار، به همین معناست که بر کتابهای آسمانی و خلفا و جانشینان الهی اطلاق می‌شود، گاهی بر هدایت و آنچه که هدایت به آن محقق می‌شود اطلاق می‌گردد و به این معنای همه‌ی کتابهای آسمانی و رسالت‌ها و نبوت‌ها و ولایت‌ها و اقوال و افعال و احوال و اخلاق نیکو نور می‌شوند، البته اسما به مصادیق عرفی اختصاص ندارند، بکله آنچه که در صدق اسما معتبر است مطلق معانی است که در جمیع عوالم و جمیع مراتب حاصل می‌شود. بدون آن‌که خصوصیتی از خصوصیات مصادیق و عوالم در آن اعتبار گردد.

زیرا که نور اسم است بر آنچه که به ذاتش ظاهر و روشن است بدون این‌که چیزی واسطه‌ی روشنایی آن قرار گیرد، و روش‌کننده‌ی غیر خودش می‌باشد، و نور عرضی نیز یکی از مصادیق نور است، و نور عرضی آن است که در دو آن باقی نماند، و جز بر چشمها ظاهر نیست و ظهور آن بر چشمها نیز محقق نمی‌شود مگر بعد از اجتماع آن در سطح سفت غلیظ به نحوی که در آن نور نفوذ نکنند، و ظاهر نمی‌سازد مگر سطوح و الوان و اشکال را. و این چیزها را ظاهر نمی‌کند مگر بر چشمها نه بر سایر مدارك و در صدق نور بر نور عرضی این خصوصیتها اعتبار نشده‌است.

بلکه می‌گوییم: معنای این جمله «خودش بذاته ظاهر است و ظاهر کننده‌ی غیر خودش است» در حقیقت جز حقیقت وجود چیزی نیست که آن واجب لذاته و واجب کننده‌ی غیر خودش است، اما سایر نورهای عرضی و حقیقی که وجود است اشیا هستند و انوار رسالت، نبوت، ولایت و هدایت اگر چه به وجهی به ذات خود و به خودی خود ظاهر و روشن هستند و احتیاج به نور دیگری ندارند که آنان را ظاهر سازد، و لکن احتیاج به علتی دارند که آنان را خارج و ظاهر سازد و احتیاج به چیزی دارند که بر آن واقع شوند از قبیل سطوح ماهیات، سینه‌ها، دلها، ارواح و سطوح اجسام مادی.

پس این انوار نیز در حقیقت به نحوی خود و به ذواتشان ظاهر نیستند.

و نیز بدان که آسمان‌ها اختصاص به افلاک طبیعی و کرات علوی ندارد، بلکه هر چیزی که دارای جهت علو و بلندی و فاعلیت نسبت به پایین‌تر از خودش باشد آن چیز نسبت به پایین‌تر آسمان است.

بنابراین عقول کلی طولی و عرضی، نفوس کلی و جزئی و افلاک طبیعی همه‌ی اینها آسمان هستند و زمین اسم چیزی است که دارای نوعی پایین بودن و پذیرش باشد، نام زمین اختصاصی

به زمین خاکی ندارد، بلکه عالم طبع با تمام وجودش و عالم مثال سفلی و علوی همه‌اش زمین است.

در اوّل سوره‌ی انعام و جمع آوردن «سماوات» و مفرد آوردن «ارض» گفته شد.

و آسمان و زمین دو اسم هستند بر آنچه که از آن دو موجود است و با تعین آسمانی و زمینی ممتاز و جدا گشته‌اند، یا دو اسم هستند برای خدا ماهیت آسمان و زمین بدون این که وجود با آن اعتبار شود.

بنابراین صحیح است در بیان آیه گفته شده: خداوند صاحب نور آسمانها و زمین است، و این معنا موافق است با آنچه که به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده شده که «نور» را به صورت فعل ماضی از باب تفعیل خوانده است: «اللّهُ نَوَّرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» اعمّ از این که مقصود از نور نور محسوس عرضی باشد یا وجود یا هدایت^(۱).

و صحیح است گفته شود: خداوند روشن کننده‌ی آسمانها و زمین و خارج کننده‌ی آنان از خفا و عدم به وجود است. و نیز صحیح است گفته شود: خداوند وجود آسمانها و زمین است اعمّ از این که مقصود از وجود آسمانها و زمین باشد.

۱. تفسیر البیضاوی ج ۲ ص ۱۲۷

بنابر این که مراد از آسمانها و زمین موجودیّت آن دو باشد، و در اضافه‌ی نور به آن دو قید حیثیّت اعتبار گردد یا مقصود خود وجود آن دو باشد.

زیرا خدای تعالی به اعتبار مقام ظهورش که همان مشیّت است به وجهی قوام وجودات اشیا و فاعل و روح آنان است و به وجهی خود وجودات اشیاست.

چنانچه فصول به وجهی که «بشرط لا» اخذ شوند فاعل وجودات اجناس و قوام آنان است، و به وجهی که «لا بشرط» اخذ شوند خود وجودات اجناس است، چه فعل حقّ که همان مشیّت است عبارت از صورت اشیا و قوام و فاعل آنان است.

و نیز صحیح است گفته شود: خداوند بر حسب مظهرش که آن عقل کلّی یا روح کلّی است که همان ربّ نوع انسانی است نور آسمانها و زمین است طبق جوهری که ذکر شد، یا بر حسب مظهرش که نفس کلّی است، یا بر حسب مظهرش که عالم مثال است نور آسمانها و زمین است.

یا بر حسب مظاهرش که انبیا و اولیای خدا هستند هدایت اهل آسمانها و زمین یا بیان کننده‌ی اهل آسمانها و زمین است. یا بر حسب مظاهرش که لطایف ولایت و نبوّت و رسالت است نور آسمانها و زمین در عالم کبیر یا در عالم صغیر طبق

و جوه گذشته است، یا بر حسب مظاهرش که عبارت از ارواح و عقول و قلوب و نفوس بشری و نفوس حیوانی و نور آسمانها و زمین در عالم صغیر طبق و جوه گذشته می‌باشد.

یا بر حسب مظاهرش که عبارت از ارواح و عقول و قلوب و نفوس بشری و نفوس حیوانی است نور آسمانها و زمین در عالم صغیر است طبق و جوه گذشته یا بر حسب مظهرش که نور و روشنائی آفتاب است نور آسمانها و زمین طبیعی است به همان معنا که برای همه قابل درک است.

یا بر حسب مظهرش که مثال اولیای خداست در سینه‌های سالکین ظاهر می‌شود نور آسمانها و زمین در عالم صغیر است اگر آن مثال قوی و قادر بر روشن کردن خارج از عالم سالک نباشد، یا در عالم صغیر و کبیراگر مثالی قوی و قادر بر روشن کردن خارج باشد و عارف ربّانی (قدس سرّه) به همین وجه اشاره کرده آنجا که فرموده‌است:

کرد شهنشاه عشق در حرم دل ظهور

قدّز میان برفراشت رایت الله نور

یا بر حسب مظهرش که قوه و اهمه و متخیله و خیال است،

یا بر حسب مظهرش که مدارک باطنی یا مدارک ظاهری است.

﴿مَثَلُ نُورِهِ﴾ صفت یا حدیث او ﴿كَمِشْكُوتِهِ﴾ مانند صفت

مشکوة یا حدیث مشکوة است، سابقاً گذشت که در تسبیحات تمثیلی ذکر جمیع اجزای مشبه و جمیع اجزا مشبه به و ترتیب بین اجزاء آن دو و ذکر جزؤ مخصوصی به دنبال ادات تشبیه و آوردن لفظ «مثل» در جانب مشبه یا در جانب مشبه به، و آوردن ادات تشبیه هیچ یک از این مسایل لازم نیست.

لفظ «نور» را اضافه به «الله» نمود، با این که مناسب این بود که بگوید «مثله» زیرا که خداوند خودش را نفس نور قرار داده تا اشاره به این باشد که از ذات بر حسب مقام غیب و مقام ذات احدیت خبری نیست و حکمی بر او نمی‌باشد و خبر و حکم بر آن تنها بر حسب مقام ظهور به مراتب ظهور او است، چنانچه به آن اشاره کردیم، و «مشکوة» روزنه‌ای است که نور از آن نفوذ نمی‌کند.

﴿فِيهَا﴾ در مشکافی که نور از آن نفوذ نمی‌کند ﴿مِصْبَاحٌ﴾ چراغی است ﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾ در تکرار لفظ «مصباح» به صورت اسم ظاهر و معرفه بزرگداشت و برانگیختن تعجب است که از شأن آن است، چنانچه نکره نکره آوردن «مصباح» اول مفید تفخیم و بزرگداشت است.

﴿الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ لفظ «درّی» با ضمّه دال و کسره‌ی آن با یاء مشدّد و همزه‌ی آخر منسوب به «درّ» است، یا بر وزن «فَعُول» با تشدید عین و ضمّه‌ی فاء، یا بر وزن «فَعِيل» با تشدید عین و ضمّه فاء یا کسره‌ی فاء از «درء» به معنای دفع است و به هر تقدیر به معنای تَلَأُوْ و

درخندگی است.

﴿يُوقَدُ﴾ لفظ «یوقد» با یای تحتانی، و «توقد» یعنی، آن آبگینه چون ستاره‌ای درخشان است با تای فوقانی به صورت مجهول از «أوقد» خوانده شده (یعنی برافروخته شد) و «توقد» به صورت ماضی معلوم از «توقد» خوانده شده است.

﴿مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ﴾ از درخت مبارک زیتون در زیتون برای عرب نفع و بهره‌ی فراوانی است چه آن خوردنی و نوشیدنی و میوه و خورش و روغن است، روشن شدن و آتش‌گیری ستارگان یا شیشه یا چراغ از درخت زیتون به اعتبار این است که فتیله‌ی چراغ با روغن میوه‌ی آن درخت روشن می‌شود.

﴿لَا شَرْقِيَّةٍ﴾ در مشرق دیوار قرار نگیرد که مدتی از اوایل روز آفتاب بر آن نتابد.

﴿وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ در مغرب دیوار قرار نگیرد تا مدتی از آخر روز آفتاب نبیند، پس زیتون چنین درختی صاف‌تر و خالص‌تر و میوه‌ی آن لذیذتر می‌شود چون در طول روز آفتاب دیده است. یا معنای آیه این است که آن درخت مانند درختان دنیا نیست، که درخت دنیا یا باید شرقی باشد یا غربی یا شرقی و غربی با هم نسبت به جهت‌های مختلف یا معنای آیه این است که آن درخت منسوب به شروق و طلوع آفتاب نیست به نحوی که

هیچ سایه نبیند و در نتیجه میوه‌اش بسوزد، و منسوب به غروب آفتاب نیست به نحوی که آفتاب دائماً از آن غروب کند و در نتیجه میوه‌اش نرسد.

یا معنای آیه این است که آن درخت درختی نیست که در جهت شرق یا غرب زمین در دامنه شرقی یا غربی کوه قرار گرفته باشد که این دو ناحیه به جهت شدت حرارت آفتاب میوه‌ی درختشان می‌سوزد.

بلکه آن درخت در وسط معموره قرار گرفته که در این صورت رسیدن میوه‌اش کامل‌تر بوده و از حرارت آفتاب نمی‌سوزد و از سرمای هوا نیز کال و نارس نمی‌ماند، **يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ** از فرط و شدت صفا و لطافتش نور آن فروزان است **وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ** اگر چه آتشی آن به آن برخورد نکرده باشد.

گونه‌های احتمالی تطبیق اجزای مثل بامثل

تطبیق اجزای مثل با ممثل له طبق احتمالات چهارده گانه که مطابق

است با عدد آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

بدان که وقتی دانستی که ممثل له (آنچه مورد مثال واضح می‌شود) عبارت است مشییت یا عقل اوّل، یا مطلق عقول، یا ربّ النّوع انسانی، یا مطلق ارباب انواع، یا نفوس کلّی یا جزئی یا

عالم مثال، یا روح انسان، یا عقل او، یا قلب یا نفس او، یا نفس حیوانی، یا مثال خلفای خداست که بر سینه‌ی سالک ظاهر می‌شود و نزد آنان سکینه و فکر نام دارد...دیگر تطبیق این مثال بر ممثل له و تطبیق اجزای مثل بر ممثل له بر تو آسان می‌شود.

چون اگر مقصود از نور مشیّت باشد مشکوة عالم طبع می‌شود و زجاجه عالم ارواح به صورت مطلق، و مصباح خود مشیّت از آن وجهی که به عالمی دارد که عالم کرسی و فیض مقدّس نامیده شده و «شجره» نیز همان مشیّت می‌شود با آن وجه که به سوی خدا دارد که عرش و فیض اقدس نامیده شده است. یا «شجره» ماده‌ی اوّل یا مطلق ماده است، و مشکوة علام مثال یا عالم نفوس یا عالم مثال باشد مشکاة عالم طبع یا عالم مثال می‌شود و زجاجه عالم نفوس و مثال یا عالم نفوس فقط. و «شجره» مطلق عالم مشیّت یا جهت الهی یا جهت خلقی مشیّت یا ماده‌ی اوّل یا مطلق ماده می‌گردد.

اگر مقصود از نور نفوس باشد مشکوة عالم طبع یا عالم برزخ و زجاجه عالم مثال و شجره مشیّت می‌شود با همان وجوهی که در مشیّت ذکر شد یا شجره عقول یا ماده می‌شود.

اگر مقصود از نور عالم مثال باشد مشکوة عالم طبع و زجاجه عالم برزخ می‌شود و مقصود از شجره ممکن است هر

چیزی که گذشت باشد، و ممکن است مقصود از آن ماده باشد. اگر مراد از نور «ممثل له» ولایت یا نبوت یا رسالت یا اسلام، یا ایمان، یا روح، یا عقل، یا قلب، یا نفس بشری، یا مثال شیخ باشد تطبیق سایر اجزا ظاهر و روشن است.

اگر مقصود از نور نبی ﷺ یا ولی ﷺ یا رسول ﷺ یا مؤمن باشد مشکوة بدنهای طبیعی آنان یا سینه‌های باز شده به اسلام و به رسالت و خلافت آنان می‌شود، یا منظور از مشکوة دل‌های آنان است که در آن احکام نبوت و آثار ولایت نقشی بسته است.

و زجاجه‌ی نفوس، یا قلوب یا عقول آنان است، و مصباح نیز بر حسب زجاجه تغییر پیدا می‌کند.

و «شجره» عبارت می‌شود از مشیت یا عقول کلی و ارباب انواع، یا نفوس کلی، یا جهت وحی کردن و افاضه‌ی علوم لدنی یا ولایت یا نبوت آنان.

ممکن است مقصود از نور «ممثل له» روح نفسانی یا روح حیوانی، یا نفس نباتی باشد، که زجاجه نیز عبارت می‌شود از روح حیوانی یا نفس نباتی یا طبع جمادی، و مشکوة نفس نباتی می‌شود، یا بخاری که در قلب پدید می‌آید، یا بخار قلب و رگها، یا طبع جمادی، یا قلب صنوبری، یا قلب با شرایین یا همه‌ی بدن می‌شود.

و در اخبار اشاره به بعضی از این وجوه و بعضی از وجوه

دیگر شده است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: آن مثلی است که خداوند تعالی برای ما زده است. و نیز از امام صادق علیه السلام است: «الله نور السموات والأرض» فرمود: این چنین است خدای عزوجل، «مثل نوره»، فرمود: یعنی محمد صلی الله علیه و آله و «کمشکوة» فرمود: یعنی سینه‌ی محمد صلی الله علیه و آله، «فیها مصباح» فرمود: در آن نور علم یعنی نبوت است، «المصباح فی زجاجة» فرمود: علم رسول خدا است، که به قلب علی علیه السلام صادر شده است.

«الزجاجة كأنها» فرمود: گویی در تلالؤ ستارگانی هستند درخشان و روشن از درخت مبارک زیتون که نه شرقی است و نه غربی، فرمود: آن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است، نه یهودی است و نه نصرانی شرق و غرب جهان بدان فروزان است اگر چه آتشی به آن نرسد، فرمود: نزدیک است که علم از دهان عالم آل محمد صلی الله علیه و آله خارج شود قبل از آن که به آن نطق کند.

«نور علی نور» فرمود: امام است به دنبال امام دیگر و از ائمه ^(۱) علیهم السلام با اختلاف مختصر در بیان وجوه نظیر این خبر زیاد وارد شده است.

از امام باقر علیه السلام، وارد شده که فرمود: خدای تعالی

۱. نور الثقلین ج ۳ ص ۶۰۳ ح ۱۷۲

می‌فرماید: من هدایت‌کننده‌ی آسمانها و زمین هستم، مثل علمی که به او دارم و آن نوری است که به هدایت می‌رساند مثل مشکوة است که در آن چراغ باشد پس مشکوة قلب محمد ﷺ است، و مصباح نور او است که در آن علم است. این‌که می‌فرماید: «المصباح فی زجاجة» یعنی می‌فرماید: من می‌خواهم قبض روح تو بکنم، پس آنچه را که نزد تو است نزد وصیّ قرار بده همانطور که مصباح در زجاجة قرار داده می‌شود^(۱).

« کأنها کوب دری » پس فضل وصیّ را به آنان اعلام بدار که از درخت مبارک فروزان می‌شود پس اصل درخت مبارک ابراهیم عليه السلام است و آن قول خدای تعالی است: «رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید» و آن قول خدای تعالی است که می‌فرماید: «ان الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سميع علیم»^(۲).

و «لا شرقیة و لا غربیة» می‌گوید: شما یهود نیستید که جانب مغرب نماز بخوانید و نصاری نیستید تا جانب مشرق نماز بخوانید، شما بر ملت و دین ابراهیم هستید که خدای تعالی

۱. نورالتقلین ج ۳ ص ۶۰۳ ح ۱۷۳

۲. سوره‌ی آل عمران آیه یعنی: همانا خداوند برگزید بر عالمیان بعضی از ذریه‌ی آدم و نوح و آل عمران را بر بعضی دیگر و خدا شنوایی داناست.

فرموده: «ما كان ابراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً و ما كان من المشركين» و قول خدا: «يكاد زينها يضيي»

می‌گوید: مثل اولاد شما که از شما به دنیا می‌آیند مثل روغن زیتونی است که از زیتون در می‌آورند که نزدیک است به نبوت تکلم نمایند اگر چه ملایکه‌ای بر آنان نازل نشود^(۱).

از امام صادق علیه السلام از پدرش درباره‌ی این آیه آمده است: «الله نور السماوات و الأرض» فرمود: خدای تعالی به نور خودش ابتدا کرد که آن مانند هدایت است در قلب مؤمن. «كمشكوة فيها مصباح» مشكوة جوف مؤمن، و قندیل قلب مؤمن است، و مصباح نوری است که خداوند در قلب مؤمن قرار داده، درباره‌ی «توقد من شجرة مباركة» فرمود: شجره مؤمن است.

«زیتونه لاشرقیة و لا غربیة» که بر قلّه‌ی وسط کوه قرار گرفته، نه شرق دارد و نه غرب، وقتی آفتاب طلوع می‌کند بر همان جا طلوع می‌کند، و هنگام غروب در همانجا غروب می‌کند و نوری که خداوند در قلب مؤمن قرار داده نزدیک است فروزان و روشن شود اگر چه سخن نگوید.

«نور علی نور» یعنی واجب روی واجب، و مستحب روی

۱. نور الثقلین ج ۳ ص ۶۰۳ ح ۱۷۸

مستحبّ «یهدی الله لنوره من یشاء» فرمود: یعنی هر کس را که خداوند بخواهد به واجبات و مستحباتش هدایت می‌کند. «و یضرب الله الأمثال للنّاس» فرمود: پس این مثلی است که خداوند برای مؤمن زده است.

فرمود: پس مؤمن در پنج نور قرار می‌گیرد: مدخل او نور، مخرج او نور، علم او نور، کلام او نور، و بازگشت در روز قیامت به بهشت نور است.

راوی گفت: به جعفر علیه السلام عرض کردم: آنان می‌گویند: مثل نور پروردگار، فرمود: سبحان الله خداوند مثل ندارد، آیا نفرمود: «فلا تضربوا الله الأمثال» برای خدا مثل ننید^(۱).

و ممکن است مقصود از مصباح خصوص ولایت محمد صلی الله علیه و آله باشد، پس باید زجاجه نبوت، و مشکوة رسالت او، و شجره لطیفه‌ی سیاره‌ی انسانی، یا ماده‌ی کامل و جثّه، عنصری او باشد، که هر دو در حاقّ وسط قرار داشتند که نه به توحید مایل بودند و نه به تکثیر، مانند عیسی و موسی علیهما السلام که یکی از آن دو به توحید مایل پیدا کرد و دیگری به تکثیر.

ممکن است مقصود از مصباح نبوت محمد صلی الله علیه و آله باشد که در این صورت «زجاجه» رسالت او، و «مشکوة» سینه‌ی او، و

«شجره» لطیفه‌ی سیّاره یا ولایت کامل، یا ماده‌ی او باید باشد. بعضی گفته‌اند: مشکوة ابراهیم عليه السلام و «زجاجه» اسماعیل عليه السلام و «مصباح» محمد صلى الله عليه وآله است، از درخت مبارك یعنی از ابراهیم عليه السلام که بیشتر انبیا از صلب او هستند، «لا شرقیة و لا غربیة» یعنی نه نصرانی است و نه یهودی. «یکاد زیتها یضیی» یعنی محاسن و نیکویی‌های محمد صلى الله عليه وآله ظاهر می‌شود قبل از این‌که به او وحی شود.

برخی گفته‌اند: مصباح قرآن، و «زجاجه» قلب مؤمن، و «مشکوة» زبان و دهن او، و «شجره» درخت وحی است که «یکاد» یعنی حجّت‌های قرآن نزدیک است که واضح شود اگر چه خوانده نشود.

﴿نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ﴾ خبر بعد از خبر برای «مثل نوره» است، یعنی صفت نور او که عبارت از مشیّت صفت نور روی نور است در شدّت روشن کردن، زیرا روشن کردن آن به سبب صاف بودن زیت و صاف بودن شیشه‌اش و جمع کردن مشکوة نور آن را مضاعف می‌گردد، به اضافه‌ی این‌که مشیّت که وجود مطلق است مقوّم جمیع وجودات مقیّد است پس مشیّت وجود مطلق است که بر جمیع وجودهای مقیّد وارد می‌شود و همچنین است سایر جوهری که در نور ذکر شد.

ممکن است «نور علی نور» خبر مبتدای محذوف باشد، یعنی نور ربّ نور علی نور است با جمیع وجوهی که در نور ذکر شده است.

یا خبر بعد از خبر برای «الله» است، یعنی الله بر حسب مظاهرش نور علی نور است یا مبتدای خبر محذوف است، یعنی در مشکوٰۃ نور علی نور است، یا خبر بعد از خبر برای «مصباح» است، یا خبر بعد از خبر برای «زجاجة» یا خبر بعد از خبر برای «كأن»، یا صفت «مصباح» یا صفت «کوکب» است، یا خبر مبتدای محذوف است.

یعنی کوکب درّی نور علی نور است، یا مبتدا است، و «علی نور» خبر آن، و مسوّغ مبتدا بودن وصف مقدّر است این چنین: «نور عظیم علی نور» یا مبتداست و خبر آن (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ) می باشد، و عاید آن تکرار مبتدا است یعنی نور روی نور است، خداوند به آن هدایت می کند (مَنْ يَشَاءُ) هر کسی را بخواهد.

وجوه اعراب آیه‌ی نور

بیان اعراب آیه به نحو اجمال این است که گفته شود: لفظ «الله» مبتدا و «نور السّماوات» خبر آن است، چنانچه آن ظاهر و روشن است، یا بدل از آن، یا صفت آن می باشد، و «مثل نوره کمشکوٰۃ» یک جمله است و خبر بعد از خبر برای «الله» یا خبر «الله» یا حال است، یا مستأنفه است، و جواب سؤال مقدّر، یا معترضه است، و «فیها مصباح» صفت «مشکوٰۃ» یا مستأنفه یا

معارضه است.

و «المصباح فی زجاجة» صفت مصباح، یا صفت مشکوة، یا حال از مشکوة است، و عاید بنا بر احتمال اوّل تکرار موصوف و بنا بر دو احتمال اخیر مقدر است، و تقدیر عبارت چنین است: «المصباح فی زجاجة» یا جمله‌ی مستأنفه یا معترضه است.

و لفظ «فی زجاجة» خبر «المصباح» یا حال از آن است.

و «الزجاجة کأنّها کوكب» صفت زجاجة، یا صفت مصباح، یا صفت مشکوة، یا حال از هر دو است، و عاید مانند جمله‌ی «المصباح فی زجاجة» است، یا مستأنفه یا معترضه است.

و «کأنّها کوكب درّی» خبر «الزجاجة» یا حال از آن است و «یوقد من شجرة مبارکة» صفت «کوکب» یا حال از آن، یا خبر بعد از برای «الله» یا خبر نخستین آن، یا حال از آن، یا حال از «نور السّموات» یا مستأنفه یا معترضه است، و وفق دادن و تطبیق نمودن تذکیر و تأنیث با آنچه به آن حمل می‌شود، یا به آن توصیف می‌گردد موکول به تفتن^(۱) ناظر خبیر است.

و «یکاد زیتها یضیی» صفت «شجره» یا حال از آن یا مستأنفه یا

معارضه است و وجوه اعراب «نور علی نور» گذشت.

﴿وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾ یعنی خداوند به راه مقصود

مردم را می‌رساند، یا هر کسی را که بخواهد به سوی مقصود

۱. (ت.ف.ط.) به فطانت درک کردن، بازیرکی به مطلبی پی بردن.

می‌برد، و مثل‌ها را می‌زند برای همه‌ی مردم جهت آگاهی بر طریق مقصود تا هر کس که بخواهد هدایت یابد، و هر کس بخواهد گمراه شود گمراه شود، و هر کسی زنده گردد و حیات پیدا کند از روی بی‌بینه باشد، و هر کس به هلاکت می‌رسد نیز از روی بی‌بینه باشد.

﴿لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ عطف بر «الله نور السماوات» یا بر جمله‌ی «مثل نوره کمشکوة» یا بر جمله‌ی (یهدی الله لنوره من یشاء» یا بر جمله‌ی «یضرب الله الأمثال» می‌باشد.

آیات ۳۶-۳۸

فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ
 يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳۶) رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ
 تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ
 الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷)
 لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَزِيَدَهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ
 وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۸)

ترجمه

در خانه‌هایی که خداوند فرمان داده است که گرامی داشته و نامشان در آن‌ها یاد شود، در آن بامدادان و شامگاهان نیایش او گویند. مردانی که

هیچ داد و ستد و خرید و فروشی ایشان را از یاد خداوند و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات باز نمی‌دارد، [و] از روزی که در آن دلها و دیدگان دیگرگون شود، بیمناکند. تا خداوند به بهتر از آنچه کرده‌اند پاداششان دهد و از فضل خویش بر پاداش آنان بیفزاید، و خداوند هر که را بخواهد بی حساب روزی می‌بخشد.

تفسیر

﴿فِي بُيُوتٍ﴾ جارومجرور متعلق به «علیم» و اشاره به این است که مظاهر خداوند همانطور که مظاهر خدای تعالی هستند مظاهر جمیع اسما و صفات او نیز می‌باشند، دلیل بر این است که مظاهر خداوند انوار آسمانها و زمین است، مثل مقام ظهور او، زیرا که مظاهر وقتی مظاهر علم او باشند که از صفات حقیقی خدا و شریفترین صفت‌ها است حتماً مظاهر اضافات خدا که ضعیفترین صفت‌هاست نیز می‌شوند، و معنای آیه این است: همانطور که خداوند همه چیز را در مقام ذات و مقام ظهورش میداند همه‌ی آنان را در مظاهرش نیز می‌داند.

و ممکن است «فی بیوت» متعلق به فعل محذوف باشد که «یسبِّح» مذکور آن را تفسیر می‌کند به روشی باب اشتغال، و ممکن است متعلق به جمله‌های سابق باشد، و مقصود از «تلك البيوت» خانه‌های خلقای خدا از انبیا و اولیا و سینه‌ها و دل‌های آنان، و ولایت و نبوت آنان و ذات خود انبیا و اولیا

باشد.

و ممکن است مقصود از خانه‌هایی که ﴿إِذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ﴾ خداوند اجازه داده رفعت یافته و بلند شوند و نام خدا در آن برده شود، ممکن است (مقصود) مساجد صوری باشند.

زیرا مساجد صوری جایز است بلندتر از سایر خانه‌ها باشند، و جایز نیست خانه‌ها از آن بلندتر باشد، و در مورد مساجد حقیقی خداوند اجازه داده بلندتر از همه‌ی موجودات باشند، اذن تکوینی و ارتفاع تکوینی و اذن تکلیفی و ارتفاع تکلیفی.

﴿يَسْبِحُ﴾ لفظ «یسبّح» به صورت مجهول و معلوم با یاء تحتانی و با تاء فوقانی خوانده شده، اگر به صورت مجهول و با یاء تحتانی خوانده شود مرفوع و نایب فاعل آن یکی از ظروف سه گانه است که می‌آید، اگر با تاء فوقانی باشد مرفوع آن «سبحه» است که از فعل استفاده می‌شود و اگر به صورت معلوم خوانده شود مرفوع آن «رجال» است و مؤنث آمدن فعل به اعتبار صورت جمع مکسر است.

﴿لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾ جمله‌ی «یسبّح له فیها بالغدوّ و الآصال» حالیه یا مستأنفه است و لفظ «غدوّ» مصدر است به معنای اوقات صبح استعمال شده و لذا «غدوّ» مفرد در مقابل «آصال» جمع قرار گرفته نیکو شده است.

مقصود از تسبیح تنزیه لطیفه‌ی انسانی است از چیزی که او را از

سلوك الى الله ممانعت کند خواه بدون واسطه به «الله» یا به «اسم الله» متعدی شود، یا بلام متعدی گردد، و خواه لام برای تقویت باشد، یا برای غایت، چه آن لطیفه مظهر «الله» و اسم برای الله است، و تنزیه آن لطیفه جز برای خدا نیست. (رجال) لفظ «رجال» فاعل «یسبح» مذکور است اگر «یسبح» به صورت معلوم خوانده شود و فاعل فعل محذوف است اگر به صورت مجهول خوانده شود.

و در اخبار ما آمده است که «رجال» خبر مبتدای محذوف و کنایه از «بیوت» است.

یعنی در خانه‌ها مردانی هستند و ممکن است «رجال» مبتداء و خبر آن «یخافون» باشد.

﴿لَا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَیْعٌ﴾ تجارت مطلق معامله یا خرید و فروش است و لفظ «بیع» از اضداد است و در خرید و فروش هر دو استعمال می‌شود مانند لفظ «شراء» بنابراین ذکر کردن بیع بعد از تجارت از قبیل ذکر خاص بعد از عام، یا از قبیل ذکر مرادف بعد از مرادف برای تأکید است اگر بیع اعم از بیع و شراء باشد به طریق عموم اشتراك استعمال می‌شود.

یا مقصود از تجارت مطلق مکاسب و کسب است خواه به طریق معامله باشد یا غیر معامله، و مقصود از بیع تجارت معهود و معلوم است.

﴿عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ در سوره‌ی بقره در قول خدا:

«فاذکرونی اذکرکم» تحقیق ذکر و اقسام آن گذشت، ذکر خواه زبانی جلیّ باشد یا جنانی خفی یا سینه‌ای حقیقی که از آن به سکینه و فکر و حضور تعبیر می‌شود آن مثال شیخ است که نزد سالک متمثل می‌شود.

چون اشتغال او به ذکر می‌که از شیخ گرفته قوی است، یا متذکر امر و نهی خدا هنگام هر فعلی است، این ذکر منافی اشتغال به کسب نیست، بلکه وقتی حال سالک ملاحظه‌ی امر و نهی خدای تعالی در هنگام هر فعل باشد، و کسب او به لحاظ نهی الهی باشد. کسب او ذکر می‌شود، بلکه کسب او از شریفترین اقسام ذکر می‌باشد، چنانچه در سوره‌ی بقره گذشت.

چه ذکر لسانی و جنانی عبارت از چیزی است که بر لسان یا بر جان جاری می‌شود و انسان به سبب آن صفات رحمان را بیاد می‌آورد، و این کسب با این لحاظ که ذکر شد سبب یادآوری دو صفت لطف و قهر خدا و دو نسبت امر و نهی الهی می‌شود پس مردان به جهت ذکر خدا کسب را ترک نمی‌کنند، بلکه کسب را ذکر خدا قرار می‌دهند.

﴿وَإِقَامِ الصَّلَاةِ﴾ در اوّل سوره‌ی بقره تحقیق و تفضیل صلوة و اقسام آن و به پا داشتن آن گذشت.

﴿وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾ در سوره‌ی بقره بیان زکات و ادا کردن

آن به طور مفصّل گذشت.

از امام صادق عليه السلام روایت شده که آن مردان اصحاب تجارت بودند، پس آنگاه که وقت نماز می‌شد تجارت را ترك می‌کردند و به سوی نماز می‌رفتند، لذا اجر و پاداش آنان بزرگتر از کسی بوده است که تجارت نمی‌کرده و به کسب و کار نمی‌پرداخته است^(۱).

و در خبر دیگری است: آن مردان تاجرهایی هستند که تجارت و بیع آنان را از ذکر خدا باز نمی‌دارد، و هرگاه وقت نماز برسد حقّ خدا را در آن وقت ادا می‌کنند.

از امام صادق عليه السلام از تاجری سؤال شد که می‌گویند او مرد صالحی است ولی تجارت را ترك کرده، پس امام سه مرتبه فرمود: این کار کار شیاطن است. آیا ندانسته است که رسول خدا صلى الله عليه وآله بار کاروانی را که از شام آمده بود خرید و در آن سود برد و از زیادی آن قرضش را ادا کرد و بین خویشانش تقسیم نمود، خدای عزّوجلّ می‌فرماید: «رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله... تا آخر آیه».

گوینده‌ی همین داستان می‌گوید: این‌که گفته‌اند، آن مردم (مؤمنان از اهل صفّه و دیگران) تجارت نمی‌کردند، دروغ گفتند، و لکن آنان چنین بودن که نماز را در اوقات خود ترك نمی‌کردند و

۱. الصّافی ج ۳ ص ۴۳۷ و من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۱۹۲ ح ۳۷۲۰

به جای می‌آوردند، و این عمل افضل از عمل کسی است که به نماز حاضر می‌شود و تجارت نمی‌کند^(۱).

﴿يَخَافُونَ﴾ حال یا صفت بعد از صفت برای «رجال» یا خبر بعد از خبر است، یعنی آنان مردانی هستند که می‌ترسند، یا خبر برای «رجال» یا جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل است.

﴿يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ﴾ از روزی می‌ترسند که دلها در آن روز دگرگون و متغیر می‌شود، یعنی در احوال و حالات بی‌ثبات می‌گردد، مانند حزن و سرور، قبض و بسط خوف و رجاء، و غیر اینها از احوال متضاده، از آن جهت است که اسباب این حالت‌ها را آنجا می‌بیند، زیرا که آن روز روزی است که بهشت و نعمت‌های آن و جهنم و انواع عذابهایش به مردم عرضه می‌شود. ﴿وَالْأَبْصَارُ﴾ چشمها نیز ثابت نمی‌ماند و در تغییر است، مانند باز شدن و بسته شدن، و بالا و پایین نگاه کردن، و دور زدن و ساکن شدن، یا دلها از پست‌ترین حالاتش به شریفترین تغییر پیدا می‌کند، یا از حالات پست به پست‌ترین منتقل می‌شود، یا چشمها از بینایی و دیدن به نابینایی، یا از ضعیف دیدن به تیز و قوی دیدن تغییر می‌کند، یا دلها به سوی حنجره و چشم‌ها به چپ و راست از زیادی امور وحشتناک و هراس‌انگیز حرکت می‌کنند یا

قلوب از شك به یقین و چشمها از آنچه که آنرا گمراهی کننده دیده بود تغییر می‌کند و آنرا رشد و هدایت یافته می‌بیند.

﴿لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا﴾ لام در «لیجزیهم» اشاره به عاقبت، یهدی الله لنوره من یشاء» یا برای «لیضرب الله الأمثال» یا برای «اذن الله» یا برای «ترفع» یا برای «یذكر فیها اسمہ» یا برای «یسبح» یا برای «لاتلهیم» یا برای «ذکر الله و اقام الصلوة» یا برای «یخافون» یا برای تتقلب فیہ القلوب» یا علت همه‌ی این امور است بر سبیل تنازع.

یعنی جزا و پاداش به بهترین عملی که انجام داده‌اند لازمه‌اش آن دگرگونی در چشمها و دلهاست یا بدین گونه است که غیر از آن عمل که بهترین است پاداش داده نمی‌شود چه غیر از آن عمل خوب باشد و چه بد یا پاداش همه‌ی عمل‌ها خوب و خوبترین و بد در مقابل بهترین آنان قرار می‌گیرد و مقصود همین معناست.

و در سوره‌ی توبه در نظیر این آیه بیان وجه پاداش دادن همه‌ی عمل‌ها به پاداش بهترین آن‌ها گذشت.

﴿وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ﴾ و خداوند از فضل خودش پاداش آنان را زیاد می‌کند ﴿وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ این جمله عطف یا حال است در معنای تعلیل، یا عطف است که در آن معنا بسیاری و ترقی است، زیرا ظاهراً باید پاداشی که زیادتر از پاداش مقدار عمل است بر مبنای اندازه و حساب باشد.

اما خدای تعالی پاداش آن را از این هم فراتر و افزونتر نموده و فرمود: بلکه بدون حساب و اندازه به آنان روزی میدهد، زیرا آنان را خدای می‌خواهد و هر کسی را خدا بخواهد روزی بدون حساب می‌دهد.

آیات ۳۹-۴۶

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَغْمَلَهُمْ كَسْرَابٌ بِمَبْقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ
الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ
عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۳۹) أَوْ
كَظُلْمَتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ
مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلْمَتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ
إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ
نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ (۴۰) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ
مِن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَوَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ
صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۴۱) وَاللَّهُ
مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۴۲) أَلَمْ
تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ
رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خَلَالِهِ وَيُنزِلُ مِنْ

السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ مَّ بَرْدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ
وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ
بِالْأَبْصَرِ (۴۲) يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (۴۳) وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ
فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى
رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا
يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۵) لَقَدْ أَنْزَلْنَا
ءَايَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ (۴۶)

ترجمه

و کافران اعمالشان همچون سراپی در بیابان است که تشنه آبش می‌پندارد، تا آن‌که نزدیک آن برسد و آن را چیزی نیابد، و آنگاه خداوند را نزد خود حاضر یابد که حسابش را به تمام و کمال به او بپردازد و خداوند زود شمار است. یا [اعمالشان] همچون تاریکهایی است در دریایی ژرف که آن را موجی فرو پوشانده و بر فراز آن موجی دیگر است که بر فراز آن ابری است. تاریکهایی تو بر تو، چون دستش را بر آورد، چه بسا نبیندش، و هر کس که خداوند برایش نوری مقرر نداشته باشد، نوری ندارد. آیا ندانسته‌ای که هر کس که در آسمانها و زمین است، پرنندگان بال‌گشاده خداوند را تسبیح می‌گویند؛ هر یک نماز و نیایشش را می‌داند، و خداوند به آن‌که می‌کنند

داناست. و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداوند است، سیر و سرانجام [جهان] به سوی خداوند است. آیا ندانسته‌ای که خداوند ابرها را می‌راند، سپس بین آنان را پیوند می‌دهد، سپس در هم فشرده‌اش می‌کند، آنگاه باران درشت را می‌بینی که از لابه‌لای آن بیرون می‌آید، و سپس از آسمان، از ابری که به کوه می‌ماند تگرگ فرو می‌فرستد و به هر کس که بخواهد آن را می‌زند و آن را از هر کس که بخواهد برمی‌گرداند، نزدیک است که درخشش برق آن، دیدگان را از بین ببرد. خداوند شب و روز را می‌گرداند [و پیاپی می‌آورد] بیگمان در اینامر مایه‌ی عبرتی برای دیده‌وران است. و خداوند هر جانوری را از آب آفریده است، که بعضی از آنان بر شکمش راه می‌روند و بعضی از آنها بر دو پا راه می‌روند، بعضی از آنها بر چهار [پا] راه می‌روند؛ خداوند هر چه بخواهد می‌آفریند، بیگمان خداوند بر هر کاری تواناست. به راستی آیاتی روشنگر نازل کردیم و خداوند هر کسی را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

تفسیر

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا﴾ عطف بر «یهدی الله» و معادل آن است، و مناسب معادله‌ی این است که بگوید: «و یضل الله عن نوره من یشاء».

لکن برای اشاره به این که هدایت از غایات ذاتی، و گمراه کردن از غایات عرضی است گویی که فقط از فعل عبد است و جز آن نیست از آن جمله عدول کرد و فرمود: کسانی که به نور یعنی به علیؑ و ولایت او کافر شدند، یا عطف بر جمله‌ی

«یَسْبِیحُ لَهُ فِيهَا» و معادل با آن است، یعنی مردانی که در آن‌ها

خانه‌ها تسبیح نمی‌گویند.

﴿أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ﴾ اعمال آنان مانند سراب است،

عدول به این عبارت کرد برای اشعار به این‌که اعمال آنان مانند سراب بودن معلول کفر آن‌هاست، و نیز اشاره به این است که عدم تسبیح نیز به علت کفر آنان می‌باشد.

یا عطف بر جمله‌ی «رجال» است بنا بر این‌که «رجال» خبر برای

مبتدای محذوف باشد، یا عطف بر جمله‌ی «یخافون» است بنا بر این‌که

مستأنفه باشد.

﴿بِقِيَعَةٍ﴾ لفظ «قیع، قیعة قیعان» با کسر قاف در همه‌ی اینها جمع

«قاع» است و آن عبارت از زمین صاف و هموار و مطمئن است که کوهها از

آن منشعب شده‌اند.

﴿يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ

شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ﴾ و این از تشبیهات

تمثیلی است که عمل کافر را که شبیه طاعت‌هایی است که از

شخص قبل از ولایت صادر می‌شود و با تلقیح ولایت و بیعت

خاصّ ولوی دارای مغز شده‌است، به سراب تشبیه کرده که به

صورت آب جاری در صحرایی دور می‌درخشد آیت تشبیه از

این رو است که صورت عمل او طراوت و خرمی دارد، ولی از

معنای طاعت خالی است و عمل او فانی است به نحوی که هیچ اثری از آن بر نفس باقی نمی‌ماند.

از سوی دیگر در این آیه اعمال کافری که این عمل را انجام می‌دهد، یا ناظر به این عمل را که کردار او به ظاهر حقّ طلب است در حالی که حقّ از او پنهان و مستور می‌باشد و عمل کننده به صورت این عمل فریب می‌خورد، به تشنه‌ای تشبیه کرده است که به صورت سراب فریب می‌خورد.

توجه عامل یا ناظر به صورت این عمل و فریب خوردن او را تشبیه به فریب خوردن تشنه و عجله کردن او در رفتن به سوی سراب کرد.

و فنای عمل و از بین رفتن آن را به نحوی که در وقت حاجت هیچ اثر از آن نماند تشبیه به از بین رفتن و فناء سراب نمود که شخص بعد از شدّت احتیاج که در اثر شدّت تشنگی پدید می‌آید که آنهم معلول سرعت حرکت و تهیه کردن آب خوردن پیش می‌آید وقتی به آنجا می‌رسد می‌بیند سراب از بین رفته و فانی شده و در آنجا چیزی نیست.

و کافر وقتی در روز قیامت خدا را می‌یابد و خداوند او را محاسبه می‌کند، و امانتی را که نزد او به ودیعت گذاشته مطالبه می‌کند این حالت را تشبیه به یافتن آب آن تشنه‌ای کرده که به

سرعت به سوی سراب می‌شتافت و به آنچه که امید بسته بود
 ناامید گشت، که ناگهان با یک حسابگر قوی روبرو می‌شود که از
 آن تشنه طلبکارهاست و طلب‌های خود را مطالبه کند و به حساب
 او رسیدگی می‌نماید.

﴿وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ تهدید کافر و تهدید کسی
 است که نظر به صورت عملش دارد، که سرعت حساب کنایه از
 این است که ناچیز و بزرگ و ریز و درشت از خدا فوت نمی‌کند.
 ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ﴾ کسانی که به ولایت کافر شدند یا بر
 صورت اسلام هستند و عملشان در صورت عمل مؤمن است، یا
 بر صورت اسلام نیستند و عمل آنان موافق عمل مؤمن نیست،
 بلکه عملشان بر خلاف شریعت و خلاف عمل مؤمن است.

پس صورت آن عمل تاریک می‌شود، چنانچه آن عمل
 مغزدار هم نمی‌شود، مانند عمل کافر که به صورت اسلام بود و
 ایمان نداشت چنانچه گذشت پس خدای تعالی اعمال تاریک آنان
 را به تاریکی‌های شب و نفوس تاریک آنان را به دریایی عمیق یا
 به دریایی که به ساحل دور است، تشبیه کرده‌است.

و نیز اضطرابات نفوس آنان را که در اثر زیادی آروزها و
 شهوت‌ها پدید می‌آید و زیادی ترس آنان که هر صدایی را علیه
 خودشان گمان می‌کنند تشبیه به موج‌های پشت سر هم و پی‌درپی

و متراکم نموده است، و هواهایی را که حق را از نظر او مخفی می‌کند تشبیه به ابر کرده که خورشید را در بالای دریا پنهان می‌سازد، که این خود سبب شدت تاریکی و کثرت موج‌ها می‌شود، به ویژه اگر قطراتی از باران همراه آن باشد.

لذا فرمود: اعمال آنان مانند تاریکی و ظلمات است ﴿فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَّغْشَاهُ مَوْجٌ﴾ که موج آن دریا، یا عمل کننده را بپوشاند.

﴿مِنْ فَوْقِهِ﴾ از بالای موج، یا دریا، یا عمل کننده ﴿مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ﴾ این ضمیر «من فوقه» مانند ضمیر «من فوقه» قبلی است؛ (سحاب) ابر به صورت اضافه و منون (سحاب) هر دو خوانده شده است. ﴿ظُلُمَاتٌ﴾ لفظ «ظلمات» با رفع خوانده شده که مبتدا باشد، و مسوِّغ^(۱) مبتدا بودن و صف بودن آن است که از تنوین استفاده می‌شود، یا خبر مبتدای محذوف است، و با جرّ خوانده شده (سحاب ظلمات) که بنا بر قرائت تنوین، «سحاب» بدل از «ظلمات» می‌شود.

﴿بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ ظلمت و تاریکی دریا و ظلمت شب و تاریکی امواج و تاریکی ابر با هم و بر هم آنان را احاطه می‌کند.

﴿إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ﴾ هرگاه عامل یا هر خارج کننده‌ای دستش را

۱. مسوِّغ: گوارا کننده. جایز کننده.

فرهنگ معین دکتر محمد معین

خارج کند.

﴿لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا﴾ هیچ نتواند دید، یا دیدن آن نزدیک نمی‌شود، یا بعد از سختی و مشقت می‌بیند که جمله‌ی «لم یکد یربها» در این معنا استعمال می‌شود.

﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا﴾ کسی که خداوند او را به نور خودش هدایت و راهنمایی نکرده، و این معنا دلالت می‌کند بر این که قول خدا: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا... تا آخر» معادل قول خدا: «یهدی الله لنوره من یشاء» است، و نفرمود: «من لم یهتد الی نوره» تا اشعار بر این باشد که هدایت یافتن به نور به علت فعل خداست، بر خلاف کفر که علت آن استعداد و آمادگی بنده است.

مقصود از نوری که خداوند برای بندگانش قرار می‌دهد ولایت است که آن مانند بذر در زمین قلب و مانند مایه برای شیر وجود است، و مانند مغز برای گردو، و بادام و پسته‌ی اعمال است، که به واسطه‌ی ولایت بندگان و اعمال آنان دارای مغز می‌شوند و بدون ولایت وجود اعمال بندگان مانند گردوی خالی از مغز می‌شود.

و این ولایت همان است که مانع بندگان در خروج از اطاعت مشایخ خویش می‌باشد و ولایت چیزی است که هرگاه

قوی می‌شود، و نفوس صاف گردد به صورت مشایخ آنان در
قلوبشان ظاهر می‌گردد.

و قول خدای تعالی: «نور هم یسعی بین ایدیه‌م و
بایمانهم» اشاره به همین ظهور است، چه در قیامت نفوس از
حجابهای ماده صاف می‌شود و ولایت آنان به صورت امامشان
ظاهر می‌شود، و به واسطه ظهور همین نور است که جمیع خیرات
محقق گشته و جمیع شرور و بدی‌ها دفع می‌شود، و آن ولایت
مانند سفینه‌ی نوح است که هر کس به آن متوسل شود از امواج
فتنه‌ها و تاریکی‌های زمان ایمن می‌گردد.

مولانا به همین ولایت اشاره کرده آنجا که گفته است:

بهر این فرمود پیغمبر که من

همچو کشتی‌ام به طوفانی ز من

ما و اصحابیم چون کشتی نوح

هر که دست اندر زند یا بد فتوح

و اشعار زیر نیز به همین ظهور اشاره دارد.

چون خدا مر جسم را تبدیل کرد

رفتنش بی فرسخ و بی میل کرد

چونکه با شیخی تو دور از زشتی

روز و شب سیّاری و در کشتی

هین میرالاً که با پرهای شیخ

تا ببینی عون لشگرهای شیخ

﴿فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ کسی که خداوند برای او نور قرار ندهد او دارای هیچ

نوری نیست، زیرا که ذات او مقتضی این است که در ذات و صفاتش هیچ

نداشته باشد و هر چیزی از طرف خدا بر او عطا شود.

پس گویا که خدای تعالی فرموده: چنین شخصی دارای نور

نیست، زیرا که ذات او دارای نور نیست.

و جهت اشاره به بعضی از وجوه تأویل از امام صادق علیه السلام

شرحی در تأویل آیه وارد شده تا جایی که فرمود: وقتی مؤمن

دستش را در تاریکی فتنه‌ی آنان دراز می‌کند نزدیک است که

دستهای خودش را نبیند، و کسی که خداوند برای او از نور امامی

از اولاد فاطمه علیها السلام قرار ندهد در روز قیامت دارای امامی از نور

نخواهد بود^(۱).

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ﴾ جواب سؤال مقدر است که از قول خدا: «يُسَبِّحُ لَهُ

فِيهَا» ناشی می‌شود، زیرا تقیید تسبیح به این‌که در آن خانه‌ها

مردان مخصوصی باشد.

موهم این معناست که در غیر آن خانه‌ها خداوند تسبیح

۱. نورالثقلین ج ۳ ص ۶۱۲ ح ۱۹۹ و الکافی ج ۱ ص ۱۹۵ ح ۵

نمی‌شود، پس این سؤال پیش می‌آید که تسبیح غیر مردان مذکور و تسبیح در غیر آن خانه‌ها چگونه است؟
 پس خدای تعالی فرمود: «الْمُ تَرَ...» و این خطاب به محمد ﷺ یا به کسی است که دیدن از او ممکن است، زیرا هر بیننده وقتی با کوچکترین تأمل نظر کند می‌بیند که جمیع ذرات در جمیع احوال و جمیع افعال در تسبیح پروردگار و تسبیح برای پروردگار هستند.

زیرا که همه‌ی ذرات به طور مستمر و دایم در استکمال فطری می‌باشند، و این کمال جویی و استکمال تنزیه لطیفه‌ای است که عبارت از اسم ربّ و آینه‌ی او است، که آن تنزیه از نشانه و بر حسب نقصان و حجاب‌های قوا و خارج کردن آن لطیفه از قوا به فعلیت‌هاست.

و این تسبیح کامل‌تر و تمام‌تر از تسبیح زبانی اختیاری است که بیشتر اوقات آمیخته با اغراض نفسانی و آلوده کردن آن لطیفه می‌باشد، که این در حقیقت ترك تسبیح و ضدّ آن است.
 مکرّر این مطلب گذشت که مقصود از تسبیح ربّ خواه فعل تسبیح بدون واسطه به «ربّ» یا اسم ربّ متعدّی شود، یا به واسطه باء یا لام زایده تقویت شود، و یا لام تعلیل متعدّی گردد عبارت است از تنزیه آن لطیفه از شایبه‌ی قوه و استعداد، که آن

لطیفه مرتبه‌ی نازله‌ی ربّ و اسم او است، و تنزیه آن لطیفه جز تنزیه به ربّ نیست و با تنزیه آن لطیفه تنزیه ربّ محقق می‌شود. پس همه‌ی کسانی که در آسمانها هستند خدا را تسبیح می‌گویند و به خاطر خدا تسبیح می‌گویند، مقصود جمیع موجودات آسمانها و زمین است ﴿وَالطَّيْرُ﴾، و ذکر کردن پرنده بعد از موجودات آسمانها و زمین بدان جهت است که پرنده‌ها در زمین هستند و نه در آسمان، بلکه اغلب در بین آسمان و زمین قرار دارند.

و ممکن است مقصود از آن دو ذوی العقول باشد، و ذکر پرنده از بین سایر حیوانات برای آن است که پرنده‌ها از سایر اصناف حیوانات شریف‌تر و زیرک‌تر هستند.

﴿صَافَاتٍ﴾ یعنی در حالی که پرنده‌ها دارای بالهای صاف هستند که در آسمان پر نمی‌زنند، و این تقيید مشعر به این است که ذکر پرنده‌ها بدان جهت است که آنان بین آسمان و زمین هستند. ﴿كُلُّ قَدٍّ عَلِمَ صَلَاتَهُ﴾ صلوة عبارت از دعا و رحمت و عبادت مخصوصی است که در هر ملت و دینی و برای هر امتی وضع می‌شود.

و همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است، چه خداوند دعای هر کس و رحمتی را که شایسته‌ی او و عبادت خاصّ او را می‌دانند، و هر کسی که در زمین و آسمان است و پرنده‌ها کیفیت

دعای خویش برای خدا و طریق رحمت مخصوص و عبادت مخصوص به خود را می‌داند، که طریق رحمت هر کس و کیفیت دعای او برای خدا عبارت از سیر او بر طریق مخصوص و منحرف نشدن از آن طریق است، و آن عبادت مخصوص به او است.

بنابراین ممکن است ضمیر «علم» به خدا و به هر کسی و هر موجود برگردد.

﴿وَتَسْبِيحَهُ﴾ چگونگی تنزیه هر موجودی خدا را به این است که از قوایش به فعلیّاتش خارج شود و هر موجودی چگونگی تنزیه خودش را می‌داند.

نهایت این‌که غیر صاحبان عقول با ادراک بسیط علم پیدا می‌کنند، نه با ادراک و شعور ترکیبی (ترکیب از غرایز و علم حضوری و حصولی).

چنانچه در قول خدای تعالی است: «و ان من شیی الاّ یسبّح بحمده و لکن لا یفقهون تسبیحهم» که مقصود شعور ترکیبی است.

﴿وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ بِمَا یَفْعَلُوْنَ﴾ خداوند به آنچه که انجام می‌دهند دانا است، پس به آنان بر حسب افعالشان پاداش و جزا می‌دهد، و چیزی از افعال آنان از خدا فوت نمی‌شود تا پاداش ندهد.

﴿وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ﴾ در حالی که

خدای تعالی خالق و آفریننده‌ی آسمانها و زمین است.

پس چگونه افعال خلقش را نمی‌داند؟!

﴿وَالِیُّ اللّٰهِ الْمَصِیْرُ﴾ غایت نهایت همه‌ی دگرگونیهای مالکانه‌ی آسمانها و زمین از آن خداست.

افعال هر کسی که در آسمانها و زمین است به خدا بر می‌گردد.

بدین معنا که فاعل درکلّ خداست و واسطه‌های به منزله‌ی

آلات هستند، مانند قلم و دست و نیروی محرّک و قوه‌ی شوق و

اراده برای نفس پس هرگاه کسی به افعال بندگان نظر نماید، توجّه

می‌کند که آن افعال از بندگان صادر شده‌است، لکن اگر به این

مطلب توجّه داشته باشد که بندگان خدا تحت تسخیر و فرمان

نفوس خویش هستند و نفوس آنان تحت تسخیر اراده‌ی افعال

است و اراده‌ی افعال از غیر آنان به سوی آنان نازل شده‌است

می‌فهند که همه‌ی افعال بر حسب سینه‌ها به کسی باز می‌گردد که

اراده‌های بندگان تحت تسخیر و فرمان او و او جز خدا کسی

نیست.

﴿الَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ یُرْزِی سَحَابًا﴾ این جمله مستأنفه و در

مقام تعلیل «لله ملك السّماوات» یا «الی الله المصیر» یا تعلیل برای مجموع و

خطاب به محمد ﷺ است، چون او است که مثل این مطالب را می‌بیند، نه

کسی که از مشاهده‌ی فعل حقّ در افعال عباد و طبایع محجوب است.

و ممکن است خطاب به هر کسی باشد که رؤیت و دیدن از او ممکن است، یا خطاب رای هر بیننده است که هر بیننده‌ای شایسته است چنین باشد.

بنا بر احتمال اوّل و دوّم استفهام برای تعزیر، بنا بر احتمال سوّم برای توبیخ است و «از جاء» به معنای سوق دادن و راندن است.

﴿ثُمَّ يُولَّفُ بَيْنَهُمْ﴾ قطعه‌های پراکنده ابر را جمع می‌کند.
 ﴿ثُمَّ يَجْعَلُهُمْ﴾ و سپس بعد از جمع کردن قطعات ابر آنها را
 ﴿رُكَّامًا﴾ متراکم و فشرده قرار می‌دهد.

﴿فَتَرَى الْوَدْقَ﴾ پس تو باران را می‌بینی ﴿يَخْرُجُ مِنْ خَلَالِهِ وَيُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ﴾ که از ابرها خارج می‌شود، و مقصود از فرستادن باران از آسمان، فرستادن آن از ابرها است، چون هر چیزی که بالا قرار گیرد، آن آسمان است.

﴿مِنْ جِبَالٍ فِيهَا﴾ بدل از قول خدا «مِنَ السَّمَاءِ» است و معنای آن این است که از ابرها و از قطعه بزرگ و بلند ابر از فراز کوهها.

﴿مِنْ بَرَدٍ﴾ بعضی تگرگ می‌شود که، لفظ «مِن» تبعیضیه می‌باشد، و وجوه دیگر در اعراب آیه و معنای آن وجوه جداً ضعیف است.

﴿فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ و ضرر تگرگ را به هر کس که بخواهد می‌رساند.

پس زراعت و مال او را نابود می‌سازد و خانه‌اش را خراب می‌کند.

﴿وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنِ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ﴾ و از هر
 که خواهد بازش دارد، روشنی برق ابر یا تگرگ چنان می‌تابد که
 ﴿يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ﴾ روشنی دیده‌ها را از بین می‌برد.
 ﴿يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ جواب سؤال مقدر
 است، گویا که گفته شده! چگونه است حال شبها و روزها که گاهی
 ابر نیست و گاهی هست و گاهی باران و تگرگ است و گاهی
 نیست؟

پس خدای تعالی فرمود: خداوند شب و روز را میگرداند
 بدین گونه که بعضی از آن دو را گرم و مرطوب قرار می‌دهد: و
 در نتیجه در آن بخار حاصل می‌شود که ابر و باران و تگرگ پدید
 می‌آید و بعضی از آن دو را خیلی گرم یا خیلی سرد یا خیلی
 خشک قرار می‌دهد که در آن ابر پدید نمی‌آید، یا مقصود از آیه
 این است که جای شب را روز و جای روز را شب قرار می‌دهد، یا
 مقصود این است که شب را و روز را بلند و کوتاه قرار می‌دهد.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ﴾ در این گردانیدن شب و روز.
 ﴿لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ﴾ عبرت است برای صاحبان
 بصیرت، یعنی کسانی که اشیا را از جهت حکمت‌ها، مصلحت‌ها،
 نظم و ترتیب‌ها و غایاتی که بر آنها مترتب می‌شود می‌بینند، که
 اینان از اخلاف شب و روز از جهت بلندی و کوتاهی و سردی و

گرمی و نور ظلمت عبرت می‌گیرند و به آن‌ها با دیده‌ی عبرت می‌نگرند.

و از این اختلاف و نظم و هماهنگی در اختلاف و حکمت‌هایی که در آن به ودیعت گذاشته شده، و غایاتی که بر آن مترتب گشته؛ مانند تربیت همه، و غایاتی که بر آن مترتب است؛ مانند تربیت همه‌ی موالید... استدلال می‌کنند بر این که آفریننده‌ی شب و روز دانا، حکیم، توانا و قوی است، و این نظم و هماهنگی در اختلاف جز از مبدأ حکیم ساخته نیست، و از دهر و زمان نیست چنانچه دهریون می‌گویند.

و از طبع هم نیست چنانچه طبیعیون قایلند و مجرد اتفاق و تصادف نیست، چنانچه عده‌ای به بخت و اتفاق معتقد شده‌اند.

﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ﴾ این جمله حائیه، یا معطوف بر قول خدا: «الم تر ان الله یسبح...» به لحاظ معناست.

چه این آیه در معنا چنین است: «اللَّهُ یسبِّحُ لَهُ مِنْ فِی السَّمَوَاتِ» و استفهام و نفی جز تأکید این معنا نیست، یا عطف «الله ملک السموات والارض» یا بر «وإلی الله المصیر» یا بر «الم تر ان الله یزجی» به لحاظ معنا، یا بر «یقلب الله اللیل» می‌باشد.

مقصود از آب که خداوند جنبنده‌ها را از آن آفریده همان نطفه است، لذا لفظ «ماء» را به صورت نکره آورد تا اشاره به نوع خاص از

آب، یا به جنس آب باشد، که آن جز ماده‌ی هر جنبنده است، و بقا و حیات هر جنبنده به آن بستگی دارد.

﴿فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ﴾ و بعضی از حیوانات

بر شکم راه می‌روند، مانند مارها و ماهی‌ها و کرم‌ها.

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ﴾ و بعضی از آن‌ها با

دو پا راه می‌روند، مانند انسان‌ها و پرندگان از حشرات زمین.

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعِ﴾ و بعضی از حیوانات

بر چهار پا راه می‌روند مانند چهارپایان و درندگان و غیر آن‌ها.

خدای تعالی فرمود که بعضی از حیوانات بر بیشتر از چهار

پا راه می‌روند، چون بیشتر حیواناتی که بر بیش از چهارپا راه

می‌روند اعتمادشان بر چهار پاست، آنچه که اعتماد و تکیه‌اش بر

بیش از چهار پاست بسیار اندک و نادرست.

و به ابی جعفر علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: بعضی از

حیوانات بر بیش از چهارپا راه می‌روند.^(۱)

﴿يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾ و خداوند آنچه را که

می‌خواهد می‌آفریند و این به منزله‌ی این است که بگوید: بعضی

از حیوانات بر بیش از چهارپا راه می‌روند و جواب سؤال مقدر است،

گویا که گفته شده: آیا در حیوان چیزی هست که بر بیشتر از چهارپا راه رود؟

پس فرمود: خداوند آنچه را که بخواهد می‌آفریند **إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** خداوند بر هر چیزی تواناست، پس قدرت دارد خلق کند چیزی را که بر بیشتر از چهار پا راه رود، پس این جمله در مقام تعلیل قول خدای تعالی: «یخلق الله ما یشاء» می‌باشد، و آوردن لفظ «من» که مخصوص صاحبان عقل و خرد است در مورد غیر صاحبان عقل از جهت غلبه دادن صاحبان عقل و نزدیک بودن آن دو به یکدیگر است.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ و ما آیات را از مقام مشیّت و مقام اقلام و الواح فرو فرستادیم.

منظور این که آیات تدوینی را در صورت آیات قرآنی فرستادیم، و آن را برای تو تلاوت کردیم.

و آیات تکوینی را در صورت‌های طبیعی نازل نمودیم، از قبیل تسبیح آنهایی که در آسمانها هستند، و راندن ابرها و نازل نمودن باران، و گردانیدن روزها، و آفریدن همه جنبنده‌ها از آب، و نیز گوناگونی در حرکت و راه رفتن و غیره پدید آوردیم.

مُبَيِّنَاتٍ که آن آیات واضح و روشن یا واضح کننده **وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ** و خداوند به وسیله‌ی آن آیات هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌نماید.

بنابراین در هدایت نیافتن بعضی با وضوح آیات هدایت

کننده تعجیبی نیست، زیرا که هدایت فقط به دست خداست، و راه مستقیم عبارت از ولایت و طریق قلب است.

آیات ۴۷-۵۷

وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ
يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُوَلِّيكَ
بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۷) وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ
بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ (۴۸) وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ
يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (۴۹) أَفِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ أَمْ أُرْتَابُوا
أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ
أُوَلِّيكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۵۰) إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا
دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا
وَأَطَعْنَا وَأُوَلِّيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵۱) وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُوَلِّيكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ()
(۵۲) وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَنْ أُمرَّتْهُمْ لِيُخْرِجَنَّ
قُلُوبَهُمْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةً مَّعْرُوفَةً إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ()
(۵۳) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا

عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا
وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۵۴) وَعَدَّ اللَّهُ
الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ
فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ
لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ
خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ
بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۵۵) وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
وَأَتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۵۶)
لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ
وَمَا لَهُمْ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۵۷)

ترجمه

و می‌گویند به خداوند و پیامبر ایمان آوردیم و فرمان بردیم، سپس
گروهی از آنان بعد از این روی می‌گردانند، و اینان مؤمن نیستند. و چون به
سوی خداوند و پیامبر خوانده شوند که [پیامبر] در میان آنان داوری کند،
آنگاه است که گروهی از آنان رویگردان می‌شوند. و اگر حق با آنان باشد
[شتابان] با اطاعت و تسلیم به نزد او می‌آیند. آیا در دل‌هایشان بیماری
است، یا شک و شبهه دارند، یا می‌ترسیند که خداوند و پیامبر او بر آنان ستم
روا دارند، نه بلکه اینان ستم پیشه‌اند. سخن مؤمنان، چون به سوی خداوند و
پیامبرش خوانده شوند که در میان آنان داوری کند، تنها این است که

می‌گویند شنیدیم و فرمان بردیم، و اینانند که رستگارانند. و کسانی که از خداوند و پیامبر او اطاعت کنند و از خداوند بترسند، و از او پروا داشته باشند، اینانند که کامیابند. و سخت‌ترین سوگندهایشان را به [نام] خداوند می‌خورند که اگر به ایشان دستور دهی [برای جهاد] بیرون می‌آیند. بگو سوگند نخورید. اطاعت نیکو باید؛ بیگمان خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است. بگو از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر [هم] اطاعت کنید؛ و اگر روزی بگردانید، به عهده‌ی او [پیامبر] تکلیف خود اوست، و بر شما تکلیف خود شماست؛ و اگر از او اطاعت کنید هدایت می‌یابید، و بر پیامبر جز پیام‌رسانی آشکار نیست. خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که آنان را در این سرزمین جانشین گرداند، همچنانکه کسانی را که پیش از آنان بودند نیز جانشین [پیشینیان] گرداند؛ و دینشان را که بر آنان می‌پسندد، برای آنان پایگاه دهد، و بعد از بیمناکیشان، به آنان امن و امان ببخشد؛ که مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من قرار نمی‌دهد؛ و کسانی که بعد از این کفر ورزند، اینانند که نافرمانند. و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از پیامبر اطاعت کنید باشد که مشمول رحمت شوید. کافران را هرگز در این سرزمین به ستوه آورنده [ی مؤمنان] مپندار، و سرا و سرانجام آنان آتش دوزخ است، و بد سرانجامی است.

تفسیر

﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ﴾ این جمله عطف بر «اللَّهُ

بهدی» است، اعمّ از آن که معطوف بر «قد أنزلنا» باشد یا حال باشد. و ممکن است «يقولون» ال باشد به تقدیر بر مبتدا یعنی در حالی که آنان می‌گویند به خدا و رسول ایمان آوردیم و اطاعت کردیم، عده‌ای از آنان و روگردانند، منظور این است که ایمان آنان به تنهایی (با عملشان) منافات دارد.

لذا فرمود: ﴿وَمَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ﴾ در واقع آنان از جمله مؤمنان نیستند، زیرا وقتی که خدا و رسولش آنان را می‌خوانند که بینشان داوری کند بعضی از این درخواست، رو برمی‌گردانند این بیان وجه دیگری است که دلالت بر عدم ایمان آنان می‌کند.

﴿وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ﴾ ولی اگر به آنان حق داده شود می‌پذیرند به آن ادّعا می‌کنند.

این نیز وجه دیگری برای دلالت بر عدم ایمان آنان است و دلالت بر این است که توجّه آنان به اسلام برای جلب نفع در دنیایشان است.

﴿أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ در دل‌های آنان مرضی است که به سبب آن مرض از اسلام و حقّ روی می‌گردانند با این که یقین به حقّ دارند؛ ﴿أَمْ أَرْتَابُونَ﴾ یا آنان در نبوت رسول خدا ﷺ شكّ

کرده‌اند.
 ﴿أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ آیا می‌ترسند که خدا و رسولش در حق آنان ستم روا دارند با این نحوه فکر و عمل آنان ظالم و ستمگراند، نه خدا و رسولش تا توهم نمایند که خداوند به آنان ظلم و ستم خواهد نمود.^(۱)

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ جواب سؤال مقدر از حال مؤمنین است که ایمانشان مجرد قول و گفتار نیست بلکه مؤمنان حالشان اینگونه است

﴿إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ

۱. در مورد مصداق و شأن نزول این نظریات مختلف است شیخ طوسی در تفسیر البیان می‌نویسد: گفته‌اند در توصیف منافقان نازل شده‌است... و گفته‌اند که درباره‌ی مردی از منافقان و مرد یهودی که دعوایی بود نازل شده‌است که یهودی آن مرد را به رفتن نزد رسول الله ﷺ دعوت می‌کرد ولی منافق او را به رفتن نزد کعب بن اشرف رییس دعوت می‌کرد یهودیان گفته‌اند: در حق حضرت علی عليه السلام و مردی از بنی‌امیه نازل شده‌است که او را به نزد رسول الله می‌خواند و به نزد یهود و منافقین به ملک و آب بود و بلخی گفته‌است که بین علی عليه السلام و عثمان منازعه‌ای درباره‌ی زمینی بود که آن را از علی عليه السلام خریده بود سپس آن زمین سنگی پیدا شد. تصمیم گرفت آن را به خاطر این عیب به حضرت عليه السلام برگرداند و حضرت عليه السلام نمی‌پذیرفت و می‌گفت بین من و تو رسول الله ﷺ حکم است. اما حکم بن العاص (از خویشان عثمان و از بنی‌امیه بود) به آن مرد می‌گفت اگر به او داوری بری به نفع پسر عمش علی عليه السلام حکم خواهد کرد پس با او به نزد پیامبر ﷺ رفتند. آنگاه این آیه نازل شد. (وجهی که علی عليه السلام با یکی از بنی‌امیه اختلاف داشت، چه عثمان و چه دیگری با فحواى آیات و صفات مؤمن که پس از آن ذکر شده که به طور جامع در مورد علی عليه السلام بیشتر مقبول است)

يَقُولُوا سَمِعْنَا ۖ می‌گویند: ما این دعوت را شنیدیم، یا حکم آن

را شنیدیم خواه به نفع ما باشد یا بر ضرر ما.

وَاطَعْنَا وَأَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ

الْفَائِزُونَ ۖ و اطاعت می‌کنم اینان رستگارانند، پس کسانی که از
خدا و رسولش اطاعت کنند و خدا ترس و پرهیزگار باشند و آنان
کامیاب شوندگانند.

لفظ «يَتَّقُهُ» با کسره‌ی قاف و هاء بدون اشباع خوانده شده و با

سکون قاف و کسره‌ی‌ها بدون اشباع خوانده شده تا در تخفیف تشبیه به لفظ

«کتف» شده باشد، با کسره‌ی قاف و کسره‌ی‌ها با اشباع خوانده شده که طبق

اصل است و با کسره‌ی قاف و سکون‌ها خوانده شده تا ضمیر آن تشبیه به هاء

سکت شود.

وَاقْسَمُوا بِاللَّهِ ۖ آنان که گفتند: «آمنا بالله» یا آنان

که از حقّ روی گردانیدند به خدا سوگند یاد کردند ۖ جَهْدَ
اِيْمَانِهِمْ ۖ لفظ «جهد ایمانهم» مفعول مطلق نوعی است.

یعنی سوگند یاد کردند و در سوگندهایشان مبالغه نمودند،

چنانچه همین عادت کسی است که بسیاری دروغ می‌گوید، که

سوگند را زیاد می‌خورد و آن را تأکید و سنگین و غلیظ می‌کند.

یا «جهد ایمانهم» مفعول مطلق فعل محذوف است که آن حال است و

عبارت چنین بوده است: «یجهدون جهد أیمانهم».

﴿لَسِنَّ أَمْرَتَهُمْ﴾ که اگر به آنان دستور خروج به غزوه‌ها بدهی ﴿لَيَخْرُجُنَّ قُلُوبُهُمْ﴾ آنان بیرون خواهند رفت پس و تو به آنان بگو: ﴿لَا تُقْسِمُوا﴾ سوگند یاد نکنید و احتیاجی به سوگند نیست، زیرا که طاعت و عبادت تو.

﴿طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ﴾ طاعت معروفی است که عقل و عرف به آن اعتراف دارند و رضایت می‌دهند، نفع آن به خود آنان بر می‌گردد نه احتیاج به اظهار و قسم باشد.

﴿إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ قُلُوبُهُمْ﴾ که البته خدا به آنچه می‌کنند آگاه است لذا به آنان بگو:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ﴾ خدا را با عمل اطاعت کنید، نه به گفتار فقط.
 ﴿وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا﴾ رسول خدا را نیز با عمل اطاعت کنید پس اگر آنان از اطاعت رسول روی گردانند هیچ ضرری به رسول خدا ﷺ نمی‌زند.

﴿فَإِنَّمَا عَلَيْهِ﴾ پس آنچه که بر عهده‌ی رسول ﷺ است ﴿مَا حُمِّلَ﴾ چیزی است که بر عهده‌ی او گذاشته است، و آن تبلیغ رسالت اوست که تبلیغ کرده است و وظیفه‌ی رسول خدا ﷺ هدایت شماست به طاعت نیست تا اگر عمل نکردید تا وزر و وبال روی گردانیدن شما از حق بر رسول خدا ﷺ باشد.

﴿وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ﴾ و بر شما است آنچه بر عهده‌ی شما گذاشته شده‌است، یعنی متابعت و پیروی از رسول خدا ﷺ و وظیفه‌ی شماست، از این رو ضرر روی گردانیدن به خود شما باز می‌گردد، نه بر پیامبر و خدا.

﴿وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾ و اگر اطاعت کنید به سوی ایمان رهنمون می‌شوید که آن سرمایه‌ی آخرت شما امت است، و ان ولایت علیؑ است.

﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾ بر رسول جز تبلیغ نیست، ﴿الْمُبِينُ﴾ آن هم تبلیغ واضح به نحوی که بر کسی مخفی نباشد، یا به نحوی که ظاهر کننده‌ی مقصود باشد.

﴿وَعَدَّ اللَّهُ﴾ جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: برای اطاعت کننده‌ی رسول چه چیز است؟ یا برای کسی که به ایمان حقیقی رهنمون گشته چه چیز است؟ پس فرمود: خداوند به آنان وعده داده، و در وعده‌ی خدا خلاف نیست.

﴿الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ﴾ کسانی که با بیعت عام نبوی یا با بیعت خاص و لوی ایمان آورده‌اند.

﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ و عمل صالح انجام دادند که لازمه‌ی ایمان است، تا ایمان آن‌ها مستقر شود.

﴿لَيْسَتْ خُلُفَتُهُمْ﴾ آن‌ها را جانشینان گذشتگان یا

جانشینان خودش قرار می‌دهد.

﴿فِي الْأَرْضِ﴾ در زمین عالم صغیر، یا زمین عالم کبیر، بدین گونه که جبّارهای مسلّط بر زمین را از زمین خارج می‌کند، یا آنان را با رغبت یا بدون رغبت مطیع اسلام می‌نماید.

﴿كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ چنانچه کسانی را که قبل از آنها بود در عالم صغیر و کبیر خلیفه و جانشین قرار داد. بدان که الفاظ قرآن به جهت گستردگی که دارد بر یک معنا و یک وجه حمل نمی‌شود، بلکه منظور از آن الفاظ جمیع معانی آن با جمعی وجوه آن می‌باشد، که هم متکلم و هم مخاطب آن را وسیع و گسترده حمل می‌نماید.

پس اگر مقصود از ایمان اسلام باشد که با بیعت عامّ نبوی حاصل می‌شود ممکن است مقصود از عمل صالح اعمالی باشد که لازمه‌ی اسلام است، چنانچه ممکن است مقصود از استخلاف و جانشین قرار دان تسلّط صوری و غلبه در دنیا باشد.

چنانچه در روایت وارد شده است که وقتی رسول خدا ﷺ و اصحابش به مدینه آمدند، و انصار به آنان پناه دادند همه‌ی عربها اتّفاق نمودند که رسول خدا و یارانش را آزار و اذیت نمایند، و بدون سلاح نمی‌خواهیدند و جز با سلاح صبح نمی‌کردند.

پس رسول خدا و اصحابش فرمودند: می‌بینید که ما زندگی

می‌کنیم تا امن و مطمئن بخوابیم و جز خدا از کسی نترسیم؟ پس این آیه نازل شد و بعد از غلبه‌ی بر مدینه و حومه‌ی آن و مطیع شدن عرب یا بعد از فتح مکه صدق آیه محقق گشت.

چنانچه بعضی گفته‌اند که این آیه در فتح مکه نازل شده‌است.

و در روایت دیگری از رسول خدا ﷺ آمده‌است: زمین برای من جمع شد پس مشارق و مغارب آن به من نشان داده شد، و ملك اُمّت من به آن مقدار از زمینی که برای من جمع گشت و نشان داده شد خواهد رسید.

و در خبر دیگری از مقدار از رسول خدا ﷺ آمده‌است: در زمین خانه‌ای باقی نمی‌ماند مگر آن که کلمه‌ی اسلام را بر آن خانه داخل نماید، چه با عزّت باشد یا با ذلّت، یا آن‌ها را عزیز می‌کند و از اهل اسلام قرار می‌دهد، یا آن‌ها را ذلیل می‌کند تا به دین اسلام گردن نهند^(۱).

بنابراین معنای قول خدا: «وَلْيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ» خداوند آنان را بر مخالفین و دشمنانشان مسلط خواهد کرد تا اظهار کلمه‌ی اسلام و لوازم آن ممکن باشد.

و ممکن است مقصود از عمل صالح بیعت ولوی ایمانی و از استخلاف جانشینی در علم و تصرف نسبت به عالم صغیر یا به

عالم کبیر باشد.

و ممکن است مقصود از جانشینی لطیفه‌ی ولوی آنان باشد که به صورت ولّی امر در ملك صغير شان ظاهر می‌شود، که هرگاه آن لطیفه قوی و متمکن گردد در علم و عمل عالم صغیر و کبیر جانشین خدا می‌شود و ممکن است مقصود از استخلاف جانشینی در نبوت یا رسالت بعد از جانشین شدن لطیفه‌ی ولوی باشد.

اگر مراد از ایمان ایمانی باشد که با بیعت ولوی حاصل شده است ممکن است مقصود از استخلاف جانشینی در ملك، یا جانشینی در علم و عمل باشد، یا استخلاف در نبوت و رسالت باشد.

و اگر مقصود از ایمان ایمان شهودی است که جز با شهود ملکوت ولّی امر محقق نمی‌شود ممکن است مقصود از عمل صالح باقی ماندن بر حضور نزد ولّی امر باشد و مقصود از استخلاف جانشینی در نبوت یا رسالت باشد.

و بر این معانی و وجوه در اخبار اشاره شده است، چه در اخبار «الذّین آمنوا» گاهی به مسلمین و گاهی به مؤمنین که ولایت را با بیعت خاصّ ولوی قبول کرده‌اند.

و گاهی هم به کسانی که در ایمان کامل هستند مانند ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام تفسیر شده است و استخلاف (جانشینی) نیز گاهی به

جانشینی در ملك و گاهی به جانشینی در علم و دین و عبارت، و گاهی به جانشینی در ظهور قائم عجله تفسیر شده‌است و هر کس طالب اخبار است به کتابهای مفصل مراجعه نماید.

﴿وَلَيَبْدِلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ از ترس دشمنان ظاهری در عالم کبیر و دشمنان باطنی در عالم صغیر در امان باشند.

﴿يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي﴾ و تنها مرا پرستند و به هیچ یک از انواع شرك صوری و باطنی مشرك نشوند. ﴿شَيْئًا﴾ و به هیچ يك از بت‌ها، هواها و شركاء در ولایت روی نیاورند.

﴿شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ هر کس پس از این آیات کافر شود فاسق خواهد بود، یعنی از حکم خدا و دین او خارج است.

زیرا کسی که به این مقام نرسیده‌باشد و استعداد دخول در آن مقام در او باقی باشد او مانند این است که از طریق انسانیت خارج نشده‌است اگر چه هنوز در آن طریق با دخول تکلیفی و سلوکی داخل نشده‌باشد.

بر خلاف کسی که به این مقام رسیده و سپس از آن خارج شده، که او از قوه به فعل خارج گشته، و با خروج از این مقام

فعلیت باطل می‌شد، و در او قوه و استعدادی محقق نمی‌شود، و او در حقیقت فاسق است.

اگر مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا» مؤمنین شیعه باشند که تابع ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام هستند وفا کردن به وعده در حال زندگی دنیا یا در حال احتضار است.

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ پس نماز را بر پا دارید چون قول خدای تعالی: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» کنایه از حاضرین (که) آنان را امر به ایمان و عمل صالح نموده.

پس در حقیقت آیه بدان معناست که ایمان آورده و عمل صالح انجام بدهید.

و از سوی دیگر «عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ» مجمل بود و خداوند خواست اعمال صالح را تفصیل دهد.

لذا جمله‌ی «اقیموا الصلوة» را بر آن عطف کرد، یا در تقدیر لفظ امر است، یعنی «آمنوا» استفاده می‌شود به خلاف «اقیموا الصلوة» که از قول خدا «عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ» استفاده نمی‌شود.

پس گویا که چنین گفته باشد: «فَأْمَنُوا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ» ﴿وَأَتُوا الزَّكَاةَ﴾ و زکات بپردازید در اوّل سوره بیان و تفصیل به پا داشتند نماز و دادن زکات گذشت.

﴿وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ در سایر

چیزهایی که رسول خدا ﷺ به شما امر می‌کند او را اطاعت کنید، یا او را در به پا داشتن و دادن زکات اطاعت کنید.

یعنی داعی و انگیزه‌ی نماز و زکاتتان را محض امر رسول خدا ﷺ قرار دهید، نه غیر آن از ریا و شهرت و طبق عادت و همانند گشتن با امثالتان یا حفظ مال یا تحصیل مال، یا حفظ عیال و ناموس و جاه و مقام و غیر اینها از چیزهایی که صاحبان نفوس آنان را غایات افعال و عباداتشان قرار می‌دهند، باشد که مورد رحمت واقع شوید.

﴿لَا تَحْسَبَنَّ﴾ لفظ «یحسبن» به صورت غیبت و «تحسبن» به صورت خطاب خوانده شده، و ممکن است خطاب به محمد ﷺ باشد یعنی، تو می‌پنداری و ممکن است خطاب عام باشد و بنا بر قرائت غیبت فاعل مستتر است، یعنی گمان‌کننده یا فاعل و به‌جای آوردنده.

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ مفعول اوّل در اینجا محذوف است بدین گونه: «لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» آنانی که کافر شدند گمان نکنند.

﴿مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ﴾ که خدا را از فرمانروایی خودش در زمین عاجز خواهند کرد.

﴿وَمَا وَاهُمْ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ این جمله کلامی است که از ماقبلش لفظاً و معنای منقطع است یعنی جایگاه ایشان آتش است و البته آن بازگشتگاه بدی است.

آیات ۵۸-۶۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَسْتَذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ
 أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ
 مِّن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِّنَ
 الظَّهِيرَةِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ
 لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّفُونَ عَلَيْكُمْ
 بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ
 وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۸) وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ
 فَلْيَسْتَذِنُوا كَمَا اسْتَذَنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ
 اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۹) وَالْقَوَاعِدُ مِنَ
 النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَن
 يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ
 خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۶۰) لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ

وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا
عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ
أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ
أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ
بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ
مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا
جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَاسَلِمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ
تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبْرَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ
الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦١﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ
يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا
أَسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ
وَأَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٢﴾ لَا تَجْعَلُوا
دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ
الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ
عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾

﴿۶۳﴾ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا
 أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَیَوْمَ یُرْجَعُونَ إِلَیْهِ فِیئْتِبَهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ
 بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ ﴿۶۴﴾

ترجمه

ای مؤمنان، باید که ملک یمینهایتان و کسانی از شما که هنوز به حد بلوغ نرسیده‌اند، سه بار، پیش از نماز صبح، و هنگامی که در ظهر لباسهایتان را درمی‌آورید، و پس از نماز عشاء، که سه هنگام برهنگی شماست، از شما [برای ورود] اجازه بگیرند؛ و پس از آن [سه هنگام] نه بر شما و نه بر ایشان گناهی نیست؛ چرا که پیرامون شما در گردشند، و با هم حشر و نشر دارید؛ بدینسان خداوند آیات خویش را برای شما روشن می‌گرداند و خداوند دانای فرزانه است. و چون فرزندانان به حد بلوغ رسند، باید همانند کسانی که پیش از آنان [در همین شرایط] اجازه می‌گرفتند، [برای ورود] اجازه بگیرند؛ بدینسان خداوند آیاتش را برای شما روشن می‌گرداند، و خداوند دانای فرزانه است. و زنان یائسه‌ای که امید زناشویی ندارند، بر آنان گناهی نیست که جامه‌ها [چادرها] ایشان را فرو گذارند، به شرط آن‌که زینت نمایی نکنند؛ و این‌که پاکدامنی بورزند [و چادرهایشان را فرو نگذارند] برایشان بهتر است؛ و خداوند شنوای داناست. بر نابینا ایرادی نیست، و بر لنگ ایرادی نیست و بر بیمار هم ایرادی نیست، و نیز بر خود شما در این‌که از [آذوقه‌ی] خانه‌های خودتان، یا خانه‌های پدرانتان، یا خانه‌های مادرانتان، یا خانه‌های برادرانتان، یا خانه‌های خواهرانتان، یا خانه‌های

عموهایتان، یا خانه‌های عمه‌هایتان، تا خانه‌های داییهایتان، یا خانه‌های خاله‌هایتان، یا خانه‌هایی که کلیدشان را در اختیار دارید، یا [خانه‌های] دوستان، بخورید؛ بر شما گناهی نیست در این‌که با همدیگر یا پراکنده‌وار [و تنها] غذا بخورید، و چون وارد هر خانه‌ای شدید بر خودتان سلام دهید که تحیت الهی است و مبارک و پسندیده است؛ بدینسان خداوند آیاتش را برای شما روشن می‌گرداند، باشد که اندیشه کنید. همانا مؤمنان کسانی هستند که به خداوند و پیامبر او ایمان دارند و چون با او در کاری همداستان شدند [به جایی] نمی‌روند مگر آن‌که از او اجازه بگیرند. بیگمان کسانی که از تو اجازه می‌گیرند همان کسانی هستند که به خداوند و پیامبر او ایمان دارند؛ پس چون برای بعضی از کارهایشان از تو اجازه خواستند، به هر کسی از آنان که خواستی اجازه بده و برای آنان از خداوند آمرزش بخواه؛ چرا که خداوند آمرزگار مهربان است. خواندن پیامبر را در میان خودتان همانند خواندن همدیگر بشمارید؛ به راستی که خداوند کسانی را از شما که پنهانی و پناه جویانه خود را بیرون می‌کشند می‌شناسد؛ باید کسانی که از فرمان او سرپیچی می‌کنند برحذر باشند از این‌که بلایی یا عذابی دردناک به آنان برسد. بدانید که بیگمان آنچه در آسمانها و زمین است از آن خداوند است؛ به راستی می‌داند که شما اکنون در چه کاری هستید؛ روزی را که به سوی او بازگردانده می‌شوید، آنگاه آنان را از [نتیجه و حقیقت] آنچه کرده‌اید آگاه می‌گرداند و خداوند به هر چیزی داناست.

تفسیر

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ کلام به جهت یاد دادن ادبی از آداب منقطع است.

﴿لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ باید که بندگان که مالک شان شده‌اید، از شما اجازه بگیرند.

در خبری آمده است: اجازه گرفتن مخصوص مردان است، نه زنان، از امام سؤال شد آیا زنان نیز در این سه ساعت باید اجازه بگیرند؟ فرمود: نه و لکن داخل شوند و خارج گردند و درنگ نکنند^(۱).

در روایت دیگری است: کسانی که باید اجازه بگیرند بندگان و کنیزان و اطفالی هستند که هنوز به حد بلوغ نرسیده‌اند^(۲).
 ﴿وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ﴾
 کسانی که بالغ نشده‌اند در هر روز و شب سه مرتبه اجازه بگیرند.
 ﴿مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ﴾ پیش از نماز صبح، یعنی در اوقاتی که انسان غالباً از لباسی که ستر عورت می‌کند عاری است و لباس زیبایی و لباس رویین بدن را ندارد و دخول بندگان و غیر بالغ‌های ممیز در آن اوقات موجب دیدن عورت‌ها و جاهای زشت بدن است و این موجب از بین رفتن هیبت شخصی از انظار است.

۱. نورالثقلین ج ۳ ص ۶۲۱ ح ۲۳۰

۲. الصّافی ج ۳ ص ۴۴۵

﴿وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ﴾ و هنگامی که لباسهایتان را بیرون می‌آورید، بعد از ظهر و بعد از نماز عشا، وسط و میان شب، چون آن موقع از شب وقت طواف و دخول نیست.

یا امر به اذن و اجازه در دو طرف روز همه‌ی شب را می‌گیرد و موجب استفراق شب، یا برای این است که وجوب اذن در دو طرف موجب وجوب اذن در وسط است به طریق اولی.

﴿ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ﴾ این سه موقع زمان شرم است (و نمایان شدن شرمگاه) عورت عبارت از خلل در حدّ و مرز و غیر آن است، هر چیزی که کمینگاه و پناه شر و زشتی و پوشش باشد عورت است و همچنین ساعتی که زنها از ظهور عورت در آن ساعت بلند می‌شوند، که مقصود از عورت در اینجا همین است.

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ﴾ بعد از اوقات و ساعت‌های مذکور دیگر باکی بر شما و بر آنان در ترك استیذان و دخول بدون اذن اگر بخواهد ترك کنند نیست.

﴿طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ﴾ استیناف و جواب سؤال مقدرّ و در مقام تعلیل به تقدیر مبتدای محذوف است.

یعنی این گروه که گفته شد چون در خدمت و تربیت شان به آنان احتیاج دارید، زیاد دور و بر شما می‌چرخند و در رفت و آمد

هستند و اجازه گرفتن آنان بر شما و آنان سخت است.
 ﴿بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ بدل از ضمیر است، اشعار به این دارد که بندگان و اطفال مانند اجزای قسمتهایی از شما هستند، پس در غیر وقت ظهور عورت‌ها برای شما و آنان احتیاجی به اجازه نیست، یا لفظ «بعضکم» فاعل فعل محذوف یا مبتدای خبر محذوف است.

﴿كَذَٰلِكَ﴾ این چنین است تبیین و بیان کردن احکام با اشاره به علل احکام و حکمت‌های آنها.

﴿يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ﴾ خداوند این‌چنین برای شما آیات دیگر و احکام قلبی و قالبی را با حکمت‌ها و علّت‌هایش بیان می‌کند.
 ﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ﴾ خداوند دانا است و مصالح آنچه را که برای شما به عنوان شریعت قرار می‌دهد می‌داند.

﴿حَكِيمٌ﴾ و خداوند حکیم است و به دقایق حکمت‌ها نظر می‌کند و تشریح می‌کند آنچه را که دقایق حکمت‌ها بر آن مترتب می‌شود.

﴿وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ﴾ و هرگاه اطفال شما به حدّ بلوغ رسیدند، نه مملوک‌های شما که حکم اطفالشان در هنگام بلوغ حکم خودشان است که در اوقات سه‌گانه باید استیدان و اجازه‌ی ورود تحصیل نمایند.

﴿فَلْيَسْتَأْذِنُوا﴾ در جمیع اوقات باید اجازه بگیرند، این

معنا از اجازه به طور مطلق و از مقابله‌ی افراد بالغ با نابالغان استنباط می‌شود که آنان فقط در سه وقت باید اجازه می‌گرفتند و افراد بالغ باید در **جميع اوقات** اجازه بگیرند.

﴿كَمَا أَسْتَأْذِنُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ چنانچه بالغین قبل

از اینها نیز اجازه می‌گرفتند.

﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ

حَكِيمٌ﴾ این چنین خدا آیاتش را روشن بیان می‌کند و خدا دانا به مسایل و حکیم به دقایق است تکرار مطلب جهت محض تأکید و مبالغه در امر استیذان است.

﴿وَالْقَوَاعِدُ﴾ زنانی که پیر شده و از رغبت و میل مردان

به سوی خودشان مأیوسند، و مردان نیز به آنان رغبتی ندارند، این زنان قواعد هستند، یعنی از طلب نکاح باز نشسته‌اند.

﴿مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا﴾ زنانی که

امید و طمع به نکاح ندارند، و مردان نیز به آنان طمع و رغبت ندارند.

﴿فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ﴾ این جمله خبر موصول است، و دخول

فاء در خبر یا برای این است که لام موصول است یا «قواعد» موصوف «اللّاتی» قرار گرفته یا لفظ «امّا» متوهم یا مقدر است.

چون هنگام ظهور عورت و در آوردن و بیرون انداختن

لباس امر به استیذان شده از اینجا استفاده می‌شود که پوشیدن لباس و ستر عورت لازم است.

مخصوصاً در مورد زنانی که جمیع بدن آنان عورت است، و اما بر پیرزنها باکی نیست، ﴿أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ﴾ که بعضی از لباسهایشان را در بیاورند، مانند چادر و مقنعه.

چنانچه خوانده شده: ﴿أَنْ يَضَعْنَ مِنْ ثِيَابَهُنَّ﴾ زیرا اظهار غیر از دو دست و دو پا و صورت بر غیر محارم همانطور که برای غیر پیرزنها حرام است بر آنان نیز حرام است.

﴿غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ﴾ چیزی از زینت و مواضع زینت را ظاهر نسازند، چه اظهار زینت و مواضع آن از چیزهایی که موجب ریبه و تحریک مردان باشد اعم از آن که از پیر زنان باشد یا از غیر آنان جایز نیست. بلی در مورد پیرزنان موها استثنا شده، چون از دیدن موهای آنان اگر برای مردان انزجار و تنفر حاصل نشود قطعاً رغبت و میلی هم نشان نخواهند داد.

﴿وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ﴾ با همه‌ی این احوال که گفته شد پیرزنان نیز اگر عفت پیشه کنند و خود را بپوشانند و لباسهای رویی را در بیاورند بهتر است.

﴿خَيْرٌ لَّهُنَّ﴾ جامه را پوشیدن بهتر از درآوردن آن است. ﴿وَاللَّهُ سَمِيعٌ﴾ خدای تعالی شنوا است، پس به مردان

چیزی نگویند که موجب ریبه و تحریک باشد.

﴿عَلِيمٌ﴾ و خداوند به نیّات آنان داناست، پس به قصد تحریک و به ریبه انداختن مردان لباسشان را از تن برنگیرند.

﴿لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ﴾ این جمله استیناف و از ما قبلش در لفظ و معنا «منقطع است، و لذا ادات وصل نیاورد، و نیز بیان ادب دیگری از آداب معاشرت است.

مطلب همانطور که روایت و نقل شده از این قرار بوده که مریض‌ها دوست نداشتند با سالمها معاشرت کرده و با آنان غذا بخورند، و اشخاص سالم و صحیح نیز از معاشرت با مریض‌ها ناراحت بودند و از آن و خودداری می‌کردند.

و از سوی دیگر این احتمال بود که اشخاص سالم از غذا خوردن و معاشرت آنان منزجر و ناراحت شوند، و تندرست‌ها نیز دوست نداشتند با آنان غذا بخورند.

چون مریض‌ها نمی‌توانستند مثل تندرست‌ها غذا بخورند، و آنان که به غزوات می‌رفتند (هرگاه به غزا و جنگ می‌رفتند) زمین گیرها و مریض‌ها را در خانه‌هایشان می‌گذاشتند، و زمین گیرها خوردن از آن خانه‌ها را خوش نداشتند.

و هرگاه برای سریّه‌ای^(۱) خارج می‌شدند کلید خانه‌هایشان

۱- جنگهایی که پیامبر ﷺ خود شرکت داشت غزوه و اگر خود حضرت نبود و فرماندهی می‌فرستاد

را به جنگجویان می‌دادند که هر چه احتیاج دارند بگیرند و بخورند، ولی آنان بدون همراهی صاحبان خانه خوردن از آن خانه‌ها را خوش نداشتند و هر وقت می‌خواستند مریض‌ها را طعام دهند در خانه‌های خود چیزی پیدا نمی‌کردند که بدهند، مریض‌ها را به خانه‌های خویشان خود می‌بردند و مریض‌ها خوردن از آن خانه‌ها را خوش نداشتند، در زحمت و حرج بودند از باب این‌که توانایی جهاد نداشتند و قدرت بر طاعت نداشتند و مانند افراد سالم نمی‌توانستند تندرست‌ها و مؤمنین را زیارت کنند.

پس خدای تعالی از همه‌ی این موارد حرج و زحمت را برداشت^(۱) و فرمود: «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ».

«وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ» حذف متعلق برای این است که شنونده بتواند هر احتمال ممکن را بدهد و در اوّل کتاب گذشت که همه‌ی وجوه محتمل از الفاظ قرآن مقصود است.

پس گویی که چنین گفته باشد: بر آنان که گفته شد باک و حرجی نیست در این‌که با تندرست‌ها بخورند و با آنان معاشرت نمایند و همچنین از خانه‌هایی بخورند که آنان را به‌جای خود گماردند، و نیز از خانه‌هایی بخورند که صاحبانشان کلید آنها را به اینان داده‌اند و نیز از خانه‌هایی بخورند که فامیل و خویش با دعوت کنندگان دارند.

و همچنین باکی بر آنان نیست که از جهاد تخلف کرده و مانند صحیح‌ها نتوانند اطاعت و زیارت رسول خدا ﷺ را بکنند.

و لفظ «حرج» را تکرار کرد تا اشاره به این باشد که بین این سه گروه در ظنّ حرج و عدم آن فرقی نیست.

﴿وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ﴾ و بر خودتان نیز حرجی نیست
 ﴿أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ﴾ که از خانه‌های خویش بخورید.

«من بیوتکم» جار و مجرور متعلق به مجموع یا مختصّ به اخیرست، معنای آن این است که بر خودتان حرج و باکی نیست در این‌که بخورید به تنهایی یا با معلولین، از خانه‌های خودتان، چون فرزند و خانه‌اش برای پدر است؛ خانه‌ی او را در «بیوتکم» داخل قرار داد.

و آن را تنها ذکر نکرد، چنانچه در حقّ فرزند وارد شده: تو و هر چه که داری مال پدرت می‌باشد.

نیز وارد شده: پاکیزه‌ترین چیزی که مرد می‌خورد از کسب خویش می‌باشد^(۱) و فرزند او از کسب او محسوب می‌شود.

﴿أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ

خانه‌هایی که خوردنی از آنها جایز است

۱. مجمع‌البیان ج ۸-۷ ص ۱۵۶ و تفسیر البیضاوی ج ۲ ص ۱۳۵

مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ

خانه‌هایی که کلید آن‌ها را مالک شده‌اید بدین معنا که شما وکیل مالک باشید در کالا یا مخزن یا خانه‌ی او، یا مالک خانه کلید را به صورت عاریه به شما داده، یا مقصود خانه‌ی مملوک و بنده است، چه «مفتاح» جمع «مفتح» به معنای مخزن است، و مالک بنده مالک ملک بنده است.

﴿أَوْ صَدِيقِكُمْ﴾ یا خانه‌های دوست خودتان بخورید که دوستی و صداقت مقتضی خوشحال شدن با خوردن دوست از خانه‌اش می‌باشد و حداقل این است که اجازه داشته باشد، ولی همه‌ی اینها تا وقتی است که صریحاً عدم اذن از صاحبان خانه‌ها صادر نشده باشد و تا چندی که منجر به اسراف و فساد نباشد.

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً﴾ با صاحبان خانه‌ها با همدیگر بخورید، یا با معلولین، یا با انسان دیگر یا با مهمان بخورید.

﴿أَوْ أَثْتَاتاً﴾ یا به طور پراکنده و تنها تنها، زیرا آنان چنانچه بعضی گفته‌اند خوش نداشتند از خانه‌های ذکر شده بدون صاحبانشان بخورند و در بعضی از طایفه‌ها مرد تنها نمی‌خورد و با تنها خوردن به حرج می‌افتاد و در خانه‌های فقرا نمی‌خوردند.

زیرا که غنی و ثروتمند به خانه‌ی فقرای فامیل یا دوستش که داخل می‌شد و دعوت به خوردن غذا می‌شد برای او خوردن

سخت می‌آمد و چنین بودند که هرگاه مهمانی برایشان می‌آمد خوردن غذا جز با مهمان بر آنان سخت می‌شد.

﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا﴾ ادب دیگری از آداب معاشرت است و آن را با فاء آورد چون دخول خانه به دنبال اذن به دخول است فرمود: پس چون به خانه‌ای وارد شدید.

﴿فَسَلِّمُوا عَلٰی اَنْفُسِكُمْ﴾ بعضی بر بعضی دیگر سلام کند، که هر یک از معاشرت کنندگان به منزله‌ی نفس دیگری است، یا سلام بر اهل خانه‌ها بکنید تا آنان نیز سلام بر شما رد کنند، پس سلام شما بر اهل خانه‌ها سلام بر خودتان است.

یا سلام بر خودتان بکنید وقتی که کسی را در خانه نمی‌یابید بدین گونه که بگویید:

«السَّلَامُ عَلَيْنَاوِ عَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصّٰلِحِيْنَ» یا بگویید: «السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا».

﴿تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ﴾ مفعول مطلق است بدون این که از لفظ فعل باشد، یعنی این درود و سلام از جانب خدا مشروع گشته یا نازل شده است، زیرا که زبان سلام کننده در وقتی که به امر خدا سلام می‌کند مسخّر امر خدا است، چیزی که بر زبان جاری می‌شود و آن زبان مسخّر خدا باشد از جانب خدا جاری شده است.

﴿مُبَارَكَةٌ﴾ مبارك بودن تحييت و سلام بدان جهت است که آن

دعوت مؤمن از مؤمن دیگری به واسطه‌ی امر خداست، و دعوت مؤمن از مؤمن برکت بر هر دو است، هرگاه این دعوت به امر خدا باشد و دعوت کننده ناظر به امر الهی باشد برکت آن دعوت مضاف می‌شود.

﴿طَيِّبَةً﴾ چون در تحیّت نفس سلام کننده و سلام گیرنده طیب و پاکیزه، می‌شود.

﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ﴾ خداوند این چنین برای شما آیات و احکام معاشرت را بیان می‌کند یا آیات تدوینی در بیان احکام معاشرت را این چنین نمایان می‌سازد.

﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ تا باشد که شما حکمت‌ها و مصالح

آن

آیات را تعقل و اندیشه کنید.

یا شاید که شما عاقل شوید، یا شاید آدابی را که لازمه‌ی معاشرت است تعقل نمایید و آنان را بفهمید و به آنان علم پیدا کنید.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ﴾ این جمله در لفظ و معنا از ماقبلش منقطع است یا جواب سؤال مقدر است. گویا که گفته شده: وقتی مؤمنین آن اوامر را

امثال نکنند آیا مؤمن هستند؟

پس فرمود: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ مؤمنین کسانی هستند که به خدا رسولش ایمان آوردند و از آنچه که به آن امر شده‌اند تخلف نمی‌کنند.

﴿وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ﴾ و هرگاه برای امری که مؤمنین را جمع کند مانند جمعه و عید و قتال و مشاوره با او (پیامبر) باشند. ﴿لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ﴾ از آنجا نمی‌روند مگر

این‌که برای رفتن اجازه بگیرند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا أَسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذِنَ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ﴾ آنانی که از تو اجازه می‌گیرند، کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش دارند و چون اجازه خواستند، کار به تو واگذار شده‌است به هر که خواهی اجازه بده.

﴿وَأَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ﴾ و برای کسانی که اجازه می‌طلبند استغفار کن که التفات و توجه به غیر تو و غیر خدا آنوقت که نزد تو هستند برای آن‌ها معصیت بزرگی است.

﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ﴾ خداوند می‌بخشد گناهای را که از توجه و نظر به غیر تو ناشی شده‌است، یعنی از این‌که در آن وقت که نظر کردن جز به سوی تو شایسته نبود، جز به تو نباید نظر می‌کردند توبه کردند، تا خدا آنان را ببخشد.

﴿رَحِيمٌ﴾ خداوند به واسطه‌ی توجه به تو و استیذان از تو به آنان رحم می‌کند، نقل شده‌است که آیه دربار‌هی حنظله بن ابی عیّاش نازل شده‌است.

و این بدان جهت بود که حنظله در شبی ازدواج کرد که صبح آن شب جنگ احد بود، پس او از رسول خدا ﷺ اجازه گرفت که نزد اهلش بماند.

پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود و حنظله نزد اهلش ماند، سپس صبح که شد در حالی که او جنب بود در جنگ حاضر شد و به شهادت رسید.

پس رسول خدا ﷺ فرمود: ملائکه را دیدم حنظله را با آب باران می‌شویند در صفحه‌هایی از نقره بین آسمان و زمین و به همین جهت حنظله غسل ملائکه نامیده شده است^(۱).

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾ فرا خواندن و صدا کردن رسول ﷺ را مانند صدا کردن همدیگر قرار ندهید بدین گونه که اسم یا کینه‌ی رسول ﷺ را ذکر کنید، یا او را با صوت بلند ندا کنید، بلکه صداهای خود را نزد او پایین بیاورید و او را با اسم و کنیه ذکر نکنید، بلکه او را با الفاظ تعظیم مانند یا رسول الله، یا نبی الله و امثال آن ذکر نمایید و نگویید یا محمد ﷺ یا ابالقاسم ﷺ چنانچه در خبر آمده است.

به امام صادق عليه السلام نسبت داده شده که فرمود: فاطمه عليها السلام فرمود: وقتی این آیه نازل شد ترسیدم که به او بگویم: ای پدر بلکه می‌گفتم: یا رسول الله، پس رسول خدا یک مرتبه یا دو مرتبه

فهی از صدا اگر دن پیامبر همانند یکدیگر

۱. البرهان ج ۳ ص ۱۵۳ و تفسیر القمی ج ۲ ص ۱۱۰

یا سه مرتبه از من اعراض نمود، سپس روی به سوی می‌کرد و فرمود: ای فاطمه این آیه درباره‌ی تو و اهل تو و نسل تو نازل نشده، تو از من و من از تو هستم، این آیه تنها در اهل جفا و غلظت از قریش نازل شده که از اصحاب کبر و تکبر هستند، بلکه تو ای فاطمه بگو: ای پدر که آن برای قلب زنده کننده‌تر و برای ربّ راضی کننده‌تر است^(۱).

و معنای آیه این است که دعا کردن رسول را به نفع یا ضرر شما به خیر یا به شرّ مانند دعای بعضی از شما نسبت به همدیگر نیست در این که ممکن است دعاهای شما مورد اجابت واقع نشود یا دعای رسول ﷺ را مانند دعای بعضی از شما که خدا را به نفع بعضی یا به ضرر بعضی می‌خوانید قرار ندهید.

یا مقصود این است که وقتی رسول ﷺ شما را به امری فرا می‌خواند مانند جهاد و غیر آن مانند فراخواندن دیگران قرار ندهید.

﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ لَفْظٌ «قَدْ» بَرای تحقیق است، یعنی محققاً خدا می‌داند.﴾ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ ﴿ لَفْظٌ «النَّسْلُ» و «تَسَلَّلَ» یعنی به طور مخفیانه فرار می‌کنند، یعنی خداوند می‌داند کسانی را که از جهاد و به طور مخفیانه می‌گریزند، یعنی خداوند می‌داند کسانی را که از جهاد بطور مخفیانه و یواش فرار می‌کنند به نحوی که کسی بر آن‌ها مطلع نمی‌شود، یا از

۱. الصّافی ج ۳ ص ۴۵۱ و المناقب لابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۲۰

مسجد این چنین فرار می‌کنند.

چه نقل شده که خطبه‌ی نبی ﷺ روز جمعه برای منافقین سنگین می‌آمد، پس پشت بعضی از اصحاب مخفی می‌شدند و بدون اجازه از مسجد خارج می‌شدند، بعضی گفته‌اند: از جهاد فرار می‌کردند.

(لواذاً) لفظ «لواذاً» مفعول له، یا مفعول مطلق است با حذف مضاف اینچنین: «تسلل لواذ» یعنی فرار مخفیانه و با پناه گرفتن در پشت دیگری، یا حال است، و «لوذ» زیر پوشش چیزی قرار گرفتن و پناه گرفتن پشت چیز دیگر است، مانند «لواذ» با حرکات سه گانه، و لیاذ، و ملاوذ.

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ﴾ پس باید کسانی

به با امر خدا یا امر رسول ﷺ مخالفت می‌کنند، بترسند.
﴿أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ یا عذاب دردناکی در آخرت به آنان برسد، یا فتنه و عذاب هر دو در دنیا یا در آخرت یا در هر دو به آنها برسد.

﴿أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ بعد از آن‌که از مخالفت امر رسول خدا ترسانید و از عذاب آن بر حذر داشت آن‌را به ثبوت و تحقق رسانید بدین نحو که خداوند قدرت بر عذاب دارد و هیچ مانعی از عذاب نمی‌تواند موجود باشد، زیرا

همه مملوك خدا هستند بدون مانع و رادع.
 ﴿قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ﴾ خداوندی می‌داند آنچه را که شما بر آن هستید از قبیل افعال و احوال و اخلاق و نیّت‌ها و خطور است ذهنی و امور نهانی که شما احساس و ادراك آنها را نکرده‌اید، و این معنا تعمیم علم خدا بعد از تخصیص آن به فرار کننده‌ها است، و تأکید و بر حذر داشتن آنان از مخالفت امر رسول ﷺ است از آن جهت که خداوند به جمیع حالاتی که شما بر آن حالت‌ها هستید) داناست.

﴿وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ﴾ عطف بر محذوف است، یعنی خداوندی می‌داند الآن را و روزی را که به سوی او باز می‌گردند.

یا عطف بر «ما أنتم علیه» است، یا ظرف فعل محذوف است، به قرینه‌ی قول خدا: ﴿فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا﴾
 ﴿فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا﴾ یا ظرف «ینبئهم» است و فاصله قرار گرفتن فاء بین ظرف و متعلق یا به سبب توهم «أما» یا با تقدیر «أما» یا لفظ «فاء» زایده است، و مانع عمل کردن مابعدش در ما قبلش نمی‌باشد.

و هر تقدیر کلام التفات از خطاب به غیبت است، یعنی، به آنچه کرده‌اند خبرشان می‌دهد، ﴿وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ تعمیم دیگری برای علم خدای تعالی است که او بر همه چیز داناست.

۲۵ سُوْرَةُ الْفُرْقَانِ

این سوره دارای هفتاد و هفت آیه است که همه‌ی آن مکی، و بعضی گفته‌اند: جز سه آیه همه مکی است و آن سه آیه که در مدینه نازل شده عبارت است از: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ...» تا «عَفْوَرًا رَحِيمًا»

آیات ۱-۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ
لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (۱) الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي
الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا (۲) وَأَتَّخِذُوا مِن
دُونِهِ إِلهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ
وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ
مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا (۳) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ
هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ

جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا (۴) وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
 أَكْتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۵) قُلْ أَنْزَلَهُ
 الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ
 غَفُورًا رَحِيمًا (۶) وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ
 الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ
 فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا (۷) أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ رِجَّةٌ
 يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا
 مَسْحُورًا (۸) أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَلَ فَضَلُّوا
 فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۹)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

بزرگ‌کسی که فرقان را بر بنده‌اش نازل کرد تا هشدار دهنده‌ی
 جهانیان باشد. کسی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست، و فرزندی
 برنگزیده است، و در فرمانروایی شریکی ندارد، و همه چیز را آفریده است و
 به اندازه‌اش مقرر داشته است. و [مشرکان] به جای او خدایانی را به
 پرستش گرفته‌اند که چیزی نیافریده‌اند و خود آفریده شده‌اند، و برای خود
 اختیار زیان و سودی ندارند و اختیار مرگ و زندگی و برانگیختن ندارند. و
 کافران گفتند این [قرآن] جز افترايي نیست که آن را بر ساخته است و
 گروهی دیگر بر آن یاریش داده‌اند؛ به راستی که ستم و بهتانی در میان

آوردند. و گفتند افسانه‌های پیشینیان است که برای خود نسخه برداشته است، و آن بامداد و شامگاه برای او خوانده می‌شود. بگو آن را کسی نازل کرده است که نهانیهای آسمان و زمین را می‌داند؛ او آمرزگار مهربان است. و گفتند این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود، چرا فرشته‌ای به سوی او فرستاده نشده است که همراه او هشدار دهنده باشد؟ یا چرا گنجی بر او نازل نمی‌شود، یا چرا باغی ندارد که از [بار و بر] آن بخورد؛ و مشرکان گفتند که جز از مردی جادو زده پیروی نمی‌کنید. بنگر که چگونه برای تو مثل می‌زنند و گمراه شده‌اند و راهی [به جایی] نمی‌توانند برد.

تفسیر

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ﴾ لفظ فرقان به عبارات مختلف اسم قرآن است، به اعتبار نزول آن به مقام فرق و عالم فصل و به اعتبار صدور آن از مقام قلب نبی ﷺ که از آن تعبیر به بیت معمور می‌شود، زیرا مصدر که همان قلب نبی ﷺ می‌باشد در این صورت از عالم فرق می‌شود.

به اعتبار این که حق را از باطل و محق را از مبطل جدا می‌کند و به اعتبار تفرّق و پراکندگی آن در نزول که در طول بیست و سه سال انجام گرفته است، به اعتبار محکّمات آن که بیان‌کننده و روشنگر معناست.

و در سوره بقره در آیه‌ی «هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنْ

الهدی و الفرقان» و در اوّل سوره‌ی آل عمران بیان اجمالی فرقان و قرآن گذشت.

و این مطلب نیز گفته شد که اختیار لفظ «تنزیل» بر انزال در قرآن بدان اعتبار است که قرآن از مقام اطلاق (به طور مطلق و کلی) به مقام تقييد (در قيد زمان و مکان و عقول افراد) نازل شده و محتاج به کنکاش بسیار و سختی کشیدن از جانب کسی است که قرآن بر او نازل شده است، برخلاف سایر کتابهای آسمانی که آنها از مقام تقييد نازل شده‌اند و احتیاجی به سختی کشیدن از جانب کسی که بر او نازل شده نیست.

تعلیق لفظ «تبارک» بر موصول (الذی) از آن رو است که در حکم حیثیت صله (نزل القرآن) معتبر است، گویا گفته است: خیرات و خوبیهای کسی که قرآن را نازل کرده بسیار و فراوان شده است از آن جهت که فرقان را نازل کرده است.

و این معنا دلالت می‌کند بر این که خیرات قرآن زیاد است، مطلب همین طور است، چون کسی که به قرآن متوسّل می‌شود، خیرات دنیوی و خیرات اخروی او زیاد می‌شود، چنانچه در آیات و اخبار وارد شده است و چنانچه تجربه شخصی و وجدان انسانی گواه آن می‌باشد.

﴿عَلِيَّ عَبْدِهِ﴾ بر بنده اش محمد ﷺ.

﴿لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ﴾ لفظ «عالمین» جمع عالم و آن ماسوی الله است، یا آنچه که در جوف فلک است، یا آنچه که مشتمل بر کثرتها و متحد با وحدت طبیعی باشد، مانند افراد نبات و حیوان و انسان، یا آنچه که مشتمل بر افراد هر یک از این افراد باشد که مشتمل بر کثرتها و متحد با وحدتهای طبیعی باشد، مانند انواع نبات و حیوان و نوع انسان، یا آن اسم جمع است، چه شرط جمع بستن با واو و نون این است که مفرد آن علم مذکر عاقل یا وصف او باشد.

و نیز چنانکه برخی گفته‌اند «عالمین» مختص به صاحبان عقل و خرد است در حالی که «عالم» اعم از ذوی العقول است.

به هر تقدیر مقصود از عالمین مکلفها از انسان و جن است، که انذار رسول ﷺ مخصوص به آنان است. ﴿نَذِيرًا﴾ و برای اشعار به این که انذار مخصوص به شأن رسالت است، که تنزیل کتاب مشعر به این مطلب است، چون کتاب جز برای رسول نمی‌شود اکتفا به لفظ «نذیر» کرد و تبشیر را که از شئون ولایت است ذکر نمود.

﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ در گذشته این مطلب بارها گفته شد که لام در چنین موارد بر مبدأ و غایت و

مالک داخل می‌شود، چون مقصود ذمّ کسی است که جز خدا برای خود اله اتّخاذ کرده و ذم کسی که رسول و کتابش را انکار کرده لذا خدای تعالی اوّلّاً خود را به کثرت خیرات و صف نموده، سپس خود را به انزال قرآن بر محمّد ﷺ و صف کرده تا به منزله و مانند برهان باشد بر ذمّ کسی که آن دو را انکار کرده است، سپس خود را به خالق بودن ملک آسمانها و زمین توصیف نمود تا ردّ بر کسی باشد که گمان کرده شیطان ملکی دارد و از خدا منعزل و جدا و در مقابل خدا و معاند اوست.

﴿وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا﴾ و او فرزندی نگرفته است. این سخن ردّ بر کسی است که گمان کرده عیسی یا عزیر فرزند خداست، و نیز ردّ بر آن کسی است که گفت: ما فرزندان خدا هستیم (یهودیان که می‌گویند نَحْنُ ابْنَاءُ اللَّهِ).

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾ و این ردّ بر کسی است که گمان کرده بتها یا ستارگان، یا اهریمن در ملک با خدا شریکند.

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ و او هر چیز را آفرید؛ این سخن ردّ کسی است که قایل به قدیم بودن ستارگان یا ظلمت یا اهریمن است.

﴿فَقَدَرَهُ﴾ پس او هر چیزی را آفرید و آنرا باندازه آفرید، یعنی ذات و احوال و ارزاق آن و مدّت بقا و وقت و مکان و اجل آنرا اندازه گیری نمود.

﴿تَقْدِيرًا وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ﴾ آنان برای خود خدایی

اتخاذ کردند غیر از خدایی که ذکر شد و موصوف به اوصاف مذکور بود.

﴿الِهَةَ﴾ خدایی اتخاذ کردند که هیچ یک از اوصاف

مذکور را ندارد، بلکه متّصف به اضداد آن اوصاف می شود.

زیرا که آن خدایان: ﴿لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ

وَلَا يَمْلِكُونَ لِنَفْسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا﴾

چیزی خلق نمی کنند، بلکه خود مخلوق و آفریده شده اند، و

برای خودشان مالک نفع و ضرری نیستند تا چه برسد به این که

مالک آسمانها و زمین باشند.

﴿وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا﴾ یعنی

آنان مالک نسبتهای اختیاری نیستند همانطور که مالک امور غیر

اختیاری نیز نیستند.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ آنان که به خدا کافر شدند جهت

انکار رسالت رسول خدا ﷺ و کتاب او گفتند:

﴿إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ﴾

وقتی از معارضه‌ی با قرآن عاجز شدند و نیکویی نظم آن را دیدند

آنرا انکار کردند و گفتند: این جز مطالبی از خود درآورده نیست و

در آوردن قرآن کسانی به او (پیامبر ﷺ) یاری کرده اند.

﴿فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا﴾ منکرین رسالت، یا منکرین

خدا و رسالت باهم ظلم و زور آوردند.

اعمال و گفته‌های آنان از آن جهت ظلم است که آنچه را که حق آن اقرار است انکار کردند، و آنچه را که حق آن نفی و انکار است عبادت و پرستش کردند و از آن جهت زور است که رأی و گفتار منحرف از صواب می‌باشد.

﴿وَقَالُوا﴾ و گفتند: این قرآن یا این اخبار که محمد ﷺ از آنان خبر می‌دهد ﴿أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ نوشته‌های پیشینیان است که به او رسیده‌است، یا احادیث پراکنده‌ای است که نظمی ندارد و از پیشینیان به او رسیده‌است، پیش از این بیان شد «اساطیر» جمع اسطار جمع سطر، یا جمع اسطار یا اسطیر با کسره‌ی همزه در هر دو، یا جمع اسطور با ضمّ همزه می‌باشد و هر سه با تاء نیز استعمال می‌شود و همه‌ی این الفاظ به معنای احادیث و سخنانی است که دارای نظم و نظام نمی‌باشند.

﴿اُكْتُبَهَا﴾ این جمله مستأنف یا خبر «اساطیر الأوّلین» است و «اُكْتُب» به معنای نوشتن یا طلب نوشتن و املاء نمود می‌باشد و «اُكْتُبَهَا» به صورت مجهول خوانده شده بنابراین که اصل آن به معنای افسانه‌ها برای او نوشته شده باشد که در اصل «اُكْتُبْ لَهُ الْأَسَاطِير» بوده و سپس لام حذف شده و ضمیر متصل شده و مستتر گشته است.

﴿فَهِيَ تُمَلِّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً﴾ که آن افسانه‌ها بر او تکرار شده تا آنجا که آنها را حفظ کرده است، زیرا که او بی‌سواد بود، یا بر او املا شده تا برای او نوشته شود.

﴿قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ بگو از آسمانهای اجسام و ارواح و همچنین از زمین اجسام و ارواح نازل شده و آن را و کسی که سر آسمانها و زمین در عالم کبیر را می‌داند که هیچ کس بر آن اطلاعی ندارد نازل نموده است و او سرّ و جهر، پنهان و آشکار آسمانهای ارواح و زمین اشباح (از شما) را می‌داند، پس بترسید از این که چیزی بگویید یا کاری بکنید در تنهایی و در ملأ عام، یا تخیل نمایید یا نیت کنید آنچه را لایق به خدا یا به محمد ﷺ یا به شما نیست.

﴿إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً﴾ جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: پس چرا گناهکار و سرکش مؤاخذه نمی‌شود؟ پس فرمود: خداوند بخشنده است و بدیها را می‌پوشاند و تا چندی که در گناهکار استعداد توبه است مؤاخذه نمی‌کند.

﴿رَحِيماً﴾ و خداوند رحیم است و به آنان رحم می‌کند تا چه رسد به مؤاخذه نکردن آنان.

﴿وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ﴾ چون گمان کردند که رسالت منافی بشریت و لوازم آن است.

لذا گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد تا حجت بر انکار آنان باشد.

﴿وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾ و برای رفع حاجت در بازار راه می‌رود، آنان گمان می‌کردند که شایسته‌ی رسول نیست که محتاج باشد و این فکر خطاء و اشتباه از آنان است، چون رسول اگر بشر نباشد یا بشر باشد ولی متّصف به لوازم بشریت نباشد رسالت او صحیح نمی‌شود.

چه رسول ﷺ کسی است که حقوق کثرتها را حفظ می‌کند، و اگر دقایق کثرتها در رسول ممتاز و مشخص نباشد حفظ حقوق از پیامبر صحیح نمی‌گردد.

﴿لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا﴾ و چرا فرشته‌ای با او نازل نشد که در انداز با او باشد؟! این سخن نیز خطا و اشتباه از آنان است زیرا اگر صحیح بود که ملائکه را بشر بتواند ببیند بدون آن که سنخیتی با آن داشته باشند خود ملائکه رسول می‌شد، بلکه ملائکه اگر بخواهد بر بشر ظاهر گردد هلاک یا مجنون می‌شود یا غش می‌کند.

پس نزول ملائکه به رسول خدا ﷺ به نحوی که مردم ملائکه را ببینند صحیح نیست.

﴿أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنزٌ﴾ یا چرا گنجی بر او نازل نمی‌شود؟!

این سخن نیز اشتباه است، چه مشیّت خدا اقتضای آن دارد که اشیاء توسط اسباب جریان پیدا کند.

﴿أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا﴾ یا چرا باغی ندارد که از بار و بر آن بخورد، چون خیرات و خوبیها را در خیرات حسی محصور نمودند امثال این سخنان را بر زبان راندند.

﴿وَقَالَ الظَّالِمُونَ﴾ اسم ظاهر به جای ضمیر آوردند تا مشعر به ظلم آنان باشد و نیز اشعار به این باشد که خود این سخنان از آنان جز ظلم و ستم نیست، یعنی با اینگونه ایرادات باطل ستمگران گفتند:

﴿إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا﴾ شما جز از مردی جادو شده پیروی نمی‌کنید!

لفظ «سحر» بر وزن «منع» یعنی خدعه کرد و دور شد، و بر وزن «سمع» یعنی تکبر نمود، و معنای «مسحور» زمین و مکان فاسد است، از باب این‌که باران زیاد باریده یا سبزه در آنجا کم است.

﴿أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ﴾ ببین در حقّ تو چگونه مثالها زدند، یا در حالی که تو را مورد خطاب قرار دادند، که آنان رسالت رسول خدا از جانب خدا را گاهی به فرستاده از جانب پادشاه روم تشبیه نمودند و گاهی به سفرایی که از جانب پادشاه فارس می‌آمد تشبیه کردند.

آنان دیدند که فرستاده روم یا فارس دارای خدم و حشم و خیمه‌ها و اموال است، در حالی که پروردگار ما خالق و آفریننده‌ی فرستاده فارس و روم است، پس باید رسول خدای تعالی اشرف از رسول پادشاه روم و فارس باشد.

﴿فَضَلُّوا﴾ آنان گمراه شدند، چون از طریق آخرت منحرف شدند و به دنیا توجه کردند و رسول خدا را در امور اخروی به رسول پادشاهان در امور دنیوی تشبیه کردند.

﴿فَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾ پس آنان نمی‌توانند به آخرت یا به حقی که واقع شده، یا به معنای راه پیداکنند، پس از طریق احتیاج گمراه شدند؛ ﴿سَبِيلًا﴾ پس نمی‌توانند در احتیاج غلبه نمایند.

داستان عبدالله بن امیه مخزومی و احتیاج او با رسول ﷺ و مثال زدن او بر پیامبر به پادشاه روم و فارس در کتابهای مفصل ذکر شده است^(۱).

آیات ۱۰-۲۰

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ
جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلْ لَكَ قُصُورًا)
﴿١٠﴾ بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ

۱. الصّافی ج ۶ ص ۶ و الاحتجاج ج ۱ ص ۲۹

سَعِيرًا (۱۱) إِذَا رَأَتْهُمْ مِّن مَّكَانٍ مَّبْعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا
وَزَفِيرًا (۱۲) وَإِذَا أَلْقَا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقْرَّبِينَ دَعَوْا
هُنَالِكَ ثُبُورًا (۱۳) لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَحِدًا وَاَدْعُوا
ثُبُورًا كَثِيرًا (۱۴) قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ
الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا (۱۵) لَهُمْ فِيهَا مَا
يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَّسْئُولًا)
(۱۶) وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَا مَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ
ءَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ)
(۱۷) قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِن
دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِن مَّتَّعْتَهُمْ وَا ءَابَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا
الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا (۱۸) فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ
فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِم مِّنكُمْ
نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا (۱۹) وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ
إِلَّا أَنَّهُمْ لِيَأْكُلُوا الطَّعَامَ وَيَمْشُوا فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا
بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا (۲۰)

ترجمه

بزرگ‌کسی که اگر خواهد برای تو بهتر از آن پدید آورد: بوستانهایی

که جویباران از فرو دست آن جاری است، و برایت قصرها قرار دهد. حق ایناست که قیامت را انکار کرده‌اند؛ و برای منکر قیامت آتشی فروزان آماده ساخته‌ایم. چون [دوزخ] از فاصله‌ای دور آنان را ببیند، خشم و خروشی از آن می‌شنوند. و چون دست و پا بسته در تنگنایی از آن انداخته شوند، آنجاست که زاری کنند. امروز یک بار زاری مکنید، بلکه بسیار زاری کنید. بگو آیا این بهترست یا بهشت جاویدانی که به پرهیزگاران وعده داده شده‌است که پاداش و سرانجام آنان است. در آنجا هر چه خواهند برایشان هست و جاویدانند؛ این بر پروردگارت وعده‌ای واجب است. و روزی که آنان را با آنچه به جای خدا پرستیده‌اند، گرد آورد، [به آنان] گوید آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید؟ یا آن‌که خود ایشان راه گم کردند؟ گویند پاکاکه تویی، ما را نرسد که به جای تو سروری بگیریم؛ ولی ایشان و پدرانشان را چندان برخوردار گرداندی که پند [قرآن] را فراموش کردند، و قومی تباه شدند. و به راستی گفته‌های [باطل] شما را تخطئه کردند، پس نه چاره‌ای توانید و نه نصرتی یابید، و هر کس از شما که ستم [شرک] ورزیده باشد، به او عذابی سهمگین می‌چشانیم. و پیش از تو کسی از پیامبران را فرستادیم مگر آن‌که ایشان غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند، و بعضی از شما را مایه‌ی آزمون بعضی دیگر ساخته‌ایم آیا شکیبایی می‌ورزید؟ و پروردگار تو بیناست.

تفسیر

﴿تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ﴾

بزرگ است آن خدایی که اگر بخواهد برای تو بهتر از این را قرار می‌دهد، و لیکن خداوند آن را نخواسته است، زیرا که این مطلب با رسالت از جانب خدا و روی گردانیدن مردم از دنیا منافات دارد.

جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ﴿بوستانهایی قرار دهد که از فرودست آنها جویبارها جاری است در آخر سوره‌ی آل عمران در ذیل قول خدای تعالی: «فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ» بیان چگونگی جریان نهرها از زیر جنتها گذشت.

﴿وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا﴾ بنابراین که لفظ «يَجْعَلُ» با رفع خوانده شود جمله عطف بر قول خدا: «تَبَارَكَ الَّذِي» است، یعنی خداوند برای تو در آخرت قصرهایی قرار می‌دهد.

و بنا بر قرائت جزم جمله عطف بر جزاست، و عطف جمله بر جزا بنا بر قرائت رفع نیز صحیح است.

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ﴾ اضراب و استدراک از پایین تر به بالاتر است، یعنی تو را در رسالتت تکذیب کردند، بلکه قیامت و آخرت را تکذیب

کردند که همه بر آن ائتفاق دارند.

﴿وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا﴾ و برای آن که منکر قیامت است آتشی فروزان آماده ساخته‌ایم.

﴿إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا﴾

وَزَفِيرًا ﴿۱۰﴾ و چون دوزخ از فاصله‌ای دور آنان را ببندد، آنان خشم و خروش از آن می‌شنوند «تَغِيْظُ» عبارت از شدت گرما است، یا از غیظ به معنای غضب، یا شدت یا تیزی آن است و تَغِيْظُ جهنم بدان جهت است که عالم آخرت با همه‌ی وجود و سراسرش زنده و عالم و مدرک و محبّ برای خدا و مبیغض برای خدا است.

﴿وَزَفِيرًا﴾ زفیر آتش عبارت از صدای آتش گرفتن آن است.
 ﴿وَإِذَا الْقَوَا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقْرَنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا﴾ ثبور به معنای هلاکت و ویل است، یعنی و چون دست و پا بسته در تنگنایی از آن انداخته شوند آنجاست که در هلاکت آیند (یا زاری کنند).

﴿لَا تَدْعُوا﴾ جواب سؤال مقدر بتقدیر قول است، گویا که گفته شده: به آنان چه چیز گفته می‌شود؟

پس فرمود: به آنان گفته می‌شود: زاری مکنید.
 ﴿الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَاَدْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا قُلْ﴾ امروز یکبار، بلکه زاری بسیار کنند.
 پس بگو: ﴿أَذٰلِكَ خَيْرٌ اَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ﴾ آیا این بهتر است یا بهشت جاودانی که به پرهیزگاران وعده داده شده‌است، این عبارت جواب سؤال مقدر و رفع توهم منت گذاشتن به این احسان است.

﴿كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَّمَصِيرًا لَهُمْ فِيهَا مَا﴾

يَسْأُؤُونَ خَالِدِينَ» که آن پاداش و سرانجام آنان است و برای آنان هر چه بخواهند همیشه هست و چون تمام و کامل شدن احسان به مهمانها حاضر بودن چیزی است که هر کس هر آنچه بخواهد بدان دسترس یابد و ضمناً زایل نشدن نعمت است.

لذا هر دو (پاداش و جاودانگی) را آورده است و اضافه کرده است که «كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُورًا» این کار بر پروردگارت وعده‌ای واجب است.

جمله‌ی «وَيَوْمَ يَخْشُرُهُمْ» عطف بر «هنالك» است اعم از اینکه برای زمان باشد یا مکان، یا عطف بر «قل» است به تقدیر «أذكر» یا ظرف است برای «يقول» و لفظ «فاء» زایده یا به تقدیر «أما» یا توهم «أما» است.

«وَمَا يَعْْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» خداوند روزی که آنان را و آنچه که جز خدا عبادت می‌کنند محشور می‌سازد، منظور از آنچه که جز خدا عبادت می‌کنند افراد بشر و سایر موالید و ستارگان و بتها است، یا مقصود چیزی است که عبادت می‌کنند عبادت طاعت بدون ولی امرشان.

فَيَقُولُ پس خداوند خطاب به معبودها می‌گوید:
 «أَنْتُمْ أَضَلُّتُمْ عِبَادِي هُوَ لَاءِ أَمْ هُمْ» آیا شما بندگان را گمراه ساختید یا خودشان ضلوا السبيل قالوا راه را گم کردند؟

آنان در جواب می‌گویند: خدایا ما نباید چنین کاری می‌کردیم. تعبیر به لفظ ماضی «قالوا» بدان جهت است که وقوع آن محقق و حتمی است، یا نسبت به محمد ﷺ وقوع آن حتمی است، زیرا که محمد ﷺ مشاهده می‌کرد از امر آخرت آنچه را که دیگران مشاهده نمی‌کردند.

﴿سُبْحَانَكَ﴾ خدایا تو منزّهی از این‌که امثال ما برای تو همانند و مثل و شرکاء در معبودیت باشند.

﴿مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا﴾ شایسته نبود بر عبادت‌کنندگان و بر ما که جز تو برای خود ولی بگیریم، و ممکن است فقط معبودها مقصود باشند. ﴿أَنْ نَتَّخِذَ﴾ لفظ «نتخذ» با نون به صورت معلوم و مجهول خوانده شده است.

﴿مَنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ﴾ بدون اذن تو ولی بگیریم، یا حال است از «أولیا» و لفظ «من» برای تبعیض است. ﴿وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ﴾ و لکن آنان را از خواسته‌های دنیوی بهره‌مند ساختی و آنان به دنیا مشغول شدند و از آخرت روی‌گردان گشتند.

﴿وَأَبَاءَهُمْ﴾ هیچ وقت در تنگی و مضیقه نبودند، نه در وقتی که در خودشان مستقل بودند، نه در وقتی که عیال غیر خودشان بودند، پس هیچ وقت مضطر نبودند تا متذکر آخرت شوند، و آخرت در یاد آنان باشد.

﴿حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ﴾ ذکر بر کتابهای آسمانی و شرایع الهی و بر رسالت و ولایت، بر انبیا و اوصیای آنان علیهم‌السلام، و بر ولایت تکوینی که آن فطرت خداست که مردم را بر آن فطرت آفریده و بر جهتی که به سبب آن خدا به یاد انسان می‌افتد، اطلاق می‌شود.

﴿وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا﴾ و آنان در عالم ذرّ یا در اصل فطرتشان قومی هلاک شده و تباه بودند یا چنین شدند و لفظ «بوراً» مصدر است و صفت «قوماً» قرار گرفته است.

و روی همین جهت بر مفرد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث با لفظ واحد اطلاق می‌شود، یا مشترک است بین جمع «بائر» و وصف «بار» به معنای هلاکت و نابودی، و مصدر آن و معنای آیه این است که آنان از حیات انسانی نابود و هلاک هستند، و از لطیفه‌ی الهی که بدان وسیله انسان خدا و امور آخرت را بیاد می‌آورد غافل می‌باشند.

پس از توجه به ما امر الهی اخروی را متذکر و یادآور نمی‌شوند، بلکه توجه آنان در عبادت ما به جهت نفسانی ما است که موافق با جهت نفسانی و هواهای باطل و شیاطین معنوی آنان باشد، بنابراین در عبادت ما جنّ و هواهای آنان را عبادت می‌کنند. ﴿فَقَدْ كَذَّبُواكُمْ﴾ عطف بر «قالوا» به تقدیر قول است، یعنی به عبادت‌کنندگان گفته می‌شود: معبودها شما را تکذیب کردند، و برگرداندن خطاب از معبودها به عبادت‌کنندگان است.

﴿بِمَا تَقُولُونَ﴾ لفظ «باء» به معنای «فی» یا برای سببیت، یا برای تعدیه است، نظیر «كَذَّبَ بِالْآيَاتِ» که به معنای «كَذَّبَ الْآيَاتِ» است، که در این صورت بدل از مفعول است و معنای آن این است که معبودها این گفتار شما را که آنها خدایان هستند یا این گفتار شما را که شما آنها را پرستش نمودید.

یا گفته‌ی شما را که پروردگار آنها ما را گمراه کردند تکذیب نمودند. لفظ «تقولون» به صورت غیبت نیز خوانده شده، یعنی معبودها شما را تکذیب کردند با این گفتار که گفتند: «سبحانك... تا آخر آیه»

﴿فَمَا تَسْتَطِيعُونَ﴾ یعنی ای مشرکین شما نمی‌توانید عذاب را از خودتان دفع کنید.

﴿صَرَفًا﴾ عذاب را از خودتان برگردانید.

﴿وَلَا نَصْرًا﴾ و نمی‌توانید آنها را یاری کنید. و لفظ «تستطیعون» به صورت غیبت خوانده شده، یعنی معبودها نمی‌توانند عذاب را از خود دور کرده یا شما را یاری نمایند، سپس خطاب را به مکلفین حاضر برگردانید و فرمود:

﴿وَمَنْ يَظْلِمُ مِنْكُمْ﴾ هر کس از شما به سبب شرک آوردن به خدا ظلم و ستم نماید یا هر نوع ظلم دیگری بکند بشرط این که توبه نکند ﴿نَذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا﴾ عذاب بزرگی را به او می‌چشانیم.

که شرط مطلق است و وعید غیر مقید و لیکن خلف وعده

در وعید قبیح نیست، بلکه خوب است و ممدوح، سپس خطاب را به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بازگردانید و در ردّ کسانی که خوردن رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و راه رفتن او در بازارها را انکار کرده‌اند فرمود:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لِيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً﴾

و ما پیش از تو فرستادگانی نفرستادیم مگر این که طعام می خوردند و در بازارها راه می رفتند و تا بعضی از شما را برای بعضی بمنزله‌ی امتحان قرار دادیم.

زیرا که خداوند انبیا و اولیا عَلَيْهِمُ السَّلَام را فتنه و امتحان برای مؤمنین و امتحان و فساد برای منافقین قرار داده‌است و مؤمنین به سبب افعال غیر مرضیّ شان امتحان برای انبیا و اولیا عَلَيْهِمُ السَّلَام قرار داده و با افعال اخرویشان و اتصال به رسالت و ولایت امتحان و فساد برای منافقین قرار داده، منافقین و کافرین را به سبب اذیت کردنشان با رفتار و گفتار امتحان برای انبیا و اولیا عَلَيْهِمُ السَّلَام و همچنین برای مؤمنین قرار دادیم.

و بنابراین اضافه‌ی لفظ «بعض» به ضمیر برای تعریف جنس است که مفید فرد مبهم بدون تعیین است.

﴿اتَّصِبْرُونَ﴾ این جمله استفهام در معنای امر است، یعنی

باید صبر کنید ﴿وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا﴾ جمله حالیه است در معنای تعلیل اعم از آن که به لزوم لفظ «قد» در ماضی که حال واقع شده قایل شویم یا قایل نباشیم یعنی در حالی که پروردگارت بیناست.

آیات ۲۱-۳۴

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا (۲۱) يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا (۲۲) وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنَّ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا (۲۳) أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا (۲۴) وَيَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاوَاتُ بِالْغَمِّ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا (۲۵) الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا (۲۶) وَيَوْمَ يَعِضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (۲۷) يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (۲۸) لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذِ

جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا (۲۹) وَقَالَ
الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ
مَهْجُورًا (۳۰) وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ
الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا (۳۱) وَقَالَ
الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً
كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا (۳۲)
وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ
تَفْسِيرًا (۳۳) الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلٰى وُجُوهِهِمْ اِلٰى جَهَنَّمَ
اُولٰٓئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَاَضَلُّ سَبِيلًا (۳۴)

ترجمه

و کسانی که به لقای ما امید ندارند گویند چرا فرشتگان بر ما نازل
نمی‌شوند؛ یا چرا پروردگاران را نمی‌بینیم؟ در دلشان استکباری ورزیدند
و سرکشی بزرگی کردند. روزی که فرشتگان را ببینند، آن روز بشارتی برای
گناهکاران نیست و گویند حرمان نصیب شماست. و به هرگونه کاری که
کرده‌اند می‌پردازیم و آن را هیچ و پوچ می‌گردانیم. در آن روز بهشتیان خوش
جایگاه‌تر و مرفه‌ترند. و روزی که آسمان با ابرها بشکافد و فرشتگان فرو
فرستاده شوند. در چنین روزی فرمانروایی بر حق از آن خداوند رحمان است
و روزی است که بر کافران سخت و سنگین است. و روزی که ستمکار
[مشرک] دست [حسرت] می‌گزد و می‌گوید کاش من راه [پیروی از]

پیامبر را پیش می‌گرفتم. وای بر من کاش من فلانی را دوست نمی‌گرفتم. او مرا از پند [قرآن] پس از آن‌که برایم آمده بود، دور و گمراه کرد، و شیطان تنها گذارِ انسان است. و پیامبر گوید پروردگارا قوم من این قرآن را وانهادند. و بدینسان برای هر پیامبری دشمنی از گناهکاران قرار دادیم؛ و پروردگارت بس رهنما و یاور است. و کافران گویند چرا قرآن یکباره بر او نازل نمی‌شود؟ بدینسان [نازل می‌شود] تا دل تو را به آن استوار داریم و آن را چنانکه باید و شاید به شیوایی بخوانیم. و [کافران] برای تو هیچ مثلی نیاورند، مگر آن‌که [جوابی] حقّ و خوش بیان‌تر برایت بیاوریم. [آری] کسانی که به سوی جهنّم بر روی چهره‌هایشان محشور شوند؛ اینان بدمنصب‌تر و گمراه‌ترند.

تفسیر

﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا﴾ یعنی کسانی که امید به لقای ما ندارند، یعنی به رویارویی حساب و ثواب و عقاب ما، یا مظاهر ما امیدی ندارند و امید نداشتن به لقاء پروردگار یا به سبب عدم اعتقاد به خدا، یا به علّت عدم التفات و توجّه به او است، و طلب نکردن آنان و مانند حال بیشتر کسانی است که معتقد به آخرت نمی‌باشند.

آنان گفتند: ﴿لَوْ لَا أَنْزَلْ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ﴾ چرا برای

رسالت ربّ ملائکه بر ما نازل نشده است، زیرا که ملائکه به رسالت از جانب خدا یا به تصدیق محمد ﷺ در رسالتش سزاوارتر از بشر است، یا معنای آن این است: اگر ملائکه بر محمد ﷺ نازل می‌شود پس چرا بر ما نازل نمی‌شود، اگر ما به نازل شدن ملائکه سزاوارتر از محمد ﷺ نباشیم پایین‌تر از او که نیستیم.

﴿أَوْ نَرِي رَبَّنَا﴾ یا چرا ما پروردگارمان را نمی‌بینیم که خودش تکالیف ما را خبر دهد، یا به ما خبر دهد که محمد ﷺ از جانب من رسول است، یا اگر ما پروردگاری داریم که رسول برای ما می‌فرستد پس چرا خودش بر ما ظاهر نمی‌شود تا او را ببینیم؟
 ﴿لَقَدْ أَتَكَبَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ﴾ اینان نزد خودشان تکبر کرده احساس برتری جویی کردند ﴿وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا﴾ و در استکبار از حد گذشتند و طغیان کردند.

﴿يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ﴾ آنان استدعای نزول ملائکه کردند در حالی که آنان مجرم و آلوده به آلودگی ماده هستند و ملائکه مجرد از ماده و از آلودگی پاک و مجرد بر مادی ظاهر نمی‌شود مگر این که مادی هلاک شود، و اگر مادی پاک نشده از آلودگیهای ماده هلاک شود دیگر دیدن ملائکه برای آنان مژده و بشارت نخواهد بود، بلکه برای آنان عذاب می‌شود.

و گذاشتن لفظ «مجرمین» به جای ضمیر برای این است که مانند علت حکم باشد.

﴿وَيَقُولُونَ﴾ ملایکه می‌گویند: ﴿حَجْرًا مَّحْجُورًا﴾ یعنی حرام محرم، یعنی بشارت، یا بهشت، یا دیدن ربّ، یا پناه‌بردن برای شما حرام و محرم است، چون پناهگاهی برای شما نیست، یا مجرمین این سخن را می‌گویند.

﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ﴾ هر عملی که آن‌را ذخیره‌ی آخرتشان گمان می‌کنند، از قبیل صدق، امانت، وفاء، دیانت، انفاقها، صله‌ها و اعمالی که در صورت دین الهی است و تعبیر به ماضی نمود تا موهم این باشد که مطلب واقع شده یا اخبار از وقوع آن است، یا اخبار از این است که حال و مقام مخاطب مانند حال کسی است که قیامتش قائم شده و آنچه را که نسبت به ناقصها واقع خواهد شد واقع شده و محقق می‌بینند.

﴿فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً﴾ لفظ «هباء» عبارت از غباری است که در شعاع آفتاب دیده می‌شود.

﴿مَنْثُورًا﴾ لفظ «منثوراً» صفت «هباء» یا خبر بعد از خبر است به معنای پراکنده.

﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ﴾ بهشتیان در روز قیامت، یا روزی که ملایکه را می‌بینند.

﴿خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا﴾ از جهت منزلت افضل و برترند.
 ﴿وَاحْسَنُ مَقِيلًا﴾ و در دنیا از اینان راحت‌ترند و ممکن
 است تفضیل مقصود نباشد.

﴿وَيَوْمَ تَشَقُّ السَّمَاوَاتُ﴾ روزی که آسمان شکافته
 شود؛ این جمله عطف بر «یومئذ» یا بر «یوم یرون الملائکة» یا
 متعلق به «الحق» است، یا متعلق به «لرحمن» و جمله معطوف بر
 ماقبلش می‌باشد.

﴿بِالْغَمَامِ﴾ در حالی که آسمان متلبس به ابر است، یا از هم
 شکافته شدن آسمان به سبب تراکم و نیروی ابرهاست، گویی که
 ابر از هم شکافته شده گشته، یا شکافته شدن به سبب خارج شدن
 ابر حاصل شده است، که خدای تعالی در این مورد فرموده: «هل
 ینظرون الا ان یتیهم الله فی ظلل من الغمام و
 الملائکة».

﴿وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا﴾ زیرا که در وقت احتضار
 آسمان ارواح از هم شکافته می‌شود و ابری که در روح به سبب
 شهوتها و غضبها از کدورات نفس حاصل می‌گردد ظاهر می‌شود
 و ملائکه‌ی رحمت و نعمت فرود می‌آیند.

﴿الْمُلُكُ﴾ لفظ «ملک» با حرکات سه گانه‌ی میم مصدر
 فعل «ملکه» و اسم برای مملوک است، و آن مبتداء است، (یَوْمَئِذٍ)

خبر آن است اعمّ از آن‌که «ملک» به معنای مصدری باشد یا به معنای مملوک و لیکن اگر به معنای مملوک باشد تقدیر «عظّمة الملک» می‌شود تا اخبار از ذات به سبب ظرف زمان لازم نیاید. و در این صورت قول خدا: (الْحَقُّ) خبر بعد از خبر است، (لِلرَّحْمَنِ) و نیز چنین است، یا متعلّق به «الحقّ» یا حال از ضمیر مستتر در آن است.

یا «یومئذٍ» متعلّق به «الملک» یا به «الحقّ» است، یا متعلّق به «لِلرَّحْمَنِ» و «الحقّ» خبر آن است و حکم «لِلرَّحْمَنِ» مانند سابق است، یا «الحقّ» صفت «یومئذٍ» و «لِلرَّحْمَنِ» خبر آن است و مقصود از قول خدا «یومئذٍ» روز احتضار، یا مرگ است یا روز قیامت است.

﴿وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا﴾ آن روز بر کافران روز سختی است.

﴿وَيَوْمَ يَعْضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ﴾ جمله‌ی «و یوم یعضّ الظّالم» عطف بر ضمیر مستتر در «کان» یا بر «یومئذٍ» یا بر «یوم تشقّق السماء» یا متعلّق به «یقول» آینده است و جمله معطوف بر ماقبلش می‌باشد.

و دست به دندان گرفتن ظالم کنایه از نهایت پشیمانی و حسرت او است، چه شخص غضبناک یا کسی که حسرت می‌خورد

انگشتان دو دستش را به دندان می‌گیرد.

يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿
یعنی ظالم می‌گوید: ای کاش من با رسول راهی به سوی نجات
پیش می‌گرفتم، یا با او در یک راه بودم و راههای متفرق را
نمی‌رفتم.

و ممکن است مقصود از راه بزرگ باشد که آن طریق
ولایت است و همین معنا مناسب است با ﴿يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي
لَمْ اتَّخَذْ فُلَانًا خَلِيلًا﴾ اگر مقصود کنایه از امت باشد منظور
از «فلاناً» منافقین امت است.

و اگر مقصود به طور مطلق ظالم باشد مقصود از «فلاناً» به طور مطلق
رؤسای گمراهی و ضلالت می‌باشد؛ یعنی شخص ستمکار می‌گوید: وای بر
من که رؤسای گمراهی را دوست خود گرفتم.

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ ﴿ که مراد از شریعت، یا
ولایت، یا قرآن یا نبی، یا ولی یا علی عليه السلام یا عقل، یا فطرت گمراه
کرد.

﴿بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي﴾ پس از آن که ذکر به زبان رسول صلى الله عليه وسلم یا
بطور مطلق به من رسید ﴿وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ
خَذُولًا﴾ ابتدای کلام از جانب خدا یا از قول ظالم است.

یعنی: شیطان خوارکننده و تنهاگذارنده انسان است چون شیطان

بر حکمتها و مصلحتهای متعددی است، از قبیل سوق دادن پیروان
تو به سوی دار آخرت.

چنانچه گفته شده:

این جفای خلق بر تو در جهان
گر بدان‌ی گنج زر آمد نهان
خلق را با تو چنین بدخو کند
تا ترا ناچار رخ آنسو کند
آن یکی واعظ چو بر منبر بدی
قاطعان راه را داعی شدی
می‌نکردی او دعا بر اصفیا
می‌بکردی او خبیثان را دعا
مرورا گفتند کاین معهود نیست
دعوت اهل ضلالت جود نیست
گفت نیکویی از اینها دیده‌ام
من دعاشان زین سبب بگزیده‌ام
چون سبب ساز صلاح من شدند

پس دعاشان بر من است ای هوشمند

و نیز فایده‌ی دشمنان نشر کردن فضیلت تو در عالم و رساندن آوازه‌ی تو به گوش

بنی آدم است که فضل فاضل را حسد حاسدین نشر می‌سازد و توجّه دادن مردم و ترغیب آنان

به دیدن و صحبت توست.

زیرا که فطرت نفوس توجّه کردن به هر چه که جدید است می‌باشد و با وجود دشمنان، مؤمن از کافر و خالص از منافق تمیز داده می‌شود، معجزات به سبب عداوت دشمنان از تو ظاهر می‌شود، تو و پیروانت در دین متّکی می‌شوید و دل‌های شما قوی می‌شود و غیر اینها از مصالحی است که بر وجود دشمنان تو مترتب می‌شود.

﴿جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا﴾ ما برای هر پیامبری دشمن قرار دادیم.

مقصود از «عدو» یا جنس دشمن است به نحوی که بر واحد و کثیر اطلاق گردد، یا مقصود از آن معنای جمع است، چون هر نبیّ دارای دشمنان متعدّدی بود؛ و لفظ «عدو» بر مفرد و جمع اطلاق می‌شود.

﴿مِنَ الْمُجْرِمِينَ﴾ که دشمنان نبیّ از مجرمین است، نه از مؤمنین.

﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا﴾ و پروردگارت برای تو بس است که راهنما و یاور تو است دل‌داری رسول خدا ﷺ و امت اوست که از زیادی دشمنان به شدّت می‌ترسیدند.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَّاحِدَةً﴾ یعنی گاهی می‌گویند چرا ملایکه بر ما نازل

نمی‌شود که می‌خواهند تو را مسخره کنند، گاهی می‌گویند اگر آنچه را که رسول خدا ﷺ می‌گوید حق است پس چرا همه‌ی آن یکدفعه بر او نازل نمی‌شود؟ به چه سبب آیه آیه نازل می‌شود؟

در حالی که محمد ﷺ ادعای رسالت از جانب او را می‌کند که قدرت دارد همه‌ی کتاب را یک‌مرتبه و دفعی نازل کند و احتیاج به تأمل و فکر و گذشت زمان ندارد که آن را جمع و تألیف کند.

و اسم ظاهر آوردن به جای ضمیر برای این است که آنان را با صفت بد و رسوایشان احضار نماید.

﴿كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ﴾ نزول تدریجی برای آن است که شهودگاه دلت پایداری و ثبات یابد.

چون هر اندازه که بر تو آیه‌ای از قرآن نازل شود انس و الفت تو به رحمان زیاد می‌شود و هر اندازه که انس تو به رحمان افزون شود ثبات قلب تو بر دین زیادتر می‌گردد.

﴿وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً﴾ عطف بر لفظ «انزلناه» مقدر است و ترتیل خواندن قرآن است به آرامی و آهستگی، مقصود این است که آن را بر تو با فاصله و پراکنده در طول بیست و سه سال خواندیم.

﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ﴾ و آنان نمی‌توانند حالتی بیاورند که شبیه حال تو در ادعای رسالت باشد.

مانند این گفتارشان که می‌گفتند: این پادشاه روم و پادشاه فارس است که هرگاه

رسولی بفرستد دارای خدم، حشم، کالا، زمین، خیمه‌ها و بستانها می‌شود و حال آنان در رسالت شبیه به حال تو در ادّعی رسالت از جانب خداست که او خالق زمین و آسمان است، بلکه حال تو در این ادّعا والاتر و برتر از حال آنان است و چون آنچه را که آنها دارند تو نداری پس تو نباید رسول باشی!

یا مقصود حالتی است که شبیه حال تو در بشر بودن باشد که مانع از رسالت است، مانند این گفتار آنان که می‌گفتند: تو مانند ما می‌خوری و در بازارها راه می‌روی، چنین حالاتی دلالت بر احتیاج می‌کند و احتیاج منافی با رسالت از بی‌نیاز مطلق است. یا مقصود حالتی است که شبیه حالت تو باشد بلکه شریفتر از حالت تو باشد، ولی به دارنده‌ی آن حالت ملایکه نازل نمی‌شود و او فرستاده‌ی خدا نمی‌گردد.

پس تو هم رسول نیستی، مانند این گفتار آنان که چرا ملایکه بر ما نازل نمی‌شود، چه این سخن آنان بدین معناست که ما از جهت تربیت پدران و تعلیم معلّمین و کسب فضایل انسانی شریفتر از رسول خدا ﷺ هستیم.

زیرا ما در مدارس علم درس خوانده‌ایم و خود را در تحصیل علوم و حکمت خسته کرده‌ایم، خط و کتابت و نوشتن کسب کرده‌ایم و همچنین از جهت نسب و حسب شریفتریم و در عین حال رسول نشده‌ایم.

پس چگونه او از بین ما رسول شد، با این‌که او پدر ندید، علم تحصیل نکرد، دارای مال و ثروتی نبود، نخواند و نوشت؟! یا مقصود حالتی است که شبیه حال تو در رسالت باشد ولی حالت تو موافق رسالت نباشد، مانند این گفتار آنان که چرا قرآن یکمرتبه و دفعی بر او نازل نمی‌شود، که این سخن آنان بدین معناست که حال او در رسالت شبیه حال رسولان گذشته است، پس اگر او هم مانند آنان رسول بود باید قرآن خود را یکمرتبه و یک‌جا می‌آورد، مانند رسولان پیشین که کتابهایشان را یک‌جا می‌آوردند حال که او چنین نکرده پس رسول نیست!

﴿إِلَّا جُنَّاكَ بِالْحَقِّ﴾ و ما به تو جوابی دادیم که حق و ثابت است و جهت باطل کردن مثالهای آنان آمده‌است، که باطل کننده‌ی مثالهای آنان و نگهدارنده‌ی رسالت تو بدون معارض و مبطل است.

﴿وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾ و جواب ما از نظر بیان و تفسیر بهتر از بیان آنان است که می‌خواهند رسالت تو را ابطال نمایند.

﴿الَّذِينَ يُحْشَرُونَ﴾ این جمله بدل یا صفت از «الَّذِينَ كَفَرُوا» است، یا اظهار ذمّ دیگر و رسوایی دیگرست.

یا مبتداست و خبر آن جمله‌ی بعدی است که می‌آید یا خبر مبتدای محذوف است، یعنی آنان هستند که بر صورت‌هایشان محشور می‌شوند.

﴿عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ﴾ بر صورت‌هایشان راه می‌روند چنانچه راست قامت مانند انسان بر دو پایش راه می‌رود، یا مقصود این است که با صورت‌هایشان ﴿إِلَىٰ جَهَنَّمَ﴾ به سوی جهنم روی می‌آورند.

بدان که انسان همانطور که بدنش راست قامت آفریده شده و سرش در بالای بدن و پاهایش بر روی زمین قرار گرفته و در مورد احتیاجات بدنی بادو پایش راه می‌رود روح او نیز این چنین آفریده شده است که سر معنوی او در بالای وجودش و دو پای معنوی اش در پایین قرار گرفته، آنچه که بر فطرت انسانی اش باقی مانده حال باطنی آن بر همین منوال است.

و هرگاه که از فطرتش برگشته و مرتدّ شود سر و صورت باطنی اش از بالای وجودش سقوط کرده و به وسط‌های وجود برمی‌گردد، در همین انحطاط و پایین آمدن به تدریج پیش می‌رود تا جایی که سرش به جای پایش می‌رسد و پایش به جای سر باز می‌گردد.

چون صورت اخروی و بدن ملکوتی او تابع نفس اوست به نحوی که نفسش هیچ حالتی به خود نمی‌گیرد مگر آن که بدن او نیز به همان حالت درمی‌آید لذا بدن اخروی او معکوس می‌شود به طوری که راه رفتن او با صورتش می‌شود و پاهای او بالای

سرش قرار می‌گیرد.

در روایت آمده است: مردی گفت: یا نبیّ الله کافر در روز قیامت چگونه بر صورتش محشور می‌شود؟ رسول خدا فرمود: آن کسی که قدرت دارد انسان را بر دو پایش به راه اندازد قدرت دارد او را در روز قیامت با صورت راه ببرد و همین است معنای تناسخ ملکوتی، که گاهی این معنا قوی می‌شود به نحوی که اثرش به بدن مملکی سرایت می‌کند که در این صورت مسخ می‌شود^(۱).

﴿أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ کفار مکه به محمد ﷺ و یارانش گفتند: آنان بدترین خلق خدا هستند، پس آیه نازل شد، یعنی کفار گمان کردند که محمد ﷺ و یارانش بدترین خلق خدا هستند، ولی آنان در آن هنگام که به سوی آتش کشیده می‌شوند بدتر از اینان هستند، یا در این دنیا بدتر و گمراه‌تر از آنان هستند.

آیات ۳۵-۴۴

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ وَآخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا (۳۵) فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا (۳۶) وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا

۱. مجمع‌البیان ج ۸-۷ ص ۱۷۰ و نورالثقلین ج ۴ ص ۱۵ ح ۵۶

الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا
 لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۳۷) وَعَادًا وَثَمُودًا وَأَصْحَابَ
 الرِّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا (۳۸) وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ
 الْأَمْثَلَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا (۳۹) وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ
 الَّتِي آمَطْرَتْ مَطَرًا سَوِيًّا أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرُونَهَا بَلُ كَانُوا
 لَا يَرْجُونَ نُشُورًا (۴۰) وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا
 هُزُوًّا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا (۴۱) إِنْ كَادَ لَيُضِلَّنَا
 عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ
 يَرُونَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا (۴۲) أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ
 آلِهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا (۴۳) أَمْ تَحْسَبُ
 أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ
 هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (۴۴)

ترجمه

و به راستی به موسی ۷ کتاب آسمانی دادیم و برادرش هارون را
 همراه او دستیار گردانیدیم. آنگاه گفتیم که به سوی قومی که آیات ما را دروغ
 انگاشتند بروید، آنگاه به کلی نابودشان کردیم. و قوم نوح چون پیامبران را
 دروغگو انگاشتند، غرقه‌شان کردیم و آنان را برای مردم مایه‌ی عبرت
 ساختیم، و برای ستمکاران مشرک، عذابی دردناک آماده ساختیم. و عاد و

ثمود و اصحاب رس و نسلهایی فراوان را در میان اینان [هلاک کردیم]. و برای هر یک مثلها زدیم و همه را یکایک هلاک ساختیم. و به سراغ شهری که بر آن باران بلا باریده شده بود، رفتند؛ آیا آن را نمی‌دیدند، یا بلکه امیدی به حشر و نشر نداشتند. و چون تو را بیند جز به ریشخندت نمی‌گیرند [و می‌گویند] آیا این همان کسی است که خداوند به پیامبری برانگیخته است؟ چه بسا نزدیک بود که ما را پرستش خدایانمان - اگر در راه [پرستش] آنان مقاومت نمی‌کردیم - بیراه کند؛ و به زودی، چون عذاب را بیند، بدانند که چه کسی گمراه‌تر است. آیا دیده‌ای آن کس را که هوای نفسش را [همچون] خدای خود گرفت؟ آیا تو نگهبان او می‌شوی؟ یا گمان می‌کنی که بیشترینه‌ی آنان گوش شنوا دارند یا تعقل می‌کنند؛ آنان جز همانند چارپایان نیستند؛ بلکه ایشان گمراه‌ترند.

تفسیر

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ﴾ وقتی حال محمد ﷺ را در رسالتش و حال کفار را در انکار رسالت ذکر نمود، رسولان پیشین و انکار منکرین و نابود ساختن آنان را نیز ذکر کرد تا دلداری و تقویت رسول خدا ﷺ و مؤمنین و تهدید منکرین باشد.

﴿وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيْرًا * فَقُلْنَا أَذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا﴾

چون مقصود از ذکر رسالت موسی ﷺ و هارون دلداری

رسول ﷺ و مؤمنین و تهدید منکرین و معاندین است لذا اکتفا به ذکر ارسال آن دو و انکار قوم آن دو و نابود ساختن آنان نمود و تفصیل کیفیت ارسال آن دو و نابود کردن قوم آنان را ذکر نکرد، و حقّ عبارت این بود که گوید:

«**ثُمَّ دَمَّرْنَا هُمْ**» ولی به جای «ثمّ» لفظ «فاء» آورد تا موهم این باشد که تدمیر و نابود ساختن بدون تأخیر و مهلت به دنبال رسالت واقع شده تا در دلداری و تهدید رساتر باشد، و تقدیر آیه چنین است: پس آن دو رفتند و رسالتشان را تبلیغ نمودند، و مدّت زیادی با قومشان مدارا کردند، و قوم در انکار مبالغه نمودند تا در انکارشان منتهی به ابطال فطرتشان گشت، پس ما آنان را واژگونه نموده و نابود ساختیم.

«**وَقَوْمَ نُوحٍ**» این جمله عطف بر مفعول «دَمَّرْنَا هُمْ» است (لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ) گلام مستأنف و جواب و سؤال مقدر است، یا مفعول لفظ «اذکر» محذوف است که عطف بر قول خدا: «لقد آتینا موسیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ الكتاب» شده است، چه این جمله به معنای «اذکر موسیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ و قومه» می باشد و مابعد آن مستأنف یا مفعول فعل محذوف است که مابعدش آن را تفسیر می کند و از باب «شریطة التفسیر» نیست، زیرا مابعد «لَمَّا» جایز نیست بر ماقبلش تسلّط پیدا کند.

و تکذیب جمیع رسولان به آنان نسبت داده شده یا بدان

جهت است که آنان رسالت را انکار کردند، یا نوح عليه السلام و ماقبل نوح را انکار نمودند، یا بدان جهت است که انکار یکی از رسولان مستلزم انکار جمیع رسولان است.

﴿أَغْرَقْنَاهُمْ﴾ همه‌ی آنان را غرق کردیم.
 ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً﴾ و آنان را برای مردم آیت و نشانه‌ای قرار داریم که دلالت بر قدرت و خشم ما بر مخالفین رسولان می‌کند که این قدرت و خشم به نحوی است که بر کسی مخفی نیست.

﴿وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ﴾ اینجا به جای «للظالمین» می‌توانست ضمیر بیاورد بگوید «لهم» ولی اسم ظاهر را به جای ضمیر آورد تا تصریح به این معنا بکند که آنان در تکذیب رسولان ظالم و ستمکارند.

یا مقصود تهدید مطلق ظالمین و ستمکاران است که برای آنان آماده کرده‌ایم ﴿عَذَابًا أَلِيمًا﴾ عذاب دردناک را در آخرت، همچنانکه زیر و رو کردن و نابود ساختن و غرق کردن در دنیا بود. (وَعَادًا) عطف بر مفعول «دمرناهم» یا مفعول «جعلناهم» است، یا عطف به «للظالمین» است به طریقه‌ی حذف و ایصال یا بطریقه‌ی عطف بر محل آن یا مفعول «أذکر» محذوف، یا مفعول «أهلکنا» محذوف است.

حکایت اصحاب رس

﴿وَتَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ﴾ «الرّسّ» چاهی است که از

سنگ ساخته شده و اسم چاهی است که برای باقیمانده‌ی از قوم تمود بود و به معنای حفر و کندن و پنهان کردن و دفن چیزی در زیر چیزی است.

و اصحاب رس طبق آنچه که از مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده کسانی بودند که درخت صنوبر را عبادت می‌کردند، آنان دارای دوازده قریه بودند که در کنار نهر قرار گرفته بود و به همه‌ی آن قریه‌ها «رسّ» گفته می‌شد، آنان قریه‌های خود را به نامهای ماههای فارسی می‌نامیدند و در هر ماه در یکی از قریه‌ها عید داشتند، نام ماهها را از نامهای آن قریه‌ها می‌گرفتند و برای هر ماه اسم همان قریه‌ای را می‌گذاشتند که در آن ماه آنجا عید گرفته بودند و در هر قریه درختی بود که آن را عبادت می‌کردند و در موسم عید گرد آن درخت جمع می‌شدند.

شیطان پس از اجتماع مردم در پیش آن درخت و پرستش آن را حرکت می‌داد و با آنان حرف می‌زد و از ساقه‌ی آن داد می‌زد: بندگان من، من از شما راضی شدم پس راحت باشید.

و چون که نوبت عید قریه‌ی بزرگ آنان می‌رسید نزد درخت بزرگی که در آنجا بود جمع می‌شدند، بیشتر از مقداری که در سایر قریه‌ها جمع می‌شدند و قربانیهایش را افزونتر از سایر

قریه‌ها ذبح می‌کردند و شیطان از داخل آن درخت حرف می‌زد و بلند سخن می‌گفت و بیشتر از سابق آنان را به تمنا و آرزو می‌انداخت.

وقتی این مطلب ادامه پیدا کرد و طولانی شد خدای تعالی پیامبری از اولاد یهود فرزند یعقوب به سوی آنان فرستاد که مدتی طولانی در میان آنان بود و آنان را به توحید دعوت می‌کرد و چون آن نبی دید که آنان در طغیان و سرکشی ادامه می‌دهند از خدا خواست درختانشان را خشک کند، پس درختانشان خشک شد.

وقتی دیدند که درختانشان خشک شده دو گروه شدند، گروهی گفتند: این شخص خدایان شما را جادو کرد، و گروهی گفتند: خدایان شما وقتی دیدند این مرد روی مردم را از آنان برمی‌گرداند و شما غضبناک نمی‌شوید به خشم آمدند و اتفاق نمودند که او را در نهر «رس» زیر درخت بزرگ دفن کنند، که او را زیر رود «رس» دفن کردند.

پس خدای تعالی آنان را اصحاب رس نامید چه آنان صاحبان قریه‌هایی بودند که بر رود رس واقع شده بود، یا از آن جهت اصحاب رس نامیده شده‌اند که پیامبرشان را زنده دفن کردند، پس خدای تعالی بر آنان غضب نمود و باد شدید سرخی بر

آنان فرستاد که زمین در زیر آنان سنگ گوگردی بود که فروخته می‌شد، و ابر سیاهی بر آنان سایه افکند که بر روی آنان آتش می‌بارید و شعله می‌کشید، پس بدنهای آنان ذوب شد همانطور که سرب در آتش آب می‌شود^(۱).

بعضی گفته‌اند: ((رَسَّ)) نه‌ری است در ناحیه‌ی آذربایجان^(۲).

روایت شده که جماعتی از زنان خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند و یکی از زنان از سحق (نزدیکی زنان با زنان) سؤال کرد، پس امام فرمود: حدّ سحق حدّ زنا است، آن زن پرسید: آیا خداوند آن را در قرآن ذکر نکرده؟ امام فرمود: چرا، ذکر کرده است. پرسید: کجا ذکر شده؟ امام فرمود: «هنّ اصحاب الرّسّ».

و در خبر دیگری است: زنی با کنیزش خدمت ابی‌عبدالله علیه السلام رسید و گفت: چه می‌گویی درباره‌ی زنان با زنان، یعنی مساحقه؟ امام فرمود: اینان در آتش‌اند تا آنجا که آن پرسنده گفت: آیا این مطلب در کتاب خدا نیست؟ فرمود: چرا، سایل گفت: کجاست این مطلب؟ امام فرمود: قول خدای تعالی: «و عاداً و ثمود و اصحاب الرّسّ» که آن زنان همان زنان منسوب به رسّ هستند^(۳).

و در خبر دیگری است: مساحقه‌ی زنان در زمان اصحاب

۱. الصّافی ج ۴ ص ۱۵ و عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۶ ح ۱

۲. الصّافی ج ۴ ص ۱۵

۳. البرهان ج ۳ ص ۱۶۸ و تفسیر القمی ج ۲ ص ۱۱۳

رسّ بوده است^(۱).

برخی گفته‌اند: رسّ اسم چاهی است که پیامبر خودشان را در آن چاه افکنده‌اند^(۲).

و بعضی گفته‌اند که اصحاب رسّ صاحبان حیوانات بوده‌اند و آنان دارای چاهی بوده‌اند که بر روی آن چاه می‌نشسته‌اند و بتها را عبادت می‌کرده‌اند، پس خداوند شعیب را به سوی آنان فرستاد که او را تکذیب کردند و در نتیجه چاه جوشید و آب بالا آمد و زمین آنان را فرو برد و هلاک شدند^(۳).

و بعضی گفته‌اند: رسّ قریه‌ای است در یمامه که مردم آنجا پیامبر خود را کشتند و در نتیجه خداوند آنان را هلاک و نابود ساخت^(۴).

بعضی گفته‌اند: رسّ چاهی در انطاکیه است، که اهل آنجا حبیب نجّار را کشتند، مردم آنجا به آن چاه نسبت داده شدند^(۵).
 ﴿وَقُرُونًا﴾ لفظ «قرون» جمع «قرن» است، و لفظ «قرن» معانی متعدّدی دارد که در اینجا مناسب این است که به معنای امت باشد امتی که به هلاکت رسیده‌اند و هیچ یک از آنان باقی نمانده است، یا به معنای امتی است که اهل یک زمان باشند، یا به معنای امت بعد از امت است.

۱. مجمع‌البیان ج ۸-۷ ص ۱۷۰

۲. مجمع‌البیان ج ۸-۷ ص ۱۷۰

۳. مجمع‌البیان ج ۸-۷ ص ۱۷۰

۴. مجمع‌البیان ج ۸-۷ ص ۱۷۰

۵. مجمع‌البیان ج ۸-۷ ص ۱۷۰ و تفسیرالبیضاوی ج ۲ ص ۱۴۵

﴿بَيْنَ ذَٰلِكَ﴾ بین این اقوام و ملت‌ها که ذکر شد، یعنی قوم نوح و عاد و ثمود و اصحاب رسّ و قوم موسی علیهم‌السلام.
 ﴿كَثِيرًا * وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ﴾ برای هر یک از امت‌هایی که هلاک شده‌اند حکایت‌های متعددی از گذشتگان گفتیم که آنان را نسبت به خشم ما تهدید می‌کرد و به رحمت ما ترغیب می‌نمود، چنانچه برای امت تو مثال‌های متعددی به همین منوال آوردیم.

﴿وَكَوَلَّا تَبَرُّنَا تَثِيرًا﴾ لفظ «التبرّ» به معنای شکستن و هلاک کردن است مانند «تتبر» ﴿وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطَرًا سَوًّا﴾ مقصود قریه‌های قوم لوط است که سنگ باران شد.

﴿أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرُونَهَا﴾ آیا آنان را نمی‌بینند تا عبرت بگیرند و در تنبیه و تهدید احتیاج به غیر آنان پیدا نکنند.
 ﴿بَلْ﴾ بلکه آنان را دیدند، و لیکن ﴿كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا﴾ امید حشر و نشر نداشتند، چون اعتقاد به حشر نداشتند یا از رحمت خدا مأیوس بودند، پس معنای آیه این است که آنان امید حشر و نشر برای ثواب را ندارند.

﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا﴾ لفظ «هزؤ» با ضمّه و سکون و «هزؤ» با دو ضمّه مصدر «أهزء»

به» و «أهزء منه» مانند «منع» و «سمع» به معنای مسخره کردن است.

پس معنای آیه این است: هرگاه که تو را می‌بینند از باب مسخره و تحقیر کردن تو می‌گویند: «أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا» این سخن کفار جهت نهایت تحقیر و استهزا است چون آنان در کلامشان استفهام تعجبی آوردند که دلالت بر این دارد که حال رسول خدا ﷺ به جهت حقارتش با رسالت الهی منافات دارد و کلام را با اسم اشاره‌ی قریب آوردند که دلالت بر تحقیر دارد، جمله‌ی «بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا» را بر سبیل تسلیم گفتند، یعنی بعث و برانگیختن را صله‌ی موصول قرار دادند که دلالت بر تحقق و تسلیم آن دارد با این که آنان رسالت پیامبر را انکار می‌کنند.

﴿إِنْ كَادَ لِيُضِلَّنَا عَنْ آلِهَتِنَا﴾ لفظ «ان» مخفف از مثقله یا بنا بر قولی نافیه است، یعنی می‌گویند این رسول از کثرت و زیادی دعوت و اصرار بر دعوت به سوی خدا، از کثرت احتیاج به چیزی که آن را بزعم خودش برهان می‌داند، از کثرت و فراوانی آنچه را که ظاهر می‌کند و آن را به زعم خودش معجزه می‌داند نزدیک است که ما را از توجّه به خدایان خود روی گردان کند.

﴿لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا﴾ جواب لفظ «لولا» به قرینه‌ی سابق محذوف است، یعنی اگر صبر و استواری ما بر پرستش

خدایان خویش نبود نزدیک بود که ما را گمراه کند.
 پس این جمله بمنزله‌ی قید: «ان کان لیضلنا» است و به
 زودی ﴿وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرُونَ الْعَذَابَ﴾ و به
 زودی در حال احتضار، یا در برزخ، یا در روز قیامت خواهند
 دانست:

﴿مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ چه کسی و کدام یک از تو و از
 آنان گمراه ترست.

چون قول خدای تعالی «ان کاد لیضلنا عن آلهتنا»
 دلالت بر این دارد که رسول خدا گمراه است و می‌خواهد مردم را
 نیز گمراه کند لذا خدای تعالی فرمود: به زودی خواهند فهمید که
 چه کسی گمراه ترست.

﴿أَرَأَيْتَ﴾ خطاب به محمد ﷺ است که آیا دیدی؟ چه
 مقصود از رؤیت دیدن با چشمان باشد یا مشاهده‌ی قلبی، یا
 خطاب عام است که آیا شما به چشم یا به دل ندیده‌اید؟
 ﴿مَنْ أَتَّخَذَ﴾ آن کسی را که، لفظ «من» موصوله و
 مفعول «رأیت» یا استفهامیه و مفعول است که معلق از عامل
 است.

﴿إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ هوی و هوس او خدای اوست مفعول دوّم را
 جهت اهتمام به آن مقدم انداخت.

لفظ «هوی» به حالت قصر محبت و عشق در خیر و شرّ است، همچنین است لفظ «مهوی» و لیکن هرگاه به انسان یا به نفس انسان نسبت داده شود هوای در شرّ نسبت به انسانیت متبادر می‌شود و «آله» کسی است که انسان او را عبادت می‌کند. یعنی در او امر و نواهی وی را اطاعت می‌کند، و غایت و هدف حرکات و سکناات خودش را که آن را عبادت می‌نامد رضای او قرار می‌دهد.

و چون انسان مادامی که نسبت به خدا و شیطان همانند مدارک نسبت به نفس دارای دو وجه نباشد که یک وجه به سوی نفسش و وجه دیگر به سوی عقلش می‌باشد که وجه نفسانی او را به خواسته‌های نفس امر کند که در آن هلاک و گمراهی او است و وجه عقلانی او به خواسته‌های عقل امر می‌کند، که آن خواسته‌ها مورد رضایت خدا و مورد امر خداست.

به عبارت دیگر مادام که انسان از حکم نفسش خارج نشود و در پیروی رحمان یا شیطان متمکن نگردد و دو حاکم بر او حکومت می‌کنند، حاکم الهی عقلانی و حاکم شیطانی نفسانی که این زاجر و مانع است و دیگری فریب‌دهنده و اغواکننده.

پس اگر شیطان را در اغوا و فریبش تبعیت نمود، در هوی و اراده و خواسته‌های نفس پیرو نفس گردید در محکوم شدن به

حکم شیطان و نفس به تدریج پیش می‌رود تا آنجا که در این معنا متمکن می‌گردد و دیگر مدخل و مخرجی برای عقل و ملایکه و رحمان باقی نمی‌ماند، حکم خدا را به توسط ملایکه و عقل نمی‌پذیرد، آنچه را که عقل به آن راضی است دوست ندارد و آن را نمی‌طلبد، بلکه مطیع امر شیطان می‌شود که او را امر به طلب خواسته‌های نفس می‌کند و مطیع خواسته‌های نفس می‌شود که آنان را جذب و تحصیل نماید که آن امر تکوینی همان خواسته‌ها است و مطیع اراده‌ها می‌شود که آن را تسخیر نماید و آن امر اراده‌است.

بنابراین نخست شیطان معبود او قرار می‌گیرد، چنانچه خدای تعالی در حکایت قول ملایکه فرمود: «بل کانوا یعبدون الجنّ اکثرهم بهم مؤمنین» بلکه جنّ را عبادت می‌کردند، بیشترشان به جنّ ایمان دارند ولی خودشان نمی‌دانند، بلکه گمان می‌کنند خدا را عبادت می‌کنند، سپس در مرحله‌ی دوّم معشوقها و خواسته‌ها معبود آنان قرار می‌گیرند و در مرحله‌ی سوّم هواها و اراده‌ها.

و چه خوب گفته شده‌است:

ای هواهای تو خدا انگیز

زین خداهای تو خدا بیزار

﴿أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا﴾ آیا تو وکیل بر نفس آنان هستی تا از پیروی هوای نفس و گوش نکردن سخنان تو اندوهناک شوی و سینه‌ات به تنگ آید.

و لفظ «وکیل» بر وزن فعلیل به معنای مفعول است، «و کلّ الیه الأمر» یعنی کار را به او تسلیم کرد و به او واگذار کرد و متعدّی شدن آن با لفظ «علی» به جهت تضمین مثل معنای رقیب و نگهبان است.

﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ﴾ آیا تو گمان می‌کنی که بیشترشان که در مقام تقلید هستند می‌شنوند ﴿أَوْ يَعْقِلُونَ﴾ یا در مقام تحقیق اندیشه و تعقل می‌کنند، که شنیدن و استماع اوّل مقام علم است که آن مقام تقلید است، تعقل و اندیشه آخر مقام تقلید است که همان مقام تحقیق و تحقق است و به این دو مرحله خدای تعالی اشاره کرده آنجا که فرمود: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾^(۱) «إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ﴾ آنان در عدم تدبّر و اندیشه و عدم تذکر مقصود از مخاطب و این که محکوم بحکم شهوت و غضب خویش هستند بدون این که مانعی از خودشان داشته باشند که رادع و جلوگیری آنان باشد جز مانند حیوانات نیستند.

﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ بلکه آنان از حیوانات گمراه‌ترند، زیرا که حیوانات فطرتاً پیرو شهوتها و غضبها آفریده شده‌اند و از راه فطری خودشان منحرف نشده

و گمراه نگشته‌اند و گمراهی حیوانات نسبت به انسان و راه انسان است، در حالی که انسان فطرتاً در جهت سلوک و رفتن به سوی خدا آفریده شده و فطرت انسان خواهان خروج از همه‌ی تعینات و لحوق به عالم اطلاق است.

پس آنگاه که از این سیر و لحوق روی برمی‌گرداند و در بعضی از مراتب چهارپایان یا درندگان یا شیاطین می‌ایستد از راه مخصوصی خودش گمراه گشته و از هر گمراهی گمراه‌تر می‌شود.

زیرا که گمراهی هر گمراهی جز انسان و جن نسبت به طریق انسانیت سنجیده می‌شود که از غیر انسان توقع سیر بر راه انسانیت نمی‌رود، برخلاف گمراهی انسان که نسبت به طریق و راه خودش که توقع می‌شود انسان بر آن راه باشد.

آیات ۴۵-۷۷

أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا (۴۵) ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا (۴۶) وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (۴۷) وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (۴۸) لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَمًا وَأَنْاسِيًّا كَثِيرًا (۴۹) وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ

بَيْنَهُمْ لِيَذُكَّرُوا فَابَىٰ آكْثَرِ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (٥٠) وَلَا تُطِيعُ
شَيْئًا لِّبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا (٥١) فَلَا تُطِيعُ
الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا (٥٢) وَهُوَ الَّذِي
مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ
وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا (٥٣) وَهُوَ الَّذِي
خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ
قَدِيرًا (٥٤) وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ
وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا (٥٥) وَمَا
أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (٥٦) قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَاءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَيَّ رَبِّهِ سَبِيلًا (٥٧)
وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ
وَكَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا (٥٨) الَّذِي خَلَقَ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ
أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسَأَلْ بِهِ خَبِيرًا (٥٩)
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ
أَنْسُجِدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا (٦٠) تَبَارَكَ الَّذِي
جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا

مُنِيرًا (۶۱) وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ
 أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا (۶۲) وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ
 الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ
 الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (۶۳) وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ
 سُجَّدًا وَقِيَامًا (۶۴) وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا
 عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا (۶۵) إِنَّهَا سَاءَتْ
 مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (۶۶) وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ
 يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (۶۷) وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ
 مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا
 بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (۶۸)
 يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا (۶۹)
 إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا
 فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ
 غَفُورًا رَحِيمًا (۷۰) وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ
 يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا (۷۱) وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ
 وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا (۷۲) وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا
 بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا (۷۳)

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ
 أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (۷۴) أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ
 الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَأَوْلَقُونَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا (۷۵)
 خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (۷۶) قُلْ مَا
 يَعْبُؤْا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ
 لِرِئَاسِمْ (۷۷)

ترجمه

آیا نیندیشیده‌ای که پروردگارت چگونه سایه را می‌گسترده و اگر
 می‌خواست آن را ساکن می‌گرداند - سپس خورشید را نمایانگر آن
 می‌گردانیم. سپس آن را اندک اندک به سوی خود باز می‌گیریم. و او کسی
 است که شب را برای شما پرده‌پوش و خواب را آرامبخش گرداند و روز را
 مایه‌ی جنب و جوش ساخت. و او کسی است که بادها را پیشاپیش [باران]
 رحمتش مژده‌بخش می‌فرستد؛ و از آسمان، آبی بس پاکیزه فرو فرستادیم. تا
 بدان سرزمینی پژمرده را زنده گردانیم و آن را به چارپایان و مردمان بسیاری
 از آنان که آفریده‌ایمشان می‌نشانیم. و به راستی که آن را گونه‌گونه
 برایشان بیان داشتیم تا پند گیرند؛ و بیشترین‌های مردم، جز ناسپاسی نخواستند.
 و اگر می‌خواستیم در هر شهری [پیامبر] هشدار دهنده‌ای برمی‌انگیختیم.
 پس، از کافران اطاعت مکن و با آنان به سختی جهاد کن. و او کسی است که دو

دریا را به هم برآمیخت. این یک شیرین و خوشگوار، و این یک شور و تلخ. و در میان آن دو برزخ و حایلی استوار قرار داد. و او کسی است که از آب، انسانی آفرید، و او را دارای پیوند نسبی و سببی گردانید و پروردگار تو توانست. و به جای خداوند چیزی را می‌پرستند که نه سودی برایشان دارد و نه زیانی؛ و کافر بر مخالفت پروردگارش پشتیبان [طاغوت] است. و ما تو را جز مژده‌رسان و هشدار دهنده نفرستادیم. بگو برای آن از شما مزدی نمی‌طلبیم، مگر این که کسی بخواهد که به سوی پروردگارش راه برد. و بر [خداوند] زنده‌ای که نمی‌میرد توکل کن و شاکرانه او را تسبیح گوی و او به گناهان بندگانش بس آگاه است. همان کسی که آسمانها و زمین و مابین آنان را در شش روز آفرید، سپس بر عرش استیلا یافت؛ [اوست] خداوند رحمان، پس درباره‌اش از [فردی] آگاه بپرس. و چون به آنان گفته شود به خداوند رحمان سجده برید، گویند رحمان دیگر کیست، آیا به چیزی که تو به ما می‌فرمایی سجده بریم؟ و بر رمیدگیشان می‌افزاید. بزرگا کسی که در آسمان برجهایی آفریده‌است و در آنان چراغی و ماهی تابان قرار داده است. و او کسی است که شب و روز را پیاپی اند همدیگر آفرید، تا هر که خواهد پند گیرد و سپاس گزارد. و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین فروتنانه راه می‌روند، و چون نادانان ایشان را مخالف سازند، سلیمانانه پاسخ دهند. و کسانی که برای پروردگارشان به سجده و قیام شب زنده‌داری کنند. و کسانی که گویند پروردگارا از ما عذاب جهنم برگردان، چرا که عذاب آن سخت و سنگین است. آن بد جایگاه و منزلگاهی است. و کسانی که چون انفاق کنند، اسراف نکرده و بخل نمی‌ورزند و در میان این دو اعتدالی هست.

و کسانی که در جنب خداوند خدای دیگر را نمی‌پرستند و هیچ کس را که خداوند [کشتش را] حرام داشته، جز به حقّ نمی‌کشند، زنا نمی‌کنند و هر کس چنین کند [عقوبت] گناه را خواهد دید. در روز قیامت عذابش دو چندان شود و به خواری و زاری جاودانه در آن [عذاب] بماند، - مگر کسی که توبه کند و ایمان ورزد و عملی شایسته پیشه کند، که اینان کسانی هستند که خداوند سیئاتشان را به حسنات بدل می‌کند و خداوند آمرزگار مهربان است. و هر کس توبه کند و عمل صالح پیشه کند، حقّا که به درگاه خداوند چنانکه باید و شاید توبه کرده‌است. و نیز کسانی که در مجلس باطل حضور نیابند و چون بر امری لغو برخوردند کریمانه بگذرند. و کسانی که چون آیات پروردگارشان را فریادشان دهند، هنگام شنیدن آن ناشنواوار و نابیناوار برخورد نکنند. و کسانی که گویند پروردگارا به ما از همسرانمان و زاد و ولدمان مایه‌ی روشنی چشم ببخش و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده. اینانند که غرفه [های بهشتی] را به خاطر صبری که [در شداید] ورزیده‌اند، نصیب می‌برند و در آنجا با تحیّت و سلام روبه‌رو می‌شوند. جاودانه در آنند، چه نیکو جایگاه و منزلگاهی است. بگو اگر دعایتان نباشد، پروردگار من اعتنایی ندارد و به راستی که [حقایق را] دروغ انگاشته‌اند و زودا که [عذابشان] گریبانگیر شود.

تفسیر

﴿الْم تَرَ﴾ آیا پروردگارت را نمی‌بینی که چگونه سایه را گسترش داده؟ خطاب

در اینجا به محمد ﷺ است، زیرا او است که اهل این رؤیت و دیدن است و سزاوار است که بر

ترک این رؤیت سرزنش شود و ثبوت این رؤیت برای او تأکید گردد، یا خطاب عام است، چه غیر محمد ﷺ نیز شایسته است که ربّ را ببیند و بر ترک رؤیت سرزنش شود.

﴿إِلَىٰ رَبِّكَ﴾ مقصود ربّ مضاف و آن ربّ او در ولایت است، و گستردن سایه عبارت است از صورت مثالی او که هرگاه قبول کننده‌ی ولایت متمکن در اتصال به آن صورت باشد گستردگی و وسعت احاطه‌ی آن صورت و تصرف او را در ماسوای خودش می‌بیند و متوقف بر گذشت زمان یا قطع مکان و نقل از مقامی نیست.

و ممکن است مقصود پروردگار مطلق تو باشد، و گستردن سایه از جانب او عبارت از وسعت و گستردگی مفعولات و کارهای انجام شده‌ی او و کثرت مقدورات او، منتهی شدن آن سایه به ملکوت سفلی و عالم جنّ و شیاطین باشد، یا مقصود از سایه کسی باشد که از انانیتش خارج شده و با حیات دادن خدا زنده گشته و به سبب بقای خدا باقی مانده است، آنان انبیا و اولیا هستند، که آنان نسبت به خدا مانند سایه نسبت به شاخص هستند از آن جهت که انانیت و استقلال و بقایی از خودشان ندارند.

چنانچه گفته شده:

سایه‌ی یزدان بود بنده‌ی خدا
 مرده‌ی این عالم و زنده‌ی خدا
 کیف مدّ الظلّ نقش اولیاست
 کاو دلیل نور خورشید خداست
 دامن او گیر زوتر بیگمان
 تا رهی از آفت آخر زمان

اندر این وادی مرو بی این دلیل

لَا حَبَّ الْآفَلِينَ كَوِ چون خلیل
﴿كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ﴾ بعضی طبق ظاهر تنزیل چنین معنا کرده‌اند: آیا به

کار پروردگارت نگاه نمی‌کنی؟ بعضی گفته‌اند: آیا نمی‌دانی؟

و بعضی این کلام را مبنی بر قلب و تقدیر می‌دانند، که تقدیر آن چنین است: «أَلَمْ تَرِ إِلَى الظِّلِّ كَيْفَ مَدَّهُ رَبُّكَ» یعنی آیا به سایه نگاه نمی‌کنی که چگونه پروردگارت آن را گسترانید؟

بعضی گفته‌اند: مقصود از ظلّ بین الظلوعین است که آن سایه‌ای است کشیده شده و

مقطوع نیست و بعضی ظلّ را مابین غروب آفتاب تا طلوع آن می‌دانند.

﴿وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا﴾ اگر خداوند می‌خواست سایه را

نمی‌گسترانید و آن را در جهت گسترانیدن حرکت نمی‌داد، یا آن را ساکن قرار می‌داد از سکونت به معنای اقامت، چه اگر خداوند می‌خواست آفتاب را ظاهر نمی‌کرد تا سایه دائمی می‌شد یا اوضاع و حالت‌های خورشید تبدیل و تغییر پیدا نمی‌کرد و تا سایه نیز در یک حالت باقی می‌ماند، یا فانی و از بین رفته را به بقاء بر نمی‌گشت یا آنچه که به بقا بر می‌گشت به حضور او نمی‌رفت و در نتیجه در همه‌ی ادوار عالم یک نبی و یک ولی می‌بود، یا مکونات و موجودات را از قوا به فعلیت خارج نمی‌ساخت یا وجود را از عالم ارواح به عالم اکوان نازل نمی‌کرد.

﴿ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا﴾ اگر می‌خواست آفتاب را

بر سایه دلیل قرار می‌داد و لیکن خدا نخواسته چنین کند، زیرا که سایه با همه‌ی معانی و بطونش دلالت بر آفتاب می‌کند.

یا معنای آیه این است که خداوند اگر می‌خواست آفتاب را دلیل بر سایه قرار می‌داد و لیکن خداوند این معنا را اراده کرد و خواست و آفتاب را دلیل بر سایه قرار دهد برای کسی که از دیدن افعال خدا ترقّی کرده و بالا رود و ذات او را در مظاهر جمالش مشاهده کند. یا معنای آیه این است: آیا نمی‌بینی چگونه سایه را گسترانیدی؟ و سپس چگونه آفتاب را دلیل سایه قرار داد برای کسی که این چنین باشد؟

بنابراین دو معنای، آوردن لفظ «ثمّ» با این‌که آفتاب از همان اوّل و ابتدای امر مدلول سایه است برای اشعار به این است که دلالت آفتاب بر سایه پس از مشاهده‌ی فعل خدا در خیلی از افعال با تأخیر صورت می‌گیرد، چنانچه الثغفات از غیبت به تکلم برای اشاره به این است که دلالت آفتاب بر مصنوعات خدا محقق نمی‌شود مگر بعد از حاصل شدن مقام حضور.

﴿ثُمَّ قَبْضُنَا﴾ پس از گسترانیدن آنان را بهم آورد.

﴿إِنَّا قَبْضًا يَسِيرًا﴾ لفظ «إِنَّا» همانند تصریح به این مطلب است که مقصود از «ظَلٌّ» انبیا و اولیا عليهم السلام و همه‌ی موجودات است و قبض کردن سایه آفتاب و بازگردانیدن آن بعد از گسترانیدن محسوس است.

قبض انبیا، اولیا و همه‌ی مخلوقات نیز محسوس است، زیرا همه‌ی موجودات از ابتدای خلقتشان که همان گستردن سایه است همیشه در حال خروج از قوه به فعلیت‌هاست و در حال طرح نقایص و اعدام.

این خروج و طرح همان قبض پروردگار است که آنان را به سوی خودش به هم آورد و لفظ «یسیر» اشاره به تدریج در

قبض است.

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا﴾ این جمله عطف «ألم تر كيف مدّ الظل» است به اعتبار معنا، چه این جمله به معنای این است: «هو الذي مدّ الظل» او است که سایه را گسترانید.

و مقصود از لباس جامه است، زیرا که تاریکی شب که اشخاص را از نظرها می پوشاند شبیه به لباسی است که بدن را از نظرها می پوشاند، یا مقصود اختلاط است، که شب سبب اختلاط قوا و آثار آنان است، یا مقصود اجتماع در مقابل انتشار در روز است، که شب وقت اجتماع اشخاص در خانه‌ها و اجتماع قوا و ارواح در باطن است.

﴿وَالنَّوْمَ سُبَاتًا﴾ یعنی خواب را سبب قطع از دنیا و کارهای آن، یا سبب راحتی یا نوم قرار داده است.

﴿وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا﴾ و روز را سبب نشر و انتشار قرار داد، و چون مقام امتنان و منت گذاردن به تعداد نعمتها و تکرار نعمتها است، و بسط کلام و تفصیل در این موارد مطلوب است لفظ «جعل» را در اینجا تکرار کرد و چون نوم از نعمتهای شب است و گویی که نعمت مستقلی نیست در اینجا لفظ «جعل» را تکرار نکرد.

﴿وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ﴾ او همان کسی است که بادها را جهت بشارتی از رحمت

خویش فرستاد.

زیرا بادهای صوری در وقت زمستان و بهار ابرها را حرکت می‌دهد و سبب باریدن باران می‌شود و اطلاق رحمت بر باران در بین عرب و عجم شایع است و بادهای غصّه‌ها، ترسها، مرضها، گرفتگی‌ها، بلاها و سایر چیزهایی که با انسان سازگار نیست به ضدّ آن بشارت می‌دهند.

چون با عسر و سختی دو آسانی و یسر است، و در سوره‌ی اعراف اختلاف قرائت در «بشراً» و غیر آن گذشت. ﴿وَأَنْزَلْنَا﴾ چون امتحانات الهی موجب ترقّی سالک از مقام غیبت به مقام حضور است، امتحان در غیاب صورت می‌گیرد «أرسل الرّیاح» را به صورت غیبت آورد و «انزلنا» را به صورت التفات از غیبت به حضور ذکر کرد.

﴿مِنَ السَّمَاءِ﴾ مقصود از آسمان در اینجا ابر یا جهت بلندی و بالایی بعد از ارسال باد است که نزول باران را مژده می‌دهد.

﴿مَاءً طَهُورًا﴾ چون آب خودش طاهر است، غیر خودش را از آلودگیها ناپاکیها پاک و طاهر می‌کند و لفظ «طهور» که مبالغه‌ی در «طاهر» است آورد.

و مبالغه‌ی در طهارت آن است که چیزی از شدت طهارتش موجب طهارت و پاکی مجاور خودش گردد و توصیف جنس آب

به لفظ «طهور» دلالت می‌کند بر این‌که آب مادامی که از حدّ اطلاق این اسم خارج نشود.

و مضاف و مغلوب و صف غیر خودش نگردد این وصف طهور از آن سلب نمی‌شود، آب کم باشد یا زیاد، بر متنجّس وارد شود یا متنجّس بر آن وارد شود، یا غسله با آن ملاقات کند یا غیر غسله، چنانچه بعضی از فقها (رضوان الله علیهم) به این مطلب فتوی داده‌اند و لیکن احتیاط طریق رشاد است، مخصوصاً در شهرهایی که آب در آنان زیاد است و منجرّ به عسرت، سختی، تبذیر و اسراف گردد.

﴿لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا﴾ که با آن باران سرزمین مرده را زنده گردانیم مرگ شهرها و بلادها به این است که رگهای زمین و دانه‌هایش از هیجان و حرکت و نموّ باز ایستند، فعالیت حیاتی و تخمیر و آبرسانی و غیره انجام نشود چه حیات و زنده شدن شهرها به هیجان و رویدن و نموّ است.

﴿وَنُسْقِيَهُ﴾ و با آب طهور سیراب سازیم ﴿مِمَّا خَلَقْنَا﴾ بعضی از آنچه را که آفریدیم.

﴿أَنْعَامًا﴾ از چهارپایان لفظ «أَنْعَامًا» مفعول «نُسْقِيَهُ» و «مِمَّا خَلَقْنَا» حال مقدّم است، یا «مِمَّا خَلَقْنَا» مفعول «نُسْقِيَهُ» بنا بر این‌که «من» تبعیض اسم یا جانشین اسم باشد و لفظ «أَنْعَامًا» بدل یا حال از «من» است.

﴿وَأَناسِيَّ﴾ و انسانها لفظ «أناسي» جمع «انسي» به معنای انسان است، یا جمع انسان است که نون آن ساقط شده و عوض از آن یا آورده شده، یا نون تبدیل به یاء شده است.

﴿كَثِيرًا﴾ لفظ «کثیر» برای جمع گاهی به صورت مفرد و گاهی مطابق موصوف آورده می‌شود و لفظ «انعام» به صورت نکره آورده شد و خصوص انعام را از بین حیوانات ذکر نمود.

زیرا که خیلی از حیوانات از نهرها آب می‌خورند، خیلی از حیوانات از آب غنی و بی‌نیازند و بعضی از حیوانات آب را در مسافتهای دور طلب می‌کنند؛ و لفظ «اناسي» نیز به همین جهت به صورت نکره آمده است.

احیای زمین و آب خوردن حیوانات را بر آب خوردن و سیراب شدن انسان مقدم انداخت، چون احیای زمین و آب‌نوشی حیوانات جز به خاطر انسان نیست، عمده‌ی منافع انسان و اسباب زندگی و تعیش او منوط به آن دو است، پس اهمیت دادن به آن دو در مقام شمارش نعمتها بیشتر از آب خوردن و سیراب گشتن انسان است.

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا هُ بَيْنَهُمْ﴾ امر ولایت علی عليه السلام را در بین مردم گردانیدیم، چون آنچه که به طور مطلق معهود است و از هر قول و خطابی منظور است همان ولایت علی عليه السلام است، یا مقصود این است که شمارش و تعداد نعمتها را در قرآن، سایر کتب و بر زبان جانشینان گردانیدیم، یا باران را در شهرها، صحراها، دریاها

و در اوقات و اوصاف متغیّر ساختیم، بدین گونه که آن را به صورت باران درشت قطره، یا به صورت باران نم‌نم و ریزریز، به صورت تگرگ و برف، پشت سرهم و متناوب در آوردیم.

﴿لِيَذَّكُرُوا﴾ تا متذکر این مطلب گردند و اقرار به مبدأ و

معاد کنند.

﴿فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ﴾ اما بیشتر مردم از این کار خودداری و امتناع نمودند و آخرت را فراموش کردند و جز به حیات دنیوی نگر ویدند.

﴿الَّا كُفُورًا﴾ جز این که به ولایت یا به نعمتهایی که شمارش شد کفران ورزیدند و کفران آنان از جهت انعام ما بود، یا به نعمت باران و نعمت دادن ما کافر شدند.

از ابی جعفر علیه السلام آمده است که فرمود: پس بیشتر مردم از امت تو، از ولایت علی علیه السلام خودداری کردند و جز کفران قبول نکردند ^(۱).

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا﴾ و اگر ما می‌خواستیم در هر قریه یک نذیر (ترساننده از بدیها و نافرمانیها) مبعوث می‌کردیم و لیکن ما چنین نخواستیم، چون در خور حکمت ما نبود.

زیرا که توحید رسول صلی الله علیه و آله و یکی بودن آن بزرگداشت شأن رسول و توحید جهت توجّه خلق است و در این توحید اصلاح و

تکمیل آنان محقق می‌شود.

﴿فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ﴾ پس از کافرین (به خدا یا به تو یا به ولایت در اراده) و هواهای آنان اطاعت نکن.
 ﴿وَجَاهِدْهُمْ بِجِهَادٍ كَبِيرٍ﴾ به‌علت بی‌توجهی به قرآن یا ترک اطاعت‌شان یا به‌سبب ناپذیرایی علی ع، با آنان جهاد کن، آن هم جهادی بزرگ.

﴿وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ﴾ او خدایی است که دو دریا شیرین و تلخ را رها کرد و آزاد گذاشت و با هم درآمیخت.
 ﴿هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ﴾ یکی را به نهایت شیرینی قرار داد، چه خوردنی و نوشیدنی عذب عبارت از گوارایی آن دو است و «فرات» یعنی آخرین حد شیرینی و گوارا بودن است.
 ﴿وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ﴾ و آن دیگری بی‌نهایت شور، زیرا ملح یعنی شور که ضد شیرینی است و اجاج آخرین حد شوری است.

﴿وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا﴾ و از قدرت خویش بین آن دو دریا حاجز و مانع گذاشت، این معنا برحسب تنزیل است.
 و اما برحسب تأویل حاجز از عالمی است غیر از آن دو عالم و از چیزی است غیر از دو دریا.

﴿وَحِجْرًا﴾ لفظ «حجر» با حرکات سه‌گانه به معنای منع است که در مانع و حرام نیز استعمال می‌شود.

﴿مَحْجُوراً﴾ این لفظ برای تأکید «حجر» است مانند «ظَلَّ ظَلِيلٌ».

بعضی گفته‌اند: آن مانند آب دجله است که داخل دریا می‌شود و دریا را می‌شکافد، هیچکدام طعم دیگری را تغییر نمی‌دهد.

و بعضی گفته‌اند: آن مانند نهرهای بزرگ است که خداوند بین آن نهرها و بین دریا‌های بزرگ برزخی از زمین قرار داده که مانع از اختلاط آبهاست.

یا مقصود از دو دریا دریای فاعلیت است که عین ذات فاعل است، دریای قابلیت که عین ذات قابل و مقصود از برزخ صورتهایی است که به وجهی از جهت قابل منطبق می‌شود و به وجهی از جهت فاعل، آن برزخ است که مانع از اختلاط فاعلیت به قابلیت و آلوده شدن فاعلیت با قابلیت می‌شود و از نابودی و هلاک قابلیت به سبب فاعلیت جلوگیری می‌کند.

یا مقصود دو دریای عالم ارواح مجرد صرف و عالم اجسام مادی می‌باشد و برزخ نیز عالم برزخ و عالم مثال که از فنای اجسام به سبب ارواح و اختلاط ارواح با اجسام مانع می‌شود یا مقصود از دو دریا یا عالم اجسام مادی و عالم مثال و مافوق آن است.

و مقصود از برزخ عالم برزخ است که از آن به هور قولیا

تعبیر می‌شود، یا مقصود دو دریای ملکوتی سفلی و علوی است، برزخ عالم اجسام است که از ظهور یکی بر دیگری مانع می‌شود، چه اگر یکی بر دیگری ظاهر شود ملکوت سفلی فانی و نابود می‌شود.

یا مقصود دو دریای عالم اجسام و عالم مثال است و مقصود از برزخ عالم نفوس حیوانی است.

همه‌ی این معانی همانطور که در عالم کبیر جاری است در عالم صغیر نیز جاری می‌شود.

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ﴾ از آب دو دریا که آنچه مناسب ذکر آن در ذیل دو دریا است که لام «الماء» برای عهد باشد، یعنی عوض از مضاف‌الیه باشد.

یا مقصود خلق از نطفه است که انسان از نطفه آفریده شده که آن مخلوطی از دو طینت سجّینی (گل آگینی) و علیّینی (برین جایگاهی) است که آن دو از دو دریا هستند.^(۱)

﴿بَشَرًا﴾ بشر انسان است مذکر باشد یا مؤنث، مفرد باشد یا غیر مفرد، گاهی تشبیه و جمع بسته می‌شود و لکن اطلاق بشر بر انسان به اعتبار جسمانیّت او است که به سبب روحانیّتش

۱. مولانا می‌فرمایند:

تا قیامت می‌رود تا نفع صور

ذره ذره آب شیرین و آب شور

زنده است.

﴿فَجَعَلَهُ﴾ پس از آن که او را خلق کرد ﴿نَسَبًا﴾ منسوب به خودش قرار داد، یا صاحب نسب قرار داد و نسب مطلق خویشی یا خویشی از جانب پدر است.

﴿وَصِهْرًا﴾ و او را به سبب نسبت و در صورت دامادی، خویشاوند قرار داد چه صهر مطلق خویشاوندی یا خویشی به سبب مصاهره و دامادی است که همین معنا مقصود است، چنانچه مقصود از نسب انتساب به توالد است.

در خبر وارد شده است که مقصود از بشر آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و حواء عَلَيْهَا السَّلَامُ که خداوند آن دو را از آب خلق کرد، بدین گونه که آب را جزو ماده‌ی آن دو قرار داد، یا آن دو را از امتزاج آب شیرین و شور خلق نمود، حواء را از دنده‌ی چپ آدم آفرید که هر دو صاحب نسب شدند و خدا حواء را به آدم تزویج کرد و هر دو صاحب صهر شدند^(۱).

در اخبار متعددی آمده است که مقصود از بشر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی است و خداوند آبی را زیر عرش آفرید مثل قبل از آن که آدم را خلق کند، او را در لؤلؤ سبز در زیر پوشش علمش اسکان داد تا آن که آدم را خلق کرد.

وقتی آدم را آفرید آن آب را از لؤلؤ به صلب آدم منتقل نمود و این امر ادامه یافت تا آن‌که آن را در صلب عبدالمطلب قرار داد و سپس آن را به دو نصف کرد که محمد ﷺ و علی از آن دو نصف هستند، پس آن دو صاحب دو نسبت شدند (نسبت نبوت و نسبت ولایت) و علی با فاطمه علیها السلام ازدواج نمود و هر دو صهر گشتند و این آیه درباره‌ی محمد ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین است و بشر آنان هستند که خداوند آنان را صاحب نسبت و صهر قرار داده است^(۱).

﴿وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا﴾ پروردگار تو بر خلق بشر از آب و نسب و صهر قرار دادن او تواناست.

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ﴾ مشرکین و کافرین یا آنان که در زیر پرده‌های اجسام محبوب گشته‌اند، یا غافلها یا منکرین ولایت (این معنا بهتر است) جز خدا چیزی را که نفعی به حال آنان ندارد عبادت می‌کنند مانند درختان و سنگها و ستارگان و بتها و جن و شیاطین و هواها و خواسته‌ها و رؤسای گمراهی‌ها.

﴿وَكَانَ الْكَافِرُ﴾ جمله‌ی «وَكَانَ الْكَافِرُ» عطف در معنای اضراب و استدراک است، گویا که گفته است: «بل كانوا»

۱. البرهان ج ۳ ص ۱۷۰ و امالی الشیخ الطوسی ج ۱ ص ۳۲۰

و لیکن اسم ظاهر به جای ضمیر آورده تا تصریح به ذمّ و سرزنش آنان به کفر باشد، ضمن این که تعلیل حکم نیز می باشد.

و مقصود از کافر یکی از صنفهایی است که ذکر شده، زیرا همه‌ی آنان اصناف **«عَلَى رَبِّهِ ظَهِيْرًا»** بر پروردگارشان پشت می کنند.

زیرا پروردگار کافر ظاهر نمی شود مگر با فطرت انسانی که همان ولایت تکوینی یا لطیفه‌ی عقلانی است و آن فطرت مظهر ربّ در ولایت و مظهر ربّ مطلق است.

و کافر به هر معنا که باشد سترکننده و پنهان کننده‌ی آن لطیفه است و هر کس که آن لطیفه را پنهان کرده و بپوشاند آن را به پشت سرش انداخته و کمک به شیطان کرده است که آن فطرت و لطیفه را در همه‌ی کارهایش تضعیف نماید اعم از آن که آن کارها به صورت عبادات باشد یا نباشد.

زیرا که سائر آن لطیفه در کارهایش متوجّه غیر آن می شود، هر فعلی که از او صادر شود خروج از قوّه به فعلیت است و خروج از قوّه به فعلیت اگر با توجّه به آن (لطیفه) نباشد؛ صاحب آن با آن کار از آن (لطیفه) دور می شود تا جایی که آن (لطیفه) از او منقطع شده و موجب ارتداد فطری می شود که هیچ امید خیری از او نیست و توبه اش (هم) پذیرفته نمی شود.

در اخبار اشاره شده که مقصود از کافر مخالف ولایت و

کسی است که به ربّ خود که علی عليه السلام باشد کافر شده است^(۱).
و بعضی گفته‌اند: مقصود از کافر ابوجهل و مقصود از
پروردگارش محمد صلى الله عليه وآله است.
و این معنا منافاتی با تعمیم ندارد چنانچه وجه آنرا
دانستی.

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴾ دلداری
رسول صلى الله عليه وآله و رفع حرج از اوست، گویا که دل رسول خدا صلى الله عليه وآله از کفر و
پشت کردن آنان به تنگ آمده و از این که نمی توانست آنان را از
کفرشان تغییر دهد به سختی و حرج افتاد.

﴿ قُلْ ﴾ ای محمد صلى الله عليه وآله جهت دلداری خودت و ترک کردن کفار
و اتمام حجّت بر آنان بگو:
﴿ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ ﴾ من بر ارسال یا بر تبشیر و انذار
مزدی طلب نمی کنم.

﴿ مِنْ أَجْرٍ ﴾ اجرتی نمی خواهم، یعنی حتّی اجرت اندکی هم
نمی خواهم تا مرا متهم کنید که این ادّعی من از جانب خدا نیست.
﴿ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رَبِّهِ ﴾ اجر من همین بس که
هر که بخواهد راه پروردگار خود پیش گیرد به سعادت می رسد،
مقصود ربّ و پروردگار او در ولایت یا پروردگار مطلق است.

سَبِيلاً یعنی هر راهی که باشد.

بدان که شأن رسالت جز انذار چیزی نیست، انذار از ایستادن در محلّ درّندگی نفس و ترساندن از هول و هراس و قوف و ایستادن در مشتتهیات نفسی که موجب دخول در آتش با کفّار است.

چنانچه به طریق حصر فرمود: «انما انت منذر» و نیز بدان که مقصود از قبول رسالت و بیعت اسلامی جز اهتدا و راه یافتن به ایمان که طریق الی الله است چیزی نیست و دانستی که این مطلب حاصل نمی‌شود؛ مگر با قبول ولایت و بیعت ایمانی، پس اسلام در حقیقت مقدمه‌ی ایمان و دلالت بر طریق الی الله است.

بنابراین مقصود رسول از تبلیغش جز ایمان مؤمن نمی‌تواند باشد، نه اسلام مسلم مگر از باب مقدمه.

و نیز مؤمن با شأن ایمانش از اظلال و سایه‌های رسول ﷺ و اجزای او از جهت ولایت می‌شود و لذا صحیح است که رسول ﷺ بگوید: من در مقابل رنجهای رسالتم چیزی طلب نمی‌کنم مگر ذات کسی را که به سوی پروردگارش راه یابد یعنی کسی را طلب می‌کنم که مؤمن باشد و ولایت را بپذیرد.

و ای رسول ﷺ کفّار را که اموات هستند ترک کن و به سوی آنان و به کارهایشان نگاه نکن که غیر خدا را عبادت می‌کنند و تو

را آزار می‌دهند که کار آنان جز با خدا نیست و تو هم کارهایت را به خدا واگذار نما.

﴿وَتَوَكَّلْ﴾ و اعتماد کن.

﴿عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ بر کسی که بالذات زنده است، چون کسی که می‌میرد زنده بودن و حیاتش عرضی است، یعنی افعال را از غیر خدا نبین، بلکه از نسبت افعال به غیر خدا فانی شو. و نظر به علم و قدرت و اراده‌ی بالذات خدای تعالی کن، که حیات مستلزم علم و قدرت و اراده است، اگر حیات ذاتی باشد آن امور نیز ذاتی می‌شوند.

و بدان که این امور در غیر خدا به توسط خداست تا بر آن اعتماد بکنی و کارهایت را به او وا گذاشته نظر به فعل و اراده و قدرت غیر او نکنی، که مقام توکل برای سالک حاصل نمی‌شود مگر با فنای از فعلش و با نظر به سریان قدرت و اراده و فعل او در جمیع موارد.

﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ﴾ و او را با حمد از جمیع چیزهایی که لایق و مناسب او نیست تنزیه کن چه، حمد خدا که موجب سعه و گستردگی وجود است و تسبیح خدا جز تحمید او نیست، چنانچه در اوّل سوره‌ی فاتحه گذشت که تسبیح خدا سلب نقایص و حدود از خداست و سلب حدود جز سلب سلب نیست که به گستردگی و سعه‌ی وجود برمی‌گردد.

و مقصود از تسبیح رسول ﷺ جز تسبیح فعلی نیست که آن عبارت از خارج شدن از جمیع حدود و فانی شدن از افعال، صفات و ذات خود است، یعنی نظر به حدود خود و حدود غیر خودت و گناهان آنان نکن که خداوند آنان را در حدود و گناهان می‌گرداند و طبق استحقاقشان بدانان پاداش و جزا می‌دهد.

﴿وَكَفَىٰ بِهِ بَدُنُوبٍ عِبَادَةٍ خَيْرًا﴾ و همین آگاهی خدا به گناه بندگان کافی است، احتیاجی به نظر تو به سوی آنان نمی‌باشد.

﴿الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ این جمله بدل یا صفت «الذی لایموت» یا خبر مبتدای محذوف است، یا مبتداست که خبر آن «الرَّحْمَن» یا «فاسئل» است.

﴿وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ آنچه که بین آسمانها و زمین است از ملائکه و موالید.

﴿فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ﴾ در شش روز (شش مرحله یا دوره) و سپس بر عرش استیلا یافت این آیه با تمام اجزا در سوره‌ی اعراف گذشت.

و در آنجا چگونگی آفرینش آسمانها و زمین در شش روز، و سرّ ذکر کردن استوای بر عرش به دنبال آفرینش آسمان و زمین با ادات مهلت، تراخی و تأخیر را ذکر کردیم.

چون استوای خدای تعالی بر عرش که عبارت از همه‌ی

مخلوقات است بدین معناست که نسبت خداوند با صفت رحمانی‌اش به بزرگ و کوچک مساوی است لذا مسندالیه را عنوان وصف رحمان قرار داده‌است.

﴿فَأَسْأَلُ بِهِ خَيْرًا﴾ سئته کذا و عن کذا و بکذا به یک معناست، بنابراین ممکن است لفظ «باء» صله‌ی «اسئل» و «خبیراً» مفعول اوّل آن باشد یا «خبیراً» حال و مفعول اوّل آن محذوف است، یعنی از حال او پرس در حالی که او خبیر است یا از ذات او پرس در حالی که او خبیر است.

ممکن است لفظ «باء» برای سبب باشد و «خبیراً» مفعول اوّل آن، و

کلام در این صورت بنا بر تجرید می‌شود، مانند «رأیت بزید اسداً».

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ﴾ عطف بر «یعبدون» و ذمّ دیگری برای آنان است، چون مخاطبها از عناوین الله جز رحمت رحمانی او را درک نمی‌کنند حکم را معلق بر اسم رحمان کرد، نه سایر اسماء و فرمود: هرگاه به آنان گفته شود به خدای رحمان سجده کنید.

﴿قَالُوا﴾ از باب استهزا یا اظهار جهل به خدا و سؤال از او، یا از باب انکار در سجده او گفتند: ﴿وَمَا الرَّحْمَنُ﴾ رحمان چیست، آوردن لفظ «ما» نه لفظ «من» برای همین جهات است که گفته شد.

﴿أَنْسُجِدُ لِمَا تَأْمُرُنَا﴾ آیا سجده کنیم چیزی را که تو امر

به سجده او می‌کنی؟

استفهام برای انکار است، گویا که آنان امثال امر او را انکار کردند، نه سجده برای رحمان را و لذا نگفتند: «أَسْجِدُ لِلرَّحْمَنِ»

﴿وَزَادَهُمْ﴾ امر تو، یا ذکر رحمان، یا ذکر سجده‌ی رحمان ﴿نُفُوراً﴾ نفرت آنان را از تو یا از امر تو یا از رحمان یا از سجده‌ی او زیاد کرد.

﴿تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً﴾ این جمله انشا و از ماقبلش منقطع است و لفظ «سما» اعم از این که آسمان مشهود، عوالم ارواح و آسمانهای آنهاست و برج به معنای رکن و حصن، به معنای برجهای دوازده گانه مشهور موهوم در فلک اطلس است که به سبب شکلهای موهوم از کواکب فلک هشتم تعیین شده‌اند.

و ممکن است مقصود از بروج ستارگان سیاره، یا ستارگان بزرگ روشن‌کننده باشد، خواه ستارگان سیاره باشند یا ثوابت، یا مقصود مطلق ستارگان است که هر یک از آنها حصن یا مانند حصن است، یا ستارگان که ارکان آسمان هستند و ممکن است مقصود لطیفه‌های نبوی و ولوی باشد که کلیات آن در دوازده حصر شده و جزئیات آن منتهی به حدی می‌شود که برحسب اصول و امتهات به یکصد و بیست و چهار هزار محدود می‌شود یا یکصد

و بیست هزار یا یکصد هزار.

ممکن است مقصود انبیا و اولیا علیهم‌السلام باشد که آنان به سبب تعلق و وابستگی‌شان به بدنهای زمینی ارکان زمین هستند و به سبب تجرّد ذاتیشان از زمین طبع ارکان آسمان هستند.

ممکن است مقصود جهات فاعلی زنده کننده، میراننده، افاضه کننده‌ی روزی و افاضه کننده‌ی علوم باشد که از آن به اسرافیل، عزرائیل، میکائیل و جبرائیل تعبیر می‌شود، چون جمیع خیرات و خوبیها که در عوالم منتشر است منوط به برجهاست به هر معنا که باشد خدای تعالی خودش را در این جعل به کثرت برکات مدح کرده است.

﴿وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا﴾ لفظ «سراجاً» «سراجاً» نیز خوانده شده است، بنابر قرائت مفرد (سراج) مقصود از آن آفتاب است و بنابر قرائت جمع (سُرَج) مقصود همه ستارگان است که خودشان روشن هستند.

﴿وَقَمَرًا مُنِيرًا﴾ مناسب با قرائت مفرد (سراج) این است که بروج عبارت از ستارگانی باشند که خودشان روشن هستند، و مقصود از سراج برحسب تأویل لطیفه‌ی ولایت است که خودش بذاته روشن است، و مقصود از قمر لطیفه‌ی نبوت و رسالت است که نور خود را از ولایت می‌گیرد.

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ﴾ نفرمود: «و تبارک الذی

«جَعَلَ اللَّيْلَ» و نفرمود: «الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ» تا «تَبَارَكَ» مقدر باشد، زیرا همانطور که ذکر کردیم همه‌ی خیرات و خوبیهای عالم به بروج منوط است، برخلاف تعاقب شب و روز که آن دو اگر چه موجب خیرات عالم‌اند، ولی هر دو آلت بروز خیرات بروج در عالم هستند.

پس گویا که فرموده است: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ...» «وَالنَّهَارَ خَلْفَةً» شب روز را پشت سرهم قرار داد تا برکات و خیرات برجهای بروز کند، یعنی هر یک از شب و روز را بدل دیگری قرار داد.

تا آنجا که اگر کاری از کسی در یکی از آن دو فوت شود در دیگری قضا می‌کند.

یا مقصود این است که هر یک از شب و روز را پشت سر دیگری قرار داد، یا هر یک را در کیفیت روشنایی، تاریکی، سرما و گرما مخالف دیگری قرار داد.

﴿لَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾ شب و روز دو نعمت بزرگ برای انسان هستند، زیرا جمیع مصالح معاش و زندگانی انسان، بلکه جمیع مصالح معاد و معاش انسان منوط به تعاقب و پشت سرهم بودن شب و روز است در صورتی که شب و روز نسبت به جمیع معانی تنزیلی و تأویلی تعمیم داده شود.

و لکن آنها دو نعمت بزرگ هستند برای کسی که آخرت را

اراده کند خواه مبتدی و مقلد باشد و آن کسی است که بخواهد یادآور شود، خواه محقق و منتهی و به آخر رسیده باشد و آن کسی است که بخواهد شکر نماید.

چه شکور عبارت از رؤیت و دیدن انعام است در نعمت و دیدن منعم است در انعام و لازمه‌ی آن صرف کردن نعمت است در چیزی که به خاطر آن آفریده شده است، آن نیست جز در مقام تحقیق و خروج از تقلید.

و این معنا به منزله‌ی قول خدای تعالی: «لَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» است که اشاره به مقام تحقیق است، یا به منزله‌ی «الْقِي السَّمْعِ وَ هُوَ شَهِيدٌ» است، که اشاره به مقام تقلید است.

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ﴾ این جمله با جمله‌های مابعدش عطف است «هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ» یا بر «هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا» یا «يَعْبُدُونَ» یا «كَانَ الْكَافِرَ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا» یا «الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ» یا بر «تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا» یا بر «هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً» ﴿الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾ صفت «عباد الرحمن» و خبر آن قول خدای تعالی: «اولئك يجزون الغرفة» است، یا این جمله خبر «عباد الرحمن» است.

در صفت بندگان

بندگان خدا کسانی اند که با آرامی در زمین راه می‌روند.

در این آیه خدای تعالی خواست علامتهای مقام عبدبودن را بیان کند تا سالکین الی‌الله به آنچه که از تجلیات غیبی ظاهر می‌شود مغرور نشوند و گمان نکنند که آنان واصل شده‌اند و از انانیت و اسارت نفس خارج گشته‌اند و مقام عبدبودن و حضور را تحصیل نموده‌اند.

زیرا که مقام عبدیت برای سالک حاصل نمی‌شود مگر در صورتی که از انانیتش خارج شود و فعل و صفتی جز از جانب خدای تعالی نبیند.

و پایین‌ترین مراتب این مقام برحسب ظهور در مظاهر این است که سکینه و آرامش الهی بر سالک فرود آید و آن را مشاهده نماید، نه آن‌طور که مباین مباین را مشاهده کند، نه آن‌طور که محلّ حال را مشاهده کرده و خبر از حلول دهد و نه آن‌طور که متحد متحد را ببیند که خبر از اتحاد دهد، که هیچ‌یک از این حالات از مقام عبدبودن نیست، بلکه مقام عبد بودن این است که بر او سکینه و آرامش مالک و محیط باشد به نحوی که برای عبد فعل، صفت، ذات، اراده و شعوری باقی نماند.

و لکن مقام حلول و اتحاد نمونه‌ای از مقام عبدیت و مخبر از آن مقام است و در این مقام است که عبد مانند کسی می‌شود که پرنده‌ی عزیزی بر سرش فرود آمده باشد بلکه آن را عزیزتر از ذات خودش می‌شمارد و نمی‌خواهد آن پرنده از آنجا بپرد و برود،

بلکه می‌بیند که پرواز آن پرنده مساوی با فنای ذات او است. لذا همه‌ی کوشش خود را به کار می‌برد تا آن پرنده از سرش پرواز نکند، پس کوشش می‌کند که صدایش را پایین بیاورد و اعضای بدنش را ساکت نگهدارد، دست، پا و سایر اعضایش را حرکت ندهد و اگر مجبور به حرکت باشد با تأتی، مدارا و آهسته حرکت می‌دهد و اگر غیر از او شخص دیگری بخواهد صدایش را بلند کند یا اعضاء بدنش را حرکت دهد از او خواهش و التماس می‌کند که صدا بلند نکند و اعضای بدنش را حرکت ندهد و صاحبان سکینه و آرامش راه نمی‌روند مگر همانطور که صاحب پرنده راه می‌رود.

﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ﴾ اگر آن بندگان مورد خطاب نادانان از جهت جهل و نادانی (آنان) قرار بگیرند، بمانند جهل آنان معارضه نمی‌کنند و مثل آنان جواب نمی‌دهند، که جاهل و نادان از حیث جهل خطاب نمی‌کند مگر به چیزی که رضای خدا در آن نیست.

﴿قَالُوا﴾ از باب رفق و مدارا به جاهلان می‌گویند: ﴿سَلَاماً﴾ تا از آنان چیزی که منافی شأن‌شان است و چیزی که آن‌را خوش ندارند ظاهر نشود.

﴿وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِيَاماً﴾ لذت خضوع، تذلل و مناجات آنان بر لذت خواب و استراحت غالب

است.

پس نمی‌خواهند مگر آن مقدار که مجبورند و با سجود و قیام در برابر پروردگارشان خاکساری کرده و با او مناجات می‌نمایند.

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ﴾ و بندگان خدا کسانی هستند که دنیا و مشاغل آن را مانع از حضورشان و عذاب برای نفسهایشان می‌بینند و می‌بینند که دنیای مشغول‌کننده جز از جانب جهنم نیست.

پس پناه به خدا می‌برند و می‌گویند: خدایا عذاب دوزخ را از ما برگردان ﴿إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾ که عذاب دوزخ موجب شرّ همیشگی و هلاکت و عذاب است و آن بد قرارگاه و جایگاهی است.

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا﴾ علامت بندگان خدا توجه به کثرتها و عدالت بین آنهاست.

بدین گونه که به آنچه دارند از قبیل اموال دنیوی عرضی، قوا، حشمت، اعضا و مدرکات نظر می‌کنند، آنچه را که حقّ آن انفاق است انفاق می‌کنند و نگه می‌دارند آنچه را که باید نگهدارند و می‌بخشند به کسی که حقّ آن بخشیدن است و منع می‌کنند از کسی که باید منع کنند.

زیرا که تعیید به عدم اسراف و اقتار مفید همین معناست،

زیرا که عطا کردن و بخشیدن به غیر مستحق اسراف است اگرچه از زیادی مال باشد و منع کردن و نبخشیدن به مستحق اقتار و بخل است اگرچه از اصل مال باشد.

و از این علامت وجه اضافه‌ی «عباد» به «رحمن» نه به سایر اسما استفاده می‌شود، زیرا خدای تعالی با رحمت رحمانی‌اش به هر کس و هر چیز به مقدار استعداد و استحقاقش می‌بخشد.

(وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا) و میان اسراف و بخل عدل یا معتدل یا میانه‌روی است.

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ و بندگان خدا کسانی هستند که با الله خدای دیگری را فرامی‌خوانند، نه با زبان قال و نه با زبان حال، چون کسی که سکینه و آرامش بر او نازل شده به نحوی که مالک آن باشد دیگر برای او جهت دعوتی جز خدا نمی‌ماند.

﴿وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ﴾ نفسی را که خداوند کشتن آن را حرام کرده نمی‌کشند، نه در عالم صغیر و نه در عالم کبیر برخلاف کسی که بنده‌ی رحمان نشده است، خواه بنده‌ی شیطان باشد یا بنده‌ی غیر رحمان از اسمای خدای تعالی، که او در این صورت نفس محترم را مانند قوای انسانی یا قوای حیوانی به غیر حق می‌کشد خواه در خارج نفسی را بکشد یا نه.

﴿إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ جز با امر حقّ، یا به سبب امر حقّ مانند قصاص و حدّ، یا به سبب حقّ مطلق به این که دستش دست حقّ باشد.

بدان مادامی که دست قاتل دست حقّ نشد یا تسخیر امر حقّ نگشته و مادامی که زبان امرکننده‌ی به قتل زبان حقّ نگشته یا مسخر امر او نشده باشد قتل و امر به قتل جایز نیست، اعمّ از آن که در مورد قصاص و حدّ باشد یا غیر آنها.

و لذا قتل و اجرای حدود جایز نیست مگر از جانب حاکم الهی یا کسی که آن حاکم به او امر کرده باشد به نحوی که مأمور مسخر امر حاکم و متحرّک به امر او باشد، اما کسی که چنین نباشد نه قتل او جایز است و نه امر به قتل.

چنانچه گفته شد:

آن که جان بدهد اگر بکشد رواست

نایب است و دست او دست خداست

بنابراین معنای آیه این است: نفسی را که خداوند قتل آن را

حرام کرده است نمی‌کشند مگر به سبب خدا، یعنی با دست خدا.

﴿وَلَا يَزْنُونَ﴾ از شهوت پیروی نمی‌کنند.

بدان که گناهان انسان منحصر در مقتضیات شیطنت و قوه

غضب و قوه‌ی شهوت است و خدای تعالی به اصول و امّهات

مقتضیات سه گانه اشاره فرمود.

زیرا فراخواندن غیر خدا از مقتضیات شیطنت است، بلکه

می‌گوییم مقتضیات شیطنت منحصر در فراخواندن غیر خداست، زیرا هر خودپسندی و هر خود نشان دادن و مجادله‌ی و غیر آنها از مقتضیات شیطنت فراخواندن غیر خداست و قتل نفس از مقتضیات غضب و زنا از مقتضیات شهوت است.

و بنابر تعمیم قتل نفس و تعمیم زنا همه‌ی مقتضیات غضب و شهوت منحصر در قتل نفس و زناست.

﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ﴾ و هر کس از آن مقتضیات سه گانه‌ی مذکور چیزی انجام دهد ﴿يَلْقَ أَثَامًا﴾ با عقوبت برخورد می‌کند، یا «اثام».

چنانچه در خبر است وادی در جهنم است^(۱)، یا آن از «اشهدالله فی کذا» بر وزن منع و نصر است یعنی آن را اثم و گناه حساب کرد.

﴿يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ﴾ این جمله بدل از قول خدا «يلق اثاماً» یا مستأنف و جواب سؤال مقدرست.

﴿يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ و معنای مضاعف شدن عذاب این است که عذاب او در قیامت نسبت به عذاب خودش و حدّ آن در دنیا مضاعف می‌شود، یا نسبت به عذاب او در برزخ در قیامت عذابش مضاعف می‌شود.

۱. مجمع‌البیان ج ۸-۷ ص ۱۷۹

زیرا که در برزخ معذب به عذابی است که از خودش است بدین گونه که صورت عصیان و گناه بر او ظاهر می‌شود ولی در قیامت هم عذاب خودش است و هم عذابی که جزای عملش می‌باشد.

به عبارت دیگر در برزخ با تجسم عملش عذاب می‌شود، در قیامت هم تجسم عمل است و هم جزای عمل و مقصود این نیست که عذاب نسبت به استحقاقش مضاعف می‌شود تا منافای عدل الهی گردد.

﴿وَيَخْلُدُ فِيهِ﴾ خلود در عذاب یا در گناهان.

﴿مُهَانًا﴾ تقيید به لفظ «مهان» برای اشعار به این است که بعضی عذاب می‌شوند ولی نه به صورت ذلت، خواری و اهانت، یا این لفظ تأکید و بیان است.

﴿إِلَّا مَنْ تَابَ﴾ مگر کسی که توبه کند با توبه‌ی عام نبوی به دست نبی ﷺ یا خلیفه‌ی نبی ﷺ ﴿وَأَمَّنَ﴾ یعنی احکام اسلام را با بیعت عام پذیرفته باشد.

﴿وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا﴾ با توبه‌ی خاص و لوی و قبول دعوت باطنی و بیعت خاص و لوی عمل صالح انجام بدهد.

زیرا عمل، صالح نمی‌شود مگر با ولایت که با بیعت و لوی و قبول دعوت باطنی حاصل می‌شود، یا توبه کنایه از اسلام است که مشتمل بر توبه و بیعت عام است و «ءامن» کنایه از بیعت خاص

است که با آن ایمان خاص حاصل می‌شود.

و عمل صالح عبارت از عمل به چیزی است که در میثاق او گرفته شده که مقصود از وفای به عهد خدا نیز همان است.

حاصل مطلب این است که باید ایمان خاص و بیعت ولوی در مستثنی گرفت تا ترتب تبدیل سیئات به حسنات بر آن صحیح شود، زیرا این تبدیل محقق نمی‌شود مگر در مورد کسی که ولایت علی علیه السلام را داشته باشد، چنانچه مکرر به تصریح و اشاره این مطلب گذشته است.

﴿فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾ از جانب ما مکرر این مطلب گذشته است که هر فعلی از انسان صادر شود موجب فعلیتی برای خودش می‌شود و هر فعلیتی اگر تحت تسخیر عقل نباشد مسخر شیطان و نفس است و هر فعلیتی که تحت تسخیر شیطان باشد سیئه و گناه نفس محسوب می‌گردد. و آنگاه که انسان توبه کرد و به واسطه‌ی ولی امر تحت حکم امر عقل داخل شد جمیع فعلیاتش تحت تسخیر عقل قرار می‌گیرد و هر فعلیتی تحت تسخیر عقل قرار گیرد حسنه و ثواب نفس می‌شود.

این است معنای تبدیل سیئات به حسنات، چنانچه محو سیئات و از بین بردن و بخشیدن آن عبارت از زایل کردن حدود آن است بدون زحمت و عمل، یا با کردار و پوشانیدن حدود سیئات.

پس کسی که به دست علی علیه السلام توبه می‌کند اگر برای نفسش فعلیتی باشد که تحت تسخیر شیطان قرار گیرد آن فعلیت عوض می‌شود، بدین معنا که آن فعلیت مسخر رحمان می‌گردد.

و اگر برای نفسش نقایص و حدودی باشد آن حدود زایل می‌شود اگر زوال آن ممکن باشد و زوال با کردار و عدم آن متفاوت می‌شود و اگر زوال ممکن نباشد بخشیده و پوشانیده می‌شود.

﴿وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا﴾ خداوند می‌بخشد آنچه را که تبدیل نمی‌شود و آنچه را که زایل نمی‌شود، مانند حدودی که لازمه‌ی وجود عمل است.

﴿رَحِيمًا﴾ و بعد از تبدیل و غفران با رحمتش بر او تفضل می‌کند.

﴿وَمَنْ تَابَ﴾ و کسی که به دست محمد صلی الله علیه و آله یا به دست علی علیه السلام با توبه‌ی عام یا توبه‌ی خاص توبه کرده باشد.

﴿وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ و فایده عهدش بکند، عهدی که در توبه و بیعت او از او گرفته شده است.

﴿فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا﴾ چنین شخصی توبه به سوی خدا کرده و به سوی او بازگشته است، چنانچه فرمود: «انَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُلُّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» کسانی که با تو بیعت می‌کنند در حقیقت با خدا بیعت می‌کنند، دست خدا بالای دست آنانست و این مطلب را خداوند به طریق حصر فرمود.

سرّ مطلب این است خلفا و جانشینان الهی در هنگام توبه و بیعت از پرده‌ها و حجابهای طبیعت و انانیتشان منسلخ می‌شوند، بدون این‌که انانیتشان در آن بیعت دخالت کند آلات خدا می‌شوند.

سپس در حقیقت قبول‌کننده‌ی توبه و گیرنده‌ی پیمان در حین بیعت خدای تعالی است که توسط مظاهرش که آنان به منزله‌ی آلات خدا هستند انجام می‌پذیرد.

﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ﴾ زور: کذب، شرک به خدای تعالی، اعیاد یهود و نصاری، مجلس غناء و هر چیزی است که جز خدا عبادت شود، و همه‌ی این معانی مناسب اینجاست.

و تحقیق مطلب این است که زور هر عمل یا عمل‌کننده‌ای است که از راه و از ولایت علی علیه السلام منحرف باشد و هر کس که بنده‌ی رحمان باشد زور را دوست ندارد، بلکه آن را مبعوض می‌دارد، پس هیچ وقت شاهد آن نمی‌باشد.

﴿إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا﴾ به مقتضای عبودیتشان هرگاه با کار بیهوده و لغو برخورد کنند از کنار آن می‌گذرند ﴿کِرَامًا﴾ بدون آن‌که به آن کار رغبتی نشان دهند و بدون این‌که حرمت صاحب آن کار را هتک نمایند.

﴿وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ﴾ بندگان خدا کسانی هستند که هرگاه متذکر به آیات خدا گردند، یعنی آیات تدوینی و تکوینی موجود در آفاق و انفس و به خصوص آیات

بزرگ اعم از آن که بشری مانند خودشان یادآور آیات باشد یا نبیّ یا امام یا ملائکه یا خدای تعالی در خواب باشد یا در بیداری ﴿لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا﴾ بر آن آیات لال و کر سقوط نمی‌کنند و همانند اکثر مردم (نیستند) که از آیات الهی جز جهات دنیوی آنها که موافق با هواها و آرزوهایشان باشد متذکر نشده و نسبت به جهات اخروی کر و لال می‌شوند.

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ﴾ کسانی هستند که به مقتضای حفظ حقوق کثرتها که از جمله‌ی آنها ارحام و خویشاوندانشان هستند و به مقتضای جهت الهی آنها در حالی که از خدا استدعا و تقاضا می‌کنند چنین می‌گویند: ﴿رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ﴾ پروردگارا برای ما از همسرانمان روشنی چشم قرار ده، یا بعضی از همسران و ذریه‌های ما را روشنایی چشم ما بگردان، یا برای ما اولادی که از همسرانمان به دنیا آمده باشند یا از ذریه‌های ما متولد شده باشند که برای ما روشنی چشم باشند پدید آر.

«قُرَّةَ الْعَيْنِ» به معنای وسط چشم کنایه از سرور یا کنایه از آرامش و قرارگرفتن پس از اضطراب است.

﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ و چون هر مرتبه‌ای امام مرتبه‌ی سابق است و هر کسی که عبد رحمان باشد مرتبه‌ی او بعد از مرتبه‌ی تقواست، چه تا با فنای تامّ تقوی تمام و کامل نشود سالک عبد رحمان نمی‌گردد، چنانچه در قول خدای تعالی: «یوم

نحشر المتّقین الی الرّحمن وفداً» آمده است لذا طبق وفق دادن مقامشان استدعا کردند که امام متّقین باشند یا به دلیل تمکین در این مقام یا به سبب بقا و عدم زوال آن (مقام)، پیشوایی پرهیزگاران را خواستار شدند.

در اخبار متعدّد آمده است: آیه در باره‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام یا در باره‌ی ائمّه علیهم السلام است^(۱).

و در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: آنان سؤال و درخواست بزرگی از خدا کردند از خدا خواستند که آنان را برای متّقین امام قرار دهد؛ پس به امام عرض شد چگونه است این مطلب ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ فرمود: اصل آیه که خداوند نازل فرموده چنین است: «و اجعل لنا من المتّقین اماماً» یعنی از متّقین برای ما امامی قرار بده^(۲).

و این معنا از سعه و گستردگی و جوه قرآن به قدر گستردگی مراتب آفرینش است چنانچه در اوّل کتاب این مطلب را گفتیم و اشاره کردیم که مانعی ندارد قرآن بر حسب اختلاف مردم به قرائتهای مختلف نازل شده باشد.

﴿أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ﴾ جزای آنان (بندگان رحمان) غرفه است، یعنی غرفه‌ی بهشتی که وعده داده شده است و

۱. تأویل الایات الظّاهرة ص ۳۸۱

۲. البرهان ج ۳ ص ۱۷۷

یا بنای عالی و بلند یا بهشت برین.

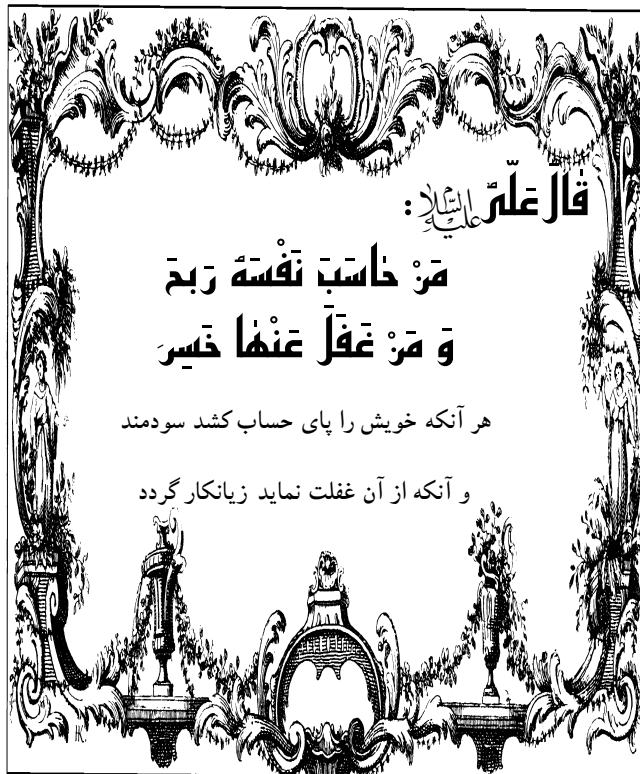
﴿بِمَا صَبَرُوا﴾ و آن بر اثر صبرشان، یا به سبب بلاها و گرفتاریها و طاعتهایی است که بر آنها صبر کردند.
 ﴿وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا﴾ و آنان از مؤمنین امثال خودشان یا از ملائکه یا از جانب خدا تحیت و سلام القا می‌کنند، که البته ذکر لفظ «سلاماً» بعد از «تحیة» از قبیل ذکر خاص بعد از عام است.

﴿خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾ در آن غرفه دایمی و همیشگی هستند، که تمام و کمال نعمت به این است که زایل نشود.

﴿قُلْ﴾ ای محمد ﷺ به کفار بعد از تمام اوصاف بندگان رحمان و جزای آنان جهت ترغیب و تشویق آنان در مثل این اوصاف بگو: ﴿مَا يَعْبُوْا بِكُمْ رَبِّي﴾ چه اعتنایی خدا به شما داشت؛ ﴿لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ﴾ اگر نبود فراخواندن شما خدا را با زبانهای قال و حال زیرا که همه مادام که فطرت را باطل نکنند خدای را فرامی‌خوانند به زبان حال یا قال. یا چه می‌شد به عذاب شما اگر با الله خدایان دیگری را فرا نمی‌خواندید.

یا چه اعتنایی به شما می‌شد اگر خدا شما را به دین فرامی‌خواند، که سنت خدا بر این جاری شده که همه را به دین فراخواند؟ یا به شما چه می‌شد اگر شما را به دین فرا نمی‌خواند؟

یا چه اعتنایی به شما می‌شداگر عبادت شما نسبت به او نبود؟!
فَقَدْ كَذَّبْتُمْ لفظ «فاء» سببیه است، یعنی تکذیب
 کردید رسول یا خدا را **فَسَوْفَ يَكُونُ** پس زود است که
 تکذیب شما **لِزَامًا** گردن شما را بگیرد، یعنی جزای تکذیب
 شما در دنیا برای شما لازم است، چنانچه در بدر، یا در آخرت لازم
 است که عذاب آخرت لازم است و زایل شدنی نیست.



هو

١٢١

(المجلد العاشر)

متن

بيان السعادة في مقامات العبادة

تأليف

عارف شهير

الحاج سلطان محمد الجنازى الملقب بسليطان عليشاه

طاب ثراه

مترجمان

محمد آقا - رضاخاني و حشمت الله رياضي

سورة الحج

مكّية الا آيات، وقيل: مدنيّة غير آياتٍ نزلت في السفر،
وقيل: غير ستّ آياتٍ، وقيل: غير اربع آياتٍ، وورد في فضلها عن
النبيّ ﷺ: انّ من قرأ سورة الحجّ اعطى من الاجر كحجّةٍ حجّها،
وعمره اعتمرها بعدد من حجّ واعتمر فيما مضى وفيما بقى، وعن
ابي عبد الله عليه السلام: من قرأها في كلّ ثلاثة ايام لم يخرج من سنة حتّى
يخرج الى بيت الله الحرام وان مات في سفره دخل الجنّة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ﴾ اي سخط ربكم وعقوبته بترك مخالفة او امره

ونواهيه.

﴿إِنَّ زُلْزَلَةَ السَّاعَةِ﴾ استيناف في مقام التعليل والمراد بالساعة ساعة ظهور

القائم عجل الله فرجه عند الاحتضار بالموت الاختياري.

او الاضطراري وساعة القيامة الصغرى او ساعة القيامة الكبرى وظهور الولاية

الكلية كما اشير الى الكل في الخبر.

﴿شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾ فان حال الاحتضار وزلزته في العالم الصغير امر لا يتحمّله

النفس البشرية والمدارك الحيوانية والمباني الدانية.
لخراب النفوس البشرية والمدارك الحيوانية والمباني الدانية.

﴿يَوْمَ تَرُؤْنَهَا تَذْهَلُ﴾ لغاية الدهشة والوحشة ﴿كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا
أَرْضَعَتْ﴾ مع ان المرضعة تجعل نفسها فداء لرضيعها ﴿وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ
حَمْلَهَا﴾ والمراد بذات الحمل كل ما كان فيه شيء آخر مكموناً لانه يوم تخرج الارض اطفالها
ومكموناتها.

﴿وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَى﴾ زائلي العقول من غاية الحيرة الوحشة ﴿وَمَا
هُم بِسُكَرَى﴾ حتى يكونوا ملتذّين بلذّة السكر وكيفه ﴿وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ
شَدِيدٌ﴾ فلذلك يزول عقولهم لالكيف المسكر.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ﴾ جملة حاليّة او مستأنفة على مجيء الواو
للاستيناف او معطوفة على مقدّر كأنه قال: فمن الناس من يسلم ويخاف ويسلم من هولها؟
و من الناس من لا يسلم ويجادل ﴿فِي اللَّهِ﴾ اى فى ذاته و صفاته واحكامه
ومظاهره و خلفائه، ومنها المجادلة فى احكام العباد و النظر فيها بالرأى والاستحسان من دون
اذن من الله واجازة من خلفائه ﴿بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ .

فان العلم بالله و صفاته و احكامه و خلفائه لا يحصل الا بالشهود و الوجدان و هم
قاصرون فيه او بالتقليد لصاحب الشهود و الوجدان و هم مستنكفون منه.

﴿وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ﴾ عطف فيه معنى التعليل يعنى يجادل بغير علم
لانّه يتبع كل شيطان عاتٍ طاغٍ و باتّباعه لا يحصل له الا الجهل والعتوّ فلا يحصل له علم و

لا تقليد لاهل علم.

﴿ كُتِبَ عَلَيْهِ ﴾ مستأنف او صفة بعد صفة او حال بتقدير قد ﴿ أَنَّهُ وَمَنْ تَوَلَّاهُ فَآنَهُ وَيُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴾ ثم خاطب الزنادقة من منكرى البعث بعد التحذير عن وحشة البعث فقال ﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ ﴾ قدمضى انّ الرّيب هو التزلزل فى الاعتقاد الثّابت والاضطراب فيه وهو مقدّمة الشكّ و كثيراً ما يستعمل فى الشكّ.

﴿ مِّنَ الْبَعْثِ ﴾ اى بعث الاموات واحيائهم فى يوم الحساب فتفكروا فيما سلف عليكم من الاحوال حتّى تعلموا جواز البعث فانكم قد علمتم النشأة الاولى فلولا تذكرون.

﴿ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُّرَابٍ ﴾ يعنى انظروا فى مادّة خلقتكم فانّ جزءها الاعظم كان التراب الذى هو احسن العناصر ثم استكمل ذلك التراب فى مراتب استكمالها وكل استكمال كان موتاً لكم عن صورة بعثاً فى صورة اخرى حتّى بلغتم الى اقصى مراتب الكمال البشرى و موتكم عن البشرى وبعثكم بالملكيّة مثل موتاكم السابقة وبعثاتكم.

﴿ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ﴾ قطعة دم جامدة ثم من مضغة قطعة لحم غير متماسك الاجزاء كاللحم الذى يمضغ، وادخال من على المادّة يدلّ على انّ المادّة ليست هى الانسان ولا جزء منه بل الانسان اسم للفعليّة الاخيرة التى هى الروح وانّ النفس الانسانية جسمانيّة الحدوث كما عليه الفلاسفة لانّها قديمة او خلقت سابقه على الابدان كما عليه جمع من المتكلمين والفقهاء.

و ماورد من خلق الارواح قبل الابدان انما هو بحسب نشأتها المجردة لبحسب

نشأتها المتعلقة وليس التعلق وصفاً عرضياً للنفوس كما قيل بل هو مرتبة من مراتب ذواتها ونشأة من نشآت وجوداتها ﴿مُخَلَّقة﴾ تامّة الخلقه و يدلّ عليه وزن التّخليق الدّال على المبالغة ﴿غَيْرِ مُخَلَّقة﴾ غير تامّة الخلقه، او باقية الى تمام زمان خلقته في الرّحم وهو الزّمان المعهود للجنين في الرّحم وغير باقية بل ساقطة او خارجة سالمة قبل تسعة اشهر.

﴿لِنُبَيِّنَ لَكُمْ﴾ كَيْفِيَّةِ بَعثِكُمْ مِنْ هَذَا الْبَعثِ الْمَشْهُودِ لَكُمْ، وَحَذْفِ الْمَفْعُولِ لِيَذْهَبَ ذَهْنُ السَّامِعِ كُلِّ مَذْهَبٍ مِمَّا كَانَ قَدْ قَالَ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ حِكْمَتَنَا وَقَدْرَتَنَا وَعِلْمَنَا وَرَأْفَتَنَا وَتَوَانِينَا فِي الْأُمُورِ وَأَمَاتَاتِنَا وَأَحْيَاءِ اتِنَا وَبَعثِكُمْ وَنَشْرِكُمْ وَجَزَاءَكُمْ وَحِسَابِكُمْ.

﴿وَنُقَرِّهُ﴾ قَرَأَ بِالرَّفْعِ وَالنَّصْبِ مِنْ بَابِ الْأَفْعَالِ وَمِنَ الثَّلَاثِيَّ الْمَجْرُودِ بِالتَّكَلُّمِ وَالغَيْبَةِ وَليَكُنِ الثَّلَاثِيَّ الْمَجْرُودِ الْمُتَكَلِّمَ مَأْخُوداً مِنْ قَرَرْتَ الْمَاءَ إِذَا صَبَبْتَهُ، وَالْمَرْفُوعَ مِنْهُ مَعْطُوفٌ عَلَى خَلَقْنَا أَوْ حَالٍ بِتَقْدِيرِ مَبْتَدَأُ أَوْ مُسْتَأْنَفٌ وَالْمَنْصُوبُ مَعْطُوفٌ عَلَى نُبَيِّنَ كَأَنَّهُ قَالَ: غَرْضُنَا فِي الثَّلَاثِيَّ وَالتَّدرِيجِ فِي الْخَلْقَةِ بَيَانِ حِكْمَتِنَا وَقَدْرَتِنَا عَلَى الْبَعثِ وَتَقْرِيرِ نَطْفِكُمْ.

﴿فِي الْأَرْحَامِ﴾ مَدَّةٌ لِيَكُونَ دَلِيلًا عَلَى بَقَائِكُمْ فِي الْبَرَازِخِ وَقَبْلِ الْبَعثِ مِثْلَ بَقَائِكُمْ فِي الْأَرْحَامِ ﴿مَا نَشَاءُ﴾ أَي مَدَّةٌ مَشِيَّتِنَا، أَوْ نَقَرَّ الَّذِي نَشَأُ مِنَ النَّطْفِ وَنَزِيلِ مَا نَشَاءُ مِنَ الْأَرْحَامِ.

﴿إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ أَقَلَّةٌ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَأَكْثَرُهُ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ، وَفِي خَبَرٍ إِذَا حَاضَتِ الْمَرْءُ فِي حَمْلِهَا زَادَ أَيَّامَ الْحَمْلِ عَلَى التَّسْعَةِ بِقَدْرِ أَيَّامِ الْحَيْضِ، وَفِي خَبَرٍ آخَرَ: إِذَا جَاءَتْ بِهِ لِأَكْثَرِ مِنْ سِنَةٍ لَمْ تَصَدَّقْ وَلَوْ سَاعَةً وَاحِدَةً، وَعَنِ الْعَامَّةِ أَكْثَرُهُ آخِرَ أَرْبَعِ سِنِينَ.

﴿ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً﴾ حَالٌ عَنِ الْمَفْعُولِ وَأَفْرَادِهِ أَمَّا عَلَى تَقْدِيرِ نَخْرَجُ كُلَّ وَاحِدٍ

منكم او بلحاظ أنّه اسم جنسٍ يطلق على الواحد والاكثر.

او باعتبار أنّه فى الاصل مصدر مطلق على الواحد والكثير ﴿ثُمَّ لَتَبْلُغُوا﴾ عطف على محذوفٍ اى لتبقوا وترضعوا وتمنوا ثم لتبلغوا، او متعلّق بمحذوفٍ اى ثم ننمىكم ونبقىكم لتبلغوا ﴿أَشُدَّكُمْ﴾ كما لكم فى القوّة والعقل، قدمضى انّ الاشدّ هو وقت كمال جميع القوى البدنيّة والنفسانيّة وهو من ثمانى عشرة سنةً او من اوّل البلوغ الى ثلاثين او اربعين وهو مفرد على لفظ الجمع.

او جمع لا واحد له من لفظه، او واحده الشدّة بالكسر كالنعمّة و الانعم، او الشدّة كالكلب والا كلب او الشدّة كالذئب والاذؤب لكنّه لم يسمع هذان ﴿وَمِنْكُمْ مَّنْ يَتَوَقَّى﴾ جملة حالية او عطف باعتبار المعنى كأنّه تعالى قال: منكم من يقرّ بمادّته فى الارحام ومنكم من يسقط، ومنكم من يتوقّى قبل البلوغ او حين البلوغ.

﴿وَمِنْكُمْ مَّنْ يَرُدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمْرِ﴾ اى ارذل اوقات العمر وهو وقت الخرافة وعدم التّفنن بدقائق المقصود والمصنوع وهو يختلف بالنسبة الى الاشخاص فربّ معمرٍ لا يصير خرفاً فى المائة او اكثر، وربّ رجل يصير خرفاً فى الخمس والسبعين ولذلك اختلف الاخبار فى بيان وقت ارذل العمر.

﴿لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْۢ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا﴾ اللام للغاية لانّ عدم العلم بعد العلم من الغايات العرضيّة لانه علة غائيّة لانّ العلة الغائيّة للابقاء هى الاستكمال بالعلم والعمل، لازوال العلم بعد الاستكمال به.

او هو علة غائيّة بمعنى انّ العلوم الدنيويّة والادراكات البشريّة الحاصلة بالمدارك

الدنيوية من الموديات فى الآخرة ويبقى الله بعض عباده لان يضعف مداركه الدنيوية ويزول عنها مدرقاتها ليكون على راحة منها فى الآخرة ولذلك كان خير ابن آدم فى ان يبقى بعد البلوغ الى الشيخوخة كما فى الخبر لان بقاء الادراكات الدنيوية مود لصاحبها فى الآخرة، ونعم ما قيل:

سينهى خود را برو صد چاك كن

دل از اين آلودگيها پاك كن

﴿وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً﴾ خالية عن الثبات والجملة خطاب لغير معين وعطف على الجزاء، او على الشرط والجزاء، كأنه خاطبهم جميعاً فى مقام الاستدلال على جواز البعث فقال: وترون الارض هامة (الآية).

او الخطاب لمحمد ﷺ وعطف باعتبار المعنى وتعريض بالمنكرين للبعث كأنه قال:

ترى النطفة وتقليباتها واماداتها واحياءاتها فكيف تنكر البعث وترى الارض هامة؟!

﴿فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ﴾ تحركت ونشطت، شبه الارض فى

استسقاء الماء وتحريك الحبوب والعروق للثبات والنمو بمن شرب ونشط وتحرك نشاطاً ﴿وَرَبَتْ﴾ انتفخت وارتفعت بالثبات.

﴿وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ﴾ اى صنف ﴿بِهَيْجٍ﴾ حسن رائق ﴿ذَلِكَ﴾

المذكور من تقليبات النطفة وطرو حالاتها واماداتها واحياءاتها وحيوة الارض بعد موتها بانزال الماء عليها.

﴿بَانَ اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ﴾ يعنى بان للعالم مبدئ قادراً عليمًا حكيمًا ذا عناية ورأفة

بخلقه ولولا ذلك المبدء لما وقع هذه التقلّيات التي يعجز عن ادراك دقائقها وادراك نضد اسبابها الحكماء العقلاء.

﴿وَأَنَّهُ يُخَيِّمُ الْمَوْتَى﴾ يعني بسبب انّ عاداته تعالى احياء الموتى اى ميّت كان فاذا لم يدع الارض ولا النطفة الميتة ويحييهما فكيف يدع الانسان الذي هو اشرف الكل ولا يحييه بعد موته.

﴿وَأَنَّهُ وَعَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ يعني ذلك بسبب انّ شيمته احياء الموتى مع انه قادر على ذلك فلا يدع البتة الانسان ميّتا ﴿وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ﴾ يعني ذلك بسبب انّ عالم المادّة برمتها متجدّدة ذاتاً وصفة من النقص الى الكمال وهذا معنى كون الكون فى الترقّى والمتجدّد من النقص الى الكمال يخرج لامحالة من حجبته التي هى الحدود المانعة من الحضور عند ربّه والخارج من الحدود يقوم عند الرّبّ وليست الساعة الاّ القيام عند الرّبّ المضاف الذي هو قائم آل محمّد ﷺ.

﴿لَا رَيْبَ فِيهَا﴾ لا ينبغي الرّيب فيها او لا يبقى الرّيب فيها بعد ملاحظة ترقّيات النّطف والحبوب والعروق او جنس الرّيب منقّى عنها بمعنى انّ من تصوّر الساعة لا يرتاب فيها، ومن ارتاب فيها لم يتصوّر الساعة فالساعة غير مرتاب فيها، والمرتاب فيها غير الساعة. ﴿وَأَنَّ اللَّهَ﴾ شميته انه ﴿يَبْعَثُ﴾ لامحالة ﴿مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾ كما ترى من بعثه جميع القوى المكمونة فى النّطف والاراضى فكيف يدع الانسان الذي هو اشرف الموجودات ولا يبعث الارواح والقوى المكمونة فى بدنه.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ﴾ جملة حاليّة او مستأنفة او معطوفة

على مقدّرٍ مثل سابقتها، وتكريرها للاستغراق بكلّ منهما من جهة غير جهة الاخرى فتكون كلّ
لافادة معنى غير مفاد الاخرى ﴿بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾.

اعلم، انّ الانسان ذو مراتب وادراكه في كلّ مرتبة غير الادراك الذي في المرتبة
الاخرى فانه في مقام نفسه المحتجبة عن المعاني الغيبية لا يكون ادراكه الا بصور المعلومات
المغايرة للمعلومات المحتملة للمطابقة لها ولعدم المطابقة وفي هذه المرتبة تسمى ادراكاته
بالتصوّر والاهام والشكوك والظنون والعلوم العادية والتقليدية واليقينية ولكن في عرف
الشرع تسمى جملة تصديقاته الظنية واليقينية بالظنون لما تكرر سابقاً ان العلوم في تلك
المرتبة لما كانت مغايرة للمعلومات ومنفكة عنها وجائزاً زوالها كالظنون تسمى ظنوناً.

فان كان ادراكه بجولان نفسه وترتيب مقدمات وفكر ونظر من نفسه يسمى علماً
برهائياً، وان كان بالتسليم والاخذ من الغير يسمى تقليدياً، والتقليد اما يكون بالاستماع من
المقلد او بمشاهدة كتاب منه.

والى الثلاثة اشار بقوله:

بغير علم ولا هدى ولا كتاب منيرٍ وقدّم العلم لانه اشرف من التقليد من
حيث نفسه وان كان التقليد من حيث الخروج عن الانانية والتسليم اشرف منه.
فان العلم الحصولي لا يخلو من شوب الانانية التي هي نحو من التفرعن وادعاء
الآلهة.

واذى العبارة بالهدى والكتاب المنير للاشعار بان التقليد ان كان ممن يصحّ تقليده
بان يكون مجازاً من الله ومعلوماً صدقه يصحّ التوسّل به والاعتماد عليه في التكلم والجدال.

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مَمَّنْ لَا يَصِحُّ تَقْلِيدُهُ مِنْ أَمْثَالِهِ وَاقْرَانِهِ وَمَنْ آبَائِهِ وَمُعَلِّمِيهِ فَلَا يَجُوزُ
الاعتماد عليه، ويجوز أن يراد بالكتاب المنير العلم الشهوديّ الحضوريّ الذي يكون في مرتبة
القلب والروح لصاحب الشهود والعيان فإنّ المشهود في تلك المرتبة كالمكتوب الحاضر في
صفحة عند النفس في الاعيان و على هذا يكون الاقسام الثلاثة بترتيب الاشرف فالاشرف.

﴿ثَانِي عَظِيمِي﴾ كناية عن الاعراض والاستكبار ﴿لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ
اللَّهِ﴾ قرئ يضلّ من باب الافعال، ومن الثلاثيّ المجرد، وسبيل الله هو الولاية، والنبوة ايضاً
سبيل الله لانها سبيل الولاية ﴿لَهُ وَفِي الدُّنْيَا خِزْيٌ﴾ بليّة فضيحة لان حال الجدل واردة
الغلبة على عباد الله والاستكبار عن العباد بلاء عظيم ولظى من جحيم وهو لانهما كه في غيّه
لا يستشعر بألمه.

﴿وَنُذِيقُهُ وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ واختلاف المتعاطفتين
بالاسميّة الفعلية للاشعار بانّ الخزي لازم جداله غير محتاج الى جعل جاعلٍ وانه ثابت له في
الدنيا من دون اعتبار تجددٍ بخلاف عذاب الآخرة فانه محتاج الى الجعل ومتجدد كلما نضجت
جلودهم بدلناهم جلوداً غيرها قائلين له.

﴿ذَلِكَ﴾ الخزي والعذاب ﴿بِمَا قَدَّمْتُمْ يَدَاكَ﴾ بسبب الذي قدّمته يدك، او
بتقديم يديك شنائع الاعمال وليس بدون استحقاقٍ واستعدادٍ منك فيكون ظلماً.

ولما كان اكثر الاعمال جارية على اليدين نسب جميع الشنائع من الافعال والاقوال
والاحوال الاخلاق الى اليدين ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ عطف على
ماقدّمته يدك، ونفي الظلم كناية عن العدل يعني ذلك بسبب انه عادل والعدل يقتضى
اعطاء كلّ مستحقّ حقه وانك استحققت الخزي والعذاب، والظلام للنسبة كالتّمار لاللمبالغة.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ﴾ الحرف الطَّرْفُ والجانب، شبه العابد الشَّاكَّ في امره المتزلزل في عبادته بالغازي الغير العازم على القتال الشَّاكَّ المتزلزل من امر الغلبة الذي يكون دائماً على طرف من الجنود فان كان فتح وغلبة يوافق الجند والآيقرِّ وصحَّ تفسيره بالشَّاكَّ في الله وبمن اقرَّ بالله وشك في محمَّد ﷺ، وبمن تززل في امره وترقَّب الخير والشرِّ بحسب دنياه.

كما قال: ﴿فَإِنْ أَصَابَهُ وَخَيْرٌ أَطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ أُنْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ﴾ والمراد بالخير الخيرات البدنيَّة وبالفتنة الشرور البدنيَّة، ويجوز ان يراد بالحرف الكسب يعنى من النَّاس من يعبد الله مشتتلاً على كسب منه للدنيا والخيرات البدنيَّة في عبادته يعنى يجعل عبادته وسيلةً لدنياه فان اصابها اطمأنَّ والآنقلب مكباً على وجهه.

﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾ خسر بمعنى ضلَّ وصار مغبوناً وباع بنقصان رأس المال ونقص المال مثل اخسر في الاخير، ونصب الدنيا والآخرة على الظرفيَّة في الجميع، او على الظرفيَّة في غير الاخير و على كونه مفعولاً به في الاخير، او على التشبيه بالمفعول به في الجميع، او في غير الاخير مثل حسن الوجه بنصب الوجه.

و خسارته في دنياه بانفاد عمره الذي هو بضاعته الثمينه بلاعوضٍ فانَّ العوض في الدنيا هو التلذذ بمناجاة الله وفراغ القلب عمّا يشوشه وطهارته عن الحقد والحسد والبخل وسائر الرذائل.

و في الآخرة نعيمها وجناتها ورضوان من الله وهو اكبر، وهذا العابد محروم من الكل، على انه لا يستلذد بمستلذاته الحيوانيَّة ايضاً في الدنيا لعدم اطمينانه واضطرابه في كلِّ حال.

﴿ذَلِكَ﴾ الخسران الذى هو الحرمان عن مستلذات الانسان فى الدنيا والآخرة، وعن مستلذات الحيوان ﴿هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ اى من دون اذن الله او من للتبعض والظرف مستقرّ حال من قوله ﴿مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ﴾ لانّ مدعوّه ومعبوده فى الحقيقة هو نفسه وهو يزعم أنّه يعبد الله فى طرف من الدّين وهو نفسه لا يقدر على ضرّه ولا على نفعه والآية تعريض بمن اقرّ بمحمّد ﷺ ورسالته ولم يقترّ بقوله فى علىٰ ﷻ ولا بعلىٰ.

﴿ذَلِكَ هُوَ الضَّلَلُ الْبَعِيدُ﴾ نسبة البعد الى الضلال مجاز عقليّ والحصر ههنا وفى قوله ذلك هو الخسران المبين حقيقىّ او ادعائىّ ﴿يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ وَأَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ﴾ يدعو بتضمين يقول، ولمن ضرّه مبتدء واللام موطئة للقسم .

وقوله ﴿لِبَسِّ الْمَوْلَى﴾ خبره ولامه لام جواب القسم اخّرت الى الخبر كراهة الجمع بين اللامين كما قيل، او خبر الموصّل محذوف اى يقول من ضرّه اقرب من نفعه مولاي ولبس المولى ابتداء كلام، او بتضمين يزعم او يعلم ويكون الجملة بجزئيتها مفعولين له يعنى بعد ما يظهر له فى الآخرة امر مدعوّه يقول او يعلم من ضرّه اقرب من نفعه بسّ المولى .

و يكون الفعل اذا كان بمعنى يزعم او يعلم ويكون الجملة بجزئيتها مفعولين له يعنى بعد ما يظهر له فى الآخرة امر مدعوّة يقول او يعلم من ضرّه اقرب من نفعه بسّ المولى ويكون الفعل اذا كان بمعنى يزعم او يعلم معلقاً عن مفعوليه بواسطة اللام.

او يدعو تأكيداً ليدعوا السابق واللام موطئة مثل السابق الاّ أنّه لا تعلق حينئذٍ للجملة بیدعو ﴿وَلِبَسِّ الْعَشِيرِ﴾ المعاصر المصاحب.

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ كان الاوفق

بالمقابلة ان يقول: ومن النَّاسِ من يؤمن بالله ويعمل الصَّالِحَاتِ لكنَّه عدل لى هذه العبارة لافادة هذا المعنى وجزائهم بعبارة واحدةٍ ولتشریفهم بالابتداء بجزائهم وبعدهم جعلهم قريباً ومقابلاً لغيرهم من الاصناف الماضية كأنهم اشرف من ان يذكروا مقابلين لهم.

و المراد بالايمان الايمان العام الذى هو بمعنى الاسلام الذى لا يحصل الا بالبيعة العامة النبوية وقبول الدعوة الظاهرة فيكون العمل الصالح اشارة الى البيعة الخاصة الولوية وقبول الدعوة الباطنة والايمان الخاص الذى لا يحصل الا بالبيعة الخاصة.

او المراد به الايمان الخاص فيكون العمل الصالح اشارة الى العمل بما اخذ عليه فى بيعته فان الله يدخل الذين آمنوا بالبيعة على يد على عليه السلام ودخول الايمان فى قلبه وامتيازه عن غيره بحصول فعلية الولاية فى وجوده.

﴿جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ قدم مراراً بيان كيفية جريان الانهار من تحت الجنات ﴿إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ لامانع له من مراده وقدم هذه الآية مع تفصيل تام فى بيانها عند قوله تعالى: ولكن الله يفعل ما يريد من سورة البقرة.

﴿مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ اى من كان من النَّاسِ يظن ان لن ينصره الله فيغيظه ذلك او من يطرؤ عليه ما يغيظه فيظن ان لن ينصره الله ﴿فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ﴾ اى بحبل ﴿إِلَى السَّمَاءِ﴾ سماء بيته ليخنق نفسه ﴿ثُمَّ لِيَقْطَعْ﴾ نفسه بالاختناق.

﴿فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ﴾ فى اختناق نفسه ﴿مَا يَغِيظُ﴾ اى ما يغيظه او

فليمدد بسبب اى حبلٍ الى السماء الدنيا فليجتهد فى الوصول الى السماء ثم ليقطع اى
ليستعمل تميزه فلينظر هل يذهبن كيده وحيلته ما يعيظ.

او من كان من المؤمنين يظن ان لن ينصره الله محمداً ﷺ فيغيظ لذلك فليمدد بسبب
الى سماء بيته لاختناق نفسه او السماء الدنيا لحيلة نصر محمداً ﷺ ثم ليقطع نفسه او ليميز
فلينظر، او من كان من الكافرين او المنافقين يظن ان لن ينصره الله محمداً ﷺ وكان يغيظ لظن
نصره فليمدد بسبب الى سماء بيته لاختناق نفسه، او الى السماء الدنيا لدفع نصره فلينظر (الى
آخر الآية).

﴿وَكَذَلِكَ﴾ الانزال فى بيان البعث مع البرهان الواضح على بيانه وفى بيان حال
المجادل فى الله بغير دليل والعاقد على حرفٍ من الدين والمؤمن الثابت على الدين
﴿أَنْزَلْنَاهُ﴾ اى القرآن ﴿ءَايَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾ واضحات او موضحات لحال الناس وصفات
الله وخلفائه.

﴿وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يُرِيدُ﴾ عطف على كذلك بتقدير اللام او عطف على
الضمير المفعول اى انزلنا اليك ان الله يهدى من يريد، وفاعل يريد ضمير للموصول او لله.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ اى اسلموا بالبيعة على يد محمداً ﷺ فان الايمان صار
اسماً للاسلام فى بدو الاسلام لكون المسلم مشرفاً على الايمان.

﴿وَالَّذِينَ هَادُوا﴾ كانوا على اليهودية ﴿وَالصَّابِغِينَ﴾ الخارجين عن
الدين وهم الذين عبدوا الكواكب، وقيل: انهم يزعمون على دين نوح عليه السلام ﴿وَالنَّصْرَىٰ
وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾ الاصنام او غيرها بالله.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ﴾ اى يميز ﴿بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ وان كانوا فى الدنيا متشابهين غير ممتازين وان الثانية مع مدخولها خبر لان الاولى ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ استيناف فى مقام التعليل.

﴿أَلَمْ تَرَ﴾ منقطع عن سابقه لفظاً ومعنى او مرتبط بسابقه جواب لسؤال مقدر فى مقام التعليل للتمييز بين الفرق المختلفة ولقدرته على كل شيء كأنه قيل: هل يقدر على التمييز بين النفوس الكثيرة المتشابهة مع كثرتها وشدة تشابهها؟

فقال: يقدر على ذلك لانه ترى كل النفوس البشرية بل كل الموجودات العلوية والسفلية مع كثرتها وتشابهها مسخرة له ساجدة له والخطاب لمحمد ﷺ وحينئذ يكون الرؤية على معناها والاستفهام للانكار والتقرير على المنفى.

او الخطاب لغير معين ويكون الاستفهام للتوبيخ يعنى لا ينبغي لك ان لاترى ﴿أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ﴾ اى يخضع غاية الخضوع، والخضوع فى كل بحسبه، وغاية الخضوع للمختارين ان يخرجوا من اراداتهم واختياراتهم وانانيتهم، ويدخلوا تحت اختيار المسجود له وانانيته، ولما كان السقوط على التراب ظهور ذلك الخروج سمي سجدة الصلوة سجوداً، ولما كان كل الموجودات بقطرة وجودها مسخرة تحت امر الحق تعالى كان الكل ساجدة له بقطرة وجودها فيسجد له.

﴿مَنْ فِي السَّمَوَاتِ﴾ جملة تكويناً واختياراً ﴿وَمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ تماماً تكويناً وبعضهم اختياراً ايضاً ﴿وَالشَّمْسُ﴾ بجريها ﴿وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ﴾ مطلق ما ينبت من الارض او خصوص ماله ساق كما هو معناه اللغوي ﴿وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ﴾ عطف على من فى السموات فيكون

المعنى وكثير من الناس اختياراً.

او مبتدأ خبره مابعدہ والجملة معطوف على جملة الم تر ﴿وَكَثِيرٌ﴾ ابتداءً كلامٍ على ان يكون كثر من الناس من عطف المفرد، او تكرير وتأکید للاوّل.

﴿حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ﴾ خبر للاوّل او الثّانى ﴿وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ﴾ جملة معطوفة او حالية.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾ فى مقام التّعليل قدمضى فى سورة البقرة عند قوله تعالى ولكن الله يفعل ما يريد بيان تام لهذه الآية ﴿هَذَا خِصْمَانِ﴾ مستأنف جواب لسؤالٍ مقدّر كأنه قيل: ما حال من يجادل الله والمؤمنين الذين يجادلون الكفار معهم فى الله؟

فقال: هذان خصمان والخصم فى الاصل مصدر يطلق على المؤنث والمذكر والمثنى والمجموع، او هو وصف كذلك وقديثنى و يجمع كما هنا.

﴿أَخْتَصِمُوا﴾ اى تجادلوا ﴿فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا﴾ يعنى الذين يجادلون فى الله بغير علمٍ ﴿قُطِعَتْ﴾ كناية عن الخياطة واستعمله ههنا تهكماً و استهزاءً ﴿لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ﴾ واتى بالماضى لاشعار، بتحقيق وقوعه ﴿يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ﴾ الحميم الماء الحارّ والماء البارد ضدّ.

﴿يُصْهَرُ بِهِ﴾ اى يشوى او يذاب به ﴿مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ﴾ يعنى يصل اثره من ظاهرهم الى باطنهم فيشوى باطنهم وظاهرهم، وتقديم الباطن للاهتمام به فى مقام التّهديد.

﴿وَلَهُمْ﴾ اى خاصّةً بهم ﴿مَقَمِعٌ﴾ جمع المقمعة كالمكنسة العمود من الحديد وجمع المقمع كالمكحل الخشبة التى يضرب بها رأس الفيل ﴿مِنْ حَدِيدٍ﴾ التثقيب به للتصريح بأنه جمع المقمعة لا المقمع ﴿كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا﴾ اى من النار او من المقامع بمعنى الخروج من عذابها ﴿مِنْ غَمٍّ﴾ لا من شوقٍ فانّهم ان اشتاقوا و ارادوا الخروج من شوقٍ الى المراتب العالية خرجوا لامحالة فانّ قائد الشوق يقودهم ولا يدعهم فى الجحيم ﴿أُعِيدُوا فِيهَا﴾ بتلك المقامع.

﴿وَلَهُمْ﴾ يقال لهم ﴿ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ اى النار الحريق المحرقة على ان يكون الحريق اسماً للمصدر او وصفاً يستوى فيه المذكّر والمؤنث، او عذاب الماء الحميم الحريق.

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ كان حقّ العبارة ان يقول والذين آمنوا وعملوا الصّالحات قطعت لهم ثياب من النّعيم او لهم جنّات (الى آخرها) لكنّه عدل الى هذه العبارة تشريفاً للمؤمنين بجعلهم ارفع شأناً من ان يجعلوا قريناً للكافرين، وافادةً لهذا المعنى مع تشريفهم بنسبة معاشرة الجزاء الى الله، واشعاراً بانّ جزاء الكافرين من لوازم اعمالهم وجزاء المؤمنين بمحض التّفَضُّل من الله، و لم يقتصر على الايمان كما اقتصر فى جانب الكفّار على الكفر.

لانّ الكفر كان فى العقوبة بخلاف الاسلام فانه ان لم يقتصر بالعمل الصّالح الذى هو الولاية او من جملته الولاية لم يكف فى الجزاء بل كان صاحبه مثل المرجين لامر الله غير محكوم عليه بشيء الى وقت الموت بخلاف من تولّى عليّاً فانّهم محكوم عليهم بأنّهم يدخلهم الله.

﴿جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ قدمضى مكرراً انّ المراد من تحت عماراتها او اشجارها او قطعها او المراد بالانهار الانهار المعنويّة تجرى من كلّ مرتبة على مادونها من مراتب الجنان الى عالم الطّبع.

﴿يُحَلِّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا﴾ قرئ بالنّصب وبالجرّ. ولباسهم فيها حريرو وهدوا الى الطّيب من القول يعنى ارشدهم الله الى الاقوال الّتى يطيب بها نفوسهم من الاذكار والتّحيّات والافكار والتّخيّلات وهو مثل جملة لباسهم فيها حريرو عطف على تجرى، او يحلّون ان لم يكن جملة يحلّون صفة بعد صفة، او هما مع جملة يحلّون احوال مترادفة او متداخلة، واذ كان معناه يهدون فيها الى الطّيب من القول فالالتيان بالماضى لتحقق وقوعه، وان كان معناه هدوا فى الدّنيا فهو على معناه.

﴿وَهُدُوا إِلَى صِرَاطٍ﴾ الله ﴿الْحَمِيدِ﴾ اتى بعنوان الحميد للاشارة الى انّ المؤمن العامل بالصّالحات لاستكمالها فى او صافه الحميدة وجنوده الكثيرة يهدى الى الله من حيث محموديته بخلاف المجذوب الغير العامل فانه يهدى اليه من حيث سيّوحيته وقدوسيته . و لذلك قال تعالى خطاباً لنبىّه ﷺ قل ان كنتم تحبّون الله فاتبعونى يعنى فاستنوا بسنتى واعملوا بعملى تصبروا مثل الله متّصّفين بالصفّات الحميدة و يحببكم الله حينئذٍ لا تصافكم بصفاته وكان المشايخ الحقّة من السّلف والخلف يأمرّون السّلاّك بحفظ النّواميس الشّرعية والعمل بجميع الفرائض والسّنن الواردة فى الشّريعة فلا يصغى الى ماقالته المتصوّفة من القلندرية الا باحيّة انّ الشّريعة حجاب، وانّ العارف لاحاجة له الى العمل، وانّ

الواصل اذا عمل كان العمل منه قبيحاً.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ منقطع لفظاً ومعنى عن سابقه، او جواب لسؤالٍ مقدرٍ كأنه

قيل: قد عرفنا حال الكافر المطلق والمؤمن فما حال الكافر الصادق عن سبيل الله؟

فقال: ان الذين كفروا ﴿وَيَصُدُّونَ﴾ اتى بالمضارع اشعاراً بان الكفر امر وحداني

ثابت بخلاف الصدق فانه امر متجدد الحصول، وللاشارة الى ان الكافر يصير شيمته الصدق على

سبيل الاستمرار التجديدي.

﴿عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ هو سبيل القلب الذي تكوينيته ولاية تكوينيته و

تكليفيه ولاية تكليفية ولا سبيل لله سواه، وكلما عد سبيل الله او فسّر سبيل الله به

فهو سبيل الله لكونه سبيلاً الى سبيل القلب.

﴿وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ الصوري او المعنوي وهو القلب ﴿الَّذِي جَعَلْنَاهُ

لِلنَّاسِ سَوَاءً﴾ مفعول ثان لجعلنا او حال وقوله ﴿الْعَاكِفُ فِيهِ﴾ مرفوعه سواء جعل

سواء وصفاً او مصدرراً في معنى الوصف وقدمضى وجه كون الكعبة موضوعاً لانتفاع الناس في

آل عمران.

وقرى سواء بالرفع فيكون خيراً مقدماً او مبتدئاً مكتفياً بمرفوعه عن الخبر

﴿وَالْبَادِ﴾ باسقاط الياء في الوقف واجرائه حال الوصل على الوقف والمراد بالبادى مطلق

المسافر يعنى الخارج الى البادية سواء سكن البادية ام لا؟

والمراد بالمسجد الحرام الحرم وماحواه او مكة او المسجد نفسه وفي اخبارنا

تصريحات بان المراد مكة ودورها لا يجوز اخذ الاجر عليها ولا يجوز ان يجعل عليها ابواب

وانّ أوّل من جعل على داره مصراعين معاوية و أنّه صاحب السلسلة التي قال الله تعالى: في سلسلة ذرعتها سبعون ذرعاً، وكان الطّارين اذا قدموا نزلوا على الحاضرين في دورهم، وقرئ العاكف بالجرّ بدلاً من النّاس وحذف خبر انّ اتكلاً على جزاء ما يأتي من قوله.

﴿وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ﴾ اي من يرد في المسجد او في سبيل الله شيئاً حذف المفعول لارادة التّعميم ﴿بِالْحَادِ بِظُلْمٍ﴾ بدل من قوله بالحاد او صلة للاحاد او هما حالان متداخلان او مترادفان، او بالحاد صلة يرد وبظلم حال، وقرئ يرد بفتح الياء من ورد.

﴿نُذِقَهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ وَإِذْ بَوَّأْنَا﴾ واذكر او ذكّر قومك اذبوأنا ﴿لِإِبْرَاهِيمَ﴾ اي عيتنا على ماورد انّ الله أرسل ريحاً فكنس مكان البيت فظهر اسّ البيت الذي نزل لآدم عليه السلام من الجنّة فبنى ابراهيم عليه السلام البيت على ذلك اولام لابراهيم زائدة.

﴿مَكَانَ الْبَيْتِ﴾ اي بيت الكعبة ولما كان الظاهر عنوان الباطن فايواء ابراهيم عليه السلام مكان البيت او تعيينه له كان عنواناً لا يوائه الى القلب و تعيين محلّ القلب له لينجذب اليه ويخلص التّوحيد له ولذلك قال تعالى.

﴿أَنْ لَا تُشْرِكُ﴾ ان تفسيريّة لكون بؤأنا في معنى القول و مصدرية بتقدير اللّام ﴿بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِي﴾ الظاهر والباطن من الاصنام الظّاهرة والباطنة ومن النّجاسات الظّاهرة ولوث الرذائل الباطنة.

﴿لِلطّٰٓئِفِينَ وَالْقٰٓئِمِينَ﴾ الدّاعين لله في القيام وبالقيام عنده او القائمين بامور العباد الكافين لهم ﴿وَالرُّكَّعِ﴾ الحاضعين لله او المنحنيين لمرمة معاشهم والمكيبين على وجوههم غير مرتفعين رؤسهم، او المفتقرين المحتاجين بحسب الدّنيا او الآخرة

﴿السُّجُودِ﴾ المتواضعين غاية التواضع او المبتلين بمرمّة معاشهم بحيث لا يمكنهم
الخلاص منها في الكبير او الصغير.

﴿وَأَذِّنْ﴾ بالغ في الاعلام ﴿فِي النَّاسِ﴾ لم يقل اذّن الناس للاشعار بان اعلامه
لم يكن للجميع بل لمن شاء الله ان يسمعه نداء ابراهيم .

فانه روى ان ابراهيم عليه السلام صعد اباقيس: يا ايها الناس حجوا بيت ربكم فاسمعه الله
من في اصلاب الرجال وارجام النساء فيما بين المشرق والمغرب ممن سبق في علمه ان يحج
وليس المراد من كان في زمانه في اصلاب الرجال وارجام النساء بل من كان يقع في اصلاب
الرجال وارجام النساء الى يوم القيامة.

و ذلك ان ابراهيم عليه السلام نادى بلسانه الملكوتى وندائه الملكوتى وسمع من سمع باذنه
الملكوتى وكل الناس كانوا قبل هذا العالم في العوالم العالية من العوالم الملكوتية والجبروتية
من النفوس العقول، فمن سمع في تلك العوالم بتلك الأذان اجاب، ومن لم يسمع وكان اصم من
ذلك النداء في تلك العوالم لم يجب ولم يحج في هذا العالم.

و على هذا جاز تفسير اصلاب الرجال وأرجام النساء بالعوالم العالية من العقول
والنفوس وان يكون وجودهم في الاصلاب والارجام كناية عن وجودهم الاجمالي في العقول
والنفوس من دون تفصيل وتمييز.

و روى انه لما امر ابراهيم واسماعيل ببناء البيت وتم بناؤه
قعد ابراهيم عليه السلام على ركن ثم نادى: هلمّ الحجّ فلو نادى هلمّوا الى
الحجّ لم يحجّ الا من كان يومئذ انسياً مخلوقاً ولكن نادى هلمّ هلمّ

الحجّ الحجّ فلبىّ النَّاسِ فى اصلاب الرّجال لبىّك داعى الله لبىّك
داعى الله.

فمن لبيّ عشرًا حجّ عشرًا، ومن لبيّ خمسًا حجّ خمسًا، ومن
لبيّ اكثر فبعده ذلك، ومن لبيّ واحدة حجّ واحدة، ومن لم يلبّ
لم يحجّ.

وفى خبرٍ فأسمع من فى اصلاب الرّجال وارحام النّساء الى
ان تقوم السّاعة.

و ورد فى الخبر انّ الخطاب فى قوله تعالى: اذنّ فى النَّاسِ

لمحمّد ﷺ .

فعن الصّادق عليه السلام انّ رسول الله اقام بالمدينة عشر سنين
لم يحجّ ثمّ انزل الله تعالى واذنّ فى النَّاسِ بالحجّ (الآية) فأمر
المؤذنين ان يؤذّنوا بأعلى اصواتهم بانّ رسول الله ﷺ يحجّ فى عامه
هذا، فعلم به من حضر بالمدينة واهل العوالى والاعراب واجتمعوا
لحجّ رسول الله وانما كانوا تابعين ينظرون ما يؤمرون به فيتبعونه او
يصنع شيئاً فيصنعونه.

﴿ بِالْحَجِّ ﴾ اى بقصد البيت للمناسك المخصوصة ﴿ يَا تُوك ﴾ لم يقل يأتوا البيت

للاشارة الى انّ المقصود من تشريع الحجّ زيارة القلب وصاحبه لازيارة البيت واحجاره كما انّ
فى قوله واجعل افئدة من النَّاسِ تهوى اليهم اشارة الى ذلك.

والى هذا اشار الباقر عليه السلام حين رأى الناس يطوفون حول الكعبة بقوله: هكذا كانوا يطوفون فى الجاهلية انما امر وان يطوفوا ثم ينفروا الينا فيعلمونا ولا يتناو وودّتهم ويعرضوا علينا نصرتهم.

﴿رَجَالًا﴾ اى مشاة قرئ بكسر الراء وتخفيف الجيم وضمها وتخفيف الجيم وتشديده وكسكارى.

﴿وَمَحْمُولِينَ﴾ محمولين بانفسهم او احمالهم ﴿وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ﴾ لَمَّا كَانَ مَاحَوْلَ مَكَّةَ برار بعيدة خالية من الماء والعشب وكان كل فرس او جمل او استر او حمار يأتى الى مكة يضم ويصق بطنه بظهره اذاه بلفظ الضامر، ولَمَّا لم يكن الآتون يستوعبون بافرادهم جميع الضامرات التى فى العالم وصفه بقوله ﴿يَأْتِينَ﴾ يعنى يأتين لقصد صاحبيهن مكة ﴿مِنْ كُلِّ فَجٍّ﴾ اى طريق وسع وهو فى الاصل الطريق الواسع بين الجبلين لكن اتسع واستعمل فى مطلق الطريق.

﴿عَمِيقٍ﴾ اى بعيد يعنى من كل فج فى اطراف مكة لا فى العالم، وهذه التقييدات خلاف ظاهر الآية ولا بد منها لتصحيح تنزيلها، فان ظاهر الآية هكذا اذن فى الناس جميعاً فان اللام فى مثله ليس الا للاستغراق يأتوك باجمعهم رجالاً وركباناً على كل ضامر فى العالم يأتين من كل فج عميق فى العالم.

و الحال انه ماتوا او لا يأتى جميع الناس ولا كل الضامرات يأتين ولا كل الضامرات الآتيات يأتين الى مكة ولا كل الآتيات الى مكة مركوباتٍ للحاجين ولا كل المركوبات للحاجين يأتين من كل فج عميق فى العالم.

لكنّه لما اراد التّنبيه على التّأويل اذى الآيه بهذه العبارة فإنّها باطلاقها وعمومها فى جمع الفاظها صحيحة بحسب التّأويل؛ لانه اذا اذن ابراهيم عليه السلام الذى فى العالم الصّغير او محمّد صلى الله عليه وآله فيه بلسان الرّسالة او الولاية فى النّاس فى العالم الصّغير بحجّ بيت الله الحرام الذى هو القلب اسمع الله تعالى نداءه لجميع القوى الانسانيّة الموجودة والمكمونة المجرّدة عن الاختلاط بالقوى الحيوانيّة والمختلطة بها البعيدة من حرم الصّدر المنشرح بالاسلام المحتاجة فى سيرها الى مكّة القلب الى ركوب القوى الحيوانيّة.

وهيّج الله بعد الاسماع جميع القوى الانسانيّة الّتى هى افراد الانسان فى العالم الصّغير واتوا الى القلب وصاحبه وكان الحاضرون حول حرم الصّدر وبيت القلب مشاة فى مجيئهم لعدم اختلاطهم بالقوى الحيوانيّة وعدم احتياجهم الى ركوبها، وكان المتباعدون عن الحرم والبيت راكبين ومختلطين بالقوى الحيوانيّة و لذلك كان الحجّ ماشياً لاهل الحرم افضل ويتدرّج الى الفعلية القوى المكمونة الغير الخارجة من القوّة الى الفعل.

وبعد الخروج من القوّة الى الفعلية تاتى الى بيت الله وتطوف حول القلب مشاةً وركباناً **لِيَشْهَدُوا** اى ليحضروا **﴿مَنْفَعٌ لَهُمْ﴾** دينيّة و دنيوية فانّ الاتى الى مكّة يعمّه الرّحمة الالهية الّتى تنزل من الحقّ على الحاجّين والمغفرة والبركات النّازلة ايام الحجّ وبواسطتها يحصل له البركات الدنيويّة وينتفع بلحوم الاضاحى، وتنكسر المنافع للشعار بانّ المراد المنافع الحاصلة فى ايام الحجّ.

﴿وَيَذُكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ﴾ قيل هى العشر الاوّل من ذى الحجّة وهى الايام المعيّنة لمناسك الحجّ، وقيل: هى ايام التّشريق يوم النّحر وثلاثة بعده .
وقيل: انّ المراد بالذّكر ههنا التّسمية على الاضحية، وقيل: المراد بالذّكر الذّبح لانّ

صحّة الذّبح بالذّكر فسمّى به، والحقّ أنّ المراد مطلق ذكر الله سواء كان بالتلبية في الاحرام او بالتضرّع والدعاء في ايام الحجّ، او بتذكّر القيام عندالله في القيامة بواسطة مشاهدة حال الاحرام الّذى هو تذكير للقيام عندالله في المحشر، او بالذّكر عند الذّبح، او بالتكبيرات عقيب الصلوات الخمس عشرة اولها صلوة الظّهر من يوم النّحر، والايام المعلومات هي ايام الحجّ من اول الاحرام بالحجّ الى آخر ايام التّشريق لانّ من احرم بالحجّ علم أنّه لا يفرغ من مناسكه الاّ بعد ايام التّشريق في النّفر الاول او في النّفر الثّاني.

﴿عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةٍ ۖ أَلَّا يُعْمِلُوا﴾ و قد مضى في اول سورة المائدة بيان لبهيمة الانعام، وتقييد الذّكر بقوله على ما رزقهم من بهيمة الانعام يشعر اشعاراً ما بان المراد الذّكر على الذّبح.

﴿فَكُلُوا مِنْهَا﴾ اباحة او ندب للاكل وليس الامر للوجوب ﴿وَأَطِيعُوا أَلْبَاسًا﴾ المراد منه هو الواقع في الشّدّة لفقره ولذلك اضاف اليه ﴿الْفَقِيرَ ثُمَّ لِيُقْضَىٰ تَفَثُهُمْ﴾ التّفث الشّعث والاغبرار وقضاؤه ازالته بالغسل والحلق وقلم الاظفار والطّيّب.

او المراد بالتّفث مناسك الحجّ او الاحلال من الاحرام، او ما يلزم الانسان في الاحرام من تبعة قول او فعل، وقضاؤه تداركه بما يكفره، او المراد بالتّفث التّعلقات التّفسانية الباقية على الانسان في الاحرام وقضاؤه بلقاء الامام عليه السلام.

فانّ من لقي امامه بملكه او ملكوته ينسلخ من تعلقاته، وفي الاخبار اشارة مالى كلّ ﴿وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ﴾ الّتي نذروها في ايام الحجّ او قبل الحجّ او قبل الحجّ للحجّ، او قبل الحجّ مطلقاً، او المراد بالنّذر الكفّارات الّتي تلزم مرتكبي المنهيات في ايام الحجّ او المراد مطلق الكفّارات، او المراد المناسك فانّها كالنّذور تلزم الانسان بعد الشّروع بوجه.

﴿وَلْيَطَّوَّفُوا﴾ اي ليبالغوا في طواف البيت او ليكثروا الطّواف بالبيت بعد ماتطهّروا بحسب الظّاهر من الشّعث اللازم للاحرام وحلقوا وازالوا الوسخ الظّاهر والوسخ الباطن من الكفّارات والتّعلقات بلقاء الامام بملكه وبلقائه بملكوته فانّ لقاء الامام بملكوته وهو المعرفة بالتّوراتيّة باب الوصول الى القلب الّذى هو بيت الله فليطّوفوا ﴿بِالْبَيْتِ﴾ الظّاهر والباطن ولا يدخلوا الا بعد الطّواف به الطّواف الواجب ﴿الْعَتِيقِ﴾ القديم فانه اول بيت وضع للنّاس بظاهره كما في الاخبار انه نزل من الجنّة لآدم عليه السلام، وبباطنه فانّ القلب الصّنوبريّ فى ملك البدن العنصرىّ اول بيت وضع للنّاس فى العالم الصّغير.

والقلب الرّوحانىّ كذلك، او العتيق من الغرق والعتيق من الكثرات وتعلقاتها، او العتيق من تسلّط الجبابة عليه فى الصّغير والكبير.

﴿ذَلِكَ﴾ خبر مبتدئ محذوف او مبتدئ خير محذوف اي الامر ذلك او ذلك كذلك او مفعول فعل محذوف اي خذ ذلك.

﴿وَمَنْ يُعْظَمُ﴾ عطف او حال ﴿حُرِّمَتِ اللّٰهُ﴾ جمع الحرمة او الحرم بالضمّ والسكون او الحرم بالضمّتين الّذى هو جمع الحرام، او الحرم بكسر الحاء او الحرمات جمع الحرمة بضمّتين.

او الحرمة كالهزمة، وحرمت الله ما يحرم انتهاكه من امرٍ ونهيٍّ ومكانٍ وزمانٍ وغيرها كالحرمين والاشهر الحرم والايمان المتبركة والشّرائع الالهية والكتب السماوية والاخبار النبوية والولوية والبيعة النبوية والولوية، والمشاهدة المشرفة والمؤمن ونفس الايمان وخلفاء الله من الانبياء واصيائهم عليهم السلام.

و ماورد وقيل من اختصاصها ههنا بمناسك الحجّ او البيت الحرام والبلد الحرام والشهر الحرام بقريظة ذكرها في ذيل آية الحجّ أنّها هو بيان للمنظور وتخصيص له والآ فمفهومها عامّ وعمومه ورد، لكنّ المقصود المنظور في ذلك المقام هو هذه المذكورات.

﴿فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ﴾ اي فالتعظيم خيرٌ له من ترك التعظيم لامن هتك الحرمة فأنّه شرّ له او الخير منسلخ عن معنى التفضيل ﴿عِنْدَ رَبِّهِ﴾ لانّ تعظيم الحرمات قلّما ينفكّ في الدّنيا عن تلف الاموال او تعب الانفس ﴿وَأَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ﴾ اي الازواج الثمانية. ﴿إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ﴾ اي تحريمه من الميتة وماهله لغير الله به والمنخنقة (الى آخر الآية) ومن البحيرة والسائبة (الى آخر الآية).

﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ﴾ الرّجس بكسر الرّاء وسكون الجيم وبالتّحريك وبفتح الرّاء وكسر الجيم القذر والمأثم وكلّ ما استقذر من العمل، والعمل المؤدّى الى العذاب واشك والعقاب والغضب ويصحّ التفسير بكلّ، ويكون معنى من في قوله تعالى.

﴿مِنَ الْأَوْثَانِ﴾ في كلّ مناسبا له، وفسّر الرّجس من الاوثان في الخبر الشّطرنج.

﴿وَأَجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ تكرار الامر بالاجتناب للاشعار بانّ كلّاً مأمور واجتنابه على حياله، والزّور بالضّمّ الكذب والشّرك بالله ومجلس الغناء نفس الغناء وما يعبد من دون الله .

وقد فسّر الآية بشهادة الزّور وبمطلق القول الكذب وبما كان المشركون يقولونه في تلبيتهم من قولهم لبيك لا شريك لك الا شريكاً هو لك تملكه وما ملك وبالغناء وسائر الاقوال

الملهية، وفي الاخبار تصريح ببعضها والحقّ أنّه لا اختصاص للوثن بالصنم المصنوع بل كلّما ينظر اليه ويتعلّق القلب به فهو وثن للنفس بل كلّ هوىّ واقتضاء من النفس وكلّ رأيٍ وانانيّةٍ منها صنمها.

ولا اختصاص للقول المسبّب او السبب للزور والانحراف عن الحقّ بالغناء وشهادة الزور بل افعال القوى لنباتيّة والحيوانيّة والانسانيّة وآثار الاعضاء البدنيّة وادراك المدارك الظاهرة والباطنة والاحوال و الاخلاق النفسانيّة والخطرات القلبية وتصرفات الواهمة كلّها اقوال القوى.

فاذا كان هذه على سبيل الاستقامة الانسانيّة يعنى كانت متّصلة بطريق الولاية او منتهية اليها كانت اقوال الصّدق، واذا لم تكن على ذلك كانت اقوال الزور كائنة ما كانت.

وعلى هذا كان المعنى فاجتنبوا الرّجس الذي هو انانيّة النفس التي هي صنمها الحقيقيّ وكلّما يتبعها من الاهوية الكاسدة والمعبودات الباطلة والمنظورات الفانية .

واجتنبوا كلّ قولٍ او فعلٍ او خاطرٍ او خيالٍ او تخيلٍ يكون سبب الانحراف عن الحقّ او مسبباً عن الانحراف، ولما كان الاجتناب قيداً وريناً للنفس وحاصلاً لها من انانيّة ما، ومورثاً لانانيّةٍ اخرى اذا كان بالتفاتٍ من النفس وهوىّ منها والمطلوب التجرّد من الانانيّة مطلقةً والتطهّر من الهوى ولو كان هوى التّقرّب الى الله قال تعالى.

﴿حُنَفَاءَ﴾ اى خالصين من الانانيّة والهوى ولو كان هوى الخلاص من الهوى ﴿لِلّهِ غَيْرِ مُشْرِكِينَ بِهِ﴾ تأكيد لحنفاء ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللّهِ﴾ باى نحو من الاشراك حتّى الاشراك بهوى الاجتناب من الهوى.

﴿فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ﴾ تشبيه للمعقول بالمحسوس لان الانسان من سماء

الاطلاق وبالاشراك والتقيّد ينزل عن سماء الاطلاق الى ارض التقيّد.

﴿فَتَخَطَّفُهُ الطَّيْرُ﴾ اى طير الاهوية والآمال ﴿أَوْ تَهْوِي﴾ عطف على خرّ او

على تخطفه وهو الاوفى ﴿بِهِ الرِّيحُ﴾ اى ريح الشهوات والغضبات والجهالات

الشيطانية ﴿فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ اى بعيد شبه المشرك فى حالاته بمن سقط من السماء.

فان اللطيفة السيارة الانسانية بالاشراك والانانية تسقط من سماء الاطلاق الى ارض

التحدّد وبعد سقوطه الى مقام التعيّن والانانية اما يتصرّف فيها الآمال والبخل والحسد

وامثالها التى هى تتولّد فى الانسان من تركّب الشهوة والغضب والشيطنة، او تتصرّف فيها

الشهوة.

او الغضب، او الشيطنة التى هى كالبسائط فشبه المتصرّف فيه الآمال والحسد

وامثالها التى هى كالمواليد بمن تخطفه الطير والمتصرّف فيه الشهوة وامثالها التى هى

كالعناصر فى البساطة بمن تهوى به الريح فلفظة او للتنويح للتخيير فى التشبيه.

﴿ذَلِكَ﴾ مضى هذه الكلمة قبيل هذا ﴿وَمَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ﴾ نظير من

يعظم حرمات الله وتأكيده وقدمضى فى سورة البقرة بيان للشعائر وهى كالحرمات

مطلق ماله تعلق بالدين وله حرمة وقد فسرت مثل الحرمات ههنا بملاحظة المقام بمناسك

الحجّ وبالهدى مخصوصاً والحقّ انه على عمومه ورد لكنّ النظر الى المناسك او الى الهدى

بقريئة المقام.

﴿فَإِنَّهَا﴾ اى الشعائر ﴿مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ من قبيل اقامة السبب مقام الجزاء

فانّ التّقدير من يعظّم صار من المتّقين لانّها من تقوى القلوب، وكون الشّعائر من تقوى القلوب مع انّ اكثرها من الكثرات الشّاغلة للقلوب عن الله باعتبار انّ للقلب وجهين وجهاً الى الكثرات ووجهاً الى الوحدة وبهذين الوجهين يصحّ منه السلوك ويقع منه الجذب.

و بسلوكة المشار اليه بقوله تعالى: فاتّبِعُونِي يَحْبِبْكُمْ اللَّهُ يَكُونُ التّقْوَى منه بحفظ الكثرات واعطاء الحقوق لاهلها، واعطاء الحقوق لاهلها ليس الاّ بالتزام او امره تعالى ونواهيه في الكثرات وبجذبه المشار اليه بقوله تعالى: ان كنتم تحبّون الله يَكُونُ التّقْوَى منه بطرح الكثرات وترك الالتفات الى ماسوى الله فيكون تعظيم الشّعائر التي هي او امر الله ونواهيه القالبيّة والقلبيّة وانبياءه واوليائه عليه السلام بقوالبهم الملكيّة والملكوّيّة كلّها من تقوى القلوب لا الاشتغال بالحضور فقط وطرح ماسوى الحضور.

﴿لَكُمْ فِيهَا﴾ اي في الشّعائر يعنى البدن التي تهدي الى مكّة ﴿مَنْفَعٌ﴾ من ظهورها واوراها والبانها ونتائجها ﴿إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ الى ان يجعل هدياً.

فانّ المنافع تنقطع بعد ذلك كما قيل: او الى وقت النحر، او لكم في مناسك الحجّ منافع في الدّنيا بكثرة البركات وفي الآخرة بكثرة الاجور، او لكم في مطلق العبادات منافع دنيويّة بحفظ الدّماء والاموال والاعراض وصحّة التّورات والتّناكح.

و في الآخرة بالاجور وحينئذٍ يكون قوله الى اجل مسمّى قيدياً لتحصيل الانتفاع لالنفس المنافع.

﴿ثُمَّ مَحَلُّهَا﴾ اي محلّ البدن او مناسك الحجّ ﴿إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ يعنى مكّة وماحولها فانّ البيت ههنا اعمّ من الحرم او محلّ العبادات وانتهاء حلولها ونزولها الى

البيت العتيق المعتق القديم الذى هو البيت المعمور.

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا﴾ يعنى لا بدع فى الأضحية كما يقوله العجم وتنكر اذى الحيوان ولا فى مناسك الحج كما يقول من لا خبرة له: ان هذه الافعال ليست من افعال العقلاء، ولا فى مطلق العبادات كما يقوله المتصوفة الاباحية لانا جعلنا لكل امة منسكاً خاصاً من القرابين والاضحيات ومن المناسك المخصوصة فى ايام مخصوصة او من العبادات والوامر التواهى القالبية والتقليبية والرياضات البدنية والنفسية.

﴿لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةٍ ۖ الْأَنْعَامِ﴾ قدم بيان لبهيمة الانعام فى اول سورة المائدة، والتعليل به للاشعار بان المقصود من جميع العبادات وجميع الانتفاعات والالتذاذات هو تذکر المعبود لا غير.

﴿فَإِلَهُكُمْ﴾ يعنى ان كان متعبداً تكم متخالفات فلا ينبغي لكم التخالف والتباغض بسبب ان الهكم ﴿إِلَهُ وَحِدٌ﴾ وهذا يقتضى الاتفاق لا الاختلاف.

﴿فَلَهُمْ أَسْلَمُوا﴾ اى انقادوا او اجعلوا انفسكم ذوات سلامة من الآفات او القيود التى تورثكم اللجاج والعناد.

﴿وَبَشِّرِ﴾ خطاب لمحمد ﷺ او لكل من يتأتى منه الخطاب فيكون فى معنى وبشروا عطفاً على اسلموا اى اسلموا له وبشروا.

﴿الْمُخْبِتِينَ﴾ من الخبت بمعنى المكان المتسع او من الخبيت بمعنى الحقير ولعل التوصيف بالاوصاف الآتية كان باعتبار المعنيين وفسر بالخاشعين باعتبار تحقير النفس وبالمطمئن الى الله

باعتبار معنى الاتّساع.

وقوله تعالى ﴿الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ عَنْهُمْ﴾ و﴿وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ ناظر الى

معنى الحقارة.

وقوله ﴿وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ﴾ ناظر الى معنى الاتّساع فإنّ

اتّساع القلب يورث تحمّل البلياء من غير جزع ﴿وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا

رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ لَمَّا كَانَ الصَّبْرُ هُوَ الْبَقَاءُ عَلَى الْحَالِ الْأُولَى مِنْ دُونِ حَدُوثِ شَيْءٍ

وَتَجَدُّدٍ، وإقامة الصلوة عبارة عن دوام التوجّه الى الحقّ الأوّل تعالى شأنه كان المناسب فيهما

الاتيان باسم الفاعل.

ولمّا كان المطلوب من الانفاق تجدّده على سبيل الاستمراراتي به مضارعاً دالاً على

التجدّد الاستمراري ﴿وَالْبُدْنَ﴾ البدن بالضمّ والسكون والبدن بالتحريك و البدن ككتب

جمع البدنة كالخشبة وهي سميّنة من التّوق التي تهدي الى مكّة او من التّوق و البقر.

﴿جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ من جملة علائم دينه او مناسك بيته

﴿لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ﴾ مثل لكم فيها منافع.

﴿فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ﴾ اي قياماً للتّحر مقيّدة على سنّة

محمد ﷺ وهي ان تعقل احدى يديها وتقوم على ثلاث اوان تربط يداها ما بين الرّسغ الى

الرّكبة.

﴿فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا﴾ سقطت على الارض كناية عن خروج الرّوح منها

﴿فَكُلُّوا مِنْهَا﴾ ولو بقدر اكلة وليس الامر للوجوب فهو اما للاستحباب او الاباحة فانّ القوم

في الجاهلية كانوا يحرمون الاكل منها، وقيل الامر للوجوب.

﴿وَأَطْعَمُوا الْقَانِعَ﴾ الذى يقنع بما اعطى وبما فى يده ولا يسأل ﴿وَالْمُعْتَرَى﴾

اي المعتري الذى يتعرض للمعروف ولا يسأل ﴿كَذَلِكَ﴾ التسخير للذبح والاكل.

﴿سَخَّرْنَا لَكُمْ﴾ فى سائر منافعكم ﴿لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ نعمة تسخيرها

او لتذكروا انعامنا عليكم فتشكرونا على جميع نعمنا ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ﴾ جواب لسؤال مقدر

فانه تعالى لما قال: ومن يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب وكان المنظور من شعائر الله

ههنا الاضحيات وكان الاضحية ما يهراق دمه ويؤكل لحمه ووصفها الله تعالى بالاقتران بتقوى

القلوب صار المقام مقام ان يسأل هل يصل الى الله لحومها ودمها؟

فقال جواباً له: لن ينال الله ﴿لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَ لَكِنْ يَنَالُهُ الْقَوَى﴾

منكم ﴿وقيل: كانوا فى الجاهلية اذا ذبحوا استقبلوا الكعبة بالدماء فلطخوا حول البيت بها

قربة الى الله.

﴿كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ﴾ كرر هذه الكلمة تأكيداً و مقدمة لغاية اخرى هى قوله

﴿لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَانَكُمْ﴾ الى تسخيرها، او الى مناسك بيته، او الى معالم دينه،

او الى ذبح القوى البهيمية من النفس، او الى ولي امركم ﴿وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ﴾ عطف على

مقدر او باعتبار المعنى كانه قيل: فكبر الله وبشر المحسنين فى اعمالهم، او العاملين كأنهم

يرون الله او المحسنين الى خلق الله، او الذين شيمتهم الاحسان، او المؤمنين بالايان الخاص

الحاصل بالبيعة الولوية فان اصل الاحسان هو الولاية التى هى البيعة الخاصة الولوية التى يعبر

عنها بالايان.

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ جواب لسؤالٍ مقدّرٍ واقع موقع التعليل للتبشير والتنزيل أنّه يدافع الكفّار الذين يقاتلونهم والمقصود التعميم لدفعه تعالى الكفّار والبلايا ومكر الماكرين واذى الموذنين وجنود الجهل من الجنّة والشياطين عن المؤمنين.

و فى لفظ يدافع اشعار بانّ الكفّار والبلايا والموذنين و جنود الشياطين يتجهّمون على المؤمنين ولكنّ الله يدافعهم عنهم.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ﴾ يعنى يبغضهم، هذا ايضاً فى مقام التعليل كأنّه قال: انّ الله يحبّ المؤمنين و يبغض الكافرين و الماكرين و جنود الشياطين لكنّه اتى بلفظ الخوّان الكفور اشعاراً بانّ من يهجم على المؤمنين فهو خوّان كفور كأنّما من كان .

﴿أُذِنَ﴾ جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ كأنّه قيل: اذا كان الله يدافع عن المؤمنين فلا ينبغي للمؤمنين ان يقاتلوا.

فقال تعالى: اذن ﴿لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ﴾ من المؤمنين، قرئ اذن مبنياً للمفعول ومبنيّاً للفاعل وعلى كلٍّ من القراءتين قرئ يقاتلون مبنياً للمفعول ومبنيّاً للفاعل.

﴿بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا﴾ ذكر فى نزول الآية أنّه كان المشركون يؤذون المسلمين لا يزال يجي ء مشجوج ومضروب الى رسول الله ﷺ ويشكون ذلك الى رسول الله ﷺ فيقول لهم: اصبروا فانّى لم اؤمر بالقتال حتّى هاجر فأنزل الله عليه هذه الآية وهى اول آية نزلت فى القتال.

﴿وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ جملة حالّية او معطوفة على الفعلية او على انّ الله لا يحبّ كلّ خوان كفور.

﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا﴾ بدل او صفة للذين يقاتلون او للذين آمنوا، او

مبتدء خبره الذين ان مكناهم او خبر مبتدءٍ محذوفٍ او مبتدء خبرٍ محذوفٍ، او مفعول فعلٍ محذوفٍ.

﴿مِنْ دَيْرِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ﴾ من قبيل استثناء المديحة من الذمائم المنفية للمبالغة في المدح والمراد بمن اخرجوا في الكبير المؤمنون حيث اخرجوا الى الحبشة اولاً ثم الى المدينة ثانياً.

وتجرى الآية في الائمة كالحسين عليه السلام واصحابه كما في الاخبار وفي المؤمنين بشرائط الجهاد والدفاع المقرر في الكتب الفقهية ولو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض قرىء دفع الله من الثلاثي المجرد ودفاع الله من المفاعلة والجملة حالية او معطوفة وفيها معنى التعليل لقومه اذن للذين يقاتلون وقد سبق في آخر سورة البقرة بيان وجوه هذه الآية عند قوله تعالى: ﴿وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتِنَتِ صَوَامِعُ النَّصَارَى لِرَهْبَانِهِمْ قَدَمَهُمَا عَلَى سَائِرِ الْمَعَابِدِ فِي الذِّكْرِ لَكُونَهَا حَقَّةً إِلَى زَمَانِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَشَبَّوْهَا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَلَا خِتْصَاصَهَا بِمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شُغْلٌ سِوَى الْعِبَادَةِ.

﴿وَبَيْعٌ﴾ معابدهم المشتركة ﴿وَصَلَوَاتٌ﴾ معابد اليهود اصلها تلوتها بالعبرية فعرب وجعل صلوة وجمع على الصلوات.

وقيل: الصوامع معابد النصارى في الجبال والبرارى، والبيع معابدهم في القرى، والصلوات معابد اليهود لكونها يصلّى فيها.

وقيل: الصوامع معابد النصارى، والبيع معابد اليهود، والصلوات ايضاً معابد اليهود.

وقيل: المراد بالصلوات صلوات شريعة محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من الصلوات الخمس وغيرها.

﴿وَمَسْجِدٌ﴾ يعنى لولا دفع الله بالوجوه السابقة فى سورة البقرة لفسدت الارض وهدم ما كان يعبد فيه فى زمان كل نبي ﴿يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا﴾ وصف للمجموع او للمساجد خاصة كأن غيرها لا يذكر فيها اسمه تعالى لاجل كون الشرائع السالفة منسوخة.

﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ﴾ عطف على قوله تعالى: لولا دفع الله الناس فإنه فى معنى وليد فعن الله، ونصرة العباد لله لا يكون الا بنصرة خلفائه فى العالم الكبير بطاعتهم والاقتراء بهم وتعظيمهم وتعظيم شرائعهم والا بنصرة خلفائه تعالى فى العالم الصغير من الملك الزاجر والعقل الناهى والامر واللطفة الانسانية التى هى خليفة الله فى الارض حقيقة.

ولما كان افعال العباد ووصافهم فعل الله الظاهر فى مظاهر العباد كان نصرة العباد لله هى بعينها نصرة الله للعباد وجالبة لنصرة اخرى من الله كما ان خذلان العباد للطفة الانسانية بعينه خذلان من الله للعباد وجالب لخذلان آخر.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ﴾ فى مقام التعليل لنصرة يعنى انه قادر غير ضعيف عن النصر ﴿عَزِيزٌ﴾ غالب لا مانع له من نفاذ امره ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ صفة او بدل من الذين آمنوا او من الذين يقاتلون، او من الذين اخرجوا، او ممن ينصره، او خير للذين اخرجوا، او خير مبتدء محذوف، او مبتدء خبر محذوف، او مفعول فعل محذوف والمراد بالتمكين فى الارض الاقدار على التصرف فيها باى نحو شاؤوا. ﴿أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ﴾ قدمضى فى اول البقرة تحقيق تام للصلاة واقامتها وللزكاة وايتائها ﴿وَأَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ قد أسلفنا فى

سورة البقرة عن قوله تعالى **اتأمرون الناس بالبرّ بياناّ وافياً** للامر بالمعروف والنّهي عن المنكر.

ولما كان معاملة العبد الكامل بينه وبين الله مقصوراً على الصلوة والزّكاة كما اسلفنا هناك، ومعاملته بينه وبين العباد محصوراً على الامر بالمعروف والنّهي عن المنكر اذا عمّ الامر والنّهي للقوليّ والفعليّ بالصّراحة او الالتزام حتّى يشمل الاحسانات والتّحيّات والنّصيحات اتى في مديحتهم بهاتين الصّفتين ولم يتجاوز عن الصّنفين.

﴿وَلِلّٰهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ جملة حالّيّة ومديحة اخرى، ولام الامور عوض عن المضاف اليه والمعنى اقاموا الصلوة في حال كون امورهم المذكورة او مطلق امورهم لله ليس فيها شوب قصد للنفس غير الله، او هي عطف او حال، وواعد للمحسن ووعيد للمسيء، من غير نظر الى المؤمنين و غيرهم.

﴿وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ﴾ عطف على مقدّر تقديره فان يصدّقوك فهو المطلوب وان يكذّبوك فلا تحزن فانّ التّكذيب شيمة الانسان مالم يخرج من انانيّته.

﴿فَقَدْ كَذَّبْتَ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَىٰ فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ﴾ امهلتهم واطلت عمرهم ﴿ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴾ اى انكارى عليهم ما فعلوا وتبدىلى نعمتهم بالنّقمة، او كيف كان نقلى ايامهم من حالّ تسرّهم الى حالّ تسوءهم.

﴿فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ﴾ خالية مشتملة ﴿عَلَىٰ عُرُوشِهَا﴾ اى سقوفها او قصورها او اسرّتها، او ساقطة خربة على

عروشها يعنى خربة جدرانها على سقوفها، او ابنتها الدّانية على قصورها العالية، او ساقطة على سرر سلاطينها.

﴿وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ﴾ عطف على قرية اي كآين من بئرٍ معطّلة اهلكتنا اهلها
﴿وَقَصْرِ مَشِيدٍ﴾ اهلكتناها وقد فسّر البئر المعطّلة بالعالم الذى لا يرجع اليه،
والقصر المشيد بالعالم الذى يرجع اليه او الجاهل الذى يتشبّه بأهل العلم فيرجع اليه.

وفسّر بالامام الصّامت والامام النّاطق، وبالامام الغائب والامام الظّاهر،
وبفاطمة عليها السلام وولدها المعطلين عن ملكهم وحقّهم، وبأمر المؤمنين عليهم السلام وأولاده عليهم السلام المنتشرة
فى الخلق فضائلهم، ويعلم آل محمّد عليهم السلام الذى كان معطّلاً لا يجدون له اهلاً، وبمجدهم وسائر
صفاتهم المشهورة الكلّ احدٍ، وبولاية عليّ عليه السلام ونبوّة محمّد عليه السلام، وبحقيقة الدّين الّتى كانت
معطّلة فى كلّ شريعة، وبالملة الّتى كانت مرتفعةً فى زمان كلّ نبىّ وبعده.

﴿أَ﴾ يتتبّطون عن المشي بالارجل او عن السير بالانظار ﴿فَلَمْ يَسِيرُوا﴾ بأرجلهم
او بأنظارهم ﴿فِي الْأَرْضِ﴾ اي ارض العالم الكبير، او الصّغير او ارض القرآن والاخبار، او
ارض السير واحوال الماضين فينظروا الى احوال الماضين محسنينهم ومسيئينهم فيكون ذلك
النّظر مورثاً لتفكّرهم وحصول العقول لهم.

﴿فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ ءَاذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا﴾ يعنى
فيحصل لهم مقام التّحقيق او مقام التّقليد والانتقياد فان كلاً منهما كمال تامّ للانسان.

﴿فَإِنَّهَا﴾ الضّمير للقصة او بمبهم يفسّره الابصار ﴿لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ﴾ الّتى
فى الرّؤس بترك السير والنّظر.

﴿وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ او لاتعمى الابصار ان عميت لان لها كوة الى الدنيا وكوة الى الآخرة، واذا عميت عميت منها الكوة التي الى الدنيا وليس المقصود ابصارها بل المقصود ابصار الكوة التي الى الآخرة ولكن تعمي القلوب ان عميت يعنى تعمي الكوة التي الى الآخرة ان عميت القلوب.

في خبرٍ عن السَّجَادِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ان للعبد اربع اعين عيان يبصر بهما دينه ودنياه، وعينان يبصر بهما امر آخرفته؛ فاذا اراد الله بعبد خيراً فتح له العينين اللتين في قلبه فأبصر بهما الغيب وامر آخرفته، واذا اراد الله به غير ذلك ترك القلب بما فيه.

و عن الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ: انما شيعتنا اصحاب الاربعة الاعين؛ عيان في الرأس وعينان في القلب، الا وان الخلائق كلهم كذلك الا ان الله عز وجل فتح ابصاركم واعمى ابصارهم.

و عن الباقر عَلَيْهِ السَّلَامُ: انما العمى عمى القلب ثم تلا الآية.

(وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ) المتوعد به وذلك ان رسول الله ﷺ

اخبرهم ان العذاب اتاهم فقالوا: فاين العذاب؟

والجملة عطف على لم يسيروا ﴿وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ تقرير لتأنيبه وامها له وبيان لسبب تأنيبه او تهديد عن طول العذاب وطول ايامه وقدمضى فى بنى اسرائيل وسيجيء فى سورة السجدة تحقيق لسعة الايام الربوبية.

﴿وَكَايِنٍ مِّن قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا﴾ امهلت اهلها كما امهلت قومك ﴿وَهِيَ ظَالِمَةٌ﴾ مثل قومك ﴿ثُمَّ أَخَذْتُهَا﴾ فى الدنيا قبل الاحتضار بأنواع المؤاخذة وحين الاحتضار بحضور ملائكة العذاب وملك الموت.

﴿وَإِلَى الْمَصِيرِ﴾ فاعذبها فى الآخرة بأنواع العذاب الموعودة فى الآخرة ﴿قُلْ﴾ بعد تسليته ﷺ بان له فى تكذيب قومه اسوةً بالانبياء وانّ المكذّبين مؤاخذون وانّ المستعجلين بالعذاب يمهلون لكن يؤاخذون فى الدنيا والآخرة امره ﷺ ان يعلن دعوته وان ينادى قومه ولا يكثرث بتكذيبهم فقال قل.

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ ظاهر الحجّة والصدق او مظهر لصدقى وانذارى ﴿فَالَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ بالايمن العامّ والبيعة العامّة النبويّة وهو عطف من الرّسول ﷺ او من الله على قول الرّسول وهذا هو الظاهر من قوله والذين سعوا فى آياتنا.

﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ التى اخذوها منى بعد البيعة ﴿لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ الكريم من كلّ شيء ما يجمع فضائله ﴿وَالَّذِينَ سَعَوْا فِى ءَايَاتِنَا﴾ بالرّد والابطال والمنع والجحود ﴿مُعْجِزِينَ﴾ من عاجز عدّوه اذا تسابقا فى الدّفع والتّعجيز.

﴿أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ﴾ عطف على يستعجونك بالعذاب وتسليةً اخرى له ﷺ ﴿مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ﴾ فى قراءة اهل البيت عليهم السلام ولا محدثٍ وقد سبق تحقيق وتفصيل لمراتب الانسان والفرق بين المحدث والنبيّ فى سورة البقرة عند قوله واثمها كبر من نفعهما ولقد بيّنا هناك الاخبار الواردة

في الفرق بين الرسول والنبي والمحدث والامام بان الرسول يسمع الصوت ويرى في المنام ويعاين الملك ولا يرى ولا يعاين.

﴿إِنَّمَا إِذَا تَمَنَّيْتَ﴾ شيئاً من مشتبهات القوى الحيوانية او الانسانية من جهة الدنيا او من جهة الآخرة ﴿أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ﴾ شيئاً خلاف متمناه اذا حصل او قرب حصوله .

والآية تسلية للرسول ﷺ مما فعله منافقوا امته او يفعلونه به وبشريعته وكتابه وخليفته وعترته فان امنيته ﷺ ان لا يخالف امره، ولا يعصى ربه، ولا يغير شريعته وكتابه، وان يتبع خليفته، ويود عترته.

فانه روى بطريق الخاصة عن امير المؤمنين عليه السلام في حديث فيذكر جل ذكره لنبيه ﷺ ما يحدثه عدوه في كتابه من بعده بقوله: وما ارسلنا من قبلك (الآية) انه ما من نبي تمنى مفارقة ما يعاينه من نفاق قومه وعقوقهم والانتقال عنهم الى دار الاقامة الا القى الشيطان المعرض بعداوته عند فقدته في الكتاب الذي انزل عليه ذمه والقدح فيه والطعن عليه فينسخ الله ذلك من قلوب المؤمنين فلا تقبله، ولا يصغى اليه غير قلوب المنافقين والجاهلين.

ويحكم الله آياته بان يحمي اوليائه من الضلال والعدوان ومشايعة اهل الكفر والطغيان الذين لم يرض الله ان يجعلهم كالانعام حتى قال بل هم اضل.

وروى عن ابن عباس وغيره بطريق العامّة أنّ النبيّ ﷺ لماتلا سورة والنجم وبلغ الى قوله افرأيتم اللات والعزى ومنوة الثالثة الاخرى ألقى الشيطان فى تلاوته تلك الغرائق العلى وانّ شفاعتهنّ لترجى فسّر بذلك المشركون فلما انتهى الى السجدة سجد المسلمون وسجد ايضاً المشركون لماسمعوا من ذكر الهتهم ما أعجبهم.

وقيل: انّ تمنّى بمعنى تلا يعنى مامن نبىّ الا اذا تلا آيات كتابه ألقى الشيطان فى تلاوته فانه يستعمل تمنّى الكتاب بمعنى قرأه.

وهذا الخبر المروىّ منهم ان صحّ فهو مؤوّل بما لا ينافى مقام النبىّ، والغرائق جمع مفردة الغريق بضمّ الغين وفتح التّون او كزنبور او كقنديل او كسموئل او كفردوس او كقرطاس والكلّ بمعنى الثّابّ الحسن الابيض ﴿فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ﴾ اى المبدلون فى كتابه او شريعته بان ينسخ ما ارادوا ممّا ألقوا من القلوب او ما يلقى الشيطان او الكفّار فى تلاوته بان ينسخ اثره من القلوب او ما يلقى الشيطان فى متمناه حين تمنّى علىّ (عليه السلام) و فاطمة (عليها السلام) او ما يلقى الشيطان فى متمنّياته من الجهة الدنيويّة الحيوانيّة بان ينسخ تلك الجهة من نظره.

﴿ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ أَيْتِي﴾ بان لا تتغيّر ولا تتبدّل ولا نزول عن قلوب المؤمنين ولا عن نظر النبيّ ﷺ ﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ﴾ يعلم صلاح عباده فى ان يخلى الشيطان حتى يلقى ما يريد فى متمنىّ النبيّ ﷺ ليختبر بذلك الخالص والمغشوش فيتميّز المؤمن عن المنافق.

﴿حَكِيمٌ﴾ لا يفعل الاّ للغايات متقنّة والاّ بالنظر الى استعدادات مكمونة قدّم

المعطوف قبل تمام المعطوف عليه لئلا يتوهم متوهم ان هذا الجعل خالٍ من الحكمة.

﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ﴾ يعنى ليس مايلقى الشيطان خارجاً عن

اختيارنا وان كان غير مرضى لنا وانما خَلينا بينه وبين ما اراد اللقاء لنجعل مايلقى الشيطان
﴿فِتْنَةً﴾ الفتنه الاختبار والضلال والاثم والكفر والفضيحة والعذاب والاضلال واذابة الذهب

والفضة والمحن والاختلاف في الآراء، والكل مناسب ههنا فان الكل يمكن ان يراد.

﴿لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ﴾ الذين لم يبق لقلوبهم

استعداد الصّحة.

﴿وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾ الجملة حالية والمراد بالظالمين

الصنفان المذكوران، ووضع الظاهر موضع المضمرة اشارة الى وصف ذم آخر لهم والمعنى ألقى
الشيطان ذلك لنجعل مايلقيه فتنه والحال انهم لا يرجى لهم الخير لكونهم في معاداة او خلاف

بعيد.

﴿وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ الذى هو نور يقذفه الله فى قلب من يشاء او

العلم الذى هو تميز دقائق الكثرات واحكامها.

﴿أَنَّهُ﴾ اى الالتقاء او الملقى هو ﴿الْحَقُّ﴾ النازل ﴿مِنْ رَبِّكَ﴾ بصورة الباطل

وعلى لسان الشيطان او يده او الضمير راجع الى كتاب النبى ﷺ او دينه او استخلافه ويكون

التعريض بالقرآن او دين محمد ﷺ او استخلافه او خليفته.

﴿فِيَوْمِنَا بِهِ﴾ اى يدعونوا به وينقادوا له او يبيعون معه البيعة الخاصة او العامة

﴿فَتُخِيتَ﴾ اى تتبع وتطمئن او تخشع وتتواضع ﴿لَهُ﴾ قلوبهم ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ

الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿١٠٨﴾ مقابل انّ الظالمين لفي شقاقٍ بعيدٍ
يعنى انّ الله لهادى الذين اسلموا الى ولاية علىؑ فانّ الصراط المستقيم هو الولاية تكويناً
وتكليفاً، او انّ الله لهادى الذين آمنوا بقبول الولاية والبيعة الخاصة الولويّة وقبول الدّعوة
الباطنة ودخول الايمان فى القلب الى صراطٍ مستقيمٍ فى كلّ الامور حتّى فى القرآن ومايلقيه
الشيطان فى مايمتناه الرسول ﷺ ومايلقيه الشيطان.

﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ بالله او بك او بكتابك او بماقلت فى خليفتك او
بالولاية فى مرية ﴿مِنْهُ﴾ الضمير راجع الى مرجع ضمير انه الحق من ربك.

﴿حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ﴾ يعنى ساع الموت وهى ساعة ظهور القائم عليه السلام وقيام
القيامة الصغرى ﴿بَغْتَةً﴾ اى فجاءةً.

﴿أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ﴾ قيل المراد يوم بدٍ لانه لم يكن فيه خير
للكفّار فكان عقيماً من الخير، او لم يكن مثله للكفّار فى الشدّة وخلاف الحسبان فكان عقيماً
من المثل.

وقيل: المراد به يوم القيامة وسمى عقيماً من الخير، او لم يكن مثله للكفّار فى الشدّة
وخلاف الحسبان فكان عقيماً من المثل، وقيل: المراد به يوم القيامة وسمى عقيماً لانه لا ليل له
او لانظير له، او لانه لا يلد خيراً للكفّار ولا شراً للابرار.

﴿الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ﴾ يوم الاحتضار او يوم القيامة وهو المناسب لما بعده فلا بدّ
ان يفسر الساعة او اليوم العقيم بيوم القيامة ﴿لِلّٰهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ﴾ تفصيل لحكمه تعالى ﴿وَالَّذِينَ

كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿۱۰۰﴾ لَمَّا كَانَ الْمَقَامَ مَقَامَ التَّشْدِيدِ عَلَى الْكُفَّارِ وَمَنْ يَلْقَى فِي مَتَمَّنَى الْمُؤْمِنِينَ اتَى فِي جَانِبِ الْكُفَّارِ بِالْفَاءِ فِي الْخَبَرِ وَاتَى بِاسْمِ الْإِشَارَةِ فِيهِ.

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ بعد ما آمنوا ﴿ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لِيَرْزُقْنَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ لاجتماع جهات الخير فيه لأنه مالك لجميع الارزاق ومعطٍ لما يستحقه المرزوق، ويقدر ما يحتاج اليه، ولعلمه بحاجات المرزوق جملةً، ولاعطائه بلاعوضٍ ولاغرضٍ من المرزوق وغيره، ولاعطائه ما يحتاج المرتزق في ارتزاقه كما قيل:

لقمه بخشى آيد از هر كس بكس

حلق بخشى كار يزدانست و بس

حلق بخشد جسم را و روح را

حلق بخشد بهر هر عضوی جدا

كوه طور اندر تجلی حلق یافت

تا كه می نوشید و می را بر نتافت

این گهی بخشد كه اجلالی شود

از دغا و از دغل خالی شود

ولان الرزق ليس الآ في يده ولان رزقه فوق ما يتصور المتصورون في الحسن

والالتذابه اتى بهذه الجملة معطوفةً او حالاً بعد توصيف الرزق بالحسن تفخيماً

لشأن رزقه وتأكيذاً لحسنه ﴿لِيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا﴾ مفعول به او مفعولٌ مطلقٌ

والمفعول به محذوف، وقرئ مدخلاً من المجرد ومن باب الافعال.

﴿يَرْضَوْنَهُوَ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ﴾ باحوال المقاتلين لهم وباحوالهم لكنّه
 ﴿حَلِيمٌ﴾ لا يعجل بعقوبة المقاتلين ويرضى من عباده الحلم وعدم تعجيل المكافاة ممّن اساء
 اليهم او قاتلهم، اتى به ههنا عطفاً او حالاً مقدّمة لما بعده.

﴿ذَلِكَ﴾ قدمضى قبيل هذا نظيره ﴿وَمَنْ عَاقَبَ﴾ اى جازى الظالم ﴿بِمِثْلِ
 مَا عُوِقِبَ بِهِ﴾ اى بمثل ماظلم به سمّاه عقاباً مع انّ العقاب يستعمل فى الجزاء بمشاكله
 قوله: من عاقب ﴿ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ﴾ اى على من عاقب مكافاة او على من ظلم ابتداءً فأنّ
 وان لم يذكر صريحاً لكنّه مذكور بالالتزام.

﴿لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ﴾ اى لينصرنّ الله المعاقب او الظالم ابتداءً ﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ
 غَفُورٌ﴾ جواب لسؤالٍ مقدّرٍ فى مقام التعليل يعنى ينصر الله المعاقب المقتصّ الذى
 بغى عليه لانه عفوّ لزلّاته اللاّزمة له من اتّباعه الهوى فى الاقتصاص حيث كان المرضيّ منه
 العفو او ينصر الظالم بعد الغى عليه لانه يعفو عن ظلمه بعد ما عوقب بمثل ظلمه.

﴿ذَلِكَ﴾ يعنى الاذن فى التقصاص والتّصر للمقتصّ ان بغى عليه او للظالم بعد
 الاقتصاص منه ان بغى عليه ﴿بِ﴾ سبب ﴿أَنَّ اللَّهَ﴾ لاغيره ﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ﴾
 اى يدخل ليل الاقتصاص مكان نهار العفو، او ليل الظلم مكان نهار العدل، او ينقص من ليل
 الرّذائل ويزيد فى ليل الرّذائل ويزيد فى نهار الخصائل.

﴿وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾ ويدخل او ينقص من نهار الخصائل ويزيد فى ليل
 الرّذائل فاقترصاص المقتصّ وظلم الظالم كلاهما كانا بتسخير الله وامره التّكوينيّ فان فعل
 بأحدهما زائداً على قدر التّرخيص يعاقب بنصر من بغى عليه وقدمضى فى سورة آل عمران
 تفصيل لليل والنّهار فى نظير الآية.

﴿وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ﴾ لما يقوله الباغي والمقتص والمقتص منه ﴿بَصِيرٌ﴾ بما يفعله ﴿ذَلِكَ﴾ الايلاج والسمع والبصر ﴿بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾ الكامل في الحقيّة بحيث لا يشوبه باطل ﴿وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ﴾ من الاهوية والآمال الدّاعية للاصنام والاصنام والكواكب والعناصر وخصوصاً رؤساء الضلالة.

﴿هُوَ الْبَاطِلُ﴾ الكامل في البطلان بحيث لا يشوبه حق، و الحقّ الذي لا يشوبه بطلان لا يعزب عن حيطة وجوده وعلمه وقدرته شيء من الاشياء فيبصر كلّ المبصرات ويسمع كلّ المسموعات ويقدر على كلّ المقدورات.

﴿وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ﴾ الذي يعلو كلّ شيء ويحيط به فيعلمه ويقدر على التصرف فيه بأيّ نحو شاء ﴿الْكَبِيرُ﴾ الذي كلّ كبير حقير عنده ومطيع ومنقاد لأمره. ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾ تقرير لعلوه وكبره واحاطة علمه وسمعته وبصره.

﴿فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً﴾ لا يخفى تعميم الماء والسّماء والارض واخضاراه بين الصوريّة والمعنويّة في الكبير والصغير.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ﴾ في ذاته فلا يدركه مدرك لطيف في صفاته لطيف في فعالة فلا يدرك دقائق صنعه والغايات المترتبة عليه والحكم المودعة فيه الا هو ﴿خَبِيرٌ﴾ يعلم بخبرته دقائق كلّ موجود ومصالح كلّ مصنوع.

﴿لَهُ﴾ بدواً ورجوعاً وملكاً ﴿مَا فِي السَّمَوَاتِ﴾ يعنى السّموات وما فيها كما سبق مكرراً انه اذا قيل لزيد: مافى الصندوق؟ - يقصد الصندوق وما فيها خصوصاً اذا كان مافى الصندوق نفيساً.

﴿وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ بذاته من غير حاجةٍ

له الى مافى السّموات ومافى الارض فى ذاته او فى محموديّته.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ﴾ تقرير لمالكيتته ومبدئيّته

وغنائه عمّا فى الارض وانّ ايجاد مافى الارض وتسخيره للانسان والخطاب لمحمّد ﷺ او

لك من يتأتّى من الخطاب.

﴿وَالْفُلُكَ﴾ قرئ بالتّصّب على ما فى الارض او علم اسم انّ، وبالرّفّع

مبتدأ ﴿تَجْرِي﴾ مستأنفٌ او حالٌ او خبرٌ ﴿فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ﴾ التّكوينيّ فانّ

طفو الاخشاب وخرقها للماء وتحريك الرّياح او البخار لها كلّها بأمره التّكوينيّ.

﴿وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ﴾ من الافلاك والكواكب والسّحاب وامطارها كلّها فى

احيازها ومراكزها ﴿أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ﴾ اى من الوقوع عليها ﴿إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ يعنى

اذا اذن الله فى وقوعها على الارض تقع عليها فلا بدّ من تعميم السّماء والارض حتّى يصحّ هذا

بان يقال: انّ الله يمسك السّماء من الافلاك وكواكبها وآثارها.

ومن النّفوس والعقول والارواح وآثارها من الوقوع على أرض التّراب وعلى اراضى

الموادّ من جملة العناصر والافلاك والنّطف والبذور والعروق وجملة المواليد الاّ باذنه فانّ

لم ياذن لم يتصل اثرٌ بذى اثرٍ ولا قوّة بذى قوّةٍ ولا طبع بذى طمع، ولا نفس وعقل بذى نفسٍ

وعقلٍ.

﴿إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ تعليل لتسخيره الاشياء للانسان وامسك

السّماء، والفرق بين الرّأفة والرّحمة بان يجعل احدهما سجيّة الرّحمة والاخرى اثرها الظّاهر

على الاعضاء وان كان يستعمل كلّ فى كلّ كسائر السّجاياء.

﴿ وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ﴾ من الجمادية بالحياة الحيوانية، او من الحيوانية

بالحياة البشرية، او من البشرية بالحياة الانسانية.

﴿ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ﴾ عن الحياة الحيوانية والبشرية عند الموت، او عن الحياة

الانسانية ايضاً عند النفخة الاولى.

﴿ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ﴾ بالحياة الانسانية او البهيمية او السبعية او الشيطانية عند

الرجعة.

﴿ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَكَفُورٌ ﴾ نعمة الاحياء الاول، ولذلك لا يستبته لنعمة الاحياء

الثاني وهو جواب لسؤال مقدر كأنه قيل: ما حال انسان ايشكرام يكفر؟

او ان الانسان لجحود يعنى سجيته الجحود لانه يجحد الاعادة و المبددة مع الادلة

الواضحة على الابداء والاعادة.

﴿ لِكُلِّ اُمَّةٍ ﴾ كلام منقطع عن سابقة لفظاً ومعنى او جواب لسؤال مقدر كأنه قيل:

هل جعل الله طريقاً الى ادراك الاحياء بعد الاماتة او الى الوصول الى خيراته بعد الاحياء الثاني؟

فقال: لكل امة ﴿ جَعَلْنَا مَنَسَكًا ﴾ عبادة او شرعة من العبادات او ذبيحة يتقربون

بها، او مكان عبادة، او محل ذبح وقربان.

﴿ هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنْزِعُ عَنْكَ فِي الْاَمْرِ ﴾ اى امر عبادتك او امر حجك او

شريعتك او مساجدك او ذبيحتك فان كل امة كان ذلك لهم وقد اختلفوا فى الكل بحسب اقتضاء

الوقت والمكان والحال يعنى لا ينبغى لهم ان ينازعوك ولا ينبغى لك ان تضطرب بمنازعتهم

وتتوانى فى دعوتهم فاثبت على ما انت عليه.

﴿وَأَدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ﴾ الجملة استئناف جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ في مقام التعليل ﴿وَإِنْ جَادَلُوكَ﴾ امر الذبيحة في مكانها او في اكل الذبيحة دون الميتة بقوله: مالكم تأكلون ماتقتلون بأيديكم وتأكلون ما يقتله الله؟ او في سائر مافسر المنسك به. ﴿فَقُلْ﴾ على سبيل المتاركة وعدم التعرّض للمجادلة ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ استئناف في مقام التعليل كأنه قيل: لم تركت الجواب والتعرّض للجدال؟

فقال: لانّ الله يحكم ﴿بَيْنَكُمْ﴾ اي بيننا وبينكم او بينكم ايها المتخالفون ﴿يَوْمَ الْقِيَمَةِ﴾ فيما كنتم فيه تختلفون اي فيما كنتم تخالفون معي او فيما كنتم تختلفون بينكم.

﴿أَلَمْ تَعْلَمُ﴾ من جملة ما امر الرسول ﷺ ان يقول لهم، او ابتداء كلام من الله معهم والخطاب عام او خاص بالرسول ﷺ. ﴿أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ فيعلم اختلافكم فيحكم بينكم ﴿إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ﴾ تأكيد لعلمه تعالى او تعليل له. ﴿إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ جواب سؤالٍ عن حاله تعالى او عن علّة ثبته ذلك في الكتاب ﴿وَيَعْبُدُونَ﴾ عطف على جملة ان جادلوك كأنه قال: و يجادلونك ويعبدون.

﴿مَنْ دُونِ اللَّهِ﴾ ظرف لغو متعلق بيعبدون، ولفظة من ابتدائية اي يعبدون من دون اذن الله او حال من قوله ﴿مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾ ولفظة الباء سببية، او بمعنى مع، او بمعنى في، والسلطان بمعنى الحجّة والبرهان. او

بمعنى الاستقلال والسلطنة، والقيّد تقييد لا بيان يعنى يعبدون عبادة اعمّ من عبادة عبوديّة وعبادة طاعةٍ معبوداً ومطاعاً لم ينزل معه برهاناً على جواز طاعته او عبادته من الاصنام والكواكب والعناصر والمواليد من الثّبات والحيوان والانسان يعنى أنّهم ان عبدوا ما كان معه حجة الهيّة واذن الهىّ فى معبوديّته و مطاعيّته لم يكونوا مذمومين.

نسب الى موسى بن جعفر عليه السلام قال: لَمَّا نزلت هذه الآية لكلّ امةٍ جعلنا منسكاً جمعهم رسول الله صلى الله عليه وآله ثمّ قال: يا معشر الانصار والمهاجرين انّ الله تعالى يقول: لكلّ امةٍ جعلنا منسكاً هم ناسكوه والمنسك هو الامام.

ولكلّ امةٍ نبيّها حتّى يدركه نبيّ الاوان لزوم الامام وطاعته هو الدّين وهو المنسك، وعلى بن ابي طالب عليه السلام امامكم بعدى، فأتى ادعوكم الى هداه، فانه على هدىّ مستقيم .
فقام القوم يتعجبون من ذلك و يقولون واذاً لنازعنّ و لانرضى طاعته ابدأ و كان رسول الله صلى الله عليه وآله يضيّق به فأنزل الله عزّ وجلّ ادع الى سبيل ربّك (الى آخر الآيات).

و على هذا فليفسّر الآيات هكذا لكلّ امةٍ جعلنا اماماً هم مقتدون به و جعلنا لامتك عليّاً عليه السلام اماماً يقتدون به فلا ينازعنك فى امر امامته و ادع الى ربّك فى الولاية أنّك لعلى هدىّ مستقيم فى ولاية عليّاً عليه السلام واستخلافه .

وان جادلوك فى ولاية عليّاً عليه السلام فلا تجادل معهم وقل: الله اعلم بما تعملون بعدى فى

حقّ علىّ الله يحكم بينكم اى بين علىّ واتباعه وبينكم فيما كنتم فيه من امر الولاية
تختلفون.

ويعبدون بعد وفاتك عبادة طاعة من دون اذن الله تعالى خليفة لم ينزل الله على
خلافته حجة او لم يجعل فى وجوده سلطنة على غيره.

﴿وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ﴾ اى خليفة ليس لهم به من جهة خلافته ومطاعيته
﴿عِلْمٌ﴾ يعنى ان المطاع لا بد وان يكون مأذوناً من الله وان يحصل للمطيع علم بكونه مأذوناً
من الله فمن اطاع مطاعاً علم انه لم يكن مأذوناً من الله او مطاعاً لم يعلم انه مأذون او غير مأذون
كان مشركاً وظالماً.

لانه وضع طاعته التى هى اعظم الحقوق فى غير موضعها الذى هو من لم يكن مأذوناً
من الله او لم يعلم مأذونيته ومنعها عن ذبحه الذى هو الامام المأذون من الله.

﴿وَمَا لِلظَّالِمِينَ﴾ الذين وضعوا طاعتهم غير موضعها ﴿مِنْ تَصِيرٍ﴾ فى
امر الآخرة فان التصير هو الامام او من نصبه الامام للتصرة ﴿وَإِذَا تَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ
ءَايَاتُنَا﴾ فى ولاية علىّ و﴿بَيِّنَاتٍ﴾ واضحات او موضوحات لولايته ﴿تَعْرِفُ فِي
وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ بولايته ﴿الْمُنكَرِ﴾ المنكر من كل شىء ما لا يرضاه العقل او
العرف ﴿يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتُلُونَ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا﴾ لشدة غيظهم.

﴿قُلْ أَفَأَنْبِيئِكُمْ بِشَرِّ مِّنْ ذَلِكُمْ﴾ الخبر الشديد المورث لغيظكم ﴿النَّارِ﴾
قرئ بالرفع خبراً لمحذوف او مبتدء خبر مابعد، وقرئ بالنصب على الاختصاص وبالجرّ بدلاً
من شرّ ﴿وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾.

نسب الى الكاظم عليه السلام انه قال فى قول الله تعالى: واذا تتلى

عليهم آياتنا (الآية) كان القوم اذا انزلت في امير المؤمنين ٧ آية في كتاب الله فيها فرض طاعته او فضيلة فيه او في اهله سخطوا ذلك وكرهوا حتى هموا به و ارادوا برسول الله ﷺ ايضاً ليلة العقبة غيظاً و خنقاً و غضباً و حسداً حتى نزلت هذه الآية يعنى الآية السابقة.

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ﴾ بعد ما وعد الكفار بولاية عليّ ﷺ نادى الناس عموماً فقال ﴿ضُرِبَ مَثَلٌ﴾ لبيان حالهم و حال عليّ ﷺ ﴿فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ﴾ بالتعاون مثل حال منافقى الامة بحال الاصنام التي لا تقدر على احقر ما يكون.

﴿وَإِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ﴾ الذى هو مثل عليّ ﷺ فى ضعف حاله و فى كونه كزاراً غير فزار ذبّ أب ﴿شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ﴾ الذى يدعو مثل هذا المدعو الذى لا يقدر على شيءٍ حقيرٍ.

﴿وَالْمَطْلُوبُ﴾ الذى لا يقدر على خلق احقر و لا دفعه عن نفسه ﴿مَا قَدَرُوا اللَّهَ﴾ حال او مستأنف جواب لسؤالٍ مقدر المقصود بقريظة المقابلة ما قدروا عليّاً ﷺ ﴿حَقَّ قَدْرِهِ﴾ حيث عدلوا به مثال الاصنام التي لا تقدر على شيءٍ.

﴿إِنَّ اللَّهَ﴾ فى مظهر خليفته الذى هو عليّ ﷺ ﴿لَقَوِيٌّ﴾ ذو قدرة على اى مقدورٍ اراد ﴿عَزِيزٌ﴾ لا يمنعه مانعٌ من مراده فكيف تشركون بهذا القويّ العزيز مثل هذا الضعيف العاجز الذى لا يمنعه مثل الذباب عن السلب منه.

ولو لم يكن هذا التمثيل مراداً وكان المراد ان الاصنام التي تلتطخونها بالزعران لا تقدر على خلق مثل الذباب وان يسلبها الذباب الزعران لا يستنقذوه منه لما كان لقوله

ضرب مثل فاستمعوه له مساعاً، وعلى ما ذكرنا لم يكن حاجة الى تأويل في قوله

ضرب مثل ولا بيان لقوله ضعف الطالب والمطلوب وقد اشير في الخبر الى ما ذكرنا.

﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ﴾ يعني ان اصطفاء

لرسل ﷺ سواء كانوا من الملائكة ام من الناس مقصور على الله فمالكم لا تكونوا امر الخلافة

التي هي رسالة من الله الى الله وتختلقون بأرائكم خليفة.

﴿إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ﴾ باقوال جميع العباد من الملائكة والناس فله ان يصطفى

لرسله لانه يسمع ما يقوله الرسول والمرسل اليهم ﴿بَصِيرٌ﴾ بدقائق مكمنات الكل فلا

يخفى عليه شيء من المكنونات حتى تقع خيريّة على غير الاصلح ويقع الخطاء في اختيار

الخليفة بخلافكم.

و يجوز على ما فسرنا الآية السابقة ان يفسر هذه الآية هكذا الله في مظهر خليفته

الذي هو عليّ ﷺ يصطفى من الملائكة رسلا مرسلا الى الانبياء والاوصياء ﷺ والى العوالم

من عالم الطبع والملكوطين لتدبير امورها وقضاء ما يلزم قضاؤه، ومن الناس رسلا الى العباد

من الانبياء والرسل ومن اوصيائهم ومشايخهم ان الله في مظهر عليّ ﷺ سميع بصير.

وقد تكرر فيما مضى ان عليّاً ﷺ بعلويته هو المشيئة وهي تسمى بوجهها الى الخلق

بعليّ ﷺ وبوجهها الى الغيب بالله ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ يعني يعلم في مظهره الذي هو

عليّ ﷺ ما بين ايديهم اي ما بين ايدي الناس او ما بين ايدي الملائكة والناس من الدنيا

او الآخرة او من الماضي او المستقبل.

﴿وَمَا خَلَقَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ﴾ في مظهره ﴿تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾ وقد ورد في

خطبة منه ﷺ اياب الخلق الى وحسابهم عليّ ثم نادى عليّاً ﷺ

ورسله الَّذِينَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقِيقَةً تَلَطَّفًا وَتَشْرِيفًا لَهُمْ وَتَفْخِيمًا
لشأنهم بذكر اوصافهم الفخيمة وفضله العظيم بالنسبة اليهم.

فقال: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَرْكَعُوا﴾ ركوع الصلوة او تواضعوا لربكم
﴿وَاسْجُدُوا﴾ سجدة الصلوة او تواضعوا غاية التواضع لربكم ﴿وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ﴾ اى
اخرجوا من انانياتكم بركوعكم وسجودكم وصيروا احراراً من عبودية انفسكم وعبيداً لربكم.

﴿وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ قدمضى مكرراً ان التَّرجى من الله

واجب.

اعلم ان الآيه الشريفة اشارة الى مراتب السالكين واسفارهم فان اسفارهم فان
اسفارهم وان كانت لاحد لها ولانهاية لكنها بحسب الامهات محصورة فى اربعة كما اسلفنا
ذلك مكرراً:

الاول السفر من الخلق الى الحق: وفى هذا السفر ينكسر الانانية التى هى من الخلق
بحيث لم يبق نسبة الفعل الى نفس السالك بل يرى الفعل من الفاعل الظاهر فى وجوده وحينئذ
ينتهى سفره من الخلق الى الحق.

وبعد هذا يكون السفر من الحق الى الحق وفى هذا السفر ينكسر انانيته التى هى
رؤية الوجود لذاته ورؤية ذاته ومادام ذاته تكون باقية يكون سفره من الحق الى الحق
ولم يكن عبداً لبقاء انانيته ماعليه، فاذا انتهى فى هذا السفر بحيث لم يبق له ذات واثر من ذاته
صار عبداً لله فانياً من ذاته.

و يكون سفره بعد ذلك فى الحق، فان ادركته العناية الالهية وابقاه بعد فئائه يصير

محسناً وفاعلاً للخيرات فأنه فى السّفر الأوّل والثّانى بواسطة بقاء الانانيّة لم يكن فعله خيراً على الاطلاق.

وفى السّفر الثّالث لم يكن فعله منه حتّى يكون فاعلاً لشيءٍ و فى هذا السّفر وهو السّفر بالحقّ فى الخلق يكون له انانيّة الله وفاعليّة بفاعلية الله ويكون فعله خيراً على الاطلاق. والى هذه الاربعة اشارت الآية فأنه تعالى اشار بقوله: **اركعوا الى السّفر من الخلق الى الحقّ**، وبقوله: **اسجدوا** الذى هو خروج من الانانيّة حتّى من نسبة الذات الى النّفس الى السّفر من الحقّ الى الحقّ.

وبقوله: **واعبدوا ربّكم الى السّير بالحق فى الحقّ**، وبقوله: **وافعلوا الخير الى السّير بالحق فى الخلق**، ولا ينافى ذلك الخطاب كامل حتّى ينافى تفسير الآية بالانتماء بالانتماء. فانّ الكامل لكونه جامعاً لجميع المراتب يكون له على سبيل الاستمرار سير من الخلق الى الحقّ وسير مع الحقّ فى الخلق، وقد اشترنا فى المقدمات و فى تفسير الفاتحة وفيما بعدها الى الاسفار وكيفية السلوك فيها.

﴿ **وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ** ﴾ لَمَّا كَانَ الْخَطَابُ لآلِ مُحَمَّدٍ ﷺ خاطبهم بهذا الخطاب والافمئل هذا التّكليف لغيرهم تكليف بما لا يطاق بل يقال لهم: **جاهدوا فى الله حقّ جهادكم لاحقّ جهاده فانّ حقّ الجهاد فى الله على الاطلاق وحقّ لجهاد اللّائق بالله ان لا يبقى شيء من انانيّة العبد ويبقى بعد فنائه بحيث يلاحظ الحقّ فى الخلق والخلق فى الحقّ من دون نقصان لشيءٍ منهما.**

ولحاظ الوحدة والكثرة على ما ينبغى لا يتيسّر الا لصاحب الجمع المطلق يعنى صاحب الولاية الكليّة والرّسالة الكليّة كما قيل:

جمع صورت با چنين معنى ژرف

می نیاید جز ز سلطان شگرف

﴿هُوَ أَجْتَبَاكُمْ﴾ استیناف فی مقام التَّعْلِيلِ ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ عطف علی قوله هو اجتیبکم وینفید التَّعْلِيلِ ایضاً والدِّینِ کما سبق مکرراً عبارة عن صورة الملة التي هي الاحكام الاقاليبة الاسلامية، وعن احكام الايمان القلبية، وعن طريق النفس الى القلب، والقلب الى الروح، والروح الى العقل، وهكذا. و ما جعل الله لاحد في شيء من ذلك حرجاً فان التكليف بقدر الوسع، واذا بلغ السالك الى الطريق كان له وسعة لا يتصور سعة مثلها فانه مادام يكون سالكاً الى الطريق يكون في ضيقٍ وحرَجٍ وقبضٍ وقلقي.

واذا بلغ الى الطريق الى الله وهو مثال شيخه وملكوته تبدل ضيقه بالسعة وقبضه بالبسط وقلقه بالاطمينان، وتعبه بالراحة؛ رزقنا الله وجميع المؤمنين.

﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾ في هذا اشارة الى ان تنزيل الآية لاهل محمد ﷺ كما فسروها لنا واذا اريد بالابوة الابوة الروحانية كان التفسير صرفاً من التنزيل الى التأويل وتصدق هذه النسبة على من ابراهيم ﷺ بالبنوة.

و هذا الانتساب لا يكون الا اذا صدق الاتصال بالبيعة العامة ان لم نقل بلزوم البيعة الخاصة الولوية في صدق هذه النسبة ﴿هُوَ﴾ اي ابراهيم ﷺ او الله.

﴿سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ﴾ يعنى من قبل هذا الزمان او من قبل القرءان او من قبل هذا العالم في العوالم العالية ﴿وَفِي هَذَا الزَّمانِ او القرءان او العالم، و تسمية ابراهيم ﷺ لهم مسلمين في هذا الزمان بواسطة بقاء هذا الاسم لهم منه في هذا الزمان.

﴿لِيَكُونَ﴾ تعليل للاوامر السابقة، او للمدائح اللاتقة، او للمجموع يعنى جاهدوا
ليكون ﴿الرَّسُولُ﴾ واجتبيكم ليكون الرسول ﷺ ﴿شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا
شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ هذا ايضا يدل على اختصاص الآيه بالائمة:

﴿فَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ﴾ فى اول البقرة بيان الصلوة واقسامها
واقامتها وبيان الزكوة واطوارها وايتائها.

﴿وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ﴾ بالاعتصام بالولاية فان الاعتصام بالله باعتبار مقام الغيب
لا يتصور للانسان ما كان شاعراً بذاته فالمراد الاعتصام بخلفائه والاعتصام بطريقه الذى هو
طريق الولاية.

﴿هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى﴾ يعنى اذا كان موليكم فنعم المولى ﴿وَنِعْمَ
النَّصِيرُ﴾ هو.

سُورَةُ الْمُؤْمِنُونَ

وهى مائة وثمانى عشرة اية او تسع عشرة اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ بالايمان الخاص والبيعة الولوية و

قبول الدّعوة الباطنة فإنّ المؤمن بمعنى المسلم ان كان واقفاً على اسلامه غير سالكٍ او واصلٍ الى الايمان لم يكن له فلاح و لم يكن منفعتة سوى المنافع الرّاجعة الى الدّنيا من حفظ الدّم و جواز التّناكح و التّوارث و المعاملة نحو معاملة المسلمين من عدم جواز غيبته و هتك عرضه و غير ذلك، و التّوصيف بالاوصاف الآتية يدلّ على ارادة الايمان الخاصّ.

﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾ الصّلوة بمعنى الدّعاء اى دعاء الله للحضور عند الدّاعى و بمعنى كلّ ما به يدعى الله من فعلٍ او قولٍ او هيئةٍ او فكرٍ او تخيّلٍ و لما كانت الصّلوة المشروعة القالبيّة مركّبة من هيآتٍ و افعالٍ و اقوالٍ كلّها ما به يدعى الله للحضور عنده سمّيت صلوة، و كذلك الذّكر المأخوذ من صاحب الاجازة سواء كان جليّاً ام خفيّاً.

و هكذا الفكر المصطلح للصّوفيّة من تمثّل ملكوت الشّيخ عند السّالك سواء كان بتعمّل من السّالك او بغير تعمّل منه. و لما كان المقصود من دعاء الله باى صورةٍ كان دخوله فى بيت قلب الدّاعى او حضور الدّاعى عنده، و حضور السّالك عند الله لا يكون الاّ بكسر انانيّته و الخروج من وجوده و لا يكون ذلك الاّ بالمحبّة لله و استشعار الهيئته منه قال: **الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ** لأنّ الخشوع حالة حاصلة من محبّة من يخشع له

واستشعار الهيبة منه و لا تكون هذه الحال الا مع كسر انانيّة الخاشع فلو لم يخشع الدّاعى فى دعائه كان دعاؤه لغواً فالمصلّى بالصّلوة القاليّة الشرعية لمّا كان قيامه فى الصّلوة قيام من يقوم عند الملك المقتدر.

فى معنى تكبيره الاحرام

و تكبيره اظهاراً و استشعاراً بعظمة الله بمعنى ان ليس فى ذكره سوى الله و لذلك سمى بتكبيره الاحرام و كان اقواله كلّها دعاءً و تضرّعاً على الله و ركوعه و سجوده تواضعاً لعظمة الله كان هذا العمل منه لغواً و استهزاءً بالله ان لم يكن حاله موافقاً لفعله.

و لذلك عقب قوله الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ بقوله ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾ مقدّماً على قوله ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ﴾ مع ان الانسب بذكر الصّلوة ان يكون الزّكوة عقيبتها، واللغو فعل او قول لا يعتدّ به ولا يترتب عليه فائدته المطلوب منه.

ولمّا كان فائدة الصّلوة الخروج من الانانيّة والعروج الى الملكوت و الحضور عند المعبود و كان الاشتغال بالغير و التفات الخيال الى الكثرات منافياً لتلك الفائدة و مسقطاً لها كان الصّلوة بهذه الحال لغواً؛ فعلى هذا كان قوله: وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ تأكيداً لمفهوم قوله الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ.

وقد سبق فى أوّل البقرة تفصيل تامّ للصّلوة واقسامها و الزّكوة و انواعها، و اللّام فى قوله **لِلزَّكَاةِ فَاعْلَمُونَ** زائدة للتّقوية او هى للتّعليل، و الزّكوة ههنا بمعنى النّماء او الطّهارة او الصّلاح او التّنعم او فضول المال الّذى تخرجه لتطهّر باقيه ولم يقل للزّكوة مؤتون ليذهب ذهن السّامع اى كلّ المعانى و الاحتمالات.

وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ جمع الفرج بمعنى العورة وهى كلّ سواةٍ من المرء و المرأة ينبغى حفظها عن النّظر اليها و المراد حفظها عن الوطى او عن النّظر اليها **إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ** لِمَا جَعَلَ مَتَعَلِّقَ الْحِفْظِ مِثْلَ الْإِطْلَاقِ وَالْإِسْتِرْسَالِ اسْتِثْنَى الْمَجْرُورِ وَ بَعَلَىٰ نَحْوِ الْإِسْتِثْنَاءِ الْمَفْرُغِ يَعْنِي الَّذِينَ هُمْ حَافِظُونَ فُرُوجَهُمْ عَنِ الْإِطْلَاقِ وَ عَدَمِ الْإِمْسَاكِ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ يَعْنِي لَا يَحْفَظُونَهَا عَنِ الْإِطْلَاقِ عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ.

و قيل: انّ لفظة على ههنا مثل على فى قوله: احفظ علىّ

عنان فرسى فانّ الحبس على الأزواج يفيد هذا المقصود.

أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ من الاماء لالعبيد و جاء بما للاشعار بانّهنّ من تلك الحيثيّة كسائر الحيوان فى معاملتهنّ معاملة ذوى القول، و الآية مجملة فانّها مطلقة عن بيان الحالات الّتى تحرم الأزواج و الاماء فى تلك الحالات.

فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ نفى اللّوم عنهم مع انّ المضاجعة

ان كانت بأمر الله و من الجهة التي ارتضاها الله كان صاحبها مأجوراً
لان اكثر الناس لم تكن مضاجعتهم الا محض تشهي النفس كسائر
افعالهم فلم يكن لهم اجرٌ فيها.

﴿فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ﴾ المذكور من الاسترسال على
الازواج والامماليك ﴿فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾ اي الظالمون او
المتجاوزون عن حدود الله.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾
الامانات كما في سورة النساء و سيأتي في سورة الاحزاب عبارة
عن كل ما استودع عند انسان ليكون محفوظاً سالماً لصاحبه.

و اذا طالبه صاحبه سلّمه له، و تصدق على الامانات
الصوريّة التي يستودعها بعض الناس عند بعض و على الامانات
التي استودعها الله عنده عباده و امائه تكويناً من الامانة الاصلية
التي هي اللطيفة السيّارة الانسانية التي عرضها الله على السموات
و الارض و الجبال فأبين من حملها، و حملها الانسان و من سائر
مانعم الله به على عباده من الاعضاء و الجوارح والقوى و
المدارك و العلوم و المناسك التكوينية، و من الامانات التي
استودعها الله عند عباده بتوسط خلفائه ومظاهره من الاحكام
القالبية النبوية، و القلبية الولوية، و الاذكار الجليّة والخفية، و
ودائع الوصاية التي استودعها كل امام لامام اخر.

و المراد بالعهد كما سبق مكرراً هو البيعة العامة والخاصة فانّ العهد المنظور اليه والمسئول عنه هو الميثاق الذي يحصل بين الانسان وبين الله بتوسط مظاهره بالبيعة على ايديهم وسائر العهود و العقود مثل التذور والعهود وسائر العقود الواقعة بين العباد مقصودة تبعاً.

و مراعاة الامانة بان لا يقصّر في حفظها وانماها ان كانت صاحبة نماء و بتحمّل ماتحتاج اليه من المأكول والمشروب او المخزن واغلاق الباب والنقل من مكان الى مكان ان كانت ممّاتحتاج الى ذلك، ومراعاة العهد بان لا يتركه و لا يترك شروطه ولا ينقصه.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ ﴿ قَرِئٌ مَّفْرَدًا و جمعاً يُحَافِظُونَ﴾ ولما كان المفرد المضاف الغير المراد به فرداً معيّناً او فرداً مامفيداً للعموم لم يكن بين الجمع والمفرد فرق، والمحافظة المواظبة على الشيء بالذبّ عنه و الحفظ له عن الضياع و المحافظة على الصلوات القالبيّة و الصّدريّة و القلبيّة بالذبّ عنها و دفع الشياطين الجنيّة و الانسيّة عن المداخلة فيها و حفظ اوقاتها و حفظ حدود كلّ منها و الدوام عليها وكلّ بحسبه بان لا يترك الصلوة القالبيّة في اوقاتها ولا يغفل عن الصلوات الصّدريّة و القلبيّة الذكريّة والفكريّة.

و كرّر ذكر الصلوة بذكرها أولاً بوصف الخشوع فيها الذي هو من احكامها الباطنة، و اخيراً بوصف الحفظ عليها الذي هو اعمّ من حفظ صورتها و احكامها الظاهرة و حفظ معنيها و احكامها الباطنة للاهتمام بشأنها، و للاشارة الى انها ينبغي ان تكون مفتتح الكلّ و مختتمها، و الاتيان بالمضارع ههنا للاشارة الى ان مخّلات الصلوة الباطنة.

و الظاهرة و متجدّدة الحدوث استمراراً و المحافظة عليها من اخلال مخّلاتها ينبغي ان تكون متجدّدة الحدوث استمراراً بخلاف سائر الاوصاف.

﴿أَوْلَٰئِكَ ٱلْعِزْمَاءُ ٱلْمَحْضُرُونَ بِأوصافهم العظيمة﴾ هُمُ الْوَارِثُونَ حَقِيقَةً لِأَغِيرِهِمْ فَانَّ وَاثِرَةً غَيْرِهِمْ اِنْ كَانَتْ مِنْ قَبِيلٍ وَرَاثَةَ ٱلْأَمْوَالِ الصُّورِيَّةِ اَوْ الدَّرَكَاتِ ٱلْأُخْرَوِيَّةِ الْجَحِيمِيَّةِ لَمْ تَكُنْ مَعْدُودَةً مِنَ الْوَرَاثَةِ، وَ اِنْ كَانَتْ مِنْ قَبِيلٍ وَرَاثَةَ دَرَجَاتِ الْجَنَانِ لَمْ تَكُنْ وَرَاثَةً بَلْ كَانَتْ تَطْفُلًا لِأَوْلَٰئِكَ الْعِزْمَاءِ فَأَتَى بِأَسْمِ ٱلْإِشَارَةِ ٱلْبَعِيدَةِ إِشَارَةً إِلَى تَفْخِيمِهِمْ وَاحْضَارًا لَهُمْ بِأوصافهم الحميدة.

وَ اَتَى بِضَمِيرِ ٱلْفَصْلِ تَأْكِيدًا لِلْحَكْمِ وَاشْعَارًا بِٱلْحَصْرِ، وَتَعْرِيفِ ٱلْمَسْنَدِ اَيْضًا يَفِيدُ ٱلْحَصْرَ.

﴿ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلْفِرْدَوْسَ﴾ لَمْ يَقْلُ هُمُ ٱلْوَارِثُونَ لِلفردوس لا يهّام انّهم هم الوارثون لجميع ما يمكن ان يورث ليكون

ابلع في مدحهم، و الفردوس يطلق على الاودية التي تنبت ضروباً من النَّبت، والبستان الذي يكون فيه جميع ما يكون في البساتين، وعلى طبقات الجنان، و على الطبقة العليا منها ويؤنث ويذكر وهو عربيّ او روميّ او سريانيّ معرّب.

﴿هُمُ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ اتي به اشارة الى تمام النعمة فان تمامها بعدم زوالها.

اعلم، ان الانسان من بدو خلقته التي هي خلقة نطفته واولى مادته و قرارها في قرارٍ مكينٍ يكون بالقوة في جميع ما يمكن ان يحصل للانسان وكلّ ان يحصل فعليّة من فعليّات الانسانية التي هي فعليّات الولاية، وكلّ فعليّة تحصل له تكون مرتبة من الولاية التكوينية التي هي سارية في جميع الموجودات و بكلّ بعدٍ من مرتبة المادة وقربٍ من الولاية يحصل له فعليّة من فعليّات الولاية ويخلع عنه نقص وعدم من اعدام المادة، و حصول كلّ فعليّة له نحو وراثه من ابيه الذي هو الولاية المطلقة التي هي المشيئة وهذا الخلع وتلك الوراثة مستمرّان له الى اوان المراهقة و زمان البلوغ و تميز الخير والشرّ الانسانيين.

فاذا وصل الى ذلك وقع بين تصرّف الملك والشيطان و بين النسبة الى الرحمن والنسبة الى الشيطان بالقوة.

فاذا تصرّف فيه الشيطان صار نسبته اليه بالفعل و كلما

حصل له فعلية من تصرف الشيطان صار تلك الفعلية ارثاً من الشيطان، وكلما زاد تصرف الشيطان اشتدّ فعلية النسبة الى الشيطان واشتدّ بحسبها الفعليات الحاصلة له من الشيطان حتى اذا حصل له جميع الفعليات المناسبة لدركات الثيران وتمكّن في اتباع الشيطان فيصيروا ارثاً لجميع مال الشيطان وجميع مراتبه بحيث يصير الشيطان من اجزائه واطلاله.

وإذا تصرف فيه الرحمن صار نسبه اليه بالفعل وكلما حصل له فعلية من تصرف الرحمن صارت تلك الفعلية ارثاً له من الرحمن. لكن لما كان الشيطان اقرب اليه حين البلوغ من الرحمن جعل الله وسائط بينه وبين خلقه من الانبياء والاصياء عليهم السلام حتى يكونوا بظاهر بشرية موافقين للعباد ويكون العباد مدركين لهم بمداركهم الحيوانية حتى يأنسوا بهم ويتوسلوا الى الله بالتوسل بهم ويكون الرسل عليهم السلام وخلفاؤهم معاونين لهم في قبول تصرف الرحمن. فمن توسل بهم بالبيعة العامة او البيعة الخاصة تعرض لتصرف الرحمن و حصل النسبة بينه وبين الرحمن و بتلك النسبة يصير ابناً لمن بايع معه البيعة العامة او الخاصة وكلما حصل له من جهة تلك النسبة من الفعليات كان فعلية الولاية و الرحمن وكان ارثاً له من صاحب الولاية المطلقة حتى حصل له جميع فعليات الولاية المطلقة من طبقات الجنان.

والفرق بين هذا الارث والارث الدنيوي الصوري ان الارث الصوري لا يحصل للانسان مادام المورث لم يرفع يده بالموت عن المال الموروث و عن الوارث، ومالم ينقطع النسبة بينه وبين الوارث.

وان الارث المعنوي لا يحصل للانسان مالم يشتد النسبة بينه وبين الوارث ومالم يضع المورث يده على الوارث وبحسب اشتداد النسبة وقوة وضع اليد يكون زيادة الارث وكثرة المال الموروث وهذا الارث موجب لسعة المورث وكثرة ماله بخلاف الارث الصوري.

ولما كان لكل انسان قوة فعلية الجحيم والجنان وكان دركات الجحيم و درجات الجنان التي كان للانسان قوة الوصول اليها بمنزلة ماله المملوك له بالقوة، و اذا وصل الى احديهما ترك الاخرى ترك الميت ماله لو ارثه.

ورد ان منازل اهل الجنان في الجحيم يرثها اهل الجحيم ومنازل اهل الجحيم في الجنان يرثها اهل الجنان يعني يرث كل من المتناسبين منازل الآخر و بهذا التناسب يصح اطلاق التورات فعلى ما ذكر كان معنى الآية الذين يرثون الفردوس من صاحب الولاية المطلقة او من متناسبيهم من اهل الجحيم.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ﴾ عطف

على قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ و وجه المناسبة بينهما ان فلاح المؤمن عبارة عن خلاصه عن نقائص المادة و شوائب العدم و خروجه عن القوّة الى الفعلية واول مراتب خلقته ايضاً خلاص من العدم و عن نقائص المادة و خروج من القوى الى الفعليات فكأنه علل صحّة فلاحه بهذا العطف و قال: ان فلاحه مثل خلقته المشهودة لكم بحسب اثارها.

فان النشأة الآخرة مثل النشأة الدنيا، ويجوز ان يكون حالاً بهذا المعنى، والسلالة ما انسل من الشيء و نكر السلالة والطين للاشعار بانهما كانا نوعين خاصين من السلالة والطين.

و من الاولى ابتدائية متعلّقة بخلقنا والثانية بيانية او تبعية متعلّقة بمحذوف صفة لسلالة، او ابتدائية متعلّقة بسلالة، او محذوف صفة لسلالة، او هي مع ما بعدها بدل من قوله من سلالة. و المراد بالانسان الجنس و بالسلالة النطفة قبل انفصالها من الاصلاب والترائب و قبل ان تسمى نطفة، وبالطين طين ادم او الغذاء مطلقاً او الغذاء المهضوم فى المعدة او الكيد او العروق او الاعضاء فان الكل بوجه تراب خليط بالماء خلطة اتمّ والبلغ من الطين المعروف.

وقيل: المراد بالانسان ادم عليه السلام ابوالبشر.

و بالسلالة التراب المأخوذ من اديم الارض

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً﴾ مستقراً ﴿فِي قَرَارٍ﴾ القرار والقراره بفتحهما ما يستقر فيه الشيء ﴿مَكِينٍ﴾ من المكان بمعنى الموضع او من المكانة بمعنى المنزلة عند الملك، او من التمكن بمعنى الاقتدار. و المراد بالقرار المكين الرحم ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ﴾ اى صيرنا النطفة ﴿عَلَقَةً﴾ او خلقنا من النطفة علقَةً؛ فخلقنا العلقَةَ مُضَغَةً﴾ اتى بثم فى الفقرة الاولى للاشارة الى امتداد الزمان من اول استقرار النطفة فى الرحم الى صيرورتها دماً منعقداً بخلاف صيرورة العلقة مضغَةً، فانه لا تراخى بين العلقة والمضغة.

﴿فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا﴾ يعنى صيرنا وصورنا اولاً صورة العظام فانه ما لم يتميز العظام فى بدن الجنين لا يتصور تصوير اللحوم فان اللحوم فى كل موضع بنحو مخصوص وليس تميزها وخصوصياتها الا بتميز محالها التى هى العظام وخصوصياتها.

﴿فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ اتى بثم للاشعار بتراخى مرتبة الانشاء عن الخلق فان الخلق يستعمل فى المكونات الماديات، والانشاء فى المجردات، وقد يخص الخلق بما يحتاج الى مادة ومدّة كالمواليد، والاختراع بما يحتاج الى المادة دون المدّة كالسماوات والعناصر، والانشاء بالمتقدّرات المجردة عن المادة والمدّة، والابداع بالمجردات عن

الكلّ و بـكـلا المـعـنـين يـكـون
انشاء اعلى درجةً من الخلق.

و للإشارة الى انّ انشاء نفس الانسان ليس كصيرورة العليقة
مضغّة بلا فرجة بل لا يكون انشاء نفس الانسان ممتازة عن بدنه الآ
اخر ايام الحمل او اوّل ايام الوضع فيكون بين كسوة العظام لحماً
وبين انشائه نفساً تراخ.

﴿تَبَارَكَ اللهُ﴾ بمعنى تنزّه و تقدّس و هذه كلمة خاصّة بالله
بهذا المعنى يقال فى مقام التّعجب من الشّيء و تعظيمه و ان كان
اصله من البركة بمعنى النماء و الزيادة فى الخيرات، عقّب الانشاء
بهذه الكلمة للإشارة الى انّ انشاء نفس الانسان امر عظيم ينبغى ان
يتعجب منه و ينزّه منشئه عن وصمة النقص.

و التفت من التكلّم الى الغيبة ولم يقل تباركنا لانّ هذه الكلمة
صارت كالامثال فى مخاطباتهم ولا تتغير.

﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ يعنى انّ الخالقية الحقيقية ان كانت
منحصرة فى الله فوسائطه لخلقه من الملائكة والقوى والصنّاع كثيرة
والله تعالى احسن الكلّ لعدم احتياجه فى خلقه الى شيءٍ من مثالٍ
سابقٍ و مادّةٍ ومددٍ والةٍ وقوىٍ و جوارحٍ واعضاء.

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيْتُونَ﴾ وجه الاتيان بثمّ ظاهر
﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تُبْعَثُونَ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ

طَرَائِقَ ﴿ جمع الطَّرِيقَة بمعنى السَّمَاء لانَّ كلَّ سماءٍ طَرِيقَة ومطارقة الى مطابقة للاخرى.

او لانَّ السَّمَاوَات مسير للكواكب او بمعنى الاخدودة فى الارض شبه الطَّرِيق والمقصود انكم شاهدتم طبقات الارض التى مررتم عليها من المراتب المذكورة و قد خلقنا فوقكم طبقات السَّمَاء ولا بدَّ لكم من المرور عليها قبل الموت او بعد الموت فأعدّوا انفسكم للمرور عليها و اطلبوا لانفسكم دليلاً للمرور عليها فانكم بها اجهل منكم بطرق الارض.

﴿وَمَا كُنَّا عَنْ الْخَلْقِ غَافِلِينَ﴾ اى المخلوق او ايجاد الخلق ﴿غَافِلِينَ﴾ حَتَّى نَهْمَل ما يحتاج اليه ولم نخلقه لهم فاطلبوا ماتحتاجون اليه فى السَّير على طرق السَّمَاء تجدوا. ﴿وَأَنْزَلْنَا عَظْفَ فِيهِ مَعْنَى التَّعْلِيلِ ﴿مِنَ السَّمَاءِ﴾ اى من جهة العلو او من السَّحَاب ﴿مَاءً مَّ بِقَدَرٍ﴾ بحيث تنتفعون به ولا يفسد اما كنكم ولا زرع اعاتكم به ولا نمنعكم بحيث لا يحصل مابه معاشكم و مدد حيوتكم.

فانه لو كان المطر متتالياً افسد الابنية والزروع، وهكذا القنوات و العيون والسيول والبحار لو كثرت مياهها بحيث احاطت بوجه الارض لافسدت و اهلكت و لو لم يكن ماء اصلاً لم تكن حيوه ابدأ، و انزال الماء بقدرٍ دليل عدم غفلتنا عن الخلق.

و لا يذهب عليك ان انزال ماء الحيوۃ الحيوانية والبشرية من
سماۃ الارواح واسكانه فى ارض البدن الحيوانى و الانسانى
منظور ايضا ﴿فَأَسْكَنَهُ فِي الْأَرْضِ﴾ ليستقى به زراعتكم
وبهائمكم و تنتفعون به.

فى سائر منافعكم ﴿وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِيَ
لَقَدِيرُونَ﴾ فأبقيناه فى الارض ترحمًا عليكم ﴿فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ
بِهِيَ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوَاحٍ كَثِيرَةٌ﴾
الفاكهة الثمر بأنواعها رطبها ويابسها.

﴿وَمِنْهَا﴾ اى من الجنات او من الفواكه ﴿تَأْكُلُونَ﴾ خص
الجنات من بين ما يحصل بسبب الماء ثم خص من الجنات النخيل
والاعناب بالذكر لاعجاب العرب بالجنات وبالنخيل والاعناب منها
وعدم معرفتهم من الجنات شيئاً تعتدّ به سواها.

﴿وَشَجَرَةً﴾ قرئ بالنصب عطفًا على الجنات وبالرفع خبر مبتدئ
محذوف اى من المنشآت شجرة، او مبتدئ خبره تنبت بالدهن ﴿تَخْرُجُ مِنْ
طُورِ سَيْنَاءَ﴾ قرئ بفتح السين والمدّ وبكسر السين والمدّ
والقصر، والطور الجبل او فناء الدار والمراد به الجبل الذى ناجى
موسى ﷺ ربه فيه، و سيناء اسم الموضع الذى به هذا الجبل، او اسم
حجارة

فى ذلك الموضع.

وقيل: المراد بالسيناء الجبل المشجرّ يعنى الكثير الشجر، و
 قيل: المراد الجبل الحسن، وقيل: السّيناء بمعنى البركة، ومعنى طور
 سيناء جبل البركة وهو ما بين مصر وايلة.

وقيل: طور سيناء جبل بالشّام، وفي اخبارنا اشارة الى ان
 طور سيناء نجف الكوفة، وانه الموضع الذي فيه مشهد
 امير المؤمنين عليه السلام.

فعن الباقر عليه السلام انه كان في وصية امير المؤمنين عليه السلام ان اخرجوني
 الى الظّهر فاذا تصوّبت اقدامكم واستقبلتكم ريح فادفونى فهو اول
 طور سيناء ^(١).

و عن الصادق عليه السلام: الغرىّ قطعة من الجبل الذي كلم الله عليه
 موسى عليه السلام تكليماً، وقدس عليه عيسى عليه السلام تقديساً، واتخذ عليه
 ابراهيم عليه السلام خليلاً، واتخذ محمداً عليه السلام حبيباً، وجعله للنبيّين مسكناً،
 فوالله ما سكن بعد ابويه الطيّين ادم و نوح عليه السلام اكرم من
 امير المؤمنين عليه السلام ^(٢).

و المراد بالشجرة التي تخرج من طور سيناء شجرة الزيتون
 وخصّها بالذكر لانّها كثيرة النّفع للعرب فانها «تَنْمِبُتُ بِالذُّهْنِ»
 قرئ من الثلاثيّ المجردّ وحينئذ يكون الباء للتّعدية او للمصاحبة. و قرئ تنبت

١. تفسير الصافي ج ٣ ص ٣٩٧ و التهذيب ج ٦ ص ٣٤ ح ١٣

٢. تفسير الصافي ج ٣ ص ٣٩٧

من الانبات بمعنى النَّبَتِ او متعدّياً، ويكون المفعول محذوفاً اى تنبت الثمر بالدهن (وَ صَبَغٍ) اى ادام فان ثمرها ادام (لَلَّذِينَ كَلِمًا).

قيل: المراد شجرة الزيتون وهو مثل رسول الله ﷺ وامير المؤمنين عليّؑ فالطُّورُ الجبل والسيِّئاءُ الشجرة ﴿وَ اِنَّ لَكُمْ فِي الْاَنْعَامِ لَعِبْرَةً﴾ اعتباراً واستدلالاً على عنايته تعالى بكم وكمال حكمته وقدرته والجملة معطوفة على قوله: لقد خلقنا، او على قوله: انزلنا من السماء فانهما فى معنى ان يقال: ان لكم فى خلقكم، وان لكم فى انزال الماء من السماء لعبرة.

﴿نُسْقِيكُمْ﴾ قرئ بضمّ النون وفتحها والجملة مستأنفة او حالية ﴿مِمَّا فِي بُطُونِهَا﴾ من الالبان ﴿وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ﴾ بسبب تسخيرها لكم من الظهور والاصواف والشعور والابوار والتجمل بها.

﴿وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾ اى من لحومها وشحومها ﴿وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تَحْمَلُونَ﴾ فى البرّ والبحر لما كان المراد تعداد النعم بنحو الاعتبار بها اضافة الى الانعام الفلك.

﴿وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلَى قَوْمِهِ﴾ لما ذكر صنعه فى خلق الانسان وتدييره لامكان بقائه ونبيهه على بقائه بعد موته ذكر غاية النعم واصلها واشرفها وهى ارسال الرّسل للهداية الى خير السبل ليكون بقاؤه اتمّ بقاءً وعلى اشرف انحاء البقاء.

﴿فَقَالَ يَقَوْمَ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَ﴾
 قرئ غيرہ بالرفع والجر ﴿أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ ای اتعبدون الاصنام
 فلا تتقون سخطه.

﴿فَقَالَ الْمَلَأُوا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِي﴾ یعنی قال
 الرؤساء للاتباع ﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾ یعنی لافرق بينه و
 بينكم حتى يكون مستحقاً للتفضل عليكم و يستحق الرسالة دونكم.
 ﴿يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ﴾ فيجعلكم اتباعاً لنفسه
 ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ﴾ ان يرسل علينا رسولا ﴿لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً﴾
 للرسالة ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا﴾ ای بارسال رسول من البشر او بما
 يدعوننا اليه من التوحيد ﴿فِي آبَائِنَا الْأَوْلِيَيْنَ﴾ حتى لانستغرب
 منه ولاننكره.

﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ مِثْلُ بَشَرٍ جَنَّةٍ﴾ جنون ﴿فَتَرَبَّصُوا بِهِ﴾
 فاحتملوا منه وانتظروا افاقته ﴿حَتَّىٰ حِينٍ﴾ قال الرسول ﴿رَبِّ
 أَنْصُرْنِي﴾ عليهم ﴿بِمَا كَذَّبُونِ فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ﴾ بعد دعائه و
 اجابتنا له و امهالنا لهم مدة متمادية حتى رجع عنه من كان داخلاً
 في دينه.

﴿أَنْ أَصْنَعَ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ جمع العين بمعنى الباصرة او
 بمعنى الديدبان، والباء بمعنى في اي اصنعها في حضرة اعيننا، او
 للسببية والمعنى اصنعها بسبب امداد ملائكتنا و على الاول يكون

الظرف لغواً متعلقاً باصنع او مستقراً حالاً من المفعول او الفاعل.
 ﴿ وَوَحِينَا ﴾ بتعليمك صنعها ﴿ فَاِذَا ﴾ صنعتها و ﴿ جَاءَ ﴾
 أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ ﴾ الذى جعلت فورانه بالماء علامة لاهلاك
 قومك و غرقهم ﴿ فَاَسْلُكُ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ ﴾ قرئ كل منوناً
 و بالاضافة اى من كل نوح من الحيوان مشتمل على الذكر والانثى
 (أثنيتين) ذكراً وانثى لئلا يستأصل النوع.

﴿ وَأَهْلِكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ ﴾
 وَلَا تَخْطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ﴾ قد سبق
 الآية فى سورة هود.

﴿ فَاِذَا اسْتَوَيْتَ اَنْتَ وَ مَن مَّعَكَ عَلَى الْفُلِكِ فَقُلْ ﴾
 الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِى نَجَّيْنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿ لَمَّا كَانَ
 المنقطع الفطرة كالععضو الفاسد الذى يؤذى صاحبه ويفسد
 مايجاوره وبقطعه يسلم سائر الاعضاء و يستريح البدن و صار قومه
 بعد كمال شقاوتهم كالاعضاء الفاسدة وبقطعهم واستيصالهم يستريح
 الملائكة و خلفاء الله امره تعالى بالحمد على نعمة استيصالهم والّا
 فنوح عليه السلام كما كان يجادل الله فى دفع العذاب عن قومه كان يحزن
 على هلاكهم لا انه كان يشكر على استيصالهم.

﴿ وَقُلْ رَبِّ اَنْزِلْنِىْ ﴾ من السفينة ومن مقام الحضور
 والاطلاق الى مقام الغيبة والكثرات ﴿ مُنْزَلًا ﴾ قرئ من الانزال

ومن النزول وهو مصدرٌ او اسم مكانٍ او اسم زمانٍ ﴿مُبَارَكًا﴾
بالبركة لى فى مالى و اولادى واعوانى.

﴿وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ﴾ قدورد قراءة هذه الآيه وقت

النزول فى منزل.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ﴾ القصص او فى ارسال نوح عليه السلام ودعوته
واهلاك قومه ﴿لَأَيَّتِ﴾ عديدة على المبدء وتوحيده وعلمه
وقدرته وتوانيه بالنسبة الى العاصين من خلقه ورحمته وتدييره.

﴿وَإِنْ كُنَّا﴾ اى انه كُنَّا ﴿لَمُبْتَلِينَ﴾ يعنى كُنَّا قديماً ممتحنين
عبادنا بالشرِّ والخير او كُنَّا ممتحنين فى ارسال نوح عليه السلام وتوانينا فى
اهلاك قومه.

﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ مَبَعْدِهِمْ قَرْنًا﴾ آخرين ﴿هم قوم هودٍ او
قوم صالح﴾ فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ ﴿هو هود او صالح.
﴿أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ﴾ ان تفسيرية وتفسير لارسلنا لان فيه
معنى القول ﴿مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿مضى الآيه
قبيل هذا.

﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِلقَاءِ
الْآخِرَةِ﴾ قولاً كمنكرى البعث او فعلاً وحالاً كثر أهل كل زمانٍ.
﴿وَأَتْرَفْنَاهُمْ﴾ أنعمنا عليهم بنعمة أبطرتهم ﴿فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ

وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿ ذكروا الجملتين لتأكيد التشابه واستغراب التفضيل.

﴿وَلَسِّنْ أَطْعَمْتُمْ بِشَرِّ امْتَلِكُمْ إِنْكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ﴾
 لضياع بضاعتكم التي هي عقولكم باطاعة بشر مثلكم ﴿أَيَعِدْكُمْ﴾
 استبعاد لهذا الوعد لعدم اقرارهم بالمعاد ﴿إِنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ﴾
 تُرَابًا وَعِظْمًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ﴾ انكم الثاني تأكيد للاول اتى
 به لطول الكلام والفصل بين ان الاولى و خبرها، او انكم الثاني
 مبتدء خبره الظرف المتقدم والجملة خبر ان الاولى.

او انكم الثاني فاعل فعل محذوف جواب للشرط، او هو
 مبتدء محذوف الخبر والجملة جواب للشرط بتقدير الفاء، او هو
 فاعل للظرف والظرف خبر ان الاولى، او خبر ان الاولى محذوف و
 ان الثانية مع خبرها تأكيد لان الاولى و خبرها.

﴿هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ﴾ قرئ هَيْهَاتَ بتثنية التاء منوناً وغير
 منون وبسكون التاء وبابدالها هاء ساكنة وفي هَيْهَاتَ اثنتان
 وخمسون لغة هيهات وايهات، وهيهان وايهان، وهايها وهايهان،
 وايها وايهان، مثلثات الاخر منوناتٍ وغير منوناتٍ، و هيهات
 ساكنة الآخر بالتاء و بالهاء وايها وايات وهي اسم للعبد، او اسم
 فعلٍ بمعنى بعد سواء جعل مفرداً او جمعاً لهيه وهو كلمة طردٍ و
 زجرٍ، واذا كان اسماً للعبد كان ﴿لِمَا تُوْعَدُونَ﴾ خبره.

و اذا كان اسماً للفعل كان ضمير الفاعل مستتراً فيه وكان لام
لما توعدون للتبيين ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾ جواب لسؤالٍ
مقدّرٍ في مقام التعليل.

﴿نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ إِنْ هُوَ إِلَّا
رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ وَبِمُؤْمِنِينَ﴾ اي
مذعنين او لقوله موقنين ﴿قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا
كَذَّبْتَنِي قَالَ﴾ الله اجابة لدعائه ﴿عَمَّا قَلِيلٍ لِّيُصْبِحُنَّ
نَادِمِينَ فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُنَاءً﴾
الغناء ما احتمل السيل من الزيد والهالك والبالى.

﴿فَبُعْدًا﴾ بعدوا بعداً حذف الفعل و اقيم المصدر مقامه و
القياس فبعداً لهم لكنّه وضع المظهر موضع المضمّر للاشعار بعلّة
الحكم و ذمّ اخر لهم فقال ﴿لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ واللام للتبيين
وهو اخبار او دعاء عليهم والمعنى أنّ الهلاكة ثابتة للقوم الظالمين.
﴿ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ مَبْعَدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ﴾ فأهلكوا في
موعدهم المقدّر لهم فانّ قوله ﴿مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا
يَسْتَأْخِرُونَ﴾ كناية من اهلاكهم في موعد اهلاكهم وتهديد
للحاضرين.

﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾ هو من الوتر ضدّ الشفع والتاء
مبدل من الواو كتاء تقوى وهو وصف او مصدر والالف للتأنيث

مثل التقوى او لللاحق و عليهما قرئ غير منونٍ ومنوناً و المعنى
 ارسلنا رسلنا واحداً لكن المواترة لاتستعمل الا اذا كان بين الاشياء
 تعاقب بتراخ فانه اذا لم يكن بينها تراخ يقال بينها مداركة ومواصلة.
 ﴿كُلُّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ
 بَعْضًا﴾ فى العقاب والاهلاك ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ﴾ يتحدث
 بهم ويسمر بقصصهم و هو جمع الاحدوثة او جمع الاحداث جمع
 الحديث، او جمع الحديث ابتداء مع شذوذٍ وحمل الاحاديث عليهم
 اذا كانت جمع الحديث للمبالغة فى استيصالهم كأنهم لم يبق منهم
 فى الناس الا حديثهم.

﴿فَبَعْدًا لِّقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ مضى نظيره قبيل هذا ﴿ثُمَّ
 أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا﴾ التسع او بمعجزاتنا
 او بأحكامنا ﴿وَسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ﴾ ظاهرٍ او مظهر و المراد بالسلطان
 عصاه او برهانه القولى او سلطنته على قهر الاعداء ﴿إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
 وَمَلَآئِكَتِهِ﴾ اى قومه مطلقاً او خواصه.

﴿فَاسْتَكْبَرُوا﴾ عن موسى عليه السلام وقبول دينه ﴿وَكَانُوا قَوْمًا
 عَالِينَ﴾ بحسب الدنيا بسبب غلبتهم على اهل ارضهم وعلوهم
 على من كان فى مصر ﴿فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا
 وَقَوْمُهُمَا لَنَا عِبَادُونَ﴾ يعنى ليس لهما فضل بانفسهما و
 لا بقومها و العاقل لا يفضّل من لاجهة فضل فيه بل لنا عليهم الفضل

باستعباد قومهما لأنّ القبطيّ كانوا يستعبدون السبّطيّ في الاعمال
 او لأنّ السبّطيّ كانوا يعبدون فرعون مثل القبطيّ.
 ﴿فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا﴾ بعد التّكذيب بلا فرجة ﴿مِنَ
 الْمُهْلِكِينَ﴾ عن الحيوة الانسانيّة دون الحيوانيّة او صاروا من
 المهلكين بالاغراق لكن بعد حين، والاتيان بالفاء لأنّ الفاء في كلّ
 شيء بحسبه و الاهلاك المتعقب للرّسالة بلا فرجة ان تتمّ الرّسالة
 واحتجاجاتها.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ﴾ كتاب النّبوة واحكامها
 او التّوراة ﴿لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾ اى لعلّ قومه او لعلّ فرعون وقومه
 وهذا يوافق تفسير الكتاب بالنّبوة واحكامها.
 ﴿وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَآيَةً﴾ فانّ مريم عليها السلام كانت
 من اوّل بلوغها اية لله لانّها كانت متعبّدة غير ملتفتة الى الدّنيا
 وملاذّها، يأتيها رزقها من الله يأتيها فاكهة الصّيف في الشّتاء
 وفاكهة الشّتاء في الصّيف وحملت من غير ميسس بشر، وكان مدّة
 حملها اقصر مدّة؛ ساعة او اكثر بيسير، فانّها لم يظهر على احد أنّها
 كانت حاملة وحملت من غير زوال بكارتها وكون عيسى عليه السلام اية
 لاجابة فيه الى التّفصيل.

﴿وَأَوْيْنَهُمَا إِلَى رُبُوعٍ﴾ مكانٍ مرتفع، وقرئ الرّبوة بضمّ
 الرّاء وفتحها، وقرئ رباوة بضمّ الرّاء وكسرهما، والرّبوة والرّباوة بتثليث الرّاء

فيهما المرتفع من الارض (ذَاتِ قَرَارٍ) للماء بانبساطها واستوائها او للناس بسبب ان من كان فيها ومن دخلها يستقرون فيها لحسن مكانها و وفور النعم فيها ﴿وَمَعِينٍ﴾ اى ذات ماء جارٍ من معن الماء اذا جرى، او من الماعون بمعنى المعروف.

او اسم مفعول من العين بمعنى المدرك بالعيون لظهورها و ارتفاعها والمراد بها بيت المقدس او دمشق او رملة فلسطين او مصر.

و عن ابي جعفر و ابي عبدالله عليهما السلام: انها حيرة الكوفة وسواها و القرار مسجد الكوفة و المعين الفرات. (١)
﴿يَأْتِيهَا الرُّسُلُ كُلُّوَا مِنْ الطَّيِّبَاتِ﴾ حال بتقدير القول او جواب لسؤالٍ مقدّر بتقدير القول كأنه قيل: ما قال الله للرسل سواء كان الخطاب لمجموعهم دفعة في عالم الجمع وهو عالم الارواح، او كان الخطاب لكل واحد واحد في زمانه لكنّه تعالى جمعهم في الحكاية.

و قيل: ان خطاب محمد صلى الله عليه وآله من دون تقدير القول و الاتيان بالجمع لجريه على طريقة العرف في مخاطبة الواحد مخاطبة الجمع، و قد مضى مكرراً ان الاكل لا اختصاص له بما يعرفه العرف اكلًا.

بل ادراك كل مدرك و فعل كل عضو و تحريك كل محرّك و تحرك كل متحرك اكل له ولما كان مراتب الانسان كثيرة كان طيبات

١. تفسير الصافي ج ٣ ص ٤٠١ و مجمع البيان ج ٤ ص ١٠٨

كلّ مرتبة من جهتها الخلقية ما كانت ملائمة ملذّة لها ومن جهتها الحقيّة ما كانت مباحة مكسوبة بأمر الله مرضية لله سواء كانت موافقة لسائر المراتب او لم تكن.

﴿وَأَعْمَلُوا صَالِحًا﴾ ليس المراد به فرداً مالا على التّعيين فانّ الانبياء ان لم يكونوا مأمورين بجميع الصّالحات كانوا مأمورين باكثرها، ولم يكتف تعالى من سائر عباده بفردٍ مامن الصّالحات فكيف بالانبياء ﷺ.

فالمراد اعملوا صالحاً عظيماً فانّ التّنوين والتّكثير في امثاله بعد ما علم انه ليس المراد به فرداً ما امان يكون للتّحقير او للتّعظيم.

والتّحقير ايضاً منافٍ لامر الانبياء ﷺ فالمراد هو التّعظيم و الصّالح العظيم الذي لا صالح الاّ بصلاحه، هو الولاية.

فعلى هذا ينبغي ان يفسّر الآية هكذا: يا ايّها الرّسل كلوا من الطّيّبات التي هي ارزاق الاعضاء والقوى والمدارك من الاعمال القالبيّة الشرعيّة والنّفسانيّة النّبويّة واعملوا صالحاً عظيماً هو الولاية والتّوجّهات والاستعدادات والالهامات والمشاهدات المتعلّقة بها.

﴿إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ من الاعمال القالبيّة والقلبيّة ﴿عَلِيمٌ﴾ و يجوز ان يكون الخطاب للرّسل و يكون المقصود بالحكم امهم

من قبيل اِيَّاكَ اعْنِي واسمعى يا جاره، او يكون الامم مقصودين معهم.

﴿وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ﴾ اى دينكم او جماعتكم الآمّون لكم المؤمنون بكم .

و سوق العبارة يقتضى ان يقال: هذه اممكم لكنّه تعالى لما جمع فى حكاية الخطاب او جمعهم فى اصل الخطاب فى العوالم العالية جمع الامم ايضاً فى لفظ الامّة فانه يطلق على الواحد و الكثير.

و قرئ انّ مفتوحة الهمزة مشدّدةً ومخفّفةً بالعطف على ما تعملون او بتقدير اللّام لتعليل قوله فاتّقون، وقرئ انّ مكسورة

الهمزة بالعطف على اتى بما تعملون عليهم.

﴿أُمَّةٌ وَحِدَةٌ وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ﴾ والمقصود من الآيّة انا ارسلنا الرّسل و بعد ما بلّغوا واجاب لهم اممهم و وقعوا بيننا وبين عبادنا وصاروا ذوى اضافتين اضافة الينا و اضافة الى عبادنا قلنا لهم: يا ايّها الرّسل ﷺ انتم ائمّة لعبادنا فاعملوا الاعمال القالبيّة المرضيّة للنّفوس ولنا حتّى يتأسى بكم اممكم ولا ينجروا منكم و لا ينفروا عنكم و عن دينكم، و اعملوا الاعمال القلبيّة الّتى بها توجّهكم الينا واستفاضتكم منّا حتّى يتمّ تربيتكم لعبادنا بحسب الظّاهر والباطن، لانّى بما تعملون من الاعمال القالبيّة والقلبيّة عليهم.

و لانّ هذه امتكم فليكن المنظور من اعمالكم صلاح حالهم و انا ربكم الذي افيض عليكم مابه قوامكم و ما به صلاحكم و صلاح اممكم فاتقون في عدم مراقبة حال الامم و عدم التوجه الى لاخذ مابه صلاح الامم.

﴿فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ﴾ يعني كان امّة كل رسول في زمانه امّة واحدة بواسطة مراقبة الرسول و اجتماعهم على ملّة ففرّقوا امر دينهم بعد ذهاب رسولهم باستبداد بعضهم بالرأى و عدم انقيادهم لوصى رسولهم و اختيار كل مذهباً و مسلماً كما وقع ذلك في امّة محمد ﷺ او تفرّقوا بفرق مختلفة لاجل امر دينهم.

﴿زُبُرًا﴾ جمع الزبور بمعنى الفرقة، و قرئ زبراً بفتح الباء جمع الزبرة بمعنى القطعة مثل الغرفة و الغرف يعني فرّقوا امر دينهم قطعاً مختلفة، او تفرّقوا حالكونهم فرقاً مختلفة.

او هو جمع الزبور بمعنى الكتاب يعني جعلوا دينهم كتباً يتوسّلون بها و ينصرفون عن صاحب دينهم و قالوا: كفانا كتابنا كما جعل امّة محمد ﷺ امر دينهم مستنداً الى الكتاب السماوى الذي جمعه و الى كتبهم التي دونوها لتصحيح دينهم و على التقادير صحّ جعل زبراً مفعولاً ثانياً و حالاً.

﴿كُلُّ حِزْبٍ مِّمَّا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ استئناف جواب لسؤالٍ مقدّر في مقام التعليل يعني تفرّقوا لانّ كلّ حزب منهم كانوا بما عندهم من

العلوم والمسائل والآراء معجبون فارادوا رواج ما عندهم واستنكفوا عن صاحب دينهم.

﴿فَذَرَّهُمْ﴾ يعنى اذا كان حال الامم على ما ذكر وحال امتك تصير الى ما ذكر فذر الامم ومنافقى امتك ﴿فِي عَمْرَتِهِمْ﴾ فلا تتعرض لهم بالردّ والقبول ﴿حَتَّىٰ حِينٍ﴾ اى حين العذاب على يدك او يد خليفتك او حين الموت وظهور عليّ عليه السلام.

﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ﴾ فيستنكفون لذلك عن وصيك ﴿بَلْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ انه استدراج لهم ومكرٌ ولذا يحسبون ويستنكفون ﴿إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ﴾
جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: لم لا ينبغى هذا الحساب؟

فقال: لانا نسارع فى الخيرات لهؤلاء لاولئك وقدمضى بيان هذه

الكلمة فى سورة الانبياء عند قوله تعالى: وهم من خشيته مشفقون.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يَوْمِنُونَ﴾ يعنى بجملة آياته خصوصاً آياته العظمى من الانبياء والاولياء عليهم السلام يذعنون، او الذين يؤمنون بآيات ربهم بالبيعة العامة او الخاصة او الذين يؤمنون بالبيعة العامة او الخاصة بسبب آيات ربهم بان صارت الآيات الآفاقية و الانفسية سبباً .

لان يتوجهوا الى الانبياء عليهم السلام فأسلموا على ايديهم بالبيعة

العامّة، او الى الاولياء فامنوا على ايديهم بالبيعة الخاصة
 ﴿وَالَّذِينَ هُمْ﴾ بعد الاسلام او الايمان.

﴿بِرَبِّهِمْ﴾ المضاف وهو ربّهم فى الولاية ﴿لَا يُشْرِكُونَ﴾
 بان بايعوا على ايدى غيرهم او توجهوا الى غيرهم او اطاعوا او
 اتبعوا اهواءهم.

﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا﴾ يعطون ما اعطوا من
 الصدقات او من جملة الاعمال الالهية وقرئ يأتون ما اتوا من
 الثلاثى المجرد يعنى يأتون بما اتوا اى يفعلون ما فعلوا.

﴿وَقَلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ﴾ خائفة من تقصيرهم فى الاعمال لانهم
 يعملون انهم لا يستطيعون ان يجاهدوا فى الله حق جهاده
 ولا يجاهدون فيه حق جهادهم وفسر فى اخبارنا هكذا وهو خائف
 راج.

و نقل ان المؤمن جمع احساناً وشفقةً والمنافق جمع اساءةً
 وامتناناً.

﴿أَنَّهِمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾ يعنى قلوبهم وجلة بسبب
 انهم كانوا فى الرجوع والسلوك الى الله او الى ربّه المضاف، او
 قلوبهم وجلة من انهم يرجعون بعد الى الله او الى ربّهم المضاف مع
 تقصير، او قلوبهم وجلة من فوت الرجوع الى ربّهم ومن انه
 لا يمكنهم الرجوع الى الحضور عند الربّ المضاف بالفكر المصطلح

للصّوفيّة الذي هو تمثّل صورة الشّيخ عند السّالك.

او قلوبهم وجلة لانّهم كانوا في السّلوك الى ربّهم المضاف
وكلّما قربوا منه استشعروا بعظمته اكثر من السّابق وكلّما استشعروا
بعظمته اشتدّت الخشية والهيبة منه عليهم.

وفي خبرٍ عن امير المؤمنين عليه السلام ثمّ قال: ما الذي اتوا، اتوا والله
الطّاعة مع المحبّة والولاية وهم في ذلك خائفون ليس خوفهم خوف
شكٍّ وليكنّهم خافوا ان يكونوا مقصّرين في محبّتنا وطاعتنا^(١).

﴿أَوْلَيْكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ﴾ في مقابل
ايحسبون انّما نمدهم به من مالٍ وبنين نساوع لهم في الخيرات.

وانّما نسب الفعل ههنا اليهم للاشعار بانّ عملهم و اوصافهم
المذكورة وان لم تكن سبباً فاعلياً للخيرات و مسارعته لکنّها سبب
قابليّ لها وانّهم ان وصلوا الى خير كان ذلك بعملهم بخلاف
المسارعة هناك لانّها كانت هناك عبارةً عن الامداد بالمال والبنين
وليس ذلك الاّ من الله وليس مسارعة في الخيرات بل استدراجاً و
مسارعة من الله في العقوبة انّما يريد الله ليعذبهم بها
في الحيوة الدنّيا وتزهق انفسهم وهم كافرون.

﴿وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ﴾ اي لاجلها متّصفون بالسّبق، او
سابقون النّاس في القرب عند الله او سابقون النّاس الى الطّاعة او

١. تفسير الصافي ج ٣ ص ٤٠٢

الثَّوَابِ او الْجَنَّةِ او هُم آخرون لها قبل الآخرة او قبل النَّاسِ و على هذا يكون اللّام زائدة للتقوية.

﴿وَلَا نُكَلِّفُ عَطْفَ فِيهِ رَفَعِ تَوْهَمَ فَإِنَّهُ قَدِيتَوْهَمَ مَتَوْهَمَ أَنَّهُ لَا يُمْكِنُ الْجَمْعُ بَيْنَ تِلْكَ الْاَوْصَافِ بِحَقَائِقِهَا، او يَتَوْهَمُ أَنَّ الْفَرِحِينَ بِمَا عِنْدَنَهُمْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى الْاِقْدَامِ عَلَى الْاَوْصَافِ فَرَفَعِ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ لَانُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وَسِعَهَا﴾ الوسع مثلثة الواو الجدة والطاقة يعنى لانكلف نفساً الا بقدر طاقتها او مايسعه طاقتها بان يكون دون طاقتها.

﴿وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ﴾ رفع تَوْهَمٍ آخِرَ فَإِنَّهُ قَدِيتَوْهَمَ انّ الامداد بالاموال والبنين ابطرحهم فلا ينبغي ان يمدّهم الله.

فقال: انّ امددنا واستدراجنا كان بسوء فعلهم ولدينا كتاب هو كتاب اعمالهم الذى يكتبه الحفظة او كتاب هو الكتاب السابق على وجودهم من الالواح العالية ينطق بالحق، نسبة النطق الى الكتاب مجاز او لانّ الكتب العالية كلها حيوة وعلم و شعور و نطق.

﴿وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ بزيادة العقاب او بالعقوبة من دون استحقاق ﴿بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ﴾ فى غفلة غامرة ﴿مِنْ هَذَا﴾ الكتاب او ممّا ذكر من اوصاف الاخيار السابقين او من اتّصاف الاخيار بتلك الاوصاف او من القران كما فى تفسير القمى.

﴿وَلَهُمْ أَعْمَلٌ مِّنْ دُونِ ذَلِكَ﴾ التفرّق فى الدين

والفرح بما لديهم والاعجاب بأرائهم او من دون ذلك الجهل
والغمرة ﴿هُم لَهَا عَمِلُونَ﴾ ممّا يكون عبادة للهوى سواء كان
بصورة العبادات او بصورة المعاصي.

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ﴾ متنعّميهم ﴿بِالْعَذَابِ﴾ غاية
لعملهم او لكون قلوبهم فى غمرة، وخصّ المترفين لانّهم كانوا
منشأً لكفرهم وكفر غيرهم؛ ولانّ المترفين لا يتنبّهون ولا يتضرّعون
بمؤاخذة غيرهم، والمراد عذاب الموت والآخرة، او عذاب الدنيا،
وفسر بقتلهم يوم بدرٍ وبالاخذ بالجوع حين دعا عليهم رسول الله ﷺ
فقال: اللهم اشدد وطأتك على مضر^(١) و اجعلها عليهم سنين كسنى
يوسف عليه السلام فابتلاهم بالقحط حتى اكلوا الجيف والكلاب.

﴿إِذَا هُمْ يَجْعَرُونَ﴾ جأر كمنع رفع صوته بالدعاء وتضرّع
و استغاث ﴿لَا تَجْعَرُوا الْيَوْمَ﴾ بتقدير القول جواب لسؤالٍ مقدرٍ
﴿إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنصَرُونَ﴾ اى لاتنصرون من قبلنا او لاتنصرون
من عذابنا.

﴿قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ
أَعْقَابِكُمْ تَنْكِبُونَ﴾ اى ترجعون والتكص لا يكون الا فى
الرجوع عن الخير و قدمضى انّ الناس كلهم مفطورون على الخير

١. مضر كزفر ابو قبيلة ولقب بمضر الحمراء لانه ورث من ابيه الذهب، اولآتهم كانوا رفعوا فى الحرب

راية حمراء.

وذاهبون على فطرة الخير و يشبهه الرّاجع عن الدّين والخير
 ما لم يقطع فطرته بمن يرجع عن المقصد رجوع القهقري على عقبه
 لانه بقاء فطرته كان وجهه الى مقصده وان كان يتنزّل عمّا كان فيه
 من الخيرات الحاصلة له بفطرته او بكسبه.

﴿مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ﴾ اى بالبيت او ببلد مكّة، وشهرة
 افتخارهم و استكبارهم بالبلد الحرام والبيت الحرام اغنت عن ذكره
 سابقاً، او بالقران.

فان تلاوة الآيات تدلّ عليه، او بمحمّد ﷺ فان كونه جارياً
 على سنتهم فى محافلهم قرينة له، ولفظ الباء على الاولين
 للسببيّة، او صلة مستكبرين بتضمين مثل معنى التّكذيب.

و يجوز ان يكون متعلّقاً بتهجرون، والباء للظرفيّة على ان
 يكون الضّمير للبيت او الحرم، او للسببيّة او للاصاق على ان
 يكون الضّمير للقران او لمحمّد ﷺ.

﴿سَمِرًا﴾ اسم لجماعة السّامرين اى المتحدّثين بالليل بما
 لافائدة فيه او اسم لمحلّ السّمر ﴿تَهْجُرُونَ﴾ اى تقطعون عن
 محمّد ﷺ او تهزأون او تستهزئون او تفجشون قرئ بفتح التّاء وضمّ
 الجيم وضمّ التّاء وكسر الجيم.

﴿أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ﴾ اى الم يكثرثوا بك وبإدعائك
 الرّسالة فلم يدبّروا القران او لم يدبّروا قولك حتّى يعلموا انه ليس

من هوى نفساني وامراض قلبية واغراض دنيوية.
﴿أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ﴾ من الكتاب
والشريعة والرّسول حتى كانوا لم يعرفوا ولم يسمعوا بمثله.
ولذلك ينكرونه ﴿أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ﴾ بالنسب
والحسب وبالصدق والامانة من اول نشوه.
﴿فَهُمْ لَهُمْ﴾ لالشريعة والكتاب ﴿مُنْكَرُونَ﴾ لعدم معرفته
بحاله ﴿أَمْ يَقُولُونَ بِهِى جِنَّةٌ﴾ جنون ولذلك ينكرونه ﴿بَلْ﴾
ليس شيء من ذلك.

فان الشريعة والرّسالة و الكتاب كانت سيرة الهية جارية من لدن ادم و
كان رسولهم معروفاً لهم بالحسب و النسب والصدق والامانة بحيث لقبوه
محمّداً الامين وكان فيهم مالم يدع الرّسالة اعقلهم ولكن.
﴿جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ﴾ الذى لم يكن سنخاً لهم لانهم كانوا
باطلين و سنخاً للباطل.
﴿وَ أَكْثَرُهُمْ لِحَقِّ كَرِهُونَ﴾ لعدم سنخيتهم له و
عدم موافقته لاهوائهم.

﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ﴾ الحق المطلق هو الله،
والحق المضاف مشيئته وهى فعله تعالى ثم الولاية ثم النبوة ثم
الرّسالة ثم كل ما كان الحقيّة فيه غالباً والبطان مغلوباً.
﴿لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ لان

اهواءهم لا تتجاوز عمّا فيه مشتتهى نفوسهم من غير ملاحظة غاية ذلك المشتتهى و من غير ملاحظة حقوق من فى عالمهم الصّغير و من فى العالم الكبير و لو لم يراع الحقوق لفسدت السّموات والارض و من فيهنّ فى العالم الصّغير وفسد من فى العالم الكبير وفسد سماوات العالم الكبير وارضه لفساد غايتهما الّتى هى صلاح من فيها.

﴿بَلْ أَتَيْنَهُمْ بِذِكْرِهِمْ﴾ يعنى ان انكار الحقّ الّذى جاء به محمّد ﷺ امر عظيم وهؤلاء لخروجهم عن الفطرة الانسانيّة انكروا انكاراً اعظم منه وهو انكارهم ذكرهم و شرفهم او وعظهم و نصحهم و قد اتينا نحن ذلك لهم فهو اضراب من الادنى الى الاعلى.

و المراد بالذّكر الرّسول او القران او الشّريعة او السّلطنة ﴿فَهُمْ عَن ذِكْرِهِمْ﴾ الّذى اتيناهم نحن به ﴿مُعْرِضُونَ أَمْ تَسْأَلُهُمْ﴾ يعنى بل ليس المانع شيئاً من ذلك ولكن تسألهم ﴿خَرْجًا﴾ فيثقل ذلك الخرج عليهم فينكرون رسالتك لذلك فلا تسألهم ذلك ان كنت تسألهم ﴿فَخَرَجَ رَبِّكَ خَيْرٌ﴾ لك من كلّ خراج فانّ خراجه كلّ ما سواه.

﴿وَهُوَ خَيْرُ الرَّزْقِينَ﴾ قد سبق بيان كونه خير الرّازقين فى سورة الحجّ ﴿وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾

جملة حاليّة يعنى ليس انكارهم لانك تدعوهم الى صراطٍ معوجٍ فلم يقبله عقولهم كأنه قال ام تدعوهم الى صراطٍ معوجٍ. ﴿وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾ وضع الظاهر موضع المضمّر لتعليل الحكم، وللإشارة الى ذمّ آخر لهم وهو فى معنى لكن الذين لا يذعنون بالآخرة ﴿عَنِ الصِّرَاطِ لَنَكِبُونَ﴾ اى عادلون ولذلك ينكرون وقد فسّر الصراط المستقيم فى الآية بولاية علىّ عليه السلام وعدولهم عن الصراط بعد ولهم عن علىّ عليه السلام او عن الامام.

و عن امير المؤمنين عليه السلام ان الله تبارك وتعالى لو شاء لعرف العباد نفسه ولكن جعلنا ابوابه و صراطه وسبيله و الوجه الذى يؤتى منه، فمن عدل عن ولايتنا او فضّل علينا غيرنا فانهم عن الصراط لنا كبون^(١).

﴿وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِّنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا﴾ لداموا على الخصومة ﴿فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ فى طغيانهم متعلق بلجّوا او بيعمّهون اى يترددون فان العمه بمعنى التردد فى الضلال والتّحيّر فى الطّريق.

روى أنّهم قحطوا حتى اكلوا العلهر^(٢) فجاء ابوسفيان الى

١. تفسير الصافي ج ٣ ص ٤٠٦

٢. العلهر كزبرج طعام يتخذ من الدم والوبر كانوا فى الجماعة يتخذونه.

رسول الله ﷺ فقال: أنشدك الله والرحم الست تزعم أنك بعثت رحمةً للعالمين قتلت الإباء بالسيف والابناء بالجوع فنزلت (١).
 ﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ﴾ يعنى القتل يوم بدرٍ او الجوع و القتل و الخوف ﴿فَمَا اسْتَكَانُوا رَبَّهُمْ﴾ استكان استفعل من الكون بمعنى الّذلّ، او افتعل من السكون اشبع فتحة الكاف وله النّظير فى لغتهم مثل المنتزاح فى المنتزح يعنى أنّهم مااستكانوا حين الابتداء.

﴿وَمَا يَتَضَرَّعُونَ﴾ والحال انّ المقصود من ارسال الرّسل وانزال العذاب تضرّع العباد واستكانتهم لرّبهم فكيف يتضرّعون حين رفع العذاب عنهم وقدفسر الاستكانة بالدّعاء وبالخضوع والتّضرّع بالدّعاء، وبرفع اليدين بالدّعاء.
 ﴿حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾ يعنى انّ شيمتهم العتوّ فى كلّ حال حتّى اذا انفتح عليهم باب من جهنّم او باب عذاب اخر مثل عذاب فتح مكّة او باب الى العذاب حين الموت او حين الرّجعة كما فى الخبر.

﴿إِذَا هُمْ فِيهِ﴾ اى فى الباب او فى العذاب ﴿مُبْلِسُونَ﴾ متحيّرون ائسون عن الخير او مبتلون بالشرّ ﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾ التفات من التّكلم الى

١. تفسير الصافى ج ٣ ص ٤٠٦، نقله عن الكتاب الجوامع

الغيبة بالنسبة الى المتكلم، و من الغيبة الى الخطاب بالنسبة الى المخاطبين و صرف للخطاب من محمد ﷺ اليهم.
و الجملة حال او معطوفة والمقصود انه تعالى لم يمنعهم مابه يتدبروا القول فلم يكن منه تعالى اهمال لما يحتاجون اليه فى تدبير القول لكنهم لكفر انهم بانعم الله كفروا بمثل هذه النعم التى هى اصل جميع النعم ولم يستعملوها لما خلقت لاجله من النظر والعبرة وتمييز الحق عن الباطل والمبطل من المحق.

ولذلك قال ﴿قَلِيلًا مَّا﴾ اى شكراً قليلاً ﴿تَشْكُرُونَ﴾ فلانستعملون النعم فى وجهها، ولما كان المقصود انه لامانع من قبله فى قبولهم الرسالة اتى بهذه الثلاث التى هى المحتاج اليها فى التدبير والتميز دون سائر المدارك والقوى.

﴿وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ اى خلقكم فيها
﴿وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ يعنى انه مبدؤكم ومعادكم فلا ينبغى ترك النظر فى نعمه و ترك التدبر فى امره ونهيه.

﴿وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتَلَفُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ اى تعاقبهما او زيادة كل منهما ونقصانه او اختلاف كل مع الآخر بالزيادة والنقصان او فى الكيفية او فى الاضلام والاضاءة والمراد بالليل والنهار صورتها المشهودة فان تعيىش الانسان واسباب تعيىشه منوطة بهما.

او اعمّ منها كأنه قال: وهو الذي يجعل سائر المتضادات بين العباد كما انه يحيى ويميت ويوجد هذين المتضادين بين عباده، واللام في مثله يجوز ان يكون هي اللام الداخلة على المبدأ او الغاية او المملوك.

﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ ذلك فتعلموا ان من من بيده ذلك كله حقيق بان يتضرع عليه ويسأل منه وينقاد له ﴿بَلْ قَالُوا﴾ يعني انهم لا يتفكرون حتى يعلموا ان الله هو المبدئ المعيد بل قلّدوا اباؤهم الجهلة واسلافهم الضالين فقالوا.

﴿مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ قَالُوا أءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾ يعني استغربوا البعث الذي ينبغي ان يقرّوا به ﴿لَقَدْ وَعِدْنَا نَحْنُ وَءَابَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ﴾ ولو كان حقاً لظهر اثره في تلك المدّة المديدة.

﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ الاساطير الاحاديث التي لانظام لها جمع الاسطار والاسطير بكسر الهمزة فيهما والاسطور بضمها وقد يلحق التاء بالثلاثة بمعنى الحديث الذي لانظام له، واما الاساطير جمع الاسطار جمع السطر بمعنى الخط والكتابة فغير مناسب.

﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ يعني انهم يقرّون ان الخالق هو الله فذكرهم الاقرار ثم نبههم على ان

الابداء اصعب من الاعادة ﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ﴾ يعنى انهم يظهرون فى جوابك اقرارهم بانّه المبدء فنبههم بعد ذلك .
 وَقُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿ انّ الاعادة اسهل من الابداء ﴿قُلْ
 مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ يعنى
 من خالقهما ومدبّر امورهما مع عظمهما وكثرة ما فيهما من الملائكة
 والكواكب.

﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ﴾ و قرئ: سيقولون الله، وهو اوفق بالسؤال ﴿قُلْ﴾
 لهم بعد الاقرار بانّ الله خالقهما ومدبّرهما ﴿أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ سخطه
 فى مخالفته ومخالفة رسوله ﷺ فى انكار الاعادة او مطلقاً.
 ﴿قُلْ مَنْ مِ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ يعنى من بيده تدبير
 كلّ شيء و التصرف فيه و التسلط عليه فانّ الملكوت هو باطن الاشياء المسلّط
 عليها والمتصرّف فيها باى تصرف شاء، ﴿وَهُوَ يُجِيرُ﴾ اى يغيث
 ﴿وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ﴾ يعنى لا احد يغيث مغضوبه و قرئ بدون اللام
 ﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ قُلْ فَأَنى تُسْحَرُونَ﴾ اى
 كيف يخيل اليكم الحقّ باطلاً مع وضوحه او كيف تعملون عن صحّة
 الاعادة مع ظهور الادلّة او كيف تخذعون.

﴿بَلْ﴾ ليس انكارهم وقولهم ذلك عن خفاء دليل المدعى ولا
 عن ظهور دليل الانكار لكن ﴿أَتَيْنَهُم بِالْحَقِّ﴾ الذى هو الولاية
 فى مظهر الرسول ﷺ الذى ليس فى وجوده الاّ الحقّ والبعث

والحشر، و الاقرار بالرّسول ليس الاّ من اثار الحقّ، ﴿وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ مطلقاً ليس في وجودهم جهة صدق حتّى يصحّ تقييد كذبهم بغيرها ومن لم يكن في وجوده جهة حقّ وصدق لا يصدق الحقّ الذي اتيناهم به.

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ﴾ جواب سؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: قد علم حال منكرى البعث فما حال من جعل الله ولداً ومن جعل معه الهة اخرى أصحيح هذا منهم ام لا ؟

فقال: ما اخذ الله من ولدٍ لانّ الولد ما يكون مماثلاً للوالد في الذات لو ازمها فلو كان لله ولد لكان مثله الهاً ولو كان مثله الهاً اخر لزمه مالزم كون الالهة معه ولذلك لم يأت ببرهان بطلانه واكتفى ببرهان تعدّد الآلهة.

﴿وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَّذَهَبَ﴾ اذا ظرف لمحذوف والتقدير لو كان معه اله اذا لذهب ﴿كُلُّ إِلَهٍ مِمَّا خَلَقَ وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ يعنى لو كان الاله اثنين لا يخلو اما ان يكونا قادرين قويين او عاجزين ضعيفين، او يكون احدهما قادراً قوياً والآخر عاجزاً ضعيفاً، فان كان احدهما قوياً والآخر عاجزاً يكون الاله واحداً، وان كانا ضعيفين لم يكن شيءٌ منهما الهاً للضعف الظاهر فيهما، وان كانا قويين قديرين لزم ان يكون كلٌّ منهما قادراً عاجزاً غالباً مغلوباً؛ و هو محال.

و ذلك لانّ اقتضاء الآلهة القدرة التامة واقتضاء القدرة التامة ان يكون كلّ ماسواه مقدوراً له فلو فرض الآلهة اثنين لزم ان يكون كلّ واحد منهما قادراً لفرض الآلهة فيه مقدوراً لغيره لفرض الآلهة غيره، فهذه الحجّة من الله تعالى برهان تامّ لو انفضّهم اليه بعض المقدمات المذكورة المعلومة من عنوان الآلهة ويكون معنى قوله لعلا بعضهم على لعلا كلّ بعضٍ منهم على كلّ بعضٍ بجعل اضافة البعض للاستغراق.

﴿سُبْحَانَ اللَّهِ﴾ بمنزلة النتيجة للسابق ﴿عَمَّا يَصِفُونَ﴾ من الولد والشريك ﴿عَلِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾.

اعلم، انّ العلم كما مضى في أوّل الكتاب وفي سورة البقرة قديكون بحضور ذات المعلوم عند العالم ويسمى علماً حضورياً وهذا علم حقيقة ولا يكون هذا العلم الاّ باحاطة العالم على المعلوم وضرورة المعلوم من شؤون العالم واطلاله، وقديكون بحصول صورة من المعلوم عند العالم تكون تلك الصّورة هي المعلومة حقيقة والمعلوم يكون معلوماً بالعرض لا بالذات، وان كان مقصوداً بالذات.

و هذا العلم يسمى بالظنّ لانفكاك معلومه عنه وجواز عدم مطابقته له، و علم الباري تعالى شأنه بالاشياء من القسم الاوّل لانّ

صفحة الاعيان بالنسبة اليه تعالى كصفحة الازهان بالنسبة اليانا،
ونسبة جميع الموجودات اليه تعالى كنسبة الصور الذهنية اليانا،
فكما ان الصور الذهنية محاطة لنا و منوطة بارادتنا و التفاتنا اذا
اردنا بقاءها كانت باقية و اذا اردنا فناءها صارت كذا الموجودات
المعلومات له تعالى بالنسبة اليه.

و المراد بالغيب والشهادة عالم الغيب الغائب عن المدارك
الحيوانية وعالم الشهادة المدرك بها، ولما كانت الموجودات بحكم
العقل محصورة فيهما فقوله عالم الغيب و الشهادة بمنزلة عالم
جميع الموجودات.

و لما كان علمه بجملة الموجودات بنحو الاحاطة والتسلط
على الابقاء والافناء كان قوله عالم الغيب والشهادة بمنزلة محيط
بجملة الموجودات قاهر على الكلّ ولذلك اتى بقوله فتعالى عما
يشركون بنحو التفريع واتى ههنا بفاء التفريع دون قوله سبحان الله
عما يصفون مع ان كلاً منهما تفريع ونتيجة لسابقه.

لانّ فى قوله سبحان الله معنى التعجب، فانه قلما يستعمل خالياً من
التعجب والمناسب لانشاء التعجب القطع عن السابق بخلاف تعالى عما
يشركون فانه خال عن التعجب و اخبار بنتيجة السابق.

﴿قُلْ رَبِّ اِمَّا تُرِيْنِي﴾ ان ترنى ﴿مَا يُوعَدُوْنَ رَبِّ
فَلَا تَجْعَلْنِي فِى الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ﴾ وضع الظاهر موضع

المضمر لذم آخر والجملة تهديد لهم بترقب نزول العذاب عليهم.
﴿وَأَنَا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَدِرُونَ أَدْفَعُ﴾
 جواب لسؤالٍ مقدرٍ؛ كأنه قال: فما افعَل بهم؟ - قال: ادفع **﴿بِ﴾**
 الخصلة **﴿الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾** او بالحسنة التي هي احسن او
 بالدفعة التي هي احسن **﴿السَّيِّئَةَ﴾** اي سيئة نفسك او سيئة غيرك
 والخطاب لمحمد ﷺ لكن امته مقصودة بالخطاب وهذا تأديب
 حسن له ولا امته.

بيان في الدّفع بالاحسن الى المسمي

اعلم، ان رفع اساءة المسمي يتعلّق بالاساءة اليه بما يتعلّق بالاساءة اليه من قتله و
 قطع اطرافه و شقّها و ضربه زائداً على قدر اساءته او مساوياً او ناقصاً منه، و العفو عنه و
 الصّح اي تطهير القلب من الحقد عليه و الاحسان اليه.
 و الخصلة الحسنی على الاطلاق هي الاحسان الى المسمي فانه يترتب عليه المحبة
 و الوداد و يتعقّب مافى قوله تعالى فاذا الذي بينك وبينه عداوة كأنه ولي حميم.
 و لمّا لم يكن الافعال حسنها و قبحها الا باضافتها الى مبادئها و غاياتها، وان كانت
 متعدية اعتبرت اضافتها الى من وقعت عليه بل قديعتبر فيهما الاضافة الى المكان و الزمان
 و الآلة و الحاضرين و غيرها لم يكن المراد الدّفع بالاحسن مطلقاً بل الدّفع بالاحسن بالاضافة
 الى الفاعل و المنفعل و المكان و الزمان و غير ذلك لان صاحب النّفس التي لم ترض من الجاني
 الا بقتله او باضعاف جنايته لم يكن الدّفع منه بالاحسن الا بالاقتصاص.
 و من يقدر على كظم الغيظ كان الدّفع بالاحسن منه بكظم الغيظ، و من يقدر على

الصَّحَّحَ كَانَ الصَّفْحَ مِنْهُ أَحْسَنَ، وَمَنْ يَقْدِرُ عَلَى الْإِحْسَانِ إِلَى الْمَسِيءِ كَانَ الْإِحْسَانُ مِنْهُ أَحْسَنَ، وَ
الْإِحْسَانُ إِلَى الْجَانِي الَّذِي يَزِيدُ الْإِحْسَانَ فِي طُغْيَانِهِ لَمْ يَكُنْ حَسَنًا بَلْ كَانَ قَبِيحًا وَهَكَذَا تَرَكَ
التَّعَرُّضَ لِمَنْ يَزِيدُ عَدَمَ التَّعَرُّضِ فِي اعْتِدَائِهِ.

وَهَكَذَا الْحَالُ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الزَّمَانِ وَالْمَكَانِ وَالْأَلَاتِ وَالسَّمَاعِينَ وَالشَّاهِدِينَ فَعَلَى
هَذَا كَانَ مَعْنَى الْآيَةِ أَنْظِرْ إِلَى الْمَسِيءِ وَحَالَاتِهِ وَزَمَانِ رَفْعِ إِسَاءَتِهِ وَمَكَانِهِ فَادْفَعْ بِأَلْتِي هِيَ
أَحْسَنُ بِالنَّظَرِ إِلَى جَمِيعِ مَا يُضَافُ الدَّفْعُ إِلَيْهِ السَّيِّئَةَ سِوَاءَ كَانَتْ تِلْكَ السَّيِّئَةُ مِنْ جُنُودِكَ وَقَوَاكٍ
أَوْ مِنْ إِنْسَانٍ سِوَاكَ، أَوْ مِنْ حَيْوَانٍ سِوَى الْإِنْسَانِ فَاقْتُلْ مَنْ يَنْبَغِي أَنْ يَقْتُلَ وَأَقْطَعْ مَنْ يَنْبَغِي أَنْ
يَقْطَعَ أَطْرَافَهُ، وَأَقْتَصِّ مِمَّنْ يَنْبَغِي أَنْ يَقْتَصَّ مِنْهُ وَأَضْرِبْ، مَنْ يَنْبَغِي أَنْ يَضْرِبَ، وَأَدِّبْ لِسَانًا مَنْ
يَنْبَغِي أَنْ يُؤَدِّبَ لِسَانًا، وَأَحْسِنْ إِلَى مَنْ يَنْبَغِي أَنْ يَحْسِنَ إِلَيْهِ.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ أَرَادَ بِالْإِحْسَانِ فِيهِ فَعَلًا
يَلَائِمٌ وَيُؤَافِقُ مَرْتَبَةَ الْمَسِيءِ مِنْ غَيْرِ نَظَرٍ إِلَى حَالِ الْفَاعِلِ وَلَا إِلَى حَالِ الْمَسِيءِ كَمَا يَجُوزُ أَنْ
يَكُونَ الْمُرَادُ بِالْإِحْسَانِ فِيهِ فَعَلًا يَلَائِمٌ وَيُؤَافِقُ مَرْتَبَةَ الْمَسِيءِ مِنْ غَيْرِ نَظَرٍ إِلَى حَالِ الْفَاعِلِ وَلَا
إِلَى حَالِ الْمَسِيءِ كَمَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِالْإِحْسَانِ هَهُنَا أَيْضًا ذَلِكَ بِقَرِينَةِ قَوْلِهِ تَعَالَى.

﴿نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ﴾ فَإِنَّ مَعْنَاهُ وَلَا تَتَعَرَّضْ لَهُمْ بِالزَّجْرِ وَ
الْمُكَافَأَةِ لِأَنَّ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ، وَ لَفْظَةُ مَا مُصَدَّرِيَّةٌ أَوْ مُوَصُولَةٌ، ﴿وَقُلْ﴾
إِذَا أَزْعَجَكَ الشَّيْطَانُ لِلْإِسَاءَةِ إِلَى الْمَسِيءِ ﴿رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ
هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ﴾ الْهَمْزُ الْغَمَزُ وَالضُّغْطُ وَالطَّرْدُ وَالذَّفْعُ وَالضَّرْبُ
وَالعَضُّ وَالْكَسْرُ، وَهَمْزَاتُ الشَّيَاطِينِ زَعَجَاتُهُمْ وَضَغَطَاتُهُمْ.

﴿وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ﴾ فَإِنَّ حَضُورَهُمْ لَيْسَ

الآن لمناسبة ما بينى وبينهم ويتوَلَّد من حضورهم مناسبة اخرى
فاعذنى من حضورهم يعنى من مناسبتى لهم وتوَلَّد مناسبة اخرى
منهم.

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ﴾ غاية لىصفون او
لكاذبون او لقوله قالوا مثل ما قال الاولون .

﴿قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ﴾ اتى بارجعون جمعاً امّا
لتشريك الملائكة معه تعالى او لتعظيم الربّ ﴿لَعَلِّيْ أَعْمَلُ
صَالِحًا﴾ فرداً من الاعمال الصّالحة او صالحاً عظيماً هو ولاية
علّى بن ابى طالب عليه السلام لانه يظهر حينئذ انّ الربّ المضاف كان
عليّاً عليه السلام، وان لا يقبل عمل الا بولايته وان لا صالح الا هى، وان كلّ
صالح صالح بها.

﴿فِيمَا تَرَكْتُمْ﴾ اى فى الدنيا التى تركتها او فى الاعمال
التى تركتها، او فى الولاية التى تركتها وقدفسّر فى الاخبار
المتروك بالزّكوة المتروكة ﴿كَلَّا﴾ جواب وردع لسؤالٍ مقدرٍ كأنه
قيل: هل يجيب الله سؤالهم؟

فقال: كلاً وارتدع عن هذا السؤال او كأنه قيل: هل يعمل

صالحاً ان رجع الى الدنيا؟

قال: كلاً ﴿إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾ وليس اجابة لها او ليس
يعمل صالحاً ان رجع ﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ﴾ امامهم او خلفهم فانّ

الكفار حين الرجوع الى الآخرة يكونون مقبلين على الدنيا ومدبرين عن الآخرة لتعلق قلوبهم بالدنيا ووراء بتثليث الآخرة مبنية، والوراء معرفة باللام بمعنى قدام وخلف.

﴿ بَرَزَخُ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴾ للحساب او للجنة والنار والمراد يوم القيامة و يوم انتهاء البرزخ و انتقال اهل الجنة الى الجنة و اهل النار الى النار.

بيان لترقى الارواح في البرزخ

و البرزخ هو الحاجز بين الشئيين ويسمى ما بين عالم الطبع و عالم المثال برزخاً لكونه بين الدنيا والآخرة فان الدنيا دار ابتلاء و امتحان و الآخرة دار راحة و قرار، والبرزخ بينهما هو الذي يدخله الانسان بعد الموت و لا يستقر فيه بل يجوزه سريعاً او بطيئاً بتعب او براحة، وهو الذي يسمى بهور قولياً وبعده جابلسا كما ان قبله جابلقا وهو المدينة التي لها الف الف باب و يدخله كل يوم ما لا يحصى من خلق الله و يخرج منه كل يوم مثل ذلك .

و قد سبق الاشارة اليه في سورة البقرة عند قوله تعالى: فسجدوا الا ابليس وفي غيرها، وقد اختلف الاقوال في ان للانسان بعد الموت ترقياً و تنزلاً فقليل: ان الترقى و التنزل و الخروج من القوة الى الفعل لا يكون الا في الدنيا لان حامل القوة وهو المادة لا يكون

الأ في الدنيا وبعد الموت والانفصال من المادة لا يكون قوّة حتّى يكون خروج من القوّة الى الفعلية العلوية او السفلية.

فلا يكون الترقى والتّنزّل، والمأثور من الانبياء ﷺ واتباعهم انّ عالم البرزخ عالم فيه يتخلّص النفوس عن شوائبها الغريبة فان كانت النفوس سجينيّة تخلّصت من شوائب العلّيين حتّى اذا بلغت الى الاعراف لم يكن عليها من العلّيين شيء، واذا كانت عليّنيّة تخلّصت من شوائب السّجين.

فاذا بلغت النفوس الى الاعراف خالصة من الشوائب الغريبة دخلت كلّ منها مقرّها من الجحيم والجنان وهذا في الحقيقة طرح للغرائب وظهور لما هو ذاتي وليس خروجاً من القوّة الى الفعلية بل ظهور للفعلية الحاصلة فلا منافاة بين ماورد في الشرائع الالهية وبين ماقاله الحكماء من طريق الموازين العقلية وليس الوقوف في البرازخ لكلّ احد بل الخارج الى الفعليات السفلية من غير بقاء اثر من الفعليات العلوية عليه، و الخارج الى الفعليات العلوية من غير بقاء شوب من العفعليات السفلية عليه اذا ماتا دخلا مقرّهما من غير وقوف، وماورد انّ بعض الناس يمرّ على الصراط كالبرق الخاطف، اشارة اليهما.

وغير هذين الصّنفين له وقوف في البرازخ قليلاً او كثيراً معدّباً او غير معدّب حتّى يخلص من الشوائب الغير الذاتيّة ويدخل

مقرّه، ولا شكّ في أنّ المسلم قديكون له برزخ.

وامّا المؤمن الذي بايع البيعة الخاصة وقبل الولاية ودخل الايمان في قلبه ودخل هو في امر الائمة فاكثر الاخبار تدلّ على ان ليس له برزخ ويكون برزخه وخلصه من الشوائب قبل الموت، وعند الموت لا يكون عليه شوب حتّى يحتاج الى الوقوف في البرازخ.

و في بعض الاخبار دلالة على انّ المؤمن ايضاً قديوقف في البرازخ وشهود اهل الشهود يدلّ على ذلك لكن هذا الوقوف لقليل من المؤمنين الضعيف الايمان، واكثرهم لا وقوف لهم في البرازخ. و التّحقيق انّ المؤمن اذا خرج من حدود نفسه او لم يخرج لكن كان في وجوده قوّة مهيجته له على الخروج لا يوقف في البرازخ، واذا لم يخرج من حدود نفسه ولم يكن له قوّة مهيجته على الخروج وكان راضياً ببيت نفسه مطمئناً بارض طبعه يوقف لامحالة في البرازخ بحسب تفاوت غرائبه وتفاوت تشبّتها وقدشوهده لبعض المؤمنين تكرر الموت ونزع الرّوح في البرزخ.

فاتّقوا اخوانى وقوفات البرزخ وموتاتها، ولتنظر نفس ماقدّمت لغد؛ فما ورد من انّ المؤمن لا يخرج من الدّنيا الاّ بعد طهارته من الذّنوب.

انّما هو لمن كان خارجاً من حدود نفسه او من كان فيه قوّة مهيجته، و

ماشعر بوقوفه في البرزخ كان لمن لم يخرج ولم يكن فيه قوّة مهيجته.

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ﴾ الصّور بضمّ

الصّاد وسكون الواو القرن الذي ينفخ فيه.

شرح فى نفخ الصور

و ورد فى الاخبار انه قرن من نورٍ ينفخ فيه اسرافيل وله رأس وطرفان فينفخ فيه اسرافيل فيخرج الصوت من الطرف الذى يلى الارض فيموت اهل الارض، ويخرج الصوت من الطرف الذى يلى السماوات فيموت اهل السماوات ثم يمكث الارض والسماوات خالية من اهلها وسكانها ماشاء الله بعد ماامات الله جبرائيل وميكائيل و اسرافيل و عزرائيل.

ثم ينفخ الله فى الصور او يبعث الله اسرافيل فيامره فينفخ فى الصور مرة اخرى وله ثقب بعدد ارواح الخلائق فيخرج الصوت من احد طرفيه الذى يلى السماوات فلا يبقى فى السماوات احد الا حياى وقام كما كان ويعود حملة العرش و يحضر الجنة و النار و تحشر الخلائق للحساب.

و قيل: ان الصور ههنا وفى غير هذا الموضع مما ذكر من امثال الآيه جمع الصورة ويؤيد هذا قراءته بضم الصاد وفتح الواو وبكسر الصاد وفتح الواو فانهما ليسا الا جمع الصورة بمعنى الشكل والهيئة.

و نسب الى السجادة عليه السلام انه سئل عن النفختين كم بينهما؟ قال: ماشاء الله، فأخبرنى يابن رسول الله صلى الله عليه وآله كيف ينفخ فيه؟ فقال: اما

النَّفخة الاولى فان الله عزّ وجلّ يأمر اسرافيل فيهبط الى الدنيا ومعه الصّور وللصّور رأس واحد وطرفان و بين رأس كلّ طرف منهما الى الآخر مثل ما بين السّماء الى الارض، فاذا رأّت الملائكة اسرافيل قد هبط الى الدنيا و معه الصّور.

قالوا: قد اذن الله تعالى في موت اهل الارض وفي موت اهل السّماء، قال: فيهبط اسرافيل بحظيرة بيت المقدس و هو مستقبل الكعبة فاذا راه اهل الارض قالوا: قد اذن الله تعالى في موت اهل الارض فينفخ نفخة فيخرج الصّوت من الطّرف الّذى يلي الارض فلا يبقى في الارض ذوروح الاّ صعق و مات، و يخرج الصّوت من الطّرف الّذى يلي السّماوات فلا يبقى في السّماوات ذوروح الاّ صعق و مات، الاّ اسرافيل.

قال عليه السلام: فيقول الله لاسرافيل: يا اسرافيل مت؛ فيموت اسرافيل، فيمكثون في ذلك ماشاء الله، ثمّ يأمر السّماوات فتمور، و يأمر الجبال فتسير؛ وهو قوله تعالى يوم تمور السّماء موراً، و تسير الجبال سيراً يعنى يبسط و يبذل الارض غير الارض يعنى بأرض لم تكسب عليها الذّنوب بارزة ليس عليها جبال ولانبات كما دحاها اوّل مرّة و يعيد عرشه على الماء كما كان اوّل مرّة مستقلاً بعظّمته و قدرته قال عليه السلام: فعند ذلك ينادى الجبّار تبارك و تعالى بصوتٍ من قبله جهورىّ يسمع اقطار السّماوات و الارضين: لمن

الملك اليوم؟

فلا يجيبه مجيب فعند ذلك يقول الجبار عزّ وجلّ مجيباً
لنفسه: لله الواحد القهار وانا قهرت الخلائق كلّهم وامتهم انى انا الله
لا اله الا وحدى، لا شريك لى ولا وزير، وانا خلقت خلقى بيدي، وانا
امتهم بمشيئتي، وانا احبيهم بقدرتي.

قال عليه السلام: فينفخ الجبار نفخة اخرى فى الصور فيخرج من احد
الطرفين الذى يلى السماوات فلا يبقى فى السماوات احد الا حىي
وقام كما كان، ويعود حملة العرش ويحضر الجنة والنار ويحشر
الخلائق للحساب، و قدورد غير ذلك من الاخبار مفصلاً من اراد
فليرجع الى المفصلات.

ولما كانت النسب الجسمانيّة من التّناسب و المصاهره و
هكذا ولاء العتق لا تحصل الا بتوسط المادة الجسمانيّة و
الاعتبارات الجرمانيّة سواء حصل التّناسب بين النّفسين بتلك النسبة
الجسمانيّة او لم يحصل، وبالتّفخة الاولى يخلص النّفوس من المادّة
الجرمانيّة سواء صارت متعلّقة بابدانٍ مثاليّة او كانت مجردة عن
ذلك، وبالتّفخة الثانية لاتعود الموادّ بل الاجسام مجردة عن موادّها
كان كلّ نسبة و خلة جسمانيّة منقطعةً فى النّفختين الاّ النسب
الروحيّة التي تحصل للانسان باحدى البيعتين او بالسّنخيّة
والتّوادم بين المتناسبين فلا يبقى انساب جسمانيّة بينهم.

﴿يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾ اَمَّا فى النَّفْخَةِ الْاُولَى فظاهر
واما فى النَّفْخَةِ الثَّانِيَةِ ففى موقف الحساب لافى جميع المواقف
فان فى بعض المواقف يقبل بعضهم على بعضٍ يستاءلون.
﴿فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ﴾ قدمضى تحقيق الوزن والميزان

وبيان الموازين فى اول سورة الاعراف فى نظير الآية.
﴿فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾
﴿فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ﴾ لانهم ضيعوا بضاعتهم
التي هى فطرتهم الانسانية ومدّة عمرهم من غير اكتساب كمال
لنفوسهم فأنفدوا بضاعتهم من غير عوضٍ ﴿فِي جَهَنَّمَ﴾
﴿خَالِدُونَ﴾ لعدم بقاء الفطرة التي تكون غير ملائمة للجحيم
ومخرجة منها.

﴿تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ﴾ لفتح النَّار بحرّها: احرقت، والجملتان
خبران بعد خبرٍ او الذين خسروا انفسهم صفة وفى جهنم خالدون خبره.
او فى جهنم خالدون حال وتلفح وجوههم خبر، او الجملتان
حالان مترادفتان او متداخلتان او مستأنفتان.

﴿وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ﴾ كلح: كمنع كلوحاً وكلاحاً بضمهما
تقلص شفتاه فى عبوسٍ سواء كان فى تبسمٍ او غيره و هذه الجملة حالية او معطوفة.
﴿أَلَمْ تَكُنْ ءَايَتِي تَتْلُو عَلَيْكُمْ﴾ جملة مستأنفة بتقدير
القول و جواب لسؤالٍ مقدّر كأنه قيل: ما يقال لهم حينئذٍ؟

فقال: يقال: لتأنيبهم: ألم تكن آياتي تتلى عليكم ﴿فكنتم
بها تكذبون قالوا﴾ هذا ايضاً جواب لسؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: فما
يقولون؟ - فقال: يقولون لكنّه عدل الى الماضي لتحقق وقوعه.

﴿رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا﴾ فلم تدعنا نتبع آياتك
وقادتنا الى تكذيب الآيات وسوء العاقبة.

﴿وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ﴾ بحسب الفطرة ﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا
مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا﴾ الى ما كنا فيه.

﴿فإنا ظالمون﴾ كأنهم اعتذروا عن تكذيب الآيات في
الكرّة الاولى بكونهم مقهورين للشقوة وعدم رادع لهم من اتباع
الشهوة لامن انفسهم ولا من الخارج لانهم كانوا ضالّين عن الطريق
فما امكن لهم التوسّل بآثار الطريق وعقباتها.

وقالوا: ان رجعنا لانكذب لما علمنا الطريق واثارها وعقباتها
فلا نخرج ولا نضلّ عن الطريق.

واذا لم نضلّ عن الطريق لم نضلّ عن صاحبها، واذا لم نضلّ
عن صاحبها لانكذب وان نكذب كنا حينئذٍ ظالمين بوضعنا
التكذيب الذي لا ينبغي لنا موضع التصديق الذي كان من شأننا، و
اما التكذيب السابق فكأنه كان مقتضى ضاللتنا ولم يكن ظلماً منا.

﴿قَالَ أَحْسُوا فِيهَا﴾ اخساً كلمة تقال لزعج الكلب
﴿وَلَا تَكَلِّمُونِ﴾ هاتان الكلمتان اظهر لغاية السخط عليهم وردع

لهم عن ساحة حضوره ومحلّ خطابه.

﴿إِنَّهُ وَكَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ ﴿حَالاً وَقَالاً﴾
﴿رَبَّنَا ءَأَمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾

يعنى ان جماعة من عبادى وهم الذين تولّوا عليّاً عليه السلام بالبيعة الخاصة

توسّلوا بى وتضرّعوا علىّ والتجأوا الىّ.

﴿فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيّاً﴾ قرئ بضمّ السّين وكسرهما
﴿حَتَّىٰ أَنْسَوَكُمُ﴾ يعنى صاروا بسبب اشتغالكم باستهزائهم اسباباً
لنسيانكم ﴿ذِكْرِي﴾ واسباباً لضلالكم لانكم كنتم ضالّين بفطرتكم
﴿وَكُنْتُمْ مِّنْهُمْ تَضْحَكُونَ﴾ وهؤلاء كانوا اوليائى وكان الاستهزاء بهم

استهزاءً بى فجزيتكم ذلك الجزاء واكرمتمهم غاية الاكرام.

﴿إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا﴾ على استهزائكم
وايذاءكم ﴿أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ قرئ بفتح الهمزة مفعولاً لجزيتهم،
وبكسر الهمزة مستأنفاً فى مقام التعليل.

يعنى جزيتهم احسن الجزاء بان جعلتهم مخصوصين بالفوز
والنّجاء، او فائزين بمراداتهم، او فائزين بكمالات الانسان ولذائده
مطلقاً.

﴿قَالَ﴾ اى قال الله او الملك الموكلّ بهم وقرئ قل: على ان
يكون امراً للملك الموكلّ بهم ﴿كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ اى حين
الحيوة الدّنيا او فى ارض القبور بعد الموت.

﴿عَدَدَ سِنِينَ قَالُوا الْبَيْتُ نَارًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ﴾ فانهم
 لدهشتهم و وحشتهم استقلوا مدة لبثهم في الدنيا او في القبور.
 ﴿فَسَلَّ الْعَادِينَ﴾ اي الملائكة الموكلين بحفظ الاعوام
 والشهور و الايام علينا يستشهدون الملائكة على صدق مقالتهن او
 كأنهن يلتفتون انهن مخالطون متحيرون في تعيين الايام والشهور و
 يقولون: لا علم لنا بما نقول فاسئل الملائكة.

﴿قَالَ﴾ الله او الملك وقرئ: قل مثل سابقه ﴿إِنَّ لَبِثْتُمْ إِلَّا
 قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ لما خالطتم او لفظة لو للتمني.
 ﴿أَفحَسِبْتُمْ﴾ اي اما تأملتم او اهتمتم فحسبتم ﴿أَنَّمَا
 خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾ عبث كفرح لعب وكضرب خلط ﴿وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا
 لَا تُرْجَعُونَ﴾ و هذه الجملة مستأنفة جواب لسؤالٍ مقدرٍ بتقدير
 القول اي نقول: افحسبتم انما خلقناكم من غير استكمالٍ لكم ومن
 غير استبقاءٍ فكذبتم و اتبعتم اهواءكم و أعرضتم عن رسلنا و خلفائنا.
 ﴿فَتَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ﴾ الذي لا يشوبه باطل عن
 العبث والفعل الذي لم يكن له غاية ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ فلا حاجة له
 الى من يعضده فيخلق خلقاً يعضدونه ثم يهلكهم من غير غاية
 ﴿رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ﴾ ومن كان رباً للعرش و هو
 جملة الموجودات لم يكن له حاجة الى الخلق بل يخلقهم
 ليجود عليهم.

﴿وَمَنْ يَدْعُ﴾ جملة حالية او معطوفة على لاله الا هو
 ﴿مَعَ اللَّهِ﴾ الذي لاله الا هو ﴿إِلَهًا آخَرَ﴾ من الاصنام
 والكواكب والظلمة واهريمن او من يدع مع عليؑ اماماً اخر ﴿لَا
 بُرْهَانَ لَهُ وَبِهِ﴾ لان من يدعو الها له على الهته برهان كمن
 يدعو الانبياء والاولياءؑ لظهور برهان صدقهم في ادعائهم فهو
 موحد لامشرك ومثاب لامعاقب ولكن الذي يدعو الها او اماماً
 لا برهان له على صدقه.

﴿فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ كناية عن شدة العقاب
 وسوء الحساب ﴿إِنَّهُ وَلَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ جواب لسؤال عن
 العلة كانه قال: فانه كافر ولا يفلح الكافرون.

﴿وَقُلْ﴾ خطاب لمحمد ﷺ او عام وعطف على مقدر كانه
 قال: تذكر او ذكر ما ذكرنا وتوسل بنا واسئنا .

وقل ﴿رَبِّ اغْفِرْ﴾ مساوينا التي يلزمنا من الاشتغال
 بكثرات وجودنا والكثرات الخارجة من وجودنا من اتباع اهويتنا
 والنظر الى غيرك في فعالنا ﴿وَأَرْحَمَ﴾ بعد التفضل بالمغفرة
 ﴿وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ جملة حالية وذكر له تعالى باتصافه
 بكمال مسؤله استرحاماً منه.

سُورَةُ النُّورِ

و هي مدنيّة كلّها بلا خلافٍ وهي اربع وستون آيةً.
روى ان رسول الله ﷺ قال: لا تنزلوهنّ الغرف ولا تعلموهنّ
الكتابة وعلّموهنّ المغزل و سورة النور^(١).
وعن الصادق عليه السلام حصّنوا اموالكم وفروجكم بتلاوة سورة
النور، وحصّنوا بها نساءكم فانّ من أدمن قراءتها في كلّ ليلة او في
كلّ يوم لم يزن احد من بيته ابداً حتّى يموت^(٢).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿سُورَةٌ﴾ قد مضى في أوّل الفاتحة بيان السورة وقرئ ههنا مرفوعاً
مبتدئاً او خبراً لمحذوفٍ او مبتدئاً و﴿أَنْزَلْنَاهَا﴾ خبره ومسوّغ الابتداء به
كون التّنين للتّفخيم او للتّنويح.
و قرئ بالنّصب مفعولاً لمحذوفٍ من غير مادّة الفعل المذكور، او
لمحذوفٍ يفسره قوله انزلناها ﴿وَفَرَضْنَاهَا﴾ اي وقّتناها وعيّنّاها او اوجبنا
على الناس مافيها او فضّلناها وميّزناها مافيها من الاحكام او أعطيناها.

١. تفسير الصافي ج ٣ ص ٤٥٢ و الكافي ج ٥ ص ٥١٦

٢. تفسير الصافي ج ٣ ص ٤٥٢ و ثواب الاعمال ص ١٣٥

﴿وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ مَّ تَدْوِينِيَّةٍ بَيْنَاتٍ﴾ اي بينات المعانى او مبيّنات للمقاصد او احكام تكليفيّة في صورة الكلمات والحروف ظاهرات المصالح ﴿لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ حكمها ومصالحها فتعملون بها، ثمّ شرع في بيان الآيات.

فقال ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي﴾ اي منهما حكمهما او الزّانية مبتدء و قوله (فأجلدوا) خبره، ودخول الفاء بتقدير اما او توهمها لكون المقام للتفصيل او لتضمّن المبتدأ معنى الشرط لانه بمعنى التي زنت، وقرئ بنصبهما بتقدير فعل ناصب لهما من مادة الفعل المتأخر اى اجلدوا او من مادة اخرى اذكروا او احضروا الزّانية.

و تقديم الزّانية مع ان الرجل اولى بالتقديم لان الزّنا منها اقبح و لان شأنها بفطرتها ان تمنع الرجل من نفسها فاذا مكنت الرجل منها كانت اولى بالعقاب ولذلك كان حدّها مساوياً لحدّه.

و قال تعالى فاجلدوا ﴿كُلٌّ وَاحِدٌ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾ مع ان شأنها في الحدود ان يخفف عليها بالنسبة الى الرجال ﴿وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا﴾ متعلّق بلا تأخذكم والباء للسببية او للآلة او متعلّق بقوله ﴿رَأْفَةٌ﴾ وتقديمه على المصدر لكونه ظرفاً.

﴿فِي دِينِ اللَّهِ﴾ ظرف لغو متعلّق باجلدوا او بلا تأخذكم او برأفة شبه دين الله بمكانٍ مخصوصٍ او ظرف مستقرّ حال من فاعل اجلدوا او من مفعوله وجعله حالاً من مفعوله يفيد أنّهما لا يجلدان اذا لم يكونا في دين الله، او حال من مفعول لا تأخذكم او صفة لرأفة وفائدة التّقييد به التّنبية على الخلوص

من شوب الهوى.

﴿إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ قيد للجلد او لعدم أخذ الرأفة والشرط للتهييج.

﴿وَلَيْشْهَدُ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ اى جماعة اقلها الثلاثة وقيل: اقلها الواحد، وقيل: اقلها ههنا اربعة لان اقل ما يثبت به الزنا شهادة الاربعة، وقيل: منوط عددهم برأى الامام والمقصود من احضار طائفة فى عذابهما تنكيلهما بالتفصيح علاوة على تنكيلهما بالعذاب ليكون تعذيباً شديداً لهما وعبرة لغيرهما.

و هذه الآية فى بيان حدّ الزانيين مجملّة؛ فانّ الزانيين امّا يكون كلاهما او احدهما من اهل الذمّة او يكونان مسلمين محصنين او غير محصنين، بكرين او غير بكرين، حرّين او عبيدين، ولكلّ حكمٌ وهذا حكم الحرّين المسلمين الغير المحصنين الغير البكرين. روى انّ عمر اتى بخمسة نفر أخذوا فى الزنا فامر ان يقال على كل واحد منهم الحدّ، وكان امير المؤمنين عليه السلام حاضراً فقال: يا عمر ليس هذا حكمهم.

قال: فأقم انت الحدّ عليهم فقدّم واحداً منهم فضرب عنقه، وقدّم الآخر فرجمه، وقدّم الثالث فضربه الحدّ، وقدّم الرابع فضربه نصف الحدّ، وقدّم الخامس فعزّره؛ فتحير عمر وتعجّب الناس من

فعله!

فقال له عمر: يا اباالحسن خمسة في قضية واحدة اقامت عليهم خمسة حدود وليس شيء منها يشبه الآخر؟ فقال امير المؤمنين عليه السلام: اما الاول فكان ذمياً فخرج عن ذمته ولم يكن له حد الا السيف، واما الثاني فرجل محصن حده الرجم، واما الثالث فغير محصن حده الجلد، واما الرابع فعبد ضربناه نصف الحد، واما الخامس فمجنون مغلوب على عقله و نقل ستة نفر. و قال: واطلق السادس ثم قال: واما الخامس فكان منه ذلك الفعل بالشبهة فعزناه و اذناه واما السادس فمجنون مغلوب على عقله سقط منه التكليف.

و تفصيل الزانيين و حكمهما يطلب من الكتب الفقهية
 ﴿الزاني لا ينكح الا زانية او مشركة و الزانية لا ينكحها الا زان او مشرك﴾ قدم الزاني ههنا لان المقام لبيان حكمهما والرجل مقدم على المرأة واولى بالحكم منها.
 قيل: هو رد على من يستحل التمتع بالزواني والتزويج بهن وهن المشهورات المعروفات في الدنيا لا يقدر الرجل على تحصينهن.

و في الخبر عن الصادق عليه السلام: هن نساء مشهورات بالزنا ورجال مشهورون بالزنا شهروا به و عرفوا به و الناس اليوم بتلك

المنزلة فمن اقيم عليه حدّ الزّنا او شهر بالزّنا لم ينبغ لاحد ان يناكحه
حتّى يعرف منه التّوبة.

و فى خبرٍ انّما ذلك فى الجهر ولو انّ انساناً زنى ثمّ تاب
تزوج حيث شاء.

و فى خبرٍ: لم يسمّ الله الزّانى مؤمناً و لا الزّانية مؤمنة و ذلك
لأنّه تعالى جعلهما فى قبال المؤمنين و قرينين للمشرك و المشركة.
فعلى ما ذكر فى الاخبار كانت الآية نهياً فى صورة الاخبار
وهو اكد من الاتيان بصورة النهى وهو كناية عن نهى المؤمن
والمؤمنة عن نكاح الزّانية و الزّانى و المشركة و المشرك؛ فانّ الاخبار
عن الزّانى و الزّانية بانحصار نكاحهما فيهم يدلّ على انّ عنوان الزّنا
يقتضى حصر نكاحهما فيهم فكلّ عفيف و عفيفة رضى بنكاحهما
منهم كان بمنزلة الزّانى و الزّانية و العفيف و العفيفة لا يرضيان
بجعلهما بمنزلة الزّانى و الزّانية فلا ينكح من الزّانى و الزّانية
والمشرك و المشركة ولذا صرّح بهذا المكنّى .

وقال ﴿وَحُرْمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ يعنى المؤمنين
والمؤمنات لكنّه اكتفى بالمؤمنين تغليباً.

و قيل: انّ المعنى انّ الذى زنى لا يجمع فى حال الزّنا الاّ
التي كانت شريكة له فى الزّنا او كانت مشركة وهى اسوء من
الزّانية يعنى المرأة شريكة له فى الزّنا او كانت اسوء حالاً من الزّنا.

و قيل: هذا الحكم كان ثابتاً لكلِّ زانٍ وزانيةٍ وكان نكاح غير الموصوف بالزنا حراماً عليهما سواء كانا مشهورين به ام لا؟ ثم نسخ هذا الحكم بقوله تعالى: وانكحوا الايامى منكم (الآية) او المعنى على الاخبار.

و المقصود انّ الزانى لا يرغب و لا يعقد الا على الزانية ولعدم السنخية بينه وبين الصالحات فيكون الاخبار عن الكلّ به اعتبار الغالب.

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ﴾ لَمَّا بَيَّنَّ حُكْمَ الزَّانِي وَالزَّانِيَةِ وَحَدَّاهُمَا وَغَلَّظَ عَلَيْهِمَا ارَادَانِ يَبَيِّنُ اَنَّ نِسْبَةَ الْفَاحِشَةِ اِلَى الْعِبَادِ اَمْرٌ عَظِيمٌ مُسْتَحَقٌّ قَائِلُهَا لِلْعَذَابِ مِثْلَ عَذَابِ الزَّانِي وَالزَّانِيَةِ غَايَةَ الْاَمْرِ اَنَّ عَذَابَهُ دُونَ مَرْتَبَةِ عَذَابِهِمَا بِدَرَجَةٍ وَاِنْ يَبَيِّنُ اَنَّ اَثْبَاتَ الْفَاحِشَةِ لِلْعِبَادِ لَيْسَ مِثْلَ اَثْبَاتِ سَائِرِ الْحُقُوقِ يَكْتَفِي فِيهَا بِبَيِّنَتَيْنِ حَتَّى لَا يَجْرَأَ النَّاسُ عَلَى نِسْبَةِ الزَّانَا اِلَى الْعِبَادِ.

فقال: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ﴾ اللّاتى احصن فوجهن بالعفاف والاسلام والحرية والبلوغ والعقل فان المراد بالاحصان ههنا هذه ﴿ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً﴾ هذه الآية مجملة كاكثر الآيات.

فان ظاهرها اختصاص الرّامين بالرّجال والمرمى بالنساء والحال انه لافرق في الرّامى والمرمى بين الرّجل والمرأة، والعبد

والحرّ، والمحصن وغير المحصن، والبكر وغير البكر، ولا بين ان يكون الرّمي في حضور المرمي او في غيابه بلا خلاف في اكثر المذكورات، و لا بين كون الرمي بالصّراحة او بالكناية الغير المحتملة غيرها ولكن ينبغي ان يكون الرّامي عارفاً بمعنى الكلمة.

فلو قال: انت تزني او ابوك زني بك او يا ابن الفاعلة او انت المفعول وانت تعمل عمل قوم لوط، او لست من ابيك، او امي مازنت في مقام لا يحتمل سوى التّعريض، او انا لست من الزنا تعريضاً بالغير في مقام لا يحتمل غير التّعريض.

او قال في مقام السّب ماصريحه الرّمي مع قصد الرّمي مثلاً امرأتك الفاعلة او مثل النسبة الى الدّياثة مع قصد الرّمي كان رمياً ولو لم يقصد بلفظة الرّمي، او لم يكن صريحة الرّمي مثل ان يقول: ولدت من الحرام فانه مشترك بين الرّمي والتّوليد من الغذاء الحرام والانعقاد حال الحيض لم يكن رمياً.

نعم لو قال امثال ذلك في حضور المسلم كانت هتكاً لحرمة و كان قائلها مستحقاً للتّعزير، ولما جعل تعالى حكم زنا المحصنين و حكم اللّواط والسّحق القتل اعتبار في اثباتها اربع رجال من دون اعتبار النّساء عوضهم منفردات او منضّمات ليكون اثباتها صعباً وجعل على من نسب هذه الى احد من دون الاتيان باربعة رجال حداً حتّى لا يجترء احد على نسبة هذه الى الناس ولو راهم عليها

لا يجترء على ابرازها لئلا يفتضح المسلمون من غير جرمٍ او ليتوب المجرم و لا يفتضح ولا يزهق روحه بجرمٍ يمكن ان يتوب عنه و يعبد الله بعده، ولئلا يفتري العامة على الخاصة، ولئلا يجترؤا على الاظهار اذا رأوهم على المتعة .

فان الله قد علم انهم سينكرونها ويأخذون عليها فجعل الشاهد للزنا اربعة رجال فقط لئلا يجترء من رأى احدهم على التمتع بالمتعة على الاظهار فانه قلما يتفق اطلاق اربعة رجال على الوطى ولو كان حلالاً.

روى عن الصادق عليه السلام انه سئل لم جعل في الزنا اربعة شهود وفي القتل شاهدان؟ فقال: ان الله احل لكم المتعة وعلم انها ستنكر عليكم فجعل الاربعة الشهود احتياطاً لكم لولا ذلك لاتي عليكم، وقلما تجتمع اربعة شهادة بامر واحد.

وفي رواية قال عليه السلام: الزنا فيه حدان ولا يجوز ان يشهد كل اثنين على واحد لان الرجل والمرأة جميعاً عليهما الحد، والقتل انما يقام الحد على القاتل ويدفع عن المقتول.

﴿وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْفٰسِقُونَ﴾ عطف فيه معنى التعليل.

نسب الى الباقر عليه السلام انه نزل بالمدينة والذين يرمون الْمُحْصَنَاتِ قال فبراً الله المفترى ما كان مقيماً على الفرية من ان

يسمى بالايمن قال الله عز وجل افمن كان مؤمناً كمن كان مؤمناً
 كمن كان فاسقاً لا يستون، وجعله الله منافقاً فقال الله: ان المنافقين
 هم الفاسقون، وجعله الله من اولياء ابليس قال: الا ابليس كان من
 الجن ففسق عن امر ربه. وجعله ملعوناً فقال: ان الذين يرمون
 الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (الا الذين
 تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفور رحيم).

روى عن الصادق عليه السلام سئل: كيف تعرف توبته؟

فقال: يكذب نفسه على رؤس الخلائق حين يضرب و
 يستغفر ربه؛ فاذا فعل ذلك فقد ظهرت توبته.

و في خبر عن الصادق عليه السلام القاذف يجلد ثمانين جلدة ولا تقبل
 له شهادة ابداً الا بعد التوبة، او يكذب نفسه وان شهد ثلاثة وابى
 واحد يجلد الثلاثة ولا تقبل شهادتهم حتى يقول اربعة رأينا مثل
 الميل في المكحلة، ومن شهد على نفسه انه زنى لم يقبل شهادته
 حتى يعيد اربع مرات كل مرة بازاء شاهد.

و على هذا يكون قوله: الا الذين تابوا استثناءً من قوله:
 لا تقبلوا لهم شهادة ابداً، او من قوله: اولئك هم الفاسقون، ويجوز
 ان يكون المراد بالتوبة التوبة الخاصة الجارية على ايدى خلفاء الله
 فانه اذا حصل هذه التوبة جبت جميع ماسلف.

و على هذا يجوز ان يكون الاستثناء من قوله فاجلدوهم

ثمانين جلدة، والمراد بالاصلاح بعد التوبة والرّمي اصلاح نفوسهم بالاعمال الصّالحة او استرضاء المرمي وتكذيب نفسه عند من رمى عنده وهتك حرمة المرمي في حضوره، او تسليم نفسه لاجراء الحد من دون ان يجد في قلبه حرجاً ممّا قضى عليه.

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ﴾ لمّا ذكر حكم قذف

الاجنبية اراد ان يبيّن حكم رمى الازواج حتّى لا يتوهّم ان رمى الازواج كرمى الاجنبية ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ﴾ في الاتيان بهذا الاستثناء اشعار بان الرمي قديكون عن ظنّ وتخمينٍ وحدسٍ، وقديكون عن شهودٍ وعيانٍ، وهذا الحكم لمن شهد لا لمن حدس.

﴿فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ﴾ مكان اربع

شهودٍ، قرئ اربع شهادات بالنصب مفعولاً مطلقاً وحينئذ يكون شهادة ادهم مبتدئ محذوف الخبر اى واجبة او عليهم او خبراً محذوف المبتدأ اى الواجب او المعتبر او حكم الله شهادة ادهم.

وقرئ بالرفع وحينئذ يكون شهادة ادهم مبتدئ واربع شهادات خبره، او يكون شهادة ادهم

على الوجوه السابقة واربع شهادات بدلاً منه والمراد من ادهم واحد لا على التعيين حتّى يفيد العموم

البدي اى شهادة كل واحد منهم اربع شهادات.

﴿بِاللَّهِ﴾ متعلق بشهادات او بشهادة ادهم او متنازع فيه ﴿إِنَّهُ وَلِمَنِ

الصّٰدِقِينَ﴾ اى فيما رماها والجملة مفعول لشهادة ادهم او

لشهادات والعامل معلق عنها او هي خبر عن الشهادة ووجه جواز حملها على الشهادة لكون الشهادة في معنى القول او مستأنفة جواب لسؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: ما يقول او ما يشهد؟ فقال: يقول: انه لمن الصادقين ﴿وَالْخَمِيسَةُ﴾ اي الشهادة الخامسة ﴿أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ﴾ قرئ بتخفيف نون ان ورفع لعنة الله وتشديد نون ان ونصب لعنة الله ﴿عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ وهذا لعان الرجل وحكمه سقوط حد القذف عنه ولزوم الفرقة بينه وبينها.

﴿وَيَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ﴾ اي عذاب الرجم ﴿أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَدَاتٍ مَّ بِاللَّهِ إِنَّهُ وَلَمِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ فيما رماها به. ﴿وَالْخَمِيسَةُ﴾ قرئ يرفع الخامسة مبتداءً وبنصبها عطفاً على اربع شهاداتٍ بالنصب.

﴿أَنْ غَضِبَ اللَّهُ﴾ قرئ بتخفيف التون و غضب فعلاً ماضياً وبالتخفيف و غضب

الله مصدرأً ومرفوعاً، وقرئ بتشديد التون و غضب الله مصدرأً منصوباً.

﴿عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ فيما رماها به، عن الصادق عليه السلام في جواب من سأله عن هذه الآية انه القاذف الذي يقذف امرأته فاذا قذفها ثم اقر انه كذب عليها جلد الحد وردت اليه امرأته وان ابى الا ان يمضى فليشهد عليها اربع شهاداتٍ بالله انه لمن الصادقين، والخامسة يلعن فيها نفسه ان كان من الكاذبين، وان

ارادت ان تدرأ عن نفسها العذاب و العذاب هو الرّجم شهدت اربع
شهاداتٍ بالله انه لمن الكاذبين، والخامسة ان غضب الله عليها ان
كان من الصادقين.

فان لم تفعل رجمت وان فعلت درأت عن نفسها الحدّ ثمّ
لا تحلّ له الى يوم القيامة، قيل: أ رأيت ان فرّق بينهما و لها ولد
فات؟ قال: ترثه امّه و ان ماتت امّه ورثه اخواله، و من قال: انه ولد
زنا جلد الحدّ، قيل: يردّ اليه الولد اذا اقرّ به؟

قال: لا ولا كرامة ولا يرث الابن ويرثه الابن.

و فى خبرٍ: ان الآية نزلت فى رجلٍ من المسلمين جاء الى
رسول الله ﷺ وادعى انه رأى رجلاً مع امرأته، وفى خبرٍ ان عويمربن
ساعده العجلاني رأى ذلك و جاء الى رسول الله ﷺ وتلاعنا.
و فى خبر ان هلال بن اميّه قذف زوجته بشريك بن
السمحاء.

و عن الصادق عليه السلام اذا قذف الرجل امرأته فانه لا يلا عنها حتى
يقول رأيت بين رجلها رجلاً يزنى بها.

و عن الباقر عليه السلام يجلس الامام مستدبر القبلة فيقيمهما بين
يديه مستقبلاً القبلة به خداء ويبدأ بالرجل ثم المرأة و اذا شهد مرّتين
او ثلاث مرّات و نكل جلد الحدّ، ولا يفرّق بينه وبين امرأته.

واشير فى الخبر الى انه لّمّا جعل الله للزوج مدخلاً لم يجعله

لغيره جعل الله شهادته اربع شهاداتٍ بالله مكان اربع شهود بخلاف غير من ابٍ وولدي، واخٍ وغيره، ولو قال غيره ذلك قيل له: وما أدخلك المدخل الذي ترى هذا فيه وحدك انت متهم.

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ﴾ قد مضى مكرراً ان المراد بالفضل الرسالة وأحكامها والرسل، وبالرحمة الولاية واثارها وعلى عليه السلام ﴿وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ﴾ ولفضحكم او عاجلكم بالعقوبة حذف الجواب تفخيماً للعقوبة كأنها لا يمكن ان تجرى على اللسان وليذهب ذهن السامع كل مذهبٍ ممكن.

ولأنه تعالى جرى على طريقة مخاطبات العرف فان الغضوب اذا اشتد غضبه غاية الاشتداد لا يفي شدة غضبه باطالة الكلام واتمام الخطاب فيحذف منه بعضه وان كان اصل الغضب يقتضى اطالة الكلام وتغليظه.

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ﴾ افك كضرب و علم افكاً بالكسر و الفتح والتحرير كذب كأفك بالتشديد وافكه عنه كضرب صرفه و قلبه او قلب رأيه ﴿عُصْبَةٌ﴾ اي جماعة ﴿مِّنْكُمْ﴾ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمُ الضَّمِيرُ لِلْإِفْكِ او الاتيان بالافك المستفاد من جاؤا بالافك.

﴿بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ لان افكهم لا يورث ضرراً عليكم بل ينفعكم لانه يكون كفارةً لذنوبكم وتخفيفاً لاثقالكم.

﴿لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ مَا كُتِبَ مِنَ الْإِثْمِ﴾ فان من هؤلاء العصابة من يقول افتراءً مع علم بأنه افتراء، ومنهم من يقوله ظناً وتخيماً، ومنهم من يقول تقليداً، ومنهم من يستمع، ومنهم من يسمع، ولكل منهم قدر ما كتسب من الاثم.

﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ﴾ معظم الاثم كعبدالله بن ابى سلول فانه كان رأس اصحاب الافك كانوا يجتمعون عنده وكان يحدث الناس بحديث الافك ويشيع ذلك بين الناس ويقول باتت امرأة نبيكم مع رجل حتى اصبحت ثم جاء يقودها والله مانجت منه ومانجا منها.

و قيل: المراد مسطح بن اثاثه ، وقيل: حسان بن ثابت، او المعنى الذى تولى كبرياءه وتأنف عن انقياد الرسول ﷺ وتوقيره.

﴿مِنْهُمْ﴾ اى من هؤلاء العصابة ﴿لَهُ وَعَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ قدنقل فى تفاسير الخاصة و العامة ان الآيات نزلت فى عائشة، وسبب نزولها ان الرسول ﷺ خرج بها فى غزوة بنى المصطلق وكان الرسول ﷺ اذا اراد ان يخرج باحدهن فى غزوة اقرع بينهن وبعد ما رجع من تلك الغزوة ودنى من المدينة قامت عائشة حين اذنوا بالرحيل ومشت حتى جاوزت الجيش فلما قضت شأنها اقبلت الى الرحل فلمست صدرها فلم تجد عقدها فرجعت فى التماسها عقدها فحبسها ابتغاؤه واقبل الرهط الذين يحملون هودجها فحملوا

هودجها ظناً منهم أنه فيه ووجدت عقدها، ورجعت فلم يجد في المعسكر داعياً ولا مجيباً فبقيت في المنزل الذي كانت فيه ظناً منها ان القوم سيفقدونها، وكان صفوان بن المعطل السلمي جاء من وراء الجيش فأصبح عند منزلها فعرفها فأناخ راحلته فركبتها فقادها حتى اتيا الجيش.

فقال المنافقون ما قالوا في حقها، فأنزل الله تلك الآيات لتبرئتها، و نقل عن الخاصة أنها نزلت في مارية القبطية ومارمتها به عائشة.

روى عن الباقر عليه السلام أنه قال لَمَّا هلك ابراهيم بن رسول الله صلى الله عليه وآله حزن عليه رسول الله صلى الله عليه وآله حزناً شديداً فقالت له عائشة ما الذي يحزنك عليه فما هو الا ابن جريح فبعث رسول الله صلى الله عليه وآله علياً عليه السلام وامره بقتله فذهب علي عليه السلام ومعه السيف وكان جريح القبطي في حائط ف ضرب علي عليه السلام باب البستان فأقبل اليه جريح ليفتح له الباب فلما رأى علياً عليه السلام عرف في وجهه الغضب فأدبر راجعاً ولم يفتح باب البستان فوثب علي عليه السلام على الحائط ونزل الى البستان واتبعه وولى جريح مدبراً، فلما خشى ان يرهقه صعده في نخلة وصعد علي عليه السلام في اثره فلما دنى منه رمى بنفسه من فوق النخلة، فبدت عورته فاذا ليس مال للرجال ولا له ما للنساء.

فانصرف علي عليه السلام الى النبي صلى الله عليه وآله فقال له يا رسول الله اذا بعثتني

في الامرا كون فيه كالمسمار المحمى في الوبر امضى على ذلك ام
اتثبتت؟

قال: لابل تثبتت، قال: والذى بعثك بالحق ماله مال الرجال
وماله ما للنساء فقال: الحمد لله الذى صرف عنا السوء اهل البيت.

وروى حكاية رمى المارية بنحو اخر.
﴿لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ
بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا﴾ عدل عن الخطاب الى الغيبة اشعاراً بانّ الايمان
يقتضى ظنّ الخير بالمؤمن فانّ الايمان الذى بمعنى الاسلام يقتضى
التسليم و عدم الاستبداد بالرأى وعدم التفوّه بما يقتضيه الهوى
وظنّ التسليم والانقياد بالمؤمنين ومع ظنّ التسليم بالمؤمن لا يبقى
ظنّ اتباع الهوى والفاحشة به، و قدّم الظرف لانّ المقصود التوبيخ
على عدم ظنّ الخير حين سماع الافك و التحضيض على ظنّ الخير
حينئذٍ و الا ففى غير زمان الافك يكون ظنّ الخير مسلماً مفروغاً
عنه.

و المراد من المؤمنين و المؤمنات صفوان و عائشة او مارية
وجريح، او المراد جملة المؤمنين و المراد من انفسهم من ذكر لكنّه
اداهم بقوله بأنفسهم للاشعار بانّ المؤمنين ينبغي ان يكون كلّ
بمنزلة نفس الآخر.

﴿وَقَالُوا﴾ عطف على ظنّ المؤمنون ﴿هَذَا افكٌ مُّبِينٌ﴾

لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿٦١٩﴾ و هذا من جملة مقول

القول او ابتداء كلام من الله و اشارة الى ان المدعى اذا لم يكن عليه البينة المعتبرة فيه مكذب عند الله و يترتب عليه حكم الكذب.

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا

وَالْآخِرَةِ﴾ كَرَّرَ هَذِهِ الْكَلِمَةَ لِأَنَّ الْأَوَّلَ فِي رَمَى الزَّوْجِ وَهَذَا فِي

قَضِيَّةٍ خَاصَّةٍ هِيَ رَمَى مَارِيَةٍ أَوْ عَائِشَةَ ﴿لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ

فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ ذَكَرَ الْجَوَابَ هَهُنَا جَرِيًّا عَلَى اقْتِضَاءِ الْغَضَبِ

التَّطْوِيلِ وَالتَّغْلِيظِ وَتَصْرِيحًا بِعَظَمِ الْعَذَابِ وَبِأَنَّ سَبَبَ هَذَا الْغَضَبِ

وَتَغْلِيظِ الْعَذَابِ هُوَ الْخَوْضُ فِي هَذَا الْإِفْكِ.

﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ﴾ يَعْنِي لَا بِقُلُوبِكُمْ يَعْنِي تَدِيرُونَهُ

بَيْنَكُمْ مِنْ غَيْرِ تَحْقِيقٍ لَهُ كَأَنَّ السَّنْتَكَمُ تَأْخُذُهُ وَتَقْبَلُ مَا يَلْقِيهِ غَيْرَكُمْ

مِنْ غَيْرِ إِطْلَاعِ ذَوَاتِكُمْ وَ قُلُوبِكُمْ يُقَالُ تَلَقَّى الْقَوْلَ بِمَعْنَى قَبْلَهُ.

و قرئ: تَلَقَّوْنَهُ بِالتَّائِينَ عَلَى الْأَصْلِ وَتَلَقَّوْنَهُ بِالتَّخْفِيفِ مِنْ

لَقِيهِ بِمَعْنَى تَنَاوَلَهُ وَتَلَقَّوْنَهُ بِكَسْرِ حَرْفِ الْمُضَارَعَةِ مِنْ هَذِهِ الْمَادَّةِ

وَ تَلَقَّوْنَهُ مِنَ الْقَاهِ، وَ تَلَقَّوْنَهُ مِنْ وَلَقَى بِمَعْنَى كَذَبَ، وَ تَلَقَّوْنَهُ مِنَ الْقِ

بِمَعْنَى كَذَبَ، وَ تَتَقَفُونَهُ مِنْ تَقَفَ إِذَا طَلَبَ وَوَجَدَ، وَ تَقَفُونَهُ مِنْ وَقَفَ

بِمَعْنَى تَبَعَ.

﴿وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ﴾ مِنْ غَيْرِ إِطْلَاعِ قُلُوبِكُمْ وَاعْتِقَادِهَا

﴿مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّئًا﴾ سهلاً لا اثم فيه ولا تبعة لا ﴿وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾.

اعلم، انّ الازمان متشابهة واهل كل زمان حالهم تشابه حال اهل الزمان السالف والآتى فان اهل الازمنة السالفة على ما وصل اليها من سيرهم كانوا مثل اهل هذا الزمان.

كانوا ينتحلون الدين لاغراضٍ نفسانيةٍ لا لغاياتٍ انسانيةٍ وكانوا يفتخرون ويتهمون من كان داخلاً في الدين مثلهم وكانوا يتجسسون عوراتهم و يعيبون عليهم و يلمزون بعضهم بعضاً بالالقباب ويسرون بظهور سوءات اخوانهم، و يسأون بظهور محاسنهم، وكل ذلك كان منافياً للدين بل مناقضاً للغايات المقصودة من التدين.

﴿وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ﴾ ما يصح لنا أن نتكلم بهذا سبحانه ﴿لَوْلَا قُلْتُمْ سُبْحَانَكَ﴾ تعجباً من الجرأة على مثل هذا القول او تنزيهاً لله من ان يكون حرم نبيه ﷺ فاجرة لان في فجورها كراهة الناس له وكراهتم ينافى دعوته.

﴿هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾ في نفسه فان نسبة الفجور اعظم بهتان، وبالنسبة الى المبهوت عليه فانها حرم الرسول ﷺ.

﴿يَعِظُكُمُ اللَّهُ﴾ ينصحكم ويطلب الخير لكم ﴿أَنْ تَعُودُوا﴾ لئلا تعودوا، او كراهة ان تعودوا، او في ان تعودوا، او

يمنعكم بالوعظ من ان تعودوا ﴿لِمِثْلِهِ يَأْتِ أَبَدًا﴾ مادتم في الدنيا
 ﴿إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ شرط للتّهيج لانّ الايمان يقتضى عدم التّفوّه
 بمثله في حقّ من كان في دينه.

﴿وَيَبِّينُ اللَّهُ لَكُمْ الْأَيَّاتِ﴾ اي علامات الاحكام و
 اثارها او الآيات التّدوينيّة الدّالّة على الاحكام التّكليفيّة القالبيّة
 والقلبيّة.

﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ﴾ يعلم ما ينبغي و ما لا ينبغي لكم و ما يترتب
 على افعالكم ﴿حَكِيمٌ﴾ لا يشرع لكم حكماً و لا يمنعكم من امرأ الا
 لحكمة مقتضية ذلك.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ﴾ الفاحشة الزّنا
 او ما يشتدّ قبحه، او كلّ مانهى الله عزّ وجلّ عنه ﴿فِي الَّذِينَ
 ءَامَنُوا﴾ متعلّق بتشيع و المعنى الذين يحبّون ان تكثر الزّنا او سائر
 الفواحش في الذين امنوا، او الذين يحبّون ان يكثر ذكر الفاحشة في
 الذين امنوا، او ظرف مستقرّ حال من الفاحشة، و المعنى انّ الذين
 يحبّون ان تظهر الفاحشة الثّابتة في المؤمنين و يكثر ذكرها.

﴿لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا﴾ بالحدّ المقرّر له في
 الشريعة او بالعذاب عند الاحتضار او بالخوف من الافتضاح او
 باستيحاش المؤمنين منهم ﴿وَالْآخِرَةُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ﴾ انّ لهم
 عذاباً في الدّنيا والآخرة ولذا يمنعكم عن العود.

﴿وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ ولذا تحبّون ولا تخافون والجملة معطوفة على جملة انّ الذين يحبّون، او على اسم انّ و خبرها وكلتاها في مقام التليل لقوله يعظكم الله او جملة الله يعمل مفيدة للتعليل.

وعن الصادق عليه السلام انه قال: من قال في المؤمن ما رآته عيناه وسمعته أذناه فهو من الذين قال الله عزّ وجلّ: انّ الذين يحبّون (الآية).

و عن الكاظم عليه السلام انه قيل له: الرّجل من اخواني بلغني عنه الشيء الذي اكرهه فأسأله عنه فينكر ذلك وقد أخبرني عنه قوم ثقة؟ فقال عليه السلام: كذب سمعك و بصرك عن اخيك وان شهد عنك خمسون قسامة وقال لك قولاً فصدّقه وكذبهم ولا تديعنّ عليه شيئاً تشينه به وتهدم به مروّته فتكون من الذين قال الله تعالى: انّ الذين يحبّون (الآية).

وعن رسول الله صلى الله عليه وآله من اذاع فاحشة كان كمبتديها.

﴿وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ تكرار هذه الكلمة اشارة الى نهاية قبح هذه القول وشدة الغضب لاجله ونهاية قبح حبّ شياع الفاحشة في المؤمنين، وحذف الجواب ههنا للاشعار بشدة القبح وشدة الغضب على حبّ شياع الفاحشة.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ ناداهم اظهراً للطف بهم

وترغيباً لهم في استماع خطابه ﴿لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾
 في اشاعة الفاحشة ورمي البريء وغير البريء وقدمضى في سورة
 البقرة عند قوله لا تتبعوا خطوات الشيطان تحقيق الخطوات.

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ يضلّ ويشقى
 ﴿فَإِنَّهُ وَيَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾ البالغة في القبح
 ﴿وَالْمُنْكَرِ﴾ ما لا يعرفه العقل والعر حسناً وهو ما لا يكون بالغاً في
 القبح ﴿وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَمَا زَكَى مِنْكُمْ
 مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا﴾ زكى يزكو زكاءً فما كازكى وزكى الرجل صلح
 وتنعم وصفا من الكدورات ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن
 يَشَاءُ﴾ باستعداد من قبله بسبب قوله او فعله ﴿وَاللَّهُ سَمِيعٌ﴾
 لا قواله المقاليّة والحائيّة ﴿عَلِيمٌ﴾ بافعاله واحواله ونيّاته
 واستعداداته المكمونة الغير الظاهرة عليه و على غيره.

﴿وَلَا يَأْتَلِ﴾ الا الواً كالضرب والواً كالقعود والياً كالمضى
 وائتلى قصر وأبطأ وتكبر والى وائتلى حلف، وقيل في نزول الآية:
 انه الى جماعة من الصحابة على ان لا يتصدّقوا على رجلٍ تكلم
 بشيء من الافك ولا يواسوهم.

وقيل: نزلت الآية في ابى بكرٍ ومسطح بن اثاثه وكان ابن
 خالة ابى بكرٍ وكان من المهاجرين ومن البدريين وكان فقيراً و
 يتحمّل نفقته ابوبكرٍ وكان من رؤساء اصحاب الافك فلما خاض في

الافلاك قطع عنه و حلف ان لا ينفعه بنفع فلما نزل: ولا يأتل ﴿أُولُوا
الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ﴾ عاد الى المواصلته.

والمراد بالفضل هو السعة التي تفضل عما يحتاج اليه
الانسان في انفاقه، والسعة اعم منه ومما كان بقدر حاجة الانفاق
بنحو السعة، او احدهما مخصوص بالمال والآخر بسعة القلب من
حيث العلم والاخلاق ﴿أَنْ يُؤْتُوا﴾ كراهة ان يؤتوا او على ان
لا يؤتوا، او في ان يؤتوا؛ وهذا على ان يكون لا يأتل بمعنى لا يحلف
وان كان بمعنى لا يقصّر فهو بتقدير في اي لا يقصّر اولوا الفضل
منكم في ان يؤتوا ﴿أُولَى الْقُرْبَى﴾ اي اولى قرباهم او اولى
قربى الرسول ﷺ.

﴿وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا﴾ قرئ ان تؤتوا و هذان بالغيبة والخطاب و
قدمضى مكرراً ان العفو عبارة عن ترك الانتقام سواء كان قريناً
لحقد القلب على المسيء او لم يكن، والصّفح عبارة عن تطهير القلب
عن الحقد عليه لكنّها كالفقراء والمساكين اذا افترقا اجتماعاً و
اذا اجتماعاً افترقا والاية اشارة الى كيفية حسن العمل مع المسيء
خصوصاً على ما نقل من سبب نزولها.

فكأنه قال: و ليعفوا عن المسيء و ليصفحوا و لا يأتل
اولوا الفضل في الاحسان اليه اذا كان اهلاً للاحسان.

﴿أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ ترغيب فى المراتب

المذكورة بأحسن وجهٍ يعنى ان الله يغفر للمسيء ومن اراد ان يغفر الله له فليشا كل الله فى العفو عن المسيء فان المشا كل لله يغفر الله له لامحالة.

﴿وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ يغفر لمن عن المسيء ويرحم من

يحسن الى المسيء.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ﴾ مما

قذفن به ﴿الْمُؤْمِنَاتِ لَعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ كرره لان الاول لبيان العقوبة الصوريّة والحدود

الذنيويّة وهذا لبيان العقوبة الاخرويّة والحدود الباطنيّة و للتنبية على عظم الذنب.

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ﴾ قرئ بالتاء والياء ﴿السِّنْتَهُمْ

وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمْ اللَّهُ دِينَهُمْ﴾ اى جزاءهم ﴿الْحَقُّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ

الْمُبِينُ﴾ روى انه ليست تشهد الجوارح على مؤمن انما تشهد على من حقت عليه كلمة العذاب.

﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ

وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ﴾ المراد

بالخبثات والطيبات الاقوال الخبيثة والطيبة بقريظة ذكرها عقيب الافك، او الاعمال الخبيثة والطيبة سواء كانت من سنخ الافعال

والاقوال.

او العلوم والاخلاق والاحوال، او المراد بها النساء الخبيثات
والطيبات بقريظة ذكراها عقيب افك عائشة او مارية، او المراد مطلق
ماتسمى بالخبيثات و الطيبات سواء كانت من سنخ الاقوال
والاوصاف، و من سنخ الذوات من المطعومات والمشروبات
والملبوسات المنظورات والمسكونات والمنكوحات.
و على تعميم الخبيثات ينبغي تعميم الخبيثين للرجال و
النساء بطريق التغليب.

وعن الحسن المجتبي عليه السلام انه قال بعد ما حاج معاوية
واصحابه وقام من مجلسه: الخبيثات للخبيثين والخبيثون
للخبيثات هم والله يا معاوية انت واصحابك هؤلاء وشيعتك،
والطيبات للطيبين الى اخر الآية على بن ابي طالب واصحابه و
شيعة.

﴿أَوْلَٰئِكَ﴾ يعنى صفوان وعائشة او جريح ومارية
وامثالها او الطيبون والطيبات ﴿مُبْرَأُونَ مِمَّا يَقُولُونَ﴾ فيهم من
الافك او مما يقوله الخبيثون يعنى من ان يقولوا مثل قولهم.

﴿لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ لطيبوبتهم وطيبوبة هذين
﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَلَّا تَدْخُلُوا بُيُوتًا مَّسْكُونَةً﴾ غير
بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْذِنُوا ﴿ استأنس ذهب توحشة، واستأنسه

استأذنه، واستأنس استعلم واستأنس طلب الانس اى الانسان.
وقيل لرسول الله ﷺ: يا رسول الله ما الاستيناس؟
قال: يتكلم الرجل بالتسيحة والتحميدة والتكبيره ويتنحى
على اهل البيت، وهذا يناسب الاستيناس مقال الاستيحاش
والاستعلام، وقيل: اطلع رجل فى حجرة من حجر رسول الله.
فقال رسول ﷺ ومعه مدرى يحك به رأسه لو أعلم أنك تنظر
لطعت به فى عينيك انما الاستيدان من النظر.
﴿ وَتُسَلِّمُوا عَلٰى اٰهْلِهَا ﴾ بيان للاستيناس على بعضه
معانيه و حكم اخر على بعض اخر ﴿ ذٰلِكُمْ ﴾ الاستيناس او الدخول
بالاستيناس ﴿ خَيْرٌ لَّكُمْ ﴾ و قلنا لكم ذلك او انزلنا عليكم هذا
الحكم ﴿ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ ﴾ مصالحه.
﴿ فَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا فِيْهَا اَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوْهَا ۗ لِاِنَّهٗ
قد يوجد فى بيوت غيركم ما لا يجوز لكم الاطلاع عليه وما يكره
صاحب البيت اطلاع الغير عليه.
﴿ حَتّٰى يُؤْذَنَ لَكُمْ ۗ وَاِنْ قِيلَ لَكُمْ اَرْجِعُوْا فَاَرْجِعُوْا ۗ
و لا تلجوا و لا تکرهوا فانه قد يكون صاحب البيت بحال لا يجوز
للغير الاطلاع عليه.
﴿ هُوَ اَرْكَى لَكُمْ ﴾ انمى لكم او اصفى او انفع لكم ﴿ وَاَللّٰهُ
بِمَا تَعْمَلُوْنَ عَلِيْمٌ ﴾ فان ترجعوا عن طيب نفوسكم يعلمه الله

ويجازكم به **لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ** جواب لسؤال مقدر **أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ** من غير استيناس وتسليم .
فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ أى تمتع واستمتع، فى الخبر أنها الحمّامات و الخانات و الارحية و امثالها.

و قيل: المراد الخبرة يدخل الانسان فيها لقضاء حاجة، و قيل: المراد بيوت التجّار و الصنّاع التى يفتح ابوابها لمعاملة الناس، و قيل: انها منازل المسافرين، و الحقّ انه اذا اريد بالمتاع التمتع كان المراد بالبيوت مطلق البيوت التى يكون اذن عامّ من الشّارع او من مالكيها فى الدّخول فيها، و ان كان المراد بالمتاع الاجناس التى يتمتع بها كان المراد مطلق البيوت التى يكون فيها امتعتكم سواء كانت البيوت مملوكة لكم غير مسكونة لكم ولغيركم، او مملوكة لغيركم غير مسكونة لكم ولغيركم.

وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ من الافعال و الاحوال و الاخلاق و النّيّات و الاستعدادات التى لم تشعروا بها بعد فيعلم و لا يقع دخولكم فى بيوت غيركم و نيّاتكم فى دخولكم فلاتدخلوا من غير استيناسٍ حتى يتّهمكم غيركم بالفاحشة او قصدها و لا يقع انظاركم على ما لا يجوز النّظر اليه من حريم صاحبي البيوت فيريبيكم و لاتقدروا على منع نفوسكم من الفاحشة.
و هذا تحذير ممّا يجعل الانسان معرضاً للّتهمة و ممّا يريبه

فأنه لما شدد على الزاني والزانية وغلظ على من رمى غيره بالفاحشة، حذر المؤمنين عن مواقع الريبة و مواضع التهمة حتى لا يقعوا في الريبة و الفاحشة و يستحقوا عقوبة الفاحشة و لا يوقع الناس في سوء الظن و رمى الفاحشة فيستحقوا عقوبة المفتريين.

كما انه حذرهم بالآية عما يريبهم او يريب غيرهم من النظر الى فروج غيرهم او من ان ينظر الى فروجهم وحذر النساء من ذلك ومن ابداء زينتهن لمن لا يجوز له النظر بالريبة

فقال: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾ قدمضى مكرراً انه تعالى ماياتى بالمقول فى امثاله للاشعار بان قوله ﷺ لقوة نفسه يؤثر فيهم بحيث يصير سبباً لما يذكر بعده من غير اعتبار المقول فى جزم الجواب، و غض طرفه غصاضاً بالكسر و غضاً و غصاضاً و غصاضةً بفتحهن حفظة وتحمل المكروه، و غض من بصره نقص منه ووضع من قدره.

وقيل: من هنا زائدة والمعنى يحفظوا ابصارهم وانظارهم من النظر الى ما لا يحل النظر اليه، او من النظر الى ما لا ينبغي لهم النظر اليه سواء كان عدم استحقاق النظر من باب الحرمة او من باب الكراهة او من النظر الى ما سوى الله واياته كما يجيء.

﴿وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾ من ان ينظر اليها من لا يحل له النظر اليها كما فى الخبر، او من مطلق النظر اليها سواء كان

التَّاطِرُونَ انْفُسَهُمْ أَوْ غَيْرَهُمْ حَلَالًا كَانَ النَّظْرُ أَوْ غَيْرَ حَلَالٍ عَلَىٰ أَنْ يَكُونَ النَّظْرُ إِلَى الْفُرُوجِ مَكْرُوهًا مِمَّنْ يَحِلُّ لَهُ النَّظْرُ إِلَيْهَا كَنَظْرِ صَاحِبِ الْفُرُوجِ وَنَظْرِ الْأَزْوَاجِ إِلَى عَوْرَاتِهِمْ وَيَكُونُ الْأَمْرُ الْمَقْدَرُّ أَعْمٌ مِنَ الْوَجُوبِ وَالِاسْتِحْبَابِ.

أَوْ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ مِنَ الْوَطْئِ الْغَيْرِ الْحَلَالِ أَوْ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ مِنَ الْوَطْئِ الْغَيْرِ الْحَلَالِ وَمِنَ النَّظْرِ الْغَيْرِ الْحَلَالِ، أَوْ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ مِنَ النَّظْرِ وَالْوَطْئِ مُطْلَقًا عَلَىٰ أَنْ يَكُونَ الْحُكْمُ لِلْبَايِعِينَ الْبَيْعَةَ الْخَاصَّةَ الْوَلَوِيَّةَ وَيَكُونُ الْوَطْئُ وَالنَّظْرُ إِلَى الْفُرُوجِ وَكَوْنُ الْفُرُوجِ مَنْظُورًا إِلَيْهَا مَمْنُوعًا فِي حَقِّهِمْ.

فَإِنَّ السَّالِكَ إِلَى اللَّهِ حُكْمَهُ حُكْمَ الْمَحْرَمِ مَا لَمْ يَتَمَّ سُلُوكُهُ وَلَمْ يَحِلَّ مِنْ أَحْرَامِهِ لِلْحَجِّ الْحَقِيقِيِّ فَلَمْ يَحِلَّ لِرِجَالِهِمُ التَّمَتُّعُ بِالنِّسَاءِ وَبَسَائِرِ مَلَاذِ النَّفْسِ وَلِلنِّسَاءِ التَّمَتُّعُ بِالرِّجَالِ وَبَسَائِرِ مَلَاذِ النَّفْسِ بَلْ لَا يَجُوزُ لَهُمُ الْإِلْتِفَاتُ إِلَى مَاسُوِي اللَّهِ وَمَاسُوِي مَقْصَدِهِمْ.

﴿ذَلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ﴾ أَطَهَرَ لَهُمْ أَوْ أَصْلَحَ أَوْ أَمَىٰ لِأَنَّهُ أَبْعَدُ

مِنَ الرَّيْبَةِ وَالِاسْتِغْثَالِ بِمَلَاهِي النَّفْسِ.

﴿إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ مِنَ النَّظْرِ وَتَرْكِ النَّظْرِ

فَبِجَازِيهِمْ بِحُسْبِهِ.

﴿وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ

وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ﴾ هَذَا أَيْضًا مُجْمَلٌ

محتمل لوجوهٍ ومراد بكلِّ وجوهه فأنه يجوز ان يفسر ابداء الزينة بابداء نفس الزينة لمن لايجوز له النظر الى جسدهن من غير المحارم، وان يفسر بابداء مواضع الزينة لان الزينة ممّا يجوز للاجانب النظر اليها، وان يفسر بمطلق ابداء الزينة او مطلق ابداء مواضع الزينة من غير النظر الى ناظرٍ و نظرة محرّم بان يكون نفس ابداء الزينة بحيث لو نظر ناظر لراها حراماً نظر ناظر ام لم ينظر.

و هذا على ان يجعل النهى للبايعات البيعة الخاصة الولوية ويكون حكم السالكات عدم الالتفات الى ماسوى الله ما لم يحلن من سلوكهن واحرامهن فيكون التفاتهن الى الزينة وابدائها حراماً عليهن **﴿إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾** من الثياب الظاهرة وزينة المواضع المستثناة ونفس تلك المواضع التي ليست بعورة في النساء كالحاتم والسوار والكحل والخدين والكفين والقدمين.

اعلم، ان نهى النساء عن ابداء زينتهن ونهى الرجال عن النظر الى زينتهن انما و لكون الزينة وابدائها والنظر اليها مقدّمة للفساد و مورثاً للريبة و موجباً للافتتان.

و قدورد عن النبي ﷺ خطاباً لعلي عليه السلام: يا عليّ اول نظرة لك و الثانية عليك لالك يعنى ان افتنت بالنظرة وعدت الى الثانية كانت وبالها عليك.

و فى رواية لكم اول نظرة الى المرأة فلا تتسحبوها بنظرة

اخرى و احذروا الفتنة فعلى هذا لو خيف من الرّيبة والافتتان بالنظر الى الوجه و الكفّين و القدمين و زينتها لم يجز للمرأة ابداءها و لا للمرء النظر اليها.

ولو لم يخف من الرّيبة جاز ابداء الزّينة الظّاهرة والمواضع المستثناة و جاز للاجنبيّ النظر اليها ولو لم يخف من الرّيبة جاز النظر الى غير الزّينة الظّاهرة من الزّينة الباطنة و غير المواضع المستثناة مثل الرّأس و الشّعرة و السّاق و الذّراع اذا لم تكن من المسلمات اللّواتى لهنّ الحرمة و الرّفعة كالاماء و اهل البد و اللّاتى لا يمكنهنّ التّحفظ عن الاجانب و لا يمكن لمعاشريهنّ الاحتراز عن النّظر اليهنّ.

و اختلاف الاخبار ناظر الى اختلاف الاحوال و الاشخاص فى الرّيبة و عدمها و الحرمة و عدمها و امكان التّحفظ و عدمه **﴿وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ﴾** جمع الخمار بالكسر كالخمر بالسّكون، و الخمار المقنعة الّتى هى غطاء رأس المرأة المتسدّل على جنبها، كانت النّساء يلقين مقانعهنّ على ظهورهنّ و تبدو صدورهنّ.

فقال تعالى: **﴿وَلْيَلْقَيْنَ خُمُرَهُنَّ﴾** **﴿عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾** حتّى لا تبدو صدورهنّ فانّ الصّدر اشدّ شياء فى الافتتان بها **﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ﴾** تكرر هذه الكلمة لتفصيل الاجمال السابق **﴿إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ﴾**.

فانّ الزّينة لم تكن الالهم بل النساء مأمورات بالزّينة
وابدائها للازواج ليتحرك ميلهم اليهن ﴿أَوْ عَابَاءِ يِهِنَّ﴾ فانه
لا يتصور الرّيبة والفتنة منهم.

﴿أَوْ عَابَاءِ بَعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ يِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بَعُولَتِهِنَّ
أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ﴾.

نسب الى الباقر عليه السلام انه قال: الزّينة الظاهرة الثياب والكحل
والخاتم وخضاب الكفّ والسوار، والزّينة ثلاث: زينة للناس
وزينة للمحرم وزينة للزوج، واما زينة الناس فقد ذكرناها، فاما
زينة المحرم فموضع القلادة فما فوقها، والدملج ومادونه،
والخلخال وما اسفل منه، واما زينة الزوج فالجسد كله.

و عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال: للزوج ماتحت الدرّع، وللابن والاخ
ما فوق الدرّع، ولغير ذي محرم اربعة اثواب، درع وخمار وجلباب
وازار ﴿أَوْ نِسَاءِ يِهِنَّ﴾ يعنى النساء المؤمنات فانّ الاضافة الى
ضمير المؤمنات تفيد تخصيصاً للنساء وبعد اعتبار حيثيّة الايمان
فى الاضافة يعمل انّ المراد بهنّ المخصوصات بالمؤمنات بوصف
الايمان لا بالقرابة اعتبار حيثيّة الايمان فى القرابة و لا بالمملوكيّة
لهنّ لعدم اعتبار تلك الحيثيّة فى المملوكيّة ولذكر المملوكة بعد
ذلك.

روى عن الصادق عليه السلام انه لا ينبغي للمرأة ان تنكشف بين

اليهودية والنصرانية فانهن يصفن ذلك لازواجهن.
﴿أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ﴾ من الاماء الغير المسلمة او من
العبيد و الاماء فانه لا بأس ان يرى المملوك شعر مولاته و ساقها اذا
كان مأموناً كما فى الخبر.

و فى خبر: لا يحل للمرأة ان ينظر عبدها الى شيء من جسدها
الا الى شعرها غير متعمد لذلك ﴿أَوِ التَّبَعِينَ﴾ الذين من شأنهم ان
يكونوا تابعين كالخادم و الخادمة، و السقاء و السقاة، و الاجير
و الاجيرة، و الشيخ و الشیخة، و الابله و البلهاء، و المولى عليهما،
والمجنون و المهجنونة.

﴿غَيْرِ أَوْلَى الْأَرْبَةِ﴾ اى غير ذوى الحاجة الى النساء يعنى
ان لم يكن لهم شهود النساء والا فلا يجوز لهم النظر و لالهن ابداء
الزينة لهم ﴿مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى
عَوْرَتِ النِّسَاءِ﴾ اى لم يطلعوا على عوراتهن من حيث انها
عورات بان لم يكن فيهم شهوة النساء حتى يتميز العورة منهن
عندهم من غيرها، و الطفل جنس فى معنى الجمع و لذلك وصف
بالجمع.

﴿وَلَا يَضْرِبْنَ﴾ لما كان المتبادر من ابداء الزينة ابداءها
على الابصار دون ابدائها على الآذان قال: و لا يضربن ﴿بِأَرْجُلِهِنَّ
لِيُعْلَمَ﴾ بسماع صوت الزينة من الخلخال وغيره ﴿مَا يُخْفَيْنَ مِنْ

زِينَتِهِنَّ ﴿فَإِنَّ صَوْتَ الْخَلْخَالِ وَلِلْبَاسِ مِمَّا يَهِيَّجُ مِيلَ الرَّجَالِ.
 ﴿وَتُوبُوا﴾ لَمَّا نَهَى النِّسَاءَ مِنْ اِبْدَاءِ مَا يَرِيْبُ الرَّجَالَ مِنْ
 لِبَاسِهِنَّ وَزِينَتِهِنَّ وَ اِبْدَانِهِنَّ اَمْرَ الرَّجَالَ بِالْاِنْصِرَافِ عَمَّا يَرِيْبُهُمْ
 وَالتَّوَجُّهَ اِلَى رَبِّهِمْ، اَوْ لَمَّا اَمَرَ الرَّجَالَ بِغَضِّ الْاَبْصَارِ وَ حِفْظِ الْفُرُوجِ
 وَ اَمْرَ النِّسَاءِ كَذَلِكَ اَمْرَ النِّسَاءِ وَ الرَّجَالَ بِالْاِنْصِرَافِ مِمَّا يَهِيَّجُ
 الشَّهْوَاتِ وَ بِالتَّوَجُّهَ اِلَى اللّٰهِ بِطَرِيقِ التَّغْلِيْبِ.

فقال: توبوا ﴿إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا﴾ لفظ الجميع و ان كان
 بمعنى المجتمع لكنّه يستعمل لمحض تأكيد العموم من دون اعتبار
 الاجتماع في زمان الحكم ﴿أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ﴾ رسم في المصاحف
 كتابة ايها هذه بدون الالف الاخيرة و قرئ ايّه المؤمنون بفتح الهاء
 وضمها تشبيهاً للهاء بعد اسقاط الالف بحرف اخر الكلمة و اجراء
 لحركة ضمّ المنادى عليها.

﴿لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ﴾ و لَمَّا اَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِغَضِّ
 الْبَصْرِ وَ حِفْظِ الْفُرُوجِ وَ كَانَ ذَلِكَ شاقًّا عَلَى ذَوِي الْعِزْوَةِ .

قال تعالى ﴿وَ أَنْكِحُوا الْأَيَّامَ﴾ مقلوب ايام جمع الايام
 مشدّد الياء من لازوج له من الرجال والنساء فالمعنى انكحوا من
 لازوجة له من الرجال و من لازوج لها من النساء ﴿مِنْكُمْ﴾
 حالكونهم منكم من حيث الايمان فانّ الخطاب للمؤمنين بعنوان
 الايمان و مفهوم مخالفته لاتنكحوا الايامى من غيركم من حيث

الايمان سواء كانوا من حيث النسب او لم يكونوا
 ﴿وَالصَّالِحِينَ﴾ اي المؤمنين.

فان المراد بالصلاح ههنا الاسلام او المتعقفين فانه ايضاً
 صلاح النفس ﴿مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ﴾ فانهم ان كانوا متزوجين
 ومزوجات كانوا اسلم من الريبة واصلح للخدمة.

﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ﴾ الضمير راجع الى الايامى فقط او
 اليهم والى الصالحين على القول بتملك العبيد و الاماء، او على ان
 يكون المراد بهم العبيد والاماء الذين أعتقهم مواليهم و يكون الله
 تعالى أمر المسلمين بتزويجهم وعدم التأنف منهم لكونهم عبيداً و
 اماءً.

او المعنى ان يكونوا محتاجين الى الازواج بغلبة الشبق و
 العزوبة، او المراد ان يكونوا فقراء الى الله تعالى محتاجين اليه في
 الخلاص من الكثرات و الالتذاذ بالتوحيد.

﴿يُغْنِيهِمُ اللَّهُ﴾ عن الكثرات ﴿مِنْ فَضْلِهِ﴾ بحيث لا يكون
 الكثرات حجاباً لهم ويكونون مشاهدين لله في الكثرات فان رفع
 حجاب الكثرة وان كان بالعزلة اسهل و مشاهدة جمال التوحيد في
 الوحدة اكمل لكن المعتزل كلما اشتغل بالكثرات للضرورة الداعية
 اليها لانه خلق محتاجاً اليها كانت الكثرات حجاباً بل يكون سترها
 اقوى واشدّ ولذلك ترى المرتاضين المعتزلين قلماً يتحمّلون

واردادات المعاشرة مع الخلق ولا يمكنهم المعاملة مع الخلق و
الاقامة فيهم.

﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ﴾ لا يعجز من التوسعة عليهم و لا يخاف من
عولهم ﴿عَلِيمٌ﴾ بالتسبيحات الخفية فيعلم ان النكاح سبب للغناء
وان لم تعلموا ذلك، او عليم باستعداد كل و صلاحه فان لم يكن
بعضاً بالنكاح كان يعلم منه باستعداده و بان صلاحه في فقره.

فلا يقول قائل: نرى بعض من تزوج لا يصير غنياً.

او عليم بكم فيعلم ان النكاح يزيد في فقركم و حاجتكم
فيزيله عنكم بعد ما نكحتكم بأمره، و لما بين حكم اولياء الايامى و
شركائهم فى الايمان بين حكم الايامى انفسهم مع اشعار ما بان
الواجب على المؤمنين رفع المانع من نكاح الايامى اذا كان المانع
من قبلهم مثل التأنف و ملاحظة الكفاءة فى الحسب النسب
وملاحظة الفقر و عدم القدرة على الانفاق او على التعيش لتهيئة
الاسباب مثل الصداق والثقة والكسوة فقال ﴿وَلَيْسْتَ غَفِيًّا﴾
الايامى من الرجال و النساء.

﴿الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا﴾ بعدم وجدان الازدواج
لرجالهم و نسائهم او عدم وجدان ما يحتاجون اليه فى نكاحهم من
الصداق والثقة و الكسوة و المسكن او بمنع الاولياء من النكاح و
عدم القدرة على مخالفتهم.

﴿ حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ ﴾ من فقر الدنيا فيجدوا ما يتيسر لهم
النكاح او من الفقر الى وجدان الازواج فيجدوا لانفسهم ازواجاً او
من الفقر الى رفع منع الاولياء.

او يغنيهم الله من النكاح بان انسى طبعتهم توليد النطفة و أطفى حرارة
النطفة الموجودة فلا توذى بدغدغتها و لا بامتلاء الاوعية بها او بان جعل قلوبهم بسبب
الاستعفاف معلقة بالملا الأعلى و نفوسهم تابعة لها فلا يشتغلون بالطبيعة و لو ازمها و ملاذها
فيغنيهم ﴿ مِنْ فَضْلِهِ ﴾ عن النكاح.

او المعنى وليستعفف بالتزويج الايامى من الرجال والنساء
الذين لا يجدون نكاحاً و وطياً بان لم يكن لهم ازواج و لم يتزوجوا
مخالفة الفقر حتى يغنيهم الله بالنكاح الذى يخافون الفقر بسببه،
وعلى هذا يكون الآية الاولى امراً للمؤمنين و اولياء الاعزاب
بتزويج الايامى، و الآية الثانية امراً للاعزاب انفسهم بالتزويج.
كما نسب الى الصادق عليه السلام فى هذه الآية انه قال: يتزوجون
حتى يغنيهم الله من فضله، و عنه عليه السلام: من ترك التزويج مخالفة العيلة
فقد اساء الظن بربه لقوله سبحانه: ان يكونوا فقراء يغنيهم الله من
فضله.

و نسب الى النبى صلى الله عليه و آله انه قال: من احب فطرتى فليستن
بسنتى، و من سنتى النكاح، و قال صلى الله عليه و آله: يا معشر الشباب من استطاع
منكم الباءة فليتزوج فانه اغض للبصر و احصن للفرج، و من

لم يستطع فعلية بالصوم فأنه له وجاء، والوجاء كناية عن قطع الشهوة فأنه بمعنى رضّ الانثيين الذي يذهب بشهوة الجماع. ونسب اليه ﷺ أنه قال: من أدرك له ولد وعنده ما يزوجه فلم يزوجه فأحدث فالاثم بينهما.

ونسب اليه ﷺ ايضاً أنه قال: اربع لعنهم الله من فوق عرشه وامنت عليه ملائكته الذي يحصر نفسه فلا يتزوج ولا يتسرى لثلاً يولد له، والرجل يتشبهه بالنساء وقد خلقه الله ذكراً، او المرأة تتشبهه بالرجال وقد خلقها الله انثى، ومضلل الناس يقول للمسكين: هلم اعطك فاذا جاء يقول ليس معي شيء، ويقول للمكفوف: اتق الدابة وليس بين يديه شيء، والرجل يسأل عن دار القوم فيضله.

﴿وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ﴾ مصدر كاتبه من الكتابة فأنه يجعل بين السيد والعبد او الامامة كتاباً مشتملاً على نجوم مال الكتابة واجله و شروط المكاتبه، او اسم بمعنى الصحيفة المكتوب فيها، او بمعنى القدر، او بمعنى الفرض، او هو مصدر من المجرد او المزيد فيه من الكتاب بواحد من المعنيين الاخيرين فأنهما يقدر ان مال الكتابة، او المولى يفرض على نفسه عتق عبده باداء مال الكتابة.

﴿مِمَّا مَلَكَتْ﴾ اي من العبيد والاماء الذين ملكتهم ﴿أَيْمَانِكُمْ﴾ وانما اتى بلفظ مادون من للاشعار بانهم من حيث المملوكية في حكم غير ذوى العقول.

﴿فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ أى مالاً او حرفة او قدرة على كسب المال او امانةً حتى لا يكتسبوا بالحرام مثل السرقة والسؤال والزنا او صلاحاً حتى لا يفرّوا من مال الكتابة. ﴿وَأَتَوْهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي ءَاتَاكُمْ﴾ اى حطوا من مال الكتابة او ردوا عليهم ممّا اخذتموه من نجوم مال الكتابة شيئاً ايها الموالى، او أعطوهم من الزكوة اعانة على اداء مال الكتابة ايها الموالى او ايها المؤمنون.

﴿وَلَا تُكْرَهُوا﴾ ايها الموالى ﴿فَتَيِّبْتَكُمْ﴾ اى امائكم الشابات ﴿عَلَى الْبِغَاءِ﴾ اى الزنا ﴿إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا﴾ بيان للاكراه على البغاء فانه لا يتحقق الا بارادتهنّ التحصن على ان مفهوم الشرط لو كان قيداً لم يكن حجة.

﴿لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ بكسبهنّ واجرة البغاء. ﴿وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِن مَّ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ﴾ لهم اذا تابوا او غفور لهنّ ما يلزمهنّ من السوأة اللازمة لهذا الفعل ولو كان بالاكراه او من السوأة اللازمة لهنّ بعد الاكراه اذا رغبن في الفعل بمقتضى طبيعتهنّ.

﴿رَّحِيمٌ﴾ يرحمهم او يرحمهنّ فضلاً عن المغفرة، وقرئ فان الله من بعد اكراههنّ غفورٌ رحيم ﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ ءَايَاتٍ مُّبِينَاتٍ﴾ موضحات او واضحات.

قرئ بكسر الياء وفتحها، وبان وابان ويين وتبين و استبان كلها لازم ومتعدّ والمعنى انزلنا اليكم ايات واضحات الاحكام او المقاصد او الحكم والمصالح، او البراهين؛ مثل القضايا التي قياساتها معها، او الصدق والمراد بها معنى اعم من الآيات التدوينية والتكوينية الآفاقية والانفسية من الانبياء والاولياء والعقول ووارداتها ﴿وَمَثَلًا﴾ اي حجة او حديثاً او شبيهاً.

﴿مَنْ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ﴾ ويجوز ان يراد بالآيات الآيات التدوينية وبالمثل عليّ عليه السلام او بالآيات محمد صلى الله عليه وآله والعقول فان محمد صلى الله عليه وآله من حيث النبوة نازل من الله وبالمثل عليّ عليه السلام فانه من حيث الولاية نازل من الله، ومحمد صلى الله عليه وآله من حيث النبوة اية بل ايات من الله، وعليّ عليه السلام من حيث الولاية شبيهه للماضين جميعاً.

﴿وَمَوْعِظَةً﴾ اي تذكيراً ونصحاً وترغيباً وتخويفاً، ويجوز ان يكون الآيات والمثل والموعظة اوصافاً لذات واحدة ويكون المراد عليّاً عليه السلام فانه باوصافه واخلاقه وعلومه ومكاشفاته وقدرته وتصرفاته ايات عديدة دالة على صفات الحق الاول تعالى مبيّنة لذاته وصفاته كما انه مثل لجميع الانبياء والاولياء عليهم السلام الماضين و هو بذاته و سائر صفاته موعظة.

﴿لِلْمُتَّقِينَ﴾ متعلق بموعظة او بانزلنا او اللام للتبيين والظرف مستقرّ خبر لمبتدئ محذوف او حال وانما قال للمتقين لان غيرهم لا ينتفعون بذلك.

آية النور

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ اعلم ان الله كما سبق مكرراً اسم للذات الواجب الوجود باعتبار مقام ظهوره الذي هو مقام المشيئة و هي اضافته الاشراقية الى الاشياء و هي فعل وفيضه ونوره المنبسط على جميع الاشياء وبها يخرج الاشياء من اللبس المحض الى الاليس، و من العدم الى الوجود، ومن الظلمة الى النور، ومن الخلفاء الى الظهور.

و انّ الذات الاحدية بدون هذا العنوان غيب محض لاسم له و لارسم و لاخبر عنه ولذلك سمى في الاخبار بالعمى، وقد فسّر الله تعالى في الآيات بسائر مظاهره من الانبياء والاولياء عليهم السلام.
فانه فسّر الكفر والشرك بالله تعالى في الاخبار بالكفر والشرك بخلفائه، وانّ النور اسم للضياء سواء كان ضياء الشمس او القمر او سائر الكواكب، وسواء كان ضياء النار والسراج او الجواهر او غيرها.
او هو اسم لشعاع الضياء، او هم اعمّ وقدنار نوراً وانار واستنار ونور وتنور كلّها بمعنى اضاء اللازم، وجاء انار ونور متعديين ايضاً، والنور اسم لمحمد صلى الله عليه وآله او نبوته او رسالته او ولايته او اسم لعلي عليه السلام او خلافته او ولايته.
وقد يطلق على الذي يبين الاشياء مطلقاً ضياءً وشعاعاً كان،

او دليلاً وبرهاناً، او علامة واثاراً، بهذا المعنى يطلق على الكتب السماوية و الخلفاء الالهية.

وقد يطلق على الهدى ومابه الهدى وبهذا المعنى ايضاً يكون الكتب السماوية و الرسائل و النبوات و الولايات و الاقوال و الافعال و الاحوال و الاخلاق الحسنة كلها انواراً و انه لاختصاص للاسماء بمصاديقها العرفية بل المعتبر في صدقها هي المعاني المطلقة الحاصلة في جميع العوالم وجميع المراتب من دون اعتبار خصوصية من خصوصيات المصاديق والعوالم فيها، فان التور اسم للظاهر بذاته من دون وساطة امرٍ اخر المظهر لغيره.

و النور العرضي الذي لا يبقى انين وليس ظاهراً الا على الابصار و لا يكون ظهوره على الابصار الا بعد اجتماعه في سطح كثيف غليظ لا ينفذ فيه ولا يظهر الا السطوح والالوان والاشكال ولا يظهر الا على الابصار دون سائر المدارك احد مصاديقه من دون اعتبار تلك الخصوصيات في صدقه.

بل نقول: معنى الظاهر بذاته مظهر لغيره ليس حقيقة الا لحقيقة الوجود الذي هو واجب لذاته وموجب لغيره، واما سائر الانوار العرضية والحقيقية التي هي وجودات الاشياء وانوار الرسالة والنبوة والولاية والهداية فهي وان كانت بوجه ظاهرة بذواتها بمعنى انه لا حاجة لها الى نورٍ اخر تظهر هي به لكنها

محتاجة الى علة تخرجها وتظهرها والى ماتقع عليه من سطوح
المهيئات والصدور والقلوب والارواح ومن سطوح الاجسام
الماديّات فهي ليست في الحقيقة ظاهرة بذواتها.

وانّ السماوات لا اختصاص لها بالافلاك الطبيعيّة و الكرات
العلويّة بل كلّما كان فيه جهة علو و فاعليّة بالنسبة الى مادونه فهو
سماء بالنسبة اليه فالعقول الكليّة الطوليّة والعرضيّة و النفوس
الكليّة والجزئيّة والافلاك الطبيعيّة كلّها سماوات.

و الارض اسم لماله تسفلّ وقبول و لا اختصاص لاسم
الارض بالارض الغبراء بل عالم الطّبع بشر اشهره وعالما المثل
السفليّ و العلويّ كلّها ارض، و قد مضى في اوّل سورة الانعام وجه
جمع السماوات وافراد الارض وانّ السّماء والارض اسمان
للموجود منهما الممتاز بتعيّن السّماويّ والارضيّ، او اسمان لنفس
مهيّاتهما من دون اعتبار الوجود معها فعلى هذا صحّ ان يقال في
بيان الآية: انّ الله ذونور السّماوات والارض موافقاً لماسب الى
اميرالمؤمنين عليه السلام.

انّه قرء: الله نور السّماوات والارض على صيغة الماضي من
التّفعيل سواء اريد من النّور النّور المحسوس العرضيّ او الوجود،
او الهدى و صحّ ان يقال: انّ الله مبيّن السّماوات والارض
ومخرجهما من خفاء العدم الى الوجود.

وصحّ ان يقال: انّ الله وجود السّماوات والارض سواء اريد منه وجود وجودهما على ان يراد من فى السّماوات والارض الموجودان منهما واعتبر قيد الحيثيّة فى اضافة النّور اليهما او اريد منه نفس وجودهما.

فانّ الله باعتبار مقام ظهوره الّذى هو المشيئة قوام وجودات الاشياء وفاعلها وروحها بوجهٍ ونفس وجودات الاشياء بوجهٍ كما انّ الفصول فاعل وجودات الاجناس وقوامها بوجه اخذها بشرط لا، ونفس وجوداتها بوجه اخذها لابشرطٍ، فانّ فعل الحقّ الّذى هو المشيئة هو صورة الاشياء وقوامها وفاعلها.

وصحّ ان يقال انّ الله بحسب مظهره الّذى هو العقل الكلّيّ او الرّوح الكلّيّ الّذى هو ربّ النّوع الانسانىّ نور السّماوات والارض بالوجوه المذكورة او بحسب مظهره الّذى هو النّفس الكلّيّة او بحسب مظهره الّذى هو عالم المثال نور السّماوات والارض او بحسب مظاهره الّذين هم انبياءٌ واولياؤه عليه السلام هدى اهل السّماوات والارض او ميّتون لاهل السّماوات والارض او بحسب مظاهره الّتى هى لطائف الولاية.

و النّبوة و الرّسالة نور السّماوات والارض فى العالم الكبير او فى العالم الصّغير بالوجوه السّابقة او بحسب مظاهره الّتى هى الارواح والعقول و القلوب و النّفوس الحيوانيّة نور السّماوات

والارض فی العالم الصّغير بالوجوه السّابقة.

او بحسب مظهره الّذی هو مثال اولیائه الظّاهر فی صدور السّالکین نور السّماوات والارض فی العالم الصّغير ان لم یکن ذلك الامثال قویّاً علی انارة خارج عالم السّالک، او فی العالم الصّغير والکبیران صار المثل قویّاً علی انارة الخارج ایضاً، والی هذا الوجه اشار العارف الرّبّانی قدّس سرّه بقوله:

کرد شهنشاه عشق در حرم دل ظهور

قد ز میان بر فراشت رایت الله نور

او بحسب مظهره الّذی هو قوّة الواهمة والمتخیلة والخیال، او بحسب مظهره الّذی هو المدارک الباطنة او هو المدارک الظّاهرة. ﴿مَثَلُ نُورِهِ﴾ ای صفته او حدیثه ﴿كَمِشْكُوتٍ﴾ ای كصفة مشكوة او حدیث مشكوة وقدمضی سابقاً انّ التّشبیهات التّمثیلیّة لایلزم فیها ذکر جمیع اجزاء المشبّه ولاذکر جمیع اجزاء المشبّه به ولا التّرتیب بین اجزائهما ولاذکر جزءٍ مخصوصٍ عقیب اداة التّشبیه ولا الاتیان بلفظ المثل فی الجانب المشبّه به ولا الاتیان باداة التّشبیه، واطاف النور الی ضمیر الله مع انّ المناسب ان یقول مثله لانه جعله نفس النور للاشارة الی انّ الذّات بحسب مقام الغیب ومقام الذّات الاحدیّة لاخبر عنه ولا حکم علیه وانّما الخبر والحکم علیه بحسب مقام ظهوره بمراتب ظهوره كما اشرفنا الیه والمشكوة الكوّة الغیر الدّافذة.

﴿فِيهَا﴾ اي فى المشكوة التى لا ينفذ النور منها ﴿مِصْبَاحٌ﴾
 اي سراج ﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾ فى تكرار المصباح ظاهراً
 معرّفًا تفخيم و تعجيب من شأنه كما انّ تنكيره اولاً يفيد التفخيم.
 ﴿الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ قرئ بضمّ الدال
 وكسرهما مشدّد الياء ومهموز الآخر منسوباً الى الدرّ او فعولاً مشدّد
 العين مضموم الفاء او فعّيلاً مشدّد العين مضموم الفاء او مكسورها
 من الدرّ بمعنى الدّفْع و على اى تقدير فهو بمعنى شديد التلألؤ.
 ﴿يُوقَدُ﴾ قرئ بالياء التّحتانى وبالتّاء الفوقانى مبنياً للمفعول
 من اوقد، وقرئ توقّد ماضياً مبنياً للفاعل من التوقّد ﴿مِنْ شَجَرَةٍ
 مُّبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ﴾ فانّ فى الزيتونة كثرة نفع للعرب من حيث انها
 طعام وشراب وفاكهة وادام ودهن، وتوقّد الكواكب او الزّجاجة او
 المصباح من تلك الشجرة باعتبار توقّد فتيلة المصباح بدهن ثمرتها.
 ﴿لَا شَرْقِيَّةٍ﴾ لا تكون فى مشرق الحائط حتى لا يقع عليها
 الشّمس مدّة من اول النّهار ﴿وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ لا تكون فى مغرب
 الحائط حتى لا يقع عليها الشّمس مدّة من اخر النّهار فيكون زيتها
 اصفى وثمرها اشهى لكونها بارزةً للشّمس طول النّهار، او المعنى
 انها ليست من شجر الدنيا.

فانّ شجر الدنيا لا تكون الاً شرقيةً او غربيةً او شرقيةً وغربيةً
 جميعاً بالاضافة الى الجهات المتخالفة، او المعنى انها لا تكون

منسوبة الى شروق الشمس بحيث لا يقع عليها ظل فيحترق ثمرها
ولامنسوبة الى غرب الشمس بحيث لا يكون الشمس غاربة عنها
دائماً فلا ينضج ثمرها.

او المعنى انها ليست من الشجر الواقع في جهة الشرق او جهة الغرب
من المعمورة فان هاتين الجهتين لشدة حرارة الشمس فيهما يحترق ثمر
شجرهما بل تكون واقعة في وسط المعمورة فيكون ثمرها اتم نضجاً غير
محترق من حر الشمس وغير نقي من برد الهواء.

يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ ۖ لَفِرَطُ صِفَائِهِ وَلَطَافَتِهِ ۖ وَ لَوْ لَمْ
تَمَسَّهُ نَارٌ ۖ

احتمالات تطبيق المثل بالمثل

تطبيق اجزاء المثل بالمثل له على الاحتمالات الاربعة عشر

فيه على عدد ال محمد ﷺ

اعلم، ان تطبيق هذا المثل على الممثل له اذا علمت ان
الممثل له هو المشيئة او العقل الاول او مطلق العقول او رب النوع
الانساني او مطلق ارباب الانواع او النفوس الكليية او الجزئية او
عالم المثل او روح الانسان او عقله او قلبه او نفسه او النفس
الحيوانية او مثل خلفاء الله الظاهر على صدر السالك المسمى
بالسكينة والفكر عندهم سهل عليك تطبيق اجزاء المثل على الممثل له.

فانه اذا اريد بالتور المشيئة كان المشكوة عالم الطبع والزجاجة عالم

الارواح مطلقاً والمصباح نفس المشيئة من وجهها الى العالم الذى يسمّى بالكرسى والفيض المقدّس وكانت الشجرة هي المشيئة ايضاً بوجهها الى الله الذى يسمّى بالعرش والفيض الاقدس.

او كانت الشجرة هي المادة الاولى او مطلق المادة، او كانت المشكوة عالم المثال او عالم النفوس وباقي اجزاء المثال كما سبق، واذا اريد العقول او النفوس او عالم الامثال بالنور الممثل له كانت المشكوة عالم الطبع او عالم المثال و الزجاجة عالم النفوس و المثال او عالم النفوس فقط.

و الشجرة مطلق عالم المشيئة او جهتها الالهية او جهتها الخلقية او المادة الاولى او المادة المطلقة، واذا اريد النفوس من التور كانت المشكوة عالم امثال والشجرة هي المشيئة بما ذكر فيها من الوجوه.

او العقول او المادة، واذا اريد عالم المثال كانت المشكوة عالم المثال كانت المشكوة عالم الطبع والزجاجة عالم البرزخ، والشجرة يجوز ان تكون كل ما سبق عليه و ان تكون هي المادة.

و اذا اريد بالنور الممثل له الولاية او النبوة او الرسالة او الاسلام او الايمان او الروح او العقل او القلب او النفس البشرية او مثال الشيخ كان تطبيق سائر الاجزاء ظاهراً.

و اذا اريد النبي ﷺ او الولي ﷺ او الرسول ﷺ او المؤمن كان المشكوة ابدانهم الطبيعية او صدورهم المنشرحة بالاسلام،

وبالرّسالة وخلافتها او قلوبهم المنقوشة فيها احكام النّبوة و اثار
الولاية والزّجاجة نفوسهم او قلوبهم او عقولهم والمصباح بحسبها،
والشّجرة هي المشيئة او العقول الكليّة وارباب الانواع او النفوس
الكليّة، او جهة الايحاء وافاضة العلوم اللدنيّة او ولايتهم او نبوتهم.
و يجوز ان يراد بالنّور الممثل له الرّوح النّفسانيّ او الرّوح
الحيوانيّ او النّفس النباتيّة و يكون الزّجاجة الرّوح الحيوانيّ او
النّفس النباتيّة او الطّبع الجماديّ و المشكوة النّفس النباتيّة او
البخار المتكوّن في القلب او فيه وفي الشّرائين او الطّبع الجماديّ
او القلب الصّنوبريّ او هو مع الشّرائين او جملة البدن، وفي الاخبار
اشير الى بعض الوجوه والى بعض وجوه اخر.

فعن الصادق عليه السلام هو مثل ضربه الله تعالى لنا، و عنه عليه السلام الله نور
السّموات والارض قال: كذلك الله عزّ وجلّ مثل نوره قال:
محمّد عليه السلام كمشكوة قال: صدر محمّد عليه السلام فيها مصباح، قال: فيه نور
العلم يعنى النّبوة، المصباح في زجاجة قال: علم رسول الله عليه السلام صدر
الى قلب عليّ عليه السلام الزّجاجة كأنّها قال: كأنّه كواكب دريّ يوقد من
شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية قال: ذلك امير المؤمنين
عليّ بن ابي طالب عليه السلام لا يهوديّ ولا نصرانيّ يكاد زيتها ولو
لم تمسسه نارٌ قال: يكاد العلم يخرج من فم العالم من ال محمّد عليه السلام
من قبل ان ينطق به، نورٌ على نور، قال: الامام في اثر الامام.

وقد ورد عنهم عليه السلام مع اختلافٍ في بيان الوجوه نظير هذا الخبر كثيراً.
و عن الباقر عليه السلام انه تعالى يقول: انا هادي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
مثل العلم الذي اعطيته وهو النُّور الذي يهتدى به مثل المشكوة فيها
المصباح فالمشكوة قلب محمد صلى الله عليه وآله والمصباح نوره الذي فيه العلم.
وقوله: المصباح في زجاجةٍ يقول: ائسى اريد ان اقبضك
فاجعل الذي عندك عند الوصي كما يجعل المصباح في الزَّجاجةِ
كأنَّها كوكبٌ دريٌّ فأعلمهم فضل الوصي يوقد من شجرةٍ مباركةٍ
فأصل الشَّجرة المباركة ابراهيم عليه السلام وهو قول الله عزَّ وجلَّ: رحمة الله
وبركاته عليكم اهل البيت انه حميدٌ مجيدٌ وهو قول الله تعالى: ان الله
اصطفى ادم نوحاً و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين ذرِّيَّةً بعضها
من بعضٍ والله سميعٌ عليمٌ لاشرقيةٍ ولاغربيةٍ يقول لستم يهود
فتصلُّوا قبل المغرب ولاالنصارى فتصلُّوا قبل المشرق وانتم على
ملَّة ابراهيم عليه السلام.

و قد قال الله عزَّ وجلَّ: ما كان ابراهيم يهودياً ولا نصرانياً و
لكن كان حنيفاً مسلماً و ما كان من المشركين و قوله: يكاد زيتها
يضيء يقول: مثل اولادكم الذين يولدون منكم مثل الزيت الذي
يعصر من الزيتون يكادون ان يتكلموا بالنبوة و لو لم ينزل عليهم
ملك.

و عن الصادق عليه السلام عن ابيه في هذه الآية: الله نور السَّمَاوَاتِ

والارض، قال بدأ بنور نفسه مثل هدات في القلب المؤمنين
كمشكوة فيها مصباح، المشكوة جوف المؤمن و القنديل قلبه، و
المصباح النور الذي جعله الله فيه، توقد من شجرة مباركة قال:
الشجرة المؤمن زيتونة لاشرقية و لاغربية.

قال: على سواء الجبل لاغربية اي لاشرق لها ولاشرقية اي
لاغرب لها، اذا طلعت الشمس طلعت عليها، و اذا غربت غربت
عليها، يكاد النور الذي جعله الله في قلب المؤمن يضيء و ان
لم يتكلم نور على نور فريضة على فريضة و سنة على سنة يهدى
الله لنوره من يشاء، قال: يهدى الله لفرائضه و سننه من يشاء
ويضرب الله الامثال للناس قال: فهذا مثل ضربه الله للمؤمن، قال:
فالمؤمن ينقلب في خمسة من النور مدخله نور، ومخرجه نور، و
علمه نور، وكلامه نور، ومصيره يوم القيامة الى الجنة نور.

قال الراوى: قلت لجعفر عليه السلام انهم يقولون مثل نور الرب قال
سبحان الله ليس لله مثل اما قال: فلا تضربوا الله الامثال؟!
و يجوز ان يراد بالمصباح ولاية محمد صلى الله عليه وآله مخصوصاً فليكن
الزجاجة نبوته والمشكوة رسالته.

و الشجرة لطيفته السيارة الانسانية او مادة الكاملة وجثته
العنصرية اللتين كانتا في حاق الوسط غير مائلتين الى التوحيد
والالى التكثير كعيسى وموسى عليهما السلام فان احدهما مال الى التوحيد

والآخر الى التّكثير.

و يجوز ان يراد بالمصباح نبوة محمد ﷺ فليكن الزّجاجة رسالته والمشكوة صدره، و الشّجرة لطيفته السّيارة، او ولايته الكاملة او مادّته، و قيل انّ المشكوة ابراهيم عليه السلام و الزّجاجة اسماعيل عليه السلام و المصباح محمد ﷺ من شجرة مباركة يعنى ابراهيم عليه السلام لانّ اكثر الانبياء من صلبه لاشرقية ولاغربيّة لانصرايية ولايهوديّة يكاد زيتها يضيء اى يكاد محاسن محمد ﷺ تظهر قبل ان يوحى اليه.

و قيل: المصباح القران، والزّجاجة قلب المؤمن، والمشكوة لسانه و فمه، والشّجرة شجرة الوحي يكاد حجج القران تتّصح وان لم تقرأ.
﴿نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ﴾ خبر بعد خبرٍ لمثل نوره يعنى صفة نوره الذى هو المشيئة صفة نورٍ على نورٍ فى شدة الاضاءة لتضاعف اضاءته بصفاء زيتته و صفاء زجاجته، و جمع المشكوة لنوره على انّ المشيئة التى هى وجود مطلق مقومة لجميع الوجودات المقيّدة فهى وجود مطلق وارد على جميع الوجودات المقيّدة و هكذا سائر الوجوه المذكورة فى التّور، او خبر لمبتدئٍ محذوفٍ اى نور الرّب نورٌ على نورٍ بجميع الوجوه المذكورة فى التّور او خبر خبر لله اى الله بحسب مظاهره نورٌ على نورٍ.

او مبتدئٍ خبرٍ محذوفٍ اى فى المشكوة نورٌ على نورٍ، او خبر بعد خبر

للمصباح، او خبر بعد خبر للزّجاجة، او خبر بعد خبر للزّجاجة او خبر بعد خبر
لكأنّ، او صفة لمصباح، او الكواكب، او خبر مبتدئ محذوف اي الكواكب
الدرى نور على نور او مبتدئ و على نور خبره و مسوغه الوصف المقدّر اي
نور عظيم على نور او مبتدئ و خبره.

﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ﴾ وعائده تكرر المبتدأ اي نور
على نور يهدى الله اليه ﴿مَنْ يَشَاءُ﴾.

وجوه اعراب اية النور

وبيان اعراب الآية بنحو الاجمال ان يقال: الله مبتدئ ونور
السموات خبره كما هو الظاهر او بدل منه او صفته ومثل نوره
كمشكوة جملة وخبر بعد خبر لله او خبر له او حال .
او مستأنفة جواب لسؤالٍ مقدّرٍ او معترضة وفيها مصباح
صفة لمشكوة او مستأنفة او معترضة والمصباح فى زجاجة صفة
مصباح او صفة مشكوة او حال من مشكوة والعائد على الاول
تكرار الموصوف و على الاخيرين يكون مقدراً اي المصباح فيها
فى زجاجة.

او مستأنفة او معترضة وفى زجاجة خبر المصباح او حال منه والزّجاجة
كأنّها كوكب صفة زجاجة او صفة مصباح او صفة مشكوة، او حال منها والعائد
مثل عائد جملة المصباح فى زجاجة او مستأنفة او معترضة وكأنّها كوكب درى

خبر الزّجاجة او حال منها، ويوقد من شجرة مباركة صفة كوكب او حال منه او
خبر بعد خبر لكأنّ، او خبر للزّجاجة او خبر بعد خبر لها، او حال من الزّجاجة، او
من ضمير كأنّها.

او صفة زجاجة او حال منه او خبر للمصباح او خبر بعد خبر
له، او حال منه او من المستتر فى قوله فى زجاجة او خبر بعد خبر
لله او خبر له ابتداء او حال منه او من نور السّموات او مستأنفة او
معرضة وتوفيق التّأنيث و التّذكير لما يحمل عليه و يوصف به
موكول الى تفتنّ الناظر الخبير، و يكاد زيتها يضيء صفة للشّجرة
او حال منها او مستأنفة او معرضة، ونورٌ على نور.

قدمضى وجوه اعرابه ﴿وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ
لِلنَّاسِ﴾ يعنى يوصل الى طريق المقصود او يذهب اليه بمن يشاء
ويضرب الامثال للتّنبية على طريق المقصود لجميع الناس ليتهدى
من يهتدى ويضلّ من يضلّ ويحيى من حى عن بيّنة ويهلك من
هلك عن بيّنة.

﴿وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ عطف على الله نور السّموات
او على جملة مثل نوره كمشكوة او على جملة يهدى الله لنوره من
يشاء، او على جملة يضرب الله الامثال.

﴿فِي بُيُوتٍ﴾ متعلّق بعليم واشارة الى انّ مظاهره كما أنّهم
مظاهر له تعالى مظاهر لجميع اسمائه وصفاته، وحجّة على انّ

مظاهره انوار السماوات والارض مثل مقام ظهوره.
 لان المظاهر اذا كانوا مظاهر لعلمه الذي هو من صفاته
 الحقيقية التي هي اشرف الصفات كانوا مظاهر لاضافته التي هي
 اضعف الصفات والمعنى انه كما يعلم بكل الاشياء في مقام ذاته
 ومقام ظهوره عليهم بكلها في مظهره، و يجوز ان يجعل في بيوت
 متعلقاً بمحذوف يفسره يسبح المذكور بطريق باب الاشتغال،
 ويجوز تعلقه بالجمل السابقة والمراد بتلك البيوت بيوت خلفاء الله
 من الانبياء و الاولياء عليهم السلام و صدورهم و قلوبهم و ولايتهم و نبوتهم
 و ذوات الانبياء و الاولياء عليهم السلام،

يجوز ان يراد بالبيوت التي **﴿أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾** المساجد
 الصورية يجوز ان ترفع على سائر البيوت و لا يجوز ان ترفع
 البيوت عليها و المساجد الحقيقية **﴿أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾** على كل
 الموجودات اذناً تكوينياً و ارتفاعاً تكوينياً و اذناً تكليفياً و ارتفاعاً
 تكليفياً **﴿وَيُذَكَّرُ فِيهَا أَسْمُهُ وَيُسَبَّحُ﴾** قرئ مبنياً للمفعول و
 مبنياً للفاعل بالياء التحتاني و بالتاء فوقاني.

و اذا كان مبنياً للمفعول وبالياء التحتاني كان مرفوعة واحداً
 من الظروف الثلاثة الآتية، و اذا كان بالتاء فوقاني، كان مرفوعة
 السبحة المستفادة من الفعل.

و اذا كان مبنياً للفاعل كان مرفوعه رجالاً، و تأنيث الفعل

باعتبار صورة الجمع المكسّر و جملة يسبّح له وفيها بالغدوّ
 وَالْأَصَالِ حَالِيَّةٌ أَوْ مُسْتَأْنَفَةٌ، وَ الْغَدُوّ مُصَدَّرٌ اسْتَعْمَلَ بِمَعْنَى
 أَوْقَاتِ الصَّبْحِ وَلِذَلِكَ حَسَنٌ مُقَابَلَتُهُ مُفْرَدًا مَعَ الْآصَالِ جَمْعًا وَ الْمُرَادُ
 بِالتَّسْبِيحِ تَنْزِيهِ اللَّطِيفَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ عَمَّا يَعَاوِقُهُ عَنِ السَّلُوكِ إِلَى الرَّبِّ
 سِوَاءِ عَدَى بِنَفْسِهِ إِلَى اللَّهِ أَوْ إِلَى اسْمِ اللَّهِ أَوْ بِاللَّامِ سِوَاءِ كَانِ اللَّامُ
 لِلتَّقْوِيَةِ أَوْ لِلْغَايَةِ.

فَإِنَّ تِلْكَ اللَّطِيفَةَ مَظْهَرُ اللَّهِ وَ اسْمُ لَهُ وَ تَنْزِيهِهَا لَيْسَ إِلَّا لِلَّهِ
 رِجَالٌ فَاعِلٌ يَسْبِّحُ الْمَذْكُورَ إِنْ قُرئَ مَبْنِيًّا لِلْفَاعِلِ وَ فَاعِلٌ
 مَحذُوفٌ إِنْ قُرئَ مَبْنِيًّا لِلْمَفْعُولِ.

وَ فِي إِخْبَارِنَا أَنَّ رِجَالَ خَيْرٍ مُبْتَدَأٍ مَحذُوفٍ كِنَايَةٌ عَنِ الْبُيُوتِ
 أَي هُمَ أَي الْبُيُوتِ رِجَالٌ، وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ رِجَالٌ مُبْتَدَأً خَيْرُهُ
 يَخَافُونَ.

لَّا تُلْهِهِمْ تَجْرَةٌ وَلَا بَيْعٌ التَّجَارَةُ مُطْلَقٌ الْمَعَامَلَةُ أَوْ
 هِيَ الْبَيْعُ وَالشَّرَى وَالْبَيْعُ مِنَ الْإِضْدَادِ يَسْتَعْمَلُ فِي الشَّرَى وَالْبَيْعِ
 كَالشَّرَى، فَعَلَى هَذَا كَانَ ذِكْرُ الْبَيْعِ بَعْدَ التَّجَارَةِ مِنْ قَبِيلِ ذِكْرِ الْخَاصِّ
 بَعْدَ الْعَامِّ أَوْ مِنْ قَبِيلِ ذِكْرِ الْمُرَادِ بَعْدَ الْمُرَادِ لِلتَّكْيِيدِ إِنْ كَانَ الْبَيْعُ
 أَعْمٌ مِنَ الْبَيْعِ وَالشَّرَى بِطَرِيقِ عَمُومِ الْإِشْتِرَاكِ، أَوْ الْمُرَادُ بِالتَّجَارَةِ
 مُطْلَقُ الْمَكَاسِبِ سِوَاءِ كَانَ بِطَرِيقِ الْمَعَامَلَةِ أَوْ غَيْرِهَا وَالْبَيْعُ التَّجَارَةُ
 الْمَعهُودَةُ.

﴿عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ قدمضى فى سورة البقرة عند قوله
 فاذكرونى اذكركم تحقيق الذكر و اقسامه، و الذكر سواء كان لسانياً
 جلياً او جنانياً خفياً او صدرياً حقيقياً ويعبر عنه بالسكينة والفكر
 والحضور وهو مثال الشيخ المتمثل عند السالك لقوة اشتغاله بالذكر
 المأخوذ منه او كان تذكراً لأمره ونهيه عند كل فعل لا ينافى
 الاشتغال بالمكاسب.

بل اذا كان حال السالك ملاحظة امره تعالى ونهيه عند فعالة
 وكان كسبه بلحاظ امره تعالى و عدم فعوده عن الكسب بلحاظ
 نهيه تعالى كان كسبه ذكراً بل كان من اشرف اقسام الذكر كما مضى
 فى سورة البقرة.

فان الذكر اللسانى و الجنانى عبارة عما يجرى على اللسان او على
 الجنان و يذكر الانسان بسببه صفات الرحمن و هذا الكسب بذلك اللحاظ يذكر
 الانسان بسببه صفتى لطفه و قهره و اضافتى امره و نهيه، فالرجال لا يتركون
 الكسب لذكر الله بل يجعلون الكسب ذكراً لله.

﴿وَإِقَامَ الصَّلَاةِ﴾ قدمضى فى اول البقرة تحقيق و تفصيل
 للصلاة و اقسامها و اقامتها ﴿وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾ قدمضى هناك بيان
 الزكاة و ايتائها مفصلاً.

روى عن الصادق عليه السلام أنهم كانوا اصحاب تجارة فاذا حضرت
 الصلاة تركوا التجارة و انطلقوا الى الصلاة وهم اعظم اجراً ممن

لا يتتجر، وفي خبر: هم التجار الذين لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله اذا دخل مواقيت الصلوة اذوا الى الله حقه فيها.

و سئل الصادق عليه السلام عن تاجر فقيه: صالح ولكنه قد ترك التجارة، فقال عليه السلام: عمل الشيطان، ثلاثاً؛ اما علم ان رسول الله صلى الله عليه وآله اشترى عيراً اتت من الشام فاستفضل فيها ما قضى دينه وقسم في قرابته يقول الله عز وجل: رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله (الآية) يقول القصاص: ان القوم لم يكونوا يتتجرون، كذبوا ولكنهم لم يكونوا يدعون الصلوة في ميقاتها وهو افضل ممن حضر الصلوة و لم يتتجر.

﴿يَخَافُونَ﴾ حال او صفة بعد صفة لرجال او خبر بعد خبر اي هم رجال يخافون او خبر لرجال او جواب لسؤال مقدر في مقام التعليل ﴿يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ﴾ في الاحوال من الحزن والسرور والقبض والبسط، و الخوف و الرجاء و غير ذلك من الاحوال المتضادة و ذلك لكثرة ما ترى من اسباب ذلك فان ذلك اليوم يوم يعرض فيه الجنة ونعيمها والجحيم وانواع عذابها على الخلق.

﴿وَتَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ﴾ من الانفتاح والنغمات، و الشخوص والخشوع، والدوران والسكون، او تتقلب القلوب من اخس احوالها الى اشرفها، او من حالاتها الخسيسة الى احسنها، او الابصار من ابصارها الى العمى او من ضعف الابصار الى حدته، او تتحرك القلوب الى الحناجر والابصار يمنة

ويسرة لكثرة المدهشات، او تتقلب القلوب من الشك الى اليقين والابصار ممّا رآته غيباً فتراه رشداً.

﴿لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا﴾ اللّام اشارة الى العاقبة او الى العلة الغائية وعلّة لقوله تعالى: يهدى الله لنوره من يشاء او ليضرب الله الامثال او لاذن الله او لترفع او ليذكر فيها اسمه، او ليسبّح او لقوله لاتلهيهم او لذكر الله واقام الصلوة او ليخافون او لتتقلب فيه القلوب، او لكل على سبيل التنازع، والجزاء باحسن ما عملوا اما بان لايجزى غيره سواء كان حسناً او قبيحاً.
او بان يجزى جميع الاعمال حسننها وأحسنها وقبيحها بجزاء احسنها، وهذا هو المراد و قدمضى فى سورة التّوبة فى نظير الآية بيان لوجه جزاء جملة الاعمال بجزاء احسنها.

﴿وَيَزِيدُهُمْ مِّن فَضْلِهِ﴾ من غير نظر الى عمله واستحقاقه ﴿وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ عطف او حال فى معنى التعليل او عطف فيه معنى الاضراب و الترقى فان الظاهر من الزيادة على قدر جزاء العمل ان تكون بقدر و حساب فأضرب عنه وقال بل يرزقهم حساباً وانما قال الله يرزق من يشاء بغير حساب لافادة هذا المعنى و التعليل عليه فكأنه قال: بل الله يرزقهم بغير حساب لانهم يشاؤونهم الله والله يرزق من يشاء بغير حساب.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا﴾ عطف على يهدى الله و معادل له و المناسب للمعادلة ان يقول: ويضلّ الله عن نوره من يشاء لكنّه للاشارة الى ان الهداية من الغايات الذاتيّة و الاضلال من الغايات العرضيّة كأنه ليس الاّ فعل العبد عدل عنه و قال و الذين كفروا بالنور يعنى بعلى عليه السلام و ولايته.

أو عطف على جملة يسبّح له فيها ومعادل له والمعنى لا يسبّح له فيها رجال ﴿أَعْمَلُهُمْ كَسْرَابٍ م﴾ لكنّه عدل الى هذا للاشعار بان كون اعمالهم كسرابٍ معلّل بكفرهم. وللإشارة الى انّ عدم التّسبيح مسبّب عن كفرهم ايضاً، او عطف على جملة رجال على ان تكون خبر لمحذوفٍ، او عطف على جملة يخافون على ان تكون مستأنفةً.

﴿بِقِيَعَةٍ﴾ القيع و القيعه و القيعان بكسرهنّ جميع القاع وهى ارض سهلة مطمئنّة قدانفرجت عنها الجبال.

﴿يَحْسَبُهُ الظُّمَّانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ﴾ و هذا من التّشبيّهات التّمثيليّة مثل عمل الكافر الذّى يشبه الطّاعات الّتى تصدر عمّن قبل الولاية و صار ذالِبٌ بتلقيح الولاية و البيعة الخاصّة الولويّة بسرابٍ يلمع لمعان الماء الجارى فى بيداء بعيدة فى نظارة صورة عمله و خلّوها عن معنى الطّاعات و فنائها من غير بقاء اثرٍ

منها على النفس.

و شبه الكافر العامل لهذا العمل او الناظر الى هذا العامل و عمله الذى يطلب الحقّ وكان الحقّ مستوراً عنه و يفتتن بصورة هذا العمل بظمآن يفتتن بصورة السراب، و شبه توجه العامل او الناظر الى صورة هذا العمل وافتتانه به بافتتان الظمآن و اسرعه الى السراب.

و شبه فناء العمل من غير اثرٍ منه حين الحاجة اليه بفناء السراب حين الاتيان اليه بعد شدة الحاجة باشتداد الظمآن بسبب سرعة الحركة و تهيوّ شرب الماء، شبه وجدانه الله فى القيامة و محاسبة الله اياه و مطالبته باماناته التى او دعها عنده بوجدان ذلك الظمآن المسرع الى السراب مع خيبته من مرجّوه محاسباً قوياً مطاعاً كان له على ذلك الظمآن ديونٌ و يطالبه بتلك الديون فوقيه حسابه.

﴿وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ تهديد للكافر والناظر الى صورة عمله فانّ سرعة الحساب كناية عن عدم فوات الجليل و الحقيق عنه.

﴿أَوْ كَظُلْمَتٍ﴾ يعنى انّ الذين كفروا بالولاية امّا يكونون على صورة الاسلام و يكون عملهم صورة عمل المؤمن او لا يكونون على صورة الاسلام و لا يكون عملهم موافقاً لعمل

المؤمن، بل يكون بخلاف الشريعة و خلاف عمل المؤمن فيكون بصورته مظلماً كما انه لا يكون له لبّ مثل عمل الكافر السابق الذي كان على صورة الاسلام ولم يكن له ايمان.

فشبه اعمالهم المظلمة بظلمات الليل ونفوسهم المظلمة ببحر عميق او بعيد الساحل، واضطرابات نفوسهم بسبب كثرة الآمال والشهوات وكثرة خوفهم بحسبان كلّ صحيحه عليهم بالامواج المتتابعة والمتراكمة، وشبهه الاهوية السائرة للحق عن نظره بالسحاب السائرة للشمس الواقعة فوق البحر فانها تصير سبباً لشدة الظلمة وكثرة الامواج خصوصاً اذا كان معها قطرات من المطر فقال أعمالهم كظلمات.

﴿فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ﴾ اي يغشى البحر او العامل
 ﴿مَوْجٌ﴾ من البحر ﴿مِّنْ فَوْقِهِ﴾ اي من فوق الموج او البحر او
 العامل ﴿مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ﴾ هذا الضمير كالضمير السابق.
 ﴿سَحَابٌ﴾ قرئ بالاضافة ومنوناً ﴿ظُلُمْتُ﴾ قرئ
 بالرفع مبتدئاً ومسوغه وصفه المستفاد من التنوين، او خبر مبتدئ
 محذوف، وقرئ بالجر وهو على قراءة تنوين سحاب يكون بدلاً من
 ظلمات.

﴿بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ وهي ظلمة البحر وظلمه الليل
 وظلمة الامواج وظلمة السحاب ﴿إِذَا أُخْرَجَ﴾ العامل او اذا اخرج

مخرج **﴿يَدُهُ وَلَمْ يَكْدُ يَرْلَهَا﴾** يعنى لا يربها ولا يقرب رؤيتها او يريها بعد جهدٍ ومشقة بعد ان يكون يريها فانه قد يستعمل فى هذا المعنى.
﴿وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُورًا﴾ يعنى من لم يهده الله لنوره، و هذا يدلّ على انّ قوله: والَّذِينَ كَفَرُوا (الى اخره) معادلٌ لقوله يهدى الله لنوره من يشاء ولم يقل: من لم يهتد الى نوره؛ للاشعار بانّ الاهتداء الى النور مسبب من فعل الله بخلاف الكفر فانه مسبب من استعداد العبد.

و المراد بالنور الذى يجعله الله للعباد الولاية التى هى كالبذر فى ارض القلب و كالانفحة للبن الوجود و كالثب لجوز الاعمال ولوزها و فستقتها، وبها يصير العباد اولى الالباب، والاعمال ذوات الالباب، و بدونها يكون وجود العباد واعمالهم كالجوز الخالى من الثبّ وهذه التى لاتدع العباد ان يخرجوا عن طاعة مشايخهم.

و هى التى اذا قويت وصفت النفوس من ظهرت بصورة مشايخهم فى قلوبهم وقوله تعالى: نورهم يسعى بين ايديهم و بأيمانهم اشارة الى هذا الظهور فانه فى القيامة تصفوا النفوس من حجب المادّة و تظهر ولايتهم بصورة امامهم.

و بظهور هذا النور يكون جميع الخيرات ويدفع جميع الشرور، و تلك الولاية كسفينة نوح يكون المتوسّل بها امنا من

امواج الفتن و ظلمات الزّمن والى هذه الولاية اشار من قال:
 بهر اين فرمود پیغمبر که من
 همچو کشتی ام بطوفان ز من
 ما واصحابیم چون کشتی نوح
 هر که دست اندر زند یابد فتوح
 والى ذلك الظهور اشار بقوله:
 چون خدا مر جسم را تبدیل کرد
 رفتنش بی فرسخ و بی میل کرد
 چون که با شیخی تو دور از زشتی
 روز و شب سیّاری و در کشتی
 هین میرا که با پرهای شیخ
 تا ببینی عون لشکرهای شیخ
 ﴿فَمَا لَهُ وَمِنْ نُورٍ﴾ لانه من ذاته ان یكون لیس فی ذاته
 وصفاته، ومن الله ان یكون ایساً فی ذلك کله فکأنه تعالی قال:
 لم یکن له نورٌ لانه ماله من نورٍ من ذاته.
 و للإشارة الى بعض وجوه التأویل ورد عن الصادق عليه السلام شرح
 فی تأویل الآیة حتی قال: اذا اخرج یده المؤمن فی ظلمة فتنتهم
 لم یکدیر بها ومن لم یجعل الله له نوراً اماماً من ولد فاطمة عليها السلام فما له
 من نور امام یوم القيمة.
 ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ وَمَنْ فِي السَّمَوَاتِ﴾

جواب لسؤالٍ مقدّرٍ نشأ من قوله يسبّح له فيها فإنّ تقييد التّسبيح بكونه في تلك البيوت وكونه من رجال مخصوصين يوهّم أنّه لا يسبّح له في غيرها فصار المقام مقام ان يسأل ان تسبّح غير الرّجال المذكورين و التّسبيح في غير تلك البيوت فقال تعالى: الم تر خطاباً لمحمّدٍ ﷺ او لمن يتأنّى منه الروية فإنّ الرّائي اذا انظر بادنى يتأمّل رأى ان جميع الذّرات في جميع الاحوال وجيع الافعال يكونون في تسبيح الرّبّ و التّسبيح للرّبّ.

فان الكلّ يكونون في الاستكمال الفطريّ على الدوام و هذا الاستكمال تنزيهه للطيّفة التي هي اسم الرّبّ و مراته عن سمة النقصان و حجب القوى و اخراج لها من القوى الى الفعليّات، و هذا التّسبيح اتمّ من التّسبيح اللّسانيّ الاختياريّ الذي يكون اكثر الاوقات مشوباً بالاغراض النّفسانيّة و تدنيساً لتلك اللّطيّفة وتركاً للتّسبيح اللّسانيّ في الحقيقة و ضدّاً له.

و قد سبق مكرراً ان المراد بتسبيح الرّبّ سواء عدّى بنفسه الى الرّبّ او الى اسم الرّبّ او عدّى بالباء او باللام الزائدة للتّقوية او باللام التّعليليّة تنزيهه تلك اللّطيّفة عن شوب القوّة والاستعداد. فانّ تلك اللّطيّفة نازلة الرّبّ و اسمه و تنزيهها ليس الا للرّبّ وبتنزيهها يكون تنزيه الرّبّ فالله تعالى شأنه يسبّحه ويسبّح لاجله جميع من في السّموات.

﴿وَجَمِيعٍ مِّنْ فِي الْأَرْضِ﴾ و المراد جميع الموجودات
فيهما بطريق التّغليب ويكون ذكر الطّير بعدهما لكونهما ممّا ليست
في الارض ولا في السّماء في الاغلب بل بينهما.

او المراد بهما ذوالعقول خاصّة و ذكر الطّير من بين سائر الحيوان لكونها اشرف من
اكثر اصنافه و اكثر تفتّناً.

﴿وَالطَّيْرُ صَفَّتْ﴾ اي حالكونها ذوات صفيح الاجنحة
في الجوّ.

و هذا التّفهيم يشعر بانّ ذكرها لكونها في الجوّ ﴿كُلُّ قَدُ
عَلِمَ صَلَاتَهُ﴾ الصّلوة الدّعاء والرّحمة والعبادة المخصوصة
الموضوعة في كلّ ملّة و لكلّ امّة و الكلّ مناسب.

فانّ الله يعلم دعاء كلّ و الرّحمة اللاتّقة و عبادته الخاصّة به،
وكلّ من في الارض و السّماء و الطّير قد علم كيفيّة دعائه الله و طريق
الرّحمة الخاصّة به و العبادة المخصوصة به، فانّ طريق رحمة كلّ و
كيفيّة دعائه الله هو سيره على طريقه الخاصّة به و عدم الانحراف
منها و هو عبادته الخاصّة به فعلى هذا جاز ان يكون ضمير علم
راجعاً الى الله و الى كلّ.

﴿وَتَسْبِيحَهُ﴾ كيفيّة تنزيهه لله بخروجه من قواه الى
فعلياته غاية الامر انّ غير ذوى العقول يعلم بالشّعور البسيط دون
الشّعور التّركيبيّ كما في قوله تعالى: وان من شيء الاّ يسبح بحمده

ولكن لا يفقهون تسبيحهم يعنى بالشعور التركيبى.

﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾ فيجازيهم بحسب افعالهم ولا يفوته شيء من افعالهم حتى لا يجزيه.

﴿وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ يعنى انه تعالى خالقه ومالكة فكيف لا يعلم افعال خلقه فيه.

﴿وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ يعنى غاية ملك السموات والارض هو الله او رجوع افعال كل من فى السموات والارض اليه بمعنى ان الفاعل فى الكل هو الله و ان الوسائط بمنزلة الآلات كالقلم و اليد و القوة المحركة و القوة الشوقية والارادة للنفس فاذا نظر الناظر الى افعال العباد وانها صادرة منهم لكن نظر الى انهم مسخرون لنفوسهم و نفوسهم مسخرة لارادتها، و ارادتها نازلة اليهم من غيرهم علم ان الافعال كلها راجعة بحسب الصدور الى مسخر ارداد العباد وليس الا لله.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَرْزُقِ سَحَابًا﴾ الجملة مستأنفة فى مقام التعليل لقوله لله ملك السموات او لقوله الى الله المصير، او للمجموع والخطاب لمحمد ﷺ لانه هو الرائي لمثل ذلك لا المحجوب عن مشاهدة فعل الحق فى افعال العباد والطبائع، او لكل من يتأتى منه تلك الرؤية.

او لكل راء فان كل ارء ينبغى له ذلك، والاستفهام على

الاول والثانى للتفريز، و على الثالث للتوبيخ، و الاجاء السوق.
 ﴿ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُمْ﴾ اى بين قطعه المتفرقة ﴿ثُمَّ
 يَجْعَلُهُمْ﴾ بعد جمع قطعه ﴿رُكَّامًا﴾ متراكماً ﴿فَتَرَى الْوَدُقَ﴾ اى
 المطر ﴿يَخْرُجُ مِنْ خَلَالِهِ﴾ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ اى من
 السحاب.

فان كل ما علا مطبقاً فهو سماء ﴿مِنْ جِبَالٍ فِيهَا﴾ بدل من
 قوله من السماء و المعنى ينزل من السحاب من القطع المعظمة
 المرتفعة فى السحاب.

﴿مِنْ مَّ بَرَدٍ﴾ بعضاً من برد والوجوه الاخر فى اعراب الآيه
 ومعناها ضعيفة جداً ﴿فَيُصِيبُ بِهِ﴾ اى بضرر البرد ﴿مَنْ
 يَشَاءُ﴾ من عباده فيهلك حرثه وماله و يخرب دوره.
 ﴿وَيَصْرِفُهُ﴾ و عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ﴾ اى
 سنا برق السحاب او البرد ﴿يَذْهَبُ بِالْأَبْصَرِ﴾ لشدة لمعانه ﴿
 يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ جواب لسؤال مقدر.

كأنه قيل: ما حال الليالى و الايام تكون ذوات غيم و بلاغيم؟
 وذوات مطر و برد و بلا مطر و برد؟!!

فقال تعالى: يقَلِّبُ اللهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بان يجعل بعضهما حاراً
 رطباً فيحصل فيه بخار فيتولد منه سحاب ومطر وبرد ويجعل الليل
 طويلاً و قصيراً و كذا النهار.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكََ لَتَقْلِبَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ﴾
الَّذِينَ يَبْصُرُونَ الْأَشْيَاءَ مِنْ حَيْثُ حَكْمُهَا وَ مَصَالِحُهَا وَ نَضْدُهَا وَ تَرْتِيبُهَا وَ غَايَاتُهَا الْمُرْتَبَّةُ عَلَيْهَا، فَانَّ هُوَ لَا يَعْتَبِرُونَ بِاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِالزِّيَادَةِ وَ النَّقِصَةِ وَ الْبُرُودَةِ وَ الْحَرَارَةِ وَ النَّورِ وَ الظُّلْمَةِ، وَ يَسْتَدَلُّونَ بِذَلِكَ الْاِخْتِلَافِ وَ الْاِنْتِزَادِ فِي الْاِخْتِلَافِ وَ الْحَكْمِ الْمَوْدَعَةِ فِيهِ وَ الْغَايَاتِ الْمُرْتَبَّةِ عَلَيْهِ مِنْ تَرْبِيَةِ جَمَلَةِ الْمَوَالِيدِ عَلَى اَنَّ خَالِقَهُمَا عَلِيمٌ حَكِيمٌ قَادِرٌ قَوِيٌّ وَ اِنْ لَيْسَ هَذَا الْاِنْتِزَادُ فِي الْاِخْتِلَافِ اِلَّا مِنْ مَبْدِئِ حَكِيمٍ وَ لَيْسَ مِنَ الدَّهْرِ كَمَا يَقُولُهُ الدَّهْرِيُّونَ، وَ لَا مِنَ الطَّبَعِ كَمَا يَقُولُهُ الطَّبِيعِيُّونَ، وَ لَا بِمَحْضِ الْاِتِّفَاقِ كَمَا يَقُولُهُ الْقَائِلُونَ بِالْبِخْتِ وَ الْاِتِّفَاقِ.

﴿وَ اَللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّنْ مَّاءٍ﴾ جَمَلَةٌ حَالِيَّةٌ اَوْ مَعْطُوفَةٌ عَلَى قَوْلِهِ: اَلَمْ تَرَ اَنَّ اَللّٰهَ يَسْبِغُ (الآيَةُ) بِلِحَاطِ الْمَعْنَى فَاِنَّهُ فِي مَعْنَى: اَللّٰهُ يَسْبِغُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ، وَ الْاِسْتِفْهَامِ وَ النَّفْيِ لَا يَفِيدُ الْاِتِّكَادَ هَذَا الْمَعْنَى، اَوْ عَلَى قَوْلِهِ: اَللّٰهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ، اَوْ عَلَى قَوْلِهِ: وَ اِلٰى اَللّٰهِ الْمَصِيرُ، اَوْ عَلَى: اَلَمْ تَرَ اَنَّ اَللّٰهَ يَزْجِي، بِلِحَاطِ الْمَعْنَى اَوْ عَلَى يَقْلِبُ اَللّٰهُ اللَّيْلَ.

وَ الْمُرَادُ بِالْمَاءِ الَّذِي خَلَقَ اَللّٰهُ مِنْهُ الدَّوَابَّ هُوَ النَّطْفَةُ وَ لِذَلِكَ تَكَرَّرَ الْمَاءُ اِشَارَةً اِلَى نَوْعٍ خَاصٍّ مِنْهُ اَوْ جِنْسٍ الْمَاءِ فَاِنَّهُ جِزْءٌ مَادَّتُهُ وَ بِهِ بَقَاؤُهُ وَ حَيَاتُهُ.

﴿فَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ﴾ كالحيات و الحيتان
و الديدان ﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ﴾ كالاناسي
و الطيور و بعض حشرات الارض ﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ
أَرْبَعٍ﴾ كذوات الاربع من الانعام و السباع و غيرها.

و لم يقل: و منهم من يمشى على اكثر، لان اكثر ما يمشى على
اكثر كان اعتماده على اربع، و ما كان اعتماده فى المشى على اكثر
يكون نادراً.

نسب الى ابي جعفر عليه السلام انه قال: و منهم من يمشى على اكثر
﴿يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾ و هذا بمنزلة منهم من يمشى على اكثر و جواب

لسؤال مقدر كأنه قيل: هل كان فى الحيوان ما يمشى على اكثر؟
فقال: يخلق الله ما يشاء ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾
فيقدر على خلق ما يمشى على اكثر من الاربع فهو فى مقام التعليل
لقوله تعالى: يخلق الله ما يشاء والاتيان بمن التى هى لذوى العقول
فى غير ذوى العقول لتعليل ذوى العقول والاقتران به.

﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا﴾ من مقام المشيَّة و مقام الاقلام و الالواح
﴿ءَايَاتٍ﴾ تدوينيَّة فى صورة الآيات القرانيَّة التى تلونها عليكم و
ايات تكوينيَّة فى صور طبيعيَّة من مثل تسبيح من فى السماوات
وازجاء السحاب و انزال الامطار و تقليب الايام و خلق الدواب كلها
من الماء و جعلها مختلفات فى المشي و غيره ﴿مُبَيَّنَاتٍ﴾

واضحات او موضحات.

﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾
بسبب تلك الآيات فلا غر و في عدم اهتداء بعض مع وضوح
الآيات الهاديات فان الهداية بيد الله لا غير، والصراط المستقيم هو
الولاية وطريق القلب ﴿وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِاللَّهِ﴾ عطف على الله
يهدى سواء جعل معطوفاً على قدانزلنا او حالاً او يقولون حال
بتقدير المبتدأ.

﴿وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّن مَّ
بَعْدِ ذَلِكَ﴾ يعني ان ايمانهم محض قول لمنافاة فعلهم له ولذلك
قال ﴿وَمَا أَوْلَاكَ بِالْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ
وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ﴾ و هذا وجه اخر للدلالة على عدم
ايمانهم.

﴿إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ
يَأْتُوا إِلَيْهِ مُّدْعِينَ﴾ وجه اخر للدلالة على عدم ايمانهم وانهم
انما توجهوا اليه لجلب النفع في دنياهم.

﴿أَفِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ﴾ فيصرفوا عنه مع يقينهم به بسبب
ذلك المرض ﴿أَمْ أَرْتَابُوا﴾ في نبوته ﴿أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ
اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ وَبَلْ أَوْلَاكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ لا
الله و رسوله ﷺ حتى يتوهّموا انه يحيف عليهم.

﴿ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿ جَوَابَ لِسْأَلِ مَقْدَّرٍ عَنْ حَالِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَمْ يَكُنْ إِيْمَانُهُمْ مَحْضَ الْقَوْلِ ﴿ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُوا سَمِعْنَا ﴾ هَذَا الدَّعَاءُ، أَوْ سَمِعْنَا حِكْمَهُ سِوَاءِ كَانِ لَنَا أَوْ عَلَيْنَا.

﴿ وَأَطَعْنَا وَأَوْلَيْتَكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ ﴿ قَرَأَ يَتَّقُهُ بِكَسْرِ الْقَافِ وَالْهَاءِ بَدُونَ الْأَشْبَاعِ عَلَى الْأَصْلِ، وَقَرَأَ يَتَّقُهُ بِسُكُونِ الْقَافِ وَكَسْرِ الْهَاءِ بِأَشْبَاعٍ تَشْبِيهًا لَهُ بِالْكَتْفِ فِي التَّخْفِيفِ، وَقَرَأَ يَتَّقُهُ بِكَسْرِ الْقَافِ وَكَسْرِ الْهَاءِ مَعَ الْأَشْبَاعِ، وَقَرَأَ يَتَّقُهُ بِكَسْرِ الْقَافِ وَسُكُونِ الْهَاءِ تَشْبِيهًا لِلضَّمِيرِ بِهَاءِ السَّكْتِ.

﴿ فَأَوْلَيْتَكَ هُمُ الْأَفْأَازُونَ وَأَقْسَمُوا ﴾ أَيِ الْقَائِلُونَ أَمِنَّا بِاللَّهِ أَوْ الَّذِينَ تَوَلَّوْا ﴿ بِاللَّهِ جَهْدًا أَيْمَانِهِمْ ﴾ مَفْعُولٌ مُطْلَقٌ نَوْعِيٌّ لِأَقْسَمُوا أَيِ أَقْسَمُوا مِبَالِغَةَ إِيْمَانِهِمْ كَمَا هُوَ عَادَةُ الْكُذَّابِ يَكْثُرُ الْإِيْمَانُ وَيُؤَكِّدُهَا وَيَغْلِظُهَا، أَوْ جَهْدَ إِيْمَانِهِمْ مَفْعُولٌ مُطْلَقٌ لِمَحْذُوفٍ هُوَ حَالٌ أَيِ يَجْهَدُونَ جَهْدَ إِيْمَانِهِمْ.

﴿ لَسِنٍ أَمْرَتَهُمْ ﴾ بِالْخُرُوجِ فِي الْغَزَوَاتِ ﴿ لِيَخْرُجُنَّ قُلُوبُهُمْ ﴾ لِأَنَّ تَقْسِيمًا أَيِ لِحَاجَةِ إِلَى الْقِسْمِ لِأَنَّ طَاعَتَكَ طَاعَةً مَعْرُوفَةً ﴿ يَرْضِيهَا الْعَقْلُ وَالْعَرَفُ وَنَفَعَهَا عَائِدٌ إِلَيْهِمْ لَا إِلَيْكَ حَتَّى يَحْتَاجُوا إِلَى الْإِظْهَارِ وَالْقِسْمِ عَلَيْهَا.

﴿إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ قُلْ لَهُمْ﴾ **﴿أَطِيعُوا اللَّهَ﴾**
 بالفعل لا بالقول فقط **﴿وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا﴾** اى تتولوا
 لا تضروه شيئاً **﴿فَإِنَّمَا عَلَيْهِ﴾** اى على الرسول ﷺ **﴿مَا حُمِّلَ﴾** من
 تبليغ رسالته وقد بلغ لاهدايتكم الى الطاعة حتى يكون وبال
 توليكم عليه **﴿وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ﴾** من متابعتة فضرر التولى
 عائد عليكم.

﴿وَإِن تَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾ الى الايمان الذى هو بضاعتكم
 لاخرتكم و هو ولاية على ﷺ .

﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾ اى التبليغ **﴿الْمُبِينُ﴾**
 الظاهر بحيث لا يخفى على احد او لمظهر المقصود **﴿وَعَدَّ اللَّهُ﴾**

جواب لسؤال مقدر كآته قيل: ما لمطيع الرسول؟

او ما لمن اهتدى الى الايمان الحقيقى؟ - فقال: وعد الله
 ووعدته لاخلف به **﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ﴾** بالبيعة العامة النبوية
 او بالبيعة الخاصة الولوية.

﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ اللازمات للايمان حتى
 يستقر ايمانهم **﴿لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ﴾** يجعلهم خلفاء الماضين او خلفاء
 نفسه **﴿فِي الْأَرْضِ﴾** اى ارض العالم الصغير او ارض العالم
 الكبير بان يخرج الجبابرة المسلطين عليها عنها او يجعلهم منقادين
 للاسلام طوعاً وكرهاً **﴿كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾** فى

الصَّغِيرِ او الكَبِيرِ.

اعلم، انّ الفاظ القرآن لسعته لاتحمل على معني واحدٍ و
لاعلى وجهٍ واحدٍ بل كان المنظور منها جميع معانيها بجميع
وجوهها لسعة المتكلّم و المخاطب بها.

فالايمان اذا اريد به الاسلام الحاصل بالبيعة العامّة النبويّة
يجوز ان يراد بالعمل الصّالح الاعمال اللاّزمة للاسلام، و ان يراد
بالاستخلاف التّسلّط الصّوريّ والغلبة فى الدّنيا.

كما ورد أنّه لمّا قدم رسول الله ﷺ واصحابه المدينة و اوامهم
الانصار رمتهم^(١) العرب عن قوسٍ واحدة وكانوا لا يبيتون الاّ مع
السّلاح ولا يصبحون الاّ فيه.

فقالوا: ترون انا نعيش حتّى نبيت امنين مطمئنّين لانخاف

الاّ الله؟

فنزلت هذه الآية وصدق بعد الغلبة على المدينة و نواحيها و
انقياد العرب لهم او بعد فتح مكّة كما قيل: انه نزلت فى فتح مكّة.
و فى روايةٍ عن رسول الله ﷺ: زويت لى الارض فأريت
مشاركها و مغاربها و سيبيلغ ملك امّتى مازوى لى منها.

و فى خبرٍ عن المقداد عن رسول الله ﷺ انه لا يبقى على
الارض بيت مدرٍ ولا وبرٍ الاّ ادخله الله تعالى كلمة الاسلام بعزّ عزيز

١. اى اتفقوا على ايذائهم.

او ذلّ ذليل اّما ان يعزّهم الله فيجعلهم من اهلها و اّما ان يذلّهم فيدينون لها.

و على هذا فمعنى قوله ﴿وَلَيُمْكِنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ﴾ ليسلّطّهم على مخالفيهم حتّى يمكنهم اظهار كلمة الاسلام و لوازمها، و يجوز ان يراد بالعمل الصّالح البيعة الولويّة الايمانيّة و بالاستخلاف فى العلم والتّصرّف بالنّسبة الى العالم الصّغير او الى العالم الكبير.

و يجوز ان يراد بالاستخلاف استخلاف لطيفتهم الولويّة الّتى تظهر بصورة وليّ الامر فى ملكهم الصّغير، و اذا قويت وتمكّنت صارت خليفة الله فى العلم والعمل فى الصّغير والكبير؛ و يجوز ان يراد بالاستخلاف الاستخلاف فى النّبوة او الرّسالة بعد استخلاف اللّطيفة الولويّة.

و اذا اريد بالايمان، الايمان الحاصل بالبيعة الولويّة يجوز ان يراد بالاستخلاف الاستخلاف فى الملك او الاستخلاف فى العلم والعمل، او الاستخلاف بظهوره صورة وليّ الامر، او الاستخلاف فى النّبوة والرّسالة.

و اذا اريد بالايمان الايمان الشّهودى الّذى لا يكون الاّ بشهود ملكوت وليّ الامر جاز ان يراد بالعمل الصّالح البقاء على الحضور عنده، و بالاستخلاف الاستخلاف فى النّبوة او الرّسالة،

والى هذه المعانى و تلك الوجوه اشير فى الاخبار فانه فسّر الذين امنوا تارةً بالمسلمين وتارةً بالمؤمنين القابلين للولاية بالبيعة الخاصة الولوية.

وتارةً بالكاملين فى الايمان من الائمة الاطهار عليهم السلام، و الاستخلاف تارةً بالاستخلاف فى الملك وتارةً بالاستخلاف فى العلم والدين والعبادة، وتارةً بالاستخلاف فى ظهور القائم عليه السلام من اراد الاخبار فليرجع الى المفصلات.

﴿وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّن مَّ بَعْدِ خَوْفِهِمْ﴾ من الاعداء الظاهرة فى الكبير ومن الاعداء الباطنة فى الصغير ﴿أَمَّنًا يَّعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي﴾ بشيء من انواع الشرك الصورى او الباطنى ﴿شَيْئًا﴾ من الاصنام و الاهوية و الشركاء فى الولاية.

﴿وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ﴾ الخارجون عن حكم الله ودينه فانّ من لم يبلغ الى هذا المقام وبقى استعداد للدخول فيه كان كانه غير خارج من طريق الانسانية وان لم يكن داخلاً فيها بالدخول التّكليفى او السلوكى بعد بخلاف من وصل الى هذا المقام و خرج بعد منه فانه خرج من القوّة الى الفعل وبالخروج من هذا المقام يبطل الفعلية ولا يكون فيه قوّة واستعداد فيكون هو الفاسق حقيقةً، واذا اريد بالذين امنوا المؤمنون التّابعون للائمة عليهم السلام من الشيعة كان انجاز الوعد فى ال الحيوة الدنيا او فى

حال الاحتضار.

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ لَمَّا كَانَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ
 آمَنُوا تَعْرِيفًا بِالْحَاضِرِينَ وَأَمْرَهُمْ بِالْإِيمَانِ وَالْعَمَلَ الصَّالِحِ فَكَانَ فِي
 مَعْنَى آمَنُوا وَعَلِمُوا الصَّالِحَاتِ، وَكَانَ عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ مُجْمَلًا وَ
 أَرَادَ أَنْ يَفْصَلَ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ عَطْفَ عَلَيْهِ.
 وَقَوْلُهُ: وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ أَوْ قَدَّرَ آمَنُوا وَلَمْ يَصْرَحْ بِهِ
 لِاسْتِفَادَتِهِ بَعِينَهُ مِنْ قَوْلِهِ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِخِلَافِ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ
 فَإِنَّهُ لَمْ يَسْتَفِدْ مِنْ قَوْلِهِ عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ فَكَأَنَّهُ قَالَ فَأَمَنُوا وَأَقِيمُوا
 الصَّلَاةَ.

﴿وَأَتُوا الزَّكَاةَ﴾ قَدَمَضَى فِي أَوَّلِ الْبَقْرَةِ بَيَانٌ وَتَفْصِيلٌ
 لِأَقَامَةِ الصَّلَاةِ وَآيَتَاءِ الزَّكَاةِ ﴿وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ فِي سَائِرِ
 مَا أَمَرَكَ بِهِ أَوْ أَطِيعُوهُ فِي أَقَامَةِ الصَّلَاةِ وَآيَتَاءِ الزَّكَاةِ بِمَعْنَى اجْعَلُوا
 الدَّاعِيَ عَلَى صَلَاتِكُمْ وَزَكَاةِكُمْ مُحْضًا أَمْرَهُ ﷺ دُونَ غَيْرِهِ مِنْ
 الْمُرَايَاةِ وَالصِّيَّتِ وَامْضَاءِ الْعَادَةِ وَالْمِمَاثَلَةِ لِامْتَالِكُمْ أَوْ حِفْظِ الْمَالِ
 أَوْ تَحْصِيلِهِ أَوْ حِفْظِ الْعِيَالِ وَالْعَرَضِ وَالْجَاهِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَجْعَلُهُ
 صَاحِبُوا النَّفُوسِ غَايَاتٍ لِأَفْعَالِهِمْ وَعِبَادَاتِهِمْ.
 ﴿لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ لَا تَحْسَبَنَّ﴾ قَرَأَ بِالْخَطَابِ وَالْغَيْبَةِ،
 وَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْخَطَابُ لِمُحَمَّدٍ ﷺ وَأَنْ يَكُونَ عَامًّا وَعَلَى قِرَاءَةِ
 الْغَيْبَةِ فَالْفَاعِلُ مُسْتَتِرٌ أَيْ لَا يَحْسَبَنَّ حَاسِبٌ أَوْ الْفَاعِلُ.

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ والمفعول الاول محذوف اي لا يحسبهم
الذين كفروا ﴿مُعْجِزِينَ﴾ الله عن ادراكهم ﴿فِي الْأَرْضِ
وَمَا وَهُمْ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ وهذا كلام منقطع عن
سابقه لفظاً ومعنى.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ كلام منقطع لتعليم ادب من
الآداب ﴿لَيْسَتْ لَكُمْ الْأَذِينَ مَلَكَتْ﴾ اي ملكتهم
﴿أَيْمَانُكُمْ﴾ في خبر: هي خاصة في الرجال دون النساء، قيل:
فالنساء يستأذن في هذه الثلاث ساعات؟

قال: لا ولكن يدخلن ويخرجن، وفي رواية اخري: هم
المملوكون من الرجال والنساء والصبيان الذين لم يبلغوا ﴿وَالَّذِينَ
لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ﴾ يعني في كل يوم وليلة
﴿مِّن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ﴾ يعني في الاوقات التي يكون الانسان
في الاغلب عارياً من الثياب الساترة للعورات ومن ثياب التَّجَمُّل
ودخول الموالى وغير البالغين المميزين في تلك الاوقات يوجب
رؤية العورات والمساوى ويذهب بهيبة الشخص من الانظار.

﴿وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِّنَ الظُّهْرِ وَ مِن مَّ بَعْدِ
صَلَاةِ الْعِشَاءِ﴾ لم يقل في جوف الليل لانه ليس وقت طواف ودخول او
لان الامر بالاذن في طرفي النهار يكون لاستغراق الليل، او لان وجوب الاذن
في الطرفين يوجب وجوبه في وسطه بالطريق الاولى.

﴿ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ﴾ العورة الخلل في الثَّغْر وغيره وكلّ ممكنٍ للستر

والسوءة والساعة التي هي قمن من ظهوره العورة فيها وهي المراد ههنا.

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ مِّمَّ بَعْدَهُنَّ﴾ في ترك الاستيذان والدخول من غير اذن ان شاء ﴿طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ﴾ استينافُ جوابُ لسؤالٍ

مقدّرٍ في مقام التعليل بتقدير مبتدئٍ محذوفٍ اي هؤلاء لاجل حاجتكم اليهم في خدمتهم وفي تربيتهم كثير الطواف عليكم، ويكون الاستيذان عسراً عليكم وعليهم.

﴿بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ بدل من الضمير واشعار بأنهم كالأجزاء

والابعض منكم فلا حاجة لهم ولالكم الى الاستيذان في غير وقت ظهور لعورات، او بعضكم فاعل فعلٍ محذوفٍ او مبتدئٍ خبرٍ محذوفٍ.

﴿كَذَلِكَ﴾ التبيين من تبين الاحكام الاشارة الى عللها وحكمها ﴿يَسِينٌ﴾
 ﴿اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ﴾ الاخر والاحكام القالبية والقالبية مع حكمها وعللها
 ﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ﴾ يعلم مصالح ما يجعله شريعة لكم ﴿حَكِيمٌ﴾ ينظر الى دقائق الحكم ويشرع ما يترتب عليه دقائق الحكم.

﴿وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ﴾ لامن المماليك فانّ حكم اطفالهم وقت البلوغ حكم انفسهم في الاستيذان في الاوقات الثلاثة
 ﴿الْحُلْمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا﴾ في جميع الاوقات فانه المستفاد من اطلاق الاستيذان ومن مقابلته مع غير البالغين الذين كان حكمهم الاستيذان في الاوقات الثلاثة.

﴿كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ اي الذين كانوا بالغين

و مستأذنين من قبلهم ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ التكرار لمحض التأكيد والمبالغة في امر الاستيذان.

﴿وَأَلْقَوْا عِدُّ﴾ اللاتي قعدن من طلب النكاح لياسهن من رغبة الرجال اليهن وعدم ميل الرجال اليهن لكبرهن ﴿مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا﴾ لعدم طمعهن فيه وعدم طمع الرجال فيهن ﴿فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ﴾ الجملة خبر الموصول و دخول الفاء في الخبر اما لكون اللام موصولاً.

او لوصف القواعد باللاتي، او لتوهم اما او لتقديره، ولما امر بالاستيذان وقت ظهور العورة و طرح الثياب استفيد منه لزوم لبس الثياب وستر العورات خصوصاً للنساء اللاتي يكون جميع بدنهن عورة قال اما العجائز ليس عليهن جناح.

﴿أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ﴾ يعنى بعض ثيابهن و هو الجلباب والخمار كما قرىء ان يضعن من ثيابهن فان اظهار غير الكفين والقدمين و لوجه من البدن على غير المحارم كما كان حراماً لغير العجائز كان حراماً لهن ايضاً.

﴿غَيْرِ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ﴾ اي بشيء من الزينة ومواضعها فان اظهار الزينة و مواضعها سواء كان من العجائز او غيرهن مما يريب الرجال، نعم ورد استثناء الشعور منهن فانه ان

لم يكن الرّجال ينزجرون من رؤيتها لم يكونوا يرغبون فيها.
 ﴿وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ﴾ بالسّتر وترك وضع الثّياب ﴿خَيْرٌ
 لَّهُنَّ﴾ من الوضع ﴿وَاللَّهُ سَمِيعٌ﴾ فلا يقلن للرّجال ما يريهم
 ﴿عَلِيمٌ﴾ بنياتهنّ فلا يضعن ثيابهنّ لقصدا رتياب الرّجل.

﴿لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ﴾ استيناف منقطع عن سابقه لفظاً
 ومعنىً ولذلك لم يأت بأداة الوصل و بيان لادبٍ اخر من اداب المعاشرة.
 و ذلك كما روى ونقل انّ المرضى كانوا يكرهون معاشرة
 الاصحّاء و مؤاكلتهم لتأنّف الاصحّاء عن معاشرتهم ولاحتمال
 انزجارهم من مؤاكلتهم و معاشرتهم وكان الاصحّاء يكرهون
 مؤاكلتهم لعدم قدرتهم على الاكل مثلهم.

وكان الغازون اذا خرجوا الى الغزاء خلفوا الزّمنى على
 بيوتهم وكره الزّمنى الاكل منها وكان اذا خرج سرّية كانوا يدفعون
 مفاتيح بيوتهم الى الغازين ليأخذوا و يأكلوا ما يحتاجون اليه
 فيكرهون الاكل منها دون الاجتماع مع صاحبها.

و كانوا اذا ارادوا ان يطعموا المرضى ولم يكن فى بيوتهم
 ما يطعمه به ذهبوا بهم الى بيوت قراباتهم فكره المرضى الاكل منها
 وكان المرضى يتحرّجون بعدم الاستطاعة للجهد وعدم القدرة على
 الطّاعة وعدم زيارة الرّسول ﷺ والمؤمنين مثل الاصحّاء .

فرفع تعالى الحرج من ذلك كلّه بقوله ليس على الاعمى

حَرْجٌ ﴿وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ﴾ و حذف المتعلق ليذهب ذهن السامع كل مذهب ممكن، وقد مضى في اول الكتاب ان الوجوه المحتملة كلها مقصودة من الفاظ القران.

فكأنه قال: ليس على هؤلاء حرج في المؤاكلة مع الاصحاء والمعاشرة معهم ولا في الاكل من بيوت من خلفهم عليها ولا في الاكل والاخذ من البيوت التي اعطاهم صاحبوها مفاتيحها، ولا في الاكل من بيوت اقرباء الداعين ولا في التخلّف عن الجهاد ولا في عدم الطاعة والزيادة مثل الاصحاء.

وكرر لفظ حرج للإشارة الى عدم الفرق بين الثلاثة في ظنّ التّحرّج وعدمه ﴿وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ﴾ حرج ﴿أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ مَبُيُوتِكُمْ﴾ متعلق بالمجموع او مختصّ بالخير والمعنى ليس على انفسكم حرج في ان تأكلوا منفردين او مع المعلولين من بيوت انفسكم ولما كان الولد وبيته للوالد جعل بيته داخلاً في بيوتكم ولم يذكره منفرداً كما ورد في حقّ ولد: انت ومالك لا بيك.

و ورد: ان الطيب ما يأكل المرء منه كسبه، وانّ ولده من كسبه ﴿أَوْ بِيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بِيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بِيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بِيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بِيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بِيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بِيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بِيُوتِ خَالَاتِكُمْ﴾

أَوْ مَا مَلَكَتْكُمْ مَفَاتِحَهُ وَ﴿ بكونكم وكلاء للمالك في ضيعته او مخزنه او داره، او اعطى المالك المفتاح عارية.

او المراد بيت المملوك فان الفاتح جمع المفتاح بمعنى المخزن والسيد مالك للمولى ومملوكه ﴿أَوْ صَدِيقِكُمْ﴾ فان الصداقة تقتضى السرور بأكل الصديق من بيته ولا اقل من الاذن ولكن كل ذلك مالم يعلم عدم الاذن من صاحبها.

و مالم يؤد الى السرف والافساد ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا﴾ مجتمعين مع صاحبى البيوت او مع المعلولين او مع انسان اخر او مع ضيف.

﴿أَوْ أَشْتَاتًا﴾ متفرقين منفردين فانهم كما قيل كرهوا الأكل من البيوت المذكورة بدون صاحبها وبعض البطون كان الرجل منهم لا يأكل وحده وتحرّج بالأكل وحده وكانوا لا يأكلون فى بيوت الفقراء فان الغنى كان يدخل بيت الفقير من ذوى قرابته او صداقته فيدعوه الى طعامه فيتحرّج عن الأكل وكانوا اذا نزل بهم ضيف يتحرّجون الأكل الآ معه.

﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا﴾ ادب اخر واتى بالفاء لانه متعقب للاذن فى دخول البيوت ﴿فَسَلِّمُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ﴾ يعنى ليسلم بعضكم على بعض فان المعاشرين كلاً منهم بمنزلة نفس الآخر.

او سلّموا على اهل البيوت حتى يردّوا السلام عليكم فيكون سلامكم على اهل

البيوت سلاماً على أنفسكم، أو سلّموا على أنفسكم إذا لم تجدوا فيها أحداً بان تقولوا: السّلام علينا وعلى عباد الله الصّالحين.

أو بان تقولوا؛ السّلام علينا من عند ربّنا ﴿تَحِيَّةً﴾ مفعول مطلق من غير لفظ الفعل ﴿مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ مشروعة من عند الله أو نازلة من عند الله.

فانّ لسان المسلم حين يسلم بامر الله يكون مسخراً لامر الله، و الجارى على اللسان المسخّر لله من جارٍ من الله. ﴿مُبْرَكَةً﴾ لانّها دعوة مؤمنٍ لمؤمنٍ بأمر الله ودعوة المؤمن للمؤمن بركة عليهما، و اذا كانت بأمر الله وكان الداعى ناظراً الى امره ضوعفت بركتها ﴿طَيِّبَةً﴾ لما فيها من صيرورة نفسى المسلم والمسلم عليه طيبتين.

﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ﴾ واحكام المعاشرة او الآيات التدوينية فى بيان احكام المعاشرة ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ حكمها ومصالحها او لعلكم تصيرون عقلاء او لعلكم تعقلون الآداب اللازمة فى المعاشرة وتفهمونها فتعملوا بها.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ﴾ منقطع عن سابقه لفظاً ومعنى او هو جواب لسؤالٍ مقدّر.

كأنه قيل: اذا لم يمثل المؤمنون تلك الاوامر هل كانوا مؤمنين؟ - فقال: انما المؤمنون؛ ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ فلا يتخلفون عمّا امروا به ﴿وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ﴾ للمؤمنين كالجمعة والعيد والقتال

والمشاورة ﴿لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ﴾ للذهاب.
 ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ
 بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا أَسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ
 لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ﴾ يعني ان الامر مفوض اليك ﴿وَأَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ﴾ اى

للمستأذنين فان الالتفات الى غيرك وغير الله اذا كانوا عندك معصية عظيمة لهم.

﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ يغفر ما يلحقهم من التوجه والنظر
 الى غيرك حين لا ينبغي ان ينظروا الا اليك ﴿رَّحِيمٌ﴾ يرحمهم
 بواسطة التوجه اليك والاستيذان منك.

نقل ان الآيه نزلت في حنظلة بن ابى عياش وذلك انه تزوج
 فى الليلة التى كانت فى صبيحتها حرب احد فاستأذن رسول الله ﷺ
 ان يقيم عند اهله فانزل الله عز وجل هذه الآيه فأقام عند اهله، ثم
 اصبح وهو جنب فحضر القتال واستشهد .

فقال رسول الله ﷺ: رأيت الملائكة تغسل حنظلة بماء المزن
 فى صفائح من فضة بين السماء والارض فكان سمي غسيل
 الملائكة.

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ﴾ اى دعاءكم ونداءكم للرسول ﷺ
 ﴿بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾ بان تذكروا اسمه او كنيته او تنادوه بصوت
 رفيع بل اخفضوا من اصواتكم عنده ولا تذكروه باسمه وكنيته بل اذكروه بالفاظ التعظيم مثل يا
 رسول الله ﷺ، ويا نبي الله ﷺ، وامثال ذلك، ولا تقولوا: يا محمد ﷺ، ويا ابا القاسم ﷺ كما

فى الخبر.

نسب الى الصادق عليه السلام انه قال: قالت فاطمة عليها السلام: لما نزلت هذه الآية هبت رسول الله صلى الله عليه وآله ان اقول له: يا ابيه، فكنت اقول: يا رسول الله صلى الله عليه وآله فأعرض عني مرة أو اثنتين او ثلاثاً ثم اقبل علي فقال: يا فاطمة عليها السلام انها لم تنزل فيك ولا في اهلك ولا في نسلك، انت مني وانا منك، ائما نزلت في اهل الجفاء، والغلظة من قريش من اصحاب البزخ والكبر، قولي: يا ابيه؛ فانها احبى للقلب وارضى للرب.

و المعنى لا تجعلوا دعا الرسول صلى الله عليه وآله لكم او عليكم بالخير او الشر كدعاء بعضكم بعضاً للغير او على الغير فى جواز عدم الاجابة او كدعاء بعضكم الله لبعض او على بعض، او المعنى لا تجعلوا دعاء الرسول صلى الله عليه وآله لكم الى امر كجهاد و غيره كدعاء بعضكم بعضاً **قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ** لفظة قد للتتحقيق.

الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ انسلّ وتسلّل انطلق فى استخفاف يعنى يعلم الله الذين ينطلقون من الجهاد فى استخفاف وهو ان بحيث لا يطّلع عليه احدٌ او ينطلقون من المسجد.

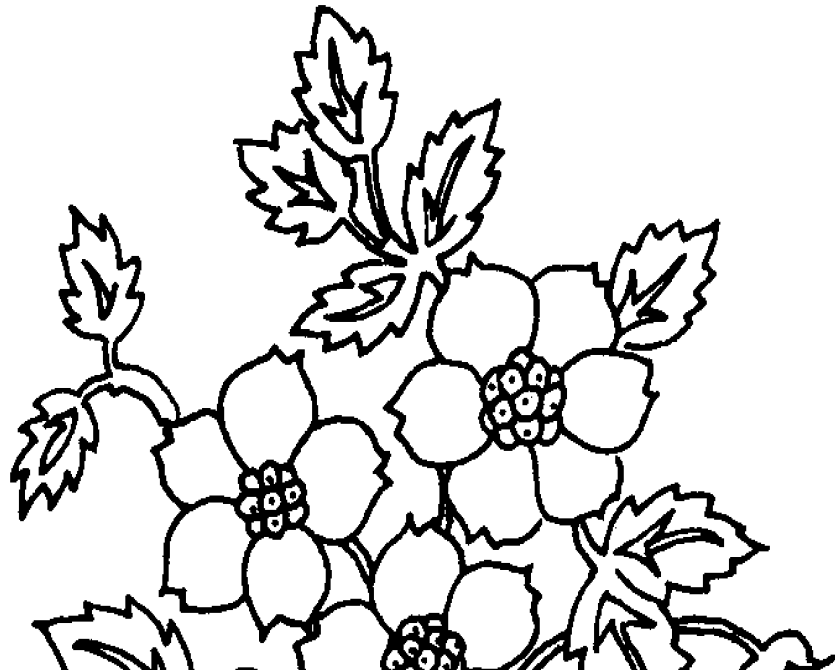
كذلك فانه نقل ان المنافقين كانوا يثقل عليهم خطبة النبي صلى الله عليه وآله يوم الجمعة فيلوذون ببعض اصحابه فيخرجون من المسجد استتاراً من غير استيذان.

و قيل: كانوا يتسلّلون من الجهاد **لِوَاذًا** مفعول له او مفعول مطلق بحذف مضافٍ اى تسلّل لواذٍ او حال واللوذ بالشىء الاستتار والاحتصان به كللواذ مثلثةً واللياذ والملاوذة.

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ﴾ اي عن امر
الله او عن امر الرسول ﷺ ﴿أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ﴾ بليته او امتحان
يظهر مافى قلوبهم من النفاق فى الدنيا ﴿أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ﴾ فى الآخرة او كلاهما فى الدنيا او فى الآخرة او فى كليتهما.
﴿أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ بعد
ما حذرهم بالعذاب على مخالفة امره حقق ذلك بأنه قادر عليه
ولا مانع له منه لكون الكل مملوكين له من غير مانع.

﴿قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ﴾ من الافعال والاحوال والاخلاق والنتيات و
الخطرات والمكمونات التى لاستشعار لكم بها، وهذا تعميم لعلمه تعالى بعد تخصيصه
بالذين يتسللون وتأكيد لتحذيرهم بأنه عالم بجميع ما كنتم عليه ﴿وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ
إِلَيْهِ﴾ عطف على محذوف اي يعلم الآن ويوم يرجعون او عطف على ما كنتم عليه او ظرف
لفعل محذوف بقرينة قوله.

﴿فَيَنْبِئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا﴾ او ظرف لينبئهم، وتخلل الفاء امّا بتوهم امّا، او
بتقديرها، او لفظة الفاء زائدة فلا تمنع من عمل ما بعدها فى ما قبلها، وعلى اى تقدير يكون
الكلام التفاتاً من الخطاب الى الغيبة ﴿وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ تعميم اخر
لعلمه تعالى.



سُورَةُ الْفُرْقَانِ

وهي سبع وسبعون آية، مكيّة كلّها، وقيل: مكيّة ثلاث آياتٍ منها نزلت بالمدينة
من قوله: وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ هَآءِ
آخِرَ (ألى قوله) غفوراً رحيمًا.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ ﴾ هو اسم للقران باعتبار نزوله الى
مقام الفرق وعالم الفصل، و باعتبار صدوره عن مقام قلب النبي ﷺ الذي يعبر عنه بالبيت
المعمور.

فان المصدر الذي هو قلب النبي ﷺ يكون حينئذٍ من عالم الفرق، و باعتبار فرقه بين
الحقّ و الباطل و المحقّ و المبطل، و باعتبار تفرّقه في النزول طول ثلاثٍ و عشرين سنة،
و باعتبار محكماته التي هي مبيّنات المعنى.

و قدمضى في سورة البقرة عند قوله: هدىّ للنّاس و بيّناتٍ من الهدى و الفرقان، و في
أول آل عمران بيان اجماليّ للفرقان و القران.

و قد سبق انّ اختيار التنزيل على الانزال في القران باعتبار أنّه منزل من مقام الاطلاق
الى مقام التقييد و محتاج الى تعمّلٍ شديدٍ من قبل من ينزل عليه بخلاف سائر الكتب السماوية
فانّها منزلة من مقام التقييد و لاجابة فيها الى زيادة تعمّلٍ من قبل من ينزل عليه.

و تعليق تبارك على الموصول للاشعار باعتبار حيثية الصلة في الحكم كأنه قال: كثر خيرات الذي نزل الفرقان من حيث أنه نزل الفرقان وهو يدل على كثرة خيرات الفرقان وهو كذلك لأن المتوسل به يكثر خيراته الدنيوية وخيراته الاخروية كما في الآيات وال اخبار وكما يشهد به التجربة والوجدان.

﴿عَلَىٰ عَبْدِهِ﴾ يعني محمداً ﷺ ﴿لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ﴾ جمع

العالم وهو ماسوى الله او مافى جوف الفلك او ما شتمل على كثرات متحدات بالوحدة الطبيعية كأفراد النبات والحيوان والانسان او ما شتمل على افراد كل واحد من تلك الافراد مشتمل على كثرات متحدات بالوحدة الطبيعية كأنواع النبات والحيوان ونوع الانسان.

او هو اسم جمع لان شرط الجمع بالواو والتون ان يكون مفردة علماً لمذكر عاقل و وصفاً له، ولان العالمين مختص بذوى العقول والعالم اعم من ذوى العقول كما قيل، وعلى اى تقدير كان المقصود من العالمين المكلفين من الانس والجن لان انذاره ﷺ خاص بهم.

﴿نَذِيرًا﴾ وللشعار بان الانذار مختص بشأن الرسالة المشعر به تنزيل الكتاب

فان الكتاب لا يكون الا للرسول ﷺ اقتصر عليه ولم يذكر التبشير الذى هو من شؤن الولاية.

﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ قد تكرر فيما

سلف ان اللام فى مثله يدخل على المبدء والغاية والمالك، ولما كان المقصود ذم من اتخذ من

دون الله الهاً ومن انكر الرسول ﷺ وكتابه وصف نفسه اولاً بكثرة الخيرات ثم بانزال الكتاب

على محمد ﷺ ليكون كالبرهان على ذم من أنكرهما ثم وصف نفسه بخالقية ملك السماوات

والارض ليكون رداً على من زعم ان للشيطان ملكاً وهو منعزل عن الله مقابل و معاند له.

﴿وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا﴾ وهذا رد على من زعم ان عيسى ٧ او عزيزاً ابن الله،

وعلى من قال: نحن ابناء الله.

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَشْرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾ وهو ردّ على من زعم أنّ

الاصنام او الكواكب او اهريمن شريك له في الملك.

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ ردّ على من قال بقدم الكواكب او الظلّة او اهريمن

﴿فَقَدَّرَهُ﴾ اي قدر ذاته واحواله وارزاقه امد بقائه ووقته ومكانه واجله ﴿تَقْدِيرًا

وَآتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ﴾ اي من دون هذا الذي ذكر بالاوصاف المذكورة

﴿ءَالِهَةً﴾ لا يوصفون بشيء من الاوصاف المذكورة بل يوصفون بأضدادها فاتهم.

﴿لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ

لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا﴾ فضلاً عن ان يكونوا مالكين للسموات والارض.

﴿وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا﴾ يعني

لا يملكون المنسوبات الاختيارية ولا المنسوبات الغير الاختيارية.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ بالله انكاراً لرسوله ﷺ وكتابه ﴿إِنْ

هَذَا إِلَّا إِفْكٌ أُفْتَرِلَهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ﴾ يعني

لما عجزوا عن معارضته ورأوا حسن نظمه أنكروه وقالوا: كان هذا بمعاونين له.

﴿فَقَدْ جَاءُوا﴾ اي منكروا الرّسالة او منكروا الله والرّسالة جميعاً

﴿ظُلْمًا﴾ حيث انكروا ما حقّه الاقرار وعبدوا ما حقّه الجحود والانكار ﴿وَزُورًا﴾ اي

رأياً وقولاً منحرفاً عن الصّواب.

﴿وَقَالُوا﴾ هذا القرآن او هذه الاخبار التي يخبر محمد ﷺ بها ﴿أَسْطِيرٌ

أَلْوَالِينَ﴾ اي مكتوبات الاقدمين وصلت اليه او الاحاديث المتفرقة التي لانظام لها كانت

من الاولين ووصلت اليه و قد مضى ان الاساطير جمع الأسطار جمع السطر.

او جمع الاسطار او الاسطير بكسر الهمزة فيهما، او جمع الاسطور بضم الهمزة
وتستعمل الثلاثة بالتاء والمجموع بمعنى الاحاديث التي لانظام لها.

﴿اُكْتُبَهَا﴾ مستأنف او خبر لاساطير الاولين، واكتب بمعنى كتب او استكتب او

استملاً.

وقرى اكتبها مبنياً للمفعول على ان يكون اصله اكتب له الاساطير ثم حذف اللام

واتصل الضمير واستتر.

﴿فَهِيَ تُمَلِّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً﴾ يعنى تكرر تلك الاساطير

عليه حتى يحفظه لانه كان امياً او تملى عليه لتكتب له.

﴿قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ﴾ من سماوات الاجسام والارواح وكذا ارضهما، ومن يعلم السر الذي

لا يطلع عليه احد من السماوات والارض في العالم الكبير يعلم السر والجهر من سماوات

الارواح وارض الاشباح منكم فاحذروا من ان تقولوا او تفعلوا في الملاء والخلا او تخيلوا او

تنووا ما يليق بالله او بمحمد ﷺ او بكم.

﴿إِنَّهُ وَكَانَ غَفُورًا﴾ جواب سؤال مقدر كأنه قيل: فلم لا يؤخذ العاصي

والعاطي؟

فقال: انه كان غفوراً يستر على المساوي ولا يؤخذ ما بقى في العاصي استعداد التوبة

﴿رَحِيمًا﴾ يرحمهم فضلاً عن ان لا يؤخذهم ﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ

يَأْكُلُ الطَّعَامَ﴾ زعموا ان الرسالة تنافى البشرية و لوازمها و لذلك قالوا: مال هذا

الرّسول ليكون حجّة على انكارهم.

﴿وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾ لرفع الحاجات ظناً منهم أنّ الرّسول ﷺ

لا ينبغي ان يكون محتاجاً وهذا خطأ منهم فإنّ الرّسول لو لم يكن بشراً او كان بشراً و لم يكن متصفاً بلوازم بشريّته لماصح رسالته.

فانّ الرّسول ﷺ هو الذي يحفظ حقوق الكثرات ولو لم يكن بشراً ولكن لم يكن

متصفاً لماصح منه حفظ حقوقها.

﴿لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ الْمَلِكُ فَيَكُونُ مَعَهُ وَنَذِيرًا﴾ وهذا ايضاً

خطأ منهم فانّ الملك لو كان يصحّ ان يراه البشر من غير سنخيتهم معه لكان هو رسولاً بل الملك ان ظهر على البشر هلك او جنّ او غشى عليه فلا يصحّ نزول الملك اليه بحيث يشاهده.

﴿أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ﴾ وهذا ايضاً خطأ فانّ مشيئة الله لم تقتض اجراء الاشياء

الاّ بالاسباب ﴿أَوْ تَكُونُ لَهُ وَجَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا﴾ لتاحصروا الخيرات في الخيرات الحسيّة قالوا امثال ذلك.

﴿وَقَالَ الظَّالِمُونَ﴾ وضع الظّاهر موضع المضمّر اشعاراً بظلمهم و بانّ

هذه الاقوال منهم ليست الاّ ظلماً ﴿إِنَّ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾ سحر كمنع خدع وتباعد وكسمع تكبر، والمسحور المفسد من المكان لكثرة المطر او قلة الكلا.

﴿أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَلَ﴾ يعنى في حقك او مخاطباً لك

فانّهم شبّهوا رسالته من الله بالرّسالة من ملك الرّوم تارةً ومن ملك الفرس اخرى، وانّ رسول الرّوم او الفرس له خدم وحشم وخيام واموال وربنا تعالى شأنه خالقهما فليكن رسوله اشرف

من رسولهما.

﴿ فَضَلُّوا ﴾ حيث انحرفوا عن طريق الآخرة و توجهوا الى الدنيا وشبهوا

رسول الله ﷺ في الامور الاخرية برسول بالملوك في امور الدنيا.

﴿ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴾ الى الآخرة او الى الحق الواقع او المعنى فضلوا عن طريق المحاجة فلا يستطيعون ﴿ سَبِيلًا ﴾ بالغلبة في المحاجة، و قصة عبدالله بن ابي امية المخزومي و محاجته مع الرسول ﷺ وتمثيله له ملك الروم والفرس مذكور في المفصلات.

﴿ تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ ﴾ لكنّه لم يشأ ذلك لمنافاته للرّسالة من الله و ترغيب الناس عن الدنيا.

﴿ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ﴾ قدمضى في اخر ال عمران في ذيل قوله تعالى فالذين هاجروا و اخرجوا من ديارهم بيان كيفية جريان الانهار من تحت الجنّات.

﴿ وَ يَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا ﴾ والجملة على قراءة رفع يجعل معطوفة على قوله تبارك الذي يعنى يجعل لك في الآخرة قصوراً، و على قراءة الجزم معطوفة على الجزاء، و يصحّ عطفه على الجزاء على قراءة الرفع ايضاً.

﴿ بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ ﴾ اضراب من الادنى الى الاعلى يعنى كذبوك في رسالتك بل كذبوا بالقيامة والآخرة التي هي متفق عليها من الكل.

﴿ وَ أَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا إِذَا رَأَتْهُمْ ﴾

مِّن مَّكَانٍ مَّبْعُودٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا ۖ التَّغِيْظُ شِدَّةُ الْحَرِّ أَوْ هُوَ مِنَ الْغِيْظِ

بمعنى الغضب او اشده او سورتته وتغيظ السعير لكون عالم الآخرة بشراشره حياً عالماً شاعراً
محباً لله مبغضاً لله ﴿وَزَفِيرًا﴾ زفير النار صوت توقدها.

﴿وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقْرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ

ثُبُورًا﴾ الثُّبُورُ الهلاك أو الويل ﴿لَّا تَدْعُوا﴾ جواب سؤالٍ مقدرٍ بتقدير القول كأنه

قيل: ما يقال لهم؟

فقال: يقال لهم: لا تدعوا ﴿الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا

كثيْرًا قُلْ﴾ لهم ﴿أَذَلِكْ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعدَ

الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً﴾ جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ ورفع لتوهم الامتتان بهذا

الاحسان ﴿وَمَصِيرًا لَّهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ﴾ ولما كان

تمام الاحسان الى الاضياف حضور ما يشاؤه كل واحدٍ وعدم زوال النعمة أتى بهما.

﴿كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَّسْئُومًا وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ﴾

عطف على هنا لك سواء كان للزمان أو المكان، أو عطف على قل بتقدير اذكر، أو ظرف ليقول

والفاء زائدة أو بتقدير امّا أو توهمها ﴿وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ﴾ من افراد

البشر و سائر المواليد و من الكواكب و الاصنام أو ما يعبدون عبادة طاعة من دون ولي امرهم

من افراد للمعبودين.

﴿فَيَقُولُ﴾ خطاباً للمعبودين ﴿ءَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ

أَمْ هُمْ﴾ بأنفسهم ﴿ضَلُّوا السَّبِيلَ قَالُوا﴾ التّعبير بالماضى لتحقق وقوعه أو

لوقوعه بالنسبة الى محمد ﷺ فإنه كان يشاهد كل ما لم يشاهد غيره من امر الآخرة.

﴿سُبْحَانَكَ﴾ عن كون امثالنا انداداً لك وشركاء في المعبودية ﴿مَا كَانَ يَنْمِ بِنِعْمِي لَنَا﴾ يعنى للعابدين ولنا او المراد المعبودون فقط ﴿أَنْ تَتَّخِذَ﴾ قرئ بالتون مبنياً للفاعل ومبنياً للمفعول ﴿مِنْ دُونِكَ﴾ من دون اذنك او هو حال من اولياء ولفظ من للتبعيض ﴿مِنْ أَوْلِيَاءٍ وَ لَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ﴾ من المشتبهات الدنيوية فاشتغلوا بها عن الآخرة.

﴿وَأَبَاءَهُمْ﴾ يعنى لم يكونوا فى ضيقٍ فى وقت كونهم مستقلين بأمرهم ولا فى وقت كونهم عيالاً لغيرهم فلم يكن لهم اضطرار حتى يتذكروا الآخرة وتكون فى ذكرهم. ﴿حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ﴾ الذكر يطلق على الكتب السماوية والشرائع الالهية وعلى الرسالة والولاية، وعلى الانبياء واصيائهم ﷺ، وعلى الولاية التكوينية التى هى فطرة الله التى فطر الناس عليها، وعلى الجهة التى بها يتذكر الله من الاشياء.

﴿وَكَانُوا﴾ فى الذر او باصل فطرتهم او صاروا ﴿قَوْمًا مَبُورًا﴾ هالكين مصدر وصف به ولذلك يطلق على الواحد والاثنين والجماعة والمذكر والمؤنث بلفظ واحد، او مشترك بين جمع بائر ووصف بار بمعنى هلك ومصدره يعنى انهم كانوا هالكين من الحيوة الانسانية وغافلين عن اللطيفة الالهية التى بها يكون تذكر الانسان لله ولا مور الآخرة فلم يتذكروا من التوجه الينا امراً الهياً اخروياً بل كان توجههم فى العبادة لنا الى الجهة النفسانية من الموافقة لجهاتهم النفسانية واهويتهم الكاسدة وشياطينهم المغوية فكانوا فى عبادتنا يعبدون الجن واهويتهم.

﴿فَقَدْ كَذَّبُواكُمْ﴾ عطف على قالوا بتقدير القول اى فيقال للعابدين: فقد

كذبكم المعبودون وصرف للخطاب من المعبودين الى العابدين.

﴿بِمَا تَقُولُونَ﴾ الباء بمعنى فى او للسببية او للتعدية نظير كذب بالآيات
بمعنى كذب الآيات، ويكون حينئذٍ بدلا من المفعول و المعنى كذبكم المعبودون فى قولكم
أنهم الهة او فى قولكم انكم عبدتموهم، او فى قولكم ربنا هؤلاء اضلونا و قرئ بالغيبة و المعنى
كذبكم المعبودون بقولهم: سبحانك (الى اخر).

﴿فَمَا تَسْتَطِيعُونَ﴾ ايها المشركون ﴿صَرَفًا﴾ للعذاب عن انفسكم
﴿وَلَا نَصْرًا﴾ لانفسكم و قرئ بالغيبة فيكون المعنى لا يستطيع المعبودون صرفاً و
لانصراً لكم ثم صرف الخطاب الى المكلفين الحاضرين .

فقال: ﴿وَمَنْ يَظْلِمِ مِّنْكُمْ﴾ بالاشراك بالله او باى ظلم لكن بشرط ان
لا يتوب ﴿نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا﴾ والشَّرْطُ مطلق و الوعيد غير مقيد لكن الخلف فى
الوعيد غير قبيح بل حسن ممدوح ثم صرف الخطاب الى محمد ﷺ فقال رداً على من أنكر
اكل الرسول ﷺ و مشيه فى الاسواق.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ
لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا
بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً﴾ اختباراً وفساداً فان الله جعل الانبياء و الاولياء ﷺ فتنه
وامتحاناً للمؤمنين، و اختباراً وفساداً للمنافقين، و جعل المؤمنين ارتياضاً و امتحاناً بافعالهم
الغير المرضية للانبياء و الاولياء ﷺ و بافعالهم الاخروية و اتصالحهم بالرسالة و الولاية
اختباراً وفساداً للمنافقين، و جعل المنافقين و الكافرين امتحاناً للانبياء و الاولياء ﷺ
بايدائهم القولى و الفعلى و للمؤمنين كذلك، و على هذا كان اضافة بعض الى الضمير لتعريف
الجنس المفيد الفرد ما لا على التعيين.

﴿ أَتَصْبِرُونَ ﴾ استفهام في معنى الامر اى اصبروا ﴿ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴾

جملة حاليّة في معنى التعليل سواء قلنا بلزوم قد في الماضي الذي وقع حالاً او لم نقل.

﴿ وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ﴾ اى لقاء حسابنا و ثوابنا و

عقابنا او لقاء مظاهرنا، وعدم رجاءنا اللقاء اما بعدم الاعتقاد به او بعدم الالتفات و التوجه اليه و

عدم الطلب له كحال اكثر المعتقدين للآخرة.

﴿ لَوْلَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْمَلَائِكَةَ ﴾ لرسالة الربّ فانّ الملك اولى

بالرسالة من الله، من البشر او لتصديق محمد ﷺ في رسالته، او المعنى ان كان ينزل الملك

على محمد ﷺ فلولا انزل علينا الملائكة فاننا ان لم نكن اولى بنزول الملك منه فلسنا بآدون

منه.

﴿ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا ﴾ فيخبرنا بنفسه بتكليفنا او يخبرنا انّ محمد ﷺ رسول

منى، او ان كان لنا رب يرسل رسولاً الينا فلم لا يظهر علينا حتى نريه؟ ﴿ لَقَدْ

اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ ﴾ عند أنفسهم.

﴿ وَعَتَوْا ﴾ تجاوزوا الحد في الاستكبار ﴿ عَتَوْا كَبِيرًا يَوْمَ يَرُونَ

الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ ﴾ يعنى انهم استدعوا

نزول الملائكة وهم مجرمون متدنسون بدنس المادّة والملائكة مجردون عن المادّة مطهرون

عن دنسها و لا يظهر المجرد على المادّي الا هلك واذا هلك المادّي الغير المطهر من ادناسها

لم يكن له بشرى بل كان له العذاب، ووضع المجرمين موضع المضر ليكون كالعلة للحكم.

﴿ وَيَقُولُونَ ﴾ اى الملائكة ﴿ حَجْرًا مَّحْجُورًا ﴾ حراماً محرّماً يعنى

البشرى او الجنّة او رؤية الربّ او التعوّذ فانه لامعاذ لكم او يقول المجرمون ذلك

﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ﴾ ائى عملٍ كان ممّا يحسبونه ذخراً
لآخرتهم من الصدق والامانة والوفاء والديانة والانفاقات والصلّات و الاعمال التى كانت
على صورة ملّة الهيتة و عبر بالماضى لايهام انه واقع او اخبار عن وقوعه، او اخبار بان
المخاطب حاله ومقامه حال من قامت قيامته ويرى ماسيقع بالنسبة الى التاقصين واقعاً.

﴿فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً﴾ الهباء عبارة عن الغبار الذى يرى فى شعاع الشمس
﴿مَنْثُورًا﴾ صفة هباء او خير بعد خير ﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ﴾ يوم
القيامة او يوم يرون الملائكة ﴿خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا﴾ اى افضل منزلاً ﴿وَأَحْسَنُ
مَقِيلًا﴾ مستراحاً من هؤلاء فى الدنيا او ليس التفضيل مراداً.

﴿وَيَوْمَ تَشْتَقُّ السَّمَاءُ﴾ عطف على يومئذ او على يوم
يرون الملائكة و متعلق بالحق، او بقوله للرحمن والجملة معطوفة
على سابقتها.

﴿بِالْغَمَمِ﴾ حالكون السماء متلبساً بالغمام او تشتق بتراكم الغمام وقوته كأن
الغمام صار الة التشقق او تشتق بخروج الغمام الذى قال الله تعالى: هل ينظرون الا ان يأتيهم الله
فى ظللٍ من الغمام والملائكة.

﴿وَنَزَّلَ الْمَلَائِكَةَ تَنْزِيلًا﴾ فان فى وقت الاحتضار يشتقق سماء
الارواح ويظهر الغمام الحاصل فى الروح من كدورات النفس بالشهوات والغضبات و ينزل
الملائكة رحمةً او نعمةً.

﴿الْمُلْكُ﴾ هو بتثليث الميم مصدر ملكه واسم للمملوك وهو مبتدء
وقوله ﴿يَوْمَئِذٍ﴾ خبره سواء كان بمعناه المصدرى او بمعنى المملوك لكن

إذا كان بمعنى المملوك كان التقدير عظمة الملك لئلا يلزم الاخبار بظرف الزمان عن الذات و حينئذ يكون قوله ﴿الْحَقُّ﴾ خبراً بعد خبرٍ و (لِلرَّحْمَنِ) كذلك او متعلق بالحقّ او حال عن المستتر فيه او يومئذ متعلق بالملك او بالحقّ او بقوله للرّحمن والحقّ خبره، و للرّحمن مثل السابق او الحقّ صفته و للرّحمن خبره و المراد بقوله يومئذ يوم الاحتضار و الموت او يوم القيامة.

﴿وَكَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ عَلَيَّ الْكُفْرِينَ عَسِيرًا
وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ﴾ عطف على المستتر في كان او على يومئذ او على يوم تشقق السماء، او متعلق بيقول الآتي و الجملة معطوفة على سابقتها و عضّ الظالم ﴿عَلَى يَدَيْهِ﴾ كناية عن غاية ندمه و تحسّره فانّ الغضوب او المتحسّر اذا بلغ الغاية في الغضب او التّحسّر يعضّ على انامله و يده.

﴿يَقُولُ يَلَيْتَنِي أَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾ طريقاً الى التّجاة او طريقاً واحداً و لم يتفرّق بى الطّرق او طريقاً عظيماً هو طريق الولاية و هذا هو المناسب لقوله.

﴿يَوَيْلَتِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا﴾ ان كان المنظور التّعريض بالامة فالمراد بقوله فلاناً منافقوا الامة و ان كان المنظور مطلق الظالم فالمراد بقوله فلاناً مطلق الرؤساء في الضلالة.

﴿لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ﴾ عن الشريعة او الولاية او القران او النّبىّ او الوليّ او على الصلاة او العقل او الفطرة ﴿بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي﴾ الذّكر بلسان الرّسول ﷺ او مطلقاً.

﴿وَكَانَ الشَّيْطَانُ﴾ ابتداء كلام من الله او من قول الظالم
 ﴿لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا﴾ لانه يدعو الانسان الى امر ثم يتركه
 لا ينصره وقت حاجته في الدنيا او في الآخرة.

﴿قَالَ الرَّسُولُ﴾ عطف على يقول يا ليتنى او على
 يعرض الظالم او على تشقق السماء وعلى التقادير فالمعنى على
 الاستقبال اى يقول الرسول ﷺ فى ذلك او عطف على يقال الذين
 لا يرجون وحينئذ يكون على مضيّة يعنى قال الذين لا يرجون
 استهزاءً بالرسول ﷺ: لولا انزل علينا الملائكة، وقال الرسول ﷺ
 تشكيماً منهم.

﴿يَرْبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ﴾ يعنى جملة
 القرآن او قران ولاية على ﷺ ﴿مَهْجُورًا﴾ متروكاً، وفى خطبة عن
 امير المؤمنين عليه السلام فانا الذكر عنه ضلّ، والسبيل الذى عنه مال،
 والايمان الذى به كفر، والقران الذى اياه هجر، والدين الذى به
 كذب.

﴿وَكَذَلِكَ﴾ اى مثل جعل الاعداء لك مشتملاً على حكم
 ومصالح عديدة من سوق اتباعك الى دار الآخرة كما قيل:

اين جفاى خلق بر تو در جهان

گر بدانى گنج زر آمد نهان

خلق را با تو چنين بدخو کند

تا ترا ناچار رخ آنسو کند

آن یکی واعظ چو بر منبر بدی
 قاطعان راه را داعی شدی
 می نکردی او دعا بر اصفیا
 می بکردی او خبیثان را دعا
 مرو را گفتند کاین معهود نیست
 دعوت اهل ضلالت جود نیست
 گفت نیکویی از اینها دیده‌ام
 من دعاشان زین سبب بگزیده‌ام
 چون سبب ساز صلاح من شدند
 پس دعاشان بر من است ای هوشمند

ومن نشر فضلك في العالم وايصال صيتك الى اسماع بنى ادم فان فضل الفاضل
 ينشره حسد الحاسدين ومن توجيه الناس وترغيبهم الى رؤيتك وصحبتك فان النفوس
 مفضورة على التوجه الى كل جديد، ومن تمييز المؤمن عن الكافر والخالص عن المنافق، ومن
 ظهور المعجزات عنك بسبب العداوة ومن تمكينك في دينك وتمكين اتباعك وتقوية قلوبكم
 وغير ذلك من المصالح.

(جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا) المراد بالعدو اما الجنس المطلق على الواحد
 والكثير او المراد به معنى الجمع فانه كان لكل نبي اعداء عديده و لفظ العدو يطلق على
 الواحد والجمع ﴿مِّنَ الْمُجْرِمِينَ﴾ لا المؤمنين ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا
 وَنَصِيرًا﴾ تسليه له ﷺ ولائته من شدة الخوف من كثرة الاعداء.
 ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً

وَأُحَدِّثُ ﴿١﴾ يعنى تارة يقولون: لولا انزل علينا الملائكة سخريةً بك، وتارة يقولون: ان كان ما يقال حقاً فلم لا ينزل القرآن عليه مجموعاً؟ ولاي سبب ينزل عليه اية بعد اية؟! فان الله الذى يدعى هو الرسالة منه قادر على انزال الكتاب جملةً وليس يحتاج الى تأمل وتروٍّ ومضى زمان لجمعه وتأليفه، ووضع الظاهر موضع المضمحل لاجتماعهم بصفاتهم الفظيعة.

﴿كَذَلِكَ﴾ الانزال بالتفريق انزلناه ﴿لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ﴾ فانه كلما نزل عليك اية من القرآن ازداد انسك بالرحمن، وكلما ازداد انسك ازداد ثبات قلبك على الدين. ﴿وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً﴾ عطف على انزلناه المقدر، والترتيل القراءة

بتؤدة^(١) والمراد قرأناه عليك مفصلاً متفرقاً فى ثلاث وعشرين سنة. ﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ﴾ اى بحال شبيهة بحالك فى ادعاء الرسالة مثل قولهم: هذا ملك الروم وملك الفرس اذا أرسلوا رسولاً كان له خدم و حشم و ضياع و عقار و خيام و فساطيط.

و حالهم فى الرسالة شبيهة بحالك فى ادعاء الرسالة من الله الذى هو خالق الارض و السماء، بل حالك فى هذا الادعاء اجل و ارفع من حالهم واذ ليس لك مثل مالهم فلم تكن رسولاً او بحال شبيهة بحالك فى البشرية مانعة من الرسالة مثل قولهم: انك تأكل و تمشى فى الاسواق مثلنا وهذه الحالة تدل على الاحتياج، والاحتياج ينافى الرسالة من الغنى المطلق.

او بحال شبيهة بحالك بل اشرف من حالك ولم ينزل الى

١ - التؤدة بضم التاء وفتح الهمزة او سكونها.

صاحبها ملك ولم يصر رسولاً فلست انت برسولٍ مثل قولهم: لولا أنزل الينا الملائكة فانه فى معنى قولهم؛ نحن اشرف حالاً منه حيث تربية الآباء وتعليم المعلمين واكتساب الفضائل الانسانية فاننا قد تدرّسنا فى مدارس العلم وأتعبنا أنفسنا فى تحصيل العلوم والحكمة و اكتسبنا الخطّ و الكتابة، ومن حيث الجدة و الحسب و لم نصر رسلا فكيف صار هو رسولاً من بيننا مع انه لم يرأباً و لم يحصل علماً وما كان ذامالٍ ولم يكتب، او بحال شبيهة بحالك فى الرسالة و عدم موافقة حالك لها مثل قولهم لو لانزل عليه القران جملةً واحدةً.

فانه فى معنى قولهم: حاله فى الرسالة شبيهة بحال الرّسل الماضية فلو كان رسولاً مثلهم لاتي بكتابة جملةً واحدةً مثل ايتانهم بكتبتهم واذا لم يأت به دفعةً مثلهم فليس برسولٍ.

﴿إِلَّا جِنَّاتِكِ بِالْحَقِّ﴾ بالجواب الحقّ الثابت الدافع لابطال امثلتهم المبطل لها المبقى لرسالتك من غير معارضٍ ومبطلٍ ﴿وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾ اى بيانا من بيانهم لابطال رسالتك.

﴿الَّذِينَ يُحْشَرُونَ﴾ بدل او صفة من الذين كفروا واطهار لدمّ اخر وفضيحة اخرى او مبتدء خبره الجملة الآتية او خبر لمحذوف اى هم الذين يحشرون ﴿عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ﴾ يعنى ماشين على وجوههم كما يمشى المستقيم القامة على قدميه او مقبلين على وجوههم ﴿أَعْلَىٰ جَهَنَّمَ﴾.

اعلم، انّ الانسان كما خلق ببدنه مستقيم القامة رأسه فى اعلى بدنة ورجلاه على الارض يمشى الى حاجاته البدنيّة برجليه خلقه بروحه كذلك رأسه المعنويّ فى اعلى وجوده ورجلاه المعنويّتان فى اسفل ومابقى على فطرته الانسانيّة كان حاله الباطنيّة على هذا المنوال، واذا ارتدّ عن فطرته صار رأسه ووجهه الباطنيّان منكوسين من اعلى وجوده الى اواسطه ويتدرّج فى الانحطاط والتّوجّه الى ان وصل رأسه الى مقام ووجهه الباطنيّان منكوسين من اعلى وجوده الى اواسطه ويتدرّج فى الانحطاط والتّوجّه الى ان وصل رأسه الى مقام رجله وانقلب رجله الى مقام رأسه.

ولمّا كان صورته الاخرويّة وبدنه الملكوتيّ تابعة لنفسه بحيث لا يكون نفسه بحال الاّ ويصير بدنه بتلك الحال كان بدنه الاخرويّ منكوساً بحيث يكون مشيه على وجهه ورجلاه من اعلاه، روى انّ رجلاً قال: يا نبيّ الله ﷺ كيف يحشر الكافر على وجهه يوم القيامة؟

قال: انّ الذى أمشاه على رجليه قادر على ان يمشيه على وجهه يوم القيامة، وهذا معنى التّناسخ الملكوتيّ وقد يتقوى ذلك بحيث يسرى اثره الى بدنه الملكيّ فيصير ممسوخاً ﴿أَوْلَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ قال كفّار مكّة لمحمّد ﷺ و اصحابه:

هم شرّ خلق الله فنزل الآية يعنى ان زعموا ان محمداً ﷺ و اصحابه
شرّ خلق الله فهم حين يسبحون الى النار كانوا شرّاً منهم او فى هذه
الدنيا

حكاية موسى وهارون

كانوا شرّاً منهم و اضلّ سبيلاً منهم.

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ﴾ لَمَّا ذَكَرَ حَالِ مُحَمَّدٍ ﷺ فِي

رسالته وحال الكفار فى الانكار ذكر الرّسل الماضية وانكار المنكرين
وتدميرهم ليكون تسليّةً وتقويةً للرّسول ﷺ والمؤمنين وتهديداً للمنكرين.

﴿وَجَعَلْنَا مَعَهُ وَآخَاهُ هَارُونَ وَزِيْرًا فَقُلْنَا اذْهَبَا اِلَى
الْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيْرًا﴾ لَمَّا كَانَ
المقصود تسليّة الرّسول ﷺ والمؤمنين وتهديد المنكرين
والمعاندين من ذكر رسالة موسى ﷺ وهارون اقتصر على ذكر
ارسالهما وانكار قومهما و تدميرهم من تفصيل كيفة ارسالهما و
تدميرهم.

وكان حقّ العبارة ان يقول ثمّ دمّرناهم لكن اتى بالفاء لايهام
انّ التدمير كان عقيب الرّسالة بلامهلة ليكون ابلغ فى التّقوية
والتّهديد والتّقدير.

فذهبا وبلغا رسالتهما و داريا القوم مدّةً مديدةً وبالغ القوم
فى الانكار حتّى انتهوا فى انكارهم الى ابطال فطرتهم فدمّرناهم.
﴿وَقَوْمَ نُوحٍ﴾ عطف على مفعول دمّرناهم و قوله تعالى

حكاية قوم نوح و تكذيبهم

﴿لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ﴾ استئناف كلامٍ جواب سؤالٍ مقدرٍ او مفعولٍ لا ذكر محذوفاً ومعطوف على قوله لقد اتينا موسى ﷺ الكتاب فإنه فى معنى اذكر موسى ﷺ و قومه و مابعده مستأنفٌ او مفعولٍ لمحذوفٍ يفسره مابعده وليس من باب شريطة التفسير لعدم جواز تسلط مابعد لما على ما قبلها، ونسب تكذيب جميع الرسل ﷺ اليهم اما لأنهم كانوا انكروا الرسالة او لأنهم انكروا نوحاً ﷺ و من سبق عليه او لأن انكار واحدٍ من الرسل مستلزم لانكار جميع الرسل ﷺ ﴿أَغْرَقْنَاهُمْ﴾ جميعاً ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً﴾ دالة على قدرتنا وسخطنا على من خالف رسلنا بحيث لا يخفى على احدٍ ﴿وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ﴾ يعنى لهم لكنه وضع الظاهر موضع المضمرة للتصريح بانهم فى تكذيب الرسل ﷺ ظالمون، او المقصود تهديد مطلق للظالمين ﴿عَذَابًا أَلِيمًا﴾ فى الآخرة كما ان التدمير والاغراق كانا فى الدنيا.

﴿وَعَادًا﴾ عطف على مفعول دمرناهم او على مفعول جعلناهم او على للظالمين بطريق الحذف والايصال، او بالعطف على محلة او مفعول لا ذكر محذوفاً او لاهلكتنا محذوفاً (وَتَمُودًا وَأَصْحَابَ الرُّسِّ).

حكاية اصحاب الرِّسِّ

الرِّسِّ البئر المطوية بالحجارة واسم لبئر كانت لبقية من ثمود

و الحفر والاختفاء ودفن الشيء تحت الشيء، و اصحاب الرّسّ.
على ماروى عن مولانا امير المؤمنين عليه السلام كانوا يعبدون شجر
الصنوبر، و كان لهم اثنتا عشرة قرية على نهرٍ يقال له الرّسّ وسموا
قراهم بأسماء الشهور الفرسية و كان في كلّ شهرٍ عيد لهم في قرية
من قراهم.
و أخذوا أسماء الشهور من أسماء تلك القرى أخذوا لكلّ
شهرٍ اسم القرية التي كان في ذلك الشهر عيد تلك القرية، و كان في
كلّ قرية شجرة يعبدونها و يجتمعون عندها في موسم العيد، و كان
الشيطان يحرك تلك الشجرة بعد الاجتماع عندها و عبادتها و يتكلّم
معهم و يصيح من ساقها قدر ضيت عنكم عبادى فطيبوا نفساً.
و اذا كان عيد قريتهم الكبيرة اجتمعوا عند الشجرة العظيمة
التي فيها اكثر ممّا اجتمعوا في سائر القرى و ذبحوا القرابين اكثر ممّا
ذبحوا في سائر القرى و كان الشيطان يتكلّم من جوف تلك الشجرة
كلاماً جمهورياً و يمنيهم اكثر من السابق.
فلمّا تمادوا في ذلك ارسل الله تعالى اليهم نبياً من ولد يهود
ابن يعقوب فمكث يدعوهم الى التوحيد زماناً طويلاً فلمّا رأى
تماديهم في الطغيان دعا الله ان ايبس اشجارهم فيبست فلمّا رأوا
أشجارهم قد يبست صاروا فرقتين؛ فرقة قالوا سحر هذا الهتكّم،
وفرقة قالوا غضب الهتكّم حين رأّت هذا الرّجل يصرف وجوه

النّاس عنها ولم تغضبوا لها، واجمعوا على ان يدفنوه فى نهر الرّسّ تحت الشّجرة الكبيرة ودفنوه حيّاً تحت نهر الرّسّ، فسّمّاهم الله اصحاب الرّسّ لكونهم اصحاب القرى الواقعة على نهر الرّسّ او لدفنهم نيّهم حيّاً.

فغضب الله فأرسل عليهم ريحاً شديدة الحمرة و صارت الارض من تحتهم حجر كبريت تتوقّد و اظلمت سحابة سوداء فألفت عليهم لالقبة حمراً يلتهب فذابت ابدانهم كما يذوب الرّصاص فى النّار.

و قيل: الرّسّ نهر بناحية آذربايجان.

روى أنّه دخل على الصّادق عليه السلام نسوة فسألته امرأة منهنّ عن السّحق فقال: حدّها حدّ الزّانى فقال المرأة: ما ذكر الله عزّ وجلّ ذلك فى القرآن؟ فقال: بلى، فقالت: واين هو؟ قال عليه السلام: هنّ اصحاب الرّسّ. و فى خبر: دخلت امرأة مع مولاة لها على ابى عبد الله عليه السلام فقالت ما تقول فى اللّواتى مع اللّواتى؟ - قال عليه السلام: هنّ فى النّار ان قالت: ليس هذا فى كتاب الله؟ - قال: نعم، قالت: اين هو؟

قال عليه السلام: قوله: وعاداً و ثمود و اصحاب الرّسّ فهنّ الرّسّيات.

و فى خبر: انّ سحقت النساء كانت فى اصحاب الرّسّ.

و قيل: انّ الرّسّ اسم بئر رسوا فيها نيّهم اى القوا فيها، وقيل: اصحاب الرّسّ كانوا

اصحاب مواشٍ و لهم بئر يقعدون عليها وكانوا يعبدون الاصنام فبعث الله اليهم شعيباً فكذبوه

فانهار البئر وانخسفت بهم الارض فهلكوا.

وقيل: الرّس قرية باليمامة قتلوا نبيهم فأهلكهم الله، وقيل: الرّس بئر بانطاكية قتل

اهلها حبيبا التجار فنسبوا اليها.

﴿وَقُرُونًا﴾ جمع القرن والقرن له معانٍ عديدة لكنّ المناسب ههنا ان يكون

بمعنى الامة الهالكة التي لم يبق منهم احد، او اهل زمانٍ واحدٍ او الامة بعد الامة ﴿بَيْنَ

ذَلِكَ﴾ المذكور من قوم نوح وعادٍ وشمود اصحاب الرّس وقوم موسى عليه السلام.

﴿كَثِيرًا أَوْ كَلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ﴾ يعني كلاً من الامم الهالكة

اجرينا له حكاياتٍ عديدة من الماضين مهدّدة من سخطنا ومرغبة في رحمتنا كما ضربنا

لامتك الامثال العديدة بهذا المنوال.

﴿وَكَلًّا تَبَّرْنَا﴾ التبر الكسر والاهلاك كالتبوير ﴿تَشِيرًا وَ لَقَدْ أَتَوْا

عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرَتْ مَطَرًا سَوًّا﴾ وهي قرى قوم لوطٍ امطرت

بالحجارة ﴿أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرُونَهَا﴾ حتى يعتبروا بها ولا يحتاجوا في التّسبيه

والتّهديد الى غيرها.

﴿بَلْ﴾ رأوها ولكن ﴿كَانُوا إِلَّا يَرْجُونَ نُشُورًا﴾ لعدم

اعتقادهم بالحشر او لياسهم من رحمة الله فيكون المعنى لا يرجون نشوراً

للنّواب.

﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِذٍ يَتَّخِذُونَكَ إِلاَّ هُزُوًا﴾ الهزؤ بالضمّ والسكون

والهزؤ بالضّمّتين مصدرًا هزء به ومنه كمنع وسمع بمعنى سخر منه قائلين تهكماً بك وتحقيراً

لك.

﴿أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا﴾ وهذا الكلام منهم لغاية التحقير

والاستهزاء لا تيانهم بالاستفهام التعجبي الدال على منافاة حاله لرسالة الله لحقارته، وباسم
الإشارة القريبة الدال على تحقيره، وبعث الله إياه رسولا على سبيل التسليم من حيث أنهم
جعلوا البعث صلة للموصول دالة على تحققه وتسليمه مع انكارهم له وهذا مبتدأ والذي خبره
أو صفته وخبره قوله.

﴿إِنْ كَادَ لِيُضِلَّنَا﴾ إن مخففة من الثقيلة أو نافية على قولٍ يعني أنه
لكثرة ما يدعو ويصر على الدعاء إلى الهة، وكثرة ما يحاج بما يزعمه برهاناً،
وكثرة ما يظهره مما يزعمه معجزة يكاد يصرف وجوهنا؛ ﴿عَنِ الْهَيْتَا﴾ إلى
الهة ﴿لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا﴾ جواب لولا محذوف بقرينة السابقي
لكاد يضلنا فهو بمنزلة التقيد لقوله إن كاد ليضلنا.

﴿وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ﴾ حال الاحتضار أو
في البرازخ أو في القيامة ﴿مَنْ أَضَلُّ﴾ منك ومنهم (سبيلاً) لتبادل قولهم إن كاد ليضلنا
عن الهتنا على أنه ضال ويريد اضلالهم قال تعالى: سوف يعلمون من اضل سبيلاً.

﴿أَرَأَيْتَ﴾ خطاب لمحمد ﷺ والرؤية من رؤية البصر أو رؤية القلب أو
الخطاب عام ﴿مَنْ اتَّخَذَ﴾ من موصولة ومفعول لرأيت أو استفهامية ومفعول معلق عنه
العامل.

﴿الْهَهُ وَهُوَ﴾ قدّم المفعول الثاني للاهتمام به والهوى مقصوراً المحبة
والعشق في الخير والشرّ والمهوى كذلك لكن إذا اضيف إلى الإنسان أو إلى نفسه يتبادر منه
الهوى في الشرّ بالنسبة إلى الانسانية، والآله هو الذي يعبد الإنسان يعنى يطيعه في أوامره

ونواهيه ويجعل غاية حركاته وسكناته التى يسميها عبادة رضاه.

ولما كان الانسان مالم يصير بالنسبة الى الله والشيطان كالمدارك بالنسبة الى النفس
ذو جهين وجه الى نفسه ووجه الى عقله ووجه النفسانى يأمره بمهويّات النفس التى فيها
هلاكه وضلاله، ووجهه العقلانى يأمره بمريضات العقل التى هى مرضيات الله ومأموراته.
و بعبارة اخرى مالم يخرج الانسان من حكم نفسه ولم يتمكّن فى اتباع الرحمن او
الشيطان، كان عليه حاکمان حاكم الهى عقلانى و حاكم شيطانى نفسانى هذا يزره وذاك يغويه.
فاذا اتّبع الشيطان فى اغوائه والنفس فى هواها و اراداتها و مهويّاتها تدرّج فى
المحكوميّة للشيطان والنفس بحيث تمكّن فى ذلك و لم يبق فيه مدخل ومخرج للعقل والملك
والرحمن، ولا يقبل حكم الله بتوسط الملك والعقل، ولا يحبّ مرضيات العقل ولا يطلبها بل
يطيع الشيطان فى امره بطلب المهويّات .

و المهويّات فى جذبها الذى هو أمرها التكوينيّ والارادات فى تسخيرها له الذى هو
امره فيكون الشيطان معبوداً له اولاً كما قال تعالى حكاية لقول الملائكة بل كانوا يعبدون الجن
اكثرهم بهم مؤمنون لكن من حيث لا يشعرون بل يحسبون ان الله يعبدون ثم المهويّات ثانياً ثم
الاهوية والارادات ثالثاً ونعم ما قيل:

اي هواهاى تو خدا انگيز زين خداهاى تو خدا بيزار
﴿أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا﴾ حتى تحزن على اتّباعهم الهوى
وعدم استماعهم منك وتضييق صدرأ به، والوكيل فعيل بمعنى المفعول من وكل اليه الامر سلّمه
اليه وتركه، وتعديته بعلى بتضمين مثل معنى الرقيب ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ
يَسْمَعُونَ﴾ فى مقام التقليد.

﴿ أَوْ يَعْقِلُونَ ﴾ في مقام التحقيق فإن السَّماع أوّل مقام العلم الذي هو مقام التقليد، والتَّعقل اخر مقامه الذي هو مقام التحقيق والتَّحَقُّق واليهما اشار تعالى بقوله تعالى: انّ في ذلك لذكرى لمن كان له قلبٌ السَّميع و هو شهيد.

﴿ إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَمِ ﴾ في عدم التَّدبّر وعدم تذكّر المقصود من التَّخاطب وفي كونهم محكومين بحكم شهواتهم وغضبهم من دون رادع يردعهم من أنفسهم ﴿ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴾ لأنّ الانعام مفطورة على اتِّباع الشَّهوات والغضبات وليست ضالّة عن طريقها المفطورة عليها.

وانّما ضالّاتها يكون بالنسبة الى الانسان وطريقه والانسان مفطورٌ على السُّلوك الى الله والخروج من جملة الحدود والتَّعَيّنات واللَّحوق بعالم الاطلاق.

فاذا انصرف عن هذا السَّير واللَّحوق ووقف على بعض مراتب البهائم او السَّباع او الشَّيَاطين كان ضالّاً عن طريقه الخاصّة به واضلّ من كلّ ضالّ.

ولانّ ضلال كلّ ضالّ سوى الانسان والجانّ يكون بالنسبة الى طريق الانسانيّة التي لا يترقّب منه السَّير عليها بخلاف ضلال الانسان فانه يكون بالنسبة الى طريقه التي يترقّب منه السَّير عليها.

﴿ أَلَمْ تَرَ ﴾ الخطاب لمحمّد ﷺ فانه اهل لتلك الرُّؤية وينبغي ان يعاقب على تركها ويؤكّد ثبوتها لها او عامّ فانّ غيره ينبغي ان يرى ويوبّخ على تركها.

﴿ إِلَىٰ رَبِّكَ ﴾ المضاف وهو ربّه في الولاية، ومدّ الظلّ منه عبارة عن صورته المثاليّة التي اذا تمكّن القابل للولاية في الاتّصال بها يرى سعة احاطتها وتصرفها فيما سواها من غير توقّف الى مضيّ زمانٍ او قطع مكان والنقل من مقامٍ او ربّك المطلق.

ومدّ الظلّ منه عبارة عن سعة مفعولاته وكثرة مقدوراته وانتهاء ذلك الظلّ الى الملكوت السفلى وعالم الجنّة والشياطين.

او المراد بالظلّ هو الذي خرج من انانيته وحيى بحيوة الله وبقى ببقاء الله وهم الانبياء والاولياء عليهم السلام فانهم بالنسبة الى الله كالظلّ بالنسبة الى الشاخص من حيث انه لانانيته له من نفسه ولا استقلاله ولا بقاء كما قيل:

سايه يزدان بود بندهى خدا مردۀ اين عالم و زندهى خدا
كيف مدّ الظلّ نقش اولياست كاو دليل نور خورشيد خداست
دامن او گير زوتر بى گمان تا رهى از افت اخر زمان
اندرين وادى مرو بى اين دليل لاحبّ الآفلين گو چون خليل
﴿ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ ﴾ قيل على ظاهر التنزيل: الم تر الى فعل ربك، وقيل

معناه: الم تعلم وقيل: ان هذا معنى القلب والتقدير الم تر الى الظلّ كيف مدّ ربك.

وقيل: المراد بالظلّ ما بين الطلوعين فانه ظلّ ممدود غير مقطوع، وقيل: المراد بالظلّ

ما بين غروب الشمس الى طلوعها.

﴿ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ﴾ غير ممدود وغير متحرّك الى المدّ او

جعله ساكناً من السكنى بمعنى الإقامة فانه لو شاء الله لم يظهر الشمس حتى يكون الظلّ دائماً، او لم يتبدّل او ضاعها حتى يكون الظلّ بحال واحدة، او لم يرجع الفانى الى البقاء او لم يذهب بالرّاجع الى البقاء الى حضرته فيكون نبى واحد وولى واحد فى جملة ادوار العالم او لم يذهب بالمكوّنات ولم يخرجها من القوى الى الفعليّات او لم ينزل الوجود من عالم الارواح الى عالم الاكوان.

﴿ ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴾ يعنى لو شاء لجعل الشمس

على الظلّ دليلاً لكنّه لم يشأ فجعل الظلّ دليلاً على الشّمس فأنّه بجملة معانيه وبطونه يدلّ على الشّمس، او المعنى ثمّ لو شاء لجعل الشّمس عليه دليلاً لكنّه شاء وجعل الشّمس دليلاً على الظلّ لمن رقى عن رؤية افعال الله الى مشاهدة ذاته في مظاهر جماله.

او المعنى الم تركيب مدّ الظلّ ثمّ كيف جعل الشّمس عليه دليلاً لمن صار كذلك وعلى هذين المعنيين فالانبياء بشمّ للاشعار بانّ دلالة الشّمس على الظلّ مع أنّها مدلولة للظلّ في أوّل الامر لا تكون بعد مشاهدة فعل الله في جملة الافعال الا بتراخ كما انّ الالتفات من الغيبة الى التكلّم للاشارة الى انّ دلالة الشّمس على مصنوعات لا تكون الا بعد حصول مقام الحضور.

﴿ ثُمَّ قَبْضَنَاهُ ﴾ بعد المدّ ﴿ اَلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ﴾ لفظ الينا كالتصريح بانّ المقصود من الظلّ هو الانبياء والاولياء عليهم السلام، وجملة الموجودات وقبض ظلّ الشّمس بعد المدّ محسوس، وقبض الانبياء والاولياء عليهم السلام وقبض جملة الخلق ايضاً محسوس.

فانّ المكونات كلّها من أوّل خلقها التي هي مدّ الظلّ تكون في الخروج من القوى الى الفعليّات وفي طرح التّقائص والاعدام وهذا الخروج والطّرح هو قبض الرّبّ ايّاها اليه، واليسير اشارة الى التّدرّج في القبض.

﴿ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا ﴾ عطف على الم تركيب مدّ الظلّ باعتبار المعنى، فأنّه في معنى هو الذي مدّ الظلّ.

والمراد باللباس الثّوب فانّ ظلمة اللّيل السّاترة للاشخاص عن الانظار شبيهة باللباس السّاتر للابدان من الانظار.

او الاختلاط فانّ اللّيل سبب لاختلاط القوى واثارها، او الاجتماع مقابل النّشر في النّهار فانّ اللّيل وقت لاجتماع الاشخاص في البيوت واجتماع القوى والارواح في الباطن.

﴿وَالنَّوْمَ سُبَاتًا﴾ اى سبب قطع من الدنيا ومشاغلها او سبب راحة او نوم.
 ﴿وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا﴾ اى سبب نشور، ولما كان المقام للامتنان
 بتعداد النعم وتكرار النعم والبسط فيها كان مطلوباً كتر جعل ههنا ولما كان النوم من نعم الليل
 كأنه لم يكن نعمة على حيالها لم يكرر جعل هناك.

﴿وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا مِّمَّا بَيْنَ يَدَيْ
 رَحْمَتِهِ﴾ فان الرياح الصورية وقت الشتاء والربيع تحرك السحاب وتصير سبباً
 لامطار المطر، واطلاق الرحمة على المطر شائع في العرب والعجم.

ورياح الغيوم والاخاويف والاسقام والقبضات والبلايا وسائر مالا يلايم الانسان
 تبشر بضد ذلك فان مع العسر يسرين وقد سبق في سورة الاعراف الاختلاف القراءة في بشراً
 وغير ذلك.

﴿وَأَنْزَلْنَا﴾ لما كان الامتحانات الالهية موجبة لترقى السالك عن مقام الغيبة
 الى مقام الحضور ويكون الامتحان في الغياب قال ارسل الرياح بالغيبة وانزلنا بالالتفات من
 الغيبة الى الحضور.

﴿مِنَ السَّمَاءِ﴾ اى السحاب او جهة العلو بعد ارسال الرياح ﴿مَاءً
 طَهُورًا﴾ اى طاهراً في نفسه مطهراً لغيره من الاخباث والاحداث فان الطهور للمبالغة في
 الطاهر.

والبالغ في الطهارة هو الذي يكون لشدة طهارته مورثاً لظهارة مجاوره، وتوصيف
 الاجناس عنه هذا الوصف قليلاً كان ام كثيراً وارداً على المتنجس او وارداً عليه المتنجس او
 ملاقياً له غسله ام غيرها.

كما افتي به بعض الفقهاء رضوان الله عليهم، لكن الاحتياط طريق الرّشاد خصوصاً
 فى البلاد الأستى يكون الماء بها كثير أحث
 لا ينجر إلى تعسّر و تبذير و اسرافٍ.

﴿لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا﴾ موت البلاد بسكون عروق اراضيها وحبوبها عن
 الهيجان والحركة والنمو وحيوتها بهيجان تلك ونبتها ونموها ﴿وَنُسْقِيَهُ﴾ أى الماء
 الطهور ﴿مِمَّا خَلَقْنَا﴾ بعضاً ممّا خلقنا (أَنْعَمًا) مفعول نسقيه، وممّا خلقنا حال
 مقدّم او ممّا خلقنا مفعوله على كون من التبعيضية اسماً او قائماً مقام الاسم
 وانعاماً بدل او حال منه.

﴿وَأَنَاسِيَّ﴾ جمع الانسى بمعنى الانسان او جمع الانسان باسقاط النون
 والاتيان بالياء عوضاً عنها او ببدالها ياءً ﴿كَثِيرًا﴾ قد يوحد الكثير للجميع وقد يطابق ونكر
 الانعام وخصّها بالذكر من بين سائر الحيوان لان كثيراً من الانعام تسقى من الانهار، وكثيراً من
 الحيوان غنيّة من الماء، وبعضها يطلب الماء فى المسافات البعيدة، ونكر الاناسي.

لذلك، وقدّم احياء الارض وسقى الانعام على سقى الانسان لان احياء الارض وسقى
 الانعام ليس الا للانسان وعمدة منافعه واسباب تعييشه منوطه بهما فكان الاهتمام بهما فى
 مقام تعداد النعم اكثر من سقى الماء الانسان.

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ﴾ أى امر ولاية على انبئله فانه المعهود على الاطلاق
 والمنطور من كل قول وخطاب، او صرّفنا تعداد النعم فى القران وسائر الكتب وعلى السنة
 خلفائنا او صرّفنا المطر فى البلدان والبرارى والبحار وفى الاوقات وفى الاوصاف بجعله
 اوبلاً وطلاً ورضاضاً وثلجاً وبرداً ومتتابعاً وغير متتابع.

﴿بَيْنَهُمْ لِيَذُكَّرُوا﴾ بذلك و يقرّوا بالمبدء والمعاد ﴿فَأَبَى أَكْثَرُ
النَّاسِ﴾ الذين نسوا الآخرة ولم يكن لهم همّ الآحيوتهم الدنيويّة ﴿الْأَكْفُورًا﴾

بالولاية او بالنعم المعدودة من حيث انعامنا او بنعمة المطر وانعامنا به.

عن ابي جعفر عليه السلام انه قال: فأبى اكثر الناس من امتك بولاية
علي عليه السلام الاكفوراً (وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا) لكن لم نشأ
لعدم اقتضاء الحكمة ذلك فانّ توحيد الرسول صلى الله عليه وآله تفخيم لشأنه
وتوحيد لجهة توجه الخلق وفي هذا التوحيد اصلاحهم وتكميلهم.

﴿فَلَا تُطِعُ الْكَافِرِينَ﴾ بالله او بك او بالولاية في ارداتهم واهويتهم .
﴿وَجَاهِدْهُمْ بِهِ﴾ بالقران او ترك طاعتهم او بعلی عليه السلام ﴿جِهَادًا
كَبِيرًا وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ﴾ ارسل وخلي ﴿الْبَحْرَيْنِ﴾ البحر العذاب والبحر
الاجاج ﴿هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ﴾ العذب من الطعام ولشّراب كلّ مستساغ، والفرات
البالغ في العذوبة.

﴿وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ﴾ الملح ضدّ العذب، والاجاج البالغ في الملوحة
﴿وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا﴾ حازراً من قدرته بحسب التنزيل ومن عالم سوى
العالمين ومن شيء سوى البحرين بحسب التأويل.

﴿وَحِجْرًا﴾ الحجر بالتثليث المنع ويستعمل في المانع والحرام
﴿مَّحْجُورًا﴾ تأكيد للحجر مثل ظلّ ظليل، قيل: ذلك مثل دجلة تدخل البحر و تشقّه و
لا يغيّر احدهما طعم الآخر.

وقيل: ذلك مثل الانهار العظيمة جعل الله بينه وبين البحار العظيمة برزخاً من الارض

مانعاً من اختلاطها، او المراد بالبحرين بحر الفاعلية التي هي عين ذات الفاعل و بحر القابلية التي هي عين ذات القابل، و بالبرزخ الصور المنطبعة التي هي بوجه من جهة القابل، و بوجه من جهة الفاعل، و هي برزخ مانع من اختلاط الفاعلية بالقابلية و تدنسها بها، و هلاك القابلية بالفاعلية.

او البحران عالم الارواح المجردة الصرفة و عالم الاجسام المادية، و البرزخ عالم البرزخ و عالم المثال المانع من فناء الاجسام بالارواح و اختلاط الارواح بالاجسام، او البحران عالم الاجسام المادية و عالم المثال و مافوقه و البرزخ عالم البرزخ المعبر عنه بهور قولياً، او البحران الملكوتان السفلى و العلوى و البرزخ عالم الاجسام المانع من ظهور احدهما على الآخر لفتنى الملكوت السفلى و هلك، او البحران عالم المثال و البرزخ عالم النفوس الحيوانية و كل هذه كما هي جارية في العالم الكبير تجرى في العالم الصغير.

﴿ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ ﴾ اي ماء البحرين فان المناسب لذكره في ذيل البحرين ان يكون اللام للعهد يعنى عوضاً عن المضاف اليه، او من النطفة فان الانسان مخلوق من النطفة التي هي امشاج من الطينتين السجينية و العينية اللتين هما من البحرين.

﴿ بَشَرًا ﴾ البشر الانسان ذكراً كان او انثى واحداً او غيره و قديشنى و يجمع لكن اطلاق البشر على الانسان باعتبار جسمانيته المحياة بروحانيته ﴿ فَجَعَلَهُ ﴾ بعد ما خلقه ﴿ نَسَبًا ﴾ اي منسوباً او منسوباً اليه او ذاتسب و النسب القرابة مطلقة او من جانب الأب.

﴿ وَصِهْرًا ﴾ اي جعله قرابة بالنسب و قرابة بالمصاهرة فان الصهر مطلق القرابة او الانتساب بالمصاهرة و هو المراد كما ان المراد بالنسب الانتساب بالتوالد، و وردان المراد بالبشر ادم عليه السلام و حواء عليها السلام خلقهما من الماء بان جعل جزء مادتهما الماء او خلقها من امتزاج

الماء العذب الفرات والماء الملح الاجاج، وخلق حواء من ضلعه الايسر فصارا ذوى نسب وزوج حواء ادم فصارا ذوى صهر.

وفى اخبارٍ عديدةٍ مضمون ان المراد بالبشر محمد ﷺ وعلیؑ وان الله خلق ماءً تحت العرض قبل ان يخلق ادم واسكنه فى لؤلؤ خضراء فى غامض علمه الى ان خلق ادم فلما خلق ادم نقل ذلك الماء من اللؤلؤ فأجره فى صلب ادم الى ان جعله الله فى صلب عبدالمطلب ثم شقّه نصفين ومحمد ﷺ وعلیؑ من ذينك النصفين فصارا ذوى نسبين.

و تزوج علیؑ فاطمةؑ فصارا صهرين، وان الآیة فى محمد ﷺ وعلیؑ وفاطمةؑ والحسنؑ والحسينؑ وهم البشر وجعلهم الله ذوى نسبٍ وصهرٍ.

﴿وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا﴾ على خلق البشر من الماء وجعله نسباً وصهراً
﴿وَيَعْبُدُونَ﴾ اى المشركون او الكافرون او المحجوبون فى حجب الاجسام او الغافلون
او المنكرون للولاية وهو المنظور ﴿مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ﴾ من الاشجار
والاحجار والكواكب والاصنام والجنّ والشياطين والاهوية والمهويّات ورؤساء الضلالة.

﴿وَلَا يَضُرُّهُمْ﴾ وَكَانَ الْكَافِرُ عطف فى معنى الاضرار
كأنه قال: بل كانوا لكنّه وضع الظاهر موضع المضمّر ليكون تصريحاً بدمهم
بالكفر وتعليلاً للحكم، والمراد بالكافر احد الاصناف المذكورة.

فان كلاً كان ﴿عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا﴾ اى مظاهراً على ربّه لان ربّ الكافر
لا يظهر الا بالفطرة الانسانية التى هى الولاية التكوينية او اللطيفة العقلانية وتلك الفطرة مظهر
للربّ فى الولاية وللربّ المطلق والكافر باى معنى كان ساتر لتلك اللطيفة والساتر لتلك
اللطيفة نابذ لها خلف ظهره ومظاهر للشيطان على تضعيفه تلك الفطرة فى جملة افعاله سواء

كانت بصورة العبادات ام لا؟

لانّ السّاتر لتلك اللّطيفة يكون توجّهه في فعله الى غيره وكلّ فعل منه خروج من القوّة الى الفعلية والخروج من القوّة الى الفعلية اذا لم يكن بالتوجّه الى تلك اللّطيفة صار صاحب بتلك الفعلية بعيداً من تلك اللّطيفة حتّى تنقطع منه وصار مرتداً فطرياً غير مرجو منه الخير و غير مقبول التّوبة.

و اشير في الاخبار الى انّ المراد بالكافر مخالف الولاية وبرّه على الله.

وقيل: المراد بالكافر ابوجهل وبرّه محمّد ﷺ، ولا ينافى ذلك التّعميم كما عرفت

وجهه.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ تسليّة له ﷺ ورفع

للحرج عنه كأنّه ضاق صدره من كفرهم وكونهم مظاهرين عليه وتحرّج على ان لا يقدر على تغييرهم عن كفرهم ﴿قُلْ يَا مُحَمَّدٌ ﷺ تسليّة لقلبك ومتاركة معهم واتماماً للحجّة عليهم ﴿مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ﴾ اى على الارسال او على التّبشير والانذار ﴿مِنْ أَجْرٍ﴾ اى شيئاً من الاجر حقيراً حتّى تتهمونى بانّ ادعائى لذلك ليس من الله.

﴿إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ﴾ فى الولاية او ربّه المطلق ﴿سَبِيلًا﴾ اى سبيلاً كان.

اعلم، انّ شأن الرّسالة ليس الاّ الانذار من التّوقّف فى مسبّع النّفس والتّخويف من مخاوف الوقوف على المشتهيات النّفسية التى توجب دخول النّار مع الكفّار كما قال: انّما انت منذرٌ بطريق

الحصر وانّ المقصود من قبول الرّسالة والبيعة الاسلاميّة ليس الاّ
الاهتداء الى الايمان الّذى هو طريق الى الله.

وقد علمت أنّه لا يحصل الاّ بقبول الولاية والبيعة الايمانيّة
فالاسلام في الحقيقة مقدّمة للايمان ودلالة على الطّريق الى الله فلم
يكن مقصود الرّسول ﷺ من تبليغه الاّ ايمان المؤمن لاسلام
المسلم الاّ من باب المقدّمة.

ولأنّه يصير المؤمن بشأن ايمانه من اظلال الرّسول ﷺ من
حيث ولايته واجزائه صحّ ان يقول الرّسول لا اطلب منكم على
متاعب رسالتي الاّ ذات من شاء ان يتّخذ الى ربّه سبيلاً.

اي من شاء ان يصير مؤمناً وقابلاً للولاية واترك الكفّار
الّذين هم اموات ولا تنظر اليهم والى ما فعلوا من عبادة غير الله ومن
ايذائك فانّهم لاحراك لهم الاّ بالله وكل امورك الى الله.

﴿وَتَوَكَّلْ﴾ واعتمد ﴿عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ اي
على الحيّ بالذات فانّ من يموت يكون حيوته عرضيّة يعنى لا تر
الافعال من غير الله بل كن فانياً من نسبة الافعال الى غيره وانظر
الى علمه تعالى و قدرته و ارادته بالذات.

فانّ الحيوة يستلزمها و اذا كانت ذاتيّة كانت تلك ايضاً ذاتيّة
واعلم، أنّها في غير الله بتوسّطه حتّى تعتمد عليه وتكل امورك اليه
ولا تنظر الى فعل و ارادة و قدرة من غيره.

فانّ مقام التّوكّل لا يحصل للسّالك الاّ بالفناء من فعله والنّظر الى سريان قدرته وارادته وفعله فى الجميع.

﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ﴾ اى نزهه عن جميع ما لا يليق به بسبب حمده الّذى هو سعة وجوده فانّ تسبيحه لا يكون الاّ تحميده كما مضى فى اوّل الفاتحة انّ تسبيحه عبارة عن سلب النّقائص والحدود عنه، وسلب الحدود ليس الاّ سلب السّلب الرّاجع الى سعة الوجود.

والمراد بالتّسبيح منه ﷺ ليس الاّ التّسبيح الفعلى الّذى هو خروجه عن جميع الحدود وفناؤه عن افعاله وصفاته وذاته يعنى لا تنظر الى حدودك وحدود غيرك وذنوبهم فانّ الله يقبّلهم فى الحدود والذنوب ويجازيهم على ما يستحقّونه.

﴿وَكَفَىٰ بِهِ ذُنُوبًا عِيبًا﴾ لا حاجة له الى نترك اليهم.

﴿الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ بدل او صفة للذى لا يموت او خير مبتداء محذوف، او مفعول فعل محذوف، او مبتداء خبره الرّحمن او قوله فاسئل.

﴿وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ من الملائكة والمواليد ﴿فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ ثمّ استوى على العرش الرّحمن ﴿قدمضى الآية بتمام اجزائها فى سورة الاعراف.

وذكرنا هناك كيفية خلق السماوات والارض في ستة ايام
وسرّ تعقيب خلقهما باستوائه على العرش باداة التراخي، ولما كان
استواؤه تعالى على العرش الذي هو جملة المخلوقات بمعنى
استواء نسبته الى الجليل والحقير بصفته الرحمانية جعل المسند اليه
عنوان وصف الرحمن.

﴿فَسَأَلْ بِهِ خَيْرًا﴾ سأئته كذا وعن كذا و بكذا بمعنى فيجوز
ان يكون الباء صلة اسئل وخبيراً مفعوله الاول، او خبيراً حالاً ومفعوله الاول
محذوفاً اي اسئله عن حاله حالكونه خبيراً، او اسئله ذاته حالكونه خبيراً.
و يجوز ان يكون الباء سببياً وخبيراً مفعوله الاول ويكون الكلام على
التجريد مثل رأيت يزيد اسداً.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ عَظِفْ عَلَىٰ يَعْبُدُونَ وَذَمَّ آخِرَ لَهُمْ﴾ أسجدوا
للرَّحْمَنِ ﴿لَمَّا كَانَ الْمُخَاطَبُونَ لَا يَدْرِكُونَ مِنْ عَنَاوِينَ اللَّهِ الْآعْنَوانِ
رحمته الرحمانية علق الحكم على الرحمن دون سائر الاسماء.
﴿قَالُوا﴾ استهزاء او اظهاراً للجهل به وسؤالاً عنه او انكاراً
لسجده ﴿وَمَا الرَّحْمَنُ﴾ والاتيان بما دون من ايضاً لذلك ﴿
أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا﴾ بالسجدة له.

الاستفهام للانكار كأنهم انكروا الايتمار بأمره لاالسجدة
للرحمن و لذلك لم يقولوا: انسجد الرحمن.

﴿وَزَادَهُمْ﴾ امرك او ذكر الرحمن او ذكر سجدة الرحمن

﴿نُفُورًا﴾ منك او من أمرك او من الرّحمن او من سجدته ﴿تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا﴾ جملة انشائية منقطعة عن سابقها والسّماء اعمّ من هذه السّماء المشهودة وعوالم الارواح وسماواتها، والبرج بمعنى الرّكن والحصن والبروج الاثنا عشر المشهورة الموهومة فى الفلك الاطلس المعيّنة بالاشكال الموهومة من كواكب الفلك الثامن.

ويجوز ان يراد بالبروج الكواكب السّيّارة او الكواكب الكبار المضيئة سيّارة كانت ام ثابتة او مطلق الكواكب فانّ كلاً منها حصنٌ او مثل حصنٍ او هى اركان السّماء.

او ان يراد اللّطائف النّبويّة والولويّة المحصور كليّاتها فى اثنتى عشرة المنتهى جزئياتها الى حدّ المحدودة بحسب الامّهات الى مائة واربعة وعشرين الفاً، او مائة وعشرين الفاً، او مائة الف.

و ان يراد الانبياء والاولياء عليهم السلام فانّهم بتعلّقهم بآبدانهم الارضيّة اركان الارض وبتجرّدهم الذاتى عن ارض الطّبع اركان السّماء، وان يراد الجهات الفاعليّة المحيية والمميّة والمفيضة للارزاق والمفيضة للعلوم المعبر عنها باسرافيل وعزرائيل وميكائيل وجبرائيل.

ولمّا كان جميع الخيرات المنتشرة فى العوالم منوطة بالبروج باى معنى كانت مدح نفسه فى هذا الجعل بكثرة البركات ﴿وَجَعَلَ فِيهَا سِرًّا﴾ وقرئ سرجاً وعلى قراءة الافراد كان المراد به الشّمس وعلى قراءة الجمع كان المراد جملة الكواكب المضيئة بانفسها.

﴿وَقَمَرًا مُنِيرًا﴾ والمناسب لقراءة الافراد ان يكون البروج هى الكواكب

المضيئة بذواتها.

والمراد بحسب التأويل من السراج لطيفة الولاية فانها المضيئة بذاتها ومن القمر

لطيفة النبوة والرسالة فانها كاسية للتور من الولاية.

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ﴾ لم يقل وتبارك الذي جعل الليل ولا الذي

جعل الليل حتى يكون تبارك مقدراً لما ذكرنا من ان جملة خيرات العوالم منوطة بالبروج

بخلاف تعاقب الليل والنهار فانهما وان كانا موجبين لخيرات العالم لكنهما التان لبروز خيرات

البروج في العالم فكأته قال: وهو الذي جعل الليل.

﴿وَالنَّهَارَ خَلْفَةً﴾ لبروز بركات البروج يعنى جعل كلاً منهما بدلاً من الآخر

حتى ان من فاته امر في احدهما قضاة في الآخر، او جعل كلاً منهما عقيب الآخر او مخالفاً للآخر

في كيفية الضوء والظلمة والبرد والحر.

﴿لَمَنْ ارَادَ أَنْ يَذْكُرَ أَوْ ارَادَ شُكُورًا﴾ يعنى انهما نعمتان

عظيمتان للانسان لان جميع مصالح معاشه بل جميع مصالح معاده و معاشه بتعاقبهما اذا عمم

الليل والنهار لجميع معانيهما التنزيلية والتأويلية، لكنهما نعمتان عظيمتان لمن اراد الآخرة

مبتدياً

كان ومقلداً.

وهو الذي اراد ان يذكر او محققاً ومنتھياً وهو الذي اراد الشكور فان الشكور عبارة

عن رؤية الانعام في النعمة والمنعم في الانعام و يلزمها صرف النعمة لما خلقت له وليس الا في

مقام التحقيق والخروج عن التقليد وهذا بمنزلة قوله تعالى: لمن كان له قلب اشارة الى مقام

التحقيق او القى السمع وهو شهيد اشارة الى مقام التقليد.

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ﴾ جملة مع ما بعدها معطوفة على قوله هو الذي مرجع البحرين او هو الذي خلق من الماء بشراً او على قوله كان الكافر على ربه ظهيراً او على قوله الذي خلق السماوات والارض وما بينهما الرحمن او على تبارك الذي جعل في السماء بروجا او على هو الذي جعل الليل والنهار خلقة.

﴿الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾ صفة لعباد الرحمن وخبره قوله اولئك يجزون الغرفة او خبر له اراد تعالى ان يبين علائم مقام العبيد حتى لا يغتر السالكون الى الله بما يلوح من التجليات الغيبية ولا يظنوا انهم وصلوا، ومن الانانية و اسر النفس خرجوا، ومقام العبيد والحضور حصلوا.

فان مقام العبيد لا يحصل للسالك الا اذا خرج من انانيته ولم يرفعلا و صفة الا من الله تعالى، وادنى مراتب هذا المقام بحسب الظهور في المظاهر ان ينزل السكينة الالهية على السالك و يشاهدها لابنحو شهود المبين المبين و لابنحو شهود المحلل للحال المنبئ عن الحلول و لابنحو شهود المتحد للمتحد المنبئ عن الاتحاد.

فان شيئاً منها ليس من مقام العبيد بل مقام العبيد ان يصير السكينة مالكة ومحيطة بحيث لا يبقى للعبد فعل و صفة و ذات و ارادة و شعور، لكن مقام الحلول و الاتحاد انموذج عن مقام العبيد و مخبر عنه.

و في هذا المقام يكون العبد مثل من وقع على رأسه طير عزيز بل اعز من ذاته لا يريد ان يطير عنه بل يرى فناء ذاته في طيرانه فانه يباليح و يجتهد في ان لا يطير عن رأسه فيجتهد في خفض صوته و سكون أعضائه فلا يحرك يده و لارجله و لاسائر أعضائه اذا اضطرت الى تحريكها الا بتأن و رفق.

وان اراد غيره ان يرفع صوته او يتحرك اعضاؤه يلتمس عنده و يسأله ان لا يرفع ولا يحرك اعضاءه عنده فلا يمشى صاحبوا السكينة الا كما يمشى صاحب الطير.

﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَمًا﴾ يعني بجهلهم لا يعارضونهم بمثل جهلهم فان الجاهل لا يخاطب من حيث الجهل الا بما ليس فيه رضى الله و قالوا لينا بهم سلا لئلا يظهر منهم ما يكرهه الحاضر عليهم.

﴿وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا﴾ يعني ان لذة خضوعهم وتذللهم ومناجاتهم تغلب على لذة النوم والراحة فلا ينامون الا قدر ما لا بد منه ويتذللون لربهم بالسجود والقيام ويناجونه.

والذين يرون الدنيا ومشاعلها مانعة من حضورهم وعذابا لانفسهم ويرون ان الدنيا الشاغلة ليست الا من جانب جهنم فيستعيذون بربهم.

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا﴾ الغرام الولوع والشر الدائم والهلاك والعذاب.

﴿إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا﴾ يعني ان عباد الرحمن علامتهم التوجه الى الكثرات والعدالة بينها بان ينظروا الى مالهم من الاموال الدنيوية العرضية والقوى والحشمة والاعضاء والمدارك ينفقوا ما حقه ان ينفق منها ويمسكوا ما حقه ان يمسك، ويعطوا من حقه ان يعطى، ويمنعوا من حقه ان يمنع.

فان التقييد بعدم الاسراف والاقتار يفيد هذا المعنى لان الاعطاء لغير المستحق اسراف وان كان من فضول المال ومنع المستحق اقتار وان كان من اصل المال.

ومن هذا العلامة يستفاد وجه اضافة العباد الى الرحمن دون سائر فائه تعالى برحمته

الرحمانية يعطى كلاً بقدر استعداده.

﴿وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ عدلاً او معتدلاً او وسطاً ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ لاقالاً ولا حالاً فان من نزل السكينة بحيث

تصير مالكة له لم يبق له جهة دعاء غير الله.

﴿وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ﴾ فى العالم الصغير

ولافى العالم الكبير بخلاف من لم يصر عبداً للرحمن سواء صار عبداً للشيطان او لغير الرحمن

من اسمائه تعالى فانه يقتل النفس المحترمة من القوى الانسانية او القوى الحيوانية فى طريق

الانسانية بغير الحق سواء قتل نفساً فى الخارج او لم يقتل.

﴿إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ اى بأمر الحق او بسبب امر حق من قصاص وحد أو بالحق

المطلق بان يكون يده يد الحق.

اعلم، انه مالم يصر يد القاتل يد الحق او مسخرة لامر الحق ومالم يصر لسان الامر

بالقتل لسان الحق او مسخراً لامره لا يجوز القتل ولا الامر بالقتل سواء كان ذلك فى قصاص

وحداً ام غير ذلك، ولذلك لا يجوز القتل واجراء الحدود الا من حاكم الهى او من يأمره ذلك

الحاكم بحيث يكون المأمور مسخراً لامر الحاكم ومتحركاً بأمره، واما من لم يكن كذلك

فلا يجوز له القتل ولا الامر بالقتل.

كما قيل:

آنكه جان بدهد اگر بکشد رواست

نائب است و دست او دست خداست

وعلى هذا كان المعنى لا يقتلون النفس التي حرم الله قتلها الا بالله اى بيد الله
﴿وَلَا يَزْنُونَ﴾ لا يتبعون الشهوات.

اعلم، ان ذنوب الانسان منحصرة في مقتضيات الشيطنة والقوة الغضبية والشهوية
وقد اشار تعالى الى امهات مقتضيات الثلاث فان دعاء غير الله من مقتضيات الشيطنة بل نقول
مقتضيات الشيطنة منحصرة في دعاء غير الله لان كل اعجاب بالنفس وكل مراياة ومجادلة
وغيرها من مقتضيات الشيطنة دعاء لغير الله.

وقتل النفس من مقتضيات الغضب، والزنا من مقتضيات الشهوة، وعلى تعميم قتل
النفس وتعميم الزنا جملة مقتضياتهما منحصرة فيهما.

﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ﴾ المذكورة من مقتضيات الثلاث **﴿يَلْقَ أَثَامًا﴾**

عقوبة، او الاثام كما فى الخبر وادى في جهنم او هو من اثمه الله فى كذا كمنع و نصر عدّه عليه اثمًا.
﴿يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ﴾ بدل من قوله يلق اثمًا او مستأنف جواب
لسؤال مقدر.

﴿يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ ومعنى مضاعفة العذاب انه يضاعف عذابه فى القيامة
بالنسبة الى عذابه وحده فى الدنيا او يضاعف فى القيامة بالنسبة الى عذابه فى البرزخ يعذب
بعذاب من نفسه بظهور صورة العصيان عليه واذا وصل الى القيامة يعذب بعذاب من نفسه
وبعذاب هو جزاء عمله.

و بعبارة اخرى يعذب فى البرزخ بتجسم عمله وفى القيامة به و جزائه وليس المراد
انه يضاعف له العذاب بالنسبة الى استحقاقه حتى ينافى عدله.

﴿وَيَخْلُدُ فِيهِ﴾ اى فى العذاب او فى الاثام **﴿مُهَانًا﴾** التقييد به

للاشعار بانّ بعضاً يعذب لاعلى وجه الالهانة او هو تأكيد وبيان ﴿الَّا مِّن تَابٍ﴾ بالتَّوْبَةِ
 العامّة النَّبويّة على يد نبيِّ ﷺ او خليفة نبيِّ ﷺ ﴿وَعَامِنَ﴾ اى قبل احكام الاسلام
 بالبيعة العامّة.

﴿وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا﴾ بالتَّوْبَةِ الخاصّة الولويّة وقبول الدّعوة
 الباطنة والبيعة الخاصّة الولويّة فانه لاصلاح لعمل الّا بالولاية الحاصلة بالبيعة الولويّة وقبول
 الدّعوة الباطنة، او التَّوْبَةِ كناية عن الاسلام المشتمل على التَّوْبَةِ والبيعة العامّة، وامن كناية عن
 البيعة الخاصّة الّتي بها يحصل الايمان الخاصّ.

والعمل الصّالح عبارة عن العمل بما اخذ عليه فى ميثاقه الّذى هو المراد بالوفاء بعهد
 الله، والحاصل انّ لا بدّ من اخذ الايمان الخاصّ والبيعة الولويّة فى المستثنى حتّى يصحّ ترتّب
 تبديل السيّئات حسناتٍ عليه.

لانّ ذلك ليس الّا لمن تولّى عليّاً عليه السلام كما مضى مكرراً تصرّيحاً وتلويحاً.
 ﴿فَأَوْلَاكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾ قدمضى منّا
 مكرراً انّ كلّ فعل من الانسان يوجب فعليّة لنفسه وكلّ فعليّة اذا لم تكن مسخّرة للعقل كانت
 مسخّرة للشيطان والنفس، وكلّ فعليّة مسخّرة للشيطان كانت سيّئة النفس.

و اذا تاب الانسان ودخل تحت حكم العقل بواسطة وليّ الامر يصير جميع فعليّاته
 مسخّرة تحت العقل وكلّ فعليّة مسخّرة تحت العقل تكون حسنة النفس.

وهذا هو معنى تبديل السيّئات حسناتٍ، كما انّ محو السيّئات و تكفيرها و غفرانها
 عبارة عن ازالة حدودها بلا تعمّل او بتعمّلٍ وستر حدودها.

فالتَّاب على يد عليّ عليه السلام ان كان لنفسه فعليّة مسخّرة للشيطان تبدّل تلك الفعليّة

بمعنى ان تجعل تلك الفعلية مسخرة للرحمن، وان كان لنفسه نقائص وحدود تزال تلك الحدود ان كانت يجوز زوالها بتفاوت الزوال بالتعمّل وعدمه والأتغفر وتستتر.

﴿وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا﴾ يعنى يغفر له ما لم يبدل ولم ينزل من الحدود اللازمة لوجوده ﴿رَحِيمًا﴾ يتفضل عليه برحمته بعد التبديل والغفران ﴿وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ بالوفاء بعهده الذى اخذ عليه فى توبته وبيعته. ﴿فَإِنَّهُ وَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا﴾ كما قال ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله يدالله فوق ايديهم بطريق الحصر وسر ذلك ان الخلفاء حين التوبة والبيعة ينسلخون عن غواشى الطبع وانانياتهم ويصيرون الات لله من غير مداخلة انانياتهم فى تلك البيعة فالقابل للتوبة والخذ للميثاق حين البيعة هو الله تعالى بتوسط مظاهره الذين هم كالات لله.

﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾ الزور الكذب والشرك بالله تعالى واعباد اليهود والنصارى ومجلس الغناء وما يعبد من دون الله والكل مناسب ههنا، والتحقق ان الزور كل عمل او عامل كان منحرفاً عن الطريق وعن ولاية على، ومن صار عبداً للرحمن لا يحب بل يبغض الزور فلا يشهده.

﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا﴾ بمقتضى عبوديتهم ﴿كِرَامًا﴾ لا يرغبون فيه ولا يهتكون حرمة صاحبه ﴿وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ﴾ التدوينية والتكوينية الموجودة فى الآفاق او الانفس وخصوصاً الآيات العظمى سواء ذكرهم بشر مثلهم او نبي او امام او ملك او الله تعالى فى اليقظة او النوم.

﴿لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا﴾ لم يسقطوا عليها ﴿صُمًّا وَعُمْيَانًا﴾ كاكشر

الناس الذين لا يتذكرون من الآيات الّٰهيات الدنيوية الموافقة لاهويتهم و امالهم وكانوا صمًا وعمياناً من جهاتها الاخروية.

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ﴾ بمقتضى حفظهم لحقوق الكثرات ومن جملتها ارحامهم وذو وانسابهم مستدعين من الله بمقتضى جهتهم الالهية ﴿رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ﴾ يعنى اجعل لنا قرّة اعين ناشئة من ازواجنا و اجعل بعض ازواجنا و ذرّيّاتنا قرّة اعين لنا و اجعل لنا اولاداً متولّدة من ازواجنا و متولّدة من ذرّيّاتنا تكون قرّة اعين لنا، و قرّة العين بمعنى برده كناية عن السّرور او عن قرارها عن الاضطراب.

﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ ولما كان كلّ مرتبة اماماً لسابقتها وكان من صار عبداً للرّحمن مرتبته بعد مرتبة التّقوى فانه مالم يتمّ التّقوى بالفناء التّمام لا يصير السّالك عبداً للرّحمن كما فى قوله يوم نحشر المتّقين الى الرّحمن وفداً استدعوا على وفق مقامهم ان يكونوا اماماً للمتّقين اما بالتمكين فى هذا المقام او بالبقاء وعدم زواله.

و فى اخبار عديدة انّ الآية فى امير المؤمنين عليه السلام او فى الائمة عليهم السلام.

و فى رواية عن الصادق عليه السلام: قدسألوا الله عظيماً ان يجعلهم

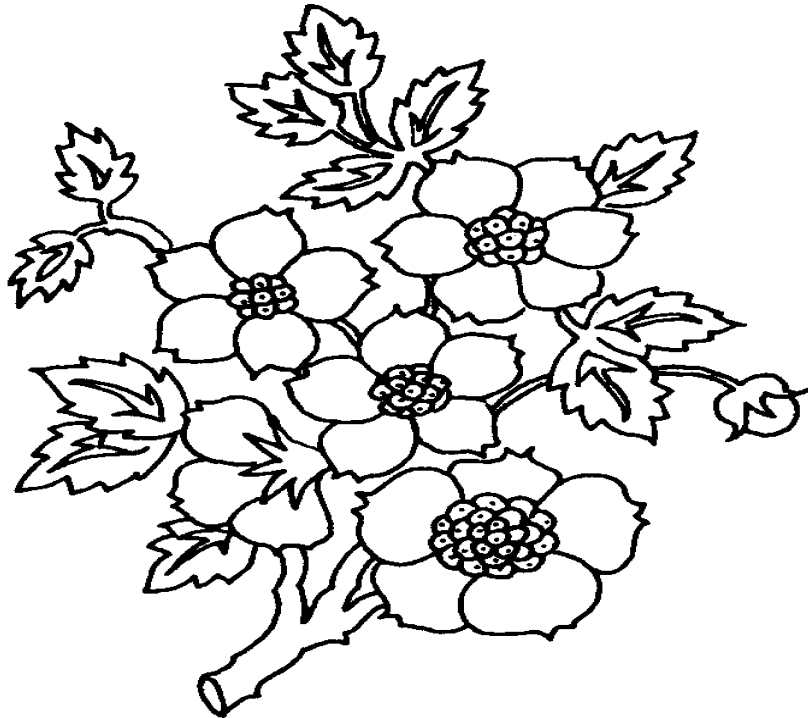
للمتّقين ائمة ف قيل له كيف هذا يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله؟

قال: انما انزل الله واجعل لنا من المتّقين اماماً، وهذا ممّا أسلفنا فى اوّل الكتاب من سعة وجوه القران بقدر سعة مراتب الخلق، وانّ القران لا مانع من ان يكون نزوله بقراءاتٍ مختلفةٍ بحسب اختلاف النّاس.

﴿أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ﴾ يعنى الغرفة المعهودة او البناء العالى
والجنة العالية ﴿بِمَا صَبَرُوا﴾ اى بصبرهم او بالبلايا او الطاعات التى صبروا عليها ﴿
وَيُلَقَّوْنَ﴾ من امثالهم من المؤمنين او من الملائكة او من الله ﴿فِيهَا تَحِيَّةٌ
وَسَلَامٌ﴾ من ذكر الخاص بعد العام ﴿خَالِدِينَ فِيهَا﴾ اى فى الغرفة فان تمام
النعمة بعدم زوالها.

﴿حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾ يا محمد ﷺ لهؤلاء الكفار بعد
اتمام او صاف عباد الرحمن وجزائهم ترغيباً لهم فى مثلها.
﴿مَا يَعْبُودُونَ لَهَا﴾ كفى شراً سديدهم ﴿بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا تَعْمَلُونَ فِيهَا﴾ الله بألسنتكم
القالبية والحالية.

فان الكل مالهم يطلوا الفطرة يدعون الله حالاً وقالاً او مايفعل بعذابكم لولا دعاؤكم
مع الله الهة اخرى، او مايعتد بكم لولا دعاؤه لكم الى الدين فان سنته جرت بان يدعوا لكل الى
الدين، او مايفعل بكم لولا دعاءه لكم الى الدين، او مايعتد لولا عبادتكم له.
﴿فَقَدْ كَذَّبْتُمْ﴾ الفاء سببية اى كذبتهم الرسول ﷺ او الله ﴿فَسَوْفَ
يَكُونُ﴾ تكذيبكم ﴿لِزَامًا﴾ لكم اى جزاء تكذيبكم لازماً لكم فى الدنيا كما فى بدر،
او فى الآخرة فانه يكون عذابها لازماً غير زائل.



فهرستهای پنجگانه

فهرست اعلام

فهرست ترجمه‌ی اخبار

فهرست اخبار متن

فهرست ابیات

فهرست منابع

فهرست اعلام

محمد ﷺ، ۵، ۸، ۳۹، ۴۹، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۷۸، ۸۱، ۹۶، ۹۸، ۱۱۱، ۱۳۴،
 ۱۵۵، ۱۸۰، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۶۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵،
 ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۹۲، ۴۰۹، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۳۶،
 ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۶۰، ۴۶۹، ۴۸۲، ۴۸۴، ۵۰۱، ۵۰۵، ۵۱۵، ۵۱۹، ۵۲۳، ۵۳۵، ۵۴۶،
 ۵۵۰، ۵۵۳، ۵۶۰، ۵۷۵، ۶۰۱، ۶۰۴، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۵، ۶۷۴، ۶۸۱، ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۸۶،
 ۷۱۹، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۴۲، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۷۵

علیؑ، ۸، ۵۲، ۵۴، ۶۵، ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰،
 ۱۵۱، ۲۰۶، ۲۲۱، ۲۴۱، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۱۷، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵،
 ۳۴۶، ۳۶۳، ۳۸۳، ۳۸۶، ۴۴۱، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۴، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۵۳،
 ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۶۰۵، ۶۱۳، ۶۳۴، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۷۴، ۶۸۳،
 ۷۰۶، ۷۳۷، ۷۵۶، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۷۲

اشخاص

ابراهیم، ۶۵۰

ابن عبّاس، ۱۲۰، ۵۵۷

ابوبکر، ۳۰۱، ۶۵۶

ابوجهل، ۴۵، ۴۸۴

ابوجهل، ۷۶۰

ابی بکر، ۳۰۱، ۶۵۶

بلخی، ۳۸۳

- بهاء‌الدین خرّمشاهی، ۱۶۷
- جریح، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۵، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۹
- جریح قبطی، ۲۸۹
- حبیب نجّار، ۴۵۷
- حسّان بن ثابت، ۲۸۷، ۶۴۹
- حکم بن العاص، ۳۸۳
- حنظله، ۴۰۸، ۴۰۹
- حنظلة بن ابی عیّاش، ۴۰۸، ۷۱۹
- خواجه عبدالله انصاری، ۸۲، ۱۰۱
- رسول الله ﷺ، ۳۸۳
- شریک بن سمحا، ۲۸۲
- شیخ طوسی، ۳۸۳
- صفوان، ۲۹۱، ۳۰۵، ۶۵۱
- صفوان بن معطل سلمی، ۲۸۸
- عائشة، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۹
- عایشه، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۵
- عبدالله بن ابی امیّة المخزومی، ۷۲۹
- عبدالله بن ابی سلول، ۲۸۷
- عبدالله بن امیّه مخزومی، ۴۲۴
- عثمان، ۳۸۳
- عمر، ۶۳۸

عويمر بن ساعدهى عجلائى، ٢٨٢

عويمرين ساعده العجلائى، ٦٤٧

كعب بن اشرف، ٣٨٣

كعب الله بن ابى سلول، ٦٤٩

گرنفون، ١٦٧

ماريه، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٣٠٥

ماریه‌ی قبطیّه، ٢٨٩

ماریه، ٦٥١، ٦٥٩

ماریه القبطیّه، ٦٥٠

مریم، ١٩٦، ١٩٨، ٦٠٠

مسطح بن ائاثه، ٦٤٩، ٦٥٦

مطح بن ائاثه، ٢٨٧

مولانا، ٤٨١

نصر حارث، ٤٥

هلال بن امیّه، ٢٨٢

هلال بن امیّه، ٦٤٧

یهود، ٤٥٤

اماکن

آذربایجان، ٤٥٥، ٧٤٦

انطاکیه، ٤٥٧

ایله، ١٨٠

- حیره‌ی کوفه، ۲۰۰
- روم، ۴۲۴، ۴۲۳
- مدین، ۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۰، ۵۵۲
- مصر، ۱۸۰، ۱۹۷، ۲۰۰، ۵۳۰، ۵۹۲، ۶۰۰، ۶۰۱
- مکه، ۲۱۷، ۲۲۳، ۳۸۸، ۴۴۹
- نجف، ۱۸۰، ۵۹۲
- یمامه، ۴۵۷
- پیامبران
- آدم، ۳۹، ۶۶، ۷۴، ۸۶، ۱۷۳، ۱۸۰، ۲۱۸، ۳۴۷، ۴۴۳، ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۱۴
- آدم عليه السلام، ۱۷۴، ۴۸۱
- ابالقاسم عليه السلام، ۴۰۹، ۷۱۹
- ابراهیم، ۷، ۸، ۹، ۷۰، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۸۰، ۲۸۹
- ۳۴۷، ۳۴۹، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۹۲، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶
- ابراهیم عليه السلام، ۸، ۷۶، ۸۱، ۱۵۵، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۵، ۵۷۶، ۵۷۷
- ابوالبشر، ۱۷۴
- ادم، ۵۸۸، ۵۹۳، ۶۱۱، ۶۸۴، ۷۵۸، ۷۵۹
- ادم عليه السلام، ۵۸۸، ۷۵۸
- اسماعیل، ۷۷، ۵۳۲
- الرسول، ۹، ۶۱۸، ۶۴۹، ۶۵۳، ۶۵۷، ۶۸۲، ۷۰۶، ۷۱۵، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۵، ۷۲۸
- ۷۲۹، ۷۳۳، ۷۳۷، ۷۴۳، ۷۵۶، ۷۶۱، ۷۷۶
- النبي عليه السلام، ۶۵۰، ۶۶۴، ۶۶۶، ۶۷۱، ۶۸۲، ۷۲۰، ۷۲۳

پیامبر ﷺ، ١١٧، ١١٨، ١٢٠

رسول ﷺ، ٢٣٠، ٣٠٢، ٣٣١، ٣٤٤، ٣٨٦، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١١، ٤١٢، ٤١٧،

٤٢٢، ٤٢٤، ٤٣٢، ٤٤١، ٤٥١، ٤٧٨، ٤٨٤، ٤٨٥، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٦٠

رسول الله ﷺ، ٣٨٣، ٥٣٣، ٥٤٨، ٥٤٩، ٥٩٣، ٦٠٩، ٦١٤، ٦٢٨، ٦٣٦،

٦٤٧، ٦٥٠، ٦٥٥، ٦٨٣، ٦٩١، ٧٠٧، ٧٠٨، ٧١٩، ٧٢٠، ٧٢٩، ٧٧٥

رسول الله، ٣٨٣

رسول الله ﷺ، ٥٥٥

رسول خدا، ٦، ٧٨، ١٠٥، ١١٤، ١١٧، ١١٩، ١٣٩، ١٤٠، ١٤٢، ١٤٥، ٢٤٧،

٢٨٢، ٢٨٧، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩٤، ٣١٠، ٣٤٥، ٣٨٦، ٣٨٨، ٤١٠، ٤١١، ٤٢٣، ٤٤٨، ٤٦٠

رسول خدا ﷺ، ١٨١، ٢٩٧، ٣٨٦، ٣٨٨، ٣٩٢

رسول خدا ﷺ، ٢١٥، ٢٢٢، ٢٨٢، ٢٨٧، ٢٨٩، ٢٩٠، ٣٠٩، ٣١٣، ٣٢٨، ٣٥٨،

٣٨٢، ٣٨٦، ٣٨٨، ٤٠٤، ٤٠٩، ٤١٩، ٤٢٢، ٤٤١، ٤٤٤، ٤٤٦، ٤٥١، ٤٥٩، ٤٨٤، ٥٠٤

رسول خدا، ٢٨٨

شعیب، ٤٥٧

صالح علیہ السلام، ١٩٠

عیسی، ١٨٠، ١٩٩، ٣٤٩، ٤١٨، ٥٩٢، ٧٢٥

عیسی علیہ السلام، ٦٠١

قوم فرعون، ١٩٧

لِلرَّسُولِ ﷺ، ٥٥٦

لمحمد ﷺ، ٦١٠، ٦٢١، ٦٣٥، ٦٩٨، ٧٠١، ٧١١، ٧٢٢، ٧٤٨، ٧٥١

لوط، ٧، ١٠٢، ١٠٣، ١١٠، ٥٥٢

محمد ﷺ، ۳، ۴۲، ۱۱۱، ۱۵۳، ۵۷۶

محمداً ﷺ، ۵۹۲، ۷۲۴، ۷۴۲

موسی، ۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۴۱، ۵۵۲، ۵۶۸

موسی ﷺ، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۳۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۷

۵۹۲، ۶۰۰، ۶۸۵، ۷۴۳

نبی ﷺ، ۲۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۷، ۳۴۴، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۹۹، ۷۷۱

نوح، ۷، ۵۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۳۶۸، ۳۶۹

۴۵۲، ۴۵۷، ۵۲۴، ۵۵۲، ۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۹۷، ۷۴۳، ۷۴۶

نوح ﷺ، ۱۸۸، ۱۸۹

نوحاً، ۱۸۵، ۳۴۷، ۵۹۴، ۶۸۴، ۷۴۳

هارون، ۱۹۶، ۱۹۷، ۴۵۰، ۴۵۱، ۷۴۳

هود، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۵۹۶، ۶۴۹، ۶۵۰

یحییٰ ﷺ، ۵۹

یعقوب، ۴۵۴، ۷۴۵

یوسف ﷺ، ۲۱۵، ۶۰۹

پیشوایان معصوم

آل محمد ﷺ، ۳، ۴۲، ۱۵۳

آل محمد ﷺ، ۸، ۱۱۱

آل محمد ﷺ، ۳۴۳، ۳۴۶

ابی جعفر، ۲۰۰، ۳۷۸

ابی جعفر، ۴۷۷، ۶۰۱، ۷۰۴، ۷۵۶

- ابى عبدالله عليه السلام، ٥٠٨، ٢٧
- ابى عبدالله عليه السلام، ٢٠٠
- ابى عبدالله عليه السلام، ٤٥٦
- الباقري عليه السلام، ٥٣٤، ٥٥٥، ٥٩٢، ٦٤٣، ٦٤٧، ٦٥٠، ٦٦٦، ٦٨٣
- الحسين عليه السلام، ٧٥٩
- السَّجَّاد عليه السلام، ٥٥٤
- الصَّادق عليه السلام، ٥٥٤، ٥٣٣
- الصَّادق عليه السلام، ٥٩٢، ٦٣٦، ٦٣٩، ٦٤٣، ٦٤٤، ٦٤٦، ٦٤٧، ٦٥٥، ٦٦٦، ٦٧١، ٦٨٣، ٦٨٤، ٦٩١، ٦٩٨، ٧٢٠، ٧٤٦، ٧٧٥
- ال محمد صلى الله عليه وآله، ٦٨٣
- امام باقر عليه السلام، ١٨٠
- امام باقر عليه السلام، ٢٧٥، ٢٨٢، ٢٨٩، ٣١٩، ٣٤٦
- امام حسن مجتبي عليه السلام، ٣٠٥
- امام سجَّاد عليه السلام، ١١٣، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩
- امام صادق عليه السلام، ٧٨، ١١٣، ١٨٠، ٢٦١، ٢٦٩، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٩٦
- ٣٢٠، ٣٢٧، ٣٤٥، ٣٤٧، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٦٩، ٤٠٩، ٤٥٥، ٥٠٤
- امام كاظم عليه السلام، ١٤٥
- امير المؤمنين عليه السلام، ٨، ١١١، ١١٩، ١٨٠، ١٨١، ٢٠٩، ٢٢١، ٢٦٧، ٣٣٨، ٤٤٢
- ٤٥٣، ٥٥٧، ٥٧٠، ٥٩٢، ٥٩٣، ٦٠٧، ٦١٣، ٦٣٩، ٦٧٧، ٧٣٧، ٧٤٤
- امير المؤمنين، ١٨٠، ٢٦٨، ٣٤٦، ٦٨٣
- باقر عليه السلام، ٧٩، ١١٣

- بعلیؑ، ۶۹۴
 حسینؑ، ۱۰۵
 حضرت علیؑ، ۳۸۳
 علیؑ، ۳۸۳
 علیاًؑ، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۳، ۶۲۴، ۶۳۲، ۶۵۰، ۶۷۴، ۷۷۲
 علی بن ابی طالبؑ، ۲۴۱، ۶۲۴، ۶۸۳
 علی بن ابی طالب، ۳۰۵، ۶۵۹
 فاطمهؑ، ۸، ۱۱۱، ۳۷۰، ۴۰۹
 فاطمه، ۴۱۰، ۴۸۲
 فاطمةؑ، ۵۵۸، ۶۹۸، ۷۲۰، ۷۵۹
 قائمؑ، ۱۲۵
 قائم آل محمد ﷺ، ۳، ۴۲
 قائم عجل الله فرجه، ۳۰
 لجعفرؑ، ۶۸۵
 لعلیؑ، ۶۶۴، ۶۷۵
 والحسنؑ، ۷۵۹
 شاعران
 مولوی، ۱۲۸
 طواغیت
 ابوسفیان، ۲۲۲، ۶۱۴
 الشیاطین، ۵۴۸

شیطان، ۲۹، ۳۳، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۶۸، ۲۴۰، ۲۹۹،

۳۰۰، ۴۱۸، ۴۳۵، ۴۴۱، ۴۵۴، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۸۳، ۴۹۷، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۱۰

فرعون، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰

غزوات

جنگ احد، ۴۰۹

غزوه‌ی بنی المصطلق، ۲۸۷

قبایل واقوام

قبایل واقوام

قبایل واقوام

آل عمران، ۳۴۷

اصحاب رسّ، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷

ال عمران، ۶۸۴

بنی امیه، ۳۸۳

بنی امیّه، ۳۸۳

بنی امیّه، ۳۸۳

سبیطی، ۱۹۸

فارس، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۴۵

قبیطی، ۱۹۸

قوم صالح، ۱۸۹، ۵۹۶

قوم فرعون، ۱۹۸

قوم نوح، ۱۸۹

قوم نوح، ۴۵۰

واژه‌های عرفان

السَّالِك، ۵۷۹، ۶۰۷، ۶۶۳، ۶۷۸، ۶۸۱، ۶۹۰، ۶۹۱، ۷۵۴، ۷۶۷، ۷۷۴

بیعت خاص، ۵۴، ۱۲۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۹، ۲۰۸، ۲۴۴، ۲۵۶، ۳۱۶، ۵۰۰

بیعت خاص ولوی، ۵۴، ۱۰۰، ۳۱۵، ۳۶۴، ۳۹۰، ۴۹۹

بیعت عام، ۵۴، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۶۹، ۲۰۷، ۲۰۸، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۹۹، ۵۰۰

بیعت نبوی و ولوی، ۸۷

بیعت ولوی، ۳۸۹، ۴۹۹، ۵۰۰

دعوت باطنی، ۵۴، ۱۲۴، ۱۵۸، ۵۰۰

سالک، ۱۵۹، ۴۷۴، ۴۸۶، ۴۹۳، ۵۰۴، ۵۷۸

سالک، ۱۵۹، ۲۰۹، ۳۱۵، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۵۶، ۳۵۷

سالکین، ۳۴۰، ۴۹۳

سلوک، ۹۳، ۱۵۳، ۲۰۹، ۳۱۶، ۳۵۵

عالم صغیر، ۳۰، ۸۱، ۸۶، ۱۱۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰

فهرست ترجمه‌ی اخبار

و در فضیلت این سوره (حجّ) از نبیِّ ﷺ وارد شده که هر کس سوره‌ی حجّ را بخواند مانند کسی که حجّ و عمره‌ای که انجام داده باشد به او پاداش داده می‌شود و حتماً به عدد کسانی که حجّ و عمره در گذشته و آینده انجام داده‌اند به او اجر داده می‌شود. ۲۷

و از ابی عبدالله ع آمده است: هر کسی این سوره را در هر سه روز یک مرتبه بخواند از آن سال بیرون نمی‌رود مگر آنکه به سوی بیت الله الحرام خارج شود و اگر در این سفر مرگ او فرارسد داخل بهشت می‌شود. ۲۷

و در خبری آمده است: اگر زن در مدّت حمل و آبستن حیض شود به مقدار ایّام حیض بر ایّام حمل و آبستنی اضافه می‌شود. ۳۶

و در خبر دیگری است: اگر بیشتر از یکسال هم طول بکشد نباید تصدیق و باور کرد اگر چه یک ساعت باشد. ۳۷

روایت شده وقتی که ابراهیم و اسماعیل مأمور به بنای خانه شدند و بنای آن را تمام کردند، ابراهیم بر پایه و رکنی نشست، سپس ندا سر داد که: «هَلِّمُ الْحَجَّ» (بیا برای حجّ) پس اگر ندا می‌داد «هَلِّمُوا إِلَى الْحَجَّ» (بیایید برای حجّ) به صورت جمع که شامل همه می‌شد عمل حجّ انجام نمی‌داد مگر کسی که در آن روز انسان باشد و مخلوق. ولی ابراهیم گفت: «هَلِّمُ هَلِّمُ الْحَجَّ الْحَجَّ» بدین ترتیب همه‌ی کسانی که در اصلاّب مردان بودند جواب مثبت داده و گفتند: لَبَّيْكَ داعی الله، لَبَّيْكَ داعی الله، پس آنکس که ده بار لَبَّيْكَ گفت ده مرتبه حجّ کرد، آنکس که پنج مرتبه لَبَّيْكَ گفت پنج بار حجّ نمود، هر کس بیشتر لَبَّيْكَ به تعداد آن حجّ انجام داد، هر کس یک بار لَبَّيْكَ گفت یک حجّ انجام داد و هر کس لَبَّيْكَ نگفت حجّ انجام نداد. . ۷۸

و در خبری آمده است: خداوند شنواند همه‌ی کسانی را که در اصلاّب مردان و رحم

- زنان هستند تا روز قیامت..... ۷۸
- در خبر وارد شده که خطاب در قول خدا: «أَذِّنْ فِي النَّاسِ» به محمد ﷺ است.. ۷۸
- از امام صادق عليه السلام آمده است که رسول خدا در مدینه ده سال اقامت نمود و عمل حجّ انجام نداد، سپس خدای تعالی این آیه را نازل نمود: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ... تا آخر» پس مؤذنین را امر کرد با بلندترین صداهايشان اعلام کنند که رسول خدا ﷺ در همین سال حجّ می‌کنند، این مطلب را هر کس در شهر حاضر بود و اهل شهر و بادیه فهمیدند و برای حجّ رسول خدا اجتماع کردند؛ چون آنان فقط تابع رسول خدا بودند به آنچه که امر می‌شد، تبعیت می‌کردند، یا کاری را که پیامبر انجام می‌داد آنان هم آن را انجام می‌دادند..... ۷۹
- امام باقر عليه السلام وقتی که دید مردم دور کعبه طواف می‌کنند در اشاره به همین معنا فرمود: در جاهلیت اینچنین طواف می‌کردند، مردم مأمور شده‌اند طواف کنند، سپس به سوی ماکوچ کنند، پس ولایت ما و مودت و دوستی خودشان را اعلام کنند و یاری خودشان را بر ما عرضه بدارند..... ۷۹
- در خبری از امام سجّاد عليه السلام آمده است که: بنده دارای چهار چشم است، دو چشم که با آنها دین و دنیايش را می‌بیند و دو چشم که امر آخرتش را می‌بیند..... ۱۱۳
- پس آنگاه که خداوند خوبی بنده‌ای را بخواهد دو چشم را که در قلب جای دارند باز می‌کند که با آنها غیب و امر آخرتش را می‌بیند، اگر خداوند برای بنده‌ای غیر از این بخواهد قلب را به حال خودش وا می‌گذارد..... ۱۱۳
- از امام صادق عليه السلام است که فرمود: فقط شیعیان ما دارای چهار چشم هستند، دو چشم در سر دارند و دو چشم در قلب، آگاه باشید که همه‌ی خلائق چنین هستند جز اینکه خداوند چشمان شما را باز گذاشته و چشمان آنان را کور کرده است..... ۱۱۳
- و از امام باقر عليه السلام آمده است: کوری فقط کوری دل است و سپس این آیه را

خواندند..... ۱۱۳

و از ابن عباس و غیر او به طریق عامّه روایت شده که وقتی پیامبر ﷺ سوره‌ی «و التَّجْم» را تلاوت کرد و رسید به قول خدا: «أَفْرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْآخِرَىٰ» شیطان در تلاوت او این جمله‌ها را القا کرد: «تلك الغرنيق العلي، و ان شفاعتهن لترجي» پس مشرکین با این جملات خوشحال شدند، وقتی پیامبر به آیه سجده رسید مسلمانان سجده کردند و مشرکین نیز چون از ذکر خدایانشان خوششان آمد به سجده افتادند..... ۱۲۱

به امام موسی بن جعفر عليه السلام نسبت داده شده که فرمود: وقتی این آیه نازل شد «لكل أمة جعلنا منسكاً» رسول خدا ﷺ مردم را جمع کرد، سپس فرمود: ای گروه انصار و مهاجرین خدای تعالی می‌گوید: «لكل أمة جعلنا منسكاً هم ناسكوه» و منسك عبارت از امام است برای هر امتی پیامبری است تا پیامبر بعدی آن را درك کند، آگاه باشید که لزوم امام و طاعت امام همان دین و منسك است و علی بن ابیطالب امام شما بعد از من است، من شما را به هدایت او فرا می‌خوانم که او بر هدایت مستقیم است، مردم از این مطلب تعجب می‌کردند و می‌گفتند: در این صورت ما نزاع می‌کنیم و هرگز به اطاعت از او راضی نمی‌شویم، رسول خدا از این سخنان آنها به تنگ می‌آمد و دل‌تنگ می‌شد پس خدای تعالی این آیه را نازل کرد: «ادع الی سبیل ربك... تا آخر آیات..... ۱۴۲

به امام کاظم عليه السلام نسبت داده شده که درباره‌ی قول خدا: «و إذا تتلى عليهم آیاتنا... تا آخر آیه» فرمود: هرگاه درباره‌ی امیرالمؤمنین علی عليه السلام آیه‌ای در کتاب خدا نازل می‌شد که طاعت او را واجب می‌کرد، یا فضیلتی در او و در اهلش ثابت می‌کرد مردم به خشم می‌آمدند و آن را ناخوش می‌داشتند تا آنجا که آهنگ او می‌کردند و از این رو قصد کشتن رسول خدا و علی عليه السلام را در شب عقبه نمودند و این از جهت خشم و غیظ و غضب و حسد است تا این آیه نازل شده که مقصود آیه‌ی سابق است..... ۱۴۵

از امام باقر علیه السلام آمده است: وصیت امیرالمؤمنین چنین بود: مرا به سوی دشت و زمین بلند خارج سازید، هرگاه قدمهای شما به نشیب رسید و بادی شما را استقبال کرد مرا همانجا دفن کنید که آن اول طور سیناست..... ۱۸۰

و از امام صادق علیه السلام آمده است: غری قطعه‌ای از کوهی است که خداوند با موسی علیه السلام بر روی آن کوه سخن گفته است، عیسی در آنجا خدا را تقدیس نموده، خداوند ابراهیم را آنجا خلیل اتخاذ کرده، محمد صلی الله علیه و آله را حبیب اتخاذ نموده، آنجا را برای پیامبران مسکن قرار داده پس به خدا قسم بعد از دو پدر پاکش آدم و نوح کریم تر و شریف تر از امیرالمؤمنین علیه السلام آنجا ساکن نشده است..... ۱۸۰

از ابی جعفر و ابی عبدالله علیه السلام آمده است: که مقصود حیره‌ی کوفه و اطراف آن است، قرار مسجد کوفه، معین فرات است..... ۲۰۰

در خبری از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: سپس فرمود، می‌دانید چه چیزی به مؤمنین داده شد؟ به خدا قسم به آنان طاعت همراه با محبت و ولایت داده شد، آنان در این مسئله ترسناک هستند و ترس آنان ترس شك نیست، لکن می‌ترسند که آنان در محبت و طاعت ما مقصر باشند..... ۲۰۹

از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که: خدای تعالی اگر می‌خواست خودش را به بندگان معرفی می‌کرد، لکن خداوند ما را ابواب و صراط و سبیل خودش قرار داده، طوری قرار داده که هر کسی بخواهد خدا را بشناسد از وجه و روی ما باید به خدا برسد؛ پس هر کس از ولایت ما عدول کند یا غیر ما را بر ما ترجیح و برتری دهد از راه راست عدول کرده است..... ۲۲۲

روایت شده که آنان قحطی زده شدند تا آنجا که «علهر» می‌خوردند، پس ابوسفیان خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: به خدا قسم رحم کن، مگر تو گمان نمی‌کنی که برای آن مبعوث شدی تا برای جهانیان رحمت باشی؟ تو که پدران را با شمشیر کشتی، فرزندان را

با قحطی و گرسنگی دچار ساختی! که آیه‌ی زیر نازل شد: وَلَقَدْ أَخَذْنَا لَهُمُ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكْبَرُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْسُونَ... ۲۲۲

و به امام سجّاد علیه السلام نسبت داده شده که از او از دو نفخ و دوباره دمیدن سؤال شد، این که مدّت بین دو دم چقدر است؟ فرمود: مدّت بین دو دم مقداری است که خدا بخواهد. عرض شد ای فرزند رسول خدا به من خبر بده چگونه در صور نفخ می‌شود؟ فرمود: امّا دمیدن اوّل چنین است که خدای تعالی به اسرافیل امر می‌کند که به دنیا هبوط کند، در حالی که صور همراه اوست، صور یک سر و دو طرف دارد، فاصله بین سر هر طرف تا طرف دیگر همانند ما بین آسمان و زمین است، پس وقتی ملائکه دیدند اسرافیل با صور به دنیا هبوط کرده می‌گویند: خداوند اذن داده که اهل زمین و آسمان بمیرند..... ۲۴۸

امام سجّاد علیه السلام فرمود: پس اسرافیل به حظیره‌ی بیت المقدّس هبوط می‌کند در حالی که او رویه روی کعبه است، وقتی اهل زمین او را دیدند می‌گویند: خداوند به مرگ اهل زمین اجازه داده، پس اسرافیل یک بار در صور می‌دمد، صدا از طرفی بیرون می‌آید که رو به زمین است، پس در زمین صاحب روحی باقی نمی‌ماند مگر آن که صیحه کشیده و می‌میرد، بار دیگر صدا از طرفی بیرون می‌آید که رو به آسمان‌هاست، پس در آسمان‌ها صاحب روحی نمی‌ماند مگر آن که صیحه کشیده و می‌میرد، فقط اسرافیل زنده می‌ماند امام سجّاد ۷ ادامه داد: پس خداوند به اسرافیل می‌فرماید: ای اسرافیل بمیر، پس اسرافیل می‌میرد، همه در همین حالت مرگ به مقداری که خدا بخواهد می‌مانند، سپس خداوند به آسمانها امر می‌کند که به جریان بیافتند، به کوهها امر می‌کند که حرکت کنند، این است معنای قول خدا که فرمود: «یوم تمور السّماء موراً و تسیر الجبال سیراً»..... ۲۴۸

امام سجّاد علیه السلام ادامه داد: در این هنگام جبار تبارک و تعالی با صدای بلندی از جانب خودش ندا می‌کند به طوری که همه‌ی اقطار آسمانها و زمینها می‌شنوند: امروز ملک و

پادشاهی از آن کیست؟ پس هیچ کس جواب نمی‌دهد، در این هنگام جبّار عزّوجلّ به خودش جواب می‌دهد و می‌گوید: «لله الواحد القهار» و من بر همه‌ی خلائق غالب هستم و همه را من میراندم، به درستی که من خدا هستم و جز من هیچ پرستیده و خدایی نیست، من دارای شریک و وزیر نیستم، خلقم را با دست خود آفریدم، آنان را با مشیّت خود میراندم، آنان را با قدرت خود زنده می‌کنم. ۲۴۹

امام سجّاد علیه السلام فرمود: پس جبّار تبارک و تعالی بار دیگر در صور می‌دمد، از آن طرف که روبه آسمان هاست صدایی بیرون می‌آید، پس در آسمانها کسی نمی‌ماند جز این که زنده شده و می‌ایستد همانطور که پیش از آن بوده‌است، حاملین عرش برمی‌گردند، بهشت و جهنّم حاضر می‌شود، خلائق برای حساب فراهم می‌آیند. ۲۴۹

روایت شده‌است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: زنان را در غرفه‌ها فرود نیاورده نوشتن نیاموزید و آنان را ریسندگی و سوره‌ی نور بیاموزید. ۲۶۱

از امام صادق علیه السلام آمده‌است: اموال و فروج خویش را با تلاوت سوره‌ی نور حفظ کنید، زنانتان را با این سوره حفظ نمایید، که هر کس در هر شب یا در هر روز بخواند این سوره مداومت نماید کسی از خانه او تا آخر زنا نمی‌کند تا مرگش فرارسد. ۲۶۱

روایت شده که پنج نفر را پیش عمر آوردند که در زنا گرفتار شده بودند، پس عمر دستور داد که بر هر يك از آنان حدّ اقامه شود، امیرالمؤمنین علیه السلام در آن مجلس حاضر بود، فرمود: ای عمر این که گفתי حکم آن پنج نفر نیست. عمر گفت: تو بر آنان حدّ جاری کن، پس علی علیه السلام یکی را جلو انداخت و گردنش را زد، دیگری را سنگسار نمود، سوّمی را حدّ زد، در چهارمی نصف حدّ جاری ساخت و پنجمی را تعزیر نمود؛ پس عمر متحیر شد و مردم از کار علی علیه السلام تعجب کردند، عمر گفت: یا ابوالحسن پنج نفر در یک قضیه پنج نوع حدّ بر آنان جاری ساختی که هیچ یک از حدود شبیه حدّ دیگر نبود. ۲۶۸

پس امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: اَمَّا اوَّلٰی چون ذمّی (کافری که در تحت حمایت مسلمانان بود و از حقوق فردی و اجتماعی برخوردار باشد ذمّی است و اگر نبود حربی است) بود و از ذمه اش خارج شد و جز شمشیر حدّی نداشت، اَمَّا دوّمی مردی بود که زنا ی محصنه انجام داد و باید سنگسار می شد، سوّمی چون عذب بود و بی همسر حدّش تازیانه بود، چهارمی بنده و مستحقّ نصف حدّ بود، پنجمی دیوانه بود و عقلش را از دست داده بود حدّی نداشت. ۲۶۸.....

و در روایت دیگری شش نفر نقل شده و در آن آمده است که نفر ششم را آزاد کرد، در توجیه مطلب علی علیه السلام فرمود: اَمَّا نفر پنجم که زنا در مورد او با شبهه انجام گرفته بود که او را تعزیر و تأدیب نمودیم و نفر ششم دیوانه بود و عقل نداشت و تکلیف از او ساقط بود. ۲۶۸.....

و در خبر از امام صادق علیه السلام آمده است، آنان زنان و مردانی هستند که به زنا معروف و مشهورند و مردم آن‌ها را به همین نشانه می شناسند؛ پس هر کس که حدّ زنا بر او جاری شود و یا معروف و مشهور به زنا باشد شایسته نیست کسی با او نکاح کند تا توبه او معروف و معلوم شود... ۲۶۹.....

در خبر دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: این حکم در صورتی است که زنا علنی و آشکار باشد، اگر انسانی زنا کند و سپس توبه نماید می تواند که بخواهد از داواج کند... ۲۶۹.....

و در خبر دیگری است: خداوند زن و مرد زناکار را مؤمن نام نگذاشته است، چون خدای تعالی آن دو را در مقابل مؤمنین و قرین و همدیف مشرکین قرار داده است. ... ۲۷۰
از امام صادق علیه السلام سؤال شد چرا در زنا چهار شاهد قرار داده شد و در قتل دو شاهد؟ فرمود: خداوند متعه را برای شما حلال کرد، می دانست شما به زودی آن را انکار خواهید کرد

و بر آن مؤاخذه خواهید نمود، لذا جهت احتیاط به نفع شما چهار شاهد مرد را لازم نمود و اگر چنین نمی‌کرد بر ضرر شما می‌شد و کم اتفاق می‌افتد که چهار شاهد بر یک مطلب اجتماع نمایند. ۲۷۵

و در روایت دیگری فرمود: در زنا دو حدّ وجود دارد، جایز نیست که هر دو نفر بر یکی شهادت دهند، زیرا که بر مرد و زن هر دو حدّ جاری می‌شود، بر خلاف قتل که حدّ فقط بر قاتل جاری می‌شود نه مقتول. ۲۷۵

به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده که آیهی «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ» در مدینه نازل شده است، فرمود: خداوند وجود ایمان را از کسی که تهمت می‌زند و افترا می‌بندد و فرموده: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا لَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» (آیا مؤمن مانند فاسق است؟!)، خدای تعالی فاسق را منافق قرار داده و فرموده: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» و خداوند او را از دوستان و اولیای ابلیس قرار داده و فرموده: «إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» (جز آن‌کس که از جن بود و گفت به امر خدا فاسق بود) و خداوند او را به ملعون قرار داده و فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (که در این آیه است). ۲۷۶

از امام صادق سؤال شد، چگونه توبه‌ی او شناخته می‌شود؟ حضرت فرمود: خودش را در حضور و پیش مردم هنگامی که تازیانه زده می‌شود تکذیب کند و استغفار خدا نماید. ۲۷۶

پس اگر چنین کرد توبه‌اش ظاهر شده است. ۲۷۶
و در خبر دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: کسی که نسبت زنا می‌دهد هشتاد تازیانه به او زده می‌شود، هیچ وقت شهادت او قبول نمی‌شود مگر این که توبه کند یا خودش را تکذیب نماید و اگر برای اثبات نسبت زنا اگر سه شاهد از چهار شاهد شهادت دادند و نفر

چهارم از شهادت امتناع کرد آن سه نفر تازیانه زده می‌شوند، شهادت آنان قبول نمی‌شود تا این‌که نفر چهارم نیز بگوید: ما آن را مانند میل در سر مه‌دان دیدیم، هر گاه کسی بر علیه خودش شهادت دهد که زنا کرده است شهادت او قبول نمی‌شود تا این‌که چهار مرتبه شهادت را تکرار کند، که هر مرتبه در مقابل يك شاهد باشد..... ۲۷۷

از امام صادق علیه السلام در جواب کسی که از این آیه سؤال کرده آمده است: او کسی است که به زنش نسبت زنا می‌دهد، پس هرگاه نسبت زنا دهد سپس اقرار کند که به دروغ نسبت داده است به او حدّ زده می‌شود، زنش به سوی او بازگردانده می‌شود، اگر از آن عمل زنا امتناع کرد و اقرار به دروغ نکرد باید چهار مرتبه خدا را شاهد بگیری که او از راستگویان است، در مرتبه‌ی پنجم خودش را لعن کند اگر از دروغ‌گویان باشد و اگر زن بخواهد عذاب را که همان سنگساری است از خودش دفع کند باید چهار مرتبه خدا را شاهد بگیرد که آن مرد از دروغ‌گویان است، مرتبه‌ی پنجم غضب خدا بر آن زن باشد اگر مرد نسبت دهنده از راستگویان باشد. پس اگر زن چنین نکند سنگسار می‌شود، اگر چنین کند حدّ را از خودش دفع می‌کند، دیگر تا روز قیامت این زن برای آن مرد حلال نمی‌شود. ۲۸۱

گفته شد: چگونه است اگر بین آن دو جدایی افکنده شود، آن زن دارای فرزندی باشد که مرده باشد؟ فرمود: مادرش از آن فرزند ارث می‌برد، اگر مادرش بمیرد دایی‌هایش ارث می‌برند، هر کس بگوید او زنازاده است حدّ زده می‌شود. گفته شد: آیا فرزند به پدر داده می‌شود اگر اقرار به فرزند داشته باشد؟ فرمود: نه، کرامت و احترامی ندارد، او از فرزند ارث نمی‌برد، فرزند از او ارث می‌برد..... ۲۸۲

و در خبر دیگری است: این آیه درباره‌ی مردی از مسلمانان نازل شد که خدمت رسول خدا آمد و ادّعا کرد که مردی را با زنش دیده است..... ۲۸۲

و در خبر دیگری است که عویمر بن ساعده‌ی عجلانی چنین دیده بود و خدمت

- ۲۸۲..... رسول خدا ﷺ آمد، با هم ملاعنه و لعان کردند.....
- و در خبر دیگری است: هلال بن امیه به زنش نسبت زنا، با شریک بن سمحا
- داد..... ۲۸۲.....
- و از امام صادق علیه السلام آمده است: هرگاه مردی به زنش نسبت زنا دهد لعان محقق
- نمی شود تا این که مرد بگوید: من دیدم بین دو پای زن مردی با آن زن زنا می کرد. ... ۲۸۲
- و از امام باقر علیه السلام آمده است: امام پشت به قبله می نشیند و آن زن و مرد را رو به
- قبله جلو خودش در محاذات یکدیگر می نشاند و ابتدا به مرد خطاب می کند و سپس به زن،
- اگر مرد دو یا سه بار خدا را شاهد گرفت ولی برای بار چهارم و نکول نمود به او حدّ زده
- می شود، بین او و زنش جدایی افکنده نمی شود. ۲۸۳.....
- در تفاسیر خاصّه و عامّه نقل شده که این آیات درباره‌ی عایشه نازل شده، سبب
- نزول آن این بوده که رسول خدا ﷺ در غزوه‌ی بنی المصطلق او را با خود برد، رسول خدا هر
- وقت می خواست یکی از زنانش را در غزوه‌ای با خود ببرد بین آنان قرعه می انداخت. پس از
- بازگشت از آن غزوه هنگامی که نزدیک مدینه رسیدند و اجازه حرکت داده شد عایشه بلند
- شد و راه رفت تا از لشگر جلو افتاد، وقتی قضای حاجت نمود و کارش را تمام کرد به سوی
- کاروان حرکت کرد، پس دست به سینه اش زد دید گردن بندش نیست، جهت پیدا کردن
- گردن بندش دوباره برگشت و در طلب گردن بند مقداری معطل شد، جماعتی هم کجاوه‌ی
- عایشه را حمل می کردند آمدند و کجاوه‌ی او را به دوش گرفتند و حرکت کردند و گمان
- می کردند که عایشه گردن بندش را پیدا کرده و داخل کجاوه نشسته است، ولی وقتی عایشه به
- محلّ فرود لشگر رسید هیچ کس را آنجا ندید، نه صداکننده و نه خواب دهنده‌ای پس در همان
- منزلی که قبلاً بود همانجا ماند به گمان این که جماعت خودشان می فهمند که عایشه را گم
- کرده اند. ۲۸۸.....

از سوی دیگر صفوان بن معطل سلمی از پشت سر لشکر عایشه آمد و شب را در همان منزل به صبح رسانید و عایشه را شناخت، از شترش فرود آمد و عایشه را سوار کرد تا پیش لشکر آمدند و پس از این قضیه منافقین تهمت‌ها در حق عایشه گفتند، پس خدای تعالی این آیات را جهت تبریه‌ی عایشه نازل نمود..... ۲۸۹

و از طریق خاصه نقل شده که این درباره‌ی ماریه‌ی قبطیه نازل شده است که عایشه به او تهمت زده بود..... ۲۸۹

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت رسول خدا ۹۱ به شدت اندوهناک شد، پس عایشه به او گفت: چه چیز تو را اندوهناک کرده است؟ او جز فرزند جریح چیزی نیست، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به دنبال جریح قبطی درب بستان را زد، جریح نیز آمد تا در را باز کند، وقتی جریح علی علیه السلام را دید و خشم و غضب علی علیه السلام را درک کرد پشت بر در کرد و برگشت و درب بستان را باز نکرد..... ۲۸۹

پس علی علیه السلام به دیوار پرید و داخل بستان شد و به دنبال جریح رفت، جریح پشت به علی نمود و فرار کرد، چون ترسید که علی علیه السلام به او برسد بالای درخت خرما رفت و علی علیه السلام هم به دنبال او بالای درخت رفت، وقتی جریح دید علی به او نزدیک شد خود را از بالای درخت به پایین انداخت و عورتش نمایان شد که ناگهان نه علامت مردان را داشت و نه علامت زنان را، پس علی علیه السلام به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و گفت: ای رسول خدا وقتی مرا برای کاری می فرستی من باید مانند میخ گذاخته شوم تا آن کار را انجام دهم، یا صبر و تأمل نمایم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه صبر و تأمل نما، علی علیه السلام عرض کرد: قسم به خدای که تو را به حق مبعوث نمود جریح نه علامت مردان را دارد و نه علامت زنان، پس رسول خدا فرمود: حمد خدایی را که از ما اهل بیت بدی را برگرداند..... ۲۹۰

از امام صادق علیه السلام آمده است: هر کس درباره‌ی مؤمن چیزی بدی را بگوید که دو

چشمش دیده و دو گوشش شنیده پس او از کسانی است که خداوند درباره‌ی آنان فرموده:

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ تَأْخِرُ آيَهُ». ۲۹۷

از امام کاظم علیه السلام روایت شده است: که به او گفته شد: از یکی از برادرانم به من خبری رسید که من دوست نداشتم آن خبر را درباره‌ی آن برادر بشنوم، از خود او که سؤال می‌کنم مطلب را انکار می‌کند در حالیکه این خبر را گروهی تقه و مورد اطمینان به من خبر داده‌اند. ۲۹۷

امام فرمود: گوش و چشمت را در مورد برادرت تکذیب کن، اگر نزد تو پنجاه قسامه شهادت دهند ولی آن برادرت چیز دیگری بگوید تو او را تصدیق کن و آنان را تکذیب نما و چیزی شایع نساز که او را رسوا کنی و مروّت او را از بین ببری که در این صورت از کسانی می‌شویی که درباره‌ی آنان خدا فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ... تَأْخِرُ» ۲۹۷

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: هر کس فاحشه و کار زشتی را اشاعه دهد مانند کسی است که آن را شروع کرده است. ۲۹۷

و در نزول آیه گفته شده که گروهی از صحابه سوگند یاد کردند بر مردی که به چیزی از اُفک و بهتان تکلم کند تصدّق نمایند، با آنان مواسات و برادری نکنند. ۳۰۱

بعضی گفته‌اند: آیه درباره‌ی ابی بکر و مسطح بن اثاثه نازل شده که پسر خاله‌ی ابوبکر و از مهاجرین و بدریین بود، فقیر بود و نفقه‌ی او را ابوبکر متحمّل می‌شد و از رؤسای اصحاب افک و افترا بود، هنگامی که در افترا و بهتان فرو رفت نفقه‌ی او را قطع نمود و سوگند یاد کرد که به او نفعی نرساند، پس وقتی آیه: «وَلَا يَأْتَلُ» ۳۰۱

روایت شده که جوارح بر ضرر مؤمن شهادت نمی‌دهد، بلکه تنها شهادت بر کسی میدهد که کلمه‌ی عذاب بر او ثابت شده باشد. ۳۰۴

و از امام حسن مجتبی علیه السلام وارد شده است: پس از آن که با معاویه و اصحابش
مواجه نمود و از مجلس معاویه برخاست فرمود: «الخبیثات للخبثین والخبیثون للخبیثات»
ای معاویه به خدا سوگند آن خبیث‌ها تو و اصحاب و پیروانت هستید، «الطَّیِّبَات لِلطَّیِّبِین»
علی بن ابی طالب و یاران و شیعه‌ی او هستند. ۳۰۵

به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد: یا رسول الله استیناس چیست؟ فرمود: استیناس آنست
که مرد با پاک شمردن، ستایش و بزرگ شماری با اهل بیت سخن گوید و دلش
انس بگیرد. ۳۰۹

و بعضی گفته‌اند: مردی به یکی از حجره‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاع پیدا کرد. پس
رسول خدا در حالی که با شانه‌ای سرش را می‌خاراند فرمود: اگر می‌دانستم تو نگاه می‌کنی
آن را در چشمانت فرو می‌کردم. ۳۱۰

از نبی صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام وارد شده: یا علی نگاه اوّل برای تو و حقّ تو است و
بر تو جایز است، ولی نگاه دوّم به ضرر تو است و نباید محقّق شود، یعنی اگر با نظر اوّل
آزمایش و امتحان شدی به نظر دوّم وعده داده می‌شوی که وزرو و بال آن بر توست .. ۳۱۷

در روایت دیگری است: اوّلین نظر به زن برای شماسست، پس آن را به نظر و نگاه
دوّم نکشانیید و از فتنه بپرهیزید. ۳۱۷

به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: زینت ظاهر عبارت از لباس و سرمه و
انگشتر و خضاب دست و انگوست. و زینت سه نوع است: ۱- زینت برای مردم. ۲- زینت
برای محرم ۳- زینت برای همسر اما زینت برای مردم همان است که ذکر کردیم، اما زینت
محرم جای گردن بند و بالاتر از آن است و جای دستبند و پایین تر از آن، خلخال و پایین تر از
آن می‌باشد. و اما زینت برای همسر همه‌ی بدن است. ۳۱۹

و از نبی صلی الله علیه و آله وارد شده است که فرموده: از گردن به پایین برای همسر است، از گردن

- به بالا برای فرزند و برادر است، برای کسی که محرم نیست چهار لباس است پیراهن بلند، مقنعه، چادر و شلوار..... ۳۲۰
- از امام صادق علیه السلام روایت شده که شایسته نیست زن مسلمان بین زنان یهودی و نصرانی خود را منکشف و بی حجاب نماید، زیرا آنان این موضوع را خصوصیات بدن آن زن با همسرانشان در میان می گذارند و به آنان تعریف می کنند..... ۳۲۰
- و در خبر دیگری است: برای زن جایز نیست که بنده اش به جایی از بدن او نگاه کند مگر این که مورد نگاه موها باشد در صورتی که عمدی در کار نباشد..... ۳۲۱
- چنانچه به امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه نسبت داده شده که فرمود: تزویج بکنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز سازد..... ۳۲۷
- و نیز از امام صادق علیه السلام است: هرکسی از ترس عایله مند شدن و فقر ازدواج را ترک کند به پروردگارش بدگمان شده است، چه خدای تعالی فرمود: «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»..... ۳۲۷
- و به نبی صلی الله علیه و آله نسبت داده شده که فرمود: هر کس که فطرت مرا دوست دارد سنت و روش مرا باید پیش بگیرد، از جمله ی سنت من نکاح است. و فرمود: ای گروه جوانان هر یک از شما صلاحیت و آمادگی همسر گرفتن را دارد ازدواج کند که آن برای چشم پوشاننده تر و برای فرج حفظ کننده تر است، هر کس آمادگی ازدواج را ندارد و روزه بگیرد، که روزه برای او اخته کردن است..... ۳۲۸
- و به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شده که فرموده: هر کس فرزندی بهم رساند و بتواند او را تزویج کند ولی تزویج نکند پس اگر امری حادث شد و گناهی واقع شد هر دو در آن گناه شریک اند..... ۳۲۸
- و نیز به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شده که فرمود: چهار طایفه اند که خداوند آنان

را از بالای عرش خود لعنت می‌کند و ملایکه‌اش بر آن آمین گویند:

۱- کسی است که خودش را در حصر و مضیقه بیاندازد و تزویج نکند و کنیز نخرد
برای این که دارای فرزند نشود.

۲- مردی است که تشبیه به زنان پیدا می‌کند و خود را شبیه زنان می‌سازد در حالی
که خداوند او را مذکر آفریده است.

۳- زنی است که خود را شبیه مردان می‌سازد در حالی که خداوند او را مؤنث
آفریده است. ۳۲۹

۴- کسی است که مردم را گمراه کند و فریب دهد، به فقیر و مسکین گوید: بیا تا تو
را چیزی دهم، وقتی فقیر می‌آید می‌گوید چیزی با خود ندارم، و به شخص نابینا می‌گوید: از
حیوان بر حذر باش در حالی که جلو او چیزی نیست، و کسی از او آدرس می‌پرسد و او
عوضی جواب می‌دهد و او را گمراه می‌کند. ۳۲۹

به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده شده که «نور» را به صورت فعل ماضی از باب
تفعیل خوانده است: «الله نور السموات والأرض» اعم از این که مقصود از نور نور محسوس
عرضی باشد یا وجود یا هدایت. ۳۳۸

از امام صادق علیه السلام آمده است: آن مثلی است که خداوند تعالی برای ما زده است. و
نیز از امام صادق علیه السلام است: «الله نور السموات والأرض» فرمود: این چنین است خدای
عز و جل، «مثل نوره»، فرمود: یعنی محمد صلی الله علیه و آله و «کمشکوة» فرمود: یعنی سینه‌ی محمد صلی الله علیه و آله،
«فیها مصباح» فرمود: در آن نور علم یعنی نبوت است، «المصباح فی زجاجة» فرمود: علم
رسول خداست، که به قلب علی علیه السلام صادر شده است. ۳۴۶

«الزجاجة كأنها» فرمود: گویی در تالو ستارگانی هستند درخشان و روشن از
درخت مبارک زیتون که نه شرقی است و نه غربی، فرمود: آن امیرالمؤمنین علی بن ابی

طالب عليه السلام است، نه یهودی است و نه نصرانی شرق و غرب جهان بدان فروزان است اگر چه آتشی به آن نرسد، فرمود: نزدیک است که علم از دهان عالم آل محمد صلی الله علیه و آله خارج شود قبل از آن که به آن نطق کند..... ۳۴۶

«نور علی نور» فرمود: امام است به دنبال امام دیگر و از ائمه علیهم السلام با اختلاف مختصر در بیان وجوه نظیر این خبر زیاد از امام باقر علیه السلام، وارد شده که فرمود: خدای تعالی می فرماید: من هدایت کننده‌ی آسمانها و زمین هستم، مثل علمی که به او دارم و آن نوری است که به هدایت می رساند مثل مشکوة است که در آن چراغ باشد پس مشکوة قلب محمد صلی الله علیه و آله است و مصباح نور اوست که در آن علم است. این که می فرماید: ۳۴۶ «المصباح فی زجاجة» یعنی می فرماید: من می خواهم قبض روح تو بکنم، پس آنچه را که نزد تو است نزد وصی قرار بده همانطور که مصباح در زجاجة قرار داده می شود..... ۳۴۶

می گوید: مثل اولاد شما که از شما به دنیا می آیند مثل روغن زیتونی است که از زیتون در می آورند که نزدیک است به نبوت تکلم نمایند اگر چه ملایکه‌ای بر آنان نازل نشود..... ۳۴۷

از امام صادق علیه السلام از پدرش درباره‌ی این آیه آمده است: «الله نور السموات و الأرض» فرمود: خدای تعالی به نور خودش ابتدا کرد که آن مانند هدایت است در قلب مؤمن. «کمشکوة فیها مصباح» مشکوة جوف مؤمن، و قندیل قلب مؤمن است، و مصباح نوری است که خداوند در قلب مؤمن قرار داده، درباره‌ی «توقد من شجرة مباركة» فرمود: شجره مؤمن است..... ۳۴۸

«زیتونة لاشرقیة و لا غربیة» که بر قلّه‌ی وسط کوه قرار گرفته، نه شرق دارد و نه غرب، وقتی آفتاب طلوع می کند بر همان جا طلوع می کند، و هنگام غروب در همانجا غروب

می‌کند و نوری که خداوند در قلب مؤمن قرار داده نزدیک است فروزان و روشن شود اگر چه سخن نگوید..... ۳۴۸

«نور علی نور» یعنی واجب روی واجب، و مستحب روی مستحب «یهدی الله لنوره من یشاء» فرمود: یعنی هر کس را که خداوند بخواهد به واجبات و مستحباتش هدایت می‌کند. ۳۴۸

«و یضرب الله الأمثال للناس» فرمود: پس این مثلی است ۳۴۸

که خداوند برای مؤمن زده است. ۳۴۸

فرمود: پس مؤمن در پنج نور قرار می‌گیرد: مدخل او نور، مخرج او نور، علم او نور، کلام او نور، و بازگشت در روز قیامت به بهشت نور است..... ۳۴۸

راوی گفت: به جعفر ع عرض کردم: آنان می‌گویند: مثل نور پروردگار، فرمود: سبحان الله خداوند مثل ندارد، آیا نفرمود: «فلا تضربوا الله الأمثال» برای خدا مثل ننید..... ۳۴۹

از امام صادق ع روایت شده که آن مردان اصحاب تجارت بودند، پس آنگاه که وقت نماز می‌شد تجارت را ترک می‌کردند و به سوی نماز می‌رفتند، لذا اجر و پاداش آنان بزرگتر از کسی بوده است که تجارت نمی‌کرده و به کسب و کار نمی‌پرداخته است. ... ۳۵۷

و در خبر دیگری است: آن مردان تاجرهایی هستند که تجارت و بیع آنان را از ذکر خدا باز نمی‌دارد، و هرگاه وقت نماز برسد حق خدا را در آن وقت ادا می‌کنند. ۳۵۷

از امام صادق ع از تاجری سؤال شد که می‌گویند او مرد صالحی است ولی تجارت را ترک کرده، پس امام سه مرتبه فرمود: این کار کار شیاطن است. آیا ندانسته است که رسول خدا ص بار کاروانی را که از شام آمده بود خرید و در آن سود برد و از زیادی آن قرضش را ادا کرد و بین خویشانش تقسیم نمود، خدای عزوجل می‌فرماید: «رجال لا تلهيهم

- تجارة ولا يبيع عن ذكر الله... تا آخر آیه...» ۳۵۸.....
- گوینده‌ی همین داستان می‌گوید: این‌که گفته‌اند، آن مردم (مؤمنان از اهل صفّه و دیگران) تجارت نمی‌کردند، دروغ گفتند، و لکن آنان چنین بودن که نماز را در اوقات خود ترك نمی‌کردند و به جای می‌آوردند و این عمل افضل از عمل کسی است که به نماز حاضر می‌شود و تجارت نمی‌کند... ۳۵۸.....
- و جهت اشاره به بعضی از وجوه تأویل از امام صادق علیه السلام شرحی در تأویل آیه وارد شده تا جایی که فرمود: وقتی مؤمن دستش را در تاریکی فتنه‌ی آنان دراز می‌کند نزدیک است که دستهای خودش را نبیند، و کسی که خداوند برای او از نور امامی از اولاد فاطمه علیها السلام قرار ندهد در روز قیامت دارای امامی از نور نخواهد بود. ۳۷۰.....
- و به ابی جعفر علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: بعضی از حیوانات بر بیش از چهار پا راه می‌روند. ۳۷۸.....
- چنانچه در روایت وارد شده است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش به مدینه آمدند، و انصار به آنان پناه دادند همه‌ی عربها اتفاق نمودند که رسول خدا و یارانش را آزار و اذیت نمایند، و بدون سلاح نمی‌خواستند و جز با سلاح صبح نمی‌کردند. ۳۸۸.....
- پس رسول خدا و اصحابش فرمودند: می‌بینید که ما زندگی می‌کنیم تا امن و مطمئن بخوابیم و جز خدا از کسی نترسیم؟ پس این آیه نازل شد و بعد از غلبه‌ی بر مدینه و حومه‌ی آن و مطیع شدن عرب یا بعد از فتح مکه صدق آیه محقق گشت. ۳۸۸.....
- و در روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: زمین برای من جمع شد پس مشارق و مغارب آن به من نشان داده شد، و ملك امت من به آن مقدار از زمینی که برای من جمع گشت و نشان داده شد خواهد رسید. ۳۸۸.....
- و در خبر دیگری از مقدار از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: در زمین خانه‌ای باقی

نمی‌ماند مگر آن‌که کلمه‌ی اسلام را بر آن خانه داخل نماید، چه با عزّت باشد یا با ذلّت، یا آن‌ها را عزیز می‌کند و از اهل اسلام قرار می‌دهد، یا آن‌ها را ذلیل می‌کند تا به دین اسلام گردن نهند. ۳۸۹

در خبری آمده‌است: اجازه گرفتن مخصوص مردان است، نه زنان، از امام سؤال شد آیا زنان نیز در این سه ساعت باید اجازه بگیرند؟ فرمود: نه و لکن داخل شوند و خارج گردند و درنگ نکنند. ۳۹۷

در روایت دیگری است: کسانی که باید اجازه بگیرند بندگان و کنیزان و اطفالی هستند که هنوز به حدّ بلوغ نرسیده‌اند. ۳۹۷

به امام صادق ع نسبت داده شده که فرمود: فاطمه ع فرمود: وقتی این آیه نازل شد ترسیدم که به او بگویم: ای پدر بلکه می‌گفتم: یا رسول الله، پس رسول خدا یک مرتبه یا دو مرتبه یا سه مرتبه از من اعراض نمود، سپس روی به سوی می‌کرد و فرمود: ای فاطمه این آیه درباره‌ی تو و اهل تو و نسل تو نازل نشده، تو از من و من از تو هستم، این آیه تنها در اهل جفا و غلظت از قریش نازل شده که از اصحاب کبر و تکبر هستند، بلکه تو ای فاطمه بگو: ای پدر که آن برای قلب زنده کننده‌تر و برای ربّ راضی کننده ترست. ۴۱۰

چه نقل شده که خطبه‌ی نبی ص روز جمعه برای منافقین سنگین می‌آمد، پس پشت بعضی از اصحاب مخفی می‌شدند و بدون اجازه از مسجد خارج می‌شدند، بعضی گفته‌اند: از جهاد فرار می‌کردند. ۴۱۱

و در خطبه‌ای از امیرالمؤمنین ع آمده‌است: من آن ذکر هستم که از آن گمشده‌اند و راهی هستم که از آن روی گردانیده‌اند، و ایمانی هستم که به آن کافر شده‌اند و قرآنی هستم که ترک و مهجور شده‌است، و دینی هستم که آن را تکذیب کرده‌اند. ۴۴۲

در روایت آمده‌است: مردی گفت: یا نبی الله کافر در روز قیامت چگونه بر

صورتش محشور می‌شود؟ رسول خدا فرمود: آن کسی که قدرت دارد انسان را بر دو پایش به راه اندازد قدرت دارد او را در روز قیامت با صورت راه ببرد و همین است معنای تناسخ ملکوتی، که گاهی این معنا قوی می‌شود به نحوی که اثرش به بدن ملکی سرایت می‌کند که در این صورت مسخ می‌شود. ۴۴۸

و اصحاب رسّ طبق آنچه که از مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده کسانی بودند که درخت صنوبر را عبادت می‌کردند، آنان دارای دوازده قریه بودند که در کنار نهر قرار گرفته بود و به همه‌ی آن قریه‌ها «رسّ» گفته می‌شد، آنان قریه‌های خود را به نامهای ماههای فارسی می‌نامیدند و در هر ماه در یکی از قریه‌ها عید داشتند، نام ماهها را از نامهای آن قریه‌ها می‌گرفتند و برای هر ماه اسم همان قریه‌ای را می‌گذاشتند که در آن ماه آنجا عید گرفته بودند و در هر قریه درختی بود که آن را عبادت می‌کردند و در موسم عیدگرد آن درخت جمع می‌شدند. ۴۵۴

شیطان پس از اجتماع مردم در پیش آن درخت و پرستش آن آن را حرکت می‌داد و با آنان حرف می‌زد و از ساقه‌ی آن داد می‌زد: بندگان من، من از شما راضی شدم پس راحت باشید. ۴۵۴

و چون که نوبت عید قریه‌ی بزرگ آنان می‌رسید نزد درخت بزرگی که در آنجا بود جمع می‌شدند، بیشتر از مقداری که در سایر قریه‌ها جمع می‌شدند و قربانیهایش را افزونتر از سایر قریه‌ها ذبح می‌کردند و شیطان از داخل آن درخت حرف می‌زد و بلند سخن می‌گفت و بیشتر از سابق آنان را به تمنا و آرزو می‌انداخت. ۴۵۴

وقتی این مطلب ادامه پیدا کرد و طولانی شد خدای تعالی پیامبری از اولاد یهود فرزند یعقوب به سوی آنان فرستاد که مدّتی طولانی در میان آنان بود و آنان را به توحید دعوت می‌کرد و چون آن نبیّ دید که آنان در طغیان و سرکشی ادامه می‌دهند از خدا خواست

درختانشان را خشک کند، پس درختانشان خشک شد..... ۴۵۴

وقتی دیدند که درختانشان خشک شده دو گروه شدند، گروهی گفتند: این شخص خدایان شما را جادو کرد، و گروهی گفتند: خدایان شما وقتی دیدند این مرد روی مردم را از آنان برمی‌گرداند و شما غضبناک نمی‌شوید به خشم آمدند و اتفاق نمودند که او را در نهر «رَس» زیر درخت بزرگ دفن کنند، که او را زیر رود «رَس» دفن کردند..... ۴۵۵

پس خدای تعالی آنان را اصحاب رَس نامید چه آنان صاحبان قریه‌هایی بودند که بر رود رَس واقع شده بود، یا از آن جهت اصحاب رَس نامیده شده‌اند که پیامبرشان را زنده دفن کردند، پس خدای تعالی بر آنان غضب نمود و باد شدید سرخی بر آنان فرستاد که زمین در زیر آنان سنگ‌گوگردی بود که افروخته می‌شد، ابر سیاهی بر آنان سایه افکند که بر روی آنان آتش می‌بارید و شعله می‌کشید، پس بدنهای آنان ذوب شد همانطور که سرب در آتش آب می‌شود..... ۴۵۵

روایت شده که جماعتی از زنان خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند و یکی از زنان از سحق (نزدیکی زنان با زنان) سؤال کرد، پس امام فرمود: حدّ سحق حدّ زنا است، آن زن پرسید: آیا خداوند آن را در قرآن ذکر نکرده؟ امام فرمود: چرا، ذکر کرده است. پرسید: کجا ذکر شده؟ امام فرمود: «هنّ اصحاب الرّس»..... ۴۵۶

و در خبر دیگری است: زنی با کنیزش خدمت ابی‌عبداللّه علیه السلام رسید و گفت: چه می‌گویی درباره‌ی زنان با زنان، یعنی مساحقه؟ امام فرمود: اینان در آتش‌اند تا آنجا که آن پرسنده گفت: آیا این مطلب در کتاب خدا نیست؟ فرمود: چرا، سایل گفت: کجاست این مطلب؟ امام فرمود: قول خدای تعالی: «و عادات و اصحاب الرّس» که آن زنان همان زنان منسوب به رَس هستند..... ۴۵۶

و در خبر دیگری است: مساحقه‌ی زنان در زمان اصحاب رَس بوده است..... ۴۵۶

و در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: آنان سؤال و درخواست بزرگی از خدا کردند از خدا خواستند که آنان را برای متقین امام قرار دهد؛ پس به امام عرض شد چگونه است این مطلب ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ فرمود: اصل آیه که خداوند نازل فرموده چنین است: «و اجعل لنا من المتقین اماماً» یعنی از متقین برای ما امامی قرار بده. ۵۰۴



فهرست اخبار متن

وورد فی فضلها عن النَّبِيِّ ﷺ: انَّ من قرأ سورة الحجّ اعطى من الاجر كحجّةٍ حجَّها،
 و عمره اعتمرها بعدد من حجّ واعتمر فيما مضى وفيما بقى ٥٠٨

و عن ابى عبدالله عليه السلام: من قرأها فى كلِّ ثلاثة ايام لم يخرج من سنة حتّى يخرج الى
 بيت الله الحرام وان مات فى سفره دخل الجنّة و روى أنّه لَمّا امر ابراهيم واسماعيل ببناء البيت
 وتمّ بناؤه قعد ابراهيم عليه السلام على ركن ثم نادى: هلمّ الحجّ فلو نادى هلمّوا الى الحجّ لم يحجّ الاّ من
 كان يومئذٍ انسيّاً مخلوقاً ولكن نادى هلمّ هلمّ الحجّ الحجّ فلبىّ النَّاس فى اصلاب الرّجال لبيك
 داعى الله لبيك داعى الله. فمن لبيّ عشرّاً حجّ عشرّاً، ومن لبيّ خمساً حجّ خمساً، ومن لبيّ اكثر
 فبعدد ذلك، ومن لبيّ واحدة حجّ واحدة، ومن لم يلبّ لم يحجّ. ٥٣٣

وفى خبرٍ فاسمع من فى اصلاب الرّجال و ارحام النّساء الى ان تقوم السّاعة... ٥٣٣

و ورد فى الخبر انّ الخطاب فى قوله تعالى: اذّن فى النَّاس لمحمّد ﷺ ٥٣٣

فعن الصادق عليه السلام انّ رسول الله اقام بالمدينة عشر سنين لم يحجّ ثمّ انزل الله تعالى
 واذنّ فى النَّاس بالحجّ (الآية) فأمر المؤدّنين ان يؤدّنوا بأعلى اصواتهم بانّ رسول الله ﷺ يحجّ
 فى عامه هذا، فعلم به من حضر بالمدينة واهل العوالى و الاعراب واجتمعوا لحجّ رسول الله
 و أنّما كانوا تابعين ينظرون ما يؤمرون به فيتبعونه او يصنع شيئاً فيصنعونه. ٥٣٣

و الى هذا اشار الباقر عليه السلام حين رأى النَّاس يطوفون حول الكعبة بقوله: هكذا كانوا
 يطوفون فى الجاهليّة أنّما امروا ان يطوفوا ثمّ ينفروا لينا فيعلمونا ولا يتنا و مودّتهم ويعرضوا
 علينا نصرتهم ٥٣٤

فى خبرٍ عن السّجّاد عليه السلام: انّ للعبد اربع اعين يبصر بهما دينه و دنياه، و عينان
 يبصر بهما امر آخرته؛ فاذا أراد الله بعبده خيراً فتح له العينين اللتين فى قلبه فأبصر بهما الغيب

وامر آخرته، و اذا أراد الله به غير ذلك ترك القلب بما فيه..... ٥٥٤

و عن الصادق عليه السلام: انما شيعتنا اصحاب الاربعة الاعين؛ عينان في الرأس و عينان في القلب، الا وان الخلائق كلهم كذلك الا ان الله عز وجل فتح ابصاركم و اعمى ابصارهم. . . ٥٥٤

و عن الباقر عليه السلام: انما العمى عمى القلب ثم تلا الآية. (وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ) المتوعد به و ذلك ان رسول الله صلى الله عليه و آله اخبرهم ان العذاب اتاهم فقالوا: فاین العذاب؟ . . . ٥٥٥

فانه روى بطريق الخاصة عن امير المؤمنين عليه السلام في حديث فيذكر جل ذكره لنبیه صلى الله عليه و آله ما يحدثه عدوه في كتابه من بعده بقوله: و ما ارسلنا من قبلك (الآية) انه ما من نبي تمى مفارقة ما يعاينه من نفاق قومه و عقوقهم و الانتقال عنهم الى دار الاقامة الا لقي الشيطان المعرض بعداوته عند فقدة في الكتاب الذي انزل عليه ذمه و القدح فيه و الطعن عليه فينسخ الله ذلك من قلوب المؤمنين فلا تقبله، ولا يصغى اليه غير قلوب المنافقين و الجاهلين..... ٥٥٧

و يحكم الله آياته بان يحمى اوليائه من الضلال و العدوان و مشايعة اهل الكفر و الطغيان الذين لم يرض الله ان يجعلهم كالانعام حتى قال بل هم اضل..... ٥٥٧

و روى عن ابن عباس و غيره بطريق العامة ان النبي صلى الله عليه و آله لما تلا سورة و النجم و بلغ الى قوله افرايتم اللات و العزى و منوة الثالثة الاخرى لقي الشيطان في تلاوته تلك الغرائيق العلى و ان شفاعتهن لترجى فسّر بذلك المشركون فلما انتهى الى السجدة سجد المسلمون و سجد ايضاً المشركون لماسمعوا من ذكر الهتهم ما أعجبهم..... ٥٥٧

نسب الى موسى بن جعفر عليه السلام قال: لما نزلت هذه الآية لكل امة جعلنا منسكاً جمعهم رسول الله صلى الله عليه و آله ثم قال: يا معشر الانصار و المهاجرين ان الله تعالى يقول: لكل امة جعلنا منسكاً هم ناسكوه و المنسك هو الامام..... ٥٦٩

و لكل امة نبيها حتى يدركه نبي الا و ان لزوم الامام و طاعته هو الدين و هو المنسك و على بن ابي طالب عليه السلام امامكم بعدى، فاني ادعوكم الى هداه، فانه على هدى مستقيم..... ٥٦٩

فقام القوم يتعجبون من ذلك و يقولون واذاً لنازعن و لانرضى طاعته ابدأ و كان رسول الله ﷺ يضيق به فأنزل الله عزَّ وجلَّ ادع الى سبيل ربك (الى آخر الآيات) ٥٦٩

نسب الى الكاظم عليه السلام انه قال في قول الله تعالى: و اذا تتلى عليهم آياتنا (الآية) كان القوم اذا انزلت في امير المؤمنين عليه السلام آية في كتاب الله فيها فرض طاعته او فضيلة فيه او في اهله سخطوا ذلك وكرهوا حتى هموا به و ارادوا برسول الله ﷺ ايضاً ليلة العقبة غيظاً و خنقاً و غضباً و حسداً حتى نزلت هذه الآية يعنى الآية السابقة. ٥٧١

و قد ورد في خطبة منه عليه السلام اياي الخلق الي و حسابهم علي ثم نادى علياً عليه السلام و رسله الذين هم المؤمنون حقيقة تلطفاً و تشريفاً لهم و تفخيماً لشأنهم بذكر او صافهم الفخيمة و فضله العظيم بالنسبة اليهم. ٥٧٣

فعن الباقر عليه السلام انه كان في وصية امير المؤمنين عليه السلام ان اخرجوني الى الظاهر فاذا تصويت اقدامكم و استقبلتكم ريح فادفونوني فهو اول طور سيناء. ٥٩٢

و عن الصادق عليه السلام: الغرى قطع من الجبل الذي كلم الله عليه موسى عليه السلام تكليماً و قدس عليه عيسى عليه السلام تقديساً، و اتخذ عليه ابراهيم عليه السلام خليلاً، و اتخذ محمداً ﷺ حبيباً، و جعله للنبين مسكناً، فوالله ما سكن بعد ابويه الطيبين ادم و نوح عليه السلام اكرم من امير المؤمنين عليه السلام. ٥٩٣

و عن ابي جعفر و ابي عبد الله عليه السلام: انها حيرة الكوفة و سوادها و القرار مسجد الكوفة و المعين الفرات. ٦٠١

و في خبر عن امير المؤمنين عليه السلام ثم قال: ما لذي اتوا، اتوا و الله الطاعة مع المحبة و الولاية و هم في ذلك خائفون ليس خوفهم خوف شك و لكنهم خافوا ان يكونوا مقصرين في محبتنا و طاعتنا. ٦٠٧

و عن امير المؤمنين عليه السلام ان الله تبارك و تعالى لو شاء لعرف العباد نفسه ولكن جعلنا

ابوابه و صراطه وسبيله و الوجه الذى يؤتى منه، فمن عدل عن ولايتنا او فضل علينا غيرنا
فانهم عن الصراط لناكون..... ۶۱۳

روى انهم قحطوا حتى اكلوا العلهر فجاء ابوسفيان الى رسول الله ﷺ فقال: أنشدك
الله والرحم الست تزعم أنك بعثت رحمة للعالمين قتلت الالباء بالسيف والابناء بالجوع فنزلت.
..... ۶۱۴

و نسب الى السجّاد عليه السلام انه سئل عن النّفختين كم بينهما؟ قال: ماشاء الله، فأخبرني
يا بن رسول الله ﷺ كيف ينفخ فيه؟ فقال: اما النّفخة الاولى فان الله عزّ وجلّ يأمر اسرافيل
فيهبط الى الدنيا ومعه الصّور وللصّور رأس واحد وطرفان و بين رأس كلّ طرف منهما الى
الآخر مثل ما بين السماء الى الارض، فاذا رأت الملائكة اسرافيل قد هبط الى الدنيا ومعه
الصّور..... ۶۲۸

قالوا: قد اذن الله تعالى فى موت اهل الارض و فى موت اهل السماء، قال: فيهبط
اسرافيل بحظيرة بيت المقدس وهو مستقبل الكعبة فاذا راه اهل الارض قالوا: قد اذن الله تعالى
فى موت اهل الارض فينفخ نفخة فيخرج الصّوت من الطّرف الذى يلي الارض فلا يبقى فى
الارض ذوروح الاّ صعق و مات، و يخرج الصّوت من الطّرف الذى يلي السماوات فلا يبقى
فى السماوات ذوروح الاّ صعق و مات، الاّ اسرافيل..... ۶۲۹

قال عليه السلام: فيقول الله لاسرافيل: يا اسرافيل مت؛ فيموت اسرافيل، فيمكثون فى ذلك
ماشاء الله، ثمّ يأمر السماوات فتمور، و يأمر الجبال فتسير؛ وهو قوله تعالى يوم تمور السماء
موراً، و تسير الجبال سيراً يعنى يبسط و يبدّل الارض غير الارض يعنى بأرض لم تكسب
عليها الذّنوب بارزة ليس عليها جبال ولانبات كما دحاها اول مرّة و يعيد عرشه على الماء كما
كان اول مرّة مستقلاً بعظمته و قدرته قال عليه السلام: فعند ذلك ينادى الجبّار تبارك و تعالى بصوت
من قبله جهورىّ يسمع اقطار السماوات والارضين: لمن الملك اليوم؟ فلا يجيبه مجيب فعند

ذلك يقول الجبَّار عزَّ وجلَّ مجيباً لنفسه: لله الواحد القهَّار وانا قهرت الخلائق كلَّهم و امتهم انَّى انا الله لا اله الاَّ وحدى، لا شريك لى ولا وزير، وانا خلقت خلقى بيدي، وانا امتهم بمشييتى، وانا احبيهم بقدرتى..... ٦٣٠

قال عليه السلام: فينفخ الجبَّار نفخة اخرى فى الصَّور فيخرج من احد الطَّرفين الذى يلى السَّمَاوات فلا يبقى فى السَّمَاوات احد الاَّ حيبى وقام كما كان، ويعود حملة العرش ويحضر الجنَّة والنَّار ويحشر الخلائق للحساب، و قدورد غير ذلك من الاخبار مفصلاً من اراد فليرجع الى المفصَّلات. ٦٣٠

روى ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: لا تنزلوهنَّ الغرف ولا تعلموهنَّ الكتابة و علموهنَّ المغزل و سورة التَّور. ٦٣٦

و عن الصادق عليه السلام حصَّنوا اموالكم وفروجكم بتلاوة سورة النُّور، وحصَّنوا بها نساءكم فانَّ من آدمَّن قراءتها فى كلِّ ليلة او فى كلِّ يوم لم يزن احد من بيته ابداً حتَّى يموت. ٦٣٦

على النَّاس ما فيها او فضلناها وميَّزناها ما فيها من الاحكام او اعطيناها. ٦٣٦
روى انَّ عمر اتى بخمسة نفر أخذوا فى الرِّزنا فامر ان يقال على كلِّ واحد منهم الحدَّ، وكان امير المؤمنين ٧ حاضراً فقال: يا عمر ليس هذا حكمهم. قال: فأقم انت الحدَّ عليهم فقدَّم واحداً منهم فضرب عنقه، وقدَّم الآخر فرجمه، وقدَّم الثالث فضربه الحدَّ، وقدَّم الرَّابع فضربه نصف الحدَّ، وقدَّم الخامس فعزَّره؛ فتحير عمر وتعجب النَّاس من فعله!

فقال له عمر: يا ابا الحسن خمسة فى قضيةٍ واحدةٍ اقمت عليهم خمسة حدود وليس شيءٌ منها يشبه الآخر؟

فقال امير المؤمنين عليه السلام: اما الاول فكان ذمياً فخرج عن ذمته ولم يكن له حدُّ الاَّ السِّيف، واما الثانى فرجل محصن حدّه الرِّجم، واما الثالث فغير محصن حدّه الجلد، واما الرَّابع

فعبد ضربناه نصف الحدّ، وأما الخامس فمجنون مغلوب على عقله و نقل ستة نفر. ٦٣٩

و قال: واطلق السادس ثم قال: وأما الخامس فكان منه ذلك الفعل بالشبهة فعزّزناه و

ادّبناه وأما السادس فمجنون مغلوب على عقله سقط منه التّكليف. ٦٣٩

و فى الخبر عن الصادق عليه السلام: هنّ نساء مشهورات بالزّنا ورجال مشهورون بالزّنا

شهروا به و عرفوا به و الناس اليوم بتلك المنزلة فمن اقيم عليه حدّ الزّنا او شهر بالزّنا لم ينيغ

لاحدٍ ان يناكحه حتّى يعرف منه التّوبة. ٦٤٠

روى عن الصادق عليه السلام انه سئل لم جعل فى الزّنا اربعة شهود وفى القتل شاهدان؟

فقال: انّ الله احلّ لكم المتعة و علم أنّها ستنكر عليكم فجعل الاربعة الشّهود احتياطاً لكم لولا

ذلك لاتي عليكم، وقلّما تجتمع اربعة شهادة بامر واحد. ٦٤٣

وفى رواية قال عليه السلام: الزّنا فيه حدّان ولا يجوز ان يشهد كلّ اثنين على واحد لانّ الرجل

والمراة جميعاً عليهما الحدّ، و القتل انّما يقام الحدّ على القاتل ويدفع عن المقتول. ٦٤٣

نسب الى الباقر عليه السلام انه نزل بالمدينة و آلّذين يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ قال فبِرّاً الله

المفتري ما كان مقيماً على الفرية من ان يسمّى بالايمان قال الله عزّ وجلّ افمن كان مؤمناً

كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستون، وجعله الله منافقاً فقال الله: انّ المنافقين هم الفاسقون،

وجعله الله من اولياء ابليس قال: الا ابليس كان من الجنّ ففسق عن امر ربّه. وجعله ملعوناً

فقال: انّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (الاّ الَّذِينَ

تَابُوا مِنْ مَّ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ). ٦٤٤

روى عن الصادق عليه السلام سئل: كيف تعرف توبته؟ فقال: يكذب نفسه على رؤس

الخلائق حين يضرب و يستغفر ربّه؛ فاذا فعل ذلك فقد ظهرت توبته. ٦٤٤

و فى خبرٍ عن الصادق عليه السلام القاذف يجلد ثمانين جلدةً ولا تقبل له شهادة ابداً الاّ بعد

التّوبة، او يكذب نفسه وان شهد ثلاثة و ابي واحد يجلد الثّلاثة ولا تقبل شهادتهم حتّى يقول

اربعة رأينا مثل الميل في المكحلة، ومن شهد على نفسه أنه زنى لم يقبل شهادته حتى يعيد
اربع مرّات كلّ مرّة بازاء شاهدٍ..... ٦٤٤

عن الصادق عليه السلام في جواب من سأله عن هذه الآية أنه القاذف الذي يقذف امرأته فاذا
قذفها ثمّ اقرّ أنّه كذب عليها جلد الحدّ وردّت اليه امرأته وان ابى إلاّ ان يمضى فليشهد عليها
اربع شهاداتٍ بالله أنّه لمن الصادقين، والخامسة يلعن فيها نفسه ان كان من الكاذبين، وان
ارادت ان تدرأ عن نفسها العذاب والعذاب هو الرّجم شهدت اربع شهاداتٍ بالله أنّه لمن
الكاذبين، والخامسة انّ غضب الله عليها ان كان من الصادقين..... ٦٤٧

فان لم تفعل رجمت وان فعلت درأت عن نفسها الحدّ ثمّ لاتحلّ له الى يوم القيامة،
قيل: أ رأيت ان فرّق بينهما ولها ولد فات؟ قال: ترثه امّه وان ماتت امّه ورثه اخواله، ومن قال:
أنّه ولد زنا جلد الحدّ، قيل: يردّ اليه الولد اذا اقرّ به؟ قال: لا ولاكرامة ولايرث الابن ويرثه
الابن..... ٦٤٧

و في خيرٍ: انّ الآية نزلت في رجلٍ من المسلمين جاء الى رسول الله صلى الله عليه وآله و ادّعى أنّه
رأى رجلا مع امرأته، وفي خبرٍ انّ عويمربن ساعدة العجلاني رأى ذلك و جاء الى
رسول الله صلى الله عليه وآله وتلاعنا..... ٦٤٧

و عن الصادق عليه السلام اذا قذف الرّجل امرأته فانه لا يلا عنها حتى يقول رأيت بين رجلها
رجلاً يزني بها..... ٦٤٧

و عن الباقر عليه السلام يجلس الامام مستدبر القبلة فيقيمهما بين يديه مستقبلاً القبلة
به خداء ويبدأ بالرّجل ثمّ المرأة واذا شهد مرّتين او ثلاث مرّات ونكل جلد الحدّ، ولا يفرّق بينه
وبين امرأته..... ٦٤٨

روى عن الباقر عليه السلام أنّه قال لّمّاهلك ابراهيم بن رسول الله صلى الله عليه وآله حزن عليه
رسول الله صلى الله عليه وآله حزناً شديداً فقالت له عائشة ما الذي يحزنك عليه فما هو الا ابن جريح فبعث

رسول الله ﷺ علياً عليه السلام وامره بقتله فذهب علياً عليه السلام ومع السيف وكان جريح القبطى فى حائط
فضرب علياً عليه السلام باب البستان فأقبل اليه جريح ليفتح له الباب فلما رأى علياً عليه السلام عرف فى
وجهه الغضب فأدبر راجعاً ولم يفتح باب البستان فوثب علياً عليه السلام على الحائط ونزل الى
البستان واتبعه وولى جريح مدبراً، فلما خشى ان يرهقه صعده فى نخلة وصعد علياً عليه السلام فى اثره
فلما دنى منه رمى بنفسه من فوق النخلة، فبدت عورته فاذا ليس ماللرجال ولاله
ماللنساء..... ٦٥٠

فانصرف علياً عليه السلام الى النبي ﷺ فقال له يا رسول الله اذا بعثتنى فى الامر اكون فيه
كالمسمار المحمى فى الوبر امضى على ذلك ام اثبتت؟ قال: لا بل تثبتت، قال: والذى بعثك
بالحق ماله ماللرجال وماله ما للنساء فقال: الحمد لله الذى صرف عنا السوء اهل البيت.. ٦٥١
و عن الصادق عليه السلام انه قال: من قال فى المؤمن مارأته عيناه وسمعته أذناه فهو من
الذين قال الله عز وجل: ان الذين يحبون (الآية)..... ٦٥٥

و عن الكاظم عليه السلام انه قيل له: الرجل من اخوانى بلغنى عنه الشيء الذى اكرهه فأسأله
عنه فينكر ذلك وقد أخبرنى عنه قوم ثقة؟ فقال عليه السلام: كذب سمعك و بصرك عن اخيك وان شهد
عك خمسون قسامة وقال لك قولاً فصدقه و كذبهم و لاتذعنّ عليه شيئاً تشينه به و تهدم به
مروته فتكون من الذين قال الله تعالى: ان الذين يحبون (الآية)..... ٦٥٥

و عن رسول الله ﷺ من اذاع فاحشة كان كمتديها..... ٦٥٥

و عن الحسن المجتبى عليه السلام انه قال بعد ما حاج معاوية واصحابه و قام من مجلسه:
الخبثات للخبثين والخبثون للخبثات هم والله يا معاوية انت واصحابك هؤلاء وشيعتك،
والطيبات للطيبين الى اخر الآية على بن ابى طالب واصحابه وشيعته..... ٦٥٩

و قيل لرسول الله ﷺ: يا رسول الله ما الاستيناس؟ قال: يتكلم الرجل بالتسبيحة
والتحميدة والتكبيره ويتنحى على اهل البيت، وهذا يناسب الاستيناس مقال الاستيحاش

والاستعلام، وقيل: اطلع رجل في حجرة من حجر رسول الله. ٦٦٠

فقال رسول ﷺ ومعه مدرى يحك به رأسه لو أعلم أنك تنظر لطعنت به في عينيك

أما الاستيذان من النظر. ٦٦٠

وقد ورد عن النبي ﷺ خطاباً لعليّ بن أبي طالب: يا عليّ أول نظرة لك والثانية عليك لالك

يعنى ان افتتنت بالنظرة وعدت الى الثانية كانت وبالها عليك. ٦٦٤

نسب الى الباقر بن أبي طالب أنه قال: الزينة الظاهرة الثياب والكحل والخاتم وخضاب الكفّ

والسوار، والزينة ثلاث: زينة للناس وزينة للمحرم وزينة للزوج، وأما زينة الناس فقد

ذكرناها، فأما زينة المحرم فموضع القلادة فما فوقها، والدملج ومادونه، والخلخال وما أسفل

منه، وأما زينة الزوج فالجسد كله. ٦٦٦

وعن النبي ﷺ أنه قال: للزوج ماتحت الدرع، وللابن والاخ مافوق الدرع، ولغير

ذی محرم اربعة اثواب، درع وخمار وجلياب وازار (أَوْ نَسَائِهِنَّ) يعنى النساء المؤمنات فانّ

الاضافة الى ضمير المؤمنات تفيد تخصيصاً للنساء وبعد اعتبار حيثية الايمان فى الاضافة

يعمل أنّ المراد بهنّ المخصوصات بالمؤمنات بوصف الايمان لبالقربة اعتبار حيثية الايمان

فى القربة و لا بالمملوكية لهنّ لعدم اعتبار تلك الحيثية فى المملوكية و لذكر المملوكية بعد

ذلك. ٦٦٦

روى عن الصادق بن أبي طالب أنه لا ينبغى للمرأة ان تنكشف بين اليهودية والنصرانية فأنهنّ

يصفن ذلك لازواجهنّ. ٦٦٦

و فى خبر: لا يحلّ للمرأة ان ينظر عبدها الى شيء من جسدها الا الى شعرها غير

متمعدٍ لذلك (أَوْ التَّسْبِيعِ) الذين من شأنهم ان يكونوا تابعين كالخادم والخدمة، والسقاء

والسقاء، والاجير والاجيرة، والشيخ والشيخة، والابله والبلهاء، والمولى عليهما، والمجنون

والمجنونة. ٦٦٧

كما نسب الى الصادق عليه السلام في هذه الآية انه قال: يتزوجون حتى يغنيهم الله من فضله،
 وعنه ۷: من ترك التزوج مخالفة العيلة فقد اساء الظن بربه لقوله سبحانه: ان يكونوا فقراء
 يغنيهم الله من فضله..... ۶۷۱

و نسب الى النبي صلى الله عليه وآله انه قال: من احب فطرتي فليستن بسنتي، و من سنتي التكاثر،
 وقال صلى الله عليه وآله: يا معشر الشباب من استطاع منكم الباءة فليتزوج فانه اغض للبصر و احصن للفرج،
 و من لم يستطع فعليه بالصوم فانه له وجاء، و الوجاء كناية عن قطع الشهوة فانه بمعنى رض
 الاثنيين الذي يذهب بشهوة الجماع..... ۶۷۱

و نسب اليه صلى الله عليه وآله انه قال: من ادرك له ولد و عنده ما يزوجه فلم يزوجه فأحدث فالائم
 بينهما..... ۶۷۲

و نسب اليه صلى الله عليه وآله ايضاً انه قال: اربع لعنهم الله من فوق عرشه و امنت عليه ملائكته
 الذي يحصر نفسه فلا يتزوج و لا يتسرى لئلا يولد له، و الرجل يتشبه بالنساء و قد خلقه الله
 ذكراً، او المرأة تتشبه بالرجال و قد خلقها الله انثى، و مضلل الناس يقول للمسكين: هلم اعطك
 فاذا جاء يقول ليس معي شيء، و يقول للمكفوف: اتق الدابة و ليس بين يديه شيء، و الرجل
 يسأل عن دار القوم فيضلله..... ۶۷۲

فعن الصادق عليه السلام هو مثل ضربه الله تعالى لنا، و عنه عليه السلام الله نور السماوات و الارض
 قال: كذلك الله عز و جل مثل نوره قال: محمد صلى الله عليه وآله كمشكوة قال: صدر محمد صلى الله عليه وآله فيها مصباح،
 قال: فيه نور العلم يعني النبوة، المصباح في زجاجة قال: علم رسول الله صلى الله عليه وآله صدر الى قلب
 علي عليه السلام الزجاج كأنها قال: كأنه كواكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية
 ولا غربية قال: ذلك امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام لا يهودي ولا نصراني يكاد زيتها ولو
 لم تمسه نار قال: يكاد العلم يخرج من فم العالم من ال محمد صلى الله عليه وآله من قبل ان ينطق به، نور
 علي نور، قال: الامام في اثر الامام..... ۶۸۳

و عن الباقر عليه السلام أنه تعالى يقول: انا هادي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلَ الْعِلْمِ الَّذِي أُعْطِيَتْهُ وَهُوَ النَّوْرُ الَّذِي يَهْتَدَى بِهِ مِثْلَ الْمَشْكُوتَةِ فِيهَا الْمَصْبَاحُ فَالْمَشْكُوتَةُ قَلْبُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْمَصْبَاحُ نُوْرُهُ الَّذِي فِيهِ الْعِلْمُ..... ٦٨٣

وقوله: المصباح في زجاجةٍ يقول: أتى اريد ان اقبضك فاجعل الَّذى عندك عند الوصى كما يجعل المصباح في الزجاجة كأنها كوكبٌ دريٌّ فأعلمهم فضل الوصى يوقد من شجرةٍ مباركةٍ فأصل الشجرة المباركة ابراهيم عليه السلام وهو قول الله عزَّ وجلَّ: رحمة الله و بركاته عليكم اهل البيت أنه حميدٌ مجيدٌ وهو قول الله تعالى: انَّ الله اصطفى ادم نوحاً و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين ذريةً بعضها من بعضٍ والله سميعٌ عليمٌ لاشرقية و لاغربيَّة يقول لستم يهود فتصلُّوا قبل المغرب و لاالتصارى فتصلُّوا قبل المشرق و انتم على ملَّة ابراهيم عليه السلام..... ٦٨٤

و عن الصادق عليه السلام عن ابيه في هذه الآية: الله نور السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، قال بدأ بنور نفسه مثل هدات في القلب المؤمنين كمشكوة فيها مصباح، المشكوة جوف المؤمن و القنديل قلبه، و المصباح النَّوْرُ الَّذِي جعله الله فيه، توقد من شجرةٍ مباركةٍ قال: الشجرة المؤمن زيتونةٍ لاشرقية و لاغربيَّة.

قال: على سواء الجبل لاغربيَّة اى لاشرق لها و لاشرقية اى لاغرب لها، اذا طلعت الشمس طلعت عليها، و اذا غربت غربت عليها، يكاد النَّوْرُ الَّذِي جعله الله في قلب المؤمن يضيء و ان لم يتكلم نورٌ على نورٍ فريضة على فريضة و سنَّة على سنَّة يهدى الله لنوره من يشاء، قال: يهدى الله لفرائضه و سننه من يشاء و يضرب الله الامثال للناس قال: فهذا مثل ضربه الله للمؤمن، قال: فالمؤمن يتقلب في خمسة من النَّوْرِ مدخله نور، ومخرجه نور، و علمه نور، و كلامه نور، و مصيره يوم القيامة الى الجنة نور..... ٦٨٥

قال الرَّاوى: قلت لجعفر عليه السلام أنهم يقولون مثل نور الرَّبِّ قال سبحان الله ليس لله مثل اما قال: فلا تضربوا الله الامثال؟! و يجوز ان يراد بالمصباح و لاية محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مخصوصاً فليكن

- الزّجاجة نبوّته والمشكوة رسالته..... ۶۸۵
- روى عن الصادق عليه السلام أنّهم كانوا اصحاب تجارة فاذا حضرت الصلوة تركوا التّجارة وانطلقوا الى الصلوة وهم أعظم اجراً ممّن لا يتّجر، وفي خبر: هم التّجّار الذين لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله اذا دخل مواقيت الصلوة ادوا الى الله حقّه فيها..... ۶۹۱
- و سئل الصادق عليه السلام عن تاجرٍ فقيل: صالح ولكنّه قد ترك التّجارة، فقال عليه السلام: عمل الشّيطان، ثلاثاً؛ اما علم أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله اشترى عيراً أتت من الشام فاستفضل فيها ما قضى دينه وقسم في قرابته يقول الله عزّ وجلّ: رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله (الآية) يقول القصّاص: إنّ القوم لم يكونوا يتّجرون، كذبوا ولكنّهم لم يكونوا يدعون الصلوة في ميقاتها وهو افضل ممّن حضر الصلوة ولم يتّجر..... ۶۹۲
- و للاشارة الى بعض وجوه التأويل ورد عن الصادق عليه السلام شرح في تأويل الآية حتّى قال: اذا اخرج يده المؤمن في ظلمة فتنتهم لم يكديريها ومن لم يجعل الله له نوراً اماماً من ولد فاطمة عليها السلام فما له من نورٍ امام يوم القيمة..... ۶۹۸
- نسب الى ابي جعفر عليه السلام أنّه قال: و منهم من يمشى على اكثر كما ورد أنّه لمّا قدم رسول الله صلى الله عليه وآله واصحابه المدينة و اوامهم الانصار رمتهم العرب عن قوسٍ واحدة وكانوا لا يبيتون الاّ مع السّلاح ولا يصبحون الاّ فيه..... ۷۰۸
- و فى روايةٍ عن رسول الله صلى الله عليه وآله: زويت لى الارض فأريت مشارقها و مغاربها و سيبلى ملك امّتى مازوى لى منها..... ۷۰۸
- و فى خبرٍ عن المقداد عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنّه لا يبقى على الارض بيت مدرٍ ولا وبرٍ الاّ ادخله الله تعالى كلمة الاسلام بعزّ عزيز او ذلّ ذليل اما ان يعزّهم الله فيجعلهم من اهلها و اما ان يذلّهم فيدينون لها..... ۷۰۸
- نسب الى الصادق عليه السلام أنّه قال: قالت فاطمة عليها السلام: لمّا نزلت هذه الآية هبت

رسول الله ﷺ ان اقول له: يا ابيه، فكنت اقول: يا رسول الله ﷺ فأعرض عني مرةً او ثنتين او ثلاثاً ثم اقبل عليّ فقال: يا فاطمة ؑ انّها لم تنزل فيك ولا في اهلك ولا في نسلك، انت منّي وانا منك، انما نزلت في اهل الجفاء، والغلظة من قريش من اصحاب البزخ والكبر، قولي: يا ابيه؛ فانّها احبى للقلب وارضى للربِّ. ٧٢٠

على ماروى عن مولانا امير المؤمنين ؑ كانوا يعبدون شجر الصنوبر، وكان لهم اثنتا عشرة قرية على نهر يقال له الرّسّ وسمّوا قراهم بأسماء الشهور الفرسية وكان في كل شهر عيد لهم في قرية من قراهم. وأخذوا أسماء الشهور من أسماء تلك القرى أخذوا لكل شهر اسم القرية التي كان في ذلك الشهر عيد تلك القرية، وكان في كل قرية شجرة يعبدونها ويجمعون عندها في موسم العيد، وكان الشيطان يحرك تلك الشجرة بعد الاجتماع عندها وعبادتها ويتكلّم معهم ويصيح من ساقها قدر ضيقت عنكم عبادى فطيبوا نفساً. و اذا كان عيد قريبتهم الكبيرة اجتمعوا عند الشجرة العظيمة التي فيها اكثر ممّا اجتمعوا في سائر القرى وذبحوا القرابين اكثر ممّا ذبحوا في سائر القرى وكان الشيطان يتكلّم من جوف تلك الشجرة كلاماً جمهورياً و يمنيهم اكثر من السابق.

فلما تمادوا في ذلك ارسل الله تعالى اليهم نبياً من ولد يهود ابن يعقوب فمكث يدعوهم الى التوحيد زماناً طويلاً فلما رأى تماديهم في الطغيان دعا الله ان ايبس اشجارهم فبيست فلما رأوا اشجارهم قديست صاروا فرقتين؛ فرقة قالوا سحر هذا الهتك، وفرقة قالوا غضب الهتك حين رأته هذا الرجل يصرف وجوه الناس عنها ولم تغضبوا لها، واجمعوا على ان يدفنوه في نهر الرّسّ تحت الشجرة الكبيرة ودفنوه حيناً تحت نهر الرّسّ، فسّمّاهم الله اصحاب الرّسّ لكونهم اصحاب القرى الواقعة على نهر الرّسّ او لدفنهم ببيهم حيناً. فغضب الله فأرسل عليهم ريحاً شديدة الحمرة و صارت الارض من تحتهم حجر كبريت تتوقّد و اظلمت سحابة سوداء فألفت عليهم لالقبة حمراً يلتهب فذابت ابدانهم كما يذوب الرصاص في النار. . . ٧٢٥

روى انه دخل على الصادق عليه السلام نسوة فسألته امرأة منهن عن السحق فقال: حدّها حدّ الزّانى فقال المرأة: ما ذكر الله عزّ وجلّ ذلك فى القرآن؟ فقال: بلى، فقالت: واين هو؟ قال: ۷: هنّ اصحاب الرّسّ ۷۴۶

و فى خبر: دخلت امرأة مع مولاة لها على ابى عبد الله عليه السلام فقالت ما تقول فى اللواتى مع اللواتى؟ - قال عليه السلام: هنّ فى النار ان قالت: ليس هذا فى كتاب الله؟ - قال: نعم، قالت: اين هو؟ قال عليه السلام: قوله: وعاداً وشمود واصحاب الرّسّ فهنّ الرّسّيات. ۷۴۶

و فى خبر: ان سحق النساء كانت فى اصحاب الرّسّ ۷۴۶

عن ابى جعفر عليه السلام انه قال: فأبى اكثر الناس من امتك بولاية على عليه السلام الاكفورا (و لو شئنا لبعثنا فى كلّ قرية نذيراً) لكن لم نشأ لعدم اقتضاء الحكمة ذلك فانّ توحيد الرسول صلى الله عليه وآله وتفخيم لشأنه و توحيد لجهة توجه الخلق وفى هذا التوحيد اصلاحهم و تكميلهم. ۷۵۶

و فى رواية عن الصادق عليه السلام: قد سألوا الله عظيماً ان يجعلهم للمتقين ائمة ف قيل له كيف هذا يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قال: انما انزل الله واجعل لنا من المتقين اماماً، وهذا مما أسلفنا فى اول الكتاب من سعة وجوه القرآن بقدر سعة مراتب الخلق، وانّ القرآن لا مانع من ان يكون نزوله بقراءاتٍ مختلفةٍ بحسب اختلاف الناس ۷۷۵



فهرست ابیات

سینه‌ی خود را برو صد چاگ کن	دل از اینن آلودگیها پاک کن ۳۹
لقمه بخشی آید از هر کس	بکس حلق بخشی کار یزدان است و بس ۱۲۹
حلق بخشد جسم را و روح را	حلق بخشد بهر هر عضوی جدا ۱۲۹
کوه طور اندر تجلی حلق یافت	تا که می‌نوشید و می را بر نتافت ۱۲۹
این گهی بخشد که اجلالی شود	از دغا و از دغل خالی شود ۱۲۹
جمله صورت با چنین معنی ژرف	می‌نیاید جز ز سلطان شگرف ۱۵۴
کرد شهنشاه عشق در حرم دل ظهور	قدّ ز میان برفراشت رایت الله نور ۳۴۰
بهر این فرمود پیغمبر که من	همچو کشتی‌ام به طوفانی ز من ۳۶۹
ما و اصحابیم چون کشتی نوح	هر که دست اندر زند یا بد فتوح ۳۶۹
چون خدا مر جسم را تبدیل کرد	رفتتش بی فرسخ و بی میل کرد ۳۶۹
چونکه با شیخی تو دور از زشتی	روز و شب سیاری و در کشتی ۳۶۹
هین مپر الا که با پرهای شیخ	تا ببینی عون لشگرهای شیخ ۳۶۹
این جفای خلق بر تو در جهان	گر بدانی گنج زر آمد نهان ۴۴۲
خلق را با تو چنین بدخو کند	تا ترا ناچار رخ آنسو کند ۴۴۲
آن یکی واعظ چو بر منبر بدی	قاطعان راه را داعی شدی ۴۴۲
می‌نکردی او دعا بر اصفیا	می‌بکردی او خبیثان را دعا ۴۴۲
مر ورا گفتند کاین معهود نیست	دعوت اهل ضلالت جود نیست ۴۴۳
گفت نیکویی از اینها دیده‌ام	من دعاشان زین سبب بگزیده‌ام ۴۴۳
چون سبب ساز صلاح من شدند	پس دعاشان بر من است ای هوشمند ۴۴۳

ای هواهای تو خدا انگیز	زین خداهای تو خدا بیزار ۴۶۲
سایه‌ی یزدان بود بنده‌ی خدامرده‌ی	این عالم و زنده‌ی خدا ۴۷۰
کیف مدّ الظلّ نقش اولیاست	کاو دلیل نور خورشید خداست ۴۷۰
دامن او گیر زوتر بیگمان	تا رهی از آفت آخر زمان ۴۷۰
اندر این وادی مرو بی این دلیل	لا احبّ الّا فلین گو چون خلیل ۴۷۰
آن‌که جان بدهد اگر بکشد رواست	نایب است و دست او دست خداست ۴۹۷
سینه‌ی خود را برو صد چاک کن	دل از این آلودگیها پاک کن ۵۱۴
لقمه بخشی آید از هر کس بکس	حلق بخشی کار یزدانست و بس ۵۶۱
حلق بخشد جسم را و روح را	حلق بخشد بهر هر عضوی جدا ۵۶۲
کوه طور اندر تجلی حلق یافت	تا که می‌نوشید و می را بر نتافت ۵۶۲
این گهی بخشد که اجلالی شود	از دغا و از دغل خالی شود ۵۶۲
جمع صورت با چنین معنی ژرف	می‌نیاید جز ز سلطان شگرف ۵۷۶
کرد شهنشاه عشق در حرم دل‌ظهور	قد ز میان برفراشت رایت الله نور ۶۷۹
بهر این فرمود پیغمبر که من	همچو کشتی ام به طوفان ز من ۶۹۷
ما واصحابیم چون کشتی نوح	هر که دست اندر زند یابد فتوح ۶۹۷
چون خدا مر جسم را تبدیل کرد	رفتنش بی فرسخ و بی میل کرد ۶۹۸
چون‌که با شیخی تو دور از زشتی	روز و شب سیّاری و در کشتی ۶۹۸
هین مپر الّا که با پرهای شیخ	تا ببینی عون لشکرهای شیخ ۶۹۸
این جفای خلق بر تو در جهان	گر بدانی گنج زر آمد نهان ۷۳۸
خلق را با تو چنین بدخو کند	تا ترا ناچار رخ آنسو کند ۷۳۸
آن یکی واعظ چو بر منبر بدی	قاطعان راه را داعی شدی ۷۳۸

می‌نکردی او دعا بر اصفیا	می‌بکردی او خبیثان را دعا ۷۳۸
مرو را گفتند کاین معهود نیست	دعوت اهل ضلالت جود نیست ۷۳۸
گفت نیکویی از اینها دیده‌ام	من دعاشان زین سبب بگزیده‌ام ۷۳۸
چون سبب ساز صلاح من شدند	پس دعاشان بر من است ای هوشمند ۷۳۸
ای هواهای تو خداانگیز	زین خداهای تو خدا بیزار ۷۴۹
سایه‌ی یزدان بود بنده‌ی خدا	مردۀ این عالم و زنده‌ی خدا ۷۵۱
کیف مدالظلل نقش اولیاست	کاو دلیل نور خورشید خداست ۷۵۱
دامن او گیر زوتر بی گمان	تا رهی از افت اخر زمان ۷۵۱
اندین وادی مرو بی این دلیل	لا احبّ الاقلین گو چون خلیل ۷۵۱
آنکه جان بدهد اگر بکشد رواست	نائب است و دست او دست خداست ۷۷۰

فهرست منابع

- اعلام قرآن، ۵۹
- الاحتجاج، ۳۰۵، ۴۲۴
- البرهان، ۷۹، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۰، ۳۱۱، ۳۲۱، ۳۴۹، ۳۵۸، ۴۰۹، ۴۴۲، ۴۵۶، ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۰۴
- التّهذیب، ۷۹
- الصّافی، ۱۸۰، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۹، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۵۷، ۳۹۷، ۴۱۰، ۴۲۴، ۴۵۵، ۴۸۴، ۵۹۲، ۵۹۳، ۶۰۱، ۶۰۷، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۳۶
- الكافی، ۷۹، ۱۱۳، ۲۶۱، ۲۶۹، ۲۷۶، ۲۸۲، ۳۰۴، ۳۷۰، ۶۳۶
- المحاسن، ۲۷۵
- المناقب، ۴۱۰
- امالی الشیخ الطوسی، ۴۸۲
- تأویل الایات الظّاهرة، ۵۰۴
- تفسیر البیضاوی، ۲۸۹، ۳۳۸، ۴۰۴، ۴۵۷
- تفسیر الصّافی، ۷۹، ۲۸۹، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۲۰
- تفسیر الصّافی، ۱۸۰، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۵۹۲، ۵۹۳، ۶۰۱، ۶۰۷، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۳۶
- تفسیر القمی، ۲۶۸، ۴۰۹، ۴۵۶، ۶۰۹
- تفسیر القمی، ۲۹۰

- ثواب الاعمال، ٢٦١، ٢٩٧، ٦٣٦
- دائرة المعارف اسلامي، ٥٩
- دجله، ١٦٧
- علل الشرايع، ٢٧٥
- عيون اخبار الرضا، ٤٥٥
- فرهنگ دهخدا، ٥٩
- كافي، ٦٥، ١٠٩
- كتاب الجوامع، ٢٢٢
- كشف الاسرار، ٣٠، ٣٣، ٤٠، ٦٦، ٧٤، ٧٥، ٧٩، ٨٦، ١٢٨، ١٣١
- كشف الاسرار، ٦٦، ٧٢
- مجمع البيان، ٧٨، ٨٧، ١٠٧، ٢٠٠، ٢٨٩، ٣٠١، ٣٠٩، ٣١٢، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩
- ٣٧٨، ٣٨٩، ٤٠٣، ٤٠٤، ٤٤٨، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٩٨، ٦٠١
- معين، ١٦٧
- من لا يحضره الفقيه، ٣٢٠
- نور الثقلين، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٨٢، ٢٩٠، ٢٩٧، ٣١٠، ٣١٤، ٣١٧، ٣١٩، ٣٢٠
- ٣٢٧، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٧٠، ٣٩٧، ٤٤٨

